Afghanistan Digital Library

adl0965

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr

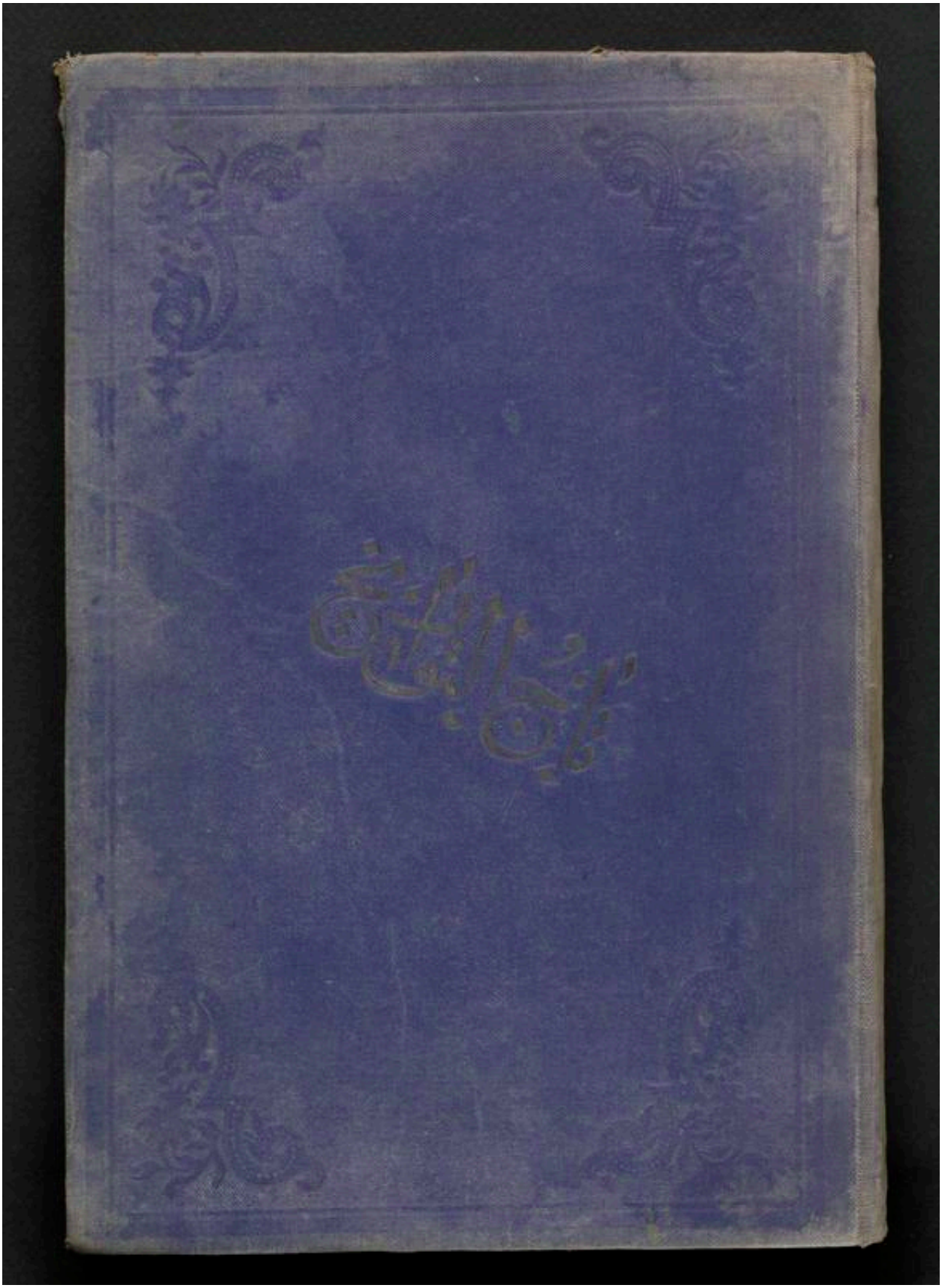


This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (http://afghanistandl.nyu.edu/). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser. When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 1 of 484



http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 2 of 484

ونه نیسی، مظلوم سوه مرسته کوی نوپه سخته او تنگسه کښی له هغه

((حضرت رسول اکرم (ص)

ت، کیست که از ین امتحان بدر آید و احساسات عالی و عواطف

خود را تبارز دهد

ی اختر محمد افتتاح گردید

میاشت - مسابقات پهلوانی و فیچ جنگی

یوم

ان ، امروز جرائد
آغاز هفتهٔ سره میاشت
از خدمات چند بن
ه تذکر داده و توجه
جهت کمك و معاونت
ویهٔ بنیهٔ مالی آن

لاوه نموده اند که
نند سائر مو سسات
یان برای رفع آلام

چند یاد...

ه نتوانسته وذخیره
نشای اخذ اجازهٔ
ك غله ا ضا فسگی
لیکه غله دران ذخیره
ت به اداریون ساحوی
آن هر منحاف این
ات قوانین نظامی
که حد اکثر این
کار وذخیرهٔ غله جات

حکومت نظامی منطقهٔ
جنرال شیر بهادر خان
ن ومنع کردن تکدی
ارتکاب تکدی نظر
ر ۸ ماه حبس شد ید
ست ولی این

ومصائبی که از ناحیهٔ سیلاب، زلزله وغیره متوجه مردم میشود خدماتی قابل قدری نموده ومی نماید باید هرشخص باندازهٔ توان خویش با آن کمك ومعاونت نماید.

امروز هیئت‌های جمع آوری اعانه به کار خویش آغاز و تا یك هفته باین کار دوام خواهند داد. (د.ب.آ)

کابل - ۲۰ میزان ساعت چهار بعد از ظهر دیروز طبق پروگرام درحالیکه تعداد زیادی از تماشا چیان وعلاقه‌مندان سپورت در دندانه های غازی ستودیوم اخذ موقع نموده بودند مسابقات پهلوانی وفیچ جنگی به قضاوت جاغلی سراج رئیس المپیك و حکمیت جاغلی تاکا متخصص پهلوانی وجاغلی آقامحمد مفتش سپورت معارف به نفع سره میاشت صورت گرفت که در مسابقهٔ پهلوانی جاغلی نظر محمد شاگرد خلیفه یاسین مقابل محمد طاهر شاگرد خلیفه قربان مساوی - جاغلی محمد نعیم شاگرد خلیفه رحیم مقابل جاغلی محمد انور شاگرد خلیفه نظام غالب جاغلی محمود شاگرد برف خورك مقابل جاغلی عبدالستار شاگرد خلیفه حیدر شاه غالب و جاغلی عبدالحق شاگرد خلیفه احسان مقابل جاغلی روزی محمد مزاری غالب گردیدند. همچنان درمسابقهٔ فیچ جنگی فیچ جاغلی نورچاریکاری مقابل فیچ جاغلی محمد ایوب غالب گردید.

(د.ب.آ)

●●●

سائر اخبار کشور

بغلان ۲۴ میزان - دیروز جاغلی صدیقی نائب الحکومهٔ ولایت قطغن در حالیکه آمر عمومی تعمیرات وزارت فوائدعامه - حاکم کلان تالقان، تالقان چاروال وعدهٔ زیادی ازمعاریف واهالی آنجا درموضع شهرجدید تالقان حاضر بودند، بیانیهٔ دراطراف شهر سازی و عمران کشور ایراد ومتعاقبا کار شهر مذکور که چندی قبل معطل شده بود توسط عملهٔ مربوط حکومت کلان تالقان، مالکین سرای‌ها - دکانها و اپارتمانها تحت نظر مهندسین وزارت فوائدعامه مجددا آغاز گردید (د.ب.آ)

کابل ۲۴ میزان اخیرا شرکت جدید حمل و نقل بنام محبت ترانسپورت بسرمایهٔ دوملیون وچهارصد هزار افغانی بعد از طی مراحل اصولی تاسیس گردیده است.

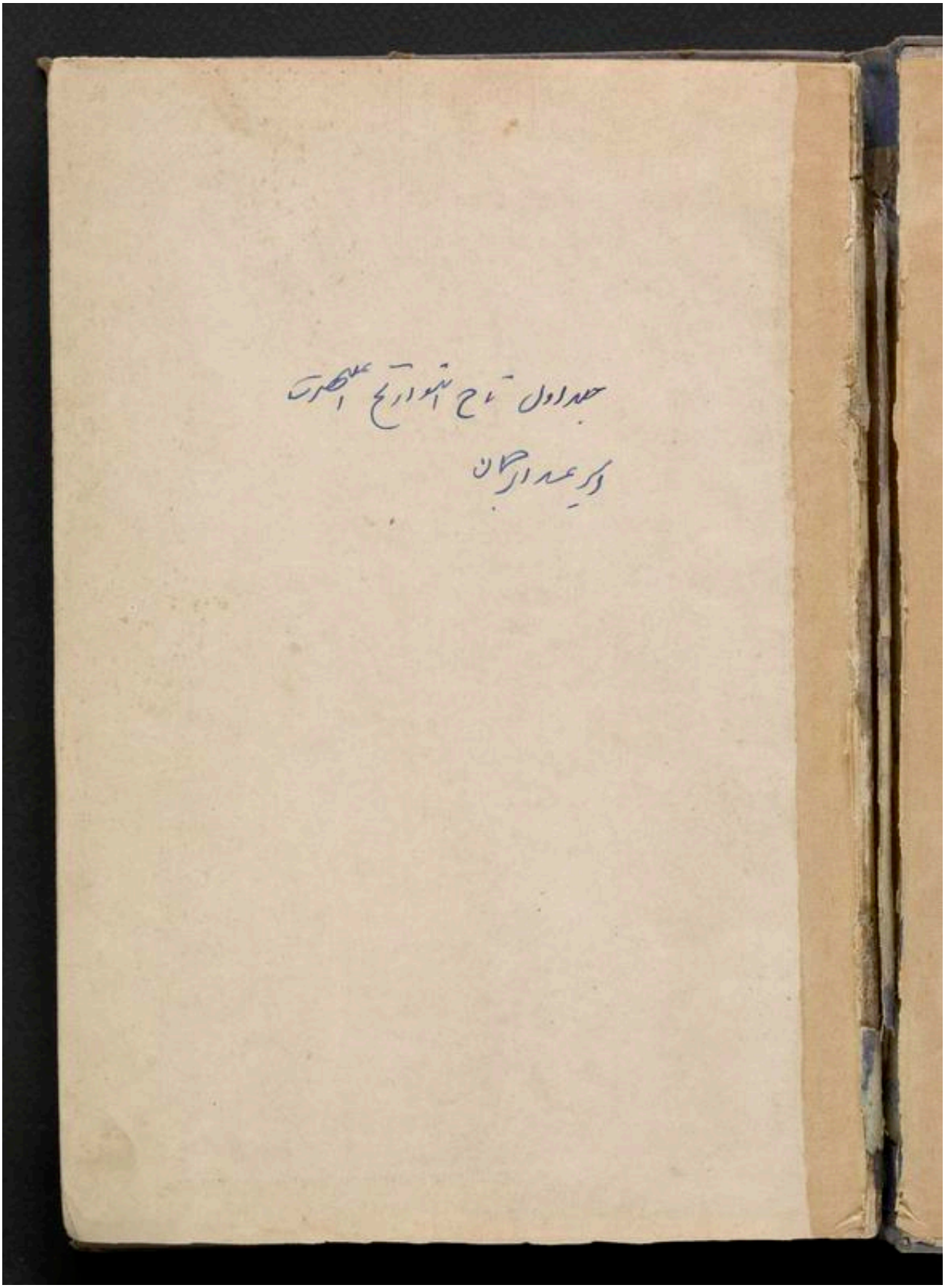
جاغلی حاجی مومن حاجی باکثریت آراء بحیث رئیس وجاغلی مراد بحیث معاون شرکت مذکور انتخاب شده اند. (د.ب.آ)

کابل ۲۴ میزان - کارتعمیر داش بزرگ چینی مربوط فابریکهٔ چینی سازی شاکر که چندی قبل تحت نظر مهندسین جاپانی آغاز شده بود اخیرا خاتمه یافته است.

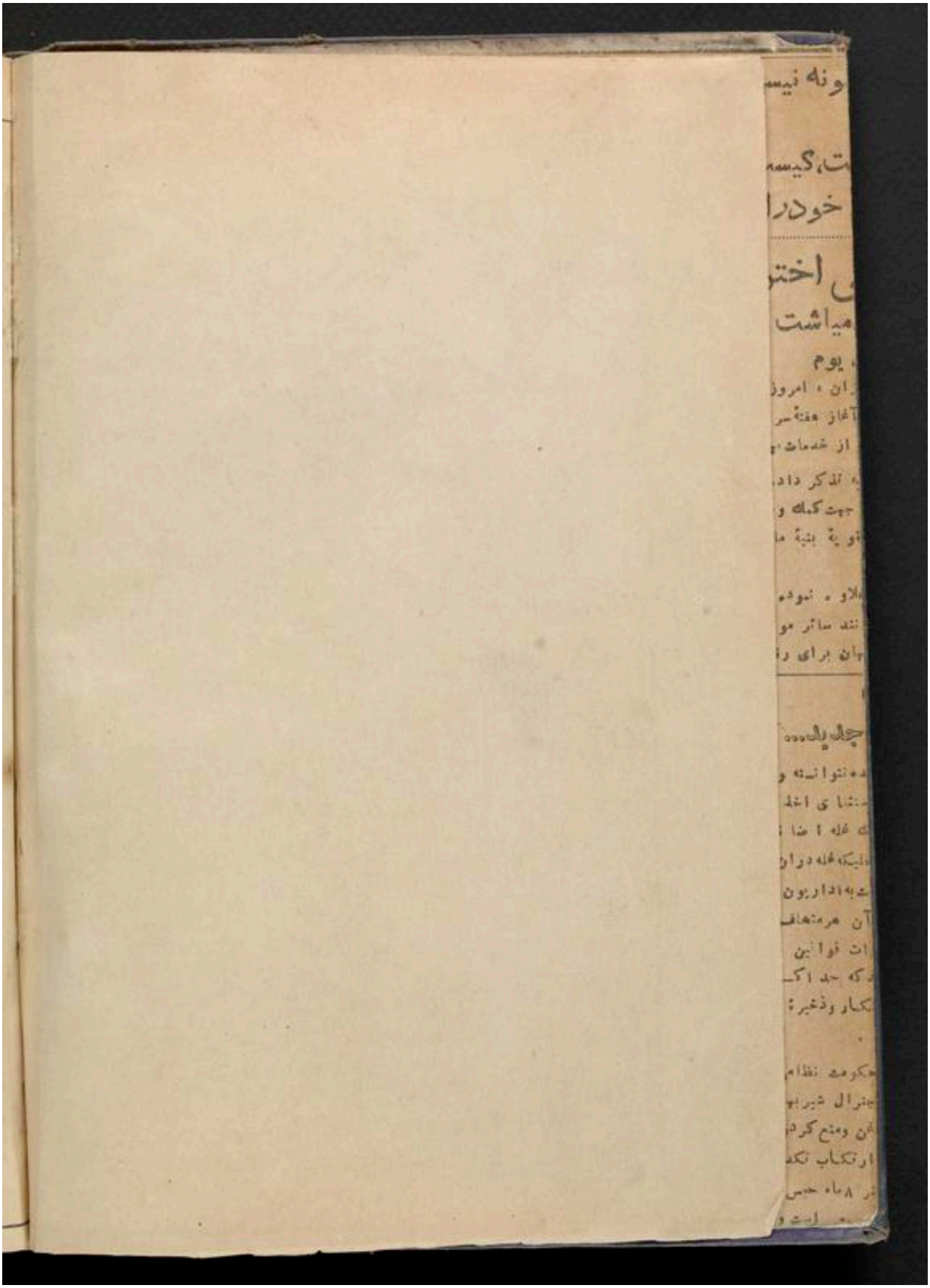
این داش نسبت به داشهای دیگر فابریکهٔ مذکور دریك هفته به تعداد چهارده هزار پارچه چینی بیشتر تولید خواهد کرد. (د.ب.آ)

جاغلی بورقیبه گفت

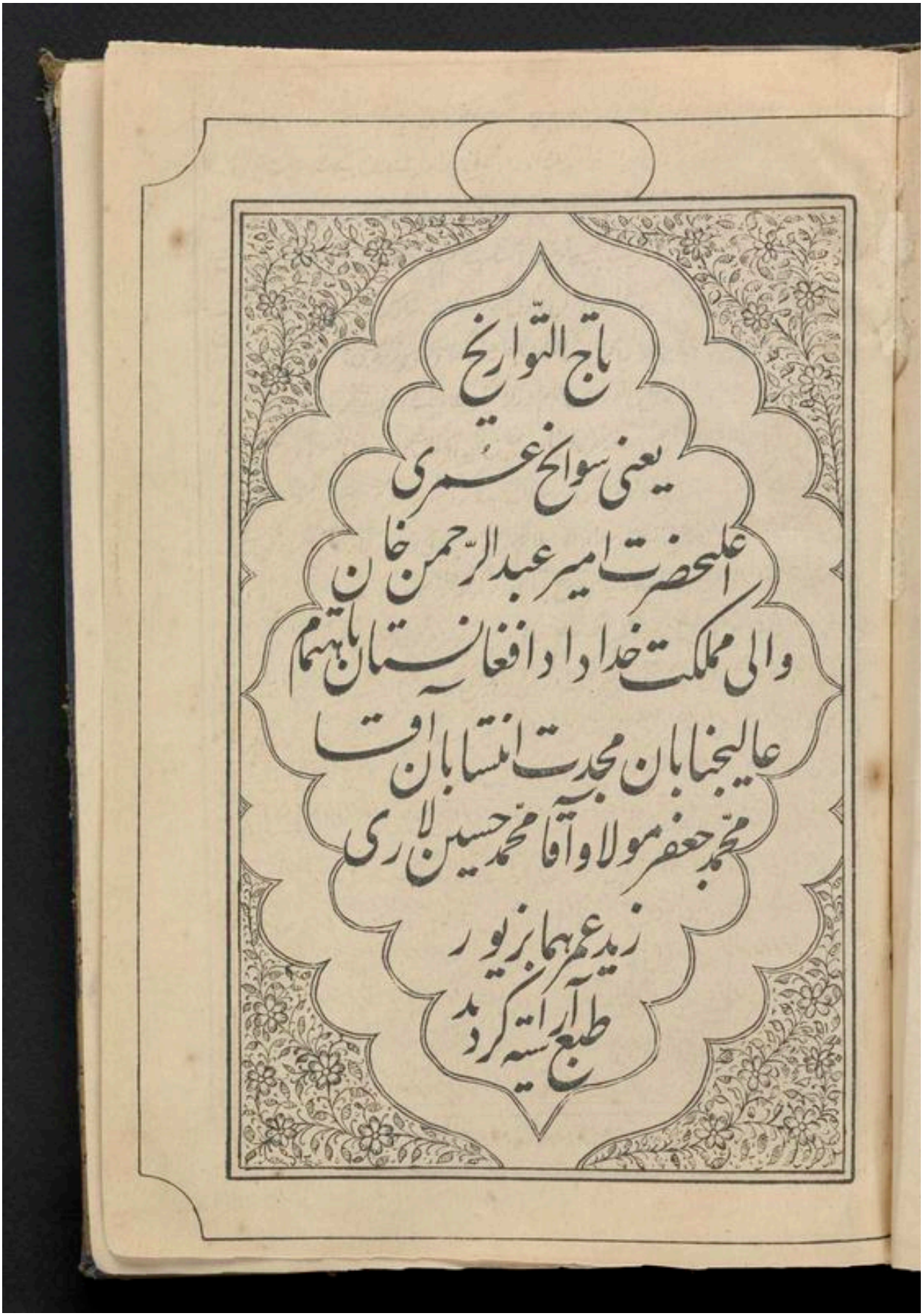
http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 3 of 484



http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 4 of 484



http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 5 of 484



http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 6 of 484

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش مران ایزدی را سزاست که فرمان روائی هم او را رواست همه خسروان چاکر بارگاه او
همه خواجگان بندهٔ رازگاه او ستایش و سپاس فزون از اندازه و شمار شایسته درگاه و بارگاه پادشاهیست که از نخستین روز روزگار تا کنون و واپسین هنگام روزشمار دست آرزومندی از دامن آرزوی هیچ آفریدهٔ بدامان خداوندیش و باستان شاهنشاهیش نرسیده و نخواهد رسید پادشاهی که هر کشور و فرمان روایان بر بوم و بر ریزه خواران خوان گسترده او و خوشه چینان خرمن پرورده او اند
زهی پاک یزدانی که خسروان جهانش کمینه بنده و مهتران مهانش رهی و خواهنده است ای بساندگانی که بر اورنگ خسروی نشانده و سی آزادگان را که بر تخت بندگی کشانیده و یکی را بر آورده و شاهی داده یکی را بدریا بلاهی داده یکی را داده تخت و تیغ و کلاه یکی را نشانده بخاک سیاه و در رود بی پایان پاک روان پیمبران و کشور بزرگ و رهنمای سترگ آن برگزیدهٔ آفرینش و چراغ بشستان منش پیغمبر تازی که کوی بی نیازی از میدان یکتایان و پیشینیان پیمبران ربوده و پایه پیشوائی را بسر افرازی خویش افزوده ستوده پیمبر که از آفرینش بگردون ده چتر دانش و بینش و هم پیروان پاک و میوه گان آن تاک که هریک در سپهر برتری ماهی تابان و بر اورنگ سروری شاهی جهان مانند همارهٔ و پایندهٔ باد
اما بعد البته برخدای پوشیده نیست که در این اوقات وضع ترقی مملکت افغانستان بواسطه حسن کفایت و وطن پرستی و نفوذ امر سیاست و حکمرانی شخص والاحضرت امیر عبدالرحمن خان که امروزه قدر مان زمان و خداوند انسامان است از چه پایه بکدام درجه ارتقا یافته است افغانستانی که سالها مملکتی بی نظم و محل سکنای جمعی طوائف جاهل و غیر متمدن بود باندک زمانی چنان ترقی فوق العادهٔ نمود که در محیله هیچ

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 7 of 484

شخص سیاسی دانی خطور نکرده بود لهذا این فقره جالب انظار عموم گردیده مایل بودند که از
روی بصیرت وحقیقت از حالات این امیر بی نظیر اطلاع کامل بهم رسانند ولی از برای هر کسی وصول
بدین آمال وآرزو حاصل نبود از طرف دیگر شخص والاحضرت امیر مقتضای دامانعه ربک فحدث
میل بابراز الطاف خداوندی را در بارهٔ خود اظهار زحمات فوق الطاقه بشری را از حادهٔ
خویش داشته بصرافت میل وطیب خاطر تاریخ حالات خود را در زمان گذشته وخیالات مبرآ
خود را در ترقیات آینده این مملکت برشتهٔ تحریر در آورده بودند تا در سال قبل کتاب مذکور
بیکی از وسائل بتوسط یک نفر از منشی های مخصوص حضور والاحضرت امیر معظم که در لندن بزبان انگلیسی
طبع ونشر گردیده و از آن جائیکه عموم اهالی وسایر اهالی مملکت آسیا از عهدهٔ دانستن زبان انگلیسی
برنیامدند و از درک مطالب کتاب مذکور محروم بودند و نهایت اشتیاق را بدانستن حالات این
شخص بزرگ . داشتند واکثری از آقایان اظهار تاسف از نبودن این کتاب بزبان فارسی مینمودند این
بنده درگاه آقا غلام مرتضی خان قندهاری الاصل معاون جنرال قونسولگری دولت فخیمهٔ انگلیس
مقیم خراسان که دارای زبان انگلیسی وتقریبا ده سال است در مشهد مقدس اقامت دارد
ومشغول خدمات دولت متبوعه خویش است باعانت و دستیاری عالیجاه میرزا عبدالله خان
منشی اول جنرال قونسلگری موصوفه محض خدمت بابناء وطن عزیز کتاب مذکور را که مشتمل بر دو
جلد است بدون حشو وزواید از زبان انگلیسی بفارسی ترجمه نموده بخلیه طبع در آورد تا اهالی مشرق
زمین خاصه اهالی ایران بخوانند و از حالات این شخص بزرگ آگاه گردیده بدانند که طریقه ترقی
مملکت در این چند روز زمان بسته بکدام اسباب و وضع مملکت داری چگونه است و افغانستان
امروز چه ترقیاتی حاصل نموده وچطور در تحت نظم وقانون آمده وخود را دولت سنگلی ارائه
ومرکز صنایع جدیده وجالب انظار اهالی دنیا کرده است در جلد اول کتاب مذکور امیر معظم که
حالات اوائل عمر خود را بیان مینماید که چه اتفاقات عجیبه بمهمت او رخ داده وچه زحمت ها کشیده

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 8 of 484

وچه مرارتها دیده وچگونه کارهای بزرگ از پیش برده ودرچه خطرها افتاده ودر مدت یازده
سال که در ترکستان متصرفی روس بوده چه رنجها کشیده وچه سختی ها دیده تا عاقبت بتخت
امارت افغانستان رسیده در جلد دویم شرح اقداماتی که بجهت توسعه قوا واستعداد افغانستان
نموده وتدابیر وضع داخلیه وارتباط امور خارجه مملکت خود را با وضع زندگانی شخصی خود ودستورالعمل
ونصایحی که بجهت اخلاف خود بیان نموده مندرج داشته است در واقع هیچ سلطانی از پادشاهان
گذشته حالات واقدامات خود را باین صراحت وخوش آیندگی ننوشته است چنانچه از ملاحظه
کتاب معلوم میشود که امیر معظم الیه بدون اغماض بکمال سادگی وبملاحظه شرح حالات خود را نگاشته
است که چه عوالمی را در این قلیل مدت زندگانی خود طی نموده است اگرچه بعضی اسامی والفاظ بزبان انگلیسی
تحریف شده بود ولی در این موقع باکمال دقت همه آنها را بقدر قوه ومقدور تحقیق وتصحیح نموده وهمه جا ملاحظه
تطبیق با ترجمه مترجم منظور بوده ومقید بقافیه وعبارت پردازی وغیره نشده لهذا از دانایان جویده من
استدعا مینماید که هرگاه منقصتی در عبارات ملاحظه فرمایند خورده نگیرند وبچشم عفو واغماض درنگرند ودر گذرند

وبالله التوفیق

پاینده خان بارکزائی شجره

محمد عظیم خان	وزیر فتح خان	سلطان محمد خان طلائی	امیر دوست محمد خان	شیر دل خان	پردل خان	
سلطان احمد خان		عبدالقدوس خان	وزیر محمد اکبر خان	امیر محمد افضل خان	امیر محمد اعظم خان	
شاه نواز خان	عبدالله جان	سکندر خان	شیر احمد خان	فتح محمد خان	جلال الدین خان	امیر عبدالرحمن خان
عبدالمجید خان		حبیب الله خان	نصرالله خان	امین الله خان	محمد عمر خان	غلام معین خان
		عنایت الله خان				

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 9 of 484

شجره

کهندلخان ۷ رحم دلخان ۸ مهردلخان ۹ صمید محمدخان ۱۰ پیرمحمدخان ۱۱

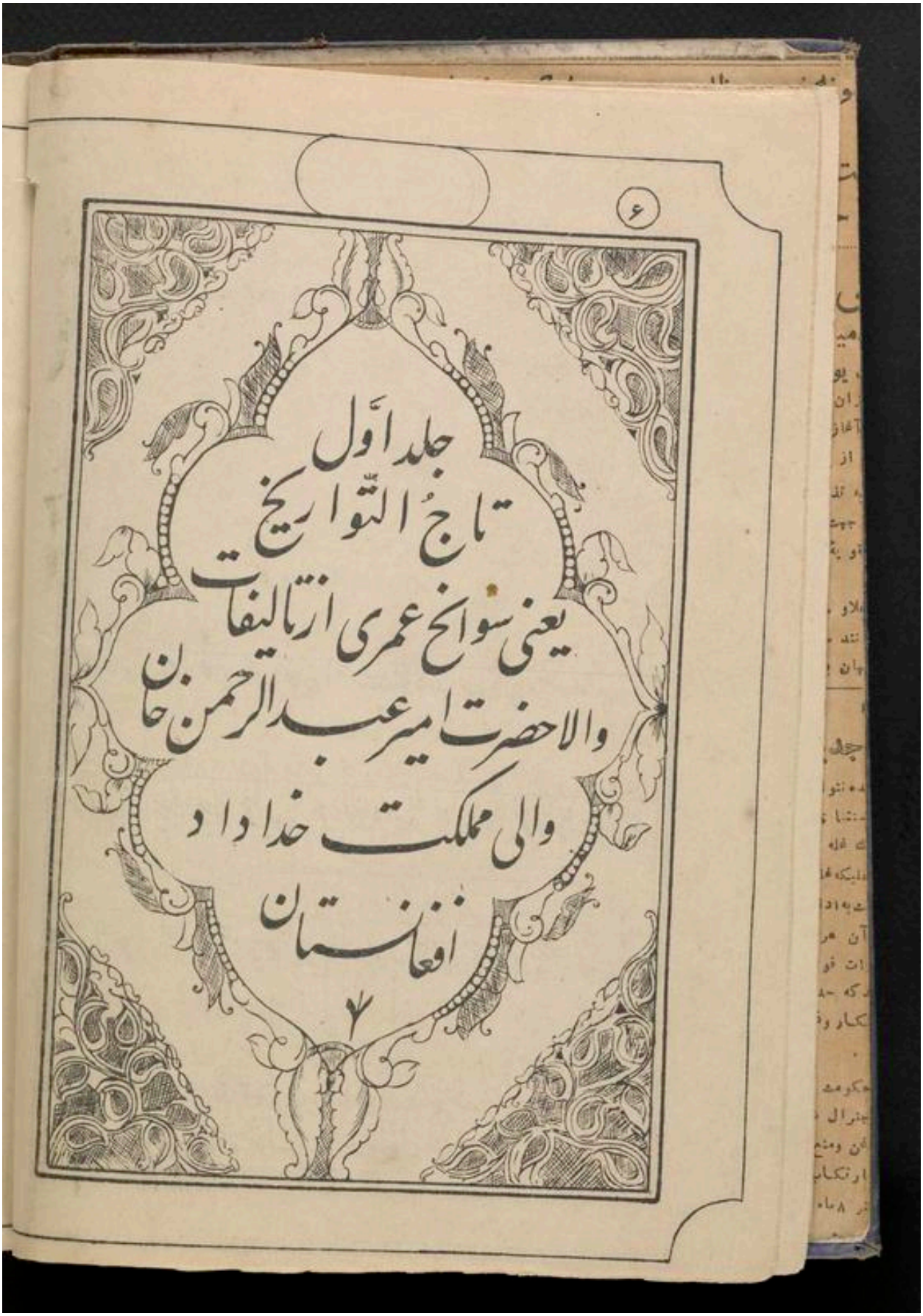
محمد اکرم خان ۶ امیر شیرعلیخان ۵ محمد امین خان ۶ محمد شریفخان ۷ ولیمحمدخان ۸ فیض محمدخان ۹ محمد یوسفخان ۱۰ محمد حسینخان ۱۱

محمد اسحق خان ۲ محمد عزیزخان ۳ محسن خان ۴ ابراهیمخان ۱ محمد علیخان ۲ امیر محمد یعقوبخان ۳ محمد ایوبخان ۴ محمد اسمعیل خان ۱ محمد باشمخان ۲ محمد طاهرخان ۳

احمد علیخان ۱ موسی خان ۲

اگرچه خانواده مرحوم امیر دوستمحمدخان بسیارند در اینجا گنجایش نداشت مقصود فقط شجره خانواده امیر حالیه افغانستانست که از این نقشه بسهولت ظاهر میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 10 of 484



http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 11 of 484

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد اول از کتاب تاریخ حالات امیر افغانستان مشتمل بر دوازده فصل **فصل اول** حالات اوائل عمر از سنه ۱۲۷۰ الی سنه ۱۲۸۱ هجری زمانیکه نه ساله بودم پدرم مرا از کابل بسمت احضار نمود در آنزمان پدرم فرمان فرمای بلخ ومضافات آن بود وقتیکه وارد بلخ شدم پدرم مشغول محاصره شبرغان بود تمامت دو ماه من در بلخ توقف داشتم در همین این مدت شبرغان کاملاً مسخر گردید وقت مراجعت پدرم از شبرغان من قریب دو فرسخ و نیم تا دشت امام که خارج از بلخ است ایشان را استقبال نمودم چشمهایم بدیدار پدر روشن شد پدر نیز سجده شکر بجا آورده از سلامتی من خشنود گردید باتفاق یکدیگر بسمت بلخ مراجعت نمودیم بعد از چند روز پدرم حکم نمود مشغول درس خواندن شوم اگرچه سعی میکردم که تمام روز مشغول خواندن ونوشتن باشم ولی خیلی کند ذهن بودم واز خواندن درس نفرت داشتم خیالم بیشتر مایل بسواری وشکار بود هرچه امروز خوانده بودم فردا فراموش میکردم چون مجبور بودم نمیتوانستم از زیر بار این کار بیرون روم اگرچه معلم من خیلی ساعی بود مرا درس بیاموزد ولی فائده نداشت پس از یکسال مدرسهٔ تازه که باغی هم متعلق آن بود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 12 of 484

بجهت من در جائیکه موسوم به تخته پل و خارج بلخ بود ساختند بدو جهت یکی آنکه شهر بلخ کهنه
وهوای بدی داشت دیگر اینکه پدرم میخواست اوقات عبادات خود را در حرم شریف
بعمل آورده باشد و تخته پل مزار شریف نزدیکتر از بلخ بود مستدعا پدرم حرم سرا و دیوانخانه
و سربازخانها و کارخانجات خود را در آنجا بنا نمود و غرس اشجار هم نموده در مدت سه سال باغ
و شهر تازه خوبی احداث شد در بهار سال چهارم پدرم بجهت شرفیابی حضور پدرش امیر
دوستمحمدخان بکابل رفت و مرا بجای خودش فرمان فرمای ترکستان مقرر داشت
در مدت شش ماه رویه کار من چنین بود که روزها تا چهار ساعت بظهر مانده مشغول درس خواندن
بودم بعد تا دو ساعت از ظهر گذشته بدربار می نشستم بعد از اتمام دربار میخوابیدم عصرها
بجهت گردش سوار میشدم در ابتدای زمستان پدرم از کابل بمن نوشت که جنابم مرا
بحکومت (تاشقرغان) منتخب فرموده باید فوراً با هزار سوار و دو هزار نفر خاصه داروغش
عراده توپ حرکت نموده آنجا بروم لهذا بموجب این حکم عازم تاشقرغان شدم پس از ورود
بآنجا سردار محمد امین خان برادر وزیر محمد اکبرخان حکومت آنجا را من تفویض نموده
خودش عازم کابل گردید پدرم کمیفر نایب که اسمش حیدرخان بود بجهت من معین نموده بود
این شخص محترم یکی از خوانین غرلباشیه و خیلی آدم باوقار و عاقل و صاحب طبل و علم و سرکرده
دویست سوار بود پدر این شخص محمدخان نام شخص باکفایتی بوده است و در کابل اشخاص بسیار با
او بستگی داشتند این اوقات وضع زندگانی من باین قرار بود که از اول صبح الی سه ساعت
بظهر مانده مشغول درس خواندن بودم و از سه ساعت بظهر مانده الی دو ساعت بعد از
ظهر در دربار نشسته مشغول محاکمات بودم بعد از آن میخوابیدم پس از آن مشغول مشق نظامی و شکار و سواری
و چوگان وغیره میشدم روزهای جمعه را که ایام تعطیل بود عموماً تمام روز مشغول شکار بودم شب
به (تاشقرغان) مراجعت مینمودم پنج ماه بعد از حکومت خودم پدرم باتفاق مادرم که از قندز

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 13 of 484

حرکت من از کابل آنجا بود بجهت ملاقات من به تاشقرغا آمدند من از شرفیابی خدمتشان نهایت مشعوف شدم تا ایام بنا پدرم با من در تاشقرغان بود بعد عازم بلخ گردید مادرم را نزد من گذاشت من هم مشغول تحصیل درس و کارهای حکومتی خود بودم و با مردم نظامی و اهالی تاشقرغان که چندین نفر از آنها مستخدمین شخصی من بودند مهربان بود و بعضی انعامات بآنها بذل میکردم اوقاتیکه زراعت خوب عمل نمیآمد تخفیف مالیاتی بآنها میدادم

بعد از مدت دو سال پدرم به تاشقرغان آمده محاسبات ولایتی را از من مطالبه نمود چون دید من با مردم بطور ملایمت رفتار کرده ام از تخفیفاتی که داده بودم انکار نمود من استدعا کردم در استرداد تخفیفاتی که داده ام اصرار نفرمایند ولی قبول نکرده فرمودند باقدام این امر مجبورم زیرا که عایدی ولایت کم است و مخارج لشکر زیاد تا مدت سه ماه با ما بودند و تقریباً صد هزار روپیه از تخفیفاتیکه من برعایا داده بودم استرداد نمود بعد از رفتن پدرم من هم چون دیدم اقتدار کامل ندارم که بموجب خیالات خود رفتار نمایم از حکومت استعفا کرده نایب خود را بعوض خودم بحکومت تاشقرغان مقرر نموده (بتخته پل) رفته اقامت نمودم مجدداً مشغول درس خواندن شدم عصرهای پنجشنبه همیشه بشکار میرفتم و شام روز بعد مراجعت میکردم که یک شب و دو روز در خارج شهر بودم عموماً در دسته شکار گی من تقریباً دویست تازی و توش و چرخ و دیگر پرنده های شکاری و صد نفر غلام بچه و همراهان و سوارها که تعداد همه تقریباً پانصد نفر میشدند بود بیشتر مایل بودیم در جنگلهای نزدیک جیحون شکار نمائیم و بعضی روزها اوقات خود را صرف گرفتن ماهی رودخانه (سوین قرا) که رودخانه بیحد و نهر بلخ میباشد مینمودیم

در اینوقت وزیر دربار محمد خان حاکم هرات بپدرم نوشت که میخواهد دختر خود را بمن بزویج نماید پدرم خواهش او را پذیرفته دخترش را نامزد من نمود از این کار دوستی بین مشارالیه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 14 of 484

وپدرم خیلی مستحکم گردید یک نفر از زندهای پدرم سردار عبدالرحیمخان که از خانواده سردار رحیمدادخان بود آدم خیلی غدار و بدذاتی بود بطوریکه حسد مرضارثی خانواده اش بود این شخص از نفوذ یکه من بدربار پدرم داشتم همیشه باسن کینه میورزید وخیال میکرد که اگر جنگ قشون بدست من باشد اقتدار او ساقط خواهد شد وازاین جهت اتهامات کاذبانه نسبت بمن میداد واکثر اوقات پدرم را بدون جهت نسبت بمن متغیر مینمود سپه سالار کل قشون پدرم یک نفر انگلیس شیر محمدخان نام بود که تغییر مذهب داده بود این صاحب منصب که در انگلستان با کیمبل معروف بود در ۱۲۵۰ هجری در جنگ قندهار با شاه شجاع شکر جدم اسیر نمودند مشارالیه صاحب منصب شجاع نظامی خیلی زرنگ وطبیب خوبی بود و مرا خیلی دوست میداشت این شخص یکی از اشخاص باکفایت زمان خود محسوب میشد رتبه سپه سالاری تمام قشون بلخ را که تعداد آن سی هزار و پانصد نفر بودند دارا بود از این تعداد پانزده هزار نفر عساکر نظامی سوار و پیاده و توپخانه بودند مابقی شکر ردیف از سه طایفه یعنی (اوزبک) (ودرانی) (وکابلی) بودند هشتاد عراده توپ داشتیم که من جمله آنها دوازده عراده توپ در زمان حکومت سردار اکرم خان از کابل فرستاده شده بود مابقی آنها در کابل تحت نظارت پدرم ساخته شده بود حالت این قشون خیلی منظم بود زیرا که هر روز استمرار آنها را مشق میدادند روزی شیر محمدخان از پدرم خواهش نمود که مرا بجهت تعلیم نظامی باو بسپارد تا قبل از وفات خود علوم وفنون خود را بمن آموخته باشد پدرم خواهش مشارالیه را پذیرفته بمن حکم داد هر روزه بجهت دو سه ساعت نزد مشارالیه بروم واو هرقدر ممکن است بدون اینکه مرا بگذارد وقت ضایع نمایم بمن تعلیم بدهد من هم بطیب خاطر قبول نموده مشغول تحصیل شدم دو سه سال مشغول تحصیل فن جراحی وفنون حربیه بودم نیز پدرم چند نفر تفنگ ساز از کابل خواسته نزدیک مکتب من کارخانه مفتوح نمود وقت ظهر بعد از اتمام درس وتحصیل علوم بکارخانه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 15 of 484

مذکور میرفتم و بدست خودم کار آهنگری و سوهان کاری را می آموختم باین طور من صنعت تفنگ سازی
را تحصیل نمودم سه تفنگ دولول کاملا بدست خودم ساختم این تفنگها را از تفنگهائیکه معلمین من
ساخته بودند بهتر میدانستند عبدالرحیم خان سابق الذکر از ترقیات من حسد ورزیده بمخالفت
من شروع بافساد کرد روزی به پدرم اظهار داشت که پسرت بشرب شراب و کشیدن
چرس معتاد شده است حال اینکه ابدا چنین عملی را ندانشتم چون خیلی جاهل بودم از سر
زنشهای پدرم ننگ آمده بودم مصمم شدم از نخ فرار نموده نزد پدر زن خودم بهرات بروم
درحینیکه مخفیانه مشغول تهیه فرار بودم نوکرهای من اراده مرا بپدرم اطلاع دادند پدرم تحقیقات
بعمل آورده چون دید این فقره صحت دارد مرا حبس نموده تمام اردلها و غلامها و نوکرهای
مرا از من گرفت این اشتباه بیموقع مانع من انتهاماتی را که عبدالرحیم خان نسبت بمن میداد
تائید نمود مدت یکسال مغلولا در حبس ماندم و خیلی ملول بودم بعد از یکسال شیر محمد خان وفات
یافت و عبدالرحیم خان مترصد بود که بجای مشارالیه مقرر شود چون پدرم در حق او هم بدگمان
بود که آدم خائنی است لهذا یکنفر از نوکرهای امین خود را که از طایفه طوخی بود و اسمش عبدالرؤف
پسر جعفرخان بود بجهت سپه سالاری انتخاب کرد جعفرخان شخصی بوده است که در چندین محاربات
شجاعت خود را ثابت نموده و در جنگ قندهار کشته شده بود و این جعفرخان هم گویا از اولاد
جعفرخان نامی بوده است که وزیر شاه حسین غلجائی حکمران قندهار بوده و وقتیکه عبدالرؤف خان
دید او را بجهت منصب سپه سالاری لشکر انتخاب نمودند از قبول آن امتناع نمود
بپدرم گفت پسر خودتان که یک سال است در حبس میباشد و حالا بسزای تقصیرات خود رسیده
است شایسته است بجای شیر محمد خان مقرر شود پدرم ابتدا از قبول این فقره انکار
نموده گفت عبدالرؤف خان دیوانه شده است که میگوید لشکر را در تحت حکم پسرم قرار دهم
از آنجائیکه اصرار نمودند مرا امتحان نماید آخر الامر پدرم راضی شد مرا بحضور خود بطلبد من هم بدون

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 16 of 484

آنکه موی سر خود را اصلاح نمایم یا صورت خود را بشویم باهمان لباسیکه روز اول در حبس
رفته بودم و زنجیر هم بپای من بود از محبس بهمان حالت مستقیماً بحضور پدرم رفتم بمحض
اینکه مرا دید چشمهایش پر اشک گردیده گفت چرا مرتکب اینگونه حرکات شدی من عرض
کردم خطائی نکرده ام سبب اینکه باین بلیه گرفتار شده ام قصور کسانیست که خود را خیرخواه
شما تعلم میدهند اتفاقاً وقتی مشغول تکلم بودم عبدالرحیمخان داخل دربار گردید همینکه او را
دیدم گفتم اینست خائنی که مرا مغلول داشته است وقتی خواهد رسید که ثابت شود از ما دو نفر کدام
در خطا بوده استا از شنیدن این کلام حالت عبدالرحیمخان از بسیاری اضطراب و تغییر منقلب
گردید ولی نمیتوانست کاری کند یا چیزی بگوید پدرم تمام صاحب منصبان نظامی را مخاطب
نموده اظهار داشت که من این پسر دیوانه خودم را سپه سالار شما مقرر نمودم صاحب
منصبان مذکور جواب دادند که خدا نکند پسر شما دیوانه باشد ما خوب میدانیم عاقل و هشیار است
و شما هم خواهید دانست و ثابت خواهد گردید که این کار اشخاص نمک بحرام بوده است که او را
متهم نموده اند پس از آن پدرم مرا مرخص نمود برودم مشغول تکالیف خود باشم من
با کمال ضعف مرض شده بخانه رفتم در این بین هم نوکرهای من دور من جمع شدند و بجهت
استخلاص و خوش بختی من مرا تبریک میگفتند

روز بعد کارهای لشکری را بعهده خود گرفتم و کارخانجات و قورخانه را ملاحظه نمودم جز آل
امیر احمد خان را که در آنوقت سرتیپ توپخانه بود و بعد ها از جانب من در هندوستان سمت
وکالت داشت رئیس کارخانجات مقرر داشتم و محمد زمان خان کمان دان را رئیس
قورخانه نمود و سردار سکندر خان که بعدها در جنگی که من روسها و پادشاه بخارا واقع
شد کشته گردید و برادر او غلام حیدر خان حالا سپه سالار کابل است با یکنفر دیگر که
هم اسم او و از طایفه بارک زائی بود رئیس کل افواج پیاده مقرر داشتم و خودم تمام اوقات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 17 of 484

از صبح تا شام ملاحظه نموده راپورت کارهای هر روزه را به پدرم عرض مینمودم و روز بروز پدرم از من خوشنود تر میشد بقسمی قشون کاملا منتظم شده بود که هیچوقت قبل از آن یا بعد از آن دارای چنین نظم خوبی نبودند و جهتش این بود که صاحب منصبهای عالیه خیلی راحت طلب هستند و در زمان امیر شیر علیخان صاحب منصبها عادی بکرفتن رشوه بودند و از تکالیف خود صرف نظر می نمودند لکن حالا باید بمواجبی که بآنها داده می شود خشنود و راضی بوده بقاعده و خوبی از عهده تکالیف خود برآیند چنانچه شاعر دانائی گوید زینهار از قرین بد زنهار وقنا ربنا عذاب النار امیدوارم بتفضلات الهی ملت من از نصایح من بهره مند شده منشدر جا ترقی نمایند

چون پدرم از خدمات نظامی من راضی بود در امورات لشکری مرا اقتدار کامل داد امورات کشوری و محاسبات مملکت را بتصرف خود نگاه داشت بعد از مدت قلیلی پدرم عازم (تاشقرغان) کردید و من هم با فوج خاصه خودم تا آنجا همراه بودم چون ورود ما به تاشقرغان را امیر اتالیق مراسله با بعضی هدایا بجهت پدرم آورد و پدرم از مشارالیه پذیرائی خوبی نمود و او را واداشت که مراجعت نموده پیغامی بجهت برادرش ببرد باین مضمون چون (دره غز) که مملکت شماست این طرف رود جیحون واقع است و قرب و جوار با افغانستان دارید بعوض اینکه خود را تحت حمایت امیر بخارا بدانید باید خود را تحت حمایت امیر دوستمحمد خان حکمران افغانستان دانسته و اسم امیر دوستمحمد خان را در خطبه خود داخل نمائید زیرا که این رویه حالیه شما باعث توهین افغانستان است از رسیدن این پیغام میر اتالیق نسبت ببرادرش متغیر گردید خواست او را حبس نماید ولی مشارالیه بسمت تاشقرغان فرار نمود سوارهای میر اتالیق او را تعاقب نموده در مقامیکه آمش (امدان) است باو رسیده دستگیرش نمودند اگرچه محض رسیدن اینخبر دسته از قشون خود را بکمک او فرستادیم لکن قبل از رسیدن اینجا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 18 of 484

مشارالیه کشته شده بود سوارهای ما همین قدر کار کردند که سوارهای میرآتالیق را شکست داده
بانعش برادر او مراجعت نمودند میرآتالیق که خبر شکست سوارهای خود را شنید بلشکاه
نزد امیر بخارا (امیر مظفر) عازم گردید امیر مذکور بعد از فوت پدر خودش در همان سال
تخت نشسته بود و بجهت رفع اغتشاش داخلی مملکت خود در شهر موسوم بحصار متوقف بود
آمیر بخارا شکایت میرآتالیق را مسموع داشته بیدق و چادری بجهت او فرستاده باو
گفت که چادر مذکور را در خاک خود افراشته بیدق را در جلو آن بسر پا نماید تا افاغنه بترسند
میر سست اعتقاد باور کرد که آنچه لازم بود بدستش آمد لهذا بولایت (قتغن) مراجعت نمود
پیغام حسارت آمیزی بما فرستاد پدرم وضع مشارالیه را با میر دوستمحمد خان اطلاع داد
امیر دوستمحمد خان پدرم حکم فرستاد که لشکری کمیل داشته (قتغن) را متصرف شود پدرم برادر
خودش سردار محمد اعظم خان پیغام فرستاد که از کرُم وخوست که حکومت آنجا را داشت
حرکت نموده بملاقات او بیاید من هم (تاجیک) باستقبال او رفتم در موسم بهار قبل از اینکه
لشکر عازم قتغن شود بجهت شش روز مرخصی حاصل نمودم که نظم امورات را کاملا
ملاحظه نمایم وچون مطمئن نبودم که همه چیز منظم است از پدرم نیز خواهش کردم که خودشان هم شخصیاً
نظم کار را ملاحظه نمایند پدرم از انتظامات من اظهار رضایت نموده یکراس اسب یراق
وزین طلا و یک کمربند با شمشیر مرصع بمن مرحمت فرموده گفت برو خدا همراهت باشد و تورا
باو سپردم دست پدر را بوسیده بعد از دو روز تحت حکم عمویم سردار محمد اعظم خان
بسپه سالاری لشکر مقرر شده حرکت نمودم پس از ورود (تاشقرغان) اهالی آنجا که مرا خیلی دوست
میداشتند از من پذیرائی خوبی نمودند من اردوی خود را در میدان نمازگاه قرار داده بجهت
اظهار امتنان از اهالی تاشقرغان تمام رؤسای شهر را بمهمانی دعوت نمودم بعد با هم رؤسای
مذکور نسبت بمن و لشکر من وفاداری نمودند تقریباً بعد از پانزده روز عمویم بامن ملحق گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 19 of 484

بمعیت یکدیگر عازم اردبیک شدیم بعد از چند روز وارد آنجا شده سه روز اطراق نموده
تهیهٔ آذوقه و مال بنه دیده از آنجا روانه شده بعد از پنج روز بقلعه غوری رسیدیم این قلعه
بتصرف لشکر پیاده و سوارهٔ میرآتالیق بود پس از ورود بآنجا من لشکر خود را که تعداد آن بیست هزار
نفر بودند با چهل عرّاده توپ بمقابل قلعه مذبور صف آرائی نمودم که دشمن معاینه نماید بعد از این
صف آرائی در نقطه محفوظی اردو زدیم عصری همراه چند نفر صاحب منصب نظامی مواقع قلعه را
ملاحظه نموده و نقاط مناسب بجهت توپها و غیره معیّن نمودیم و نیز حکم دادم سنگرها بسازند و
در تاریکی شب توپها بطرف خندق ببرند تا صبح روز دیگر همه اینکارها را باتمام رسانیدند بعد از
ظهر آن روز میرآتالیق با چهل هزار سواره خود را از بالای کوه بقشونیکه داخل قلعه بودند نمود و گرد
آنها را قوت قلب داده باشد که دلیرانه مدافعه نمایند همینکه مشارالیه را آنجا دید بجهت
جلوگیری اینکه میخواهد لشکرهای ما حمله نماید نتواند من با دو هزار سوار و دوازده عرّاده توپ قاطری
و چهار فوج پیاده از عقب سر او حمله آوردم میرمذکور از نزدیک شدن ما بیخبر بود تا اینکه من
حکم دادم توپهای بزرگ را آتش بدهند از این حمله که بغتتاً بود نمودم و مشارالیه از قلت
لشکر من بی اطلاع بود با تمام لشکر خود رو بفرار نهاد بعد از آن من با اردوی خود مراجعت
نموده تا یکساعت به نصف شب مانده نقبها را ملاحظه نموده و پس از اطمینان اینکه قراولها بجای
خود حاضر اند آن وقت بچادر خود رفته استراحت نمودم روز بعد وقت طلوع آفتاب
لشکر را ملاحظه نموده دو هزار نفر را بجهت پیش قراولی بفاصله سه فرسخ فرستادم که در آنجا
از مالهای بنه حفاظت نموده اگر دشمن بغتتاً حمله نماید جلوگیری کرده از حرکات آنها مرا مطلع
دارند بعد از سه روز خبر رسید که تقریباً بفاصله چهار فرسخ در مقام موسوم بچشمه شیر پست هزار
سواره پنهان شده اند و ظاهراً مقصودشان این است که مالهای بنه که بطرف اردوی ما
عبور مینمایند حمله نمایند من فوراً چهار هزار سوار و دو عرّاده توپ را تحت حکم غلام محمد خان یوزباشی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 20 of 484

محمد علم خان مقرر داشته حکم نمودم بر آنها حمله نمایند مشار الیهم بقدری خوب از عهده این
ماموریت بر آمدند که بعد از زد و خورد جزئی سوارهای قلعه غنی را شکست داده دو هزار نفر از آنها
را اسیر نمودند و بقیه السیف آنها به غلان که میر آنها در آنجا اردو زده بود فرار کردند
وقتی که این خبر بقلعه غن رسید میر اتالیق که بفاصله چهار فرسخ و نیم خارج از قلعه غن اردو زده بود
خود را باخته بطرف قندهار عقب نشست و از سوارهائیکه من بهمشیره شیر فرستاده بودم هزار نفر
از آنها (یعنی غلان) رقمه آنجا را متصرف شده و بقیه آنها با فتح و نصرة بار دوی من ملحق
نمودند باشخاصی که در این جنگ شجاعت نمایان کرده بودند عمومی انعامات داده بعضی از آنها را
مخلع نمودند عصر همان روز بجهت ملاحظه سنگرها رفتم و از پشت سنگرها بسربازهائیکه در
قلعه محصور بودند تکلم نموده بآنها گفتم که شما مسلمان میباشید و من هم مسلمان هستم شما ملاحظه نمودید
که میر شما شکست خورد لهذا این کار جاهلانه ایست که شما مشغول کشتن مسلمانهای لشکر من و کشته
شدن از دست آنها باشید قلعه را بتصرف من بدهید بهر قسمی که رضایت شما در آن باشد
باشما صلح مینمایم ولی آنها جوابی ندادند لهذا در آنشب بعضی از صاحب منصبهای خودم حکم دادم که
وقت طلوع آفتاب بقرار ذیل بقلعه یورش ببرند
اولا بسور قلعه که نقطه خارج از خندق بود و خندقی هم باطراف این مقام داشت حمله ببرند و قبل
از اینکه شروع بحمله نمایند حکم دادم تا چاشتگاه از توپهای بزرگ گلوله بیندازند مقصودم اینکه
دشمن را مخوف نمایم و حکم دادم وقتی توپها ساکت شدند معدودی از سربازها باطراف ارک
متواتر حمله نمایند تا توجه دشمن را از سور قلعه که آنجا را نقطه حقیقی بجهت حمله قرار داده بودیم
منصرف نمایند و مقرر داشتم قسمت بزرگ لشکر من ساکتانه بطرف نقطه مذکور پیش ببرند
و از دیوارها بالا رفته یکمرتبه صدای یاچاریار بلند نمایند تمام این دستورالعملهای مرا
اجرا نمودند دشمن از حصار خارجی بارک داخلی گریخت خندق اطراف این حصار را دفع

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 21 of 484

عمق و بیست و سه ذرع عرض داشت خوش بختانه آب خندق خیلی صاف بود باین جهت
صاحب منصبهای من پی را که از نی باقته و تقریباً یکذرع زیر آب قرار داده بودند توانستند
ببینند لهذا با نعره های بلند نصره صاحب منصبهای مذکور خود را در آب انداخته بطرف مقابل
گذشتند سربازهم فوراً آنها اقتدا نموده بازارها را هم متصرف شده دیوارهای
ارگ را سوراخ نموده بطرف اشخاصی که داخل ارگ بودند تیر اندازی نمودند درحین
این واقعه من کاغذی بحاکم ارگ نوشتم که اگر خود را تسلیم نماید جان و مال عساکر او را
امان خواهم داد و آنها را مثل رعایای خودم خواهم دانست و حکم دادم دیگر تفنگ
نیندازند و این کاغذ را بدست یکی از سرادار داده فرستادم حاکم و سرکردهای ارگ بیرون
آمدند که شخصاً من جواب بدهند و در باب شرایط تسلیم شدن مذاکره نمایند شرایطی که
من اظهار داشتم قبول نموده دروازها را کشودند اهالی آنجا دسته دسته بیرون آمدند مشتر
این ها را نزد عمویم فرستادم و او رؤسا را خلعت داده آنها را مرخص نمود بخانهای خود بروند
جمعیت آنها کاملاً ده هزار نفر بود ولی چون میر آنها از علم جنگ بی بهره بود برای آنها فقط
دو روزه آذوقه تهیه کرده بود هرگاه من حمله خود را بآنها خبر می انداختم خودشان مجبور
می شدند تسلیم شوند ظاهراً میر آنها خیال کرده بود که فقط چادر و بیدقی که امیر بخارا بآنها
داده است کفایت خواهد بود که از لشکرهای زیاد نگهداری نماید خدا را باید ممنون بود
که چنین اشخاص بیعقل را خلق نموده است

کسان میر اتالیق از این رفتار رؤفانه مشعوف و متعجب بودند زیرا که سرکردهای آنها کینه های
زیاد در باب ظلم افاغنه با آنها نموده بودند و حالا که خوف آنها زایل شده بود جمعی از
آنها متفرق شده بخانهای خود رفتند تیمور با چند نفر از همراهان وفادار خود را
از ملکت (قتغن) خارج شده به (رستاق) نزد میرهای بدخشان پناه برد و رسیدن این خبر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 22 of 484

فوراً از غوری حرکت نموده بمغلان که پای تخت میرمذکور بود رفتیم و از آنجا بتمام رؤسای ولایت مراسلات فرستاده بآنها اطمینان دادیم که آنها را انگاه داری خواهیم نمود و بعضی از آنها را مخلع نمودیم حکام و قضات تعیین نمودیم بعد از انجام این امورات از بغلان حرکت نموده بخان آباد رفته متصل رودخانه در نقطهٔ زمین مرتفعی اردو زدیم و از آنجا دو فوج سرباز و یکهزار نفر خوانین سوار اوزبک و پانصد سوار افغان و پانصد نفر خاصه دار باشش توپ قاطری بطرف تالیخان فرستادیم عمویم محمد امین خان پسر امیر دوستمحمد خان را سردار این لشکر مقرر نمود بعد از آنکه این لشکر از رودخانه بارکی گذشته وارد تالیخان شدند فوراً متصل قلعه سنگر ها ترتیب داده در مدت قلیلی قلعه را خراب نمودند در این بین عموی من و من در خان آباد مصروف تعمیر ایکه بجهت شهر تازه تصرف شده لازم است بودیم و یکی از این کارها این بود که اسم جدید را داخل خطبه نمایند

بعد از مدت قلیلی اهالی (اندراب) بر خوست تحریک میر اتالیق و میرهای بدخشان بنای یاغیگری را نهاده بحاکم خود شوریدند من از خان آباد چهار هزار سرباز تحت حکم سردار محمد عمر خان و دیگران بکمک حاکم مذکور فرستادم چند نیز دو فوج سرباز و هزار نفر خاصه دار و هزار سوار و شش توپ با سردار محمد شریف خان از کابل آنجا فرستاد این دو لشکر در مقام موسوم به بازدره باهم ملحق شده با یاغیها دعوا نموده آنها را کاملاً تنبیه نمودند دو هزار از یاغیها در میدان جنگ کشته و زخمی شدند بعد از این فتح پانصد نفر ساخلو نزد حاکم (اندراب) گذاشته هر دو لشکر بخان آباد کابل مراجعت نمودند

میر قتغن که جبر خراب تالیخان را شنیده از رستاق حرکت نموده از رود چیحون گذشته در مقام موسوم (بصیاد) نزدیک قلعاب (حاکن کردید در آن وقت میر شهراب بیک قلعاب بود که بعد ها امیر بخارا او را شکست داده و مشارالیه مجبوراً مملکت خود را گذاشته بکابل آمده یکی از اجزای خیلی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 23 of 484

محرم دربار من گردید چون سپهسالار بیک یکی از اقوام میر آتالیق بوده ده هزار سوار بمیر
آتالیق داد و اهالی بدخشان هم ده هزار سوار باو دادند این جمعیت با دو هزار نفر که میر آتالیق
از خود داشت متفقاً بر محالات قرب اردوی من و قلعه جات حضرت امام و تالیقان حمله آورده
هرچه از مال های بنه بدستشان میافتاد غارت مینمودند سوار هائیکه من بجهت پیش قراولی
مامور کرده بودم اتفاقاً با این جمعیت مشغول زد و خورد بودند و از طرفین صد نفر کشته شدند
و کسانیرا که اسیر میشدند من بدهن توپ میکذاشتم در مدت سه ساله اغتشاش تعداد کسانیکه
باین قسم من کشته ام اقریب پانصد هزار نفر میشدند و تعداد کسانیکه از دست لشکر من کشته شدند
ده هزار نفر بودند

بعد از یک سال که در طرف این مدت سردار محمد امین خان در رفع اغتشاش ساعی بود و نشست
که بجهت دفاع پانزده هزار خانوار دشمن بدخشانی لشکر کافی ندارم یا اینکه کمک نفرستید
یا مراجعت خواهم نمود چون جوابی باو داده نشد آخر الامر بدون اجازه عازم خان آباد گردید
عموی من و من بایکدیگر مشورت نمودیم من اظهار داشتم حاضرم بجای سردار محمد امین خان
انجا رفته جنگ نمایم و گفتم یاری خدا فقط باشش توپ قاطری و پنج هزار سوار ولایات
را منتظم مینمایم عموی من جواب داد که این امر خیلی مشکل است چون جوان و غیر ملتحی هستی شاید
خود را ببازی من جواب دادم بشما ثابت خواهم کرد که خود را نخواهم باخت و همان روز عازم شدم
بعد از طی مسافت زیاد وارد تالیقان شدم لشکر از دیدن من مشعوف شدند سردار محمد امین خان
را در بین راه ملاقات نمودم اگرچه سردار مذکور عموی من و سنش از من خیلی بیشتر بود چون خاطر
بود خیلی کم جرأتست من روی خود را از و برگردانیده همین قدر باو گفتم شما باعث ننگ و عار
پدر نامور خود امیر دوست محمد خان میباشید

دو روز بعد از رسیدن من اهالی رستاق و بدخشان بموجب دستور العمل میر یوسف علی برادر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 24 of 484

سپرشاه فیض آبادی دوسه هزار سوار مأمور نمودند که محالات اطراف اردوی من دهلکه تا نیخان
را بچاپند سوارهای مذکور بما طهای بنه اردوی من که بغراولی دویست نفر خاصه دار و نیخان
سوار خاصلم آذوقه بودند بغتتاً حمله نمودند این اشخاص فوراً قاصدی را نزد من فرستادند که این
قضیه مرا مطلع نماید و خودشان باندازه که ممکنشان بود مشغول دفاع شدند وقتی پیغام آنها بمن
رسید فوراً هفتصد نفر سرباز بکمک آنها فرستادم و اینها غارتگران را شکست داده شتر و
یابوهای بنه را سالماً بارودو رسانیدند بعد از دو روز این جمعیت باغی بقلعه هائیکه سکنه آنجا
اطاعت مرا قبول کرده بودند حمله بردند مجدداً جمعیت زیادی فرستادیم باغیها را متفرق
نمودند و از آنها ده نفر اسیر و دویست راس اسب گرفتند تا مدت سه ماه بهمین نوع زدوخورد
داشتیم تا اینکه روزی یک نفر ایشان که یکی از رؤسای روحانی سپرهای قلعه غن بود برای شام
دعوت بمنزل من آمد دعوت او را قبول کرده با سیصد سوار نظام و دویست سوار ردیف بمنزل او رفتم
منزل ایشان مذکور از اردوی من نیم فرسخ مسافت داشت احتیاطاً بدون اطلاع او صد سوار را
بطور پیش قراول فرستادم که بفاصله معینی باطراف منزل او باشند بعد از قدری
صحبت که با میزبان خود داشتم در تهیه آوردن شام شدند در این بین یکی از سوارهای پیش
غراول من خبر آورد که لشکر زیادی با نها حمله آورده آنها مجبور شده اند اندک اندک
عقب نشینند من فوراً میزبان خود را با پسرهایش اسیر نموده حرکت کردم که بسوارهای خود
ملحق شوم و نیز یکنفر سوار را با اردوی خود فرستادم که هزار سوار و یک فوج پیاده و دو توپ فوراً
بکمک من بفرستید بجهت اینکه وقت فوت نشود حکم دادم سوارها توپچی ها و سربازها عقب سر خود
سوار نمایند چون دیدم تعداد لشکر باغی تقریباً ده هزار نفر هستند که بطرف ما میآیند
من جمعیت قلیل خود را بهشت قسمت منقسم نمودم و هر قسمتی را از یک دیگر بفاصله معینی
قرار دادم قسمت بزرگتر را نزد خود نگاه داشتم و چنین حکم دادم که قسمت اول شلیک نمایند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 25 of 484

وقتیکه دستهٔ اول شلیک نمایند وقتیکه دستهٔ اول محصور شوند واتفاقا همین طور رهم واقع شد وقتیکه
دویم شلیک نمایند وقتی که دستهٔ دویم محصور شدند دستهٔ سوم حمله برند وهکذا تا اینکه همه
آنها مشغول جنگ شدند وکار بانجا کشید که من با دسته بزرگ که باخود داشتم شمشیرها را کشیده
بدشمن حمله نمودیم در این بین کمک هم از اردو رسید بهیئت اجتماع حمله ور شدیم یاغیها از جهت
اینکه بطور تفرقه با دستجات لشکر من مقابله داشتند خسته شده کاملا شکست خورده فرار
نمودند و پانصد نفر زخمی در میدان جنگ گذاشتند که صد نفر از این زخمیها مردند باقی اسیر ما
شدند از سربازهای من فقط صد نفر کشته شدند از این فتح کامل بر دشمنی که تعداد آنها خیلی از ما
بیشتر بود شکرانهٔ خداوند را بجا آوردیم و شادمانیها کردیم در میان اسرائیکه ما گرفته بودیم ده دوازده
نفر از خوانین اردستاق بودند که اینها ایشان مذکور را دشنام داده میگفتند مشار الیه باعث
گرفتاری ما شد چون بسیرهای ما نوشته بود اگر شما لشکری بفرستید که بجهت شکست دادن
دسته مستحفظ رئیس قشون افغان کمکی باشد من او را بشما تسلیم خواهم نمود با مید پیشرفت
این کار سیرهای مذکور این سرکردها را با ده هزار سوار فرستاده بودند ولی کاغذ دستشان
برنیامده اسیر جنگ من شدند خیلی از شب گذشته باردوی خود مراجعت نموده راپورت
این قضیه را بعموی خود بخان آباد داده ایشان مذکور را هم تحت الحفظ آنجا فرستادم اسیرهای
زخمیرا بجز اعیان سپردم تا بهبودی حاصل نمودند آنوقت بعضی از آنها خلعت و بعضی خرجی داده
مرخصشان کردم و بآنها گفتم اهالی وطن خود را ترغیب نمایند که عادت تاخت و تاراج را ترک
نمایند و نیز پیغامی بسیر آنها فرستادم که اگر میل جنگ دارید شما و برادر شما آشکار بمیدان
حاضر شوید نه اینکه مشغول حیله بازی شده از یک طرف سفیر نزد پدرم بدخشه پل فرستاده اظهار
دوستی نمائید و از طرف دیگر بمخالفت اوا قدام میکنید و نیز بآنها دستور العمل دادم که بگویند
اگر پدرم خواسته باشد بدخشان را تصرف نماید میر آنجا قوت مقابلهٔ شش ساعت را با من

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 26 of 484

نخواهد داشت آسرای قتغنی را رها نکردم ولی بجهت اقوام آنها که ولایت خود را گذاشته
بخاک بخارا رفته بودند پیغام فرستادم که اگر باوطان خود مراجعت نمایند اسرای آنها را که هست
من هستند تماما بقتل خواهم رسانید و نیز خود این اسرا را محرک شدم که بکسان خود پیغام فرستاده آنها را
نصیحت نمایند که بی ترس وبیم مراجعت کنند نتیجه این اقدام چنین شد که چند نفر از علمای قتغن
از جانب آنها آمدند با من مذکره نمایند من با نها قسم یاد نموده گفتم اگر اهالی وطن شما حرکت مخالفانه
نسبت بدولت افغانستان نه نمایند و رعایای آرام باوفا باشند مثل رعایای خودم با آنها
سلوک نموده همراهی و تقویت از آنها خواهم داشت وقتی که علمای مذکور بقول من مطمئن شده
مراجعت نمودند و هزار خانوار که هجرت کرده بودند تماما باوطان خود برگشته در قتالجان
ساکن گردیدند

پیغامی که بتوسط اسرای بدخشانی بمیر یوسف علی متمرد فرستادم در خاطر او اثری نکرده شعوله
تاخت و تاراج بود بعد از چند هفته که فی الجمله بامنیت گذشت میر یوسفعلی با میر قتغن و میر قلاب
و برادر خودش میر شاه مشورت نموده آنها را ترغیب نمود که فقط باین نوع میتوانند
کاملا ما غلبه نمایند که عساکر خود را متفرق ساخته در دو نقطه یعنی تالیخان و چال در یکوقت بیکبار
بما حمله نمایند در چال از لشکر ما چهار صد سرباز نظام و چهار صد نفر خاصه دار و پانصد
سوار و دو عراده توپ قاطری بسر کرده گی یک نفر صاحب منصب شجاع مجرب که اسمش
سردار محمد علم خان بود مقیم بودند دشمن طرح حمله را باین قسم قرار داده بود که دسته قلیلی از آنها
نقاط حول و حوش ما را تاخت نموده ما را فریب بدهند که آنها لشکر منظمی نیستند بلکه فقط دسته دزد
تاراج کننده میباشند وضمنا بقدر سی چهل هزار سوار شبانه خود را در باغهای تالیخان
بسر کرده گی میر علی ولی پسر عموی میر اتالیق پنهان نمایند صبح روز دیگر صد نفر از این سوارها از
کمینگاه خود بیرون تاخته صد شتری را که بچرا رفته بودند بر دند سر کرده پیش غراولها غفلتا نه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 27 of 484

دویست هزار را فرستاد که پاغیها را عقب نشانیده شترها را از آنها بگیرند وقتی این خبر بمن رسید بسر کرده مذکور حالی نمودم که در فرستادن دسته قلیلی بدون سنجیدن قوت دشمن اشتباه کرده است زیرا یقین داشتم که صد سوار شترها یکه نزدیک بقراولها بودند کاری نخواهند داشت مگر اینکه لشکر آنها در این نزدیکها مخفی شده باشند فوراً حکم دادم تمام لشکر من بجهت جنگ حاضر و آماده شوند و این خیال من صحیح بود زیرا که تا وقتی لشکر من حاضر شدند دیدیم از دویست سوار یکصد و شصت سوار خود را از جنگ دشمن خلاص نموده بسیر کرده یک نفر از صاحب منصبهای شجاع من جلو ریز بطرف ما میآیند و چهل هزار سوار دشمن از عقب تعاقب دارند من احتیاطاً توبهای خود را با دویست نفر سرباز بکوهی که همش دارته بوی تو گذاشته بودم و به توپچیها دستور العمل داده بودم تا حکم ندهم توپ نیندازند و هزار نفر سرباز را بطرف یمین و پانصد نفر را بطرف یسار دشمن مقرر داشتم و خود با بقیه سوار و پیاده خارج از سنگرها با دشمن مقابل شدم وقتی لشکرها کاملاً مشغول حرب بودند و توجه دشمن بکلی مصروف جنگ بود توپچیها را بعقب سر دشمن فرستادم و بلشکرهای پیاده که بطرف یمین و یسار دشمن بودند حکم دادم شلیک ننمایند و خودم هم از روی روبسختی حمله نمودم دشمن از بایدن گلوله از هر طرف سراسیمه شده و از تعداد لشکر من خبر یکمرتبه از جا کنده شده رو بعقب برگشته با توپچیها مقابل شدند چون دیدم دشمن متزلزل شده است سوارهای خود را برانگیختم که جداً حمله نمایند حمله سوارها صفوف دشمن را برهم زده کاملاً شکست خوردند این جنگ نه ساعت امتداد داشت از طرف دشمن سه هزار نفر در میدان جنگ کشته شد و از طرف ما تخمیناً صد نفر کشته و چند نفر زخمی شدند ششصد اسیر و پنجهزار اسب از دشمن بدست ما افتاد من حکم دادم مناری از سرهای مقتولین دشمن ساختند تا بقیه دشمن خائف شوند بعد راپورتی در باب این فتح بزرگ بعموم نوشته از نصرتی که برای ما حاصل شده بود او را مبتهج نمودم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 28 of 484

یاغیهائیکه بطرف چال رفته بودند چون تعداد آنها فقط دوازده هزار نفر بودند چندان ایستادگی
نکردند میر بابا بیک و میر سلطان مراد سرکرده آنها بودند بعد از زد و خورد جزئی شکست خورده
بازخمیهای خود فرار نمودند صد نفر از کشتهای آنها در میدان جنگ ماند و میر بابا بیک از اسب
افتاده پایش شکست همراهان او مشارالیه را با خود بردند بعد ازاین فتوحات قطعی بیرقهای
بدخشان یقین حاصل شد که با سربازهای ترمیت شده نظام افغانستان در میدان جنگ
نخواهند روبرو شوند نهایت کاری که دستشان برمیآمد همین است که طریقه تاخت و تاراج
و مکر و فریب را جاری بدارند چون مقارن این اوقات میر مظفر امیر بخارا مایل بود به بیطرفی افغانها
با امرای بدخشان چگونه رفتار مینمایند از رود جیحون گذشته باین طرف رود آمده توقف
از آنجائیکه جمعیت لشکر پدرم فقط ده هزار و پانصد نفر بود به عمویم نوشت که از بیست هزار نفر سربازیکه
باخود دارد دوازده هزار نفر سرباز طایفه چرخی را نزد خود نگاه داشته هشت هزار نفر دیگر
را مرخص کرده که من بجهت کمک نزد او نفرستاد آنوقت با این جمعیت خواهد توانست ولایات
را محافظت نموده در صورت لزوم با دشمن بجنگد و نیز احتمال داشت در میان رعایای از یکدیگر باهم
بلوای عام برپا شود زیرا که اینها هم از طایفه امیر بخارا بودند بواسطه اینکه عمویم از وضع ترکستان
بی اطلاع بود از این فقره خائف گردیده بمن نوشت تا اینجان را گذاشته با لشکر خودم عازم
خان آباد شوم من بجواب نوشتم بهتر خواهد بود همین جا حاضر باشم که در صورت لزوم حرکت
نمایم بدلیل اینکه ولایتی را که بعد از این همه جد و جهد و زحمات تازه کی متصرف شده ایم
خالی گذاشتن آن از لشکر بجهت حفاظت کارهای ما خلاف عقل و تدبیر است ولی عمویم باین
دلیل صحیح من گوش نداده مجدداً نوشت و اصرار نمود که فوراً حرکت نمایم چاره جز اطاعت
امر ندانسته صبح روز بعد با تمام عساکر خود حرکت نمودم چون مال بنه برای حمل توپخانه بقدر یکصد
نداشتیم قرار دادم هر قدر توپخانه بزمین بماند من سربازها و سوارها تقسیم نمایند که هر یکی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 29 of 484

قدری بیشتر از اسباب خود باخود حمل نماید و چون میدانستم تهیه آذوقه بجهت لشکر در راه
خان آباد خیلی اشکال دارد صد سوار را فرستادم آذوقه‌های اهالی آنرته بوزن که پانزده
هزار کو سفند داشتند هر قدر بتوانند تاراج نموده باخود بیاورند بعد از این لشکر خود را
بسه دسته منقسم نمودم دسته اول را بسرکردگی سردار شمس الدین خان پسر سردار
محمد امین خان در جلو متقرر داشتم دسته دویم را که مشتمل بر لشکر ردیف و پیاده نظام و یک
قسمت از سواره نظام و چهار توپ بود در وسط قرار دادم دسته سوم را با تمام توپخانه
و بقیه پیاده نظام و یک ثلث سواره نظام در عقب تعیین نمودم صد سوار را که بجهت
آوردن کوسفند فرستاده بودم در قلعه موسوم بخواجه جنگل بمن ملحق شدند اهالی تالیخان از این حرکت
ما که بغتتاً واقع شد جری شده عقب سر ما میآمدند تعداد آنها تقریباً پنج شش هزار سوار بودند
ولی جرأت نمیکردند بما حمله نمایند بجهت جلوگیری این کار یک فوج سرباز را حکم دادم
در غاریکه تقریباً هزار ذرع طول داشت و کنار راه واقع بود خود را مخفی نمایند و بآنها
دستور العمل دادم وقتی که سوارهای یاغی از محاذی غار بگذرند بآنها شلیک نمایند بطوریکه
قرار داده بودم اجرای حکم نمودند چون لشکر من صدای شلیک را شنیدند بر گشته بسوارهای
یاغی حمله نمودند این یورش که غفلتاً از جلو و عقب سوارها واقع شد آنها بکلی سراسیمه شده
باطراف پراکنده شدند بعضی از آنها خود را بر و دخانه انداختند بعضی از آنها بکوه گریختند که
کلولهای ما نخورند باشند من جمیع المجموع چهار صد نفر از این سوارها تلف شدند بعد از آن
بدون مزاحمت بطرف (خان آباد) میرفتم وقت شب یکی از توپهای ما حین عبور از رودخانه
بآب افتاد دیدم سربازها نتوانستند توپ را از آب بیرون بکشند خود هم پیاده شده با چند
نفر دیگر توپ را از آب کشیده بساحل رسانیدیم ولی تمام لباسهایم تر شده نمیتوانستم از
از لشکر خدا شده تغییر لباس دهم سربازها هیزمهای خشک جنگل را آتش زده لباسهای خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 30 of 484

خسگانیدم تقریباً دو ساعت از ظهر گذشته و قبل نزدیک خان آباد رسیدیم صدای شلیک زیادی که ظاهراً از طرف اردوی عمومی من میآمد شنیده شده سردار شمس الدین خان اظهار داشت که این توپها از سوارهای اوزبک میباشد که اردوی عمومی مرا بتاراج کرده باشند و ما باید بطرف کابل فرار نمائیم من جواب دادم تعریف دلیری شما را در جنگی که در سنه ۱۲۵۷ هجری بمخالفت انگلیسها شده بود شنیده بودم حالا شجاعت شما کجا رفت مشارالیه سکوت نمود من شش نفر سوار نزد عمویم فرستاده پیغام دادم که صدای شلیک از اردوی شما می شنوم و من مصمم شده ام که همین جا توقف نمایم بمحض رسیدن خبر از جانب شما حاضرم بهر سمتی لازم باشد بجهت جنگ حرکت نمایم بعد از یکساعت شخصی بتاخت نزد من آمده خبر آورد که این توپها را بحکم عموی شما بشادمانه اینکه امیر بخارا از (ساقه) گریخته و از جیحون گذشته است شلیک مینمایند توضیح آنکه از قرار معلوم یکی از نوکرهای شخصی پدرم موسوم بغلام معلی خان که آدم بها در و مجرب و در میدان جنگ جرات شیر داشت و سرکرده قراولهای سرحدی کنار جیحون و دارای حکومت سه نهر از جمله آبجده بخش بود بجهت ملاحظه سرحد بکری (ابسارقه) رفته اتفاقاً بدو نهر از سوارهای امیر بخارا بر خورده فوراً بطرف یکدیگر شلیک نموده اند بعد از زد و خورد جزئی سوارهای مذکور بطرف اردوی میر مظفر فرار نموده اند امیر مذکور بمحض شنیدن این خبر قسمتی از اسباب و چادرهای خود را گذاشته بطرف بخارا فرار نموده است اسبابها و چادرها را غلام معلی خان متصرف شده اسبابها را بسربازها بخشیده چادرهای امیر بخارا را بجهت پدرم فرستاده است

بعد از رسیدن این مژده معجلاً حرکت نموده نزد عمویم رفتم و از این اتفاق خوشحال شده بجهت مارخ داده بود باو تبریک گفتم روز بعد باجازه عمویم دو فوج پیاده نظام و یک فوج سواره نظام و دو عراده توپ و پانصد نفر پیاده ردیف بتالیخان فرستادم تا بآبالی آنجا بمانند که اگر امیر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 31 of 484

شهر آنهارا تخلیه کرده ایم ونیز آنها پیغام فرستادم که اهالی بدخشان اگر مجدداً بدرقاری نمایند من فوراً با لشکر بگمک آنجا خواهم رسید خودم درجان توقف نموده مشغول انتظام لشکریکه پنجاه آنهارا ندیده بودم شدم وقتی که اهالی (تالیخان) دیدند لشکریکه چند روز قبل از آنجا رفته بود مراجعت نموده اند وامیدی بحمیت آنها باقی نمانده که از زیر بار اطاعت افغانستان خارج شوند خواهش نمودند که دختر عموی میرشاه را عموی من بحمیت خود تزویج نماید عمویم خواهش آنهارا باکمال شعف پذیرفت من درباب این وصلت خیلی مخالفت داشتم ودر ضررهای این وصلت باینکونه مردم غدار بعضی تفصیلات اظهار کردم واز عمویم استدعا نمودم بعوض اینکار بهتر خواهد بود بمن اجازه بدهد بروم بدخشان را بقوه لشکری تصرف نمایم وخودرا از زحمات دشمنی که محل وثوق نیست واسماً خودرا دوست وانمود میکند برهانم زیراکه آنها دائماً باعث اذیت ما خواهند بود ولی عمویم باظهارات من اعتنائی نکرده رسومات ابتدائیه این وصلت را بعمل آورد

میرهای بدخشان ازاین اقدام که کارها را بشکل دیگر جلوه داد آسوده خاطر گردیده میرپولی سفعلی را که (آدم خیلی) مفسدی بود با تعهدات زیاد وبعضی هدایا نزد عمویم فرستادند وعمویم از تصرف کردن بدخشان بکلی تغییر خیال داد

درآنوقت مادرم دیدکارها عموماً درحالت افتتاحیه است موقع را مغتنم دانسته از پدرم استدعا نمود مرا اجازه بدهد بحمیت ملاقات مادرم بروم پدرم خواهش مادرم را پذیرفته بمن نوشت که تخته پل نزد آنها بیایم لهذا لشکر را تفویض سرکرده ها نموده خودم بهمراه چهار صد سوار خاصه عازم تخته پل گردیدم درین راه (بتاشغرغان) منزل نموده ازآنجا بزیارت قبر شاه ولایت (مزارشریف) رفتم جبهه بر آستانه مبارکه سائیده غبار مرقدش را طوطیای دیده نموده ازبرکت روح پاکش تسکین قلب یافته عازم تخته پل شدم بورود آنجا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 32 of 484

ملاقات و دست بوسی پدر و مادرم نائل شده ایشان بواسطه خشنودی که از ملاقات
من بجهت آنها حاصل شده بود صدقه زیاد بفقرا بذل نمودند اقوام من هم هر کس بقدر
قوهٔ خود شمین رفتار را نمودند روز بعد قورخانه جات و مخزن نها را ملاحظه نمودم همه اینها را
منتظم یافته مواجب رؤسای آنها را زیاد کردم اشخاصی را که حسن خدمت بجا آورده بودند
مخلع نمودم چادرها و دیگر لوازماتیکه بجهت عساکر مقیم (قشقغن) لازم بود حکم دادم
در کارخانجات تهیه نمایند در ظرف کمتر از یک ماه تمام این لوازمات تهیه شده
(بقشقغن) فرستاده شد

تا مدت یکسال در تخته پل بکارهای شکری مصروف بودم در بهار عازم (قشقغن) شدم
در بین راه واقعهٔ غریبی بجهت من رخ داد اینچنین بود که در یکی از منازل موسوم
(بغرتو نیاز) در کوههای اطراف آن جائیکه شترهای بنه میچریدند بجهت گردش رفتم اتفاقا
همراهان من از من دور افتادند در این بین یکی از شترها که وحشی شده بود بمن حمله نمود من غیر
از خنجر کوچکی دیگر حربه باخود نداشتم لذا بدو رسنگ بزرگی بنای دویدن را گذاشتم
شتر دیوانه چند مرتبه دور سنگ از من تعاقب نمود تا اینکه من بکلی خسته شدم چون دیدم از
همراهان من احدی پیدا نشد مجبوراً بجهت حفاظت خود ایستاده با شتر روبرو شدم و
یک قطعه سنگ بزرگ را برداشته بقوت تمام به بناگوش شتر زدم از ضربت این سنگ
شتر زانو در آمد فوراً بدون اینکه فرصت بدهم دوباره شتر حرکت کند خنجر را کشیده شتر را
بریدم سر و صورتم از خونش آلوده شد از شدت خستگی و دیدن اینکه شتر چگونه جان میدهد
من ضعف کرده افتادم بقدر یکساعت بیهوش بودم وقتی بهوش آمدم دیدم شتر مرده است
خیلی مشعوف شدم چون نوکرهای من اینقدر مدت از من بیخبر بودند حکم نمودم هر کدام را سی
شلاق زدند تا مستعد شوند قرار دادم که بعد از این هر وقت کار شخصی داشته باشم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 33 of 484

دبجهت مدت قلیلی از محافظین خود جدا شوم باید دو سه نفر از نوکرهای نزدیک بخدمت همیشه با من باشند زیرا که دنیا پر از مخاطرات است

پس از ورود (بقعه غن) لشکر آنجا از دیدن من خیلی مشعوف شدند و من از قول پدرم این پیغام را بعموم لشکر دادم (پدرم تمام شما را بطور فرزند خودی شناسد و همان محبت پدرانه که نسبت بمن که عبدالرحمن هستم دارد نسبت بشما هم دارد) از شنیدن این پیغام تمام لشکر با کمال مسرت بآواز بلند گفتند که هریکی از ما حاضریم جان خود را بقربان پدر خود مان سردار محمد افضل خان بنمائیم و نیز سلام پدرم را با پیغامات محبت آمیز بعموم رسانیدم بعد از آن بمنزل خود رفتم در آنجا اهالی نظام بجهت احترام ورود من مهمانی خوبی ترتیب داده آتش بازی نمودند روز بعد بجهت ملاحظه قورخانه و مخزنها و توپخانه رفته هر چیز را منظم یافته متشکر گردیدم روز دیگر تمام لشکر را سان دیدم بعد از توقف یکهفته بجهت ملاحظه لشکر (تالیخان) عازم آنجا شدم این لشکر را هم در کمال نظم یافتم میرهای بدخشان از ورود من مطلع شده شش نفر غلام بچه مهوش و نه راس اسب بازین و یراق نقره و نه مشک عسل و پنج بعله قوش و دو قلاده تازی بطور پیشکش بحضرت من آوردند در عوض منهم بجهت میرهای مذکور خلعت و هدای دیگر فرستادم و نیز مراسله بآنها نوشته خاطر نشان آنها کردم که قبلاً زمانیکه در (تالیخان) بوده ام بمن وعده داده بودند که بعضی معادن را بتصرف من بدهید که از جمله معادن مذکور یک معدن سنگ سلیمانی و یک معدن یاقوت زرد و پنج معدن طلا و یک معدن لاجورد و معادن دیگر میباشد و از قراریکه از عمویم تحقیق کرده ام هنوز ایفای وعده نکرده اید بوصول کاغذ من میل مذکور معادن مزبور را بتصرف من داده چند قطعه از سنگهای قیمتی و تحایف دیگر بجهت پدرم فرستادند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 34 of 484

تا مدت دو سال واقعه تازه که قابل مذاکره باشد رخ نداد در آخر اینمدت جدم امیر دوست محمد خان عمویم محمد اعظم خان را (بکابل) احضار نموده سردار عبد الغیاث خان را که پسر عموی پدرم بود بحکومت (قتغن) مقرر کرد (پسر این سردار عبد الغیاث خان موسوم بعبد الرشید خان را من سنه ۱۳۱۵ هجری بحکومت جلال آباد مقرر داشتم چون نسبت برعایا تعدی مینمود معزولش کردم) محمد اعظم خان عمویم عازم کابل گردید و چندی در کابل توقف نموده بایالت سابقه خودش یعنی بکرم و خوست رفت و قت حرکت عمویم از (قتغن) من از (تالیخان) حرکت کرده در منزل شوری او را ملاقات نمودم در این وقت پسعاقبم از پدرم رسید که بهیبک رفته او را ملاقات نمایم بالوبسلخ مراجعت نمایم لندی از شوری عازم (هیبک) شده پس از ورود آنجا بدست بوسی پدر نائل شده متفقا عازم شخته پل گردیده تمام زمستان را آنجا بسر بردم

در موقع نوروز سردار عبد الغیاث خان از مرض طاعون وفات یافت و بعضی اغتشاشات هم در هرات بروز کرده بود در این وقت سردار سلطان احمد خان پسر عموی پدرم بایکی از مامورین پادشاه ایران حکومت هرات را داشتند این شخص در محالات قندهار اغتشاش فراهم آورده بود جدم امیر دوست محمد خان باعمویم بجهت تنبیه مشار الیه از کابل عازم هرات شدند بورود آنجا قلعه هرات را تا چند ماه محاصره نمودند در اوّل بهار مژده فتح فراه در بلخ رسیده مسرور گردیدم بعد از ادای مراسم شکرانه بجهت این مژده پدرم مرا بحکومت و ریاست لشکر (بجان آباد) فرستاد در این وقت امورات ولایت (قتغن) خیلی مغشوش بود حکام جزء والیات محالات خودشان را حیف و میل نموده بودند سردار عبد الغیاث خان مستوفی هم از امورات ولایتی بکلی بی اطلاع بوده است بلکه استعدادش بطبابت از حکومت بیشتر بوده زیرا که اکثر اوقات خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 35 of 484

صرف طبابت مینموده و بقدری کم حال بوده است که از تهدیدات یکنفر از
میرهای بدخشان ترسیده دزدی را که حقا محبوس بوده رها کرده بوده است و این میر
بدخشان هم که اسمش میر شاه نام داین حرکت خلاف را کرده بود فوت شده بود و پسرش
میر جهان دار شاه بجای او نشسته و برادر میر شاه یعنی میر یوسف علی را هم برادرزاده اش
میر صید شاه نام یکسال قبل از آمدن من بقتل رسانیده بود و پسر میر یوسفعلی با اینکه
دیوانه وضع و تریاکی و دایم الخمر بود بجای پدرش مقرر شده بود میرابابیک حاکم
قشم که پدرش قبل از دو برادر فوت شده بود بزن همین میر شاه که خواهر میر یوسفعلی بود
عاشق شده بود همینکه این فقره فاش شده است میر جهان دار شاه از این واقعه
متغیر شده بود قشم را گرفتند میرابابیک هم اسیر و حبس و مادر اندرخودش را تزویج کرده باین
عمل شنیع خود افتخار داشت بعد از چندی میرابابیک از محبس فرار نموده قبل
از ورود (بخان آباد) دیدم مواجب لشکر هشت ماه از سال گذشته و چهار ماه از همین سال
نرسیده است نخستین کار من این بود که مالیات و باقیات مبالغی که حکام جزر بده
کار بودند وصول نموده حقوق پس افتاده لشکر را برسانم اتفاقا دو فوج سرباز و چهار
صد سوار لشکر مامور (تالیخان) هم با صاحب منصبهای خودشان در این موقع در خان
آباد) بودند و از شدت کم حالی سردار عبد الغیاث خان مبالغی از مالیات و لایتی را وصول
نموده بمصرف خود رسانیده بودند و رود من که اسباب جلوگیری حرکات خلاف آنها
گردیده باعث کینه آنها شده اوّل کاریکه بجهت تلافی کردند این بود که عموم عساکر را
محرک شده شورش نموده بکابل فرار نمایند پسر عبد الغیاث خان موسوم بمحمد عزیز
هم که در خان آباد بود فقط اسما سرکرده لشکر بدرش گفته میشد یازده سال عمر داشت
کاملا در تحت نفوذ معلمین و پرستاران خودش که با صاحب منصبهای افواج مذکوره همدست

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 36 of 484

بوده اند واقع شده بود این اشخاص مستدعا در خاطر سربازها فرو بردند که ولایت حقا مال
آقای آنها میباشد و قبول کردن حکومت عبد الرحمن و دادن داخله باو کار
احمقانه ایست و بآنها حالی کردند که باید تا ما پسر آقای حقیقی خودشان بکابل مراجعت نمایند
این تحریکات بخاطر سربازهای کابل رسوخ کرد در این اثنا خبر فوت جدم دوست محمد خان
هم بمارسید از این خبر وحشت از سربازهای دو فوج و سوارهٔ مذکور جری شده
باطراف خانه من جمعیت نموده سعی میکردند در بهای خانهٔ مرا با سنگهای بزرگ
بشکنند ولی عساکر من آمده یا غیها را متفرق نمودند اگرچه اینها بر فتن کابل مصمم شدند
لیکن صاحب منصبهای بیوفای آنها که آنها را باین بدرفتاری واداشته بودند صلاح خود را
ندیدند با آنها بروند بعد از سه روز سربازهای مذکور خایف و مایوس شده عریضه
بمن نوشته استدعای عفو نموده و اظهار داشتند صاحب منصبهای ما را فریب
داده بودند من جواب دادم اسامی اشخاصی را که محرک افتشاش بوده اند بمن بدهید
بعد از اینکه مطلع شدم وعده میدهم که بغیر از اشخاص محرک دیگران را عفو نمایم و نیز
جواب دادم که اگر از دادن اسامی مذکور انکار دارید مرخص هستید بکابل بروید زیرا که
من شما را لازم ندارم آنها در جواب فهرستی نزد من فرستادند که اسامی هشت
نفر کابیستان و چند نفر ایب و چند نفر منصب دارهای لشکر در آن درج شده بود و در آخر
فهرست اسامی پرستاران و معلم محمد عزیز خان را مذکور داشته بودند که این اشخاص
با یکدیگر قسم قرآن خورده بودند که بخالفت شما اتفاق نمایند پس از تحصیل این اطلاعات
من سربازها را عفو نموده هشت نفر کابیستان را حکم دادم بدهن توپ گذاشتند و
منصب دارهای فوج را مرخص نمودم چرا که آنها غلام بچهای عمومی متوفای من بودند باین وسیله
در این موقع آرامی در ولایت حاصل گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 37 of 484

همینکه خبر فوت جنت مکان میرا تالیق رسید بنای یاغیگری را گذاشته پسر خودش سلطان مراد خان را با سوارهٔ زیاده (بقته غن) فرستاد که محرک اهالی شده اغتشاش نمایند من یک دسته لشکر مکمل مشتمل بر سه فوج پیاده نظام و دوازده عرادهٔ توپ و یکهزار سوار نظام و دو هزار پیاده ردیف بسرکرده گی سردار محمد علم خان و سردار غلام خان بجهت تنبیه یاغیان مقرر داشتم و خودم اراده نمودم که از راه شوراب (دزناورین) با دشمن ملاقی شوم در شروع این حرکت نظامی حادثه بد بخجانهٔ رخ داد و آن این بود که سردار محمد علم خان عادتش چنین بود که همیشه با دویست سوار از لشکر جلوتر حرکت مینماید مکرر باو گفته شده بود که بجهت صاحب منصب بزرگی مثل شما کار خلاف عقل است بدون پیش غول اول خود را در مخاطره نیندازد روزی در اثنای حرکت دو هزار سواره (قته غنی) که خود را در عقب کوهها پنهان کرده بودند بغتتاً باو حمله آوردند سرایان (سردار محمد علم خان) که از تعداد یاغیان مطلع شده رو بفرار نهادند ولی خود سردار چون عادت تسلیم شدن نداشت با چند نفر اشخاص شجاع ایستاده گی نموده جنگ کردند تا همه آنها کشته شدند وقتی این خبر به لشکر رسید یکدسته سواره نظام قبل از اینکه یاغیها نعش سردار مذکور را ببرند عقب آنها تاخته بعد از جنگ سختی سوارهای (قته غنی) شکست خورده بطرف (نارین کریخ) شتافتند و سیصد نفر زخمی و مقتول در میدان جنگ گذاشتند روز بعد از این زد و خورد جنگ سختی در (نارین) اتفاق افتاد زیرا که چهل هزار سوار از یاغیها در انجا اجتماع کرده بودند از اول طلوع آفتاب شروع بحمله کردیده و تا عصر این جنگ امتداد داشت و دشمن خیلی دلیرانه میجنگید و اتصالا تجدید حمله مینمودند تا اینکه آخر الامر فرار کردند در این جنگ در مقابل کشته و زخمیهای دشمن متقولین لشکر من خیلی جزئی بودند یعنی از لشکر من فقط سی نفر کشته و زخمی شدند و سردار

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 38 of 484

(غلام خان) از جمله مقتولین بود و سبب اینکه از طرف ما این قدر کم کشته و زخمی شدند این بود که لشکر ما بقاعده و نظام مرتب بودند و چون دشمن از فن جنگ بی بهره بودند همه در یک نقطه مجتمع می شدند از این جهت توپهای ما خیلی از آنها تلف نمود در آن روز من با لشکر خودم خیلی افتخار نمودم وضع جنگ قابل هر گونه تمجید بود اشخاصی قدر این جنگ را میدانند که مطلع بشند در صورتیکه این قدر دشمن را یکمرتبه حمله نمایند و شخص خود در انجا ز چه حالت خواهد داشت ظهور چهل هزار نفر در میدان مصاف مثل کوهی است که حرکت نماید یکی از جاسوسهای مراکه بجهت تحصیل اخبارات مامور (قلعه غن) نموده بودم (سلطان مراد خان) حبس کرده بود وقتی خبر فتح من (بقلعه غن) رسید بعضیها بجاسوس من کمک نمودند که فرار نماید مشارالیه اسبی سوار شده بتاخت مستقیما نزد من آمده محض ورود بهوش افتاد وقتی بهوش آمد اظهار داشت در مدت حبس هر روزه روزی چهل شلاق بمن میزدند بتصدیق این امر جراحان لشکر بمن اطلاع دادند بدن مشارالیه مثل زغال سیاه است از این ثابت شد بر سر او چه آمده است مشارالیه بمن اطلاع داد تمام اهالی و خانوار (قلعه غن) بجهت حفاظت خود خیال حرکت از آنجا دارند من فورا نایب (غلام خان درانی) را که شخصی عاقل لکن متنبل بود با سواره نظام و توپخانه فرستادم که سر راه را در موقع دره تنگی که محل عبور اشخاص مذکور بطرف بدخشان میباشد بگیرند و نیز پیاده نظامی که در (مانیجان) بودند باین دسته لشکر بروند باین قسم از فرار آنها جلوگیری نموده قاضی (قندوز) را با دسته نفر از میرهای بدخشان که اهالی ولایت آنها را خیلی محترم میداشتند و خیلی معروف بودند از راه (شوراب) باستمالت مردم فرستادم اهالی (قلعه غن) چون دیدند راه فرار آنها مسدود است و گریختن بجهت آنها ناممکن است و نیز معلوم داشتند که لشکر آنها با

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 39 of 484

مقاومت با لشکر ماندارد وعلاوه بر این از وعده هائیکه من بتوسط میرهای مذکور داده
فرستاده بودم مطمئن شده نزد من آمده استدعای عفو و اغماض نمودند در جواب آنها
من اعلانی دادم که بدو شرط از این شورش آنها صرف نظر خواهم نمود اولاً اینکه
آنها باید بنام خدا و رسول قسم یاد نموده عهد نمایند که آنها و اولاد آنها بدولت افغانستان
وفاداری خواهند نمود و در تحریک میرها و رؤسای خود بر خلاف خیر این دولت اقدامی
نخواهند کرد ثانیاً اینکه باید آنها دوازده لک روپیه جریمهٔ این حرکت خلاف خود را
بدهند باندک فاصلهٔ جواب از آنها رسیده تمام اهالی شرایط مذکوره فوق را مستقبلاً قبول
نمودند و اظهار کردند بمن و اولاد من وفاداری نموده همیشه حاضر خواهند بود با دشمنهای من بجنگند
و تا جان در بدن داشته باشند بمن خدمت نمایند و نیز چون اجازه دادم اموال و احشام آنها که
تقریباً پنجاه ملیون روپیه ارزش داشت بتصرف خودشان باشد اظهار امتنان
نمودند من این عهدنامه را نزد پدرم فرستاده اهالی ولایت تحت حکومت من بامنیت مشغول
گذران خود شدند اول اقدامیکه کرده ام این بود که پنجاه لک روپیه که از بابت مالیات باقی مانده
بود وصول نموده تمام حقوق لشکری را پرداختم در این موقع طایفهٔ از تاجرهای بدخشان
خیلی اسباب زحمت من شدند رسم تجاریکه من بدخشان او (قته غن) تجارت مینمودند
این بود که بعضی از روزهای هفته سوار شده من دو محل مذکور مسافرت مینمودند و همیشه
در همین روزهای مخصوص کشته های زیاد استمرار پیدا میشد بجهت جلوگیری این قبلها
چند نفر سرباز را مقرر داشتم بدون اینکه خود را بنمایند راه را غراولی بکشند و نیز چند
نفر سوار حکم دادم بلباس رعیتی ملبس شده در راه عبور و مرور نمایند و بآنها دستور
العمل دادم که اگر کسی بشما حمله نماید به نشان معهودی سربازهای مخفی شده خبر بدهید بطوریکه
خیال داشتم این مسئله ظاهر گردید روزی تجار بدخشانی بسوارهای من نمودند سوارهای

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 40 of 484

مذکور فوراً یک نفر را با سه تیز تکی سوار نموده فرستادند سربازهای مخفی شده را خبر دادند
سربازهای مذکور بمحض اطلاع تاخته بنقطه معلوم رسیدند تقریباً پنجاه نفر از این تجار
را اسیر نموده بحضور من آوردند من اسلحه و زین و یراق آنها را بمن سوارهای خود تقسیم نمودم
و اسبهای آنها را بتوپخانه دادم و ده هزار روپیه نقد که با خود داشتند بجهت خرج
خودم ضبط نمودم اشخاص مذکور در پیش من جواب و سؤالی که با آنها کردم اقرار نمودند که
بسبب آنکه از افاغنه خیلی نفرت داشته اند دو سال بوده است راه زرلی نمیکروند
اگرچه مشارالیهم راضی شدند که هر شخصی دو هزار روپیه داده جان خود را بخرند ولی
من حکم دادم همه آنها را بدهن توپ گذاشتند چرا که خیلی از رعایای بیگناه مرا کشته و غارت
نموده بودند این سیاست در روز اردو بازار رعمل آمد حکم دادم بگذارند گوشت آنها
سگهای اردو بازار بخورند و استخوانهای آنها تا تمام بازار همانجا افتاده باشد در حینیکه
مشغول دفن استخوانهای آنها بودند میر جهان دارشاه که از واقعه قتل اینها بی خبر بود
همان شخصی را نزد من فرستاد که قبلاً نزد عبد الغیاث خان فرستاده و او را تهدید نموده یک
نفر دزد را از مجلس او خلاص کرده بود این شخص کاغذی بجهت من آورده که میر جهان دارشاه
در کاغذ مذکور از من استفسار کرده بود بکدام جرات رعایای او را حبس نموده ام و نوشته بود
بوصول مراسله مذکور آنها را بحال مراسله تسلیم نمایم و تهدید کرده بود که اگر اینکار را نکنم
پدر و عمویم خواهد نوشت که من ساعی هستم اهالی بدخشان را بمخالفتشان که دوست
حقیقی آنها میباشند برانگیزانم من مراسله مذکور را آواز بلند بدربار عام قرائت نمودم
و از حامل سؤال کردم آیا وقت نوشتن این کاغذ میر جهان دارشاه سالم بوده است
و در حواس او خللی راه نداشته حامل مراسله مذکور جواب داد پادشاه من میر صاحب
مراسله بمن داد و حکم فرموده است اشخاصی را که شما اسیر نموده اید بلا درنگ نزد او ببرم والا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 41 of 484

میرمذکور فوراً بخالفت شما اقدامات خواهد نمود من جواب دادم متغیر و تند نشوید قدری
تامل نمائید ولی مشارالیه متنبه نشده مجدداً جسورانه اظهار داشت که فوراً اسیرها
را تسلیم نمائید و گفت بکدام جرئت رعایای ما را حبس نموده اید من بدون دیگر تکلمی بنوکرها
حکم دادم ریش و سبیل او را بکنند و ابروهای او را مثل زنها و سمه بکشند بعد او را
جائیکه بقیه استخوانهای اجساد تجار افتاده بود با خود برده نشان دادم ریش و سبیل
او را در پارچه زربفتی گذاشته باو دادم که نزد میر خود برد که میرمشارالیه متنبه شده
این کار را جواب مراسله که من نوشته بود بداند باتفاق شخص مذکور یکدسته قوی از عساکر
خودم که دو فوج پیاده نظام و دو هزار سوار نظام و یک هزار سوار اوزبکیه و دو هزار پیاده
ردیف دو دوازده عراده توپ بود بسرکرده گی (محمد زمان خان) و (سکندر خان بهادر
نایب غلام احمد خان) بتالیقان فرستادم بورود آنجا سرکرده های لشکر من شخص مذکور را
با جواب او نزد (میرجهان دارشاه) فرستادند (میرجهان دارشاه) شخص مذکور را دشنام
داده سئوال کرده بود چرا بدون اسیرها بیکه برای آوردن آنها رفته بودی مراجعت کردی
شخص مذکور صورت خود را باز نموده پارچه زربفت را نزد (میر) انداخته گفت نتیجه بردن
پیغامات احمقانه شما اینست که بسرم آمده و اگر احتیاط ننمائید عما قریب بسر شما
هم همین کار خواهد آمد میرمذکور از این رفتار من متغیر شده بلشکر خود شش حکم داد که
فوراً عازم خان آباد شوید بلا فاصله بمشارالیه گفتند ایلچی لشکر افغان رسیده ولایت را
متصرف شده اهالی (تالیقان) را مطیع نمودند چون این خبر محقق گردید میرمذکور رنجش
شده خود را باخت سرکردهای او بعوض اینکه او را قوت قلب بدهند گفتند پدر شما
دختر خود را بهمین سبب بانها داده بود که خودش را از هیچو شخص هولناکی محفوظ بدارد
و شما خیلی احمق بوده اید که پیغامات جسورانه باین طور شخصی میفرستید میرمذکور بجواب

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 42 of 484

داده بود که شما با طرف شوید پدر من بوده اید حالا هم بمن مصلحت بدهید چه باید کرد سرکردگان مذکور مشورت نموده چنین صلاح دادند که برادر میر با پنجاه نفر سرکرده و چهل کنیز و چهل غلام بچه بجهت سلام من بپایند و نیز برادر میر خلیلی از تحایف چین از قبیل پارچهای ابریشمی و قالیچه ها و ظروف چینی وغیرهم با خود بیاورد و خود میر کاغذ معذرت آمیزی نوشته یکی از خواهرها یا یکی از خانواده خود را بزوجیت بمن بدهد تا باین تدبیر میر مذکور بتواند خود را و مملکت خود را حفاظت نموده انجام کارش مثل (میر آتالیق) نشود چون دیگر وسیله بجهت میر فراهم نبود مجبور شد که بمصلحت سرکردهای خود عمل نماید فوراً معذرت خواه آیا بجهت من فرستاده کاغذی هم بصاحب منصبهای لشکر مامور من نوشت و استدعا نموده که بخاطر خدا اقدامی بمخالفت او ننمایند تا برادرش بخان آباد نزد من برسد و بجهت آنها حکم مجدد فرستاده شود که چه اقدامات بعمل بیاورند این مراسله در میان (کلوکان) بدخشان بصاحب منصبهای من که تا مدت سه روز آنجا رسیده بودند واصل گردید صاحب منصبهای من خواهش او را پذیرفته همانجا اقامت نموده قاصدی نزد من فرستادند از این واقعه مرا اطلاع دادند برادر میر (جهان دارشاه) بوقت مقرره با سه هزار نفر نوکر بحضور من وارد گردیده مراسله که (میر جهان دارشاه) نوشته و در باب رفتار خود بعلت اینکه همیشه مخمور می باشد و از افعال خود پشیمان است عذرخواهی نموده بود بمن رسانید من تبسم نموده بسرکرده ها گفتم بخیال من این معذرت میر خلیلی صحیح است و چون جهت واقعی نداشتم که با اهالی تالیقان بجنگم بفرستاده های آنها بمهربانی پیش آمدم و قبول کردم که میر آنها را معفو بدارم و نیز آنها را مخلع نمودم و لی خواهش (میر جهان دارشاه) در باب اینکه دختر برادرش را تزویج نمایم رد کردم گفتم چون دختری از خانواده شما را عمویم تزویج کرده است همین وصلت بین این دو خانواده کفایت است و باین طور در

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 43 of 484

آنزمان اغتشاشات بدخشان باتمام رسید در این اوقات مسئله عجبی که از جمله
مکاشفات بود بجهت من رخ داد که لابد باید در این موقع مذکره آنرا بنمایم و
باکمال مسرت در اینجا میسگارم
روزی بدربار نشسته بودم کاغذی از جانب دختر (سردار محمد اعظم خان) که نامزد من
و در کابل بود بمن رسید مشار الیها بقاصد خود دستور العمل داده بود که کاغذ او را شخص
خودم بدهد و باید کاغذ مذکور را دیگر کسی نبیند و جواب را هم باید شخصا نوشته مهر نمایم چنانچه قبلا
بیان داشته ایم من هیچوقت مایل خواندن و نوشتن نبودم و اندکی هم که خوانده بودم
فراموش داشتم در این موقع میتوان تصور کرد که از رسیدن کاغذ مذکور چه
حالت مایوسانه داشتم قلم طپیدن گرفته خودم را ملامت کردم که اگر من لاف میزنم
و خود را آدم خوبی میدانم چون بی سواد هستم در حقیقت هیچ انسانیت ندارم آنشب
وقت خوابیدن گریه زیادی کردم باکمال عجز ارواح اولیا را از خداوند
شفیع نموده استغاثه کرده مکررا دعا میکردم که خدایا نوری بقلب من فرستاده
قلب مرا روشن بنما تا بتوانم بنویسم و بخوانم و مرا در انظار مخلوق خود جلیل و شرمنده
مخواه بعد از گریستن بسیار وقت سحر بخواب رفتم در عالم رؤیا دیدم شخص قدسی
مآبی ظاهر شد قامتش میانه و آزاده و چشمهایش مثل بادام ابروهای کشیده
محاسن انبوه صورتش بیضوی انگشتهای دستش باریک و دراز عمامه نخودی بسر شال
محرماتی بکمر و عصای بلندی که سرش آهن داشت بدستش بود با این هیئت آمد
بطرف من ایستاده بکمال ملایمت میگوید عبد الرحمن برخیز بنویس من سراسیمه
بیدار شدم چون کسی را ندیدم دوباره بخواب رفتم مجددا همان هیکل بنظرم آمده گفت
من میگویم بنویس و تو میخوانی من متردد شده باز بیدار شدم چون کسی را ندیدم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 44 of 484

مجدداً خوابیدم دفعه سوم همان شخص قدسی آب ظاهر شده باحالت تغیر گفت اگر دوبار
خوابیدی سینه تورا باعصای خود میشکافم ازاین تهدید خائف شده بیدار شدم
دیگر نخوابیدم غلام بچه ها را فریاد کردم کاغذ وقلم برای من آوردند کلماتی راکه در
مکتب مینوشتم بخیال خود مجسم نموده ازبرکت خداوندی اشکال حروفات پیشت
سرهم بخاطرم میآمد وهرچه خوانده بودم بذهن خود آورده شروع بنوشتن کلمات روی کاغذ
نمودم باین طریق تاقبل ازطلوع آفتاب کاغذیرا که تقریباً شصت هفتاد سطر داشت
بعضی ازحروفاترا مفرد نوشته بودم وبعضی هارا هم شکل صحیحی نداشت وقتی مرور نمودم
دیدم هرچه نوشته ام میتوانم بخوانم ونیز دریافتم که اغلاط زیاد دارد کاغذ مذکور را پاره
نموده مجدداً نوشتم وبیش ازاندازه مشعوف ومسرور گردیدم صبح آنروز یکدو کاغذ راکه
حکام بمن نوشته بودند باز نموده چون دیدم مطلب مراسلات مذکور را میتوانم بخوانم ده
مقابل برشعفم افزود ودر موقع حاضر شدن بدربار منشی که مراسلات را بجهت من قرائت
مینمود علی الرسم نزد من آمد من باو گفتم امروز نوشتجات را من خودم میخوانم شما آنها را
مراتصحیح نمائید منشی مذکور تبسم نموده گفت حضرت عالی نمیتوانید بخوانید من پاکتی را باز نموده
گفتم بشنو میتوانم بخوانم یا خیر شروع بخواندن کردم وجواب راهم بمنشی گفتم بنویسد باین
طریق دوسه مراسلات را خوانده تقریباً صدر مراسله راجواب دادم بعد از چند روز
بهیچوجه محتاج باعانت منشی خود نبودم وکاغذهای شخصی خودرا خودم میخواندم وجواب مینوشتم
پس ازچند روز قرآن را بتازگی خواندم وباسم اولیا وانبیا نذورات داده شرح
این مرحمت خداوندی راکه قدرت خواندن ونوشتن بمن داده بپدرم نوشته مراسله
را بتوسط لله باشی خودم فرستادم پدرم ابتداً درباب صحت این حکایت تردید داشت
لله باشی من عرض کرده بود پسر شما چیزی راکه صحت نداشته باشد نمی تواند بشما بنویسد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 45 of 484

واگر بشما خلاف بگوید چگونه میتواند روی شما را ببیند آخر الامر پدرم حرف للہ باشی مرا باور نموده پنجزار تنکه نقد وخلعت قیمتی بلله باشی من مرحمت فرموده بجهت من شمشیر ارق طلائی باده توپ کمخاب وچند توپ پارچهای پشمینه بجهت من فرستاد من خداوند را حمد نموده از پدرم بجهت فرستادن این هدایا اظهار تشکر نمودم

وقتیکه امورات ولایات بدخشان وقتغن منتظم گردید بلافاصله در باب قلاب دوچار اشکالات شدم میر آنولایت موسوم (بشاه خان) دوهزار سوار مقرر داشت سیزده هزار گوسفند مال اهالی قتغن را که علی الرسم در زمستان نزدیک جیحون میچریدند چاپیدند رسیدن این خبر من دوهزار سوار فرستادم که گوسفندهای مذکور را از آنها گرفته بیاورند لیکن بالاستحقاق آنها متردد اردند سوارهای تاراج کننده از رود جیحون گذشته بودند که سوارهای من رسیده با اسبهای خود از نقطهٔ که آب کمتر بود گذشته بآن طرف جیحون جنگ سختی کرده پانصد نفر سوارهای مذکور کشته شده تعداد زیادی هم از آنها اسیر گردیده گوسفندها را از آنها گرفتند سوارهای من مراجعت نکرده همان طرف آب توقف نموده منتظر رسیدن کمک ودستور العمل از من بجهت گرفتن قلاب شدند چون از جانب پدرم در این باب بمن حکمی رسیده بود بآنها پیغام دادم مراجعت نمایند گوسفندها را بصاحبانش مترددا شته خواستند شش هزار گوسفند را بمن تعارف بدهند چون رسم ولایت اینست که یک ثلث مال یغما شده را که از تاراج کنندگان پس گرفته شود باید بحکمران خود بدهند من گوسفند قبول نکردم ولی درعوض هشت هزار طلا از آنها قبول نمودم سه هزار طلا را بسوارهای خود داده بقیه را بجهت خودم تصرف نمودم و بمیرشاه نوشتم اگر از اینگونه اتفاق تجدید شود من ولایت قلاب را از او انتزاع خواهم نمود میرمذکور در جواب عذرخواهی نمود بعضی هدایا فرستاده تعهد نمود که دوباره اینگونه اتفاقات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 46 of 484

واقع نخواهد شد و یک لکت تنکه گرفته اسیرهائیکه گرفته بودم مستخلص نمودم ازاین معامله هم ده هزار طلا عاید من گردید بعد ازاین واقعه دراین ولایات امنیت حاصل گردید ومن موقع را مغتنم دانسته سه هزار ریا بود و دو هزار بشتر بما لهای بنه خود مان افزودم مقارن این وقت کاغذی از پدرم بمن رسید که خیال آمدن بقته غن را دارد و یکتا قبل ازحرکت خود مرا اطلاع خواهد داد من جواب دادم انشاء الله بسلامتی تشریف بیاورید

فصل دویم
در باب فرار از بلخ بنجارا در سنه ۱۲۸۲ الی سنه ۱۲۸۳

حالا باید توجه مطالعه کنندگان کتاب خود را بطرف هرات معطوف بدارم زمانیکه جدم (امیر دوست محمد خان) بهرات حمله آور دعلیل المزاج بود و سردار (شیر علیخان) تمام اوقات خود را صرف پرستاری پدرش مینمود و پسرهای دیگرش مثل سردار (محمد امین خان) و سردار (محمد اسلم خان) بسبب بغض و عداوتیکه با برادر اندر خود شان یعنی (شیر علیخان) داشتند با (سلطان احمد خان) حاکم هرات که دشمن (امیر دوست محمد خان) بود مشغول سازش بودند ازاین رفتار خود پدر خود را خیلی مکدر ساختند (عجبا که با دشمنهای پدر خود دوست می شدند) خدا نکند من هیچوقت چنین کارهای زشت اقدام نمایم درهمین وقت (امیر دوست محمد خان) وفات یافت نعش او را درهرات قرب مزار (خواجه عبد الله انصاری) دفن نمودند بعد ازاین واقعه چون پسرهایش دیدند نمی توانند بسلطنت افغانستان نائل شوند سردار (شیر علیخان) را بامارت افغانستان اعلان نمودند خود شان بدون اجازه و اطلاع (امیر شیر علیخان) بولایات حکومتی خود شان عازم شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 47 of 484

(امیرشیرعلیخان) دید برادرهایش او را واگذاشته رفتند پسر خودش (محمد یعقوبخان) را حاکم هرات مقرر نموده خودش عازم قندهار گردید پس از ورود قندهار باز هم برادرهایش ملاقات او نیامدند در این بین که عموماً هم از هرات فرار نموده بولایات خود رفته بودند سردار (محمد اسلمخان) که حاکم هیجده نهر بلخ و سردار (محمد اعظم خان) که حاکم (کرم و خوست) بودند فوراً شروع بفراهم آوردن اشکالات بطرف کابل شدند زیرا که جدم از کابل بطرف هرات میرفته است سردار (محمد علیخان) پسر بزرگ (امیرشیرعلیخان) را بحکومت کابل مقرر داشته بود (محمد علیخان) به پدرش بقندهار نوشته اصرار نموده که فوراً بکابل بیاید والاّ آشوبی برپا خواهد شد بر سیدن این خبر (امیرشیرعلیخان) بدون تنبیه برادرهایش عازم کابل گردید باین خیال که اول باید با سردار (محمد اعظم خان) که برادر اندرش بود و پیچیده کار او را اتمام نماید بعد برادرهای خودش را بجهت بیوفائی که کرده بودند تنبیه نماید (امیرشیرعلیخان) بورود غزنین قرآنی نزد عمویم سردار (محمد اعظم خان) (کرم و خوست) فرستاده باو پیغام داد چون شما پسر بزرگتر (امیر دوست محمد خان) میباشید من همیشه شما را برادر بزرگ و محترم خودم خواهم دانست باید شما فوراً بغزنین آمده یک دفعه مرا ملاقات نمائید سردار (محمد اعظم خان) مطمئن شده بملاقات (امیرشیرعلیخان) آمده و این دو برادر تعهدات خود را تجدید نموده و قرآن مهر کردند بعد از آن عمویم سربزرگ خود سردار (سرور خان) را با (امیرشیرعلیخان) گذاشته خودش بمحل حکمرانی خود مراجعت نمود و (امیرشیرعلیخان) بکابل آمد زمان ورود (امیرشیرعلیخان) بغزنین سردار (محمد اسلمخان) که در بامیان توقف داشت عیال و اموال خود را گذاشته فوراً بلخ آمد در این اوقات پدرم در بلخ بود من باو نوشتم که سردار (محمد اسلمخان) شخص مفسدی است از او تقویت ننمائید و او را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 48 of 484

بخود راه ندهید پدرم جواب داد چون مشارالیه بمن پناه آورده است نمیتوانم اورا
بپذیرم (امیر شیرعلیخان) ترک معاهداتیکه باعمویم سردار (محمد اعظم خان) کرده بود
نمود لشکری بسرکرده گی سردار (رفیق الدین خان) که شخص زرنگی بود بمخالفت او فرستاد
عمویم باین چنین دشمن قوی تاب مقاومت نیاورده بطرف هندوستان بخاک علیحضرت
ملکه انگلستان گریخت و (امیر شیرعلیخان) محالات (کتی و (از وذرمت) وتوکر را که تعلق
بپدرم داشت وجدم بیتول پدرم مرحمت فرموده بود متصرف گردید محالات مذکور در آن وقت
سپرده (احمد کشمیری) بود که مشارالیه زیردست پدرم بزرگ شده بود این رفتار
تعدیانه (امیر شیرعلیخان) قدر خیالات برادرهایش را با او مخالف نمود خیلی اشخاص
مفسد هم حاضر بودند که دشمنی (امیر شیرعلیخان) را در قلب پدرم بهیجان آورند از
جمله این اشخاص یکی سردار (محمد اسلمخان) ویکی سردار (عبدالرؤف خان) ویکی سردار
(محمد امین خان) بود این سردار (محمد امین خان) از اولاد صاحب منصبان توپخانه
سلاطین مغلیه هندوستان بود واین اشخاص خیلی مفسد بودند برحسب وعده که چندی
قبل پدرم بمن داده بود بجهت ملاقات من باتفاق همین اشخاص مفسد بخان آباد آمدند در آن وقت
هم (احمد کشمیری) مراسله از (امیر شیرعلیخان) برای پدرم آورد من نمیخواهم ترکستان را
از شما بگیرم وخیالات من نسبت بشما مجتهانه است این (احمد) نام خیلی نمک نشناس
بود ضمناً از جانب (امیر شیرعلیخان) مامور شده بود مواظب حرکات پدرم بوده هرگاه
بمخالفت (امیر شیرعلیخان) سازش نمایند جلوگیری نماید پدرم و مشاورهای منافق
او عموماً بجهت مذاکرات محرمانه مجلس میکردند لیکن مرا در مجلس خودشان راه نمیدادند
باین خیال شاید من باخیالات آنها مخالفت نمایم البته اگر من میدانستم مشغول
چه اقداماتی هستند از خیالات آنها مخالفت میکردم همینکه شنیدم پدرم را فریب داده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 49 of 484

که جمعی از سردارهای کابل حاضر ند حکومت اورا قبول نمایند متاسف شدم پدرم مصلحت داده بودند که اقدام صحیح بجهت شما این است که (بامیر اتالیق) دوستی فراهم آورده ولایت (قتغن) را باو مسترد دارید و باین وسیله عساکر بلخ و قتغن را متفق شما بجهت عازم کابل شوید (میر اتالیق) هم باین کار راضی شد باندک مدتی بما خبر رسید که (امیر شیرعلیخان) لشکر کشیده بطرف ترکستان میآید پدرم بمن حکم نمود بجای او بتخته پل بروم خودش اظهار کرد شخصاً بمقابله (امیر شیرعلیخان) خواهد رفت من خیلی سعی کردم پدرم را از این رفتن باز بدارم و استدعا نمودم مرا بعوض خودش بفرستد و توضیح کردم که اگر من از (امیر شیرعلیخان) شکست خوردم شما بجهت پشتبانی من حاضر خواهید بود و دولی اگر اقبال باشما مساعدت نکرد من نخواهم توانست کار را از پیش ببرم اگرچه پدرم ملتفت شد که خیال من صحیح است ولی دوستانش که اشخاص مفسدی بودند تردیدش نمودند و او را تحریک کردند گفتند از حالات مردمان کابل شما بهتر آگاه هستید و بهتر خواهید توانست با آنها مذاکرات نمائید پدرم رای آنها را پذیرفته استدعا مرا رد نمود مرا بتخته پل فرستاد

زمانیکه حکومت خان آباد را داشتم بعد از پرداختن مواجب قشون مبلغ چهار لک روپیه ذخیره کرده بودم پدرم حکم داد صندوقها بجهت حمل و نقل این پول ساختند وجه مزبور را با خودش برداشته عازم بامیکاه که بین کابل و بلخ واقع است گردیده سرکرده های لشکر پدرم اشخاص ذیل بودند

غلام احمد خان نایب محمد خان کرنیل سهراب کرنیل ولی محمد خان پدرم این اصحاب منصبها کمتر از جلوتر از خود فرستاده که قلعه های کوه اطراف دره را متصرف شوند و بآنها دستورالعمل داد که بهیچوجه تا رسیدن خودش جنگ ننمایند گمان دارم که من قبلاً مذکور داشته ام

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 50 of 484

که (غلام محمد خان) اگرچه صاحب منصب خوبی بود اما خیلی تنبل بود در این موقع دستور العمل را که باو داده شده بود اجرا نداشته متصرف شدن کوهها را تا روز بعد بعهده تاخیر گذاشت در این بین صاحب منصبهای مجرب (امیر شیر علیخان) که من جمله آنها سردار (محمد رفیق خان) وجنرال (شیخ میر) بودند این تاخیر را مغتنم دانسته سربازهای خود را بفراز کوهها اقامت دادند قبل از اینکه (غلام احمد خان) تنبل صبح از خواب بیدار شود از این بلندیها بهمراهان او شلیک نمودند و این اشتباه نتیجه بدی نبخشید اگرچه لشکر ما خوب جنگیدند ولی شکست خورده درهٔ محکمی را بتصرف دشمن دادند خبر این زد و خورد بپدرم رسیده بسرعت حرکت نموده روانه شد که بصاحب منصبهای خود کمک نماید ولی در مقام موسوم (بقره کتل) لشکر شکست خورده باو رسیده این خبر موحش را باو دادند پدرم غیر از اینکه با بقیه لشکر شکست خورده مراجعت نماید چاره نداشت لهذا مراجعت نموده در مقام موسوم (بدوآت) که یکمنزل عقب بود اقامت نموده در اینجا لشکر و توپهای خود را بدقت ترتیب داده حاضر شد که یک مرتبهٔ دیگر بمقابله ایستاده کی نماید ولی سردارهای ننگ بحرام که بکلی حیله پدرم را باین حالت رسانیده بودند در این موقع بمخالفت او برخواسته با امیر شیر علیخان نوشتند لشکریرا که (عبد الرحمن) تربیت کرده است خیلی قوی میباشند و شما نخواهید توانست با آنها مقابله نمائید بهتر این است مشغول سازیش شوید والا شکست خواهید خورد (امیر شیر علیخان) این نکته را پذیرفته (سلطان علی پسر سردار رکهن دل خان) قندهاری را با آدمان فرستاده متعهد شد که سردار (محمد افضل خان) را بجای پدر خودم میدانم و حاضر شده ام از جنگیدن با برادر خودم محض اینکه پدرم (امیر دوست محمد خان) بدنام نشود و اسباب آزار پدرم فراهم این تعهدات را خورده و قرآن را بوسیده بخشم خود گذاشته عازم اردوی (امیر شیر علیخان) شد اگرچه لشکر از پدرم استعفا نمودند که جنگ نموده کار را یکسره نمایند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 51 of 484

ولی قبول نکرد و حکم بمراجعت آنها داد و پس از ورود باردوی برادرش (امیر شیرعلیخان) بجهت پذیرائی پدرم بیرون آمده رکاب او را بوسیده باین تعلقات مزورانه پدرم را فریب داد و از ارادهٔ جنگ نمودن با برادر بزرگتر خود اظهار تاسف نمود و سندلی بجهت پدرم حاضر نموده خودش مشغول خدمتگذاری شد پدر ساده لوحم از اینکه تقاعین او برادرش مرتفع گردید خداوندرا شکر نمود از چند ساعت باردوی خود مراجعت نمود هفت هزار کوسفند و دو هزار خروار آرد و جو بجهت برادرش فرستاد زیرا که (امیر شیرعلیخان) باردوی پدرم آمده باز دید نمود بعد از مراجعت خود (محمد رفیق خان) را نزد پدرم فرستاده خواهش نمود که (با امیر شیرعلیخان) اجازه بدهد که بجهت زیارت قبر شاه مردان (مزار شریف) بیاید بعد بکابل مراجعت نماید زیرا که در کابل کارهای زیاد دارد پدرم باو اجازه داد و لشکر خود را از راه (درهٔ یوسف) بطرف بلخ فرستاده خودش با سه هزار سوار خاصه خود باتفاق (امیر شیرعلیخان) از راه آقچه عازم گردید و قتیکه لشکر پدرم به تخته پل رسیدند من در اینجا بودم بپدرم نوشتم اشتباه بزرگی نموده اید که لشکر خود را از خود جدا کرده اید ولی پدرم اعتنائی بعرض من نگذاشت (امیر شیرعلیخان) پسر خودش را (سردار محمد علیخان) را جلوتر از خود (بمزار شریف) فرستاد (سردار محمد علیخان) چنین تصور میکرد که باید من (بمزار شریف) رفته او را ملاقات نمایم ولی من کاغذ خبر مقدم باو نوشته گفتم اگر شما زحمت کشیده بملاقات من بیائید از دیدن شما مشعوف خواهم شد (سردار محمد علیخان) جواب نوشت عجالة میخواهم نزد پدرم مراجعت نمایم انشاالله بعد ها شما را ملاقات خواهم نمود وقتیکه پدرم وارد (مزار شریف) شد من خدمتش مشرف شده سعی کردم باو حالی نمایم که (امیر شیرعلیخان) باشما خدعه کرده است و از پدرم اجازه خواستم وقتی (امیر شیرعلیخان) وارد شود او را اسیر نمایم ولی پدرم قرآن را برداشته

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 52 of 484

گفت بنا طراین کلام خدا چنین اقدام زشتی نمن جواب دادم که شما خواهید دید عنوی
من همین کار زشت را خواهد کرد روز بعد (امیر شیر علیخان وارد کردید یکشب را در روضه
(مزار شریف) بسر برده (تا شغرغان) مراجعت نموده پدرم در تخته پل بملاقات من آمده بعضی بدها
از اینجا بجهت برادرش فرستاده پیغام داد بجهت خدا حافظی نزد شما خواهم آمد من از
پدرم استدعا نمودم بوداع نرود ولی کمافی السابق کوشش بحرف من نداده عازم شغرغان
گردید محض ورود بآنجا (امیر شیر علیخان) عهدی را که باپدرم کرده بود شکسته پدرم را حبس
نموده وقتی عساکر ما این خبر را شنیدند متغیر شده حاضر گردیدند که آنها را بجنگ (امیر شیر علیخان)
ببرم من هم با آنها متفق شده باین قصد عازم (مزار شریف) شدم بورود آنجا چادرها برپا شده
دراین موقع کاغذی از پدرم رسید که راضی نیستم جنگ نمائی واگر جنگ کنی تو را عاق خواهم کرد
من مضمون کاغذ مذکور را بعساکر خودم قرائت کردم چون دیدند مصمم شده ام جنگ نمایم تمام
مراگذاشته بطرف کابل روانه شدند فقط پانصد الی ششصد نفر که از کسان خودم بودند
بامن ماندند بوقت نصف شب مراسله دیگری از پدرم بجهت من رسید توصیه کرده بود
که با تمام سرداران و فادار خودم که بامن بودند بامن باشند بطرف بنخ را بروم علیهذا فوراً
حرکت کرده بطوری بسرعت رفتم که تا اول آفتاب بنیمه راه سرحد رسیده بودم پس از ورود
(بدولت آباد) دیدم تقریباً دو هزار سوار باطراف کوهی ایستاده اند و آدم بسیار هم
بالای کوه دیده میشود قاصدی بجهت تحقیق و شناختن این مردم فرستادم خبر آوردند اینها
سوارهای (اوزبکیه) بلخ هستند پس از تحصیل اطلاع بطرف آنها روانه شدم آنها من سلام
گفتند مشغول جشن عروسی میباشیم از آنها پرسیدم سوارهائیکه سرکوه معلوم میشوند
چکاره هستند جواب دادند آنها افغان هستند دخلی بما ندارند از این اطلاع استنباط نمودم
که آنها باید نایب (غلام احمدخان وعبدالرحیم خان) باشند که دیشب از من جدا افتاده بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 53 of 484

فصل دویم

پیغام فرستاده آنها را بطرف خود دعوت نمودم که بیایند با من ملحق شوند جواب داد
تا آنها کتباً چیزی ننویسم بقول فرستاده من مطمئن نیستند وقتی آنها را مطمئن نمودم
که من کیستم با من ملحق شدند معلوم شد (غلام احمدخان هم شبانه از اینها دور افتاده
تنها مانده بوده است بهرحال همگی ما فوراً بطرف رود جیحون روانه شدیم سواره‌ای
اوزبکیه حاضر شدند با ما بیایند من بآنها گفتم لازم نیست بیایید برگردید اصراری نمودند
که ما حاضریم با شما خدمت نمائیم من گفتم محتاج بکمک شما نیستم وجداً از آنها خواهش نمودم
مراجعت نمایند چون خوب میدانستم که اوزبکها از افغانها متنفر هستند و همیشه
حاضرند بآنها صدمه برسانند سوارهای مذکور بالاخره راضی شدند مراجعت نمودند
ولی ما عازم گردیده از همان نهر بلخ گذشتیم که بعد آن هیچ قلعه و آبادی تا کنار جیحون نیست
و تماماً بیابان چول است در اینجا غالیزی دیدم بهمراهان خود گفتم هریک از آنها دو خربوزه
یا دو هندوانه بخورجین خود بردارند مبادا در راه چول آب پیدا نکنیم چون نیمروز
بطرف جیحون طی شد تقریباً نصف از سوارهای من پائین آمدند که خربوزه‌های خود را بخورند من
سعی کردم آنها را از این کار وادارم بآنها گفتم این محل خطرناکی است بهتر است خربوزه‌ها
خود را سر سواری بخورید ولی (نایب غلام احمدخان) گفت شما بروید ما کمی روز را در اینجا بسر برده
عقب سر شما خواهیم آمد بعد از این گفتگو قالیچه‌های خود را زیر درخت‌های جنگلی پهن نموده
مشغول راحت شدند من با سی نفر سوار و تمام پول نقدیکه داشتم با خود برداشته روانه
گردیدم و (غلام احمدخان) را با دویست و چهل سوار که سرکرده‌های آنها اشخاص ذیل
بودند عقب گذاشتم (ناظر حیدر) (عبدالرحیم) (کرنیل سهراب) (کرنیل نظیر)
(کاندان اسکندر چرخی کاندان)
(اسکندر چرخی) با چهل نفر کابیتانها در رساله دارها در این موقع بیان مینمایم که من سرسالار

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 54 of 484

خودم را با پسر والی او (سردار عظیم خان) که پانزده ساله بود در تخت پل گذاشته و از
و اینها سپرده (سکندر خان اورکزائی غلام علی) نام بودند بعد از طی مسافت دو سه فرسخ
دیدم سواری از عقب سر با تاخت میآید تأمل نمودیم تا رسیده خبر آورد که سوارهای قزلباش
که من آنها را مراجعت داده بودم بعوض اینکه بخانهای خودشان بروند از راه اطاعت
نموده میآمده تا اینکه (نایب غلام خان) و همراهان او زیر درختهای جنگل خوابیده بودند رسیده
با نها حمله آورده اند این قاصد را نزد من فرستاده اند که کمک آنها بروم من گفتم کسان من
عجب عقلی دارند بعوض اینکه فرار نموده خود را از مهلکه نجات دهند میخواهند منهم بروم با آنها
کشته شوم بجهت مردمان لشکری در وقت جنگ شجاعت تنها کفی نیست بلکه باید شعور داشته
باشند که در وقت لزوم جان خود را از مهلکه برانند جان بدر بردن از خطر هم شجاعت است
من بفرستاده آنها گفتم حالی نمودم که وقتی صد سوار همراه داشتم جنگ نکردم حالا
که فقط سی سوار همراه من است چگونه میتوانم بجنگم یک نفر از سرکردها موسوم به نصیر خان
که با من بودند بسبب اینکه برادرش (سهراب) عقب مانده بود مراجعت نموده بعد از
ما بطرف جیحون روانه شدیم بفاصله قلیلی بچون رسیده بهمراهان خود گفتم گمک نیایند
و خودم با یک نفر تاخته جلو رفتم که قایقی کرایه نمایم باین سبب این کار را کردم که تعداد
ما را که قایقیها به بینند نترسند دیدم فقط یک قایق بیشتر نیست و چند نفر از تجار ترکمنیه
حمل کشمکش و بادام داشتند برای کرایه قایق گفتگو میکردند یک نفر از آنها با رخود
باده شتر در قایق گذاشته بود من پیاده شده داخل قایق شدم قایقیها بزبان ترکی
از من پرسیدند شما چکاره هستید من هم بزبان ترکی جواب دادم تاجر میباشم در بین
این گفتگو من سوار خود را فرستادم که همراهان مرا بیاورد سوارهای من رسیده
باعث استعجاب قایقیها و تجار گردیده سعی نمودند قایق را از ما بگیرند من تفنگ خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 55 of 484

سردست گرفته گفتم اگر داخل قایق شوید فوراً گلوله خواهید خورد آخر الامر راضی شده
مرا فعه نمایند از یکی از سوارهای من پرسیدند این شخص کیست سوار مذکور بآنها جواب داد این
شخص (سردار عبد الرحمن خان پسر سردار محمد افضل خان) است همینکه دانستند
تعارف نموده معذرت خواستند من هم عذر آنها را پذیرفته همراهان خود را بدو قسمت
منقسم نمودم که یک قسمت با اسبهای ایشان با من در قایق بیایند و قسمت دیگر چون مجبور
بودند عقب بمانند بآنها گفتم از قایقیها بیل گرفته بجهت حفاظت خودشان سنگری
ترتیب دهند و قتیکه تقریباً از جیحون گذشته بودیم در مقابل قایقی دیدم یکی از همراهان خود را
که شناور خوبی بود فرستادم خبر بیاورد در قایق کیست مشارالیه رفته خبر آورد که
(عبد الرحیم) با یک نفر فرستاده (امیر بخارا) میباشد بگذیکر را ملاقات نموده مسرور شدیم
من دو ساعت بظهر مانده بعد از مسافرت شش ساعت وارد خاک بخارا شدم قایقیها
گفتند اگر میل دارید اسبهای ما حاضر است برداریده با خود ببرید من بهتر دانستم
در کنار جیحون توقف نمایم تا دسته عقبی همراهان من برسند و طلا بقایقیها دادم
که بجهت خودشان و اسبهای ما آذوقه تحصیل نمایند دویست تنکه هم (عبد الرحیم)
خادم که با مامور (امیر) بروند که دو راس گوسفند خریده غذای پخته حاضر نمایند دویست
عدد نان هم بجهت سوارهای من که روز بعد باید برسد تهیه کنند کاغذی هم بحاکم (شیر آباد)
که تحت حکومت (امیر بخارا) بود نوشته از ورود خودم بخاک او اطلاع داده خواهش نمودم
دویست سوار بآنطرف جیحون برای تقویت سوارهای من بفرستد بوصول مراسله
من حاکم مذکور خواهش مرا پذیرفت که چهار صد سوار و چند قایق صبح زود بجهت ایشان
خواهد فرستاد وقت طلوع صبح من صدای چند تیر تفنگ شنیدم جدا زده فقره و شلیک سوارهای
خود را بیدار نموده بآنها این طور حالی کردم که این صدای تفنگ از طرف رفقای شما میباشد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 56 of 484

که بشادمانی سوار شدن بقایق این شلیک را می نمایند و بقایقیها وعده داده که پست
عدد قایق بجهت من حاضر کنند بجهت هر قایقی پنجاه طلا انعام خواهم داد قایقیها کفشدوزانه
مقابل رودخانه نایره جنگ مشتعل است ما آنجا نمیرویم که خود را بخطر بیندازیم من چند دقیقه
تأمل نموده بغلام بچه خود م موسوم بحسن حکم دادم یک کیسه هزار طلا که سپرده با دبود پیاورد
این طلاها را پیش روی قایقیها شمردم و بآنها گفتم اگر قایقهائیکه خواسته ام حاضر
نمائید این هزار طلا را بشما خواهم داد قایقیها باور نمیکردند که این اظهار من صحیح است
من بآنها گفتم اگر شما آدمهای خود را الان عقب قایق بفرستید این طلا را می توانید همین حالا ببرید
خلاصه باین تدابیر سی عدد قایق حاضر نمودند قایقها را سوار شده بسرعتی حرکت کردیم
که کمتر از دو ساعت و ثلث رودخانه را طی نمودیم معلوم شد سوارهای من که آنها در بیابان
عقب مانده بخواب رفته بودند بعد از اینکه سوارهای اوزبکیه بآنها حمله نموده اند متدرجا جنگ
نموده خود را کم کم عقب کشیده تا کنار رود جیحون رسانیده اند و سوارهای اوزبک چون دیده
اند در رودخانه قایقی پیدا نیست و شب هم رسیده جنگ را موقوف نموده خیال کرده اند
صبح زود غنیم خود را اسیر خواهند نمود صدای تفنگی که طلوع صبح من شنیدم از همین جا
بوده است در این موقع سوارهای من از دیدن قایق با قوت قلب یافته دلیرانه مشغول
مدافعه شدند سوارهای دیگر هم که عقب سنگری که از قوم ساخته بودند پنهان بودند جرأت
پیدا کرده بدشمن شلیک نمودند آخر الامر دشمن متفرق شده رو بفرار نهادند لهذا همه
ما با سلامتی از رودخانه عبور نمودیم سوارهای من غذائی را که بحکم من بجهت آنها تهیه
کرده بودند با نهایت میل تا اندازه که گرسنگیشان بود خوردند زیرا که مدت سی و شش ساعت
بود چیزی نخورده بودند بعد از این با کمال راحت تا عصر روز بعد در خانهای قایقیها
استراحت نموده بعد از آن عازم بخارا شدیم یکشب در (علی آباد) منزل نموده در اینجا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 57 of 484

حاکم (شیرآباد) و رؤسای ولایتی باستقبال من آمده بمنزلی که حاکم مزبور بجهت پذیرائی من حاضر کرده بود رفتم ده روز در اینجا مهمان بودم در این بین (امیر بخارا) مراسله بجهت من فرستاده مرا دعوت نمود که بملاقات او بخارا بروم من هم فوراً عازم شده بتقرار ذیل طی منازل نمودم

اوّل شولاب دویم سراب سیّم بولاغ چهارم چنبازکله پنجم چشمه ششم خیطان هفتم قره شیخ هشتم غدار که هم قرشی پنجروز در قرشی توقف نموده از آنجا بخوجه دکاکان از آنجا وارد بخارا شدم قوس بیکی (امیر بخارا) با قاضی و کوتوال و بعضی از سرکرده های بزرگ در مقام موسوم به کاکان باستقبال آمدند و مرا بمنزلی که بجهت پذیرائی من مهیا کرده بودند فرود آوردند مهمان دار من آمده خود را معرفی نمود تا نزدیک بجهت من مهمانی آوردند بعد از آن (امیر) خلعت بجهت من و صاحب منصبهای من با ده هزار تنکه بجهت خودم و بجهت هریک از صاحب منصبهای من هزار تنکه و بجهت آنهائیکه منصبشان کمتر بود پانصد یا ششصد تنکه و بجهت سوارها هرکدام دو تنکه فرستاد و نیز دو دست یراق طلا بجهت اسب من فرستاد من هم در عوض بجهت امیر مذکور یک قبضه شمشیر دسته طلا و یک دست یراق اسب طلا که دو از ده هزار اشرفی قیمت آن بود و یک قبضه خنجر غلاف طلا و دو بست دانه سکه طلا و یک کمربند مرصع که تقریباً هزار تومان قیمت داشت با دو راس اسب عربی از نسل اسبهای خودم با زینهای انگلیسی مطلا و نه طاقه کمخاب و نه طاقه پتوی کابلی و نه طاقه شال کشمیری و نه طاقه خلیل خانی کشمیری و نه طاقه ململ سفید و نه عدد کلاه زری بجهت امیر فرستادم نیز امیر بعضی لباسها با سدیرا هن و زیر جامه بجهت من فرستاده که زیر جامه ها بند نداشت بمن گفتند این زیر جامه های خود امیر است من تعجب نمودم زیرا که

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 58 of 484

زیر جامه از پارچه هائی بود که بچهار قسم مختلف یعنی قرمز و سفید و نقش و بی رنگ
شده بود و قتیکه من و صاحب منصبهای من این لباسها را پوشیدیم یک نفر نوکر
آمده خبر داد که امیر بجهت ملاقات من حاضر است من هم روانه شده پس از ورود
بعمارات امیر قوشبیکی مرا استقبال نموده با طاقهای امیر بر در سر امیرهای
بخارا این است که خود امیر با دو سه نفر غلام بچهای خاطر خواه خودش در اطاق
بزرگی جلوس میکنند و صاحب منصبهای او در اطراف اطاق روی سکوهای کوچک
می نشینند و در ب اطاق دو نفر دربان ایستاده اند که اتصالاً نگاه میکنند که
امیر با چشم خود اشاره بآنها میکند یا خیر اگر امیر اشاره چشمی بآنها بکند فوراً دویده نزد
او میروند که ببینند چه میخواهد بعد قهقرا برگشته پیغام امیر را بهو داجی میرسانند
میرسانند و قتیکه من نزدیک رسیدم دربانها دویده نزد امیر رفتند بعد هو داجی
آمده گفت امیر هدایای شما را قبول فرموده است و بمن گفتند که باید جلو اسبهای
خود را بدست خود گرفته پولها را بدوش خود گذاشته با میر تعظیم نمایم من جواب
دادم بجهت حمل پولها یک نفر لازم است و بجهت اسبها دو نفر و من بهیچکس در
دنیا سجده نخواهم کرد و غیر از خدا ایکه مرا خلق نموده دیگری را قابل سجده نمیدانم
دربان مذکور که هیچوقت قبلاً هیچ جوابی از کسی نشنیده بود خیلی متغیر شد علیهذا گفتم یا اینکه
شخصاً پیغامی دارم با میر میرسانم یا بجای دیگر میروم آخر الامر قوشبیکی چیزی
بهو داجی گفت هو داجی نزد امیر رفته مراجعت نموده گفت امیر قبول فرموده است
برسم خود سلام نمائی من وارد اطاق شده علی الرسم سلام کردم با میر دست داد
امیر گفت نزدیک او به نشینم من مؤدبانه نشسته در بین صحبت محترماً با امیر تکلم نمودم تا
یک ساعت صحبت داشته بعد بمنزل مراجعت کردم بعد از دو ماه روزی امیر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 59 of 484

یک نفر از نوکرهای خود را واداشته بود که نزد من آمده بمن بگوید که امیر نسبت بشما
خیلی مهربان است خوبست شما هم یک هزار طلا و نقد و سه نفر از غلام بچه‌های خوش صورت
خود را با پیشکش نمائید من جواب دادم این غلام بچه‌ها بمنزله فرزند من میباشند بدن
کردن طلا هم کار سلاطین است من علی الرسم بجهت امیر هدایا فرستاده ام حالا
توقع انعامات از ایشان دارم بعد از ده روز باز همان شخص نزد من آمده اظهار داشت
امیر بجهت شما سلام فرستاده میل دارد شما را یکی از اهالی دربار خود مقرر نمایید تا
شما هر روز بدربار امیر حاضر شوید امیر نسبت بشما مهربانست من جواب دادیم هیچ وقت
نوکری نکرده ام و نمیدانم رسومات نوکری چه چیز است شخص مذکور مرا تطمیع میکرد
که اگر من نوکری امیر را قبول نمایم تو لی بمن عطا خواهد نمود من گفتم خداوند با میر طول
عمر عنایت فرماید محتاج بپول و تیول نیستم باز شخص مذکور گفت اگر من نوکری را
قبول نکنم برای من صدمه فراهم خواهد آمد این اظهار او را هم رد نموده گفتم صدمه
برای کسانیست که مقصر باشند علاوه بر اینکه مقصر نیستم در پناه امیر میباشم البته
هر فرمایش دیگری اگر داشته باشد حاضرم واقعا متحیر بودم چگونه این تکلیف
را قبول نمایم حال اینکه هیچوقت برای جدم (امیر دوست محمد خان) هم مرا تکلیف
بنوکری نکردند بشخص مذکور گفتم اگر من قبول خدمت نمایم نمیتوانم تمام روز مثل
سایرین بکار بمانم تو سرکار بعوض مواجبی که بمن بدهند کار کنم آنوقت امیر با اشخاصی که در
دربار او میباشند مکدر خواهد شد در این موقع مثلی موافق حال خودم بیان نموده گفتم
نه برا شتری سوارم نه چو خر بزیر بارم نه خداوند رعیتم نه غلام شهریارم بعد از این
همه مذاکرات شخص مذکور دید هر چه بگوید پیغامده است گفتگوهائیکه بین من و او شده
بود نوشته از نزد من بیرون رفت اول ورود خودم در بخارا یک نفر را مخفیانه مأمور

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 60 of 484

طلا مواجب مقرر کرده بودم که هرچه در مجلس امیر مذاکره میشود محرمانه بمن اطلاع بدهد
چون رسم آنجا اینست که جمیع کارها ظاهر و آشکارا در مجلس امیر میکذرد دیگر
چیزی درمیان نیست ازاین جهت تمام اشخاصیکه در دربار استند از همه کارها مطلعند
در ماه رمضان بتمام کارها تعطیل و مشغول روزبوذند و من عموماً از ترس مأمورین
کوتوال آسوده نبودم زیرا از وقتیکه از قبول کردن خدمت در دربار امیر انکار
کرده بودم همه وقت مواظب حرکات من بوذند و در حالت نظر بند بودیم
ظاهر من باین فقره اعتنائی نداشتم و بنوکرهای خودم نیز هیچ اظهاری نمیکردم
شب عید فطر نوکرهای امیر دو دست لباس و یک عمامه کلیستمال بعنوان خلعت
بجهت من آوردند و گفتند امیر مرا فردا صبح وقت طلوع آفتاب بحضور خود احضار
نموده که بجهت بتریک عید حاضر شوم صبح که رفتم دیدم چهل نفر در تالار بزرگی نشسته اند
درمیان آنها یک نفر (محمدخان) نام که یکی از نویسنده های بلخ بود حاضر است
این شخص سابقاً حاکم سرپل بوده بمخالفت دولت افغانستان برخواسته و از لشکرها
بسرکرده کی (غلام علی وکرنیل ولی محمدخان) شکست خورده به بخارا فرار نموده بود بجهت من
باهمت نفر دیگر سکوی پائین ترجا مقرر کرده بودند و (محمدخان) با ده نفر روی سکوی
بالاتر نشسته بود در این بین میرو ارد شده حضار برخواسته دست امیر را بوسیدند
من هم چنین کردم بعد از آن امیر رفته خوانچه زیادی از شیرینی آوردند
سفره پهن نموده شیرینیها را روی سفره گذاشتند نوکرها عقب رفته حضار مجلس فوراً
بقدریکه امکان داشت مشغول خوردن شدند آنهائیکه دورتر نشسته بودند آمده دستهای
خود را پر از شیرینی نموده بجای خود نشسته مثل حیوانات مشغول خوردن شدند من باین وضع
متحیرانه نظر میکردم شخصی بمن گفت این مهمانی تزکامیر است شما چرا چیزی نمیخورید من گفتم چه برداشتم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 61 of 484

گفتم دیگر میل ندارم وهرقدر زودتر ممکن بود بنمازگاه رفتم محلی راکه امیر بجهت من مقرر کرده بود بمن نمودند درمیان حضار دیدم (نایب غلام محمدخان) و (کاندان سیکندر خان) باتقریباً چهل نفر ازکسان من که یک ماه قبل داخل نوکری امیر شده بودند حاضر میباشند این اشخاص بمن باعتنائی نموده سلام هم نکردند بعد امیر که نایب سفیدی سوار وجیقهٔ بلندی بعمامه اش وجیقهٔ دیگری بپشت اسبش زده بود وارد گردید ابرهٔ شال کشمیری میان بسته و تقریباً پست ذرع زربفت بسرش پیچیده خنجر مرصعی بکمرش زده باکمال تفرعن میخرامید بهرسه قدم فاصله تمام مردم تقریباً تعظیمی نزدیک سجده مینمودند ولی من ساکت ایستاده بودم امیر آمده جلو من ایستاده تکبیر گفت همه با واقتدائی نمودیم من دیدم سربند ازبندهای عمامه امیر باز شده است بعد ازسجده امیر نمیتوانست ازترس اینکه عمامه اش بیفتد سرخود را ازسجده بردارد من نتوانستم تحمل نمایم امیر باین بزرگی مفتضح شود فوراً نماز خود را شکسته پیش رفته بندهای عمامهٔ او را بستم اگرچه من نمازم را باتمام نرسانیدم ولی مشعوف بودم باینکه عمل نیکی ازمن سرزده وامیدعفو ازخداوند دارم بعد از اتمام نماز امیر اسب خود را سوار شده ومردم دراین بین بخاک افتادند من هم فراغت حاصل نموده بمنزل خودم مراجعت نمودم چند روز بعد امیر بکوتوال دستورالعمل داد مراهم نماید که بازنهای مردم مراوده دارم ولی این اتهام خلاف ثابت شد زیراکه معلوم گردید هیچوقت من تنها نبوده ام وهمیشه شصت هفتاد نفر با من بوده اند نیز امیر حکم داد درمیان نوکرهای من نفاق انداخته آنها را وادارند ازنزد من بروند

دراینوقت خبر رسید (روسها) تاشکند را متصرف شده درخیال تصرف بخارا میباشند امیر بخارا مراوهمراهان مرا دربخارا گذاشته فوراً عازم سمرقند گردید من هم بلادرنگ قاصدی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 62 of 484

رانزد عمویم (محمد اعظم خان) که در (راولپندی) خاک هندوستان بود بامراسله
فرستاده اظهار داشتم مصمم شده ام انشاء الله خود را خلاص نموده عازم بلخ شوم و
از او استدعا نمودم اگر ممکن باشد از هندوستان حرکت نموده از راه سوات (پنجترال)
و بدخشان بیاید تا در بلخ بیکدیگر ملحق شویم و نیز مراسله بهم بلشکر مقیم بلخ نوشتم و مراسله
بجهت امیر بخارا در سمرقند فرستاده خواهش نمودم مرا مرخص نماید بولایت خود مراجعت
نمایم این مراسله را بتوسط (ناظر حیدر خان) و (کماندان نظیر) نزد امیر فرستادم
قوشبیکی و قاضی و کوتوال بخارا از این اقدام مطلع شده بمن پیغام فرستادند که
چرا بدون اجازه نزد امیر آدم فرستاده ام من جواب دادم اگرچه امیر نوکرهای زیاد
دارد ولیکن قبول نمیکنم که هیچکدام از آنها بر من تفوق داشته باشند آنها گفتند عقب
قاصد شما آدم میفرستم او را برگرداند من بآنها حالی نمودم اگر چنین کاری بکنند من
بدون اجازه امیر یا اجازه آنها حرکت خواهم نمود آن وقت مسولیت این حرکت
من برعهده آنها خواهد بود امیر جواب مراسله مرا نفرستاده قاصدهای مرا نزد
خود نگاه داشت لهذا بعد از چند روز (جنرال علی عسکر خان) را نزد امیر فرستادم
پس از وصول این مراسله دویمی امیر در این باب با مشاورین خود مشورت نمود
مشاورین چنین مصلحت دیدند چون از ابتدای سال معاونت نقدی یا خوراکی از امیر
من نرسیده نگاه داشتن من در بخارا بیفایده است امیر این مصلحت آنها را پذیرفته من
اجازه داد از مملکت او خارج شوم نیز امیر بقوشبیکی نوشت معلوم نماید آیا نوکرهای
من میل دارند نوکری امیر را قبول نمایند یا با من باشند چون مضمون کاغذ واضح بقوشبیکی
قوشبیکی چنین دانست که مقصود امیر از نوکرهای میباشند که فعلاً با من هستند
نه آنهائیکه بعد از ورود من در بخارا از نزد من رفته داخل نوکری امیر شده بودند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 63 of 484

بسبب این اشتباه قوش بیگی پیغامی فرستاد که نوکرهای خود را نزد او بفرستم
که بعضی دستورالعمل امیر بجهت آنها فرستاده است باید بدهد از این پیغام
چنین فهمیدم که قوش بیگی خیال دارد تمام نوکرهای مرا اسیر نموده بعد خودم
اسیر نماید علیهذا خواهش او را نپذیرفته گفتم اگر بجهت نوکرهای من پیغامی دارد
خودش آمده در حضور من بآنها ابلاغ نماید همراهان من هم با من در این خیال متفق شده گفتند
باتفاق شما جنگ میکنیم زیرا که زنده رفتن نزد قوش بیگی را قبول نمیکنیم اگر گشته
شدیم نعشهای ما را نزد قوش ببرند همراهان من کاملا خود را مسلح نموده حال پیغام
باجواب خود عودت دادم در جواب قوش بیگی منشی خود را نزد من فرستاده
پیغام امیر را من ابلاغ نمود نوکرهای من گفتند ما به بخارا آمده ایم بشاهزاده خود خدمت
نمائیم نه اینکه غلام امیر بخارا باشیم دو روز بعد وقتی که تهیه سفر داشتم
(سکندرخان) با نایب غلام و تمام همراهان آنها اسباب خود را بدوش خود کشیده نزد
من آمده گفتند امیر از هر کدام ما التزامی میخواهد که بغلامی امیر اعتراف نمائیم چون
از این تکلیف انکار نموده ایم ما را مرخص کرده است از این جهت نزد شما آمده ایم
در اثنای این صحبت طلبکارهای زیاد از عقب سر آنها آمده مطالبه طلب خود را
نموده که تقریبا دو هزار طلا می شد من بنایب غلام گفتم اگر با من وفاداری میکردی
تنها شخص تو بیشتر از اینها پول خرج کرده بودی در جواب سر شرابزیر انداخت بعد از
(کماندان سکندرخان) پرسیدم تو چه خیال داری مشارالیه گفت بیک دو نفر همجا
بخارائی دل باخته ام اگر آنها با من نیایند میل دارم در بخارا بمانم من نزد زنها
فرستاده هزار طلا وعده نمودم که با ما بیایند ولی آنها انکار کردند از این جهت (سکندر
خان) اقامت بخارا را اختیار نمود من اسب و یراق بجهت نایب غلام و همراهان او

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 64 of 484

ابتیاع نمودم زیراکه اسب و یراق خود را بجهت مخارج خود فروخته بودند در ظرف پنج روز تهیه خود را دیده عازم بلخ شدیم

فصل سوم

در باب جنگ و جدال با امیر شیرعلیخان از سنه ۱۲۸۲ الی سنه ۱۲۸۴

حالا باید رجوع نمائیم به بیان داشتن حرکات (امیر شیرعلیخان) درزمانیکه من از بلخ فرار کرده بودم و قتیکه ولایت بلخ را گذاشتم (امیر شیرعلیخان) بعد از توقف شش روز در تاشقرغان بلخ آمده اوّل کاریکه کرد این بود که عیالها و اطفال ما را اسیر نموده بکابل فرستاد و پدرم را در تمام مسافرتها با خودش همراه داشت بعد از اینکه برادرزاده خودش (سردار فتح محمدخان پسر وزیر محمد اکبرخان) را بحکومت بلخ مقرر نمود خودش عازم کابل گردیده فوراً بمخالفت برادرهای خود (محمد امین خان و محمد شریف خان) مشغول تهیه جنگ گردید پس از تکمیل تهیه روانه قندهار شده کابل را به پسر خود (سردار محمد ابراهیم خان و سردار نظیر محمد خان) سپرد و پدرم را بطور اسیر با خود همراه برد و عیالهای ما را بدون خرجی و پرستار بکابل گذاشت در این موقع پدرم از محبس کاغذی (بامیر شیرعلیخان) نوشته در باب حرکات او اعتراض کرده گفت با برادرهای خود بدسلوکی کردی حالا هم با برادرهای خود همان قسم سلوک نمائی و اظهار داشت باعث خونریزی میشود خود را مقتضح نکن والا نتایج بد بجهت شما حاصل خواهد شد و پشیمان خواهی گردید (امیر شیرعلیخان) باین نصایح اعتنائی نکرده در قندهار دو روز با برادرهای خود جنگ

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 65 of 484

نموده نتیجه این شد که برادرش (سردار محمد امین خان) و پسرش (سردار محمد علیخان) که ولیعهدش بود در این جنگ کشته شدند پدرم در مجلس از این واقعه اطلاع یافته مجددا این عبارت را (بامیر شیرعلیخان) نوشت (شرارت شما برای شما عاقبت بدی خواهد داشت وای بر حال شما) بعد از کشته شدن (سردار محمد امین خان) نعشش را بحضور (امیر شیرعلیخان) آوردند گفت جسد این سگ را دور بیندازید به پسرم بگوئید بیاید از این فتحی که حاصل کرده است من شریک بگوید صاحب منصبهای او چون جرأت نداشتند حقیقت امر را نزد او بگویند نعشش پسر شیر از داو آوردند هنوز قدری دور بود (امیر شیرعلیخان) پرسید این سگ دیگر کیست بجواب این سؤال او تابوت پسرش را مقابل او بزمین گذاشتند محض اینکه ملتفت شد گریبان خود را چاک زده مشغول ریختن خاک بسر خود گردید قدری که از این اندوه و الم شدید آرام گرفت ضعف نموده بحالت بیهوشی افتاد تا یکساعت بهمین حالت بوده همینکه بهوش آمد مشغول گفتگو با نعشش پسرش شده مجددا بیهوش گردید تا دو روز بهمین حالت را داشته بعد نعشش پسر را بکابل فرستاد و نعش (سردار محمد امین خان) را نوکرهای او در قندهار در ترب خرقه شریف دفن نمودند (امیر شیرعلیخان بکابل مراجعت نموده در بین راه بعضی اوقات هذیان میگفت و بعضی اوقات بهوش خود بود پس از ورود بکابل مثل اشخاص دیوانه بنعره میزد و فریاد میکرد من این موقع را مغتنم داشته از بخارا حرکت نمودم پس از ورود بشیرآباد مراسلاتی بعساکر مقیم بلخ و مضافات آن نوشتم نتیجه این شد که متفقا مرا دعوت نمودند که ببلخ رفته با شکر آنجا ملحق شوم در اینجا باید مختصری از حالات دو برادر که (ولیمحمد خان و فیض محمد خان) باشند اظهار بدارم این دو برادر حکومت (آغچه) را داشتند یعنی پدرم این ولایت را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 66 of 484

باینها داده واینها پسر (امیر دوستمحمدخان) و ازمادر کنیز بودند درزمان حیات (امیر دوستمحمدخان) وقتی که بکابل بودند سالی دوهزار روپیه مواجب داشتند بعد از وفات (امیر دوستمحمدخان) مادر اندرم (بی بی مروارید) باینها مهربان شده کاغذی بپدرم نوشت که مادرشان تمنا دارد واینها را بغلامی خود قبول نمائید ولی بجهت آمدن خودشان خرجی ندارند بجواب این کاغذ پدرم پنج هزار روپیه بجهت (ولیمحمدخان) فرستاده اورا بلخ احضار نمود وقتیکه مشارالیه وارد بلخ شد پدرم یک فوج پیاده نظام و شش توپ دوهزار پیاده ردیف وهزار سوار باحکومت ولایت آنچه بادمرحمت نمود ونیز (بفیض محمد) هم نوشت که عیال پدرم راباخود برداشته بلخ بیاورد از قرار معلوم (ولیمحمدخان) آدم غداری بود وبعدا در اسیر نمودن پدرم با (امیر شیرعلیخان) متفق شده بود درعوض این همراهی (ولیمحمد خان) را (امیر شیرعلیخان) باخود بکابل برد (ولیمحمدخان) حکومت خود را ببرادر خودش (فیض محمدخان) تفویض داشته در این وقت محاسبهٔ ولایتی را از (فیض محمدخان) خواسته بودند بجهت بعضی اجاره جات که تحویل او بود از پرداختن حساب عاجز بود من از وقایع کارهای خود اطلاع یافتم که (ولیمحمدخان) هم رنجیده خاطر است لهذا کاغذی بتوسط (ناظرحیدر) (وجنرال علی عسکرخان) بجهت آنها فرستاده اظهار داشتم که دویست سوار از سوارهای هیجده نهصد بلخ که درتحت حکم (ولیمحمدخان) بوده اند در شیرآباد بمن ملحق شده اند وبآنها وعده دادم که اگر شما هم همین کار را بکنید پاداش خواهم داد ونیز سرکرده های دزدهای ولایت را خواسته آنها را مخلع داشته انعام دادم سه هزار سوار از آنها گرفتم که امیر بخارا بمن اجازه داد بلخ مرا نمایم بحاکم شیرآباد نوشت بهیچوجه نگذارد من بیشتر از سه روز در آنجا توقف نمایم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 67 of 484

چون من دو هزار و پانصد سوار دور خود جمع کرده بودم و حاکم مذکور فقط صد سوار داشت
باید بتعیین اقامت شیر آباد در امن میکردم نه حاکم شیر آباد حاکم مذکور خیلی متحیر
بود چکند برای مشورت نزد من آمده گفت اگر حکما بگویم از اینجا بروید احتمال دارد
مرا بکشید و اگر اطاعت حکم امیر را نکنم او مرا خواهد کشت پس من بین المخذورین
واقع شده ام من بحاکم مذکور گفتم طریقه حل این مشکل را بشما میگویم و این است که شما
باید با میر خود بنویسید عبد الرحمن اینقدر جمعیت زیاد با خود دارد که نمیتوان او را
مجبور اخارج نمود و من منتظر حکم ثانوی شما هستم و نیز باو گفتم این مراسله خود را
بصحابت قاصد کند روی بفرست اگر امیر در این باب اعتراض نمود قاصد بگوید در
راه ناخوشی قرپ الموت شدم ولی خداوند شفا داد که بتوانم بدربار اعظم پادشاه
حاضر شوم این تدبیر موافق رای حاکم مذکور واقع شده مراسله بتوسط قاصد
امینی بموجب دستور العمل فرستاد من هم عاجلا مشغول تهیه کار خود شدم
در این اثنا بعد از چند روز شنیدم لشکر سرپل یاغی شده صاحب منصبهای
تازه خود را کشته عازم آنجا گردیده اند بر سیدن این خبر فورا حرکت چند ساعتی
در روزیر آباد توقف نموده از آنجا بکنار جیحون رسیدم در اینجا فقط دو قایق حاضر بود
توکل بر خدا نموده با سی نفر سواران و صاحب منصبان شجاع خودم دلیرانه اقدام
بگذشتن از آب جیحون نمودم صاحب منصبهائیکه با من بودند (کرنیل نصیر خان)
و (کرنیل ویلیخان) و غلام محرم معتمد من که در جنگ جگر شیر دارد و حالا پسه سالار
من میباشد و در آنوقت غیر ملتحی بود ولی مکرر در جنگ او را امتحان کرده بودم که به
تنهائی با چهل سوار برابری میکند و یک شخص دیگر از همراهان من معروف بشجاعت
غلام دیگر من فرهاد نام بود ما از جیحون گذشته باقی همراهان من بنوبت خود شان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 68 of 484

ازآب کدشت تمام شب راه طی نموده وقت طلوع آفتاب بقلعه موسوم (چیلک شیرآباد)
که ازمحالات آنجه بود وارد گردیدیم دراینجا توقف نموده کاغذی بجهت دوفوج نظام
پیاده که بسرپل آمده بودند وکاغذی بافواج ردیف که شش عراده توپی که پدرم
(بولی محمدخان) داده بود بتصرف آنها بود فرستادم بعدازفرستادن این
نوشتجات خوابیدم زیراکه سه شب بود هیچ استراحت نکرده بودم ازوصول
نوشتجات من افواج بقدری مشعوف شده بودند که فوراً پیغام مرا پذیرفته قریب
هزارنفر پیاده باستقبال من آمدند من وعده دادم بآنها مهربانی منایم آنها
قسم خوردند بجهت من جنگ خواهند نمود ومن گفتم بعد ازوقتیکه رفته بودم آنها
دلتنگ بوده اند وهمیشه انتظار مراجعت مرا داشته اند که شجاعت خود را
بمخالفت (امیرشیرعلیخان) بدعهد ظاهر نمایند همه ما متفقاً عازم آنجه شدیم
دراینجا (فیض محمدخان) ازماپذیرائی نمود ولی مشارالیه تقریباً دیوانه وضع بود
چنانچه گفت من بمنیخواستم شما بیائید ولی لشکرم شمارا دعوت نموده است گفتم
عیب ندارد شما مردعاقلی هستید باری من لشکر را مطمئن نموده دل دادم که یقیناً
ما (بسردارفتح محمدخان) غالب خواهیم شد (سردارفتح محمدخان) دوهزارسوار
ردیف وپنجهزارسوار اوزبکیه را بجهت دفاع ما فرستاده بود واین سوارها قلباً
خائف بودند که بسبب بیوفائی سابق آنها من همه را تنبیه خواهم نمود وبعضا
منصبهای خودکه آنها را ازخدمت من وپدرم بازداشته بودند شنام میدادند
زیراکه ما آنها را مثل فرزند وبرادرخود دانسته همه را صاحب شتروا سب
گوسفند کرده بودیم (فتح محمدخان) لشکرپیاده خود را درقلعه موسوم (چیلک) گذاشته لشکر
سواره خود را خارج ازقلعه آراسته نموده سرکرده لشکرش (شهاب الدین نام پسرفوزیر اعظم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 69 of 484

بود که سابقاً نوکر پدرم و پدرم با او خیلی مهربانی کرده بود در یک موقعی پدرم وزیر احمد را حاکم یکی از شهرهای بلخ مقرر داشته با وجودیکه دولت روسیه از مالیات سرقت کرده بود پدرم او را عفو نموده و او را و برادرهایش را بسر کرده کی صد سوار مقرر داشته آنها بیدق و لشکر داده بود (شهاب الدین) و (فتح محمد خان) دایم الخمر بودند مناصب آنها قلعه (خلک) را پر از سوار نموده بقیه لشکرشان را خارج از تخته پل در مقابل حاضر نمودند من مراسله باین مضمون (بشهاب الدین) نوشتم (ای پوفاهر بانیکه از من دیده فراموش کرده حالا بجهت چند جرعه شراب تلخ با دشمنهای من خدمت میکنی) و کاغذی هم باین مضمون بلشکر آنها نوشتم (شما لشکر خودم میباشید من با شما جنگ نخواهم کرد اگر شما میخواهید مرا بکشید من خودم فردا بقلعه میایم شما مرا بگلوله زده بجهت کشتن آقای قدیمی خود انعام بگیرید این مراسله آنها را منقلب نموده صد نفر در قلعه گذاشته باقی عازم اردوی من شدند (شهاب الدین) از حرکت آنها مطلع گردیده چند سوار قندهاری و اوزبک جلوگیری آنها فرستاده جنگ شروع شد بمحض اینکه من بسوارهای خود حکم دادم بمیدان جنگ حاضر شوند باکمال میل و رغبت سریعاً حمله برده دشمن را مغلوب نمودند دشمن باکمال تعجیل فرار نموده چهار صد راس اسب از آنها بتصرف ما آمد (شهاب الدین) بطرف (تخته پل) فرار نمود بعد از فرار تمام سوارهای تخته پل آمده بامن ملحق شدند افواج پیاده آنها هم متفرق گردیدند (سردار فتح محمد خان) هم همهٔ اموالش را گذاشته با سیصد چهار صد سوار درهمان موسمی که سال قبل من بخارا را فرار کرده بودم مشارالیه بتاشقرغان فرار نمود دنیا مملو ازاین حوادث و قضایا و پستی و بلندی میباشد

پس از ورود بلخ لشکر آنجا قبول اطاعت مرا نموده از من پذیرائی کردند (نایب غلام احمد) را بتخته پل فرستادم که رعایای آنجا را آسوده نماید بعد از ورود من هم آنجا رفته لشکر را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 70 of 484

مطمئن ساختم گفتم همیشه بطور محبت باشما رفتار نموده ازهمه شما راضی وخوشنود هستم بعد از تنظیمات لشکری (علی عسکرخان) رابخزانی توپخانه (ونصیرخان) رابخزانی لشکر پیاده منصوب داشتم سایر صاحب منصبان راهم بمناصب شایسته وجزانی ارتقا داده تمام سربازها راهم که اول مسافرت من باهم بوده اند منصب دادم محض اتمام این کارها عازم تاشقرغان گردیدم (سردار فتح محمدخان) باقشون فوج پیاده نظام آنجا بود که ولایت را از تصرف اینها بکلی انتزاع نمایم بدون مخالفت احدی وارد تاشقرغان شده بعد از توقف دو روز عازم (ایبک) گردیدم (فتح محمدخان) و(شهاب الدین) که در قلعه غوری بودند از راه کوه هندوکش بطرف کابل فرار نموده در اثنای فرار (شیخ علی) نام از طایفه هزاره تمام اموال آنها را تاراج نمود این اثنا (میرآتالیق) فوت شده بود وپسرش (سلطان مراد) حاکم ومیرقتغن بود مشارالیه نیز بقبول اطاعت مرا نموده پانصد راس اسب ودویست شتر ودوهزار گوسفند وچهارهزار بار غله باچهل هزار پوت شد وتعارفات دیگر بجهت من فرستاد من نیز از فوت پدرش اظهار همدردی نمودم گفتم اوقاتیکه پدرم ولایت قتغن را بشما واطوایف تاجیک وعرب وافاغنه قدیم وجدید را برای خود مجزی نموده فقط اهالی قتغن را بشما واگذار کرده بود من هم همان رویه را معمول میدارم مشارالیه جواب داد (امیرشیرعلیخان) هم در اول همین طور قرارداد به علاوه سالی یک لک روپیه هم از بابت مالیات از من اخذ مینمود ولی حالا باین مبلغ قانع نشده سه لک روپیه میگیرد باز هم بیشتر مطالبه مینماید

در این وقت کاغذی از عمویم (محمداعظم خان) از بدخشان بمن رسید نوشته بود (در قلعه فیض آباد) هستم وخیال دارم دختر (میرآتالیق) را تزویج نموده بعد از اتمام کار روصلت بشما ملحق شوم چون من بهتیت خود را دیده بودم زستان هم نزدیک بود و(امیرشیرعلیخان) هم

آمدن خیال من باین دو سه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 71 of 484

کابل حاضر نبود عازم (بامیان) شده از کذا (قصره کتل) وبادلک گذشته در باجگاه منزل نموده از آنجا عازم گردیده داخل (بامیان) شدیم میرهای هزاره را مخلع نموده بآنها گفتم دو هزار خروار گندم وجو وصد خروار روغن وسه هزار گوسفند بجهت من تهیه نمایند تا حاضر شدن این آذوقه بانتظار عمویم در باجگاه توقف نمودم عمویم بعد از یک ماه وارد گردیده من با لشکرم باستقبال رفته از ایشان پذیرائی نمودم عمویم تمام سرگذشت مسافرت وحمایت خود را از راه چترال بمن حکایت نمود ونیز بی اعتنائی انگلیسها را نسبت بخود بیان داشته ازاین بابت آزرده خاطر بود حال اینکه واسطه دوستی من پدر خودش (امیر دوست محمد خان) ودولت انگلیس در زمانیکه در (جمرود) بود بمن عمویم بوده است چنانچه اظهار داشت در اواخر بلوای هندوستان تمام اهالی آنجا (امیر دوست محمد خان) را محرک بودند که با انگلیسها متفق نشود واحتمال داشت بسبب این خلاف بنجاب کمافی السابق در تصرف افغانستان بیاید اگر (امیر دوست محمد خان) این حرف را قبول میکرد شکی نبود که امروز پنجاب در تصرف ما بود ولی من پدرم صلاح داده بودم که ایفای وعده خود را با انگلیسها بنماید زیرا کار خلف وعده کند در انظار مردمان عالم بدنام خواهد شد لهذا عمویم متوقع بود که دولت انگلیس در ازای این خدمات باو پاداش خواهند داد وبهمین جهت بهندوستان رفته بود پس از این که سلوک انگلیسها را نسبت بخود ملاحظه نموده (هرتوفر) را برده داخل سوات گردیده نزد نجم الاولیا (آخوند احمد) رفت چندی در آنجا توقف نموده از راه (دیر زکتل لور) داخل چترال گردیده از آنجا که از راه گذارد ورد کتل به بدخشان مراجعت نموده بقلعه غن وقلعه غوری آمده بباجگاه بمن ملحق گردید من از اینکه عمویم بسلامتی بمن ملحق شد خیلی اظهار مسرت نمودم گفتم خداوند را شکر مینمایم که حالا شما بجای پدرم با من هستید فوراً بار وسای کابل مشغول مذاکرات شده بعد از ده روز از راه غوربند داخل محال کوهستان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 72 of 484

شدیم چنانچه قبلاً اظهار داشتم (سردار محمد امین خان) را که در قندهار گذاشته بودیم
(سردار محمد شریف خان) را اسیر کرده بود در این وقت همین (سردار محمد شریف خان)
را فرستادند که در لوتم دره با من بجنگد ولی همینکه کاغذی از طرف عمویم باو رسید
آمد اطاعت عمویم را اختیار نموده از ملاقات برادرش مسرور گردید (امیر شیر علیخان)
اینقدر رکوتاه فکر بود که همچو اشخاصی را میفرستاد که با هواخواهان برادر متقوش جنگ نماید
(محمد شریف خان) لشکر خود را مرخص نموده آنها بکابل مراجعت نمودند من داخل لوتم
دره شده از راه چاریکا (بصید آباد) رفتم در این وقت زمستان فرا رسیده و در
یک ذرع برف بر زمین افتاده بود باستعانت لشکر سواره راهی در برف احداث نمودیم که شتران
گذشته و برف را کوبیده راهی بجهت گذشتن افواج پیاده پیدا نمودند در آخر هم
توپها را با کمال مشقت از روی برف گذرانیدم بقدری این مسافرت صعب بود که روزی
بیشتر از دو فرسخ نمیتوانستیم راه برویم خیلی کم طی مسافت مینمودیم بالاخره وارد (ترخال)
گردیدیم لشکر (امیر شیر علیخان) در خواجه اقامت داشت من کوههای ترخال را
مغتنم دانسته لشکر خود را بالای آنها اقامت دادم لشکرم تا چندی در اینجا بوده
منتظر حرکت لشکر دشمن بودند ولی از طرف دشمن حرکتی ظاهر نشد یک روز بوسیله دوربین
دریافتم که بجهت حفاظت حمله که از خاج بطرف کابل شود هیچ اقدامی نشده است
آنشب را راحت نموده صبح روز دیگر کاغذی از پسر (امیر شیر علیخان) که در کابل
بود من رسید نوشته بود متعهد میشویم پدرشما را از محبس مستخلص داشته ولایت ترکستان
را بشما واگذارم شروط اینکه تا چهل روز دیگر بکابل حمله ننمائید من هم این شرط را بجهت
قبول نمودم اولاً جنگ کردن در این برف زیاد خیلی اشکال داشت ثانیاً اگر بوعده خود
وفا ننمایند همیشه ایام در بهار بسیج مراجعت نمائیم در این اثنا من (سردار محمد رفیق خان)

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 73 of 484

(جنرال شیخ میر) که از اجزای دربار (سردار ابراهیم خان) بودند نزاع واقع شده شیخ میر که تعداد و هواخواهانش زیاد بود (سردار محمد رفیق خان) را که آدم هوشیار و یکی از وزرای (امیر شیر علیخان) بود شکست داد بعد از این شکست (سردار محمد رفیق خان) دریافت که در تهیهٔ تلف کردن او میباشند لهذا شبانه از کابل فرار نموده بدرکاو رفت زمانیکه من وارد چاریکار شدم مشارالیه بملحق گردید اطلاعات بدنظمی حکومت (امیر شیر علیخان) را بداد در این موقع هم مشارالیه با ما بود چون ما راضی شدیم تا چهل روز متارکه نمائیم با شکر خود بحالات کوهستان مراجعت نمودیم وعمویم در چاریکار تا کابل هفت فرسخ مسافت داشت توقف نمود ایام نوروز رسید ومیعاد پسر (امیر شیر علیخان) هم منقضی شد چون دیدم اثری از ایفای وعده مذکوریت لهذا بطرف کابل حرکت نموده وارد قلعه (دودمست) شدم (عظیم الدین خان) با یکهزار نفر سرباز ردیف فرستاده شده بود از من جلوگیری نماید بعد از چند فقره شلیک جای خود را گذاشته بکابل فرار نمودند عمویم و من با جمعیت زیاد در بهار سنه ۱۲۸۲ داخل کابل شده بخانه (سردار شیر علیخان) فرود آمده روساو وزرا اطاعت عمویم را قبول نمودند در این بین چون (سردار ابراهیم خان) در ارک کابل محصور بود لشکر من تا مدت نه روز او را محاصره نموده بعد از آن (جنرال شیخ میر) و دیگران دروازهای ارک را کشوده (سردار ابراهیم خان) که در این موقع در حرم سرای خود نشسته بود بیرون آمده انا اطاعت نمود باین قسم کابل را تصرف نمودیم پسر (امیر شیر علیخان) هم بطرف قندهار فرار نمود بعد از شش هفته که بامنیت گذشت خبر رسید که (امیر شیر علیخان) بطرف کابل میآید من لشکر خودم را برای این کار آماده حاضر کرده بودم سوارهای خودم را بسه دسته منقسم نموده یک دسته را بکابل گذاشته با دو دسته دیگر عازم کوه دامن شدم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 74 of 484

شدم بجهت اینکه قسمتی از سوارهای خودرا باعمویم بکابل گذاشتم این بود که دختر فتح تنگه
از طرف جلال آباد که در زمستان لشکرش آنجا اقامت کرده بود در این موقع بکابل
حمله میآورد و نیز تقریباً سه هزار نفر سرباز راهم که بتازگی مستخدم نموده بودم باعمویم
در کابل گذاشتم خودم با نه هزار سواره و پیاده و توپخانه توپ باتفاق (محمد رفیق خان)
عازم غزنین شدم (شیخ میرخان) را باعمویم بکابل گذاشتم پس از ورود بغزنین دیدم
(نظرخان) در دک قلعه را مستحکم نموده است اگرچه قلعه مذبور را محاصره نمودم ولی
توپهای کوچک قاطری من بمقابل استحکام قلعه مذکور نمیتوانستند کاری از پیش ببرند
من هم صلاح ندیدم باروت و گلوله خودرا بفائده مصرف نمایم زیرا که قورخانه کمتر داشتم
دشمن که در قلعه محصور بودند از پیغامانی که هر روزه از (امیرشیرعلیخان) بآنها میرسید قوت
قلب پیدا میکردند چون امیر مذکور بآنها پیغام میفرستاد که عاقرپ با چهل هزار لشکر
بکمک شما خواهم رسید یازده روز بتعطیل گذشت تا اینکه لشکر (امیرشیرعلیخان) بیک
منزلی غزنین رسیدند جاسوسهای من خبر آوردند عساکر (امیرشیرعلیخان) خوب مرتب
شده اند و تعدادشان چهل هزار نفر میباشد بعد از رسیدن این خبر با (محمد رفیق خان)
منوده متفق الرای شدیم که در مقابل همچو لشکر زیادی عساکر جزئی ما در میدان صاف
نمیتوانند بجنگند علیهذا بدره تنگی عقب نشینم که در آنجا لشکر ما بتواند مقابله نماید
(محمد رفیق خان) اولا باین تدبیر اعتراض داشت میگفت اگر لشکر را عقب ببریم
احتمال دارد خودرا باشه فرار نمایند ولی من اعتراض اورا رد نموده مدلل کردم که
لشکر من طوری تربیت شده اند که هرجا من باشم با من خواهند بود اجزای لشکر من از
افاغنه عوام نیستند (سیدآباد) درّه خیلی تنگی بود و کوههای کوچک از دو طرف درّه را احاطه
یافته بود شبانه آنجا رسیدیم چنینکه ما عقب می نشستیم (امیرشیرعلیخان) بده هزار سوار از

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 75 of 484

قندهاری حکم داد از عقب بلشکر ما حمله آورده از جلو راه کابل را متصرف شوند تا اگر فردا ما در جنگ مغلوب شویم راه فرار نداشته باشیم این دستجات دشمن با شصد نفر از همراهان من که آنها را به پیش غراولی فرستاده بودم برخورده مشغول جنگ شدند سواره من دلیرانه جنگیده متدرجاً عقب میآمدند و در من عقب آمدن از دو چار شدن باشکالات خودشان بمن پیغام دادند همینکه این خبر بمن رسید دو فوج پیاده نظام را بکمک آنها فرستادم این دو فوج بغتتاً وارد شده چون تعداد زیادی از سوارهای (امیر شیرعلیخان) در یک نقطه مجتمع بودند از چند فقره شلیک صد مه زیاد آنها بسیار فرار نمودند لشکر من فتح و ظفر و غنیمت مراجعت نموده متفقاً عازم سیدآباد شدیم و همینکه خبر این شکست (با میرشیرعلیخان) رسید دسته دیگر بقدر دسته اول بکمک آنها فرستاد ولی چون این دسته دیدند میدان خالی است و لشکر من معجلاً عقب نشسته اند مراجعت کرده (با میرشیرعلیخان) خبر دادند که من چون زیادی لشکر او را ملاحظه نموده ام خود را باخته و رو برگردانیده مایل جنگ نیستم بر سیدن این خبر (امیرشیرعلیخان) حکم داده بود در شلیک شادیانه فتح بنمایند و لشکر سواره خود حکم داد از ما تعاقب نموده مرا اسیر نمایند قریب سه ساعت نطیر مانده که بشش تکاور رسیده بودیم این فوج سواره بغتتاً بما یورش آوردند من با چهار فوج پیاده و دوازده عراده توپ قاطری عقب ما لهای بنه میرفتم (سردار محمد رفیق خان) را مقرر داشته بودم با یک دسته لشکر از بطرف دست راست بنه حرکت نماید و (جنرال نصیر با عبدالرحیم) در جلو بنه باشند چون سوارهای دشمن نزدیک رسیدند من معجلاً حرکت کرده یک فوج پیاده را در مغاره بزرگی که کنار راه واقع بود مخفی داشته بآنها حکم دادم همینکه صدای توپهای مرا شنوند برای شلیک حاضر باشند بعد بسوارهای خود حکم دادم با تمکی حرکت نمایند وقتی دیدم لشکر سواره دشمن از محاذی مغاره گذشتند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 76 of 484

دوازده عراده توپ خود را بمقابل آنها داشته حکم دادم فوراً شلیک نمایند مقارن
این شلیک فوج پیاده مخفی شده که بدشمن خیلی نزدیک بودند یک مرتبه شلیک نمودند
نتیجه این جنگ چنین شد که یکهزار سوار از دشمن در میدان افتادند و بعد از
زد و خورد جزئی بقیة السیف فرار نمودند ولی طول نکشید که خود را جمع آوری نموده
از عقب سر لشکر من میآمدند بدون اینکه جرئت داشته باشند بما حمله نمایند این
سوارها تا مسافتی عقب سر ما آمدند من بیک هزار سوار خود حکم دادم بآنها حمله نمایند
سوارهای من باین ماموریت کامیاب شدند و یکصد و پنجاه نفر از دشمن را اسیر نمودند
من این اسرا را مستخلص نموده بآنها گفتم برای شما امکان ندارد با لشکر تربیت
شدهٔ من بجنگید این مهربانی مرا ملاحظه نموده شجاعت عساکر مرا دیده نزد (امیرشیرعلیخان)
مراجعت نمودند در اثنای مراجعت صدنفر از رعایای طایفهٔ (وردک) را که در
قلعه جات محل عبور آنها بودند بقتل رسانیده رؤس آنها را با خود نزد (امیرشیر
علیخان) برده گفتند این سرهای لشکر افاغنه میباشند طولی نکشید که اقوام مقتولین
رسیده از تعدی سوارهای او شکایت کردند (امیرشیرعلیخان) که از شکایت
آنها مطلع شد رئیس قشون خود را خواست که حقیقت مطلب را معلوم نماید
رئیس مذکور گفته بود چون جنگ کردن با عساکر عبدالرحمن خیلی مشکل بود
نتوانستم با آنها بجنگیم ولی اگر میدان جنگ صاف و دشت میبود اطراف
سوارهای او را گرفته نمیگذاشتیم یک نفر از آنها جان بسلامت ببرد بهرحال
(امیرشیرعلیخان) بغرض من چهار روز توقف نموده پدرم را درارکت آنجا
گذاشته خودش بمخالفت من بطرف سیدآباد حرکت نمود و در اینجا من در محل
محکمی اقامت نموده توپهای روی کوه را مرتب داشته بجهت جنگ حاضر شدم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 77 of 484

بعد از چهار روز (امیر شیرعلیخان) وارد گردیده در مقابل سنگرهای اردوی
خود در برابر پا نمود من قبلاً قلعه موبوم به انچی را بسبب اینکه اهالی آنجا از
فروختن آذوقه بمن انکار داشتند تاراج نموده آذوقه پست روزه تحصیل کرده
بودم شکر من در این موقع هفت هزار نفر بودند و (امیر شیرعلیخان) پست و
پنجهزار نفر و پنجاه عراده توپ همراه داشت طولی نکشید که مشغول جنگ شدیم
جنگ خیلی سختی واقع شد از دو دو توپها فضای آسمان تاریک شده بود از صبح تا چهار
ساعت از ظهر گذشته این جنگ امتداد داشت بالاخره قادر متعال فتح و فیروزی
بمن مرحمت فرمود از طرف لشکر من دو هزار نفر کشته و زخمی شده بودند و از طرف
(امیر شیرعلیخان) تخمیناً سه مقابل کشته و زخمی شده بودند همینکه فتح من محقق شد
دسته از سوارهای تند رفتار را مقرر داشتم که بغزنین رفته پدرم را از حبس
مستخلص نمایند ولی قبل از ورود اینها قراولهای آنجا خبر فتح مرا شنیده پدرم را
رها کرده اطاعت او را قبول نموده بودند و سرکرده های مفصله ذیل هم که اسیر
بودند با پدرم مستخلص شدند (سردار محمد سرور خان) پسر (سردار محمد اعظم خان)
(سردار شاه نواز خان) (سردار سکندر خان) و عمویش که (محمد عمر خان) برادر
(سلطان خان) حاکم هرات این دو سه نفر را در هرات اسیر کرده بود (امیر
شیرعلیخان) قلعه غزنین را در تصرف نادیده بطرف قندهار فرار نموده و لشکر سوار
او که قبلاً متعلق بپدرم بودند همینکه (امیر شیرعلیخان) شکست خورد او را گذاشته
نزد ما مراجعت نمودند قبل از شروع این جنگ من بعمویم نوشته بودم که از کابل حرکت
نموده بکمک من بیاید اگرچه تا فاصله نزدیکی من آمده بود ولی با من ملحق نشده و میخواست
جنگ را از دور تماشا نماید لیکن پسرش (محمد عزیز خان) جوان هفده ساله بود در پهلو

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 78 of 484

پهلوی من با کمال شجاعت جنگ میکرد در این موقع کاغذی از پدرم رسیده و
از این فتحی که بجهت من میسر شده بود اظهار مسرت نموده من رسیدن کاغذ را
مشعوف شده حمد خداوند را بجا آوردم جواب کاغذ را نوشته اجازه خواستم که
بجهت شرفیابی خدمتش بروم ولی جواب دادند من خودم نزد شما میآیم و بهتر است
از لشکر جدا نشوم عساکر من تا چهار روز خزانه و اموال (امیر شیرعلیخان) را غارت
نمودند روز پنجم پدرم وارد گردیده من با عساکر خود باستقبال رفته پیاده شد
پاهای او را بوسیده بجهت استخلاص او مکرر اخدا را شکر نموده روز بعد مصمم شدم که
روبطرف هرات (شیرعلیخان) را تعاقب نمایم و پدرم قبول کرد که در زمان غیاب
من متوجه امورات باشد ولی عمویم راضی نشد من رنجیده خاطر شده گفتم اگر شما از مخاطرات
جنگ وحشت دارید بعد از گرفتن (امیر شیرعلیخان) شما بمن ملحق شوید - ولی ایرادات
عمویم مؤثر افتاده پدرم با او همراهی کرده نتیجه این شد که همه ما عازم کابل شدیم اهالی کابل
خیلی متشکرانه از ما پذیرائی نمودند صدقات زیاد و نذورات دادند داخل عمارات
دولتی شده خطبه پادشاهی باسم پدرم خواندیم رؤسا مجتمع شده بپدرم تهنیت و تبریک
گفتند اظهار داشتند چون شما پسر بزرگ (امیر دوست محمد خان) وارث بالاستحقاق
او میباشید ما با کمال شعف شما را بحکمرانی خود قبول نمودیم و نیز اظهار داشتند
که فقط چند نفری از رؤسای نظامی (شیرعلیخان) را با مارت قبول کرده بودند ولی با
هیچوقت مائل بحکمرانی او نبوده و کردار زشت او را در باب کشتن برادر حقیقی خودش
و اسیر نمودن شما که بزرگتر از او و بجای پدرش بودید پسندیده نداشتیم و سرکرده های
مذکور بجهت کشته شدن پسر (امیر شیرعلیخان) که تقصیر خودش بود تعزیه گرفتند ما هم
در این عزا شرکت نمودیم ایام تابستان بخوشی گذشت پدرم مشغول امورات حکومتی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 79 of 484

من وعمویم متوجه انتظامات نظامی بوده در موسم پائیز پدرم بمن اظهار داشت
شیرعلیخان تهیه دیده است از قندهار بعزم کابل حرکت نماید گفتم اگر شما بمن اجازه
میدادید بعد از فتح خودم از او تعاقب مینمودم حالا نمیتوانست مجدداً بجهت
جنگ حاضر شود پدرم از من پرسید تا چند روز دیگر میتوانی برای حرکت حاضر
شوی من جواب دادم این مطلب قبلاً در نظرم بود و از این جهت لشکر خود را همیشه حاضر
داشته که هر وقت بخواهم فوراً حرکت نمایم و حاضرم همین روز روانه شوم پدرم خیلی
تعجب کرد فرمود این اوّل دفعه است که لشکر افغان بجهت جنگ این طور حاضر باشد که
همان روز که اعلان جنگ داده شود حرکت نمایند بدون اینکه از حضور امیر پرسش شود
دستور العمل وحکم دادم در ظرف چهار ساعت لشکر من که تعداد آنها دوازده هزار بود
ومتصل بعمارات دولتی کابل اردو زده بودند عازم (ده بوری) شدند قبل از اینکه حرکت
نمایم پدرم انتظامات مرا ملاحظه نموده در تدارکات من هیچ نقصی ندید پس عمویم را
مخاطب نموده فرمود لشکر ابوالجمعی شما هم حاضر است با پسرم برود عمویم جواب داد
غیر از چادر دیگر چیزی حاضر ندارم ویک ماه مدت لازم است بجهت این سفر حاضر شوم
من قبول کرده که در غزنین منتظر عمویم بشوم بعد دست پدر را بوسیده عازم
غزنین شدم بعد از اینکه در غزنین پست روز انتظار کشیدم شنیدم (شیرعلیخان)
بکلات غلجائی رسیده است رسیدن این خبر عریضه بامیر نوشته استفسار نمودم
که عمویم چند روز دیگر بمن خواهد رسید وعرض کردم چون عمویم فقط سه هزار سوار دارد
متأسف هستم که بجهت او تمام عساکر من معطل باشند ونیز عرض کردم من فقط چهار
هزار سوار دارم واین تعداد بجهت من کفایت نمیباشد اگر عمویم بیشتر از این معطل
شود باید سوارهٔ دیگر تهیه نموده فوراً متعاقب من بفرستید بعد از فرستادن این

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 80 of 484

عریضه عازم مقر شد (شیرعلیخان) از حرکت من مطلع گردیده کلات را محکم نموده در آنجا توقف نمود بعد از اینکه دوازده روز هم در مقر منتظر عمویم شدم عازم کلات گردیدم (شیرعلیخان) ده هزار سوار را بسرکردگی (شاه پسندخان) و (فتح محمدخان) مأمور نمود که اطراف اردوی مرا بچاپند من از جاسوسی شنیدم که این سواره در مقامی که تقریباً یک فرسخ و نیم از اردوی من فاصله داشت در کمین نشسته اند پس از اینکه وارد مقام موسوم بچشمه پونگ شدیم بمن اطلاع دادند که این سواره شب را در قلعه کهنه بسر برده اند بر رسیدن این خبر (بجز ال نصیرخان) و (عبدالرحیم خان) حکم دادم که با یک هزار سوار رکاب دزانی و دو فوج پیاده نظام و شش عراده توپ بقلعه مذکور شیخون ببرند مشارالیهم حکم مرا اجرا داشته بغتتاً بسر دشمن ریخته فتحه این شد که دشمن فرار نموده سیصد نفر از آنها مقتول و هزار نفر اسیر شده مابقی گریخته اند از لشکر من فقط یک نفر کشته شد زیرا که دشمن بجنگ پرداخته مضطرب شد و فرار نمودند اسیرها را بغزنین فرستادم (شیرعلیخان) از این قضیه نامساعد پریشان شده تا یازده روز اقدام بجنگ نکرد در این بین عمویم با سواره و پیاده خود وارد گردید من او را از این واقعه مطلع ساختم از این محلی که اقامت داشتیم تا قندهار دو راه بود یک راه از کلات غلجائی بقندهار میرفت و راه دیگر از خاک طایفه هوتکی گذشته داخل ناوه از غستان شده از راه مندی حصار بقندهار میرفت در امتداد این دو راه کوه مرتفعی حایل است من خیال کردم چون (شیرعلیخان) خیلی زحمت کشید قلعه کلات را مستحکم نموده اگر من از راه ارغستان بروم تمام زحمات او بهدر خواهد رفت این خیال خود را بعمویم اظهار داشته مشارالیه نیز بتبعیت پیر من متفق شده از راه مذکور عازم گردیدم و ضمن حرکت ما همیشه اوقات بقرا[illegible]

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 81 of 484

بنه را جلوتر میفرستادم وحکم سخت بآنها داده بودم که تا من وارد نشوم بارها را فرود
نیاورند بعقب بنه (جنرال مصیرخان) و (عبدالرحیمخان) وچند نفر صاحب منصبان
دیگر حرکت میکردند خودم همیشه بیک طرف لشکر حرکت میکردم که از همه طرف بسا رکسی
حمله ننماید چون وارد مقام موسوم (بدیوارک) شدیم حکم فرستادم لشکر جلو بایستند
من وعمویم تقریبا یک فرسخ عقب بودیم دو عراده توپ و دویست سوار باخود داشتیم
دراین وقت چند نفر سوار خبر آوردند که کلهٔ کوسفندی معلوم میشود بطرف ما
میایند با دوربین دیدم معلوم شد چیزی را که آنها کوسفند خیال میکردند
دسته از لشکر دشمن میباشد بدویست سوار همراه خود حکم دادم هرچهار نفری
متفرقا در کوه بالا پائین بروند تا دشمن تصور ننمایند زیاد است دراین بین ما تهیه خود را دیده
باشیم ونیز بعبدالرحیمخان پیغام فرستادم معجلا خود را بما رسانیده حاضر جنگ شود باندک
وقتی تمام عساکر (شیرعلیخان) بترتیب ذیل نمایان شدند

سوارهٔ پشت رودی ده هزار سوار غلزائی سه هزار سوارهٔ قندهاری دو هزار
سوارهٔ کابلی مال خود (شیرعلیخان) چهار هزار تمام این لشکر بطرف ما میآمدند صاحب منصبان
من صلاح دادند جلو رفته بلشکر خود ملحق شوم من اعتراض نمودم باین دلیل که دشمن تعداد
قلیل ما را ملتفت خواهد شد واحتمال دارد سوارهٔ آنها بین ما وارد وی ما حایل شود وکار
ما اتصالا در حرکت باشیم وگرد و غبار برانگیزانیم قبل از اینکه دشمن بما حمله پاورد
بزودی نمیتواند تعداد ما را ملتفت شود سر کرده بلای مرا پسندیدند ولی
نمیدانستند تا چه اندازه پریشانی دارم ازیکطرف دشمن مشغول صف آرائی بود
وچنین مفهوم میشود که در حمله نمودن بما تامل دارند تا تعداد ما مشخص ننمایند ازطرف دیگر
لشکر ما خیلی دور بود وقاصد من نمیتوانست زود بآنها برسد که بتوانند بکمک ما بیایند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 82 of 484

آخر الامر (عبدالرحیمخان) را بفاصلهٔ دیدم قبل ازاینکه مشارالیه بتواند ما برسد دشمن
بتوپهای ما حمله آورد و توپهای ما بسبب کثرت دشمن نتوانست کاری از پیش برد
تعداد معتول شدن دو نفر توپچی و زخمی شدن یک نفر توپهای ما را متصرف شدند
بقیه توپچیها بهم فرار نمودند وقتی دشمن مشغول بردن دو عراده توپ بودند دو فوج
پیاده نظام دو فوج هم از همراهان (عبدالرحیمخان) که بما رسیده بودند
فرستادم اطراف دشمن را بگیرند در این زد وخورد پانصد نفر از دشمن و تعداد زیادی
از اسبهای آنها کشته شدند و توپهای خود را از آنها پس گرفتم من بقیه سوار
دشمن را بطرف جنوب کلات تعاقب نموده سوارهای مذکور عصری وارد قلعه موسوم
بتله شده بالای کوه طبق سرجای گرفتند ما هم در قرب آنها فرود آمدیم از آنجا دو
دو پهن لشکر (شیرعلیخان) را در قلعه کلات میتوانستیم به بینم و نیز میدیدیم در ورود
سوارهای شکست خورده لشکر آنها را کم جرئت ساخته بود و در سنگرهای خود با
حرکت مینمودند من با نهایت وقت طرح جنگ را ریخته قبل ازاینکه بیاید توپها آنجا
گذاشته میشد معین نمودم دوازده فوج پیاده نظام که هر فوج ششصد نفر سرباز دارد
و دو هزار سواره نظام و یک هزار سوار در رکابی با من بودند و بقیه لشکر با اردو
در عقب بودند تا شام آن روز بالای کوه ایستاده بعد بدون اطلاع دشمن مراجعت
نموده همینکه تاریک شد لشکر خود را باردو مراجعت داده تا دو ساعت بظهر مانده روز
بعد باران رحمت خداوندی باریده تمام راهها کل وچادرها ترکرد مجبوراً تا دو روز
توقف نموده بعد عازم قندهار گردیدیم (شیرعلیخان) از طرف دیگر کوه طی طریق
مینمودند ما امیدوار بودیم قبل از (شیرعلیخان) از طرف دیگر کوه طی طریق مینمودند
ما امیدوار بودیم قبل (از شیرعلیخان) وارد قندهار گردیم (شیرعلیخان) هم بهمان جهت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 83 of 484

روانه شدیم چون سلسلهٔ کوهی بین ما حایل بود لشکر من از یک طرف و لشکر (شیر علیخان) از طرف دیگر کوه طی طریق مینمودند ما امیدوار بودیم قبل از (شیر علیخان) وارد قندهار شویم (شیر علیخان) خیال داشت در بین راه از ما جلوگیری نماید باین قسم تا پنج روز طی مسافت نموده عساکر ما از یکدیگر تقریباً بفاصلهٔ پنجهزار قدم دور بودند ولی هیچیک از این دو لشکر حاضر نبودند حمله نمایند روز پنجم بمقامیکه بجهت جنگ خیلی مناسب بود وارد شدیم و (شیر علیخان) هم توقف نمود من چند عراده از توپهای خود را ببیدقی روی کوه گذاشتم که خیال دشمن را بآنطرف منصرف نمایم و بقیهٔ توپهای خود را عقب کوهها پنهان کرده تمام بنهٔ زیادی خود را جلو فرستادم (بجنرال نصیرخان) و (عبدالرحیمخان) حکم دادم که با سه فوج پیاده نظام و یکهزار پیاده ردیف مقارنا بیکه سر راه عبور (شیر علیخان) بود متصرف شوند و قتی (شیر علیخان) دید راهرا باو گرفته ام مجبور بجنگ شده صفوف لشکر خود را آراسته نمود قلیلی از لشکر مرا بالای کوه دید و نیز شنیده که بنهٔ خود را جلو فرستاده ام بصاحب منصبهای خود گفت چون لشکر دشمن اندک است یکمرتبه حمله مینمائیم لهذا بطرف سوارهای من که بالای کوه بودند یورش برد همانوقت با شخاصیکه پنهان بودند حکم دادم پیرون بیایند و جنگ کنند و قتی جنگ خوب سخت شد و طرفین نزدیک بود خسته شوند (عبدالرحیمخان) و (جنرال نصیرخان) را خواسته حکم دادم از پهلو و عقب دشمن حمله نمایند باندک فاصله لشکر (شیر علیخان) شکست خورده بطرف قندهار فرار نمودند بسوارهای خود اجازه دادم بنهٔ او را تاراج نمایند و نیز سی و پنج عراده توپ از آنها گرفته بعد از آن با ردوی خودم که تقریباً سه فرسخ و نیم دور بود رفته با کمال راحت خوابیدم زیرا که در مدت پانزده روز

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 84 of 484

که مشوش بودم وزد وخوردهای جزئی داشتم درشبانه روزی بیشتر از دو
ساعت نخوابیده بودم شام روز بعد بیدار شده بعد از صرف غذا مجدداً تا صبح روز
دیگر خوابیدم بعد از استراحت طولانی رفع کسالت شده از این فرصتی که بجهت
من حاصل شده بود خدا را شکر نموده روز بعد با عموی خود بطرف قندهار
روانه شده بعد از پنج روز داخل شهر قندهار شدیم (شیرعلیخان) مستقیماً بهرات فرار کرده
بود وقتی بقندهار رسیدیم عمویم مائل بود بکابل مراجعت نماید ومرا در قندهار بگذارد ولی
من قبول نکردم گفتم بکابل میروم وشما باید بحکومت قندهار نمایندچون مالهای بنه
و اسبهای سواره وتوپخانه که در این زمستان مسافرت کرده بودند خسته ومفلوک
شده بودند باید آنها را چندی بجهت چرا بفرستم که بحال بیایند لهذا مال بنه
اسبهای تازه تحصیل نمودم در این موقع باید بجهت بصیرت مطالعه کنندگان از
(فتح محمدخان) پسر (سلطان خان قندهاری) که یکی از صاحب منصبهای لشکر (شیرعلیخان)
بود مذاکره نمایم این شخص را (شیرعلیخان) در جنگ هرات اسیر کرده بود وپدرم او را
مستخلص داشته بحکومت هزاره جات مامور نموده بود مشارالیه از این خدمت فرار
نموده (بشیرعلیخان) پیوسته بود (شیرعلیخان) او را بسرکرده کی لشکر سوار خود مقرر
داشته بود مشارالیه حالا بمخالفت من میجنگید در باب همچو شخصی چه خیال باید کرد که
بمخالفت کسی جنگ میکند که او را از حبس نجات داده است ونزد شخصی میرود که
او را اسیر کرده بوده است

شمشیر نیک زآهن بد چون کند کسی	ناکس بتربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست	در باغ لاله روید ودر شوره زار خس

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 85 of 484

فصل چهارم
مشتمل بر محاربات مجدد با امیر شیر علیخان

حالات (محمد اعظم خان) از سنه ۱۲۸۳ الی سنه ۱۲۸۷ حالا باید توجه مطالعه کنندگان کتاب خود را بطرف بلخ معطوف دارم قبلاً اظهار داشته ام که بعد از گرفتن بلخ (سردار فیض محمد خان) با (ناظر حیدر خان) و (جنرال علی عسکر خان) بالحکومت ترکستان مقرر داشته بودیم وقتی وارد (بامیان) شدیم (فیض محمد خان) و ناظر و جنرال مذکور با یکدیگر بنای خصومت را گذاشتند من مطلع شده بآنها نوشتم در چنین موقعی که میخواهم بکابل حمله ببرم از مغایرت با یکدیگر احتراز نمائید در نرستان لازم شد که از (سردار فیض محمد خان) یک هزار رأس یابو بجهت بنه بخواهم این ملک نشناس چون دید مشغول جنگ هستم از فرستادن یابوهای مذکور انکار نمود بعد از فتح که در آن وقت در سید آباد بجهت ما حاصل شد پدرم کاغذی (بفیض محمد خان) نوشته او را بملاقات خود دعوت نمود مشارالیه این دعوت را هم قبول نکرد مقارن این اوقات پسر عمویم (سردار محمد سرور خان) را با (غلام معلی خان) و هشت هزار سوار بحکومت هزاره بیاسیان فرستادند این وقتی بود که چنانچه قبلاً بیان داشته ام (شیر علیخان) از قندهار بطرف غزنین میآمد و من در کلات غلجائی با او روبرو شدم در آنیوقت (سردار فیض محمد خان) بیشتر اپر شیر اسباب مخاصمت فراهم میآورد آخر الامر پدرم (پسر دار محمد سرور خان) حکم فرستاد که بجهت دفاع او روانه شود مشارالیه فوراً از میان عازم بلخ گردیده در قلعه موسوم (آب قالی) پنج منزلی (ایبک) با یکدیگر تلاقی نمودند این جنگ منجر بشکست (سردار محمد سرور خان)

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 86 of 484

شده مشارالیه مجدداً عساکر خود را در باجگاه جمع نموده دفعه دیگر جنگ نمود باز هم
شکست خورده فرار نمود (سردار فیض محمد خان) تعداد زیادی از صاحب منصبان
سرباز اسیر نموده (نایب غلام) و (غلامعلی خان) را با دو سه نفر از صاحب منصبان
معتبر بقتل رسانیده بطرف قتغن و بدخشان مراجعت نموده ولایت مذکور را پس از زد و
خورد جزئی از (میرجهاندارشاه) انتزاع نمود (میرجهاندارشاه) شکایت نزد پدرم
بکابل آمد چون پدرم لشکری اخود در کابل نداشت و از طرف دیگر هم خبر رسید که
(سردار فیض محمد خان) بطرف کابل میآید لهذا پدرم مرا از قندهار احضار نمود که
بروم از مشارالیه جلوگیری نمایم اگرچه بواسطه داشتن مرض کلیه خیلی ضعیف شده بودم
ولی بوصولی مراسلهٔ پدر فوراً عازم گردیده و چون نمیتوانستم باسب سوار شوم بتخت روان
نشسته و هر روز دو منزل طی مسافت نموده روز پنجم وارد غزنین شدم پس از ورود
بغزنین مراسلهٔ دیگری از پدرم رسید که لازم نیست در آمدن تعجیل نمائی چرا که
(سردار فیض محمد) غدار بطرف بلخ و قتغن مراجعت نموده است از رسیدن این خبر
مشعوف شده زیرا که هرچند حالت خودم بهتر شده بود ولی لشکر من از طی کردن منازل
دراز خیلی خسته شده بودند لهذا پنج روز در غزنین توقف نموده بعد عازم کابل شدم پدرم
جمعیت زیادی باستقبال فرستاده مستقبلین بطور تجلیل پذیرائی نموده بعد بخدمت پدر و مادر
رسیده از شرفیابی خدمتشان خیلی مسرور گردیدم پس با لشکر خود بکنار رود خانه کابل
فرود آمده روزی یک مرتبه بجهت ملاقات والدین خود در فقه شب را همیشه با اردوی خود
مراجعت میکردم وقت ما تا رسیدن تابستان بهمین قسم گذشت در این وقت مرض پدرم
در کابل بروز نمود پدرم چنین صلاح دید که من در بالاحصار کابل منزل نمایم زیرا که هوای
چاردهاسالم نبود من لشکر را مرخص نمودم بخانهای خودشان رفتند و خود بالاحصار رفته

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 87 of 484

منزل کردم طولی نکشید که پدرم مبتلای دباشده دوا ئی راکه عطا رهای بی اطلاع
این ملک بجهت این مرض مفید میدانستند بپدرم دادند تا اینکه مرض تب وبائی مبدل
گردیده دراین (سردار فیض محمد خان) کمک گرفته بهمراهی او بطرف کابل میآمدند فوراً
بعمویم کاغذی نوشته ازشدت ناخوشی پدرم باو اطلاع داده ونیز اظهار داشتم که (شیر
علیخان) و (فیض محمدخان) بمخالفت ما میایند اگرچه میل دارم با دشمن بجنگم ولی دراین موقع
نمیتوانم پدر را بگذارم مگر شما آمده بعوض من بکابل بمانید تا مدتی جواب این مراسله
نرسید علیهذا جاسوسهای خود را مقرر داشتم که اخبار آمدن (شیر علیخان) را اتصالاً
بمن برسانند وخود حاضر شدم که وقتی (شیر علیخان) بدو منزلی کابل رسید رفته با او
جنگ نمایم روزی از شنیدن این خبر متحیر شدم که دشمن بپنج شیر مراجعت نموده
خیال دارد بغتتاً وارد کوهستان کابل شود بمحض وصول اینخبر از پدرم مرخصی حاصل
کرده پدرم بجهت نصرت من دعای خیر نموده عازم چاریکار شدم عمویم نیز وارد
غزنین شده درهمانجا توقف کرده بود بخیال اینکه تا اتمام جنگ همانجا بماند وقتی وارد
چاریکار شدم جاسوسها خبر آوردند که (فیض محمدخان) خیال دارد از راه دره پنج شیر بیاید
پس از وصول اینخبر فوراً حرکت نموده تمام شب راه رفتم بوقت طلوع افتاب
بمقام سوسوم (به کل وبها) وقلعه (الله داد) که در دهنه دره واقع بود بالتمام لشکر خود وارد
شدم (فیض محمدخان) هم بالای کوه رسید من مطلع شدم که (سردار فیض محمدخان)
ازدیدن لشکر کابل در مقابل خود متحیر گردیده بود زیرا که خوانین کوهستان اورا دعوت
کرده بودند که از خاک آنها عبور نماید واحتمال نمیرفت کسی در آنجا از او جلوگیری نماید
این بلای ناگهانی اورا مضطرب نموده بود مراسله هم از (شیر علیخان) بجهت او رسیده بود
که تا ورود او حرکت ننماید ونیز نوشته بود دو روزه وارد خواهد شد از رسیدن این مراسله

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 88 of 484

(فیض محمدخان) خیلی منقلب شده بود (بشیر علیخان) پیغام داده اورا سرزنش کرده اظهار داشته که عبدالرحمن رسیده است اگر بیشتر ازاین توقف نمائیم هردو نفر مارا بقتل خواهد رسانید درآنشب (فیض محمدخان) بالای کوه سنگرهای خود را مرتب نمود صبح روز بعد باو حمله نمودم جنگ خیلی سختی واقع شد زیراکه (فیض محمدخان) در بلندی بود وازاین جهت برما تفوق داشت ولی بعد ازچند ساعت امتداد جنگ بعضی ازسنگرهای اورا متصرف شدم همینکه مشارالیه این خبر را شنید ازعقب کوه پرون آمد من توپی کلوله نارنجک داشت بطرف او خالی کردم تکه ازنارنجک بشکمش فرورفته نمکهائیکه ازماخورده بود باینطور ازشکمش پرون آمد زندگانی شخص خداری باینکونه بانتها رسید که انجامش مناسب حالش بود تقریبا تمام لشکر اورا اسیر نمودم (شیر علیخان) هم با دو هزار سوار یکه ازهرات باخود آورده بود بطرف بلخ فرار نمود نعش (فیض خان) را نزد برادر بزرگش (ولیمحمدخان) و مادرش بکابل فرستاده خودهم بعد ازچهار روز بکابل مراجعت نمودم خبر فتح من بعد ازچند روز بغزنین به عمویم رسید مخض ورود بکابل نزد پدرم رفته دیدم بحالت خیلی سختی افتاده است خواتین حرم سرا آباد از بلند بانگ گفتند عبدالرحمن آمده است میخواهد باشما گفتگو نماید پدرم قادر برتکلم نبود ولی دست خود را بطرف من حرکت داد چون مایوس شدم که پدرم دیگر هرگز تکلم نخواهد کرد کریمن دست داد قدری نزد او نشسته پرون آمده باردوی خود رفته متوجه کارهای نظامی خود شدم روزی دو مرتبه بدیدن پدرمیآمدم روز سوم بعد ازورود بکابل که یوم جمعه بود پدرم وفات یافته داغ جدائی خود را بدل من گذاشت رضا بقضای الهی داده صبر نمودم پس ازتجهیز وتکفین جنازه او را بقلعه (حشمت خان) که ملک شخصی خودش بود برده درموضعی که خودش معین کرده بود دفن نمودیم پس با دل پرحسرت بکابل مراجعت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 89 of 484

نموده بفقرا و ضعفا خیرات مبرات داده بعد از سه روز عمویم یعنی (محمد اعظم خان) که از غزنین بکابل آمده بود کشتم تا وقتیکه پدرم زنده بود شما برادر کوچکتر او بودید و من کوچکتر شما بودم حالا که پدرم وفات یافته است شما بجای پدر من باشید من بجای شما خواهم بود و پسر بزرگ شما بجای من باشد عمویم جواب داد که شما پسر امیر متوفی هستید وارث بالاستحقاق او شما خواهید بود من نوکر شما خواهم بود من جواب دادم عموجان با این حالت پیری مناسب نیست شما از دیگری کوچکتری من جوان هستم بهمان قسمیکه پدر خدمت میکردم بشما هم خدمت مینمایم تا چهار روز این فقره مطرح مذاکره بود شب جمعه اجزای خانواده سلطنتی کابل و سردارهای ولایات را دعوت نموده حکم دادم خطبه باسم عمویم بخوانند پس اختتام این امر اول خودم دست بیعت بعمویم داده بعد سردارهای دیگر بمن اقتدا نموده عمویم را بتریک گفتند من باردوی خود مراجعت نموده تا چهل شبانه روز قرا مشغول قرائت قرآن بودند و خیرات و مبرات زیاد بجهت خوشنودی روح پدرم انفاق کردیم چند ماه بعد از وفات پدرم مفسدین عمویم را از من بدگمان نموده با و القا کردند تا زمانیکه من در کابل باشم نفوذ او محدود خواهد بود بهتر است مرا ببلخ بفرستد و پسر خود را بجای من مقرر دارد اسامی اشخاص نمک بحرامی که دماغ عمویم را مثل شتر مهار کرده بودند بهر طرف میخواستند میکشیدند و پدرهای آنها هم همین رویه را داشتند و همیشه امیر کابل بازیچه دست آنها بود باید مذکور بدارم و اسامی آنها بقرار ذیل است

(سرفراز خان غلیجائی) (صاحبزاده غلام خان کوهستانی) (ملک شیر کل غلیجائی) (نواب خان کوهستانی) (صوفی خان بایانی) (محمد اکبر خان غلیجائی) (میر اکبر خان کوهستانی) (میرجان عبدالخالق پسر احمد کشمیری) (ملک جبار خان) این اشخاص عمویم را نسبت بمن

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 90 of 484

اینقدر بدگمان کرده بودند که یک روز علی الرسم بسلام اورفتم (قاپوچی) پیرون
مرا نگاه داشته گفت امیر صاحب خواب است از صبح تا یکساعت از ظهر گذشته
پیرون در نشستم حال اینکه تمام نوکرها و مأمورین دیگر رفت و آمد مینمودند بعجمت
عمومیم نهار بردند متحیر بودم عمومیم چطور خواب است بعد از این مرا اجازه دخول دادند
وارد اطاق شدم دیدم تمام صاحب منصبهای پدرم باطراف عمومیم نشسته اند
من هم نشستم مرا تکلیف بنهار کردند متعذر شدم باینکه نهار خورده ام کوشه نشستم تا
آنها نهار خوردند بعد از آن اهل دربار بایکدیگر مشغول بگوی شدند من برخواسته پیرون
رفتم این سعایت و اقدامات مخفیانه آنها تا دو سه روز در کار بود بالاخره عمومیم بمن گفت
بهتر است شما بلخ بروید من عرض کردم مصلحتی که مقرون بصواب است این است
که پسر خودتان (عبداللطیف خان) را با (عبدالرحیم خان) و (جنرال نصیرخان) و باقی
صاحبمنصبان نظامی لشکر که اهل بلخ هستند باپست و چهار عراده توپ بلخ بفرستید
و مرا بگذارید در کابل نزد شما بمانم که در وقت لزوم بجهت انجام خدمات شما
حاضر باشم چون میدانستم اگر (شیرعلیخان) از هرات حرکت نماید و بخواهد
در کابل باشم خواهم توانست از او جلوگیری نمایم عمومیم اظهار داشت ولایت
بلخ بدون شما منظم نخواهد شد و قتی دیدم در این فقره اصرار دارد و مقصودش این است
من در کابل نباشم در مدت ده روز تدارک خود دیده عازم بلخ شده عیال خود را
در کابل گذاشتم و این موقع زمستان بود و برف زیاد افتاده بود در این سفر
دو چار زحمات زیاد شدیم تقریبا دست و پای سیصد نفر از لشکریان را سرما
معیوب نمود در اینجا باید بیان نمایم که قبل از حرکت من عمومیم (محمد اسمعیل خان)
پسر مرحوم (محمد امین خان) حکم داده بود با یک فوج پیاده نظام و شش عراده توپ

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 91 of 484

پنجهزار سوار نظام بخاک هزاره بیاید و (بگرنیل سهراب) حکم داده بود با چهار صد
سوار نظام و چهار عراده توپ بدهنه دره باجگاه آمده اقامت نماید و
حکم داده بود از من هم ملاقات نمایند وقتی سرکرده های مذکور بملاقات من آمدند ازایشان
خواهش کردم تا بلخ با من مراجعت نمایند و کمک بدهند باالمالی آنولایت که
نموده اند بجنگم و بآنها وعده دادم که در بهار شمارا مرخص خواهم نمود اگرچه مشارالیهم
خواهش مرا پذیرفتند ولی مراسله از جانب عمومم (بگرنیل سهراب) رسید که من
خواه اجازه بدهم یا ندهم او فوراً بکابل برود و بعد از چند روزی حاکم از (جهان) که خود او را
بحکومت آنجا مقرر داشته بودم بمن نوشت که بمشارالیه حکم شده است بکابل رفته
حساب خود را پرداخته معزول بوده باشند جوابی غیر از این نداشتم باو بدهم
جز اینکه نوشتم باید حکم امیر را اطاعت نماید وقتیکه بعد از این مسافرت سخت و زحمات
زیاد وارد هینک شدم میرقتهخن بملاقات من آمده هدایای زیادی که من جمله چهار صد نفر
شتر و یک هزار روپیه اسب بود بجهت من آورد از آنجا عازم تاشقرغان شده
دیدم ولایت مذکور از بدنظمی (شیرعلیخان) خیلی مغشوش میباشد سرهای
مخ که بخارا و قلادت و حصار و اطراف دیگر فراری شده بودند (شیرعلیخان)
آنها را دعوت کرده بود بولایت خود مراجعت نمایند و این ولایت را با توپهائیکه
آنجا بود بآنها فروخته قیمت آن را نقد دریافت داشته بود این مردمان الحق
هم باور کرده بودند که (شیرعلیخان) اختیار فروش ولایت را دارد پول را داده
پرداخته فوراً افاغنه که در آنجا ساکن بودند تاراج نموده کشتند (شیرعلیخان) شمارا فریب داده
است افاغنه گفته بودند عبدالرحمن پادشاه ما میباشد و ما (شیرعلیخان) را باامارت قبول
نداریم این فقره باعث کشمکش زیاد شده منجر بخون ریزیهای زیاد گردیده و قسمی من

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 92 of 484

وارد شدم میرهای مذکور از مآل این کار متوهم شده بطرف (آغچه) و(اندخوی) و (شیرغان) و(میمنه) فرار نمودند قلعه (نیملک) را محکمه نموده ساعی شدند بجهت جنگ کردن با من لشکر ردیف تهیه نمایند من از تاشقرغان بمزار شریف و از آنجا به تخته پل رفتم چند روز بعد از ورود من صاحب منصبهای توپخانه و لشکر پیاده نظام انجمنی (محمد اسماعیل خان) بمن اطلاع دادند که حالات (محمد اسماعیل خان) نسبت بشما صادقانه معلوم نمیشود مشعوف خواهیم شد اگر شما را با عساکر خود داخل نمائید من جواب دادم چون عمویم (امیر محمد اعظم خان) شما را مقرر داشته است تحت حکم (محمد اسماعیل خان) باشید تا اجازه عمویم نرسد نمیتوانم شما را تبدیل نمایم و با آنها وعده دادم بعمویم مینویسم و نوشتم عمویم بجواب نوشت هر کس برخلاف نوچرخی (محمد اسماعیل خان) مذاکره نماید مفسد و کذاب خواهد بود من این مراسله را بصاحب منصبهای مذکور قرائت نموده عازم (نیملک) شدم زیرا که بمخالفت من در آنجا جمع شده بودند پس از ورود بآنجا با آنها مذاکرات دوستانه نموده بقرآن قسم خورده خیلی سعی کردم که آنها را منصرف نمایم که جنگ نکنند و خود را خراب ننمایند ولی آنها باستظهار استحکام قلعه اظهارات مرا رد نمودند چرا که گذشتن از خندق قلعه که تقریباً سیصد ذرع اطراف و پنجاه ذرع عرض داشت غیر ممکن بنظر میآمد روز بعد توپهای خود را ترتیب داده اوّل طلوع آفتاب بلشکر حکم دادم پرش بیرند سه ساعت بظهر مانده دروازه و دو برج قلعه را خراب نموده لشکر من ده هزار بند علف خشک در خندق ریخته پل ساخته و راه عبور پیدا کرده بدیوار قلعه رسیدند یاغیها و اهالی قلعه دسته های بزرگ نی را آتش زده بسر و صورت لشکریانی که جلو میرفتند میریختند و قتی هم که لشکریان بدیوار قلعه بالا میرفتند با نیزه با نها حمله مینمودند با وجود این لشکر من در آنجا جا گیر شده اگرچه پنجصد نفر از آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 93 of 484

کشته وتلف شدند فوراً داخل ارک قلعه گردیدند واشخاصی که در قلعه بودند تعداد آنها
دو هزار و پانصد نفر بود تماماً بقتل رسیدند فقط یک نفر سر کرده آنها که در چاه خشکی
خود را انداخته بود زنده ماند این شخص من اطلاع داد وقتی میرهای بلخ میآمدند دو هزار
و پانصد نفر از مردمان شجاع خود را منتخب نمودند و اینها بمن خاطر متعهد شدند که
بجهت حفاظت قلعه و مملکت تا جان داشته باشند کوشش نمایند میرها هم خلعت و شمشیر
تفنگ وغیره بجهت انجام این خدمت بآنها انعام کرده بودند من از سر کرده
مزبور که اسمش (قره خان) پسر ایشان صدور میرهای بلخ بود سؤال کردم شما چرا قرآنی
را که برای شما فرستاده بودم قبول نکردید مشارالیه جواب داد ما و شما میدانیم این قلعه
را قبلاً هیچوقت کسی نتوانسته است بقلعه گیرد از این جهت باستحکام این قلعه مطمئن بودیم
من هم میدانستم همین قسم است زیرا که عمویم قلعه مذکور را هیجده ماه محاصره کرده
بود تا اینکه آذوقه او تمام شده مجبور شده بود با محصورین صلح نماید از تفضلات الهی من این
قلعه را در ظرف شش ساعت مسخر نمودم و تمام تعدیاتی را که با افاغنه این ولایت کرده بودند
تلافی کردم روز بعد شخص مذکور را مستخلص نموده باشرح حالات گرفتن قلعه نزد میرهای
مذکور فرستادم بعد خودم بطرف آغچه اشکر کشیدم اهالی آنجا باستقبال من بیرون آمده
اطاعت مرا قبول کرده از حرکات میرهای خود معذرت خواستند من هم چون
این تقصیرات از (میر علیخان) ناشی شده بود که ولایت را فروخته بود آنها را عفو نمودم و تمام
میرها از (میر حکیم خان) که اطاعت مرا قبول کرده بود بطرف میمنه فرار نمودند میر
پرچل که اسمش (محمد خان) بود هدایای زیادی بجهت من فرستاد حالات این شخص را در موقعی
شرح اقامت خود در بخارا نوشته ام مذکور داشته ام هدایای او را رد نمودم کاغذی
و حاکم تازه فرستادم که ولایت او را متصرف شود این شخص هم بطرف میمنه فرار نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 94 of 484

بورود شیرخان میرسابقی یعنی (حکیم خان) را مجدداً بحکومت آنجا منصوب نموده حاکم
تازه هم (باندخوی) فرستادم (میرحکیم خان) که ممنون مجتهای من بود استدعا کرد دخترش
بجهت خود تزویج نمایم در اول خواهش او را رد نموده بعد قبول این وصلت را کردم
در این موقع کسان (محمد اسماعیل خان) ضمناً بمن اطلاع دادند که مشارالیه دشمن دولت
میباشد و من باید از او در حذر باشم چون این اطلاع هم از جمله اطلاعاتی بود که از صاحب منصبی
او شنیده بودم چنین صلاح دادم آنها متفقاً عریضه خدمت امیر بنویسند و همه مهر نمایند و خود
هم در این خصوص جسیوم نوشتم ولی عمویم اعتنائی بر اسلات ننموده همه را باد گفت و من
حکم فرستاد فوراً بیمنه بروم چون این اقدام مقرون بصلاح بنود تعرض ننموده اظهار داشتم
لشکر من تمام زمستان مسافرت نموده اند و متحمل زحمات شده جنگ کرده اند و فتح حاصل
نموده اند حق دارند تا مدتی راحت نمایند و نیز اظهار داشتم بجهت اقتضاش این ولایت
نهایت اهمیت را دارد که در اینجا حاضر باشم تا اهالی اینجا بحکومت ما مانوس شوند عمویم
جواب فرستاد یقین دارم (شیرعلیخان) لشکرش را خواهد فرستاد که بمخالفت پسرایم
(محمد سرورخان) و (محمد عزیزخان) در قندهار بجنگند و اگر این واقعه اتفاق افتد و پسرایم
شکست بخورند تقصیر شما خواهد بود من بجواب عرض کردم باید شما از جای دیگر لشکر بیمنه بفرستید
که اگر (شیرعلیخان) بطرف قندهار حمله نماید من در همین جا نزدیک شما باشم و نیز اظهار
داشتم محاصره بیمنه لزوماً چندین ماه طول خواهد کشید و احتمال دارد (شیرعلیخان)
این معنی را که من بفاصله زیادی معروف هستم و دانسته بکابل حمله بیاورد ولی عمویم
هیچیک از مصلحتهای مرا نپذیرفت و نوشت اگر دوست من هستی بیمنه خواهی رفت و اگر
دوست من نیستی هر طور میل داری معمول بدار من خیلی مأیوس شدم خواستم بنویسم چنانچه
از دشمنی (شیرعلیخان) بیمی ندارم از دشمنی شما هم بیم ندارم ولی بعد که فکر کردم از این خیال

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 95 of 484

منصرف شده باخود گفتم چون او را بتخت سلطنت نشانیده ام باید در هر امری با او همراهی
داشته باشم علیهذا بهمه جا حکام مقرر نموده از راه اندخوی عازم میمنه شدم مراسلاتی هم
بعموم نوشته از روانه شدن خودم با اطلاع داده و اظهار داشتم یقین دارم روزی
خواهد آمد که از اینکار پشیمان خواهد شد وقتی بیک منزلی میمنه رسیدم کاغذی از عمویم رسید
که نوشته بود پسرهای (شیرعلیخان) بطرف قندهار لشکر کشیده اند و (فراه) را گرفتند
واز من خواهش کرده بود نصف لشکر خود را بکابل فرستاده بقیه را بجهت محاصره میمنه نزد خود
نگاه دارم و نیز خواهش کرده بود نورچشمی او را هم یعنی (محمد اسماعیل خان) با این لشکر
بفرستم بجواب این احکام نوشتم از این اتفاقی که حالا واقع شده قبلا شما را مهتبنه ساخته بودم
از آنجائیکه شما گوش بحرف من ندادید و حالا بجهت من غیر ممکن است با نصف لشکر خودم میمنه
را محاصره نمایم لهذا نه خودم میتوانم نزد شما بیایم و نه اینکه کمک بجهت شما میتوانم بفرستم
بعد از دادن این جواب عازم بطرف میمنه شده بودم و در آنجا لشکر را ترتیب داده
خودم بالای پته که موسوم بکل عاشقان) و تقریبا هزار و پانصد قدم از قلعه مسافت داشت و
مشرف بر قلعه بود چادر زدم وقتی مشغول محاصره شدم مراسله دیگری از عمویم بمن رسید
نوشته بود پسرش (محمد عزیزخان) در قندهار از (محمد یعقوب خان) شکست خورده و
اسیر دست او شده است و (محمد یعقوبخان) محال پشت رود را هم متصرف گردیده
و نیز حکم داده بود فورا نصف لشکر خود را نزد او بفرستم ولی باز هم انکار نموده اظهار داشتم
چون در مقابل خصم میباشم و مشغول محاصره میمنه هستم لشکرم اینقدر کفاف نمیکند نصف
او را نزد شما بفرستم و حکم دادم بسختی قلعه میمنه را بر شش ببرند ولی نتوانستم قلعه را تصرف
نمایم چراکه (محمد اسماعیل خان) ضمنا بدشمن اطلاع داده بود که در کدام ساعت ما خیال یورش
داریم لکن از این جمله سختی که بدشمن نمودم دانستند اگر دفعه ثانی یورش ببرم احتمال دارد نتوانند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 96 of 484

مقاومت نمایند لهذا امیر میمنه پسر خود را با بعضی از سرکرده ها وعلما باقرآن نزد من فرستاد
متقبل شد که سالی چهل هزار طلا خراج بما بدهد و نیز چند رأس اسب و بعضی تحایف دیگر بنابراین
من فرستاده من هم بملاحظهٔ اشکالاتی که در کابل فراهم آمده بود شرایط او را پذیرفته خود (میر حسینخان)
هم بسلام آمد من قلعه میمنه را باو تسلیم نمودم و پس از آنجا بود متصرف شدم (میر حسینخان) از سرهای
دیگر هم توسط نموده آنها را هم عفو نمودم در این موقع عمویم (محمد اسماعیل خان) کاغذی
نوشت که تا حالا پنج کاغذ بجهت شما فرستاده ام و بشما حکم داده ام مراجعت نمائید و شما هیچ
اعتنائی ننموده اید این کاغذ را (بمحمد اسماعیلخان) داده و باو گفتم چون قبلاً لشکر شما را بکار دادم
این نوشتجات را من بشما نداده بودم ولی حالا دیگر شما را لازم ندارم شما حالا میتوانید بروید
مشارالیه روز بعد حرکت نمود من هم عازم طرف بلخ شدم چون (محمد اسماعیل خان) آدم خیلی
مجملی بود مخصوصاً در طی منازل تعجیل میکرد که قبل از من وارد بلخ شده آنجا تاراج ننماید
ولی منهم ملتفت خیال او شده نمیگذاشتم چندان از من سبقت بجوید قبل از ورود ببلخ
کاغذی از (کرنیل سهراب) بمن رسید که (سردار محمد شریف خان) را بموجب دستورالعملی که
از عمویم باو رسیده است بتختهٔ پل آورده و باید من مواظب باشم مشارالیه را صحیحاً
جلوگیری بعمل آرم وچون (محمد شریف خان) عموی (محمد اسماعیل خان) بود خیال کردم احتمال
کلی دارد (محمد اسمعیل خان) بجهت استخلاص عموی خود سعی نماید همان شب دو فوج پیاده
نظام و یک باطری توپخانه فرستاده بآنها دستورالعمل دادم شب و روز طی مسافت
نموده خود را به تختهٔ پل رسانیده آنجا را مستحکم نمایند مأمورین من از راه قوم بالای آنجه
وارد بلخ به تختهٔ پل رفتند (محمد اسمعیل خان) روز بعد وارد آنجا گردیده چنانچه خیال کرده بودم اراده
کرده بود بشهر حمله نموده عموی خود را مستخلص نماید وقتی دیده بود لشکر من قبلاً آنجا وارد
شده است تغییر اراده نموده بطرف مزار شریف روانه گردید پس از ورود بمزار شریف

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 97 of 484

حاکم آنجا را تهدید بعذاب نموده وجوهات دیوانی را که معادل سی هزار تنکه بود از مشارالیه
اخذ نموده عازم تاشقرغان گردید که خزانه آنجا را تاراج نماید لکن اهالی از خیال او مطلع شده
خود را محصور نموده بمدافعه حاضر شدند (محمد اسماعیل خان) که این فقره را دانست تغییر
طریق داده بطرف (بامیان) روانه شد و در راه بهر کجا میرسید تاراج مینمود عمویم از این
حرکات (محمد اسماعیل خان) پنجبر در بامیان باد نوشت بهر زودی که ممکن باشد خود را
بکابل برسان زیرا که من بجنگ (شیر علیخان) عازم غزنین خواهم شد و (شیر علیخان)
قندهار را متصرف گردیده بطرف کابل میآید (محمد اسماعیل خان) که لقب (نورچشمی)
داشت جواب نوشت که دو فوج پیاده نظام توپخانه و سوارهای من تا اینکه مواجب سالنه
عقب افتاده آنها را ندهم مرا نمیگذارند عازم کابل شوم و همان وقت خبر عازم شدن او
از تخته پل بعمویم رسیده بود عمویم بمن پیغام فرستاد که قول تو صحیح بوده است که میگفتی
(محمد اسماعیل خان) آدم حیله بازی میباشد من جواب دادم هنوز خدمات زیاد
از این نورچشمی بشما خواهد شد از عمویم استدعا نمودم از کابل حرکت ننمائید و یکماه صبر
کنید بعد از نگاه من میتوانم خود را بلگت شما برسانم و فوراً دو هزار نفر از سوارهای زبده
خود را بسرکرده گی (غلام معلی خان پوپلزائی) نزد عمویم فرستادم تا خود آنجا برسم
روز بعد بتی بمن عارض شده پست و یکروز تب قطع نشد همینکه بهبودی حاصل نمودم
فوراً بطرف کابل روانه شدم در ایام ناخوشی خود (بعد الرحیمخان) و (جنرال نصیرخان)
و دیگر صاحب منصبهای خود حکم داده بودم تهیه لازمه سفر را ببینند پس از تکمیل تهیه
عازم تاشقرغان شده و از آنجا بهیئت رفتم در هیئت یکنفر از غلام بچه های حرم سرای
من که در کابل بودند بلباس درویشی ملبس شده بمن رسیده و خبر آورد که (امیر اعظم
خان) بغزنین رفت و (سردار محمد اسماعیلخان) با چند نفر از خوانین کوهستانی کابل را محاصره

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 98 of 484

گردند در ارک کابل فقط دویست نفر سرباز بودند واینها تاشش روز جنگ کردند بالاخره
الی کابل بطرف (اسماعیل خان) رفته دروازه ها را بجهت او باز نمودند (محمد اسماعیل خان)
فوراً داخل شهر کابل شده عیال مرا وعیال امیر را از عمارات دولتی اخراج نموده و (شیر
علیخان) را بامارت افغانستان اعلان نمود نیز من از غلام بچه خود شنیدم که مادر من خیلی
منقلب بوده است در این حین مراسله هم از (سردار سرور خان) از قلعه غوری
بمن رسید که شکر او در غزنین شکست خورده و شاهزاده در اثنای جنگ از لشکر جدا شده
واز امیر دور افتاده و نمیداند امیر بکدام طرف رفته است از رسیدن این خبر ملول و غمگین
شدم و (بنا بر حیدر) حاکم بلخ نوشتم مامورین بتجسس عمویم بفرستد مامورین عمویم را در
منخاب پیدا نمودند که از راه هزاره جات آنجا رسیده بود من بحاکم بلخ نوشتم صد هزار تنکه
نقد با اسبهای سواری و هر چیز یکه لازم باشد بجهت عمویم بفرستد و خودم خیال لشکر کشیدن
بکابل را ترک نموده عازم غوری شدم و نیز (بجنرال نصیر خان) نوشتم که از خیال
لشکر کشیدن بیاچکاه صرف نظر نماید وقتی وارد غوری گردیدیم (میر جهاندار شاه)
که همراه من بود خواست دختر برادرش یعنی دختر (میر شاه) را بجهت من تزویج نماید
من این خواهش را رد نموده گفتم وصلتی که عمویم با خانواده شما کرده است بجهت من کافی
است ولی چون شاهزاده خیلی اصرار میکرد قبول نمودم (میر محمد شاه) که (فیض محمد خان)
ولایت (میر جهاندار شاه) را باو داده بود بعضی هدایا بجهت من فرستاد هدایای او را
رد نموده گفتم یا ولایت را رد نموده با هر طرفی که خواسته باشید بروید بخود (میر جهاندار)
دویست سوار بسرکرده گی (شهاب الدین خان) دادم که ولایت خود را انتزاع نمایند
وخود در غوری توقف نموده مشغول نظم امورات قلعه غن گردیدم و از اینجا بعمویم نوشتم
بیاید بمن ملحق شود عمویم جواب داد من نزد او بروم ولی چون قصد من از توقف در غوری

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 99 of 484

گرفتن راههای کوه هندوکش و کابل بود نمیتوانستم حرکت نمایم خیال خود را بعمویم
بصحت خیال من متقاعد شده بغوری نزد من آمده از او پذیرائی کردم و خیلی مایل بود
که کابل را مجدداً تصرف نماید و اصرار داشت که بمخالفت (شیرعلیخان) لشکرکشی نمایم
من اظهار داشتم مسئله که نهایت اهمیت را دارد این است که باید تابهار صبر نمائیم
زیرا که در این سردی زمستان نمیتوانم کاری از پیش ببرم عمویم کمافی السابق اعتنائی
بحرف من نکرده گفت اگر فوراً حرکت ننمائی بطرف بخارا خواهم رفت من بعمویم وعده
دادم که در ظرف شش ماه بجهت جنگ حاضر خواهم شد و خیلی سعی کردم او را وادارم
از خیالات من پیروی نماید ولی ابداً فایده نبخشید لهذا مجبور شدم از راه (بدخشان و قطغن)
عازم بامیان شده از آنجا وارد کردن دوال شدیم در اینجا سه هزار سوار از همراهان از
(شیرعلیخان) مقیم بودند بر سیدن من این سوارها بطرف سرچشمه فرار نمودند لشکر من
چنین صلاح دادند که آنها را تعاقب نمایم تا (شیرعلیخان) بی پاشود من هم باین صلاح دیده
آنها متفق شده ولی عمویم انکار نمود و اصرار کرد از راه نور و دره سوخته بغزنین برویم
چون سردی هوا خیلی شدت داشت بعد از زحمات زیاد وارد غزنین شدم (خدائی
نظرخان) وردک قلعه غزنین را مستحکم نمود و ما در روضه اردو زدیم عمویم
قبلاً پسر خود (سردار محمد سرور خان را نزد سرفراز خان غلجائی) بطرف تازان
فرستاده بود و نیز چون عمویم بوفاداری رعایای (اندره) خیلی مطمئن بود و قولات
آنها یکمنزل با ما مسافت داشت از آنها استمداد نمود اگرچه بعد از چند روز مشیاالیهم
با ردوی ما آمدند ولی از دادن کمک و قبول کردن خلعتهای ما انکار کردند در اینجا هم
عمویم کول این اشخاص را خورد وقتی (شیرعلیخان) مطلع شد که ما در غزنین مهیای
بمخالفت با لشکر کشیده و این فقره برای ما خیلی نامساعد بود زیرا که بهترین موقع بجهت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 100 of 484

کامیابی ما این بود که ما بکابل پیش میبریم (شیرعلیخان) پس از رسیدن بچشکاذره تقریباً یک ذرع برف بزمین افتاده و آذوقه تمام و آفتاب هم نیست برخلاف او مادر صحرای صافی که آفتاب کیر بود افتاده بودیم و در اینجا برف هم نبود و آذوقه بسیاری هم داشتیم یک روز شترهای خود را برحسب معمول بچرا دادیم دو فوج سرباز نظام و شش توپ بجهت آوردن آذوقه فرستادیم بفتته بادهزار سوار از سوارهای (شیرعلیخان) متلاقی شدند اتفاقاً در آنوقت من با دوربین نگاه میکردم دیدم جمعیت زیادی از دشمن نزدیک میآید فوراً دو هزار سوار بکمک مأمورین آذوقه فرستادم این سوارها بلادرنگ خود را بمحل مذکور رسانیده از عقب سر هاشمیشاهی کشیده بدشمن حمله نمودند از رسیدن این کمک مأمورین آذوقه قوت قلب پیدا کرده با توپهای خود خیلی بدشمن صدمه وارد آوردند دشمن بواسطهٔ اینکه محصور شده بود تعداد زیادی از آنها تلف کردید جهتش این بود که سوارهای (شیرعلیخان) بکار دمشق ندیده بودند در فرار کردن بروی یکدیگری افتادند از این سبب تقریباً یکهزار اسب با چهار عراده توپ و اسرای زیاد دستگیر شدند همان شب (شیرعلیخان) دو هزار سوار را مقرر داشت بمالهای بنه ما که در نانی و شاندیب تحت ریاست (فتح محمدخان) نام بود حمله نمایند من از این فقره اطلاع یافته جاسوسین را فرستادم که از منزلگاه شبانه آنها اطلاعات بیاورند و دو هزار سوار و شش توپ قاطری و شش توپ اسبی با دو فوج پیاده نظام و پانصد نفر سرباز رویف را بسرکردگی (عبدالرحیمخان) و (جنرال منصیرخان) فرستادم که بفتته بسر آنها بریزند مأمورین من تمام شب را رفته قبل از طلوع صبح بدشمن رسیده آنها را فرار داده بودند این زد و خورد انبقدر مفید واقع شد که سوارهای هراتی بهرات و سوارهای قندهاری بقندهار فرار نمودند و سه هزار

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 101 of 484

نفر کشته و زخمی و اسیر گذاشتند بعد از این کاغذی بصاحب منصبهای نظامی لشکر (شیر علیخان) نوشتم که من همه شما را خیلی دوست دارم نمیدانم چرا شما با من مخالفت مینمائید بجواب اظهار داشتند از عموی شما متنفر هستیم و از تعدیات او بجان آمده (بشیر علیخان) ملحق شدیم و نیز نوشتند هر گاه عموی شما با شما باشد از شما اطاعت نخواهیم کرد این کاغذ را بعمویم نشان داده گفتم تا وقتی من در کابل بودم اشخاص راضی بودند و این از سوء رفتار شماست که آنها را واداشته است بمخالفت ما برخیزند عمویم جوابی نداشت بدهد خلاصه چون (شیر علیخان) از بابت آذوقه بزحمت بود از مقام خود حرکت کرد (زاخوان) که متصل شش کاه میباشد و شش هفت قلعه در آنجا هست آمده و از این حرکت قادر بر تحصیل آذوقه گردید در اینوقت عمویم خیال کرد که مصلحت چنین است (زاخوان) حمله ببریم و اگر آنجا را متصرف شویم (شیر علیخان) نخواهد توانست آذوقه تحصیل نماید من خیلی کوشش کردم بعمویم حالی نمایم که حرکت کردن از مقامیکه داریم در این هوای سرد که یکذرع برف بزمین افتاده هستی خلاف عقل است و ممکن است در آنجا نتوانیم سنگر بسازیم و سوارها نمیتوانند شب را در چنین برفی در بیابان طاقت بیاورند عمویم باهمان لجاجتی که همیشه داشت از قبول کردن اینکه مدبر من صحیح است انکار نمود و اصرار کرد که حتما حمله نموده قلعه جات (زاخوان) را متصرف شویم اردوی (شیر علیخان) نسبت باردوی ما باین قلعه جات نزدیکتر افتاده بودند در صورتیکه من نمیتوانستم این قلعه جات را در ظرف چند ساعت بگیرم البته مفید بود ولی احتمال داشت (شیر علیخان) موقع را مغتنم دانسته با تمام لشکر خود بوقت طلوع صبح بمن حمله نماید و اگر قبل از طلوع صبح من قلعه جات مذکور را تصرف کرده باشم امید کامیابی بجهت ما خیلی کم خواهد بود و نیز لازم بود لشکر همه روزه در برف طی مسافت نمایند و لابد کار شب میکشید علاوه بر این باید نصف لشکر خود را نزد عمویم میگذاشتم و نصف دیگر بجهت مقابله (شیر علیخان) کافی نبود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 102 of 484

همه این نکات را بعمویم تصریح نمودم ولی باز هم عمویم از این دلایل صحیحه انکار نمود چون اصرار از حد گذشت مجبور شده وقت غروب آفتاب حرکت نمودم پس از رد و به آنجا در مقابل قلعه مذکور فرود آمدیم بعد از اینکه نتوانستیم توسط سوارهای ردیف اما لی آنجا را وادار کرد قلعه جات را بطریق دوستانه بتصرف ما بدهند (بجنرال نصیرخان) حکم دادم همراه پنج فوج پیاده نظام و پست و چهار عراده توپ و دو هزار پیاده ردیف و چهار هزار سواره نظام که در حقیقت تمام قوای لشکری من همین بود شبانه برود بالای کوههای اطراف لشکر باساخته و توپها را در نقاط مهمه جا بدهند که بجهت جنگ فردا تمام تهیه خود را دیده باشند چون این مسئله را بیشتر دانسته بودم که در جنگ فردا کار را یکسره خواهد نمود هوا اینوقت تاریک شده و سرما هم کمال اشتداد را داشت زحمات این شب بانهایت درجه سخت بود زیرا که تمام شب در میان برف نشسته بودیم طلوع فجر دمید و ما در باب قلعه جات کاری از پیش نبرده بودیم من قاصدی نزد عمویم فرستادم که فوراً با یکهزار سواره نظام و پانصد سوار قشقائی بطرف ما بیاید و نیز سلطان مراد را با سه فوج پیاده نظام و توپهای اسبی بفرستد با وجودیکه قاصد من بعمویم گفته بود از اینجا تا زرناخون سه ساعت راه است و وقت طلوع آفتاب در آنجا جنگ شروع خواهد شد و شما باید فوراً حرکت نمائید عمویم جواب داد بو دالان سردی هوا خیلی سخت شدت دارد همینکه آفتاب بلند شود حرکت خواهیم نمود وقت طلوع آفتاب سواری بتاخت نزد من آمده خبر آورد اینک (شیرعلیخان) با تمام لشکرش وارد شدند من با چهل سوار یکه همراه خود داشتم بطرف کوه تاختم معلوم شد (جنرال نصیرخان) شب را بسبب شدت سرما مسکرات زیاد خورده قبل از آنکه توپها را بالای کوه بکشد و لشکر با ترتیب بدهد بخواب رفته است توپها را دیدم در وسط دره افتاده توپچیها و اسبهای توپخانه و قورخانه هیچکدام حاضر نیستند خود را بالای کوه رسانیده دیدم لشکر (شیرعلیخان) بکلی نزدیک رسیده و بجهت جنگ حاضر شده و اندک

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 103 of 484

(جنرال نصیرخان) هنوز هم در خواب مستی میباشد او را بیدار کرده پرسیدم چرا چنین
کردی توپچیها و سربازها و اسبهای توپخانه کجا هستند از این حرکت خود مسئول خواهی بود
جواب داد چون هوا خیلی سرد بود بآنها اجازه دادم بارود و بخوابند همین حالا حاضر میشوند
گفتم همین حالا خواهی دید چه واقع خواهد شد جواب داد من (شیرعلیخان) را پاره میکنم با وجودیکه
خیلی ملول و مایوس بودم نتوانستم خود را از خنده ضبط نمایم زیرا که دیدم هنوز مشارالیه
مست است چون لشکری بجهت جنگ باما حاضر نبود و چند نفری هم که همراه من بودند باطراف
فرار نمودند دشمن هم مشغول بتصرف نمودن توپهای ما بود من در خیال فرار افتاده بودم
لیکن دشمن اطراف مرا گرفته بود اتفاقاً یکدسته از سوارهٔ دشمن دسته کوچکی از سوارهای
ما را تعاقب نموده فریاد میکردند بگیرید من هم بآنها ملحق شده تا نیمفرسخ داخل آنها
تاختم همینکه موقع بدست آمد تغییر وضع داده از میان آنها خارج شدم و بچند نفر از سوارهای
خودم که در تجسس من بودند رسیده و با همین چند سوار بطرف میمنهٔ عطف عنان نمودم
در همین راه بعمویم ملحق شده واقعه را باو اطلاع داده گفتم گشتماحر فهای مرا قبول میکردید
حالا باین بلیته گرفتار نمی شدیم از عمویم پرسیدم پست بارخزانه سکهٔ طلا که بشما سپرده
بودم کجا است جواب داد خبری از آنها ندارم زیرا که من خوابیده بودم خزانه دار
خزانه را حرکت داده بود گفتم خزانه را بشما سپرده بودم نه بخزانه دار با این حالت شکست
خورده پول هم نداریم چه خواهیم کرد چون راه عبور را برف گرفته بود نتوانستیم باسحکام مراجعت
نمائیم لهذا مجبور شدیم بطرف کوههای دزیری روانه شویم قبل از اینکه مصمم حرکت شویم دویست
سیصد نفر سوارهٔ دشمن ظاهر گردیدند من نهری بطرف دست راست خود دیدم که منجمد
شده بود فوراً با چهار سوار بآنطرف عبور نمودم بقیه سوارهای مرا سوارهای دشمن تعاقب نمودند
در حالتیکه از طرف دیگر رودخانه آنها را میدیدم همه را اسیر نمودند از مشاهدهٔ اینحالت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 104 of 484

خیلی متاثر شدم زیرا که نمی توانستم بآنها کمک بدهم طرف عصری عمومیم با (عبدالرحیم خان) و سیصد نفر سوار بمن ملحق شدند نزدیک بشب خسته و پریشان و دل شکسته وارد قلعه (زرمت) گردیدیم در قلعه مذبور دو ساعت راحت نموده مجددا سوار شده یکساعت از طلوع آفتاب گذشته وارد سر روضه شدیم اهالی آنجا بخیال اینکه ما از لشکر (شیرعلیخان) هستیم جمعیت زیادی از آنها بیرون آمده گلوله بطرف ما انداختند بعد از اینکه ما را شناختند معذرت خواستند و ملکها و آخوندهای آنها ذوقه بجهت ما و علوفه بجهت اسبهای ما آوردند یک نفر آخوند یکدانه جام آبخوری مسی بمن تعارف نمود دیگری آفتابه بمن داد خودم غلیانی و قدری تنباکو خریدم چون دو روز بود غلیان نکشیده بودم غلیانی کشیده خیلی محظوظ شدم تمام دارائی من این وقت منحصر بود بیک جام مسی و یک آفتابه و یک غلیان و یک گلیم کوچکی که هم فرش زیرپا و هم بالاپوش من بود و لباسیکه در بر داشتم با یک شمشیر و یک کمربند و یک شش لوله و یک راس اسب چند روز قبل در خزانه من هشتصد هزار طلای بخارائی و پست هزار اشرفی سکه هندوستان و پست هزار مثقال طلا و یازده لک روپیه کابلی و هیچ لک روپیه قندوزی که مساوی روپیه هندی میباشد و ده هزار ثوب خلعت موجود بود و بقدری کفایت دو هزار نفر که هر روزه بامن غذا میخوردند از ظروف آشپزخانه مهیا داشتم مالک یکهزار نفر شتر بودم که در حقیقت من از دیگر اهالی افغانستان متموّلتر بودم از این فقره دلتنگ نبودم ولی بجهت اینکه از تمام نوکرهای مهربان و اخلاص کیش خود که مرا بمحبت پرورش کرده بودند و حالا نمیدانستم بسر آنها چه آمده است و از آنها دور افتاده ام ملول و غمگین بودم عصر آن روز از سر روضه حرکت نموده (امیر محمد) نامی را که از طایفه حزوتی بود در راه بلد برداشته عازم (پیربال) شده سه ساعت از شب گذشته وارد آنجا شدیم پیاده شده در قطعه زمینی که برف را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 105 of 484

از آنجا پاک کرده بودند فرود آمده آتش افروختیم که رفع سرما کرده باشیم اهالی قلعه
پیریال آمدند با ما ذاکره نمایند با آن مشغول گردیدیم درین این تراع عمویم و سوارهای
ما سوار شده رفتند و مرا تنها گذاشتند طولی نکشید که موقع یافته اسبی را که یکی از اهالی پیریال
میخواست سوار شود از او ربوده پایم را برکاب گذاشته روی اسب جستم شخص مذکور
خواست مرا از اسب پایین کشد شمشیر خود را کشیدم مشارالیه مرا واگذاشت من هم معجلا
تاخته خود را بعمویم رسانیدم عمویم از دیدن من متحیر گردید از آنها سوال کردم چرا مرا تنها
گذاشته فرار نمودید جوابی بمن ندادند چون از ما کسی راه بلد نبود سر گردان بودیم بکدام
طرف برویم بین خودمان مشورت میکردیم من مصلحت دادم تا صبح همین جا منزل میکنیم صبح
میتوانیم راه را پیدا نمائیم صلاح مرا همه قبول نموده روی کوهی فرود آمدیم آتش افروختیم
عمویم گفت شعلهٔ آتش را می بینند و از ما تعاقب خواهند نمود بهتر است متحمل سرما
شده آتش روشن نکنیم من گفتم این طور کم جرئت نیستم و این مخاطره را بر خود هموار مینمائیم زیرا که
اگر آتش نداشته باشیم دست و پای همراهان از شدت سرما معیوب خواهد شد طولی نکشید تقریبا
چهل نفر از طایفه خروتی آمده گفتند ما بجستجوی شما بودیم بر اهنمائی شعلهٔ آتش شما پیدا
کردیم و آنها خانهای خود را بجهت ما تخلیه نموده آذوقه بجهت ما و علوفه بجهت اسبهای ما آورده
دهه قسم پذیرائی از ما کردند بجهت اینکار از آنها خیلی امتنان دارم صبح راه بلدی از آنجا
گرفته آنها را وداع نموده قریب بغروب بقلعهٔ طایفه پیرکوتی رسیده غفلته بر اهالی آنجا وارد
شدیم آنها خواستند دروازه قلعه را بروی ما ببندند ولی من بدون تامل اسب تاخته داخل
قلعه شدم و همراهان هم عقب سر من رسیدند اهالی قلعه مجبورا از ما پذیرائی نمودند و خواهش
کردند مهمان آنها باشیم ما قبول نکرده فقط چائی صرف نموده مجددا حرکت کردیم ولی راه
بلد نداشتیم چون بهر طرف راهها و دره های زیاد بود متحیر بودیم که راه صحیح کدام است

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 106 of 484

من جلو افتاده بهمراهان گفتم از عقب سر من بیائید رفتم تا بآبادی رسیده راه بلدی از آنجا گرفتم تقریبا یک فرسخی رفته بودیم یک سواری بما رسیده پرسید شما کیستید وقتی که مطلع شد من عبدالرحمن هستم اسب تاخته نزد من آمده پاهای مرا بوسید گفت من نوکر قدیمی پدر شما و نوکر جد شما (امیر دوست محمد خان) بوده ام واقعات زیادی که در زمان طفولیت من واقع شده بود بخاطرم داد چون پیشه مشارالیه راه بلدی بود میخواست با ما بیاید من با و اعتماد نمودم مشارالیه گفت از اینجا تا ولایت وزیری براه راست دو روز مسافت دارد ولی من میتوانم شما را از راهی نزدیکتر از بالای کوه مرتفعی ببرم که عصر امروز وارد آنجا شوید عمویم خوف کرد که شاید این راه بلدی میخواهد ما را فریب دهد و اظهار داشت باید از همان راه دورتر برویم ولی من یقین داشتم راه بلدی ما راست میکوید و بطرف کوه روانه شده وقتی بسر کوه بلندی رسیدیم لشکری را که معلوم میشد بتعاقب ما میامدند دیده متحیر شدیم تمام سوارهای ما متفرق شدند غیر از چهل نفر اشخاص شجاع که با من ماندند و اسامی بعضی از آنها بقرار ذیل است (عبدالرحیم خان) (پروانه خان) که حالا نایب سپه سالار است (عبدالله خان) که حالا فرمانفرمای خوست و قلعه غن میباشد (جان محمد خان) که حالا خزانه دار میباشد (فرامرز خان) که حالا سپه سالار هرات است (سعید خان) که حالا کرنیل فوج خاصه است (محمد شیر خان) که حالا کرنیل سوار نظام میباشد (احمد خان) رسالدار که در سمرقند فوت شد (محمد الله خان) رسالدار (حیدر خان) که او را در قندهار سپه سالار مقرر داشته بودم ولی مشارالیه بسبب ظلم و تعدیات خود مجبور شد بولایت کابل فرار نماید (کماندان نایب الله خان) کرنیل منصور علی (کرنیل مهر الجان) برادر جنرال نصیر خان (میر علم خان) که حالا در بلخ جنرال توپخانه میباشد این اشخاص با چند سوار برگشته با دشمن مقابل شدند ولی دشمن بیکجهتی که معلوم نشد همانطور که بغتته ظاهر شده بودند تقریبا ده سوار خود را بعقب گذاشته باقی متفرق شدند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 107 of 484

این ده سوار همینکه ما تفنگهای خود را بطرف آنها شلیک نمودیم فرار کردند پس از رفع این مخاطره روانه شدیم بعد از طی چند فرسخ بسوارهای خود و عمویم رسیدیم وقتی بکوه دیگر بالا رفتیم دویست سوار دیگر از همان سوارها از ما جلوگیری نمودند چون در اینجا تعداد ما تقریبا سیصد نفر بود پیاده شده بجنگ حاضر شدیم قبل از شروع جنگ خواستم بآنها مثل نمایم که جنگیدن بدون جهت برای آنها صرفه نخواهد داشت آنها جواب دادند شما پنجنفر از همراهان ما زخمی کرده اید حالا خیال داریم تلافی نمائیم لهذا من سوارهای خود را بسه دسته منقسم نموده یک دسته را بطرف دست راست و یکدسته را بطرف دست چپ بزمین مرتفعی فرستادم و با دسته سوم بدشمن حمله نموده چون اطراف خصم را گرفته بودیم بزودی مغلوب شدند باهم مجددا براه افتادیم طولی نکشید که قلعه جات ولایت وزیری موسوم (چرغه) نمودار گردید عمویم که اهالی آنجا را می شناخت مراسلاتی بملکهای آنها نوشته بتوسط راه بلدی خودمان نزد آنها فرستاد پس از وصول این مراسلات صد سوار از آنها باستقبال ما آمدند و تقریبا نیم فرسخ پیاده آنها بجهت احترام ورود ما دهل و سرنا میزدند تا دو روز از ما پذیرائی کرده اسبها را هم علوفه دادند ما اصرار کردیم بعوض این مهمانی پول از ما بگیرند قبول نکردند (عبدالله خان) پسر (عبدالرحیم خان) م دویست طلا که باخود داشت بمن داده بود و تمام نقدینه ما همین مبلغ بود و (عبدالله خان) این پولها را در بند قطار فشنگ خود دوخته بود همه سکه ها از مجاورت با رو تهای فشنگ سیاه شده بود پس از اقامت دو روز مجددا حرکت نموده بیکی از نقاط دیگر این ولایت منزل کردیم اهالی آنجا قیمت ملزوماتی که از آنها گرفته بودیم خواستند از این مسکوکات خواستم آنها بدهم گفتند این سکه ها پول سیاه است قبول نکرده مطالبه روپیه نقره نمودند مطلع شدم که (شیرجان) یکهزار روپیه نقره باخود دارد خواستم طلاهای خود را با روپیه های او مبادله نمایم مشارالیه انکار نموده گفت اگر طلاها را از شما قبول نکنند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 108 of 484

از من چطور قبول خواهند کرد آخر مجبور شدم غفتاً آزاد کرفته یک صد عدد طلا در عوض باو دادم و با این آذوقه بجهت همراهان و علوفه بجهت اسبها ابتیاع نموده دو روز دیکر وارد قلعه جات ملک آدم خان وزیری شدیم مشارالیه از ما خیلی پذیرائی نموده شب بقلعه او مهمان شدیم روز بعد بقلعه دیکری رسیدیم اهالی آنجا از ما پذیرائی نموده مهمانی بما دادند از آنجا راوانه شده ملکهای هر دو قلعه که از ما راه بلدی میکردند با ما وداع نموده بقلعه جات خود مراجعت کردند ما وارد قلعه داده شدیم این قلعه در آخر خاک افغانستان و نزدیک سرحد هندوستان است چند روز قبل اتفاق عجیبی بجهت من رخ داد که باید بیان نمایم چون از وقت شکست خودمان تا شب اولی که داخل خاک وزیری شدیم هیچ غذائی نخورده بودم بسوارهای خود کفتم خیلی کرسنه ام و میل بکوشت پخته دارم همراهان فقط یک روپیه باخود داشتند با این پول قدری کوشت و پیاز و روغن خریدند چون دیک غذا پختن همراه نداشتیم و اهالی آنجا هم دیکچه های سفالی داشتند همراهان بعد از جستجوی زیاد یک دیک آهنی پیدا کردند قدری از کوشت را کباب کردیم قدری را با دیک انداخته مشغول طبخ شدیم دیک را بچند تکه چوب و یک تکه ریسمان بسته روی آتش آویخته بودیم همینکه میخواستم مطبوخ خود را از دیک بیرون بیاوریم شکی بکمان اینکه طناب دیک رو به جوانی میباشد طناب را بدست من کرفته کشید و یک طناب را با خود بر دسوارها دویدند نکذارند مطبوخ تمام ریخته بود در این فقره قدرت کامله خدا را مشاهده نمودم که سه روز قبل یکهزار نفر شتر داشتم که اسباب کارخانه مراحل میکردند و حالا سکی دیک را با غذای آن کشیده میبرد از این واقعه که نهایت ذلت بود تبسم نمودم که نان خشکی خورده خوابیدم (سردار محمد خان) که عمویم او را دعا جی و خوست نزد دائی خود فرستاده بود با چهل سوار و (جنرال علی عسکر خان) و معاذ الله در قلعه داده بما رسیدند چند روز بعد عید اضحی رسید

۱۴۶

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 109 of 484

اهالی داده در نماز عید با ما شامل شده بآنها شیرینی وعمامه ها خلعت داده از آنها پذیرائی
نمود اخراجات ما در اینجا خیلی زیاده شده بود زیرا که تعداد ما تقریبا ششصد نفر بود و بجهت
پول خیلی دست تنگ بودم در این موقع نمیتوانم بگویم چه قدر خشنود شدیم که نوکرم (عبدالرحیمخان)
از کابل پیاده آمده دو هزار اشرفی بجهت ما با خود آورد از این خدمت و وفاداری این شخص
همه ما از دل و جان ممنون و متشکر او گردیدیم این شخص بقاخزانه دار (عبدالرحیمخان) بود در آن
مسافرت چون کفش بپایش نداشته پاهای خود را که مجروح شده بود با پارچه های کلیم پیچیده
بود مشارالیه مرخصی خواست بکابل مراجعت نموده از عیال (عبدالرحیمخان) پرستاری نماید
دیگر اگر دیگر خدمتی داشته باشیم انجام بدهد اجازه مراجعت باو داده خواستم اسبی با و بدهم
قبول نکرد پیاده رفتن را بر خود گوارا نمود بسبب اینکه شاید ما اسب بجهت خود لازم داشته
باشیم اشرفی ها را با بیست هزار روپیه مبادله نموده بعضی دواها و ملبوسات و آذوقه بجهت
همراهان ابتیاع نمودم در اینوقت کاغذی از دو نفر صاحب منصبان انگلیس از محال بنو و
پشاور بعمومیم رسیده نوشته بودند سبب توقف شما در داده چیست و چرا آنجا که انگلیس داخل نمیشوید
عمومیم جوابی قریب باین مضمون نوشت (بعد القاب هر وقتیکه فرمانفرمای هندوستان کاغذ
دعوت نامه نوشت و متعهد شد که ما از آب سند با نظرف نبرد آنوقت خواهیم آمد) عمومیم
گفت مراسله مذکور را هم مهر نمایم من انکار نموده گفتم هیچوقت فائده از دوستی انگلیسها
ندیده ام و اگر شما بعد از اینکه یکدفعه از آنها فریب خورده اید باز هم میخواهید با آنها اعتماد نمائید
خودتان تنهائی تشریف ببرید و پرسیدم پس از اینکه از راولپندی مراجعت کردید رای شما
در باب انگلیس ها چرا اینقدر تغییر یافته حال آنکه در آنوقت شما از سوء رفتار آنها شکایت
مینمودید عمومیم جواب داد رای من حالا بقرار سابق است و هیچ خیال ندارم داخل خاک
انگلیس شوم این ارسال و مرسول را میخواهم مشغولیتی بجهت خود قرار دهم گفتم شما در

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 110 of 484

گفتن را مشغولیت میدانید این عادت خوبی نیست صریحاً جواب بدهید که خود را تحت حکومت آنها نخواهید اورد زیرا که امید نفعی از آنها نداریم آخر الامر عمویم بقرار یکه صلاح داده بودم همین قدر که اسم من در مراسله نوشته شده کفایت میکند عمویم رنجیده خاطر گردد آخر متغیر شده مهر خود را شکسته خورد نمودم ولی بقاصد گفتم پیغام شفاهی از طرف من باین مضمون ببرد (من هیچوقت با شما سروکاری نخواهم داشت زیرا که شما دشمن دوستان من هستید و دشمن دوستان من خواهید بود) قاصد مذکور (پیشاور رونه) مراجعت نمود گمان دارم پیغام مرا رسانیده باشد هشت روز دیگر در (داد) توقف نموده عازم کابل گردیدیم بعد از مسافرت پنجروز بآنجا رسیدیم هفده روز در آنجا اقامت نمودیم تا سیهای ما قدری بحال آمدند زیرا که علف سبز زیاد آنجا بود در اینجا تبی بمن عارض شده پنجروز افتاده بودم بعد عازم (دانه گردیده) سه روز در آنجا اطراق کردیم بعد از آن از رودخانه (کوئل) عبور نموده بساحل طرف مقابل رسیدیم همینکه آنطرف رسیدیم دیدم از عقب کسی دویده میاید دو نفر بدست کرته حرکت میدهد (علی عسکر خان) را مراجعت دادم به بینند کیست و چه میخواهد (علی عسکر خان) مراجعت نموده دید این سیکه ما مردی گمان میکردیم زنی میباشد که طایفه وزیری او را در سن دوازده سالگی از افغانستان دزدیده بودند و حالا پست ساله میباشد این موقع را مغتنم دانسته بما پناه آورده است مشار الیها را تسکین داده اسبی باو دادیم سوار شود و عده دادیم او را به پدر و مادرش برسانیم از مقام مذکور عازم شده وارد خاک طایفه شیرانی شدیم در آنجا فقط دو آبادی بیشتر نبود و اهالی آنجا آذوقه نداشتند فقط یک گوسفند و چهار بزو سه مرغ بجهت فروش حاضر کردند در این وقت تعداد همراهان ما سیصد نفر بود دیگران ما را گذاشته به بنو رفته بودند این حیوانات را ابتیاع نموده بهر قسمی بود گذران کردیم روز بعد وارد یکی از قلعه های طایفه کاکری محال دژوب شدیم در آنجا آردو زدیم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 111 of 484

وگوشت وغذاهای پخته بجهت آذوقه دو روز تحصیل نموده بعد ها هم همین کار را میکردیم بعد
ازاین وارد قلعه موسوم (بده برنج) شدیم در آنجا تهیهٔ آذوقه نموده علاوه براشیائیکه لازم داشتیم
اهالی آنجا مقدار زیادی از هرقسم آذوقه آورده اصرار نمودند خریداری نمائیم چون لازم میدیدیم
از ابتیاع داشتن آنها انکار کردیم اهالی آنجا اشیاء مذکور را بزمین گذاشته رفتند
صبح روز دیگر چون آمدند دیدند آذوقه آنها را دست نزده ایم ومی توانند ما را مجبور بخریدن نمایند
بکمال کراهت اشیاء خود را بردند ومتصل مرا دشنام میدادند ما حرکت نموده چند فرسخی
رفته بودیم دیدیم تقریباً دویست نفر در راه منتظر ما ایستاده شمشیرهای برهنه در دست
دارند یکی از آنها جلو اسب عمویم را گرفته قبل ازاینکه عمویم بخواهد شمشیر خود را بکشد من تاخته خود را
رسانیده تفنگ خود را بسینهٔ شخص مذکور حواله نموده تهدیدش کردم که ترا خواهم کشت شخص مذکور
جلو اسب را گذاشته پرسیدم چه میخواهید جواب دادند اسم این ولایت (ژوب) است
اگر هر نفری پنجاه روپیه باج ندهید نخواهیم گذاشت ازاینجا عبور نمائید گفتم اگر حرف
شما را قبول نمائیم تمام ولایت را کار ما را تهدید نموده همین طور از ما مطالبه باج خواهند کرد
ازپرداختن باج انکار نموده حاضر جنگ شدیم وقتی دیدند بجهت جنگ حاضر شده ایم اظهار
داشتند شوخی میکردیم راه ما را واگذاشتند قبل ازاینکه وارد منزل شویم پیر مردی
باده نفر اتباع خود عمامهٔ سفیدی بسر موهایش بدوطرف بناگوش او بافته وآویخته بود
چماقی بدستش درسر راه پیدا شد دو نفر از اتباع این هیکل عجیب جلو آمده بعمویم گفتند رئیس
این ولایت هستیم همینکه پیر مرد مذکور رسید این دو نفر با تعظیم نموده بما گفتند این شخص سید
مقدس مرشد ما میباشد این حرف را عمویم شنیده برخواسته دستش را بوسیده او را در پهلوی
خود نشانید من ازاینکونه اشخاص منزور دیده بودم واز هیکل او در شک بودم که در عقب
این تقدس ظاهری مقصودی خواهد بود عادت من این بود بهر قلعه تازه که میرسیدم لباس

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 112 of 484

قلعه رفته با بعضی از اهالی آنجا آشنائی میکردم چند روپیه بانها میدادم که از وضع احوالات
آنجا مرا مطلع دارند وقتی از احوالات این شخص تحقیق کردم گفتند این پیرمرد زردمعروفی
میباشد و دسته صد نفر قطاع الطریق همیشه با او هستند فعلا چهل نفر آنها را با خود آورده است
که اموال شما را غارت نمایند از این فقره عمویم را مطلع ساختم باور نکرده به پسر خود (محمد زمان
خان) گفت این شخص مقدس امشب در اردوی ما مهمان خواهد بود مقارن غروب آفتاب
چند نفری را دیدم اطراف چاههائیرا که نوکرهای ما میخواستند اسبهای خود را آب بدهند گرفتند
وقتی مشاهده این وضع را کردم وضمنا منتظر روز خیانتی بودم این تدبیر بعمل آوردم
که اسبهای خود را دسته دسته نموده و با هر دو دسته مستحفظ زیادی مقرر نمودم که اسبها
را در نقاط مختلفه باوقات متفاوته بجهت آب دادن ببرند و نزدیک چاههائی که متصل
اردوی ما و زدها در آنجا منتظر و مترصد بودند که اسبها را بجهت آب دادن آنجا خواهند برد
نروند باین قسم تمام اسبهای ما که بیصد رأس بودند سالما باردو مراجعت کردند عمویم
و پسرش تقریبا پانصد رأس اسب داشتند همراهان آنها که از اسبها پرستاری میکردند
بعمویم گفتند اشخاصی که اطراف چاه را گرفته اند نمیگذارند نزدیک چاه برویم مرشد مذکور
ظاهرا متغیر نموده گفت خودم با اسبها رفته حکم میدهیم نوکرهای شما را بگذارند اسبها را آب
بدهند قدری نگذشته بود مهترها را جلوتر فرستاد که با دو آب بکشند وقتی مهترها مشغول
کشیدن شدند مرشد و همراهان او سی رأس اسب سوار شده فرار نمودند و پست سی
اسب را سوارهای ما از آنها گرفتند و پنجنفر از سوارهای ما زخمی شدند وقتی این سوارها
مراجعت کرده این اتفاق را اظهار داشتند من حاضر بوده بعمویم خیلی خندیده گفتم مرشد
بعد از ظهر این مسئله را بشما گفته بودم شما حرف مرا قبول نکردید گویا شما این شعر را بخاطر
ندارید که گفته اند ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نباید داد دست

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 113 of 484

عمویم و پسرش (محمد سرور خان) تمام شب تاسف اسبهای خودرا داشته مشغول پرستاری مجروحین خودشان بودند منزل روز بعد راهمراهان عمویم مجبور شدند دو نفری یک اسب سوار شوند پس از یازده روز دیگر بعد از ظهری قلعه که در خاک دکا کربود وارد شدیم در اینجا همراهان من بجهت خودشان آذوقه تحصیل نمودند من در تجسس کوسفندی چاقی بجهت خود برآمدم کوسفندی پیدا کرده پنجاه روپیه قیمت آن را بصاحبش پرداخته و میخواستم کوسفند را ذبح نمایم صاحبش گفت از فروختن کوسفند منصرف شده ام کوسفند مرا پس بدهید حاضر شدم کوسفند را پس دهم مجددا راضی شد لهذا کوسفند ذبح کردند وقتی دید کوسفند ذبح شده پول را نزد من انداخته گفت کوسفند مرا زنده نمائید جواب دادم اینقدر قدرت ندارم کوسفند ترا جان بدهم اگر میل داری پس کوسفند را با پول برای خود ببر مشارالیه باز هم راضی نشده اصرار نموده گفت باید این کرامت را بنمائید مجبور شدم در این موقع حیله برانگیزم آخوندی نزدیک ما ایستاده بود متوجه او شده گفتم اتصالا بشما فحش میدهد از شنیدن این حرف آخوند متوجه صاحب کوسفند شده من فورا بصاحب کوسفند گفتم هر قدر میل داری بمن فحش بده ولی بعیال این شخص متقدس که از اولیای خداست چرا فحش میدهی آخوند متغیر شده بصاحب کوسفند بجهت اینکه چرا بعیالش فحش داده است گفت ای خوک چه میگوئی صاحب کوسفند در عوض با و فحش داده با یکدیگر مشغول زد و خورد شدند من کوسفند و پولها را برداشته از میان بدر رفتم و آنها را گذاشتم تا خودشان قطع مایقال نمایند نمی از اهالی آنجا بحمایت آخوند و نمی بحمایت صاحب کوسفند برخواستند بعد از زد و خورد زیادی مردم میان افتاده آنها را آشتی دادند بعد از یکدو ساعتی دیدم صاحب کوسفند دو ظرف ماست و دو مجمعه نان و یکبره کباب شده تعارف آورده تعظیمی بمن نمود باو گفتم چند ساعت قبل خیلی جسور بودی حالا خوب با ادب شده و از صحبتهای او در یافتم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 114 of 484

مرد معقولی میباشد پرسیدم چرا بهانه کوسفند میخواستی نزاع نمائی جواب داد (محمد سرور خان) در قندهار با من بدسلوکی کرده بود حالا میخواستم در عوض از شما تلافی نمایم گفتم (محمد سرور خان) همین جا حاضر است چرا بعوض او با من جنگ کردی جواب داد چون شما (محمد سرور خان) را بحکومت قندهار مقرر داشته بودید من شما را مسئول میدانستم چند ساعتی با تفنگچی صحبت نموده شخص مذکور بمنزل خود مراجعت کرد من هم استراحت نمودم روز بعد مجدداً عازم راه گردیدیم در حالتیکه باد شدیدی با گرد و غبار میآمد وقتی نزدیک منزلگاه رسیدیم گفتند سرکرده طایفه آنجا با دو سوار باستقبال شما میآید با پیاده شده با او نقل کشی نمائید عمویم از من پرسید چه باید کرد گفتم قبل از اینکه مصمم شویم چه باید کرد جلو رفته تحقیق مینمایم فوراً روانه شده دیدم دو نفر بطرف ما میآیند از یکنفر آنها پرسیدم پادشاه شما کجاست جواب داد این رفیق من پادشاهست این شخص را که پادشاه میگفتید پیرمردی بود پوستینی مندرس در بر داشت که از پارچهای الوان جا بجا یکه پوستش سوراخ شده بود وصله کرده عمامه چرکی بسرش که از شدت چرک معلوم نمی شد چه پارچه است و در زیر عمامه کلاه تکه درازی بسرش در عوض کفش جوراب پشمی بپایش بمادیانی سوار که از لاغری پوست و استخوانش مانده یکمهای کوچک بزانوهای مادیان بسته زینی از چوب خشک به پشت مادیان گذاشته بجام مادیان از ریسمان و زنگها باو آویخته بود من از مشاهدهٔ این هیکل باشان و شوکت بتستم نموده نزدیک او رفتم گفتم حیف است پیاده با امیر با نقل کشی نمائید بهتر است سواره آزاد و خوش آمدی بگوئید پادشاه مذکور قبول نمود و با من اسب تاخته نزد عمویم مراجعت نموده گفتم که شاه جهان پادشاه بدون اینکه پیاده شوید از شما پذیرائی خواهد نمود وقتی بیکدیگر رسیدند اسب عمویم از این هیکل غریب و صدای زنگها رمیده بنای جست و خیز را گذاشت عمویم خیلی ترسید فریاد کرد مرا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 115 of 484

من خندیده گفتم هرگز قدرت ندارم بین دو پادشاه مداخله نمایم عمویم فریاد زد بخاطر خدا فکری بکن والا اسب مرا بزنند این موقع مزاح نیست گفتم اگر چیزی انعام لطف میفرمائید بشما معاونت خواهم نمود عمویم شمشیری بمن وعده نمود قبول کرده اول اسب عمویم را آرام نمودم بعد نزد شاه جهان پادشاه رفته از او خواهش نمودم با من بیاید تا بحضرت پذیرائی همراهان عمویم تهیه نمایم مشارالیه گفت آبگوشت بزی با چل کرده نان ذرت تهیه دیده ام گفتم مهمانی خیلی بزرگی است ولی باید جلوتر رفته انتظامات را ملاحظه نمائم باین بهانه او را از اسب عمویم دور نموده ربع فرسخی رفته بودیم گفتم بعضی لزومات را از خاطر محو کرده ام باید مراجعت نموده با خود بیاورم مشارالیه اول قبول نکرد بدون من برود وقتی باو گفتم میخواهم بروم بحضرت شما شیرینی بیاورم خیلی مشعوف گردید فوراً راضی شد من نزد عمویم مراجعت نموده پرسیدم در باب این پادشاه بزرگ چه خیال میفرمائید خیلی خندید وقتی وارد قلعه شدیم پادشاه نامدتی پیدا نشد بجستجوی او برآمدیم اخر الامر در کلبه از پوشال ساخته بود او را پیدا کردیم بمن گفت فرستاده ام بحضرت بخنن غذای شما بیاورم از جنگل پیاده زیاده اند نان هم هنوز پخته نشده زیرا که تاوه آهنی ما نزد بحضرت عروسی خانه برده اند گفتم عیب ندارد اگر بحضرت خوردن چیزی ندارید بهر حال مهمان شما هستیم فرستادم بحضرت ما آذوقه آوردند از اهالی آنجا جویا شدم این شخص پادشاه سرکرده شما میباشد جواب دادند بلی گفتم واقعاً خیلی مردمان عاقلی هستید که بهمچو پادشاه با قدرت را بحکومت خود مقرر داشته اید و هرچه بیشتر با آنها تعریف نمودم خوشنودتر میشدند شب را در جنگل بسر برده روز بعد پادشاه آمده بمن گفت منزل دیگر شما در قلعه پسر عمویم (دوست محمد) میباشد او بهتر از من پذیرائی خواهد نمود خوبست صبح زود حرکت نمائید ما راه بلدی میخواهیم مشارالیه گفت خودم با شما میایم بعمویم گفتم شاید در این مقصود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 116 of 484

باشد ولی عمویم این قسم خیال نمیکرد بهر حال حرکت نمودیم آخر منزل پای کوه بلندی رسیدیم
روز بعد از کوه دیگری گذاشته از قلعهٔ که آبادی نداشت عبور نمودیم بعمویم گفتم این راه بلد
شیطان ما را از بیراهه میبرد و ما علوفه بجهت اسبها و آذوقه بجهت خود نداریم هرگاه
آذوقه دو روزه باخود نداشتیم حالا چه میکردیم وقت شب در بیابان منزل نمودیم روز بعد
(دوست محمد خان) با دو هزار نفر همراهان خود باستقبال ما آمد قبلاً شخصی را فرستاده
ابلاغ داشته بود بجهت پذیرائی شما حاضرم (دوست محمد) از ما جویا شد چرا از این راه
سخت آمده و از راست نیامده اید وقتی مطلع شد راه بلد ما پسر عموی او میباشد خواهش کرد
او را بمن بسپارید زیرا که دشمنی بمن کرده است که میخواست شما را از راه کوهستان ببرد
بمنزل من نرسد و بنابید و میخواست باین جهت اسباب بدنامی مرا فراهم بیاورد و گفت
باید مسافرت کرده از یادی را مراجعت نموده بخانهٔ او برویم که از ما پذیرائی نماید و چرس
بجهت کشیدن ما آذوقه بجهت همراهان ما حاضر نموده است بعمویم گفتم اگر شما حرف مرا قبول
میکردید این اتفاق برای ما نمی افتاد حالا بین این دو شیطان چه باید کرد در اثنای این
صحبت چند نفر دزد که (دوست محمد) آنها را فرستاده بود هر چه از ما بدستشان بیاید
ببرند خواسته بودند نه ما را بکشند همراهان ما از آنها را گلوله زده زخمی کرده بودند شاهان
از این واقعه مطلع شد گریخت و پنهان شد من صلاح دادم باید شبانه حرکت نمائیم
همراهان (دوست محمد) بما حمله خواهند نمود آخر الامر شاه جهان را پیدا نموده باو گفتم چرا
پنهان شدی تو ما را بانجا آوردی حالا هم باید ما را مراجعت بدهی مشار الیه گفت از این
اینکه مبادا شما را (بدوست محمد) که دشمن من است بسپارید پنهان شده بودم باو وعده
دادیم که بهیچ خیالی نداریم و تمام شب با او راه رفتیم سرما هم خیلی شدت داشت و هیچ آبادی
در راه نبود که بتوانیم تحصیل آذوقه نمائیم تا اینکه عصر روز بعد وارد قلعهٔ خرابه شدیم آنجا هم آذوقه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 117 of 484

ممکن نیشد من از این سلطان اشیاطین پرسیدم اهالی این قلعه کجا رفته اند جواب داد مردمان اینجا در بهار میآیند همینکه هوا سرد میشود باین کوهی که در مقابل ما میباشد میروند باو گفتم بر پدرت لعنت اسب و آدم از رفتار فرو ماندیم این همه صدمه نتیجهٔ شرارت تو میباشد مشار الیه گفت بهتر است شما خود بکوه و اهالی این قلعه را آنجا دیده آذوقه از انها بگیرید چرا که من نمیتوانم با شما بیایم به سبب این طایفه با من و خانوادهٔ من دشمن هستند خیلی مسرور شدیم که از شر همچو شخصی آسوده شویم فوراً او را مرخص نموده بعد از غروب وارد کوه شده نزدیک آبادی طایفه که راه بلد گفته بود رسیدیم طایفه مذکور را اول خیال کردند ما سوارهای معاند انها هستیم بجهت جنگ حاضر شدند بعد که فهمیدند با کمال مهربانی از ما پذیرائی نمودند ما با غذا خورده و اسبهای خود را علوفه داده مسرور شدیم دو روز مهمان آنها بودیم قیمت آذوقه هم که بما داده بودند مطالبه نکردند بعد از آن از راه (کتل سایری) عازم (پشتک) گردیده چون وارد قلعه که متصل (پشتک) بود شدیم جاسوسی من خبر داد که حاکم آنجا چهل هزار روپیه از بابت مالیات آنجا جمع نموده خیال دارد بقندهار بفرستد با عمویم مشورت نموده گفتم شبانه میرویم و قبل از طلوع آفتاب بغتته وارد (پشتک) شده پول را متصرف میشویم ولی چند نفر از نوکرهای ما با میدانعام قبل از من حرکت کرده از خیالی که داشتم حاکم را خبر داده این تدبیر را بر هم زدند حاکم مذکور پس از اطلاع از این فقره چندین نفر از قلعه جات اطراف جمع نمود قلعه خود را مستحکم نموده خوشبختانه یکنفر جاسوسی را قبلاً فرستاده بودم که منتظر ورود من باشد شخص مذکور مراجعت نموده از خیانت پنجنفر نوکرهای عمویم مرا مطلع نمود مقصود خود را پنهان نشده بکار یزوزی مراجعت نموده دو روز آنجا اقامت نمودیم اهالی آنجا خود را سید میگویند ولی گمان نمیکنم آنها مستحق اسم سیادت باشند باین جهت که اخلاق حمیده و سخاوت و رحم صفات سادات و این اشخاص دارای هیچیک از این

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 118 of 484

صفات نبودند اما الی آنجا خوش سیما و خوش هیکل و متمول میباشند ولی بین خودشان
خیلی مغایر و عادی بکشتن یکدیگر هستند و این معنی با تطبیع همیشه منجر بنزاع میشود از اینجا حرکت نموده
وارد قلعه موسوم (باب رکن) شدیم و در راه (نوشکی) تمام روز باران شدیدی با ریزهای
خیلی سردی هم میوزید همه ما باران خورده دست و پای ما نزدیک بود از شدت
سرما معیوب شود بعد از زحمات زیاد وارد (نوشکی) شدیم اهالی آنجا بکمال محبت از ما پذیرائی
نمودند روز بعد حرکت کرده راه ما از بیابان قوم رازی میگذشت که هیچ آب نداشت لهذا
مجبور شدیم برگردیم بما گفتند اگرچه راه شما چهار پنج منزل دور تر میشود بهتر است از راه
(خاران) بروید ولی من مصمم شدم از همین راه بیابان برویم و دویست شتر بجهت
حمل آذوقه کرایه نموده عازم گردیدیم از تفضلات الهی هر روز نه باران میآمد و بقدر احتیاج
آب مهیا میشد بعد از ده روز نزدیک (چغائی) رسیدیم از شدت بارندگی راهها را سیل برده
بود مجبور شدیم پیاده شده جلو اسبها را گرفته تا زانو در میان گل طی مسافت نمائیم در آخر
منزل آدم و اسب هر دو از کار افتاده بودند شخصا غذائی طبخ نموده بهمراهان خود که قریب بچهل نفر
ضعف بودند دادم همه اسبها از من افتاده قادر بحرکت نبودند فقط یک اسب عربی سواری
خودم که نسلا از اصطبل خاصه جدم بود ایستاده بود تا روز سخت‌ها کشیده روز سوم وارد
(چغائی) شدیم و از اینکه خان آنجا از ما پذیرائی نکرد متعجب بودم چند روز آنجا مقام کردیم
بعد از دو هفته یکنفر از نوکرهای خان نزد عمویم آمده پیغام آورد که خان و میر آنجا اجازه میخواهند
بجهت ملاقات شما بیایند من پرسیدم چرا در این چند روز نیامده اند جواب داد چنین الرسم
که تمام رعایای آنها بجهت چرانیدن اسبهای خود بصحرا رفته بودند حالا مراجعت نموده با نصف
نفر آنها جمع شده اند که خدمت شما بیایند با خواهش آنها را پذیرفته خان مذکور پیاده با نصف
نفر همراهان خود که عقب سر او بیک قطار میآمدند از قلعه بیرون آمده دو نفر بچه رقاص که

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 119 of 484

یکی نه ساله دیگی دوازده ساله بود بجلو او میآمدند این رقاصها بکلی از شکل انسانی خارج بودند
هیچ لباسی غیر از لنگ کوچکی نداشتند موهایشان طوری ژولیده که هیچ وقت آب و
صابون ندیده بود و یکدسته هم ساز زنده داشتند این بود پذیرائی بزرگی که از ما کردند و پانزده
روز طول کشیده بود تهیه کرده بودند مدت پست و پنج روز در (چغائی) توقف نمودیم در
ظرف اینمدت اسبهای ما خوب بحال آمدند زیرا که کاه و علف زیادی آنجا بود مجدداً
عازم شده از کنار رودخانه (هیرمند بطرف پلالک) رفته بعد از شش روز وارد (خیل شاه کل)
شدیم اسم اینجا باسم (شاه کل) که یکی از سرداران بلوچی میباشد موسوم شده است
در این قلعه غیر از دو نفر پیرمرد دیگر کسی نبود اینها هم سعی میکردند کسی آنها را نبیند وقتی
از آنها سؤال نمودم چرا قلعه را خالی گذاشته اید اول گفتند لشکر (امیر علیخان امیر غایتاج)
بسرکردگی سردار (شریفخان) سیستانی میآید که اموال ما را بچاپد از این جهت اهالی اینجا
بقا میکنند نزدیک اینجا میباشد گریخته پنهان شده اند عمویم گفت اگر ما را بجائیکه پنهان شده
اند راهنمائی نمائید از آنها کمک خواهیم نمود پیرمردهای مذکور را راهنمائی نمودند و (شاه
کل) از ما پذیرائی نموده مشعوف گردیده و از اظهار اینکه برای کمک او حاضر شده ایم ممنون
شد مشارالیه ما را مهمان نموده نصف شب دو نفر از جاسوسهای ما خبر آوردند که سوارهای سیستانی
از قلعه یکمنزلی اینجا گذشته فردا وارد اینجا خواهند شد (شاه کل) بما گفت خیال دارم
فردا با رعایا و اموال آنها جای محکمی بالای کوه بروم عمویم از من صلاح پرسید گفتم اینها هر
میخواهند بروند اگر (شاه کل) بلدی بما بدهد ما میرویم با سیستانیها مقابل میشویم (شاه کل)
راه بلد بما داد وقتی خودش بطرف کوه رفت ما بطرف دیگر روانه شدیم بعد از طی مسافت
چند ساعت غبار سوارهائی را که میآمدند دیده حاضر جنگ شدیم من با همراهان خود از عمویم جلوتر رفتم
صف جنگ را آراستم ولی سیستانیها از دیدن من چنان متعجب شدند که ابداً خیال جنگ ننمودند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 120 of 484

نزدیک شده رسیدند شما کیستید جواب دادیم افغان هستیم نه بلوچ از شنیدن این حرف رئیس آنها آمده با ما ملاقات نمود من عقب عمویم فرستاده بسوارهای سیستانی گفتم کمک (شاه کل) و رعایای او که تخت حکومت افغانستان میباشند آمده ایم و به سیستان بها به آنها کاری نداشته باشند رئیس سوارهای سیستانی قبول کرده گفت (شاه کل) کاری نداشته باشد مشروط باینکه (شاه کل) بسلام او بیاید تا حفظ شئونات او شده باشد من برعایای (شاه کل) گفتم بگذارند (شاه کل) بسلام بیاید ولی خواهر شما را الیه در باب سلامتی برادرش چنان مضطرب بود که او را نگذاشت بیاید بآنها گفتم هرگاه (شاه کل) را بگذارند با عمویم برود من بطور ضمانت نزد آنها می مانم آخر الامر راضی شدند بعمویم تاکید کردم که (شاه کل) را بعد از پنج روز مراجعت بدهد و بیشتر از این طول نکشد هفت روز گذشت (شاه کل) نرسید همه اقوام او آمده ادعای ایفای وعده نمودند گفتند از وعده شما دو روز هم بیشتر صبر کردیم تا یقین داریم رئیس ما را اسیر نموده اند من بآنها اطمینان دادم که این قسم نخواهد بود و حاضر شدم بروم (شاه کل) را با خود بیاورم قبول نکردند گفتند تا وقتی که (شاه کل) اینجا حاضر نشود شما اسیر ما خواهید بود من دویست نفر سوارهای خودم را حاضر کردم باحتیاط اینکه مبادا بما حمله بیاورند طولی نکشید که اهالی آنجا مجتمعاً با شمشیرهای کشیده آمدند من نصف سوارهای خود را حکم دادم شلیک نموده و نیمی دیگر با شمشیرهای خود حمله نمایند وقتی اینطور اتفاق افتاد آنها بطرف سنگر خود فرار کردند من دویست نفر شتر آنها را گرفته بنه خود را بار نموده بهمان سمتی که (شاه کل) رفته بود روانه شدم رعایای (شاه کل) فوراً بعقب ما آمدند و از این حرکت خود معذرت خواستند من آنها را با خود بسیستان برده در انجا شترهای آنها را رد کردم بعد از مسافرت دو روز وارد قلعه شده بعمویم رسیدم تفصیل (شاه کل) را از او جویا شدم اظهار داشت سیستانیها دو سر کرده دارند یکی (سردار شریفخان) سرکرده سوارهای سیستانی است و یکی پسر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 121 of 484

سرتیپ (یوسفخان) هزاره سرکرده سواره (امیرعلیخان) و پسر سرتیپ (یوسفخان) (شاه کل) را اسیر نموده اظهارات مرا قبول نکرد (این پسر سرتیپ یوسفخان مرحوم خان بالاخان هزاره بوده است که سرکرده سوارهای غاینی و هزاره بوده است و از جانب میرعلیخان بسیستان رفته بوده مترجم) من مستقیماً نزد رئیس مذکور رفته بدون پیاده شدن با او دست داده پرسیدم (شاه کل) کجا است همینکه دانستم (شاه کل) در چادر او میباشد با آواز بلند صدا کردم (شاه کل) بیا مشارالیه از چادر بیرون آمده من از سرکردهٔ مذکور پرسیدم (شاه کل) را چرا اسیر نموده اید جواب داد میخواستم او را نزد رئیس خود (میرعلیخان) ببرم گفتم او را من فرستاده بودم و خود در اینجهت مراجعت او بکرو گذاشته بودم مشارالیه رعیت شما نیست که او را نزد (علیخان) ببرید بعد (شاه کل) و یکنفر نوکر او را که با او اسیر کرده بودند گرفته باده نفر از سوارهای خود نزد اقوامش فرستادم و آنها از سلامتی او مشعوف گردیدند بعد از توقف سه روز با ستانها عازم (سیستان) شدیم روز دویم کنار رود خاش (هیرمند) رسیده دیدیم بعضی از سوارهای پسر (یوسف خان) هزاره که میخواستند طایفه (شاه کل) را با چند حالا پیک خیل پانزده خانوار رعایای افغان میخواهند تا زندان خانواده خود را محکم نمود چند نفر از سوارهای اینها را بگلوله زده کشتند و چند نفر را زخمی نمودند در این بین اهالی قلعه جات اطراف جمع شده حاضر شدند با سوارهای هزاره بجنگند کار بانجا کشیده بود که ما سوارهای خود وارد شده بهمراهان خود حکم دادم سرکردهٔ هزاره را که سوارهای خود را فرستاده بود و این قلعه را تاراج کنند کاملاً تنبیه نمایند باهالی آنجا تسکین داده وعده کردم بجهت امنیت اینها با دشمنهای ایشان شرایطی مقرر خواهم داشت پیاده شده خواستم بطرف قلعه بروم دیدم همهٔ آنها برای جنگ حاضر شدند چون نتوانستم داخل قلعه شوم یکنفر نوکر خود را فرستادم مطلب را بآنها حالی نماید این شخص را اجازه دخول قلعه دادند مشارالیه بآنها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 122 of 484

حالی کرده بود که این همه زحمات را یکنفر سرکرده سزاوار برای آنها فراهم آورده و اورا
(عبدالرحمن خان) تنبیه نمود از شما دور ساخته شما بایست بمنازل خود مراجعت نمایید از
شنیدن این خبر چند نفر از سرکرده های آنها از قلعه بیرون شده نزد من آمدند با آنها اظهار داشتم
چون شما افغان هستید شما را بمنزله برادرهای خود میدانم بعد از آن روانه شده دو روز زودتر
از قلعه جات این اشخاص عبور نمودیم و اینها آذوقه بما میدادند ولی بسوارهای سیستانی
هیچ آذوقه نمیدادند و ما مجبور بودیم تا بخارا آذوقه خود را با سوارهای سیستانی تقسیم نمائیم از بخارا
سوارهای ولایتی بخانه های خود رفتند و سوارهای دیگر نزد (امیر علیخان) رفتند که او را
بجهت استقبال بیاورند (سردار شریف خان) در قلعه خودش موسوم (بشریف آباد)
دو روز بما مهمانی داد روز سوم به قلعه (امیر علیخان) (ناصرآباد سیستان) رفتیم امیر مذکور با قلعه
باستقبال ما بیرون آمد با من و عمو یم بغل کشی نموده بعد داخل قلعه تازه امیر شدیم بجهت
پذیرائی ما تهیه زیادی دیده و باطراف قلعه بجهت سوارهای ما چادرهای تازه و بجهت من
و عمو یم چادرهای بزرگ سرپا نموده بود و شخص زرنگی را بجهت مهمانداری ما مقرر داشته بود
که از ما پذیرائی نماید تا دوازده روز مهمان امیر بودیم بعد از آن عازم (سمت دریاچه سیستان)
شده چون خدا حافظی (امیر علم خان) از ما خواهش نمود تمام چادرها و اسبابهائی که
بجهت ما مهیا کرده بود با خود ببریم و اظهار داشت چون شما همسایه ما هستید ما هم باید
از شما پذیرائی نمائیم ما اظهار امتنان نموده قبول کردیم ولی چون امیر اصرار نمود دو سه باب
چادر کوچک را گرفتیم و نیز مبلغ یکهزار تومان نقد بجهت تا بیرجند بما داد این مبلغ را بعمو یم دادم
گفتم چنانچه همیشه مخارج شما را متحمل بوده ام اگر بعد از این مخارج شما را هم بقدر کفایت خودم
پول دارم زیرا که از پولیکه خزانه دار (عبدالرحیمخان) آورده بود دویست اشرفی هنوز نزد من
باقی بود از (دریاچه سیستان) که اهالی آنجا او را هامون میگویند عبور نموده وارد (بندان) شدیم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 123 of 484

ازراه نه داخل (دشت لوط) گردیده وارد (بیرجند) شدیم در (بیرچند) دونفراز پسرهای (امیرعلیخان) ازما خیلی پذیرائی کردند ومادرآنها مهمانی بزرگی بما داد پنجم محرم ۱۲۸۸ وارد (بیرچند) شدیم ودوازدهم محرم بطرف مشهد (امام ثامن امام رضا علیه السلام) روانه شده وارد شهر (سرایان) گردیدیم درآنجا آثار عمارات عظیمه رامشاهده نمودیم منزل بعد یونسی بود که جای خیلی بدهوائی میباشد وآب آنجا شور وتلخست اهالی آنجا حوضهای زیاد بجهت ذخیره کردن آب باران برای مصرف خودشان ساخته اند ودوچاه آب هم حفر نموده اند اگرچه آنجاهای مذکور بجهت طبخ خوبست ولی بجهت خوردن گوارانیست بدبختانه قبل ازورود باین قلعه عمومم ازتب شدیدی مریض شده ماهجور شدیم تاصحت مندی اوکه قریب یکماه طول کشید درانجا اقامت نمائیم ونقدینه که داشتیم تماماً خرج شد چون عمومم هنوز ضعیف بود استدعا نمودم که اجازه بدهد تخت روانی بجهت او تهیه نمایم وچون اشجار درآنجا نبود که چوب بجهت ساختن تخت تهیه شود عمویم گفت ممکن نمیشود بدون اینکه چیزی بگویم چهارتکه چوب از عمارتی که مسجد آنجا بود بریدیم مردمان آنجا ایراد کردند من جواب دادم ماغریب میباشیم ومریض داریم ازاین مآل خدارا بجهت کارخیر مصروف نمودم که ازبنده های درمانده اوکمک نموده باشم ازاین جواب آنها ساکت شدند تاشام آنروز تخت روان راتمام نموده عازم (تربت عیسی خان) شده وارد مقام موسوم (بکاریز شاهزاده) که جای خوش آب وهوائی بود شدیم شاهزاده عمارت خیلی خوبی درآنجا بجهت خودش بنا کرده بود تاچند روز عمویم دراین عمارات منزل نموده درظرف این مدت شخصاً غذا بجهت عمویم طبخ مینمودم وازپرستاری میکردم وبی نوکر بودیم وپسرعمویم (سردارسرورخان) هم باما بود ولی با اینکه عموی من نسبت بمن مهربان بود بازهم من اورا بقدریکه پسرش دوست میداشت بیشتر دوست میداشتم چراکه درمدت ناخوشی اوچهل روزطول کشید (سردارسرورخان) فقط دو

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 124 of 484

مرتبه بجهت احوالپرسی خود آمده بود و باقی اوقات مصروف کارهای شخص خودش بود
روزی قدری زردآلو بجهت عمویم تعارف آورده بودند چون چند روزی بیشتر نبود
تب عمویم قطع شده بود استدعا نمودم از خوردن زردآلو که ضرر دارد صرف نظر نمایند
حرف مرا قبول نکرده مشغول خوردن زردآلو شد کشم شب و روز از شما پرستاری
کرده ام و کمتر خوابیده ام مگر همین چند روز که تو انسته ام قدری بخوابم اگر شما دوباره مریض
شوید باید مجدداً از شما پرستاری نمایم با این تفصیل بشتاب زردآلو را تمام نوش جان فرمود
در این موقع از خیال اینکه خدماتیکه در تمام عمر خود نسبت بعمویم کرده ام همه را یکان یکان بیاد
است و حالا هم کار بانجا کشیده بود که بجهت گذران عمویم اسلحه خود را میفروخت خیلی متغیر
شده از عمویم استدعا نمودم مرا مرخص نماید (بتربت عیسی خان) بروم ایشان هم
مرخصی دادند من هم در یکشب دو منزل راه طی نمودم چرا که بجهت آذوقه همراهان خود پول
نداشتم علاوه بر این گرمی روز هم خیلی شدت داشت پس از ورود تربت در یکی از
عماراتی که محل اقامت یکی از شاهزاده گانی بود که بطهران رفته بود منزل نمودم و منزلی
هم بجهت عمویم تهیه کردم در اینجا یک نفر تاجر هراتی موسوم (بحاجی حسنعلی) که از
مدت چند سال در اینجا سکونت داشت نزد من آمده گفت هر قدر پول بجهت مخارج
خودتان لازم داشته باشید حاضر است و اظهار داشت یک لک روپیه کابلی از
خود دارم و دو سه نفر از بجهت معامله تجارتی اشخاص دیگر نزد من امانت دارند جواب
دادم بجهت این اظهار شما ممنونم چون نمیتوانم قرض شما را ادا نمایم مجبور رقبول
نکنم ولی در زمان توقف اینجا آذوقه بجهت همراهان خود و علوفه بجهت اسبها با کمال شکر
از شما میگیرم بعد از شش روز عمویم نیز وارد تربت گردید حاجی مزبور مخارج او را هم
متحمل شد چون لباسهای همراهان ما مندرس و زین و یراق اسبهای آنها هم فرسوده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 125 of 484

حاجی مذکور اظهار داشت حاضرم ملبوسات و زین و یراق تازه بجهت شما تهیه نمایم
من از گرفتن این اشیاء انکار کردم ولی عمویمن بجهت همراهان خود قبول کرد واقعاً این
شخص با خلق محبت نمود تا زنده باشم نمیتوانم کاملا تلافی مهربانیهای او را بنمایم شخص کاسبی
که این قدر مخارج کزاف را متحمل شود باید دل فراخی داشته باشد از انجائیکه عمویم
در باب غذای خود بی احتیاط مینمود مجدداً مریض گردید در این ناخوشی هم ده شبانه روز
او را پرستاری نمودم بعد از چند روز والی خراسان از ورود ما مطلع گردیده حسب
الامر شاه یک عدد تخت روان با بیست و چهار رأس قاطر بجهت عمویم فرستاده کاغذی
نوشته بود که شاه از ناخوشی شما اطلاع یافته است تخت روان را فرستاده است
که شما را بمشهد برسانند عمویم این التفات ایشان را قبول نموده بعد از اقامت یکماه عازم
(مشهد) شدیم تا این وقت هفت هزار تومان بحاجی مذکور مقروض شده بودیم که شش هزار
تومان عمویم قرض کرده بود و یک هزار تومان من گرفته بودم این نیکمرد تا پسته سلام که از
تربت تا اینجا پنجمنزل کرده بودیم با ما مشایعت نمود گفت از اینجا گنبد مطهر امام هشتم
علیه السلام دیده میشود من از مشاهده اینکه انوار خداوندی بگنبد منوره بتابد فرحناک
شده مشغول فاتحه و دعا گردیدم از آنجا که گذشتیم دو کالسکه که یکی چهار اسب عربی
و یکی دو اسب عربی با زین و یراق مرصع بسته بودند با جمعیت زیادی از اجزای ایشان
و با التی باستقبال ما رسیدند این تجملات مال پسر شاه و عموی شاه بود (گویا کالسکه
یکی مال مرحوم جلال الله ولد پسر شاه بوده است که در آن نزدیکی در (مشهد) وفات یافته
بوده و یکی مال شاهزاده (حمزه میرزای حشمة الدوله) عم شاه و والی خراسان بوده مترجم)
با نهایت احترام ما را وارد یکی از عمارات دولتی نمودند که در آنجا منزل بجهت ما تعیین
کرده بودند تا سه روز مهمان حضرت (امام علیه السلام) بودیم بعد از آن مهمان دولت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 126 of 484

بودیم عموی شاه چون بمدافعه ترکمانها رفته بود حاضر نبود ولی بعد از ده روز مراجعت نمود
عمویم و پسرش (سرورخان) و چند نفر از همراهان ما را به شام دعوت نموده نسبت بما
خیلی اظهار محبت نمود روز بعد هم خود (شاهزاده حمزه میرزا) بدیدن ما آمدند من بزیارت
قبر (امام ثامن علیه السلام) مشرف شده جبهه باستانهٔ مبارکش سائیده از غبار مرقد
دیده را روشن کرده و قلبم را تسکین دادم یکی از وزرای شاه (دبیر الملک) که متولی
باشی استانهٔ مقدسه بود مرا به منزل خود دعوت نموده دعوت او را با کمال شعف پذیرفتم
در ایام توقف مشهد مدت پانزده روز تبی بمن عارض شد ولی خداوند شفا کرامت
فرمود دفعه ثانی که با عموی شاه ملاقات حاصل شد سؤال کردم ایا لطف فرموده بمن اجازه
خواهند داد از راه (درگز و طرش) و اردکنج بترکستان بروم یا خیر و نیز خواهش کردم
راه بلدی تا درگز که سرحد (ایران) است و الله (یارخان) حاکم آنجا میباشد بمن بدهید
گفتند قبل از اینکه بشما جواب داده شود باید خواهش شما را بخدمت شاه عرض نمائیم
و فوراً عرض خواهیم کرد بعد از چند روز یکنفر از جانب شاهزاده والی نزد من آمده
بعد از صرف چای و قلیان اظهار داشت که خواهش شما را بتوسط (دبیر الملک) بشاه
عرض کرده ایم و (دبیر الملک) بجهت شما از شاه اجازه خواسته است ولی قبل از اینکه
شاه خواهش شما را بپذیرد فرموده اند (بطهران) رفته خدمت شاه برسید بعد اگر
میل داشته باشید بترکستان بروید بشما اجازه خواهند داد من گفتم عجالتاً خیال ندارم
خدمت شاه بروم ولی اگر جای دیگر بمقصود خود نایل نشدم (یعنی استخلاص افغانستان)
آنوقت مراجعت نموده خدمت شاه خواهم رسید و بخیال من صحیح نیست که بعداً
ملاقات همچو پادشاه بزرگی مثل (شاه ایران) از نزد او رفته بجهت امداد بدولت دیگر
بلتجی شوم آنوقت دیگران خیال خواهند نمود که شاه از دادن کمک انکار کرده است و من

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 127 of 484

اسباب توهین شاه ایران) خواهد بود فرستاده مذکور دو روز مهلت خواست
که در باب ارادهٔ من خیال نماید بعد از دو روز خبر آوردند که اگرچه شاه مایل است
(بطهران) برود ولی اگر مصمم شده اید (بطهران) نروید هر وقت خواستید میتوانید روانهٔ
ترکستان شوید و شاه شما را همیشه مثل فرزند خود خواهند دانست شما هم ایران را مثل خانهٔ خود
بدانید بجهت این اظهارات محبت آمیز که نسبت بمن کردند از فرستاده شاهزاده
خیلی اظهار امتنان نمودم و خواهش کردم از شاه استدعا نمایند همیشه مرحمت خود را
درباره من مبذول بدارند فرستاده مذکور از طرف شاهزاده یکنفر سرکرده با ده سوار
و مراسلهٔ همراه (الله یار خان) بمن سپرد لهذا از (مشهد) حرکت نموده بعد از مسافرت
شش روز (الله یار خان) با یکهزار سوار باستقبال من آمد و باغی را که خارج دروازه
خوش آب و هوا و محل راحت بود بجهت اقامت من معین نموده این شخص پذیرائی
گرمی از من نمود که گمان میرفت چندین سال است با من آشنائی دارد یکماه بر از زد
خود نگاه داشت در ظرف این مدت بجهت سلامت رسیدن من از اهالی (ترکمانیه) ضمانت
میخواست و بمن میگفت اینها قطاع الطریق هستند در این وقت بعضی از تجار (ترکمه) با هزار
بار شتر مال التجاره بجهت تجارت بدر گزو وارد شدند این اشخاص را (الله یار خان)
بطور گرو نگاه داشت و سه نفر از سردارهای طرثن را که اسم یکی (اوزبک سردار) و
اسم دیگری (عزیز سردار) و اسم سومی (ارتلق سردار) بود بجهت راه بلدی تا اورگنج
با من همراه نمود از (درگز) روانه شده خود (الله یار خان) با یکهزار و پانصد سوار از راه (لطف
آباد) و قلعه خسرو تا ابیورد از من مشایعت نمود در بین راه در زراعت های شالی شکار زیاد
بود چون تفنگ و اسبهای خوب داشتیم روزی دو سه ساعت مشغول شکار بودیم بعد
از گذشتن از ابیورد با (الله یار خان) خداحافظی نموده روانه شدیم خان مذبور چند سوار

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 128 of 484

را با من همراه کرد که خبر سلامت رسیدن مرا با و برسانند (چنین ترجمه کتاب مقرب الخاقان (الله یار خان) در کرزی را که در مشهد حاضر بود ملاقات نموده بتفصیل و رود و حرکت امیر را در درگز خود امیر صاحب مرقوم فرموده اذبیان نمود و بعضی اشتباهات لفظی کتاب را در این موقع از مشار الیه تصحیح کرد مترجم) تمام آن شب را راه رفتیم صبح روز بعد به کنار رود خانه طرخن بود وارد شدیم کنار رود خانه مذکور خارزارهای خربوزه و هندوانه زیاد بود رسم اهالی آنجا چنین است که وقت رسیدن خربوزه و هندوانه در سر خارزارها سکونت اختیار نموده غیر از خربوزه و هندوانه دیگر چیزی نمیخورند و اسبهای آنها هم چون علف دیگری نیست نی سبز میخورند روز بعد وارد (طرخن) شده پنج روز بخانهای این مردم الاچیق نشین توقف نمودیم اولاً بجهت اینکه آذوقه تحصیل نمائیم ثانیاً اسبی بیابیم که زیاده لازم بود راحت نمایم روز ششم عازم (اورگنج) شدیم از سه نفر سردارهای (ترکمه) راه بلد که همراه بودند یکنفر آنها بولایت خود مراجعت نمود و دو نفر دیگر که (عزیز سردار) و (آوربک سردار) باشد با من آمدند تمام شب راه رفته دو ساعت بظهر مانده روز بعد بسر چاهی رسیدیم که آب چاه خیلی تلخ بود و دو روز در اینجا منزل کرده بعد از آن روز نیم ظهری حرکت کردیم و تا صبح دیگر راه میرفتیم فقط بجهت جو دادن باسبها توقف مینمودیم تا روز چهارم تقریباً دو ساعت بظهر مانده بسر چاهی رسیدیم که آب اینجاهم از چاه اولی تلخ تر و کثیف تر بود ولی مجبور باشامیدن بودیم و اسبهای ما هم قادر بحرکت نبودند شش روز در اینجا طرح کرده که اسبها قدری بحال بیایند بعد از آن عازم شده شب راه میرفتیم و در کرزی روز میخوابیدیم روزی بیک قافله از (ترکمانها) برخوردیم اینها بخیال اینکه ما ایرانی هستیم و میخواهیم با آنها حمله نمائیم خود را پنهان نمودند در اینجا باید مذکور بشود که ایرانیها و ترکمانها با هم دشمن هستند اگرچه هر دو مسلمان میباشند ولی علمای جاهل آنها بهوای خود رفتار نموده آنها را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 129 of 484

ترغیب مینمایند که یکدیگر را بقتل برسانند یا بفروشند و اینکار روشیانه ایست خدا مغفرت
همه مسلمین برادر و اجزای یکدیگرند هرچند هر دو طایفه خود را مسلمان مینامند لکن بسبب جهالت
با یکدیگر مثل با شرکین رفتار مینمایند اینست که کفار بر اسلام غالب میشوند چرا که بین خود
شان تفاق دارند عیبی در اسلام نیست خودمان مملو معایب هستیم بهرحال چند نفر ترکمان او را
دیدم از آنها جویا شدم چاه آبی باین نزدیکها هست جواب دادند اگر بهمین طور که حالا میروید طی
مسافت نمایید قبل از طلوع صبح بیک چاه آبی خواهید رسید مشغول مسافت شدیم تا
آفتاب بالا آمده حدت گرمی زیاد شد و اسبهای ما دیگر تاب رفتن نداشتند و
هیچ آثاری از چاه آب پدیدار نبود از تشنگی کامهای ما خشکیده زبان اسبها هم مثل چوب
شده بود من زبان بعضی اسبها را چاک دادم ولی هیچ خون جاری نشد یکدانه لیمو همراه داشتم
بهمان خود فشار داده زبان خود را بزبان اسب خود مالیدم هیچ رطوبتی احساس نشد
ازاین قحطی آب دانستم دوزخ در وجود خود انسان موجود است زیرا که از تشنگی مثل
آتش میسوختم تا شام راه رفتیم آنوقت بچاه آبی رسیدیم ولی فقط چهار نفر از همراهان
با من بسر چاه رسیدند ما بقی در راه افتادند بعد از آشامیدن قدری آب بخیال اینکه کرهای
عقب مانده خود افتاده و بحالت آنها گریستم یکی از اسبهائیکه از اهالی (آخال) خریده
بودم دیدم از سایر اسبها کمتر خسته شده است دو مشک آب باسب مذکور بار نموده بکنیز
آدم بعقب فرستادم که اگر ممکن باشد همراهان را پیدا نماید بشخص مذکور دستور العمل دادم
رو پای اسبها را از دست ندهد و یک قطب نما هم باو دادم که اگر در باب راه اشتباهی
برای او حاصل شود بر همنمائی قطب نما حرکت نماید شخص مذکور تمام همراهان را که از اسبهای
خود افتاده بودند و از تشنگی قادر بحرکت نبودند پیدا نموده قدری آب بدهان هریک
از آنها ریخته تا بحال آمده تمام آنها را با خود نزد من آورد هفت روز سر اینچاه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 130 of 484

ماندیم کاروان ترکمان هم که قبلا بیان داشته شد اینجا رسیدند وقتی شنیدند من کیستم بعضی از آنها آمده معذرت خواستند گفتند بخیال اینکه شما ایرانی هستید ما شمارا قصد آزار راه فرداندا ختیم که از تشنگی هلاک شوید چون آذوقه ما تمام شده بود این ترکمانها آذوقه چهار روزه تعارفا بما دادند و آذوقه سه روز هم از آنها خریدیم ترکمانها صبح روز بعد حرکت کردند تا سه روز دیگر هم در اینجا اقامت نموده از اینجا تا شهر (خیوه) تقریبا پنجروز راه بود ما هم بسمت (خیوه) حرکت کرده پس از رود با آنجا زیر درختهای خارج شهر منزل نموده چند نفری بجهت تحصیل آذوقه بشهر فرستادم کسان خان (خیوه) از نوکرها پرسیده بودند که این آذوقه که میخرید برای کیست جواب داده بودند آقای خود سردار عبدالرحمن خان پسر مرحوم (امیر محمد افضل خان) و نوه مرحوم (امیر دوست محمد خان) (اعظم خان خیوه) فورا یک نفر از وزرای خود را نزد من فرستاده پیغام داد خیلی نا مناسب است شب را در همچنین جای ناراحتی بسر ببرید و اصرار نمود ما را بشهر ببرند و در اینجا چند باب خانه بجهت همه ما تهیه نموده بطور خوبی از ما پذیرائی کردند بعد از دو روز مهمانی خان خیوه و اورکنج وزیر خود را نزد من فرستاد پیغام داد میخواهم ملاقات شما کنم من اظهار داشتم چون غریب هستم و در خیوه کسی مرا نمیشناسد بهتر آن است من بملاقات خان بیایم و سوار شده بمنزل خان رفتم وقتی وارد شده شصت عراده توپ آنجا دیدم که همه توپچیها حاضر بودند قبلا اینقدر توپ در یک محل هیچوقت ندیده بودم بنا توپ برای احترام ورود من شلیک نمودند و خان بجهت استقبال بیرون آمد من پیاده شده با خان دست داده همان طرز دست بگلیکر را کرنته بتالار حکومتی رفتیم آنوقت بزبان ترکی حرف نزدم از این جهت خان یکنفر مترجم معین نمود که صحبتهای ما را ترجمه نماید تا دو ساعت صحبت کردیم خان بمن گفت شما را برادر بزرگ خود میدانم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 131 of 484

چراکه پدرم (محمد امین خان) در زمانیکه در بلخ بود با پدر شما خیلی دوست بود و خدارا
شکر میکنم که ما و شما یکدیگر را ملاقات نمودیم نیز خان مذکور خواست دو شهر از هفت
شهری که تحت حکومت او بود بمن بدهد و اظهار داشت هر وقت ببلخ بروید صد نفر
سواره و پیاده باشما خواهم فرستاد که شهر بلخ را بجهت شما فتح نمایند بجهت اینکه
ما دوست و همسایه یکدیگر بوده باشیم بجهت این گذشت کریمانه او اظهار امتنان نمودم
و گفتم بعد از چند روز جواب خواهم داد و نیز بعضی اظهارات بطور نصیحت دوستانه
باو خواهم کرد که بجهت او مفید خواهد بود بعد خدا حافظی نموده نوکر خان که از من راه بلدی
میکرد گفت خان منزل خود را بجهت شما حاضر نموده است و همراهان من در باغ مذکور
میباشند این منزل و باغ تقریباً دو یست قدم از شهر دور بود و عمارات خیلی
خوبی داشت بعد از دو ساعت خزانه دار خان آمده گفت که خان بمن فرموده است
هر قدر پول لازم داشته باشید تا دو یست هزار اشرفی بشما بدهم و زیر هم تصدیق
این پیغام را نمود در جواب گفتم خداوند خان را بجهت این مردانگی کامگار و پاینده
داشته باشد نمیدانم بکدام الفاظ تقریر بنمایم چقدر ممنون احسان خان هستم دو یست
هزار اشرفی را میخواهم جسکنم مخارج یومیه من فقط روزی سی قران است روز بعد خزانه
دار یکهزار اشرفی آورده گفت خان فرموده است که هر روز همین مبلغ را بشما بدهیم
تا ایام آخر الامر اشرفیها را قبول نموده و شخص مذکور گفتم این وجه را بنا ظر من بسپارید
با وجودیکه بشار الیه گفته بودم که مخارج یومیه من روزی سی قران است ولی هر روز
همین مبلغ را میآورد بعد از پنجروز وزیر بجهت جواب اظهارات خان و نیز بجهت
نصایحی که با و وعده داده بودم نزد من آمد جوابی که دادم این بود که اگر رجال دولت
قبول نمایند بخیال من کار عاقلانه ایست که خان مرا با چند نفر از اشخاص محرم خود بانگری

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 132 of 484

بروسیه بفرستند که من آنها و دولت روس قراری بگذاریم والا چنین مشاهده مینمایم که روزی شکر روس نزدیک (اورگنج) خواهد رسید و شما معدودی لشکر بجهت محافظت خود دارید نمیتوانید باچنین دولت بزرگی بجنگید خان در باب صحت این نصیحت با شیران خود مشورت نمود ولی چون اهالی آنجا هیچوقت قوت ملت بزرگی را ندیده بودند متفق نشده گفتند اگر روسیه نزدیک (اورگنج) پایند مرگ برای آنها آماده است وزیر نزد من مراجعت نموده این پیغام را آورده گفت خان وچند نفر از رجال تدبر شما را پسندیده اند ولی ملت جواب فوقرا داده اند من گفتم درصورتیکه اهالی اینجا اینقدر جاهل و بی اطلاع باشند نمیتوان میان آنها اقامت نمود از شنیدن این حرف وزیر انفعال داشت خان خیال دارد دختر خود را بشما تزویج نماید نامبرد در ایام اهالی اینجا نصیحت شما را قبول نمایند جواب دادم اگر خواهش خان را در باب این وصلت قبول نمایم اهالی اینجا زود بامن حسد خواهند ورزید علیهذا بجهت من خوب نیست اینجا باشم میخواهم بنجارا بروم وزیر را از این اراده ملوک را دیده گفت پادشاه بخارا بهمراهان شما که آنجا رفته اند مخارج بومیه آنها را درست نمیدهد و پسر عموی شما (اسحاق خان) را هم جهت نظر داشته است ونیز وزیر من صلاح داد همراهان خود را از بخارا بخوانم ولی بجهت رفتن اصرار کردم کشم آنجا کار دارم وخواهش کردم بجهت من از خان اجازه رفتن بگیرد وزیر مراجعت نموده وعده داد روز بعد جواب بیاورد روز دیگر جواب آورده گفت اگرچه خان بمفارقت شما میل ندارد ولی اگر اضرار میکنید مجبور است شما را بگذارد بروید فقط دو روز صبر کنید تا تهیه مسافرت شما دیده شود در روز سوم یکصد و پنجاه شتر با آذوقه وچادر و فرش خان بمن داد وقتی بجهت خداحافظی رفتم از رفتن من خیلی اظهار تاسف نمود بعد از مسافرت پنج روز وارد کناره جیحون شدم از سر حد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 133 of 484

(غوز) و(شوراب خان) که حالا تحت حکومت روس است گذشته از اینجا بمدت هفت روز
وارد (قره کول) که یکی از مضافات بخارا میباشد شدیم پسر عموم (اسحاق خان) و نوکرهای من
که در بخارا بودند از ورود من مشعوف شدند و کاغذی بمن نوشته اظهار شعف نمودند روز
سوم وارد بخارا شده دیدم پادشاه بخارا حسب الحکم دولت روس (بحصار)
و(قلاب) رفته است که با امیر (سهراب بیک) جنگ نماید چرا که میرند کور اطاعت آنها را
قبول نکرده است چون با امیر بخارا سابقه آشنائی داشتم کاغذی باو نوشته از آمدن
خود اطلاع دادم و پرسیدم آیا میل دارید مراجعت شما در بخارا با شما یا نزد شما (بحصار)
بیایم زیرا که میخواهم زودتر عازم سمرقند شوم بمرور جواب نوشت بجهت ملاقات او برو علیهذا
اشرفیهائیکه خان (خیوه) بمن داده بود فروخته اسب و لوازمات دیگر ابتیاع نمودم
و تمام شترهائی را هم که خان خیوه بمن داده بود فروختم تهیه خود را دیده با پانصد نفر عازم (حصار)
شده و غلامهائی را که خان خیوه بمن داده بود آزاد نمودم مدت ده روز این مسافرت طول
کشید روزی در بین راه قطعه زمینی مرتفعی را دیدم که بجهت چادرهای امیر بخارا مسطح کرده
بودند و این قطعه زمین با خون آلوده بود اول خیال کردم این خون گاو و مائیست که بجهت صدقه
نصره و فتحی که بجهت امیر بخارا رخ داده ذبح نموده اند پرسیدم چرا گاو و مال را در آنجا ذبح نکرده اند
مردمان آنجا اهی کشیده گفتند این خون انسان است نه خون گاو و بعد معلوم شد پانزده روز
قبل وقتیکه چادرهای امیر بخارا اینجا برپا بوده قلعه حصار مفتوح شده یکهزار نفر اسیر نزد امیر
آورده اند فوراً حکم داده است در جلو روی او همه را کشته اند از استماع این کار ظالمانه خیلی
متاثر شده گفتم شاید آنها تقصیری داشته اند والا هیچکس اسرا را نمی کشد مردم جواب دادند
امیر صدها آدم را بدون تقصیر بار سید کی بهمین کشته است از شنیدن این حرف تعجب نموده
با خود خیال کردم که چون حکمرانان آنها نخدا و دین خدا غافل میباشند و مسلمانان را بغلامی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 134 of 484

میکنند و مخلوق خدا را بدون تقصیر میکشند و امیر بخارا هم اغتنائی باحکام خدا و شرع پیغمبر ندارد و هرکسی هم از قوانین شرع تجاوز نماید علما که حامی و مروج این شریعت هستند اغتنائی باو ندارند از این سبب روسها بولایت ترکستان استیلا یافته اند خیلی مایوس شدم که اهالی بخارا که بتدین شهرت دارند برخلاف قانون شریعت محمدی رفتار مینمایند از بی مبالاتی مسلمانها مغرور دیوانگی خود هستند متالم شدم که کفار آنها را اینقدر جاهل و بی اطلاع معاند یکدیگر دیده از این فقره منتفع میشوند از کشته شدن این اشخاص بیگناه گریستم و چند نفر سوار را مقرر داشتم خون آنها را با خاک پوشانیده صورت قبر درست نمایند شب را با کمال ناراحتی و ملال بسر برده بطرف (حصار) روانه شدم امیر یکنفر سوار با چند نفر سرکرده باستقبال من فرستاده در منزلی که بجهت من تهیه کرده بودند فرود آمدم بعد از سه روز فرستاده امیر آمده مرا دعوت نموده بملاقات امیر رفته مراجعت نمودم امیر ده هزار تنکه نقد با چند توپ کتاب بجهت من فرستاد بعد از توقف چند روز از حصار حرکت نموده عازم (سمرقند) شدم حکام سمرقند از طرف روس از من بکمال مهربانی پذیرائی نموده و بجهت من و نوکرهای من منزلی معین کرده هرگونه توجهات از من نمود بعد از چند روزی فرمانفرمای ترکستان مستصرفی روس مرا دعوت نمود بتاشکند رفته با او ملاقات نمایم تهیه مسافرت مرا حکومت سمرقند متحمل شد پس از ورود بتاشکند بمهربانی تمام از من پذیرائی نمودند روز بعد از ورود فرمانفرما مرا بملاقات خود دعوت نموده با کمال محبت از من پذیرائی کرد و بعد از دیدن مرا بمجلس شب نشینی دعوت خواست من در اینجا رسومات مردمان اروپائی را مشاهده نموده بنظرم خوش آمد اینها از مهمانهای خود در تالار بزرگی پذیرائی نموده مهمانها در اطاقی گردش نموده با یکدیگر صحبت میداشتند و سگار میکشیدند یا میوه میخوردند تا دو ساعت از نصف شب گذشته مجلس دایر بود بعد همه بخانهای خود مراجعت نمودیم روز بعد فرمانفرما بملاقات من آمد و از

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 135 of 484

منزل خود از او استقبال نمودم بعد از احوال پرسی از یکدیگر بعضی تعارفات باو دادم که
من جمله یکشمشیر مرصع بود و شش طاقه شال کشمیری و دو توپ کمخاب و دو ساعت نشسته بعد
مراجعت نموده روز بعد از آن (جنرال علی) خائف مرا به ناهار دعوت نمود و آن روز را
بصحبتهای دوستانه گذرانیدیم در ظرف چند روز بعد از ورود من بعضی جنرالهای دیگر هم
مرا بمهمانی دعوت نمودند در این بین عید بزرگ روسها رسید این عید روز مولود پسر
خدایشان میباشد در این روز فرمانفرما کالسکه خود را بجهت من فرستاده بتوسط نایب
خود مرا دعوت نمود که بمنزل او بروم باتفاق یکدیگر رفتیم فرمانفرما علی الرسم سر پا از من
پذیرائی نمود مرا بمهمان تالاریکه قبلا مجلس داشتند برد و تمام صاحب منصبان و زنها و پسرها
آنها هم حاضر بودند و هر چیز از مشروب و ماکول مشروع و نامشروع در آنجا حاضر بود رفقا تا
نصف شب از خوردن هیچ دست نکشیدند نصف شب مشغول بوسیدن یکدیگر شده
میگفتند کرستوس کرستوس (یعنی مسیح مسیح) بعد از آن از میزبان مرخصی حاصل نموده بمکان
نهای خود مراجعت نمودیم سه روز بعد از گذشتن از این عید فرمان فرما مجددا نایب خود را
با کالسکه اش فرستاده مرا بملاحظه سان لشکر دعوت نمود بعد از اینکه پیاده و سوار او توپچیها
همه سلامی گرفتند سان شروع شد ترتیب سان خیلی خوب بود پس از اختتام سان نقب
مصنوعی که ساخته بودند اش ن دند روز بعد نایب فرمان فرما مجددا آمده پیغام آورد که فرمانفرما
میخواهد شما را ملاقات نماید من هم رفته بعد از صرف چای فرمانفرما گفت (امپراطور اعظم)
تکرارا از شما احوال پرسی نموده اند من ظهر استنان نمودم بعد گفت (امپراطور) از راه مهربانی
از شما دعوت فرموده اند که بملاقاتشان (به پطرزبورغ) بروید ما اظهارات دوستانه خودشان
را شفاها بشما بفرمایند من گفتم مملکت (امپراطور) را ملجا و پناه خود میدانم و تا اینجا آمده ام
که آرزو و آمال خود را (با میراطور) عرضه بدارم و امیدوارم بمقصودات خود نایل و

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 136 of 484

کامیاب شوم فرمانفرما پرسید آیا به (پطرزبورغ) میروید من وعده دادم تا فردا جواب
میدهم از آنجا آمده با نوکرهائیکه محرم راز من بودند مصلحت کردم که آیا اختیار کردن این مسافرت
قرین صلاحست یا خیر متفقاً اظهار داشتند شما را نمیگذاریم بروید زیرا که ما ها بدون شما نمیتوانیم گذران
نمائیم بآنها گفتم مثال من در روسیه از فراریها خیلی هستند و (امپراطور) بهیچیک از آنها
بملاقات خود نخواسته من باید خواهش (امپراطور) را قبول نمایم اگرچه خیلی سعی کرده
همراهان خود را راضی نمایم ولی آنها قبول نکردند روز بعد بملاقات فرمانفرما رفتم پس از تعارفات
رسمی و صرف چای و کشیدن سیگار اظهار داشتم که پادشاه شما بمن خیلی اظهار مرحمت فرموده اند
ولی چون در مملکت ایشان تازه وارد شده و پانصد نفر همراهان باخود دارم که همه اینها مسافرتها
زیاد کرده اند بعد از دیدن تهیه اگر از من دعوت کردند خواهم رفت فرمانفرما گفت خیلی
خوب (با امپراطور) تلگراف میکنیم بعد از دو روز نایب فرمانفرما مجدداً با کاسکه آمده
مرا بمنزل فرمانفرما برد فرمان فرما گفت (بوزیر اعظم) تلگراف کرده بودم (امپراطور) بوزیر اعظم
فرموده است که خواهش شما را پسندیده اند و حکم فرموده اند منزلی بجهت شما در سمرقند یا تاشکند
برحسب میل شما اتسیاع نمایند و بجهت مخارج شما هم ماهی یکهزار و دویست و پنجاه منات
مقرر داشته اند من جواب دادم با امپراطور پناه آورده ام هرچه بمن عنایت شود قبول
میکنم و نیز فرمان فرما گفت امپراطور عکس شما و چند نفر از سرکرده های همراهان شما را خواسته
جواب دادم حاضر خواهم نمود روز بعد نایب فرمانفرما ما را بدکان عکاسی برد ولی سرکرده ها
من از گرفتن عکس خودشان انکار کردند گفتند هر کس عکس خود را بیندازد کافر میشود تا حالا
من همیشه خیال میکردم همراهان من عقلی دارند ولی این وقت دانستم که هیچ عقل ندارند نایب
فرمان فرما از من پرسید چرا همراهان شما عکس خود را نیندازند خندیده جواب دادم اینها سرکرده
هیچ طایفه نیستند چون نوکرهای شخصی خود من میباشند آنها را دوست دارم و این قدر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 137 of 484

معتنابه نیستند که عکس آنها بجهت امپراطور فرستاده شود نایب مذکور گفت شما خیلی عاقل
هستید زیرا که اگر امپراطور میپرسید که منصب این اشخاص چه میباشد جوابی نداشتیم بعدها
من هیچوقت دیگر همراهان خود را طرف شور خود قرار ندادم چرا که این دفعه دویم بود خواهش
مرا رد نمودند و نیز در باب دانائی آنها چندان اعتقادی نداشتم بعد از چند روز نایب
فرمان فرما مجدداً مرا بجهت مجلسی که فرمانفرما داشت باخود بردبا زتا نصف شب مشغول سایر
وخوشگذرانی بودیم در این موقع اجازه خواستم بسمرقند رفته از حالات همراهان خود مطلع
شوم فرمانفرما خواهش مرا پذیرفته کاغذی بعنوان (جنرال ابراموف) بمن داد و روز بعد
بجهت خداحافظی نزد فرمانفرما رفته از همان راهی که آمده بودم عازم (سمرقند) شدم پس
از ورود بسمرقند (جنرال ابراموف) را ملاقات نمودم مشارالیه اظهار داشت فرمانفرمای
تاشکند دستورالعمل داده است هر منزل و باغی که شما پسند نمائید بجهت شما ابتیاع تمام
من گفتم امیر بخارا از باغهای دولتی دارد یکنفر نوکر خود را بجهت ملاحظه این باغها میفرستم
بعد جواب میدهم نوکرهای من تا چند روز گردش نموده من هم تحقیقات کردم آخرالامر
بجنرال مذکور کاغذی نوشتم که باغی دم دروازه قلندرخانه که مال حکومت بخارا میباشد
پسندیده ام وسعت آن تقریباً دوازده هزار ذرع بود در محل خوبی واقع شده چشمهای آن
هم داشت این باغ را باین جهت انتخاب نمودم که جنرال مذکور پول را در خریدن باغ تاره صرف
ننماید و باغی را که مال دولتست بمن بدهد بالاخره در باغ مذکور سکونت اختیار نمودم بجهت پسر عمویم (سردار
اسحاقخان) منزلی در شهر رهن کردم یک منزلی هم بجهت نوکرها از اهالی سمرقند رهن نمودم بعد از
چند روز همان سرکرده ها که راضی نشده بودند من نزد امپراطور رفته کار خود را انجام دهم یکی یکی
از من مرخصی خواستند بعضی هم بدون مرخصی رفتند فقط نوکرها نزد من ماندند و صادقاً
با من خدمت کردند سرکرده های مذکور غیر از اوقات تلخی بجهت من دیگر ثمری نداشتند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 138 of 484

فصل پنجم

وقایع زمان اقامت در سمرقند از سنه ۱۲۸۷ الی سنه ۱۲۹۸ هجری

زمانیکه در سمرقند بودم واقعات زیادی بجهت من رخ داده که اگر تمام آن واقعات را شرح دهم کتاب من هیچوقت باتمام نخواهد رسید علیهذا باید همان وقایعی را اظهار نمود که بجهت ملت فایده داشته باشد یازده سال دراین شهر که آمال روسها بود بسر بردم و اغلب اوقات خود را بسواری و شکار میگذرانیدم بیست رأس اسب سواری و ده رأس یابوی بنه همیشه در اصطبل خود داشته و همیشه پانزده نفر سوار با تفنگهای دنباله پر با من بودند و نیز قوش و چرخ و دیگر طیور شکاری داشتم باین قسم خود را مشغول میکردم که رفع ملالت خود را نموده باشم بسوارهای خود هریک ماهی پنجروپیه ماهانه میدادم و بسرکرده های خود برحسب منصب آنها بیشتر مواجب میدادم چنانچه قبلاً بیان شد بیشتر از این سرکرده ها از نزد من رفته بودند من هم از رفتن آنها متأسف نبودم اکثر اوقات بجهت پول دست تنگ بوده زیرا که خرج زیاد داشتم و آن ستمگری که از دولت بمن داده میشد خیلی کم بود ولی چون بروسها حقی نداشتم بجهت این مبلغ جزئی که بمن میدادند از آنها خیلی ممنون بودم اگرچه بجهت ماموریت روس مذاکره پول میآمد میگفتم وجهی که شما بجهت مخارج بمن میدهید بیشتر از آنست که من استحقاق داشته باشم و از خداوند همیشه مسئلت میشود که دولت شما را بعوض این مهربانی که نسبت بمن مینمائید پایدار داشته باشد در موقع اعیادشان (جنرال ابراموف) و دیگران مرا بخانهای خودشان دعوت میکردند من هم دعوت آنها را باکمال شعف می پذیرفتم جنرال مذکور با من مثل دوست رفتار میکرد هروقت پول یا جنز دیگر لازم میشد ناظر خودم (عبدالله خان) پسر مرحوم (عبدالرحیم خان) را که حالا حاکم دین

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 139 of 484

دبدخشان میباشد نزد او میفرستادم بجهت ملاقات وقت معین مینمود در موقع ملاقات اشکالات خود را با و بیان میکردم خلاصه با من محترمانه سلوک میکردند و هیچ وقت قوانین حکومتی را بمن تکلیف نمیکردند من آزاد انه هر وقت میخواستم بجهت ملاقات امورین روس میرفتم و آنها هم بهمین قسم بمنزل من میآمدند عادت من این بود که وه پانزده روز بمنزل خود بودم و همین قدر با هم پرون با شکار میرفتم باین قسم یازده سال توقف من در روسیه گذشت غصه و رنجی که داشتم این بود که از حالات عیال خود و مادر پسرم (عبدالله) که اسیر بودند هیچ اطلاعی نداشتم چه بر سر آنها آمده است بعد از دو سال اقامت در سمرقند دوستی افغانها و روسها یواشکی فیمابین درتزاید بود و مراوده بین (شیر علیخان) و دولت روس بیشتر میشد ضمناً معلوم کردم که (محمد علیخان) حاکم بلخ همیشه در ظاهر ایلچی نزد (امیر مظفر) امیر بخارا میفرستاد و توسط امیر بخارا با (جنرال ابراموف) و فرمانفرمای تاشکند ارسال و مرسول مینمود روسها هم بهمین وسیله جواب مراسلات او را میفرستادند تا اینکه فقره مذکور انشاء و در روزنامه ها منتشر شد چون مطالعه کنندگان کتاب من از این فقرات البته اطلاع دارند لهذا من شرح حال خود را بیان مینمایم در بدو ورود خود بسمرقند دختر میر بدخشان را تزویج نمودم در سال دویم خداوند پسری بمن عطا فرمود اسم او را (حبیب الله) گذاشتم که حالا پسر بزرگ و وارث من است دو سال بعد از تولد او خداوند پسر دیگر بمن عطا فرمود اسم او را (نصرالله) نهادم پس از آن دو پسر دیگر و یکدختر تولد یافتند که در طفولیت فوت شدند بعد از چند سالی که در سمرقند بودم دولت روس لشکر خود را بطرف شهر (سبز) فرستاد (جنرال ابراموف) بمن تکلیف کرد که بهتر است شما هم با همراهان خود با این لشکر بروید جواب دادم که ابتدا بشما و فرمانفرما گفته ام نوکری دولت روس را قبول نخواهم کرد ولی اگر میل دارید میرهای شهر (سبز) را محرک میشوم بسلام شما بیایند شرائط خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 140 of 484

فصل پنجم

با آنها قرار بدهید (جنرال ابراموف) گفت کار از اینها گذشته و اعلان جنگ داده شده است گفتم ممکن نیست با لشکر شما شامل شوم و خواهش کردم چون ممکنست اهالی سمرقند شورش نمایند و سیصد نفر همراهان من اسلحه ندارند سیصد تفنگ با فشنگ بما بدهید که در وقت لزوم خود را محافظت نمائیم جنرال این خواهش را پذیرفته و صاحب منصبهای قورخانه حکم او را اجری داشته اسلحه با دادند بعد از دو روز تمام لشکر روس عازم شهر (سبز) شدند با میر بخارا هم نوشتند بجهت تهدید اهالی آنولایت لشکر خود را از راه (قرشی) بطرف شهر (سبز) بفرستید لشکر روس چهار دفعه بقلعه شهر (سبز) یورش برده نتوانستند شهر را تصرف نمایند (جنرال ابراموف) زخم گلوله برداشته ولی زخم شدیدی نبود از پنج هزار سرباز که حمله کرده بودند دو هزار نفر کشته و زخمی شدند بعد قاصدی نزد اهالی شهر (سبز) فرستاده شش روزه خواهش متارکه جنگ نمودند و متعهد شدند تخلف از این قول خود ننمایند اهالی شهر (سبز) از این دولت بزرگ فریب خورده راضی شدند و از دو هزار نفر عساکری که در قلعه بودند هزار نفر از انها رفتند که عیال و اطفال خود را از نقطه که لشکر امیر بخارا میآمد بشهر (سبز) بیاورند همینکه عساکر روس شهر را از قوای نظامی خالی دیدند بعد از سه روز فوراً در نیمه شب یورش بردند اگرچه یک هزار نفری که در قلعه بودند خیلی کوشش کردند روسها را عقب به نشانند ولی عساکر روس قلعه را متصرف شدند و میرهای شهر (سبز) با سیصد نفر از راه کوهستان بطرف قتغن فرار نمودند جنرال روس بعد از اینکه شهر (سبز) را با مورین امیر بخارا تسلیم نموده خودش با لشکر بسمرقند مراجعت نمود روز بعد از ورود جنرال مذکور بدیدن و احوال پرسی او رفتم زخم ضعیفی داشت مشار الیه یک عدد نفیه دان طلا و یک تفنگ و دولوله و یک دوربین بزرگ از غنایم شهر (سبز) بمن تعارف نمود گفتم بموجب قانون دین خود مالیکه از مسلمانان تاراج شده باشد نمیتوان قبول نمود از این عهد شکنی کردوسها نسبت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 141 of 484

باغ شهر (سبز) کرده بودند متغیر شده زود از ملاقات او مراجعت نمودم میرهای ذیل
خورده برابور رود (خوقند) خان آنجا که سوسوم (بخدایار خان) بود اسیر نموده نزد فرمانفرما تاشکند
فرستاد و همراهان و اموال آنها را بجهت خود ضبط نمود این میرها هیجده ماه در حبس بودند
بعد آنها را مرخص نموده مستمری بجهت آنها مقرر داشتند (میرزا بابیک) و (میرسهراب)
یک برادر با وچند نفر از همراهان خود شان تا سنه در (تاشکند) توقیف بودند و عیالهای
آنها را امیر بخارا نزد آنها فرستاده بود دو سال بعد از این واقعات لشکر روس بجهت
جنگیدن با (ارکنج) حاضر شدند فرمان فرمای (تاشکند) با لشکر وارد (جزک) شد چون خیال
داشتند از راه (قوم نورعطا) بروند فرمانفرما مرا (بجزک) احضار نمود من با کالسکه عازم شده
بعد از دو روز وارد آنجا شدم فرمانفرما علی الرسم از من پذیرائی گرمی نموده اظهار
از ملاقات من کرد جویا شد آیا شما همراهان شما (ارکنج) با من خواهید آمد اگر میایند تا تهیه
سفر شما را خود م خواهم نمود جواب دادم بجهت تهیه همراهان من که با شما بیایند یکماه طول خواهد کشید
و شما در اینجا بیشتر از چهار روز توقف ندارید علاوه بر این جنگ شما با ما نما میباشد چون
با انها هم مذهب هستیم شریعت ما را از جنگیدن بمخالفت اهل اسلام ممنوع داشته است
نیز اظهار داشتم من شخص بی لشکر و قوتی هستم رفتن بر ضد شان لشکر روس نمیفرماید و اگر زدم
از قوت لشکر شما نمیکاهد فرمانفرما گفت میل و خوشنودی شما را طالبم مجبور نیستید با من بیائید
کلا در تحت حمایت دولت شما هستم خوشنودی من این اوقات منحصر بسواری و شکار
است زیرا که بعد از صدمات زیادی که دیده ام از جنگ متنفر هستم این حرف را بطور شوخی
و خنده ادا نمودم فرمانفرما گفت نزدیک چادر خودم گفته ام دو چادر بزرگی بجهت شما
حاضر نمایند من اظهار امتنان نمودم این چادرها تقریبا بفاصله سی قدم از چادرهای سپهسالار عمومی
(امپراطور) و چهل قدم از چادر فرمان فرما برپا کرده بودند فرمانفرما روزی پنج شش مرتبه بملاقات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 142 of 484

من میآمد بعد از چهست روز روزی مرا احضار نموده گفت لشکر بجهت رفتن بافغانستان حاضر شده است آیا شما هم خواهید رفت من جواب دادم اگر خیال دارید خودتان افغانستان را بگیرید پس فایده رفتن من چیست و اگر میخواهید افغانستان را بمن مسترد دارید فقط شما بخودم اجازه بدهید معتقد میشوم با یکهزار پیاده نظام و یکهزار سوار نظام و یک باطری توپخانه (یک باطری توپخانه شش عراده توپ است) ولایت خود را مجددا تصرف نمایم ولی حالا مشغول دعا گوئی هستم و بیشتر مایلم در سمرقند اوقات خود را بسواری و شکار بگذرانم و گفتم از روی حقیقت باو نمیکنم شما میخواهید با همین چند صد نفر بافغانستان بروید زیرا که شما میدانید اهالی افغانستان مردمان جنگجوئی میباشند و مثل اهالی (ارکنج) نیستند علیهذا یقین دارم شما مقاصد دیگر در نظر دارید تا موسم پائیز اقدامی نکردند و مشغول مذاکره بودند یا لشکر بکابل بفرستند یا خیر در این اثنا طاعون سختی در لشکر روس بروز نموده و سربازها خوف نموده از سربازخانها فرار کردند شصت فرغون از سربازهای مریض و قریب الموت را بموضعیکه بجهت آنها علیحده معین شده بود بردند و قتی فرمان فرما میخواست خداحافظی نموده تا مراجعت نماید من از پیشین گوئی خود باو یادآوری نموده گفتم دیدید بعد از این همه تهیه بافغانستان نرفتید مشار الیه متقاعد شد که خیال من صحیح بوده است و در آواخر زمستان و اوایل بهار منتشر گردید که (امیر شیر علیخان) با انگلیسها مخالفت ورزیده و دوستی من او دولت روس در تزاید میباشد چندی بعد از این علما و اهالی (خوقند) شورش نمودند چیزیکه واقع شد و قصه شیرینی است اینست که تقریبا پانصد نفر از علما و دویست نفر سرکرده های (خوقند) بعضی شرایط متعهد نموده که بمخالفت یکدیگر خود از دولت روس معاونت نمایند شرایط چه بوده است نمیدانم این علما و سرکرده ها یکنفر کفش دوز را تغییر لباس داده او را باسم (فولادخان) که پسر عموی (خدایارخان) امیر (خوقند) بود موسوم نمودند رد سها اسمی از (فولادخان)

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 143 of 484

پسر (موسی خان) امیر سابق خوقند شنیده بودند ولی او را ندیده بودند علمای خائن وهابی (خوقند) نوشتند (خدایارخان) خیال دارد ولایت (خوقند) را بروسها بدهد تکلیف تمام مسلمانان اینجا اینست که او را از حکومت خلع نموده پسر عموی او (فولادخان) را بامارت قبول نمایند چنانچه ما قبول کرده ایم مردمان جاهل دور (فولادخان) جمع شده (خدایارخان) را معزول نمودند همین سبب شد که روسها ولایت را متصرف شدند وایفای وعده هم که بعلما و سرکرده ها داده بودند نکردند (بفولادخان) امیر کاذب هم پاداشی داده نشد وتعداد زیادی از سرکرده ها را اسیر ومقتول نمودند پس از تصرف (خوقند) شهر تازه در آنجا بنا کرده موسوم بشهر (سیم) نمودند که جای خیلی با صفائی میباشد وحالا هم در تصرف روسهاست حالا باید توجه خود را بطرف (شیرعلیخان) معطوف داشته بیان نمایم بعد از ارسال ومرسول زیاد (شیرعلیخان) یقین حاصل کرد که دولت روس پایدار او میباشد وبا مورین دولت انگلیس مشغول مخاصمه گردیده از (ملکهٔ انگلستان) روگردان شده بطرف (امپراطور) روس متوجه گردید (شیرعلیخان) اینقدر شعور وکفایت نداشت که بضمه متاعی که در بازاری خریدار ندارد در بازار دیگر هم بهائی نخواهد داشت بعبارهٔ آخری واضح است رفتاریکه با دشمن نمود وقتی با دوست هم همان رفتار را خواهد کرد (شیرعلیخان) یکطرف بیوفائی وبدعهدی کرد و قول خود را بای اعتنائی کرده با طرف دیگر تعهداتی نمود که هیچ دولت عاقلی نمیتواند با او رفتار نماید چنانچه با دولت روس معاهده کرده بود که آنها را اجازه بدهد از راه افغانستان بطرف هندوستان عبور نمایند واز سیم تکراف آنها محافظت نماید ونیز اجازه خواهد داد که راه آهن بطرف هندوستان بکشند ودر جنگیدن با انگلیسها بهمراه روسها متفق شود ودر عوض این دولت روس وعده نمود که ولایت کناره (رودسند) را که سابقاً جزو افغانستان بوده است از مال سلاطین افغانستان میباشد گرفته باو بدهند قزاقهای روس خوشحالی میکردند که بطرف

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 144 of 484

هندوستان خواهند رفت بامید تاراج مسرور بودند ولی دراین موقع لشکر انگلیس وصیر
(شیرعلیخان) در (درهٔ خیبر) و (کوه شترگردن) که موسوم به (پیوار کوتل) میباشد مستقر
شده خیالات روسها را برهم زدند عساکر (شیرعلیخان) چون مشق ندیده بودند مقابله انگلیس
نتوانستند استاده کی نمایند خود (شیرعلیخان) هم ببلخ فرار نمود که چند هفته پیش عیال خود را
هم آنجا فرستاده بود و پسر خود (محمد یعقوبخان) را از محبس بیرون آورده بحکومت کابل
مقرر داشت لشکر انگلیس وارد (کندمک) گردیده از (جلال آباد) با (یعقوب خان)
مشغول مذاکرات شدند (یعقوبخان) (شالکوت) و(خیبر) و(کرم) و(پشتک) را
با انگلیسها واگذار نمود و نیز قبول کرد یک نفر انگلیس موسوم به (لوئی کیوناری) در کابل
اقامت نماید دراین بین (شیرعلیخان) در راه بلخ مثل دیوانه ها تکلم میکرد و میگفت چون افغانها
بمخالفت انگلیسها از من معاونت نکردند بروسیه رفته قزاقها را بکمک خود خواهم آورد و تمام
افاغنه را آبا نها خواهم بخشید بعد از مدت قلیلی (شیرعلیخان) در ماه صفر سنه ۱۲۹۶ در بلخ فوت
شد و سرکرده های کابل (یعقوبخان) را بامارت افغانستان پذیرفتند در صورتیکه لشکر
و رعایا راضی نبودند شنیده ام سفیر انگلیس خود را حکمران میدانسته و در کارها (بمحمد یعقوبخان)
تحکم مینموده است اهالی افغانستان ازاین بلند پروازی سفیر مذکور متنفر بوده براو شوریدند
بعضی از مردم میگویند این باستصواب خود (محمد یعقوبخان) بوده است و بعضی میگویند
مادر (عبدالله خان) ولیعهد متوفی ستهزار اشرفی (از داودشاه خان) داده بود که مردم را
بمخالفت (کیوناری) برانگیزاند و او را بقتل برسانند تا (محمد یعقوب خان) از امارت محروم
شود و اهالی کابل قول آخری را تصدیق دارند (داودشاه خان) که یکی از طوایف پست
(غلیجائی) محسوب میشود دراین وقت سپه سالار بوده است زمانیکه طفل بوده در مقام
موسوم (بدهسبز چوبان) بوده و بسن بیست سالگی بکابل آمده مستخدم گردید قلعه (ده سبز)

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 145 of 484

فصل پنجم

در اطراف شهر کابل واقع است خربوزه آنجا معروف است بسبب کشته شدن سر (لوئی کیوناری) لشکر انگلیس بسرداری (لارد رابرت) بکابل آمدند که در این فقره تحقیقات نمایند واین نامردی وخیانت مردم کابل را تلافی کنند (یعقوبخان) از آنها استقبال نموده ولی صاحب منصبان انگلیس تدبیر او را دریافته او را حبس نموده بهندوستان فرستادند وکابل وقندهار را متصرف شده باعدل وامنیت مشغول حکومت شدند قبل از اینکه (شیر علیخان) فوت شود نماینده های خود را نزد حکام روس فرستاده بود که اسامی آنها بقرار ذیل است (سردار شیرعلیخان قندهاری) (قاضی پشاوری) (مفتی شاه محمد) (منشی محمد حسن) چند نفر هم از نوکرهای مرحوم (امیر دوست محمد خان) و دو سه نفر از صاحب منصبان نظامی هم با اینها بودند این اشخاص بسمرقند وارد شدند وخود (شیرعلیخان) در بلخ توقف نمود منتظر بود لشکر روس بکمک او برند حاکم روس مترصد بود که خود (شیرعلیخان) بسمرقند خواهد بحمت پذیرائی او بعضی باغهای خوب را ترتیب داده بودند چنانچه قبلاً اظهار داشته ام (امیر شیرعلیخان) فوت شد وتدبیر آنها برهم خورد من عازم (تاشکند) شدم که درباب واقعات آتیه تحصیل اطلاعات نمایم (یعقوبخان) بفرمانفرمای روس نوشته بود خیال دارم معاهدات وقراردادی که پدرم باشما داده است کاملاً اجرا بدارم فرمانفرمای مذکور از این اظهار دوستی (یعقوبخان) خیلی مشعوف شده مراسله او را به (بطرزبورغ) فرستاده بود نیز (یعقوبخان) اظهار داشته بود از شخص (عبدالرحمن خان) در تشویش هستم مشعوف خواهم شد اگر شما او را از سمرقند بتعید نمائید در اینوقت دیدم خیالات روسها نسبت بمن چندان دوستانه نیست ولی من باور نمیکردم که وضع آنها نسبت بمن تغییر یافته طوری رفتار میکردم که بنمایم همه روزه مشغول تفرج هستم وقتی وارد (تاشکند) شدم صاحب منصبان (شیرعلیخان) قبلاً آنجا وارد شده بودند من جاسوسهای خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 146 of 484

مقرر داشتم از حرکات آنها بمن اطلاع بدهند این جاسوسها خبر دادند که این اشخاص با فراغ خاطر
معاهداتی کرده اند که گویا در عوض معاونت لشکر روس هریک از آنها بعضی شرایط را
اجرا بدارند و این شرایط بقرار ذیل بوده است (سردار شیرعلیخان) ولایت قندهار
را بروسها بدهد (منشی محمد حسن) مردم غزلباشیه کابل را با هزاره جات باطاعت روسها
در آورد (مفتی شاه محمد) تمام علمجایر را مطیع نماید (قاضی پشاوری) متقبل شده بود طوائف
پشاور و سوات و باجور را منقاد نماید پس از تحصیل این اطلاعات از تاشکند بسمرقند مراجعت
نمودم نمائنده های (شیرعلیخان) هم بسمرقند آمدند در این موقع باید از پسرعموهای خودم
که از زمان توقف در سمرقند آنها را نگهداری نموده ام بیان نمایم اینها سه نفر بودند (سردار
محمد سرورخان) (سردار عزیزخان) (سردار محمد اسحاقخان) بورود ایلچیهای مزبور (سردار
سرورخان) کاغذی از طرف من (بشیرعلیخان قندهاری) نوشت و مهر مرا خواست که بکاغذ
بزند من از دادن مهر خودداری نموده گفتم نمیخواهم روی (سردار شیرعلیخان قندهاری)
را به بینم چرا که مشارالیه و همراهان او بمخالفت من با روسها معاهدات نموده اند (سرورخان)
اظهار داشت (شیرعلیخان قندهاری) با من قسم قرآن خورده است من خندیده گفتم
این اشخاص بخود قرآن اعتقاد ندارند قسمی بقرآن بخورند چه اعتباری خواهد داشت
هرچند از اینگونه دلایل اقامه نمودم سردارند کور اصرار نمود کاغذ را مهر نمایم من خیلی متغیر شده
مهر خود را از دست او انداخته گفتم کاغذ را بدست خود مهر نخواهم کرد با این اشخاص خائن سروکاری
ندارم سردارمذکور کاغذ را مهر نموده نزد (شیرعلیخان قندهاری) فرستاد بسردارمذکور گفتم
اشتباه کردی روزی خواهد آمد که پشیمان بشوی یکی از همراهان موسوم (بقاضی جان محمد)
اگرچه اسمش قاضی بود ولی شخص خیلی خائن بیدینی بود ریش خود را بلند گذاشته بود مردم
را بفریبد که او را آدم ریش سفید با دیانتی خیال نمایند و قلبش مثل ذغال سیاه بود این شخص

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 147 of 484

کاغذ مذکور را نزد (سردار شیر علیخان) برد او هم پس از مطالعه کاغذ را نزد جنرال سمرقند فرستاد و جنرال سمرقند هم کاغذ را نزد (جنرال کافمان) فرمانفرمای تاشکند ارسال داشت پنجروز گذشت و قاصدی مذکور مراجعت نکرد من (بسردار سردرخان) گفتم مرا برادای باوجودیکه انکار داشتم اصرار کردید و مهر مرا بکاغذ زدید روز ششم که سوار شده بگردش رفته بودیم نوکری بتاخت از عقب ما آمده خبر آورد حاکم سمرقند با مترجم (جنرال ایوانف) آمده انتظار مرا دارند من (بسردار سردرخان) متوجه شده گفتم ثمره تخمی است که شما کاشته اید من مراجعت نموده ولی (سردار سردرخان) در مراجعت مسامحه مینمود پس از ورود بمنزل دخوش آمدی از حاکم سمرقند و صرف چای حاکم مذبور بمن گفت فرمانفرما میخواهد شما را در تاشکند ملاقات نماید جواب دادم فردا دو ساعت بظهر مانده حرکت مینمایم حاکم گفت باید فوراً روانه شوید من صریحاً انکار نمودم حاکم برخواسته رفت من پسرعموهای خود را احضار نموده بآنها دستورالعمل دادم درغیاب من چطور رفتار نمایند و بآنها گفتم مرا حبس نموده بتاشکند خواهند فرستاد و بآنها صلاح دادم بطرف بلخ فرار نمایند تا ترکستان برسند و باید با عساکر و رعایای بلخ مذاکرات نمایند و بعضی نوشتجات بعنوان اهالی آنجا نوشته بآنها سپردم در مراسلات مذکور اظهار داشتم من پسرعموهای خود را بولایت شما فرستادم هرخدمتی که بآنها بنمائید مثل اینست که بمن خدمت کرده اید یکعدد مهر از مهرهای خود بآنها دادم که درصورت لزوم از جانب من بهرکسی بخواهند کاغذهای دیگر بنویسند و نیز چهارهزار روپیه کابلی بجهت مخارج آنها دادم این مبلغ را از پانزده هزار رمنانی که فرمانفرما دو ماه قبل بمن داده بود ذخیره کرده بودم بعد از دادن این دستورالعمل بحجره سرای خود رفتم نصف شب حاکم سمرقند با هشت جیگیت و یکصد نفر قزاق و دو دست توپ بیس آمده بنوکرهایم حکم دادند مرا از حجره سرا بیرون بیاورند نوکرها مرا بیدار نموده پیغام را ابلاغ داشتند من بیرون آمده حاکم گفت با من بیائید چرا که

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 148 of 484

فرمانفرما حضور شما را لازم دارد گفتم اگر میدانستم که مرا اسیر خواهید نمود همان وقت خودم
میآمدم پس لباس نظامی خود را پوشیده عازم گردیدیم سوارهای قزاق با شمشیرهای برهنه
اطراف مرا گرفتند و پلیس ها از جلو میرفتند دو نفر نوکر با خود برداشتم یکی (فرامرز خان)
که حالا سپه سالار هرات میباشد و دیگری (جان محمد خان) که حالا خزانه دار کل کابل است
بعد از ورود بمنزل (جنرال ایوانف) پرسیدم چرا مرا خواسته اید گفت (جنرال کاتمان)
بشما حکم داده است (بتاشکنه) بروید و جهت اینکه چرا شما را احضار نموده است خودش شما
خواهد گفت من از (جنرال ایوانف) پرسیدم چه تقصیر کرده بودم در این نصف شب سوارهای
مسلح مرا آوردند (جنرال ایوانف) از حاکم مواخذه نمود چرا من سختی کرده است حاکم جواب
داد مجبور بودم مستحفظین زیاد با خود ببرم که شاید همراهان عبدالرحمن خان مانع از آوردن او
بشوند و به ثبوت اظهار خود گفت همراهان عبدالرحمن خان همیشه مسلح میباشند و اگر عبدالرحمن خان
برضای خود با من نمیآمد مشکل بود عنقا او را بیاورم جنرال گفت خبط کرده اید که عبدالرحمن خان
را مجبور آورده اید حاکم جواب داد این خبط از جانب شما شده است که مرا نصف شب عقب
او میفرستید وقتی این دو نفر یکدیگر را ملامت میکردند من ساکت بودم تا اینکه جنرال بمن
گفت اگر وعده میدهید که فردا یک ساعت بظهر مانده بجهت حرکت حاضر باشید حالا بمنزل
خودتان بروید فردا بوقت مقرر یک نفر نایب را با یک کالسکه بجهة شما میفرستم که شما
را بتاشکنه ببرد بعد از آن بمنزل خود مراجعت نموده دیدم درب باغ را قفل کرده اند نوکرهای
همراه خود حکم کردم درب باغ را باز کردند داخل شده دیدم پسرعموهای من با رفقای خود شان
آسوده خوابیده اند و از این فقره که آیا بجهت من چه واقع شده اعتنائی نداشتند مگر عیال
و طفلهای من و (پروانه خان) که حالا نایب سپه سالار کابل است و (قربانعلی) که حالا خزانه دار
شخصی من میباشد بیدار بودند و بجهت من گریه میکردند از مشاهدهٔ این حالت و اینکه پسرعموها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 149 of 484

وتمام نوکرها یم خوابیده بودند مایوس و دل شکسته شدم این اشخاص را مثل فرزندهای
خودم پرورش میدادم وحالا این تلافی محبتهای من بود داخل حرم سرای خود شده
عیال و اطفال خود را تسکین داده بآنها دستور العمل دادم که اگر واقعه بجهت من رخ دهد
آنها چگونه رفتار نمایند بعد بجهت سفر خود مشغول تهیه شدم روز بعد کالسکه معهود رسید (پروانه
خان) و (نظام الدین) را که بعدها کرنیل فوج سواره مقرر داشته ام باخود برداشته عازم
گردیده منزل نایب رفتم دیدم مشغول کاغذ نوشتن میباشد این معطلی را مغتنم دانسته گفتم هیچ
نخوابیده ام اگر بمن اجازه بدهید قدری بخوابم اجازه داد و من میل داشتم خیلی بخوابم ولی چون
پریشان بودم نتوانستم بیشتر از دو ساعت و نیم بخوابم و زحمات خود را فراموش نمایم
بعد از آن حرکت نموده کالسکه مرا از مقابل خانه (شیرعلیخان قندهاری) گذرانیدند تا باو
بنمایند من محبوس شده ام از تغیر و غصه تمام دنیا بنظرم تاریک میآمد خیال کردم از کالسکه
برون آمده قبل از اینکه خود کشته شوم بعضی از دشمنهای خود را بقتل برسانم ولی خود را ضبط
نموده باخود گفتم این حرکات دیوانه است مردمان عاقل منتظر وقت میشوند تا تلافی نمایند
دنیا از این زحمات و اشکالات زیاد دارد تقریباً تا دو ساعت بغروب حرکت بودم بعد از آن
حواس خود را جمع نموده قلبم را تسکین دادم پس از مسافرت دو روز و یکشب وارد (جاجکند)
شدیم بهمان منزلی که سابقاً در شهر روسی بمن داده بودند و منزل خوبی بود صدهزار منات مخارج
آن شده بود فرود آمدیم باغ خوبی هم متعلق این منزل بود و اصطبل هم بجهت کالسکه و
سی راس اسب داشت سابقاً هر زمانیکه بتفرج بشهر میآمدم سالی چهار مرتبه در اینجا منزل
میکردم ولی حالا حالتم غیر از سابق بود و در حیرت بودم عاقبت کار چه خواهد شد وقتی نوکرها
برخاستند برحسب معمول آمدند مترجم و نایب مرخص شده رفتند تا دو سه روز از مامورین
روس خبری نشد بعد از آن نایب بمنزل من آمده پس از احوال پرسی اظهار داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 150 of 484

حاکم میخواهد از شما ملاقات نماید بایکدیگر بکاسکه نشسته رفتم مثل همیشه از من پذیرائی گرمی نمود
مرا پهلوی خود نشانیده حالات سفر را از من استفسار کرد جواب دادم نمیدانم بچه
قسم سفر کرده ام مشارالیه بخندید گفت اهل سمرقند میگویند شما مشغول مفسده کردن هستید
گفتم دولت شما مرا باینکار واداشته است از شنیدن این جواب کاغذی بیرون آورده
گفت این چه چیز است کرفتم دیدم همان کاغذیست که (سرورخان) (بشیر علیخان قندهاری)
فرستاده بود جواب دادم اگرچه کاغذ را خود ننوشته ام ولی مهر کرده ام پرسید چرا
چنین کردید گفتم هرگاه در کاغذ مذکور خلاف دولت شما چیزی هست مسئول هستم والا
چه بهت دارد ارسال و مرسول شخصی با مردم نداشته باشم مشارالیه متقاعد گردید ولی گفت
باید قبل از نوشتن کاغذ اجازه میخواستید گفتم شما خیلی دور بودید و قبل از اینکه بتوانم از شما اجازه
تحصیل نمایم فرستاده های افغانستان بلخ مراجعت میکردند این حرف را گفته کاغذ را
پاره نمودم حاکم بطرف من نگاهی کرد گفت بسمرقند مراجعت نمائید چرا که عیال شما پریشان هستند
گفتم چون در سمرقند مرا محبوس نمودند مقتضی شده ام بهیچوجه انجا مراجعت نخواهم کرد
ولی اگر شما در اینجا منزلی بدهید در تاشکند سکونت اختیار خواهم نمود فرمانفرما جواب داد هر
منزلی را پسند داشته باشید انتخاب نمائید مقصودم از خواهش این فقره این بود که بجهت
رفتن بافغانستان در نقطه مساعدی حاضر باشم که هر وقت موقع برسد بآنطرف روانه شوم
منزلی را منتخب نموده پس از یکشب توقف بسمرقند مراجعت کرده عیالهای خود را بتاشکند
آورده در آنجا سکونت اختیار نمودم بجهت سفر افغانستان خیلی مشغول تهیه بودم بعد گفتگوهای
زیاد با (جنرال کافمان) از دولت روس اجازه تحصیل نمودم که عازم ولایت خود شوم
روزی بغفته ناپدید شده بمنزل تجاری رفتم وعده داده بودند بمن پول بدهند و نیز این مقصود
را هم داشتم که به بینم ایا جاسوسهای روس عقب مرا دارند یا خیر از تجار مذکور ده هزار

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 151 of 484

اشرفی قرضیه کرفته مراجعت نمودم وخوشنود شدم ازاینکه کسی پابی من نبود وقتی بمنزل
خود رسیدم دیدم تمام نوکرهایم مأیوسانه ازمن تجسس مینمایند (سردار عبدالله خان) دم در
منزل ایستاده خیلی ملول بود همینکه اورا فریاد کردم مشارالیه بمن سلام نموده ازمراجعت من
اظهار شعف نمود پولها را باو سپرده داخل خانه شدم مشارالیه عقب سرمن آمده پرسید
این اشرفیها را از کجا تحصیل نموده اید کفتم قرض کرده ام ولی اورا متنبه ساختم بکسی اظهار نکند
مبادا دوچار اشکالات شویم صبح روز بعد کالسکه کرایه نموده بسوق الدواب رفتم مردم
بمن سلام نموده همینکه اسب فروشها دانستند اسب لازم دارم نزدمن آمدند یکصد رأس
اسب خوب ازآنها ابتیاع نمودم و(عبدالله خان) را فرستادم زین ویراق ولوازمات
دیکر بجهت سفر ونوکرها وهمراهان تهیه نماید باین قسم درظرف سه روز تهیه سفر را دیده
روز چهارم که روز جمعه بود بعد از نماز ظهر با تمام رفقا واشنایان خود وداع نموده عازم
شده آن شب راکنار رودخانه چلچیک فرود آمدیم صبح که روانه شدیم براه شهر تازه رو سها
میرفتیم آثار غریبی ازطرف خداوندی مشاهده نمودم وشنیدم صدائی بکوشم میرسد مانند
زیادی که تقریباً پست هزار اسب محسوس میشد بطور نرمی عقب سرم میآیند چون نزدیکتر
آمدند صدا بلندتر کردید تا اینکه بمن چنین معلوم شد که آنها بهمراهان من ملحق شدند وتا
پانصد ذرع باآنها بوده جلو رفتند ازاین فقره چنین تفال کردم که خداوند راه را بجهت
من صاف نموده است وآخر کامیاب خواهم شد وقتی محلی که نزدیک رودخانه بود رسیدیم حاکم
مرا بشام دعوت نمود اوّل عذر آوردم چون اصرار کرد دعوت اورا پذیرفته رفتم بمن شام
خوردن ازمن پرسید دولت روس بجهة مخارج شما چه قدر پول داده است جواب دادم
نهایت مهربانی را بمن کرده اند که مرا اجازه داده اند بولایت خود بروم بیشتر ازاین چیزی از
دولت نمیخواستم خداوند مهربان است ورفع احتیاج مرا خواهد نمود چون این حرف را شنید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 152 of 484

حاکم مذکور که منصب کرنیلی از اعزازی داشت از اطاق بیرون رفته با پنج هزار رسانات مراجعت نمود و از من خواهش کرد مبلغ مذکور را قبول نمایم من اظهار رهتنان نموده از قبول وجه معذرت خواسته گفتم لازم ندارم آخرالامر چون دید قبول نمیکنم یکعدد شش لوله و یک تفنگ دنباله پر آورده خواهش کردانیدند و چیز را بطور یادگار از و قبول نمایم من هم قبول کرده شب را بخوشی با او گذرانیدم صبح روز بعد با کرنیل مذکور و بعضی رفقا که از تاشکند بامن آمده بودند وداع نموده عازم (پارچته) شدیم خیلی از شب گذشته وارد این شهر گردیدیم و دو روز آنجا اقامت نموده از آنجا به (پاسقط) رفتیم در آنجا سه روز توقف نموده از آنجا بقلعه موسوم به (جند عطاقلی) روانه شدیم روز بعد وارد (خجند) گردیده در آنجا شش روز نزد یک نفر دوست خود توقف نمودم بعد از سه روز که در آنجا بودم (بسوق الدواب) رفتم اسب بخرم دیدم اسب خوب پیدا نمیشود از مردم جویا شدم از کجا میتوانم بعضی یابوهای خوب بجهت بنه تحصیل نمایم شخصی نزدیک ایستاده بود از من خواهش کرد با او رفته چائی یا قهوه صرف نمایم بهمراهش رفتم معلوم شد قبل از اینکه روسها ولایت (خجند) را بگیرند مشارالیه یکی از سرکرده های (خجند) بوده است چون تمام اشخاص محترم (خجند) را از مناصب آنها عزل کرده بودند سرکردها مجبور شده اند بدکان نشسته مثل بخارکاسبی نمایند این رفیق تازه دیگر سرکردها را بهم گفت دکاندار بودند آورده و معرفی نمود و مرا خاطر جمعی داد که اسبهای خیلی خوب داریم فوراً صدراسس اسب نمود سی راس اسب را پسندیده ابتیاع نمودم و اینها از اظهارات دوستانه بمن نمودند

فصل ششم

در وقایع زمان بدخشان در سنه ۱۲۹۸ هجری

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 153 of 484

پس از اقامت سه روز دیگر از (خجند) مجدداً روانه شده خیال داشتم بطرف (خوقند) بروم
گفتند گذار ما برف زیاد گرفته است آن راه را ترک نموده بطرف (اورده تپه) روانه شدیم
وقاصدی با چهار هزار روپیه نزد پسرهای (میرجهاندار شاه) که در (خوقند) بودند فرستاده
پیغام دادم که من عازم (اورده تپه) شده ام ولی شما باید در (خوقند) اقامت داشته باشید
تا مجدداً از من بشما خبر برسد البته مطالعه کنندگان بخاطر دارند که (میرجهاندار شاه) پدر زن
من بود و (شیرعلیخان) او را اخراج کرده بود پسرهای او که حالا نزد آنها قاصد فرستادم
پدر خود را کشته بودند و بجهت اینکار رو سها آنها را حبس کرده بودند ولی بعد از سه سال
من از آنها ضمانت نموده آنها را مستخلص کرده بودم روز اوّل بمنزل (یتاب) رسیدیم
چون هوا تاریک و راه کل بود کسی را نمیشناختم بدکانی رفته خواهش نمودم مرا به پذیرند گشم
یکی از سرکرده های اسلامی هستم اهالی کان مرا بطور مهربانی پذیرفتند هریک از آنها دو
نفر از سوارهای مرا بمنزلهای خود بردند یکی از آنها مرا بمنزل خود برد این اشخاص با من خیلی اظهار
همدردی نمودند بعد نان و آذوقه دیگر بجهت سفر بما دادند بعد از مشاورت وصبح روز دیگر
(اورده تپه) شده در کاروانسرائی منزل نمودیم هندوهای آنجا نزد من آمده مرا بکاروانسرای
خود دعوت کردند گفتند اطلاقهای ما بجهت شما مناسب است تجار دیگر هم که کاروانسرا
داشتند از من دعوت کردند من عذر آوردم چون اصرار کردند در عوض خود بعضی از همراهان
خود را بمنزل آنها فرستادم یکنفر دوست من که او هم تاجر بود از ورود من اطلاع یافته آمده
مرا بمنزل خود دعوت نمود من ناچار قبول کردم از آنجا به پسر عموهای خود کاغذی نوشته
اظهار داشتم عازم بلخ شده بموجب دستور العملی که در زمان توقف تاشکند بجهت آنها
ترتیب داده بودم رفتار نمایند دوازده روز در (اورده تپه) توقف نموده مشغول خریدن
خلعت و لوازمات دیگر شدم تجار آنجا با من خیلی همراهی کردند از آنجا عازم (کداراوچی)

بعضی از آذوقه دیگر بجهت سفر بما دادند بعد از مشاورت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 154 of 484

شدم که از کوهی میگذشت و راهی است هرکس از سمرقند بیاید از این کوه عبور نماید
این گذار نزدیک (حصار) و (قلاب) میباشد از کثرت برف در زمستان راه عبور مسدود است
من از این راه عازم بدخشان شدم کوه از برف مثل تخم مرغ سفید بود روز بعد پای گذار رسیدم
گذار مذکور این قدر مرتفع بود که من متوحش بودم که هرگز بسر این گذار نخواهم رسید توکل
برخدا نموده شروع ببالا رفتن نمودیم وقتی نزدیک قلعه کوهی رسیدیم بسبب بادسختی که
میوزید سرما شدت پیدا کرد برف هم تازانوی ما میآمد اسبهای خود را بگلو انداخته دم
اسبها را گرفته بالا میرفتیم تقریباً یک فرسخ بالا رفته بودیم نوکرها و همراهان از سرما وحشت
نمودند من بآنها دلداری داده میرفتم ولی چند نفر از آنها را سرما ضایع نمود من بمؤذن خود
گفتم اذان بگوید مؤذن فقط هفت مرتبه اذان گفته بود که از تفضلات آلهی باد ایستاد و
سرما هم تخفیف یافت چون اعتقاد ما صاف بود خداوند ما را این طور نجات داد من از اینکه
دم اسب را گرفته خود را بالا میکشیدم گمان کردم هر دو شانه هایم از بند جدا شده
ولی مجبوراً میرفتم از صد نفر همراهان که با من حرکت کرده بودند فقط خودم ده نفر دیگر بقلعه کوه
رسیدیم این قدر خسته شده بودیم که پاهایم را نمیتوانستم حرکت بدهم علیهذا روی برف
نشسته خزیده پائین رفتم پنجنفر از همراهان من جلوتر پائین کوه رسیده بودند وقتی من پائین
رسیدم دیدم تقریباً سیصد نفر از اهالی آنجا باهیزم حاضر ند هیزم ها را فروخته خود را کرم
نمودیم اهالی آنجا مرا بخانه خودشان برده چندین نفر از آنها از روی رضا و رغبت بکوه بالا
رفتند که باقی همراهان ما را بیاورند وقت طلوع آفتاب وارد قلعه شدیم همینکه از اسب
پیاده شدم این قدر خسته بود که ضعف کردم اهالی قلعه در اطاقی که گرم کرده بودند مرا در
رخت خوابی خوابانیدند تا غروب آفتاب خوابیدم وقتی بیدار شدم دیدم تمام اعضایم خیلی
درد میکند و بزحمت حرکت میکنم تمام همراهان مرا سالماً آورده بودند بهریک از اهالی قلعه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 155 of 484

فصل ششم

یک اشرفی و ملکهای آنها هر نفری پنج اشرفی انعام داده آنها خیلی مشعوف شدند ده روز
در این قلعه توقف نمودیم تمام همراهان من در ظرف این مدت رفع خستگی نمودند پس از آن
در صدد تحقیق برآمدم که ممکنست از اینجا (بحصار) برویم یا خیر گفتند چهار کوه بزرگ در اینراه میباشد
لهذا مصمم شدم از طرف سمرقند بروم زیرا که در راه سمرقند فقط یک کوه که موسوم به (تلکار)
است بیشتر نبود ولی باید اذعان نمود فقط صعب میگذشتم که اسامی آنها بقرار ذیل است
فتوار پل خشت و از زمینار لق لق پسخنده مؤمن جنت وغیرها مردم در باب
نقطه جنت میگفتند مثل پل صراط است وخوف دارد که شخص در قعر جهنم نیفتد تفاوت
اینست که در جهنم آتش است و در این جنت یخ با کمال زحمت وخوف از این نقاط عبور
نموده دو شب در قلعه جات پنج کند راحت کرده از آنجا (بقره داش ومغیان) رفتم
در آنجا هم دو روز اقامت نمودیم قبلاً بیدقی از (مزار خواجه احرار) برداشته بودم که
در این اثنا همراه داشتم در باب این بیدق چند سال قبل خواب غریبی دیده بودم واین چنین بود
که شبی خواجه مذکور بمن ظاهر شده فرمود ای فرزند عزیز بیدق بزرگ مزار مرا برداری وقتی
که باقغانستان میروی بیدق را با خود ببر فتح ونصرت برای تو حاصل خواهد شد در این موقع
دو راس گوسفند ذبح نموده خیرات کردم پرده بیدق را کشوده عازم (شهرسبز) شده وارد
قلعه موسوم به (جوز) گردیدم حاکم آنجا از من پذیرائی واستقبال نکرد چرا قبلاً که کاغذی از
(امیر بخارا) بمشارالیه رسیده قدغن کرده بود احدی را نگذارد آذوقه بمن بفروشند زیرا که
از دولت روس فرار کرده ام حاکم مذکور بمن پیغام فرستاد که پادشاه کافر من ایند ستور العمل را
بمن داده است ومجبورم از شما دوری نمایم باو پیغام فرستادم در باب من اندیشه
نداشته باشید زیرا که خداوند مددکار من است احدی از اهالی قلعه ما را نزدیک خود راه ندهید
از این جهت در مسجد قلعه منزل نموده بهمراهان خود گفتم که کنار رودخانه باشند برف زمین

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 156 of 484

را پاک نموده اسبهای خود را در آنجا بستم بعد بالای بام مسجد رفته بلند گفتم امیر دمان قلعه اگر آذوقه بما ندهید از شما ممنون میشویم و اگر آذوقه ندهید مجبور خواهیم شد غنما از شما آذوقه بگیریم و اگر با ما جنگ بستید ما حاضریم مسلمان هستید ما هم مسلمان میباشیم لهذا خیلی بهتر است با یکدیگر دوست باشیم و بجهت خود و اسبهای خود از شما آذوقه بخریم بعد نوکرهای خود حکم دادم بقلعه بریزند اهالی قلعه وقتی چنین دیدند با قرآن بیرون آمده استدعا نمودند قلعه آنها را تاراج ننمایم گفتند حالا بجهت قرداز حکم امیر خود بهانه خوبی بدست داریم هرچه خواسته باشید بشما میفروشیم آذوقه بجهت ما آوردند گفتند ما خیرخواه جد شما مرحوم (امیر دوست محمد خان) بوده ایم و حاضریم بشما خدمت نمائیم آن شب را بارؤسای قلعه استراحت بسر برده روز بعد عازم شهر (سبز) شدم در مزار مقدس خواجه انصار هادی المؤمنین که نزدیک شهر میباشد توقف نموده کاغذی بقرار ذیل بامیر بخارا که در شهر (سبز) بود نوشتم (منکه سردار عبدالرحمن خان هستم بعم محترم بزرگ خود مینویسم که وارد این مقام متقدس شده ام و خیال دارم بافغانستان بروم اگر شما اجازه بدهید خدمت شما آمده شرفیابی حاصل نمود بعد از آن عازم ولایت خود میشوم) روز بعد امیر مذکور جواب داد بنا بخاطر خدا نزد من نیائید نمیتوانم شما را ملاقات نمایم پس از وصول این جواب خیال کردم چون این مرد حامی دوستها میباشد رویش بامیل دیدن نیست از آنجا روانه شده اول خیال داشتم داخل شهر (سبز) شوم ولی (بیعقوب باغ) رفتم بخیال اینکه بهتر است از پای کوه عبور نمایم تقریباً نصف راه رفته بودیم که دو سه هزار کاوراد یدیم بفاصله دوری مشغول چرا هستند همراهان من خیال کردند اینها سوارهای میباشند که امیر بخارا فرستاده است با ما بجنگند بنا برگشته اگرچه خیال نداشتیم داخل شهر شویم از راه دیگر بطرف شهر روانه شدیم تقریباً یک فرسخ رفته بودیم دیدیم گاوها بطرف ما میآیند و درد روازهای شهر را بسته اند که من داخل

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 157 of 484

فصل ششم

چون چندین نفر از نوکرها و همراهان که در سمرقند مانده بودند که داخل نوکرهای امیر بخارا شده بودند امیر بخارا خیال کرده بود اگر من داخل شهر شوم آنها نوکری او را ترک نموده با من ملحق خواهند شد و اینکه بمن نوشت لازم نیست بملاقات او بروم جهتش این بود ولی بهمراهان من گفته بودند که عبدالرحمن خان خودش اینجا خواهد آمد لهذا نوکرهای من جمع شده تهیه مهمانی بجهت ورود من دیده بودند وقتی دانستم دروازه بزرگ شهر بسته است بطرف دروازه دیگر رفتم اتفاقاً یک نفر از نوکرهای سابقی خود را دیده کاغذ بعنوان نوکرهای خودم که در شهر بودند دادم در کاغذ مذکور نوشتم منتظر شما هستم با من بافغانستان بروید اگر تا امروز عصر من رسیدید بطرف (یارتپه) حرکت خواهم نمود شخص مذکور مراسله مرا نزد (جنرال نصیرخان) و (قاضی جانمحمد) و سرکرده های دیگر برده آنها قاصد مرا حبس نموده کاغذ مرا از نوکرهای دیگرم که در شهر بودند پنهان کردند و انتظار ورود من بجهت آنها کشیدم بیحاصل شد آخر الامر عازم (یارتپه) شدیم که منزل خیلی درازی بود سه ساعت از نصف شب گذشته وارد آنجا شدیم سه روز در آنجا توقف نموده ده نفر از نوکرهای من که از شهر (سبز) فرار کرده بودند آمده بمن ملحق گردیدند و گفتند ابداً کاغذ شما را ندیده ایم از این نامردی نوکرهای خود خیلی مأیوس شدم بعد از سه روز مقام موسوم (بکلته منار) شدیم امیر بخارا صد سوار عقب من فرستاده که مواظب حرکات من باشند وقت شام که وارد آنجا شدیم آنها را کنار رودخانه دیدیم بسوارهای خود حکم کردم بنا کلوله بیندازند و پانزده نفر از آنها کشته و زخمی شده دیگران فرار نمودند بعد از این اتفاق خیال کردم لازم است جلو برویم اگرچه سرما شدت داشت فوراً روانه شده سه منزل را بل که موسوم (بقره چاه و جلگ) نوا راب دیانده بودیم منزل طی نموده شب دیگر وقت غسق وارد (مانده) شدم این دو قصبه اخری جزء حصار میباشد روز بعد وارد (بالیون) شده از آنجا از راه (سراسیاب دیوچی در بکار) وارد (حصار) شدیم شنیدم پسر امیر بخارا در این شهر میباشد لاکن وقتی از آمدن من مطلع شده است از شهر خارج گردیده

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 158 of 484

به (ییلاق قره داغ) رفته است جای پاکیزه وخوب حصار قهوه خانه تریاک کشان وعرق خوران بود من درانجا منزل کردم چون امیر بخارا وپسرس نسبت بمن خیلی بدرفتاری کرده بودند ولایات خودشان ظلم میکردند دراین موقع خیالی بخاطرم رسیده که اسبهای سرکرده های مانور این شهر را بچاپم باین قصد (بسردار عبدالله خان) گفتم که بسرکرده های مذکور بنویسید میخواهم چند کلمه محرمانه باشما صحبت بدارم ونیز باینها بنویسید امیر شما حقیقتا با ما دوست میباشد واین بی انصاف که نسبت بما کرده است تورییست چراکه از روسها میترسد واگر نسبت باخیلی اظهار دوستی کند روسها ازاو بدگمان خواهند شد سردار مذکور مراسله بامضمون بآنها نوشت که من تبسم دیدم خودرا عقب کرده پنهان نمایم وقتی آنها بملاقات (سردار عبدالله خان) بیایند سردار مذکور پرده رابرداشته بمن تعظیم نماید بعد ازاینکه بآنها بگوید من کیستم جلو اسبهای آنها را گرفته بمن تقدیم نماید وبگویید چون شما امیرزاده هستید این سرکرده ها اسبهای خودرا بشما پیشکش مینمایند بهمین قسم که قرار داده بودم عمل نمودیم وباین تدبیر شش راس اسب از آنها گرفته عازم (رود جیحون) شدیم قبل ازحرکت نمودن کاغذ بمیرآنها نوشته بجهت مهربانی وپیشکشی که سرکرده های اوبمن تقدیم داشته بودند اظهار امتنان نموده گفتم اگر یک وقتی من شما وروسها برهم خورد بکابل بیائید ازشما پذیرائی خواهم نمود یکشب درحصار شادمان بسر برده شب دیگر را درتنگی فاق گذرانیده (بقوزقون تپه) رفته درانجا شش روز اقامت نموده از آنجا (بخواجه کلکون) رفتم درانجا صداع عصبانی بمن عارض شد ولی بعد از سه روز خداوند بدون دوا مرا شفا داد درانجا تحقیق نموده اطلاع یافتم که شاهزاده (حسن) پسر (میرشاه) وعموهای او (میریوسفعلی) و (میرنصرالله) ولایات (رستاق) و (قتغن) وبدخشان) را بالسویه بین خودشان تقسیم نموده (شاهزاده حسن) حکومت (فیض آباد) را داشت (میریوسفعلی) حاکم (رستاق) بود (میرنصرالله) حاکم (قتغن) بود کاغذی (بشاهزاده حسن) نوشتم وبتوسط یکنفر نوکر خودم (میرعلم) نام نزد او فرستاده اورا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 159 of 484

از ورود خود (بخواجه کلکون) اطلاع دادم البته مطالعه کنندگان بخاطر دارند که این میرزا برادر پدرزنم میباشد بعد از فرستادن مراسله مذکور عازم (سورچه آب) که یکی از قلعه جات کناره (رود جیحون) و در مقابل (رستاق) میباشد گردیده بعد از مسافرت دو روز وارد این قلعه شده روز سوم از (رود جیحون) عبور نموده وقت شام داخل قلعه از خاک (رستاق) شدم (شاهزاده حسن) اظهارات مرا بطور دوستانه پذیرفته قاصد مرا حبس نموده بمن نوشت از رود (جیحون) عبور نمائید زیرا که عهد کرده ایم اگر پای شما که افغان هستید بیکی از قلعات خاک ما برسد قطعه مذکور را که نجس شده است با شما از ولایت خود خارج خواهیم نمود مراسله مذکور در این قلعه بمن رسید بقرار ذیل جواب نوشتم (ای احمق نامرد ناسپاس تو را و برادر ها را چندین سال پرستاری کردم با خانواده نامرد شما وصلت نمودم بخیال اینکه در وقت لزوم بدرد من خواهید خورد حالا می بینم اشتباه کرده ام از خیانت اصلی شما اطلاع یافتم اگر از مرگ میترسیدم تا اینجا نمیآمدم ای نامرد فردا معلوم خواهد شد از ما دو نفر کدام یک پرروتر است) همان شب (شاهزاده حسن) هزار سوار مقرر داشت که کناره رود خانه که در آنجا بود محافظت نمایند که من عبور ننمایم وقتی هوا تاریک شد پست نفر از غلامهای من از این طرف رود خانه بطرف آنها گلوله انداختند سوارهای مذکور بخیال اینکه ما جمعیت زیادی هستیم که میخواهیم بانها حمله نمائیم فرار نمودند شش نفر از آنها بچنگ ما اسیر شدند من فقط صد سوار بجهت جنگیدن ده سوار بجهت برداشتن بیدقها و غیره با خود داشتم و روز بعد با دوازده هزار دشمن مقابل شدم اگرچه میدانستم شخص هر قدر شجاعت زیاد داشته باشد نمیتواند بمقابل اینقدر لشکر زیاد کاری از پیش ببرد ولی چون خود را در راه خدا سپرده بودم آیات قرآنی را که خداوند بمجاهدین وعده فرموده است در نظر داشتم ده هزار نفر و یکملیون بجهت من تفاوتی نداشت عشق خدا در قلب بود بجهت همان عشق میجنگیدم و از اینمعنی خوشحال بودم که فردا در راه خدا کشته خواهم شد میدانستم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 160 of 484

فصل ششم

اگر از این معرکه جانم سلامت بیرون رود با ایلی بدخشان و قتغن مرا خواهند کشت و اگر از دست ایلی بدخشان و قتغن هم نجات یافتم باید با لشکر انگلیس مقابل شوم علیهذا تمام این مخاطرات را در نظر داشته هیچ امید زندگی نداشتم ولی میدانستم اگر قادر مطلق نخواهد شخص عاجزی را محافظت نماید آن شخص باید از تمام دنیا باک نداشته باشد تا اینقدر قوت قلب داشتم که اگر با لشکر تمام دنیا مقابل شوم آنها زیر پای من مثل مور چه خواهند بود این اظهار را بمدد خداوند مینمایم اظهار شجاعت نیست فقط شوری بود که خداوند بمن داده بود میخواهم تمام مسلمانان صریحاً هر چه بسرم آمده بگویم و این تجربه ایست که بجهت من حاصل شده است که اگر آنها هم در راه خدا قلبشان صاف باشد خداوند در امورات کامیابی بآنها خواهد داد و نتیجه اعتقاد من اینست که امروزه پادشاه هستم صبح روز بعد توکل بر خدا نموده روانه شدم که با لشکر (شاهزاده حسن) روبرو شوم بعد از طی مسافت سه فرسخ دیدم لشکر دشمن که تعدادشان دوازده هزار نفر بود دوازده بیدق با خود داشتند بطرف ما میآیند وقتیکه بفاصله ربع فرسخ از یکدیگر دور بودیم معلوم شد دشمن متدرجاً باطراف پراکنده میشوند مثل اینکه آنها را دور زده باشد هر چه فکر میکردم نمیفهمیدم چه واقع شده در این بین دیدم جمعی از سوارهای میر بدخشان که پسر عموی (شاهزاده حسن) بود از طرف دیگر تکبیر کنان میآیند بسوارهای خود گفتم ایستاده باشید خودم با چند نفر سرکرده جلو رفتم که از خیال سوارهای مذکور مطلع شوم وقتی بآنها رسیدم گفتند بسلام عبدالرحمن خان آمده ایم اگر شما از او اطاعت دارید باید متدرجاً دسته دسته نزد او بیائید بعد از آن چند نفر از سرکردهای خود را منتخب نمودند که با من بیاید آنوقت بآنها گفتم من عبدالرحمن خان هستم خیلی متعجب گردیده بمن سلام دادند و از من پرسیدند آیا میل دارید از لشکر (شاهزاده حسن) متعاقب نموده آنها را بقتل برسانیم گفتم من نیامده ام مسلمانان را بقتل برسانم بلکه برای جهاد آمده ام و بآنها گفتم اگر این سوارهائیکه فرار میکنند دوست بشوند من همه آنها را با خود میبرم که بمخالفت انگلیسها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 161 of 484

بجنگیم پس از آن روانه شهر (رستاق) شده در قلعهٔ میر که خارج شهر میباشد منزل نمودم
واز شهر سر کرده ها باهدایا و اظهارات دوستانه بملاقات من آمدند آنها را مخلع نمودم آنها هم
صادقانه بیعت مرا قبول کردند شخص عاقل ملتفت خواهد شد که چگونه در یک روز قلوب
این چهل هزار نفر را بدست آورده ام زیرا که قلبها در دست خداست و در آن روز خداوند
قلبها را بطرف من مایل نموده سر کرده ها و اهالی آنجا پیش خود شان مجلس تشکیل داده تکالیف
بجهت من آوردند من بآنها حکم دادم در ظرف چند روز دو هزار سوار و یک هزار پیاده ردیف
حاضر نموده بسر کرده گی میر بابا بیک آنها را (بفیض آباد) بفرستند این حکم مرا اجرا داشته دسته
مذکور با قاصدی که من او را فرستاده بودم در (شاهزاده حسن) او را حبس کرده بود حرکت نموده
بطرف (فیض آباد) رفتند کاغذی هم بتوسط قاصد مذکور بمضمون ذیل فرستادم (ای اهل اسلام
من نیامده ام با افغانها که اهل اسلام میباشید جنگ نمایم بلکه بجهت جهاد آمده ام لهذا لازم
است همه شما ها از من اطاعت نمائید حکم من از جانب خدا و رسول است ما همه بنده خدا هستیم و
همه ما ها مکلف بجهاد هستیم امضا یکنفر مسلمان) چون امیدداشتم که آنها دوستانه با من
پیش خواهند آمد لهذا این مراسله را بعنوان عموم اهالی آنجا فرستادم و نیز مراسله بسر کرده ها و میرها نوشته
(میر بابا بیک) سپردم مضمون این مراسله چنین بود (میر شاهزاده حسن و سر کرده ها و اهالی (فیض آباد)
بدانند من آمده ام مملکت افغانستان را از دست انگلیس ها مستخلص نمایم اگر در این اقدام
خود با رامی کامیاب شدم فبها و الا باید جنگ نمائیم همه شما ها میر هستید نباید بگذارید ولایات اهل
اسلام بتصرف فرنگیها بیفتد اگر آنها ولایات ما را بگیرند عرض و ناموس ما بر باد خواهد رفت اهالی
دنیا هم خیال خواهند کرد میرها تعصب و غیرت ندارند و بسبب نفاق ولایات و دین خود را از دست
داده اند ای میرها نصایح مرا بپذیرید اگر شما گوش بحرف من ندهید صریحا تکلیف من این است که
با شما مثل کفار جهاد نمایم رای خود را مستقیم نمائید یا اینکه حامی دین خدا و پیغمبر باشید بجهت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 162 of 484

جنگ با من حاضر شوید) سرکرده های آنجا مراسلات مرا مطالعه نموده نزد میر خود رفته گفته بودند
کار صحیح این است که از من اطاعت نمایند و نگذارند ولایات آنها بدست کفار بیفتد
ولی میر آنها جواب داده بود که من با حکام کشمیر دوستی دارم از اینکه بیک نفر مسلمان مطیع شوم
آنجا میر دم سرکرد با گفته بودند اگر ما میدانستیم شما از هندو پیروی دارید هرگز شما را بحکومت
خود انتخاب نمیکردیم حالا هم بهر زودی که ممکن باشد بکشمیر تشریف ببرید لهذا امیر دیوانه از راه (چترال)
ولداح با عیال و اطفال خود بکشمیر رفت و طولی نکشید فوت شد عیالش بمعیشت ماندند آنجا
مطیع من شده بعد از چند روز کاغذی (بمیر سلطان مراد) میرقته عن نوشتم که آمده ام
مملکت افغانستان را از دست انگلیسها مستخلص نمایم آیا مرا میگذارید در ولایت شما عبور
نمایم و مرا به پول و لشکر خود مدد خواهید داد جواب نوشت ما قدرت نداریم بمخالفت انگلیسها
برخیزیم یا آنها را از خود برنجانیم لهذا نمیتوانیم شما را بگذاریم از ولایت ما عبور نمائید من
نوشتم از این اراده که دارید معلوم است با کفار همدست شده اید پس باید با شما جهاد
نمایم ولی نتوانستم خیال او را تغییر دهم لهذا قریب یکهزار رقعه جات بعنوان عساکر بلخ بقرار
ذیل نوشتم (ای اهالی افغانستان بشما اطلاع میدهم که من عازم بلخ شده در ستاق رسیده ام
لکن (میر سلطان مراد) نمیگذارد بیایم با شما ملحق شوم این رقعه جات را بتوسط شخصی که لباس
بلباس درویشی بود فرستاده و با و دستور العمل دادم این رقعه جات را در مساجد و معابر
و سرباز خانها بیندازند و اهالی آنجا خودشان این رقعه جات را دیده از طرف من کار (سلطانمراد)
را خواهند ساخت در این موقع باید از حالات بدخشان شرحی بیان نمایم چنانچه قبلا اظهار داشته
شد به پسر عموهای خود (سردار سرورخان) و (سردار اسحاق خان مخارج سفر و شصت تومان تفنگ
دنباله پرو دوازده هزار فشنگ داده بودم و نیز نوشتجاتی بعنوان مردم ترکمان بتوسط آنها
فرستاده دستور العمل داده بودم که از سمرقند عازم ترکستان شوند باید تصریح نمایم که شخصی موسوم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 163 of 484

(بغلام حیدرخان) از طایفه وردک در زمان (شیرعلیخان) بمنصب کرنیلی ارتقا یافته (یعقوب خان) بامارت رسید مشارالیه همین منصب را داشت زمانیکه (محمد یعقوب خان) (سروانی کیونازی) را بسمت سفارت بکابل پذیرفت (غلام حیدرخان) را فرمانفرمای بلخ مقرر داشت این (غلام حیدرخان) در این ماموریت تازه خود (غدیرخان غرلباش) را حاکم شبرغان و (غلام معزالدین خان ناصری) را حاکم (سرپل و محمد سرور) را حاکم آنچه مقرر کرده بودند وقتی پسر عموهایم (محمد سرورخان) و (اسحاقخان) و (عبدالقدوسخان) وارد ترکستان گردیدند (غلام حیدرخان) دو سه هزار سوار غرلباشیه را بدون اطلاع مردم مخفیانه فرستاده که اینها را دستگیر نمایند پسر عموهایم قبل از وقت مطلع شده چون قوت جنگ نداشتند راه بلخ را گذاشته بطرف شبرغان رفتند و از من راه بحاکم شبرغان که غرلباش بود کاغذی نوشتند و احتمال دارد حاکم مذکور بآنها امید مددی داده باشد چرا که وقتی اینها وارد شبرغان شدند از شب خیلی گذشته و تاریک بوده است (سرورخان) اراده کرده بود بشهر رفته حاکم را ملاقات نماید برادر بایش مشارالیه را از این اقدام بعقلانه منع کرده بودند ولی مصلحت نکنیفر نوکر خود (شربت علی) نام عمل نموده گفته بود مرا بگذارید بقلعه بروم والا شما را بگلوله خواهم زد علیهذا مشارالیه و نوکرش تنها بقلعه رفتند بدروازه شهر وارد و دق الباب کردند رسیدند گفتند جواب داده بود کاغذی از (جنرال غلام حیدرخان) بحکمت حاکم شبرغان آورده ام فوراً آنها را داخل دروازه نموده اند ولی غرلدل (سرورخان) را شناخته از او پرسیده بود مقصود شما از داخل شدن بشهر چیست مشارالیه از اراده خود او را مسبوق نموده قرار دل گفته بود از اینجا برگردید والا حاکم شما را دستگیر خواهد نمود و اگر فردا با سوار باقی خود بیائید من و اهالی اینجا بشما اطاعت خواهیم کرد از آنجائیکه ضمناً (سرورخان) شنیده بود بدخشان را گرفتن اقتضائی باین حرف نکرده گفته بود حاکم اینجا مرا دعوت نموده است میروم دست

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 164 of 484

وپای او را بوسیده باو اطاعت نمایم خلاصه همینکه نزد حاکم رفت دست و پای (سرور خان) را بسته تحت الحفظ بتوسط یکنفر کرنیل وسوارهای او مشارالیه را مخفیانه از راه دشت ارژنه بطرف مزار شریف نزد (غلام حیدرخان) فرستاد این سوارها با اسیر بمجرد خود طلوع صبح وارد (ده وادی) شده بیشتر یکنفر قاصد را نزد (غلام حیدر خان) فرستادند که ازاین فقره باو اطلاع بدهد جنرال مذکور باشیرهای خود مصلحت نموده رایشان براین قرار گرفته بود که بهتر است فوراً (سرور خان) را ازمیان بردارند زیرا که اگر طوایف کوهستان و دشت ازورود او درشبرغان مطلع شوند بیم اغتشاشی است برحسب این مصلحت (غلام حیدرخان) وزیرخود (رضوان) نامی را با یکنفر از اهالی (ارمار) (غلام مغرالدین) نام مقرر داشت که سردار مذکور را مقتول نمایند مشارالیهم اجرای این حکم را نموده نعش (سرور خان) را زیر دیواری (در ده وادی) مدفون داشته سراو را بعنوت اینکه حکم را اجرا داشته اند نزد (غلام حیدر خان) بردند در این بین (عبدالقدوس خان) و (اسحاق خان) بدون اینکه خبری از (سرور خان) تحصیل نمایند بطرف (میمنه) رفتند والی (میمنه) موسوم به (دلاور خان) مطلع شده برعایای ترکمانیه دستور العمل دادند و اینها را دستگیر نموده نزد او ببرند اهالی ترکمانیه ازاین امر امتناع نموده گفتند اینها پسرعموهای عبدالرحمن خان میباشند تا جان در بدن داریم در خدمتگذاری او حاضریم و دو هزار خانواره و این سردار با جمع شدند از آنجائیکه حاکم (میمنه) مائل بود اینها را دستگیر نماید آنها را ترغیب برفتن هرات نمود که در آنجا (محمد ایوبخان) آنها را کرفتار نماید (غلام حیدرخان) بعد از رسیدن سر (سرور خان) (بسلطان مراد) نوشت لشکر من (سرور خان) را بقتل رسانیدند امیدوارم شما هم همین کار را با عبدالرحمن خان خواهید کرد یا او را محبوساً نزد من خواهید فرستاد ولی (سلطان مراد) جواب داد چون عبدالرحمن خان در بدخشان است دستم ازاو کوتاه است البته مطالعه کنندگان بخاطر دارند که (میرباباً) را (بفیض آباد) فرستاده بودم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 165 of 484

فصل ششم

پس ازچند روز بمشارالیه نوشتم با لشکر ترکستان مراجعت نماید تا دو لشکر رابیکجا نموده با سیر با قتغن
که بمنجوا هند اهل اسلام در دنیا ترقی نمایند جهاد نمائیم (میرباباً) جواب داد بهتر است شما (بفیض آباد)
بیائید تا خود را بآبا لی ایجا بنمایید بعد ازان عازم قتغن شویم لهذا (محمد عمر) را حاکم (رستاق)
مقرر داشته بودم با بعضی سرکردها و دو هزار سوار با خود برداشته نور حرکت نموده
وارد بمقام موسوم به (اراکو) شده در آنجا اقامت نمودم شب وقتی خوابیده بودم نمیدانم چی مرا
بیدار کرده گفت شخصی نیم برهنه که دیوانه معلوم میشود میخواهد نزد شما بیاید شخص مذکور را
احضار نمودم مشارالیه کاغذی بمن داد که مضمونش این بود (منکه نویسنده ایکاغذ هستم
یکنفر تاجر افغان میباشم و شنیده ام (میرباباخان) با چند نفر سرکرده های بدخشان و دسر خود
مصلحت نموده است که شما را اسیر نموده نزد انگلیسها بفرستند که بعد ها حکومت بدخشان را
نامزد آنها باقی بماند محضا شما را (بفیض آباد) بیائید من خیلی پریشان شدم و تمام شب در
خیال بسر بردم صبح (میرمحمد عمر) را با سرکرده های (رستاق) احضار نموده با آنها مشورت کردم
مشارالیه پس از ملاحظه کاغذ گفتند (میرباباً) شخص نامرد نمک بحرامی میباشد شک نیست حرف
آخر صحت داشته اظهار او مقرون بصدق باشد (میرمحمد عمر) گفت من همیشه (بامیرباباً)
دشمنی دارم لهذا (بفیض آباد) نخواهم آمد گفتم اگر میخواهید مراجعت نمائید مختارید زیرا که ترسی از
(میرباباً) ندارم بنابراین (بمیرمحمد عمر) اجازه دادم سوارهای خود را برداشته (برستاق) مراجعت
نموده انجا را محافظت نمایند و نیز (سردار عبدالله خان) را هم با او فرستادم که ضمنا مواظب
حرکات مشارالیه بوده بمن اطلاع بدهد و خودم توکل برخدا نموده عازم (فیض آباد) شدم بعد از
طی چند فرسخ بکوه موسوم به (زرکان) رسیده دیدیم شش هزار سوار بسرکردگی (میرباباً)
طرف ما میآیند بسوارهای خود حکم دادم بایستند گفتم خودم جلو میروم اگر شما دیدید سوارها نسبت
بمن خصمانه حرکت نمودند باید شما شلیک نمائید بعد اسب تاخته جلو رفتم دیدم بطور کرمی از من

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 166 of 484

پذیرائی کردند بسوارهای خود اشاره کردم آمدند من ملحق شدند متفقاً بحجت کنان روانه شدیم
بسوارهای (فیض آباد) گفتم شنیده ام شما سوارهای خوبی هستید میل دارم اسب تاختن شما را
به بینم سوارهای مذکور مشغول اسب تاختن شدند من بزبان افغانی به همراهان خود گفتم دو (میر
بابا) را بگیرید باین قسم میرقیم و (میربابا) در وسط ما بود تا اینکه وارد (فیض آباد) شده بهمراهان خود
حکم دادم که قلعه را متصرف شوند و سی سوار را (بقراولی دروازه) مقرر کردم بعد از سررسید
کاغذی از (غلام حیدرخان) (بمیربابا) رسید که چرا امراء سپه نکرده و نزد او نفرستاده است
کاغذ دیگری هم از امیر بخارا با خلعت و چهار رأس اسب یراق طلا بمشارالیه رسید امیر بخارا
نوشته بود (جنرال غلام حیدرخان) هواخواه من است و تعهد کرده است این ولایت را
بمن بسپارد لهذا باید فوراً عبدالرحمن خان از روسیه فرار نموده است هرکس او را بقتل برساند
قصاص نخواهد داشت (میربابا) که معتقد بخدا نبود و فقط معتقد مردمان متمول و اموال آنها بود دلهای
بدخشان را بمخالفت من اغوا میکرد روزی آمد گفت بیائید بشکار برویم که اینجا کبک زیاد است
قبول کردم ولی از او پرسیدم چنانچه قرار شده است لشکر چه وقت حاضرند با من بروند جواب داد
باید بیست هزار اشرفی بمن بدهید تا بمردم رشوه بدهم که لشکر حاضر شود گفتم پولیکه دارم بحجت
خرج جنگ با انگلیسها نگاه داشته ام و سوارهائی که رشوه بگیرند و بحجت خدمت با من بیایند
لازم ندارم زیرا که فعلاً ده هزار نفر اهالی قلعه غن و ده هزار اهالی رستاق دور من جمع شده اند
و همینکه وارد کابل شوم هزارها مردم افغانستان با من ملحق خواهند شد در واقع صندوق
میرا حمق خیال میکرد پر از طلا میباشد پر از خشک بود و این وقت در همه دنیا فقط دارای
یکمزار اشرفی بودم خلاصه تهیه شکار دیدیم ولی چند نفر از بدخشانیها مرا متنبه نمودند که (میربابا)
نسبت به شما خیال خیانت دارد و با پیروسر کرده های خود قرار داده است فردا شما را دستگیر
و بقتل برسانند پس از استماع اینفقره بسی نفر از همراهان خود حکم دادم با من بشکار بیایند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 167 of 484

بآنها دستور العمل داد ام مواظب (میرباباً) بوده حاضر شلیک باشند ولی تا من تفنگ خودرا
بطرف میر حرکت ندهم شلیک ننمایند پس ازدادن این دستور العمل باتفاق (میرباباً) عازم
طرف کوه شدیم وقتی پای کوه رسیدیم دیدیم پانصد سوار مسلح با من ملحق شدند پیاده های
(میرباباً) هم مثل اینکه بجنگ میروند مسلح بودند چون کسی دیده نشد (میرباباً) که طرف دست چپ
من بود گفتم وقتی از بدخشان حرکت کردم شنیدم شما خیال دارید مرا اسیر نموده نزد انگلیسها
فرستاده بآنها حسن خدمت بجا آورید اگر این حرف صحت دارد از این موقع بهتر بدست شما
نخواهد آمد بعد تفنگ خود را بطرف سینه میرها حواله نمودم و پست نفر از همراهان من تفنگهای خودرا
بطرف (میرباباً) حواله کردند همراهان (میرباباً) ترسیده فریاد کشیدند ما را نکشید ما که میر خودرا
نمیخواستیم شما او را برما امیر قرار دادید از این اظهار سوارها نسبت (میرباباً) راضی شده
دیگر اقدامی نکرده بشهر مراجعت نمودیم بعد از سه روز آیشان عزیز را که یکی از سرکرده های رستاق
بود فرستادم (میرباباً) را دعوت نماید که بیاید امشب با یکدیگر بخوشی گذرانی مشغول شویم
(میرباباً) بهمراه سیصد نفر مسلح بمنزل من آمد ولی قراولهای من او را نگذاشتند داخل شود
باو گفتند این حرکت معقولانه نیست لزومی ندارد این قدر آدم باخود داشته باشید سی نفر
باشما داخل شوند میرمذکور متغیر شده نسبت بافغانها فحاشی نموده بسوارهای خود حکم داد
بجوه جریه ارک را تصرف نمایند و (بشیپو رچی) خود حکم داد (شیپور) شلیک بکشد کسان
(میرباباً) دروازه اول را بغلبه گرفته قراولهای من عقب نشسته دروازه دومی را مقفل نمودند
یکنفر از نوکرهای من دویده خبر آورد چه نشسته اید تباه شدیم من با لباس فراخ و کمر کشوده
نشسته بودم فقط یک شش لوله در جیب خود داشتم فوراً برخاسته با همراهان خود بطرف
درب ارک رفته دیدم قریب پنجهزار نفر اشخاص مسلح بیرون درب ارک میباشند نوکرهای
خودگفتم با اینقدر جمعیت جنگیدن ممکن نیست لهذا من بیرون رفته با مردم شامل میشوم اگر قبل ازین

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 168 of 484

که مرا بشناسند توانستم کردن (میرباباً) را گر قتم سلامت خواهیم ماند و اگر مرا کشتند شما را
بخدا می سپارم خواه بجنگید و خواه بجنگید خود دانید بعد از دروازه بیرون آمده شش لوله خود را
زیر آستین جبه خود پنهان نمودم خوشبختانه بدون اینکه مرا بشناسند از میان همه مردم گذشته نزد
(میرباباً) رسیده از عقب کردن او را گرفته شش لوله خود را بشقیقه اش گذاشته گفتم حالا اگر
این همان افغانیست که با دشمنام میدادی و نزد باش شمشیر خود را بیندازد والا شش لوله
خالی میسنجم (میرباباً) فریادی زده بنای عجز و لابه را گذاشته گفت شما شش لوله خود را از شقیقه
من شمشیر خود را ای انداز م دلی من کردن او را بطور سخت پیچانیدم تا اینکه مجبور شد شمشیر خود را
بزمین انداخت گفتم بکسان خود حکم بده از دارک) خارج شوند گفته مرا اجرا نمود من بزبان افغانی
بنوکرهای خود گفتم دروازه جلو را هم متصرف شوند آنوقت بمیر گفتم من که شما را دوستانه بخانه
خود دعوت کردم شما چرا این طور عدوانه حرکت نمودید بعد از آن اهالی بدخشان را مخاطب
داشته گفتم آیا حاضر هستید بکمک من بجنگید یا بکمک این نامرد که نمیتواند دست خود را
حرکت بدهد مردم که دیدند میر آنها بقبضه اقتدار من است گفتند بکمک شما حاضریم لهذا آنها حکم
دادم بخانهای خود مراجعت نمایند وقتی مردم قبول حکم مرا نموده متفرق شدند خودم میرزا
باده نفر سوار بخانه اش برده بعیالهایش گفتم بجهت من شام حاضر نمایید صبح روز بعد
بارک) مراجعت کرده بخوبی استراحت نموده بجهت سلامتی خود شکرانه خداوند رجا آوردم
در این موقع باید اظهار بدارم که میرباباً (میرمحمد عمر) با یکدیگر فساد میورزیدند خیلی سعی کردم بین
دو نفر را اصلاح نمایم و آخر الامر کار را پیش بردم و (میرمحمد) با چهار هزار نفر (بفیض آباد) آمده
در خارج شهر بمقام موسوم به (جوزن) فرود آمد میرهای شارالیه کاغذی بمن نوشته اظهار
داشتند میخواهیم بثبوت این تجدید دوستی بیکدیگر بعضی تعارفات بدهیم و خواهش دارم
شما هم در این مجلس حضور داشته باشید دعوت آنها را پذیرفته رفتم و بین هر دو میر نشستم در جلو ما

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 169 of 484

یک کله قند بزرگ و خوانچه های شیرینی گذاشته بودند پس از اینکه میرها بعد از تعهدات
دوستی بدوش یکدیگر خلعت انداختند (میربابا) طرز آمدن گفت حالا که با دو برادر دست بدست
دادیم میتوانیم این کله قند بزرگ را بین خود تقسیم نمائیم از اظهار شالیه در یافتم مقصودش
نسبت بمن است گفتم این کار خیلی مشکل است و حکم دادم کله قند را ببرند بعد از چند ساعت از
نزد آنها برون آمدم ولی پریشان بودم که شاید بمخالفت من مشغول اقدامات بوده باشند
هر روز تاکید در حرکت میکردم و آنها عذر میآوردند در اینوقت رقعه جاتی را که قبلا در یخ
داده بودم بدست صاحبمنصبان نظامی رسیده (بغلام حیدرخان) اطلاع دادند که میخواهیم
(با میرسلطان مراد) جهاد نمائیم زیرا که مشارالیه دوست انگلیسها میباشد (غلام حیدرخان)
خیال کرد که این بهانه خوبی بجهة متصرف شدن ولایت (میرسلطان مراد) میباشد
و نیز گمان میکرد چون من بهمین نزدیکی ها بستم خائف خواهم شد که مبادا لشکر او بمن حمله بیاورند و
اهمال دارد اهالی بدخشان مراد استیکر نمایند علیهذا مشارالیه پسر برادر خود را بانج فوج پیاده
نظام و هزار و دویست سوار و پنج باطری توپخانه (سربا طری شش توپ سی عراده توپ میشود)
بکمک (میرسلطان مراد) فرستاد وقتی این لشکر وارد (تالیخان) شدند سوارهای لشکر
بین خودشان مذاکره کرده میگفتند باید (میرسلطان مراد) را تنبیه نمود زیرا که عبدالرحمن خان را
راه نداد بیاید با ما شامل شده بجهاد انگلیسها برویم (میرسلطان مراد) از این فقره مطلع
شده (بمیربابا) و (میرمحمدعمر) نوشت عبدالرحمن خان را بیشتر از این نزد خود نگاه ندارید والا
لشکر بلخ از شما و من تلافی خواهند نمود کاغذی هم از (میرسلطان مراد) بمن رسید نوشته بود
بقته غن بیائید حاضرم از شما پذیرائی نمایم چون در باب مراسله که (میرسلطان مراد) (بمیربابا)
و (میرمحمدعمر) نوشته بود اطلاعی نداشتم از وصول این کاغذ خیلی متحیر شده خیال کردم
(میرسلطان مراد) در باب رفتن من قبلا اعتراض داشت حالا چطور شده است تغییر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 170 of 484

خیال داده مراد عوت مینماید چون حامل مراسله دیدمن درشک افتاده ام صدق
مطلب را بمن اظهار نموده فقره فوق را بیان کرد گفتم حالا که چنین است همین فردا عازم
خواهم شد (میر محمد عمر) حاضر گردید با من بیاید ولی (میر بابا) گفت از عقب خواهم آمد (میر بابا)
حکم دادم پنجاه رأس است بازین ویراق و پنجاه تفنگ بجهت پنجاه نفر افغان که متدرجا
از شهر سبز آمده بمن ملحق شده بودند با خود بیاورد بعد از دو روز عازم شده بشهر بدخشان
که موسوم (بقشم) است وارد شدم در بین راه بقلعه کهنه موسوم (بقلعه جعفر) منزل نمودم
اگرچه فرستاده (میر سلطان مراد) اصرار داشت جلو بروم من از رفتن انکار نموده گفتم
نیروم تا (میر بابا) وسوارهای رستاق آمده بمن ملحق شوند مقصودم این بود مسامحه نمایم تا (میر سلطان
مراد) بجهت اینکه مرا معطل کرده بود کاملا متنبه شود بعد از شش روز خبر رسید (میر سلطان
مراد) از شکر بلخ شکست خورده با عیال و میر سابقی قلاب فرار نموده است بعد خبر رسید
اینها که فرار نموده اند بطرف ما میآیند و نزدیک میباشند از شنیدن این خبر (سردار عبدالله خان
را با چهل سوار فرستادم که از جانب من از آنها استقبال نمایند وقتی وارد شدند با آنها
تشکی دادم گفتم اگر با من بطور وفاداری خدمت نمائید بشما اذیت نخواهد رسید و با شما
بطور مهربانی سلوک خواهم نمود و (بمیر سلطان مراد) وعده دادم که وقتی باقتدار خود
رسیدم مجددا حکومت قتغن را بتو تفویض خواهم نمود و مشارالیه را (سردار عبدالله خان)
و ششصد سوار تالیغان فرستادم که از جانب من بمردم اطمینان و خاطر جمعی بدهند خودهم
فورا بعد از آنها حرکت نموده پس از دو روز وارد تالیغان شدم

فصل هفتم

در باب رسیدن بتخت سلطنت افغانستان در سنه ۱۲۹۷ هجری

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 171 of 484

وقتیکه این واقعات درپیش بود (غلام حیدرخان) با نصف دیگر شکریخ که بسبب کشتن (سردار سروخان) برادر شوریده بودند مشغول جنگ بود مشارالیه با سه باطری توپخانه (بیجده عراده توپ) وسه هزار سوار نظام ویکهزار پیاده ردیف به (تختهپل) رفته بود شورشیان در قلعه تختپل که پدرم وجدم (امیردوستمحمدخان) بنا کرده بودند و در مدت پنجسال باتمام رسیده بود محصور شده بودند بخاطر دارم که تقریباً دوازده ساله بودم درباب قلعه مذکور این مذاکرات را می شنیدم و دراین موقع که چهل و سه ساله بودم مذاکراتی را که شده بود چنین بخاطرم مانده بود مثل اینکه دیروز شنیده باشم مقصود از بنای قلعه مذکور این بود که اگر موقتی کابل از دست ما برود و پناهی در خارج لازم داشته باشیم بجهت محافظت خانواده سلطنتی اینجا را حاضر داشته باشیم ازاین جهت قلعه مذکور را خیلی خوب و محکم ساخته بودند (غلام حیدرخان) در خارج این قلعه وارد شده بشورشیان که داخل قلعه بودند حکم بشلیک نمود ولی بعد از جنگ طولانی که هیچیک از طرفین صرفه نبردند شورشیان باواز بلند فریاد کردند ما باغی نیستیم ولی بمخالفت (غلام حیدرخان) وغرلباشها میجنگیم بسبب اینکه پسر پادشاه ما و تمارا در (دهوادی) کشته اند ما باید بخانه داده سلطنتی خود مان وفادار باشیم از شنیدن این کلمات شکر (غلام حیدرخان) جنگ را موقوف نموده بجنرال مذکور و غرلباشها حمله نمودند جنرال مذکور با دویست نفر از همراهان خود بطرف مزار شریف فرار کردند و شکر آنها را تعاقب نموده چنان در تعاقب جد و جهد کردند که (غلام حیدرخان) مجبوراً از رود جیحون از کلدر گذشته به بخارا فرار نموده عیال و اموال خود را بدست سربازها گذاشت سربازها اموال و اموال غرلباشها را تاراج نموده عیالهای آنها را اسیر نمودند شورشیان دو نفر از صاحب منصبان مرا از مجلس نجات داده برخود سرکرده مقرر داشتند لشکرهای مقیم قلعه غلجه شیرخان و سرپل و آنچه نزدیکی از این واقعات مطلع شده تمام صاحب منصبهائی را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 172 of 484

اگر (غلام حیدرخان) مقرر داشته بود دستگیر نمودند و من باشش هزار رستاقی و دو هزار قشمی وارد تالیخان شدم و قتیکه لشکر قندوز به برادرزاده (غلام حیدرخان) و جز البتا اوحمله نمودند صاحب منصبان او گریختند و برادرزاده و (غلام حیدرخان) خود را بکلوزه کراز تشدد آنها خود را آسوده نمایند بعد ازین تمام عساکر نزد من آمده سلام نمودند من سجده شکر بجا آورده گفتم الهی قادری که این ولایت را از دست کفار نجات دهی قدرت داری سایر کرباآنها بهدست شده اند سزا بدهی و باهل اسلام معاونت نمائی ایقادر مطلق قوت درید قدرت تو میباشد وقتی این عساکر با من ملحق شدند (سردار عبدالله خان را با مراسلات نزد لشکر در (قندوز) باقی مانده بود فرستادم و بجهت وفاداری آنها اظهار اطمنان نمودم و بآنها نوشتم که همه شما را برادر دینی و اعضای خود میدانیم و نیز نوشتم (سردار عبدالله خان) را نزد شما فرستادم که از شما احوال پرسی نماید و خبر سلامتی مرا بشما برساند تا بملاقات یکدگر برسیم زیرا که باید چندی در اینجا اقامت نموده تهیه آذوقه و پول بجهت خود نمایم خودم در تالیخان اقامت نموده (سردار عبدالله خان) با این مراسله بطرف رودخانه (قندوز) رفت لشکر آنجا از رسیدن کاغذ من خوشنود گردیده در اردو آتش بازی نمودند و بجهت اظهار شعف خود مهمانیها داده بجهت خوشنودی روح مقدس حضرت رسول ص ختم گرفته از خداوند مسئلت نمودند که مسلمانهای افغانستان را از دست انگلیسها نجات دهد و از خداوند درخواست نمودند که یا ما را بر انگلیسها نصرت بدهد یا قلوب آنها را بطرف ما مایل گرداند و مراسله از لشکر مذکور بمن رسید که از ورود من تبریک گفته اظهار داشته بودند ما یقین داریم خداوند با ماست و شما را فرستاده است که ما را از زیر پای صاحب غیر نجات دهید بجهت این مرحمت خداوندی که قلوب را بطرف من متوجه داشته است شکریه نموده دو روز منتظر (میربابا) میر فیض آباد شدم ولی مشارالیه نرسید مراسله بجهت او نوشته

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 173 of 484

استفسار کردم چرا بمن ملحق نشده اید مشارالیه جواب نوشت الحال دیگر لازم نیست من بشما ملحق شوم زیرا که لشکر بشما تسلیم شده اند جواب مراسله او را نوشتم که باید نزد من بیائید والا من نزد شما خواهم آمد مشارالیه با مشیرهای خود مصلحت نموده چنین صلاح داده اند که لابد باید با من ملحق شوند والا ممکن است لشکر فرستاده او را خراب نمایم لهذا مصلحت این اشخاص را قبول نموده باشش هزار نفر همراهان خود در تالیخان بمن ملحق گردید روز بعد (میرهاها) و (میرمحمد عمر) و (میرسلطان مراد) را با سرکرده های آنها دعوت نمودم که بدربار من حاضر شوند وقتی حاضر شدند آنها را مخاطب نموده گفتم شما میدانید حالت من در این موقع چگونه است من برای جهاد آمده ام و لشکر با پول و آذوقه ندارند باید تمام حکمرانهای این مملکت برحسب شئونات خودشان پولی بیاورند رعایا باید از سوارها پذیرائی نمایند هر خانه باید یک رئیس کوسفند و یک کیسه گندم یا جو تقدیم نمایند بعد از آن دیگر هیچ زحمتی بآنها نخواهیم داشت و خواهش کردم تا فردا جواب این فقره را بدهند و آنها را مرخص نمودم (بسردار اسحاق خان) هم کاغذ نوشتم که بعد از حرکت شما بطرف (یمنه) اطلاعی از حالات شما ندارم مشعوف خواهم شد اگر شما بمزار شریف آمده تا زمانی که من اینجا مشغول کار هستم امورات آنجا را بعهده بگیرد و این کاغذ بدست اندخوی بشارالیه رسیده چون شنیده بودند بدخشان و قتغن را متصرف شده ام محض وصول این مراسله فوراً حرکت نموده سه روز بمزار شریف آمده از آنجا خبر ورود خود را بمن نوشته اظهار داشت بجهت عساکر اینجا آذوقه ندارم در این بین پیغام میرها و سرکردها بمن رسید که خواهش شما را پذیرفته و فعلاً تهیه دیده ایم صد هزار روپیه نقد بجهت شما بفرستم و بملاحظه اینکه شما میخواهید ما را از چنگ دشمن خارجی نجات بدهید حاضریم تا هر اندازه که ممکن باشد بشما معاونت و کمک نمائیم اگر لازم شود بعد با پول بجهت شما خواهیم فرستاد من حکم دادم قدری آذوقه ها در قلعه (خان آباد) و قدری در نقاط دیگر حاضر نمایند و نیز (بسردار اسحاق خان) نوشتم اگر دوازده هزار شتر نزد من بفرستید شترها را آذوقه بار نموده

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 174 of 484

نزد شما عودت خواهم داد و در این وقت تاجری (یار محمد خان) نام که از اهالی تاشقرغان
بود بعضی هدایا بجهت من آورد متحیر شدم که از میان همه این مردم چطور شده است که فقط همین
شخص بجهت من تعارفات آورده است طولی نکشید دریافتم که فرمان فرمای سابقی بلخ لونی تاب
نام چهار هزار اسکه طلای روسی و ده هزار طلای بخارائی و شصت هزار روپیه کابلی و دو هزار
بلیت که هر یک صد روپیه قیمت داشت از خزانه دولتی غارت کرده بود با چند هزار اشرفی
نزد این شخص سپرده است و این وجه را از خزانه بلخ برداشته بود تاجر مذکور آمده بود که این
فقره بمن اطلاع بدهد مشار الیه را با غلام خود (قزامرز) که حالا سپه سالار هرات است بتاشقرغان
فرستادم که وجه مذکور را ضبط نموده نزد من بیاورند مشار الیهم رفته با این پول گزاف سالما
مراجعت نمودند روز دیگر اول نوروز بود محض میمنت این روز حکم دادم شش هزار زن و دختر
ملت افغانستان را که در زمان وفات (امیر شیر علیخان) تر اکمه اسیر کرده بودند آزاد
نموده آنها را با قوامشان تسلیم نمایند قبل از اجرای حکم (میر بابا خان) فرستاده های مرا حبس نمود
بین خودشان گفته بودند چون عبد الرحمن خان عنقریب با انگلیسها مشغول جنگ خواهد شد هر گاه در
رها نمودن این زنهای عاجزه مسامحه نمائیم اینقدر از خود گرفتاری خواهد داشت که بادی
از اینها نخواهد کرد و چند نفر از فرستاده های مرا که در این خصوص اصرار داشته اند بقتل رسانیدند
یکی خود را برود خانه انداخته آنها چنین گمان کرده بودند که در آب غرق شده است ولی مشار الیه جان
خود را کشیده بلباس درویشی خود را بمن رسانیده واقعات را اظهار داشت از شنیدن
این فقره بیطاقت شده (میر بابا) را با چند نفر از مشاورین او حبس نموده (میر محمد عمر) را حاکم
(فیض آباد) و برادر او را حاکم (رستاق) مقرر داشته مجددا حکم دادم اسیرهای مذکور را رها
نمایند و برادرهای عیال مرا هم که در (شغنان) محبوس بودند رها نمایند تمام این اسرای بیچاره نزد
اقوام آنها فرستاده خدا را شکر نمودم که مرا قدرت داد از ملت خود کمک نمایم روز بعد وارد (قندوز)

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 175 of 484

شدم عساکر آنجا یکصد و یک توپ بجهت ورود من شلیک نموده از دیدار من خیلی مشعوف شده
دویست نفر صاحب منصبهائی را که دشمن بودند بحضور او رودند باین خیال که بجهت خوشنودی
من آنها را بقتل برسانند من اجازه نداده حکم دادم آنها را رها نمایند تا روز دیگر وقتی مشغول دیدن سان
و پیشخانه بودم شخصی نزدیک آمده سلام کرد و خود را بروی پاهای من انداخت تعجب کردم کیست او را
بلند کرده ملتفت شدم که مشارالیه (محمد سرور خان) پسر (ناظر حیدر) است که در سمرقند از نزد
من رفته بود ابتدا مشارالیه خیلی اظهار ندامت از حرکت خود نمود بعد از انکه باو گفتم برخیزد
گفت حامل مراسله از کابل بجهت شما میباشد من بچاردخود مراجعت نمودم مشارالیه گفت از طرف
سفیر انگلیس بجهت شما کاغذی آورده ام و از کوه (هندوکش) که در آنجا سردی و برف زیاد بود
عبور نموده ام مراسلهٔ مذکور را گرفته گشودم مضمونش بقرار ذیل است (دوست محترم من سردار
عبدالرحمن خان بعد از تبلیغات رسمیه و آرزومندی مژده سلامتی اطلاعاً رحمت افزا میشود
که دولت انگلیس از استماع اینکه شما بسلامتی وارد قفقاز شده اید مشعوف هستند و خشنود
خواهند شد بدانند شما از روسیه بچه قسم حرکت نموده اید و ارادهٔ خیالات شما چیست دوست
شما کریفن صاحب) چون اول این مذاکرات من با دولت انگلیس بود خیال کردم صحیح نیست بدون
مشورت باعساکر خودم جواب این مراسله را بدهم و از اشخاص مفید پیم داشتم که شاید بگویند شما
چینی دارم که مملکت آنها را بانگلیسها تسلیم نمایم و این فقره باعث تمامی من خواهد بود و نیز دانستم
موقعی بدست آمده است که بتوانم بفهم در باب مراوودات خارجه ملت من تا چه اندازه اقتدار
بمن خواهند داد لهذا مراسله مذکور را با آواز بلند بحضور عساکر خودم قرائت نموده گفتم مشعوف
خواهم شد اگر سرکرده ها در نوشتن جواب این مراسله با من معاونت نمایند زیرا که میخواهم
بدون اینکه قبلاً با دوستان تازهٔ خود مشورت نموده باشم اقدام در کاری ننمایم و از همه شما
خواهشمندم در نوشتن جواب همراهی نمائید دو روزه مهلت خواستند روز سوم تقریباً یک صد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 176 of 484

کاغذ نوشته نزد من آوردند مضمون بعضی ازاین قرار بود (ای ملت انگلیس باید از مملکت ما خارج شوید یا شما را بیرون خواهیم کرد یا جان خود را در سر اینکار خواهیم گذاشت) دیگری چنین نوشته بود (قبل ازاینکه با شما مذاکره شویم باید غرامت خسارت و ضرر هائیکه بافغانستان وارد آورده اید بدهید) دیگری نوشته بود (باید صد کرور روپیه غرامت خراب کردن توپها و قلعه جات ما را بدهید والا نخواهیم گذاشت یکنفر انگلیس زنده به پشاور برسد چنانچه در زمان سابق چنین کردیم) یکنفر از سرکرده ها نوشته بود (ای کفار غدار شما هندوستان را بمکر و فریب متصرف شده اید و حالا میخواهید افغانستان را هم بهمین قسم بهندوستان ملحق نمائید تا وقتیکه قوه داشته باشیم دفاع خواهیم کرد بعد دولت دیگری مثل دولت روس با ما ملحق خواهد شد که بمخالفت شما جنگ نمائیم) خلاصه تمام این مزخرفات را نزد من آوردند همه را با آواز بلند خواندم بعد از آن اظهار داشتم من هم جوابی در حضور شما مینویسم تا شما خیال نکنید قبلا با کسی مشورت کرده ام کاغذ و قلمی برداشته از خداوندی که پروردگار همه مخلوقات است مسئلت نمودم که بمن الهام نماید جواب سزاواری بنویسم پس از آن در حضور هفت هزار نفر از افاغنه واتریک بقرار ذیل نوشتم (ایجانب سردار عبدالرحمن خان بدست محترم خود کریفن صاحب نماینده دولت برطانیه عظمی سلام فراوان میرساند از وصول مراسله محبت آمیز شما و ازینکه شاه ما وارد قندهار شده ام اظهار مسرت فرموده بودید مشعوف گردیدم در جواب سوالی که مرقوم داشته بودید که از روسیه چه قسم حرکت نموده ام اظهار میدارم که من باجازه (جنرال کافمان) فرمانفرمای دولت روس از روسیه حرکت نموده ام و اراده من از این اقدام فقط اینست که در این پریشانی و اشکالات زیاد از ملت خود همراهی نمایم زیاده والسلام) مراسله مذکور را با آواز بلند بجمعیت عساکر خود قرائت نموده سئوال کردم آیا جوابی که نوشتیم پسند دارید یا خیر جواب دادند ما حاضریم تحت فرمان شما بجهت حفاظت مذهب و مملکت خود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 177 of 484

جنگ نمایم ولی نمیدانیم با سلاطین بچه قسم باید مکالمه کرد بعد از آن بخدا و رسول قسم یاد نموده اختیار کابل بمن دادند که هرچه مناسب بدانم بنویسم و صدای خود را بیاد چهار یار بلند نموده گفتند این مراسله که نوشته اید جواب صحیحی است و همه ما با باین جواب متفق هستیم وقتی این جواب را پسندیدند مراسله مذکور را (بمحمد سرور خان) دادم شارالیه بعد از توقف چهار روز از (قندوز) عازم کابل گردید من هم بآهستگی بطرف (چاریکار) حرکت بودم و ضمناً پیغام شفاهی هم بصاحبان انگلیس مقیم کابل فرستادم باین مضمون که من (بچاریکار) میآیم که تبها قراری در کارها بدهم در ماه جمادی الاول سنه ۱۲۹۷ کریفن صاحب مجدداً کاغذی بمن نوشته سعی نموده مرا وادارد بکابل رفته عنان سلطنت افغانستان را بدست بگیرم در ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۹۷ جواب مراسله او را بقرار ذیل نوشتم (دوست عزیز من از دولت انگلیس امید زیاد داشته و دارم و دوستی شما تصدیق صحت و اندازه خیالات مرا مینماید شما از عادات اهالی افغانستان بخوبی مطلع میباشید که حرف یک شخص تا زمانیکه با و مطمئن نباشند که بجهت بهبودی آنها ذاکره مینماید ثمری ندارد مردم میخواهند قبل از اینکه بمن اجازه بدهند عازم کابل شوم جواب سئوالات ذیل را بدانند و سئوالات بقرار ذیل است

(۱) حدود مملکت من تا کجا خواهد بود

(۲) آیا قندها رهم داخل مملکت مذکور خواهد بود

(۳) آیا یکنفر فرنگی یا انگلیس در افغانستان خواهد ماند

(۴) دولت انگلیس توقع دارند کدام دشمن ایشان را دفع نمایم

(۵) دولت انگلیس چگونه منافعی را وعده میدهد که بمن و اهالی مملکت من عاید دارد

(۶) در عوض چگونه خدماتی توقع دارند

جواب این سئوالات را باید بملت خود بدهم و قبلاً از ملت خود معلوم نمایم که تا چه اندازه میتوانم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 178 of 484

در این کار اقدام کنم آنوقت شرایط عهدنامه را که پذیرفتن و اجرای آن ممکن باشد بصوابدید آنها قبول خواهم کرد و از خداوند امید دارم که این ملت و من روزی متفق شده بشما خدمت نمائیم اگرچه دولت انگلیس محتاج این خدمات نیست و لی باز هم احتمال دارد مواقع لازمه فراهم آید بمدد خداوندی مردم دسته دسته میآمدند همعهد میشدند و حاضر بودند همه گونه خدمات باجان و مال بنمایند لهذا تا زمانیکه از نیج شیروار (چاریکار) شدم تقریباً سیصد هزار غازی جمع شده بمن ملحق گردیدند شکر خداوندی را بجا آوردم که این قدر مردم را تابع میل من نموده و همه اینها خیلی خوشنود و مشعوف هستند که مرا پادشاه آتیه خود می شناسند و همه وعده داده اند که از روی اخلاص بشما خدمت نمودهٔ با دولت برطانیه جنگ خواهیم نمود با آنها گفتم لزومی ندارد بمخالفت دولت برطانیه بجنگید زیرا که انگلیسها مرا دعوت نموده اند قبول سلطنت کابل را نمایم در ماه رجب ۱۲۹۶ مجدداً آگریفن صاحب جواب سئوالات مرا بقرار ذیل فرستاد (بمن امر شده است که از دولت هندوستان درباب سئوالاتی که نموده اید بشما اتمام نمایم اولاً درباب اینکه حکمران کابل با دولتهای خارجه چه مناسبات خواهد داشت چون دولت انگلیس اجازه نمیدهد دول خارجه در افغانستان حق مداخله داشته باشند و دولت روس و دولت ایران قول داده اند که بکلی از دخالت در امورات پولتیکی احتراز داشته باشند واضح است که حکمران کابل غیر از دولت انگلیس با هیچ دولت خارجه نمیتواند روابط پولتیکی داشته باشد و اگر کسی از دولتهای خارجه بخواهد در افغانستان مداخله نماید و مداخلهٔ مذکور منجر بتعدیات بموجب نسبت بحکمران کابل شود آنوقت دولت انگلیس حاضر خواهد بود از امیر افغانستان معاونت نماید و اگر لازم شود دولت مذکور را دفع نماید شرط اینکه امیر مذبور در باب روابط خارجی خود بصلاح دید دولت انگلیس رفتار نماید ثانیاً درباب حدود مملکت افغانستان بمن امر شده است اظهار بدارم که تمام ولایت قندهار بحکمران مستقلی تفویض شده است غیر از محالات بشکت و بیبی که تحت تصرف

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 179 of 484

خود دولت انگلیس خواهد بود علیهذا دولت انگلیس در این مسائل و در باب قرار داد حدود
مغربی و شمالی افغانستان که با امیر سابق (محمد یعقوب خان) داده است نمیتواند تجدید مذاکراتی
با شما نماید با این مستثنیات دولت انگلیس مایلست که شما اقتدار کامل و بسیط خود را بر افغانستان
چنانچه قبلا امرای خانواده شما داشته اند مستحکم نمایید و در تصرف هرات دولت نمیتواند بشما
اطمینان بدهد ولی از اقداماتی که خودتان خواسته باشید بجهت تصرف نمودن هراة بعمل آورید
دولت مشارالیها ممانعتی ندارد دولت انگلیس نمیخواهد در امورات داخلی این مملکت دخالت
نماید و این ها را هم از شما نمیخواهند که سفیر کبیر انگلیس باشد در هیچ جای افغانستان اجازه اقامت
دهید مگر بجهت سهولت مراودات متعارفی و دوستانه بین این دو دولت هم جوار قرین مصلحت
خواهد بود که برحسب قرارداد یکنفر وکیل مسلمان از جانب دولت انگلیس در کابل اقامت نماید)
یکهفته بعد جواب مختصری نوشتم ولی در باب مجری داشتن قندهار از مملکت افغانستان
راضی نشدم باین دلیل که قندهار خانواده سلطنتی افغانستان میباشد و بدون همچو شهری افغانستان
بیقدر خواهد بود و توکل برخدا نمود از محال کوهستان داخل (چاریکار) شدم از اینکه تعداد زیادی
از غازیها دور من جمع میشدند عساکر انگلیس مضطرب بودند سرداران محال کوهستان و
کابل و اشخاصی که بمخالفت انگلیسها میجنگیدند هر روزه آمده بمن ملحق گردیده همعهد میشدند و اشخاصیکه
نمی توانستند بیایند بوسیله مراسلات یا بوسایل دیگر با من مراودات داشتند جاسوسهای
من از کابل اطلاع دادند که صاحب منصبهای انگلیس در باب خیالات من نسبت بآنها متحیر تمدد
ماه شعبان ۱۲۹۷ تمام سرداران و سرکردههای طوایف افغانستان که حاضر بودند در (چاریکار)
مرا بپادشاهی افغانستان پذیرفتند و اسم مرا داخل خطبه نمودند و مردم مشعوف بودند
که خداوند مملکت آنها را بدست حکمران اسلامی خودشان داده است گریفن صاحب هم در کابل
مقارن همین اوقات مجلسی منعقد داشته در حضور صاحب منصبان انگلیس و سرداران افغانستان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 180 of 484

امارت مرا اعلان نموده نطق ذیلرا بیان کرده بود (وضع امورات حالت سردار عبدالرحمن خان را بجائی رسانیده است که مطابق میل وخواهش دولت انگلیس است لهذا فرمانفرمای هندوستان و رجال دولت اعلیحضرت ملکه انگلستان و امپراطریس هندوستان مشعوف هستند که اعلان نمایند سردار عبدالرحمن خان نوهٔ امیر معظم مرحوم (امیر دوست محمد خان) را امارت افغانستان میشناسیم واین فقره بجهت دولت انگلیس اسباب خوشنودی است که طوایف و سرکرده های آنها شخص ممتازی را از خانوادهٔ بارکزائی که مرد شجاع معروف و محترب دعاقلی میباشد انتخاب نموده اند خیالات امیر معظم الیه نسبت بدولت انگلیس بانتها درجه دوستی است وتا زمانیکه حکومتش ظاهر دارد رکاین خیالات دلپذیرش زنده است امداد دولت انگلیس باو خواهد رسید و بهترین وضعی که دوستی خودرا نسبت بدولت انگلیس ثابت نماید این خواهد بود که با رعایای خودش که باخدمت نموده اند بطور رفاقت سلوک نماید) درهمین ماه شعبان سنه ۱۲۹۷ تلگرافا از سیملہ بصاحب منصبان انگلیس مقیم کابل خبر رسید که لشکر انگلیس شکست سختی از دست (سردار محمد ایوبخان) در میوند خورده اند از شنیدن این حرف کریفن صاحب بلا درنگ سوار شده با یکدسته مختصری از سوارها به ذوقه که تقریبا بفاصلهٔ چهار فرسخ از کابل واقع است آمد که مراملاقات نموده در باب حرکات آتیهٔ خودشان مذاکرات نمایند سه روز در این مجلس طول کشید من از کریفن صاحب خواهش نمودم قراردادی که بایکدیگر داده ایم نوشته بمن بدهد که با اهالی مملکت خود بنمایم مشارالیه کاغذ ذیل رابمن تسلیم نمود (حضرت مستطاب فرمانفرمای هندوستان از شنیدن این خبر مشعوف هستند که حضرت والای شما بموجب دعوت دولت بهیهٔ انگلیس بطرف کابل روانه شده اید لهذا نظر بخیالات دوستانه که حضرت والای شما را محرک است وبملاحظهٔ فوایدیکه از تاسیس دولت مستقله تحت اقتدار شما عاید سرداران واهالی این مملکت خواهد شد دولت انگلیس حضرت والای شما را بسمت امارت افغانستان میشناسد واز طرف فرمان فرمای هندوستان اجازه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 181 of 484

دارم که حضرت والای شما را مطلع نمایم که دولت انگلیس میل ندارد در امورات داخلهٔ حکومتی
ولایاتی که در تصرف شما میباشد مداخله نماید و نمیخواهد یکنفر انگلیس بسمت سفارت و هیچ جای
داخلهٔ مملکت مذکور اقامت داشته باشد ولی بجهت سهولت مراودات متعارفی و
دوستانه چنانچه بین دو مملکت همجوار باید برقرار باشد قرین مصلحت خواهد بود یکنفر وکیل مسلمان
از جانب دولت انگلیس موجب قرارداد در کابل اقامت نماید حضرت والای شما خواهش نموده اید
که خیالات و قصد دولت انگلیس را در باب حکمران کابل نسبت بدول خارجه بجهت اطلاع
شما کتباً مرقوم شود فرمان فرمای هندوستان بمن اجازه داده اند که بشما اظهار بدارم از آنجائیکه
دولت انگلیس قبول نمیکند دول خارجه در افغانستان حق مداخله داشته باشند و نیز دولت
ایران و دولت روس قول داده اند که از مداخله نمودن در امورات افغانستان احتراز نمایند
واضح است که حضرت والای شما نمیتوانید غیر از دولت انگلیس با دیگر دولت خارجه
روابط پولتیکی داشته باشید و اگر احدی از دولتهای خارجه خواسته باشند در افغانستان
دخالت نمایند و مداخله مذکور بمنجر بتجاوزات بمملکت حضرت والای شما گردد در آنصورت دولت
انگلیس حاضر خواهد بود باندازه و طریقیکه لازم بداند بجهه دفاع مداخله مذکور از شما کمک نماید مشروط بر اینکه
حضرت والای شما در باب روابط خارجی خود برحسب مصلحت دولت انگلیس صادقانه رفتار نمائید
در اینصورت صاحب از من خواهش کرد قبل از اینکه صاحب منصبان انگلیس از کابل حرکت نمایند من بکابل
رفته با آنها وداع نمایم و نیز خواهش نمود تهیه لازمه بجهت حفاظت آنها بعمل بیاورم و تهیه آذوقه بجهت
عساکر انگلیسی که قسمتی با (جنرال رابرتس) بقندهار و قسمتی با (سر دونالد استیوارت) به پشاور
میرفتند بنمایم در این فقره قبول کردم که هرچه ممکن باشد کوتاهی ننمایم و برای حفاظت انگلیسها تا سرحد تقسیمکه
ممکن بود خاطر جمعی و اطمینان دادم و بشارالیه گفتم خیال من این است (جنرل رابرتس) بهر زودی
که ممکن باشد روانهٔ قندهار شود بعد از حرکت او بکابل رفته از (جنرال استیوارت) وداع خواهم نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 182 of 484

در اوایل ماه رمضان سنه ۱۲۹۷ (جنرال رابرتس) از کابل با دسته از عساکر انگلیس عازم قندهار گردید (سردار محمد غریز خان) پسر (سردار شمس الدین خان) را با چند نفر مأمورین دیگر که با لشکر (جنرال رابرتس) تا قندهار میرفتند مقرر نمودم مواظبت نمایند مردم در بین راه با اینها مخالفت ننمایند و آذوقه بمحبت خودشان و مالهای آنها برسانند طوایف بین راه احکام مرا که مأمورین من با آنها ارائه داشتند اطاعت کرده در راه هیچ مغایرتی نکردند لهذا (جنرال رابرتس) سالما وارد قندهار شد و (ایوب خان) در آواخر رمضان سنه ۱۲۹۷ شکست خورده بطرف هرات فرار نمود (سردونالد استیوارت) و کیفیت مصاحبت هم از (شیرپور) در اوایل رمضان سنه ۱۲۹۷ عازم پشاور گردیدند من چند دقیقه قبل از حرکتشان رفته با آنها وداع نمودم پانزده دقیقه مجلس کردیم در مجلس مذکور تعارفات رسمانه بین ما معمول آمد و ملاقات ما دوستانه بود در بین مذاکرات قرار شد که سی عراده توپ از توپخانه افغانستان که در اینوقت در (شیرپور) موجود بود بمن تسلیم نمایند و نیز تقریبا نوزده لک روپیه که انگلیسها از بابت مالیات مملکت در زمان توقف خودشان اخذ کرده و بمصرف آذوقه لشکر و ساختن استحکامات رسانیده بودند بمن بپردازند و نیز آنکه قلعه جات تازه را که انگلیسها در کابل ساخته بودند خراب ننمایند باین قسم جنگ ثانوی و دخالت انگلیسها در کابل ساخته بودند خراب ننمایند در افغانستان جنگ اختتام رسید مجددا تخت و عنان سلطنت افغانستان که از روی حسب و نسب و مذهب استحقاق آنرا داشتم بتصرف من آمد و اهالی افغانستان از اینمعنی که مملکت آنها بدست پادشاه اسلامی خودشان آمده خوشنود بودند من هم خداوند را شکری نمودم که اینخدمت را بمن رجوع فرموده و قدرت داده است که اهالی وطن خود را از صدماتی که از حالت مغشوشه مملکت بآنها میرسید برهانم پس از این مشغول انتظامات و امنیت و ترقی مملکت خود گردیدیم و کار آسانی نبود

فصل هشتم

در باب انتظامات امورات سلطنتی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 183 of 484

فصل هشتم

پس از جلوس بتخت سلطنت افغانستان و حرکت انگلیسها از کابل پای خود را بر کار ترقی مملکت و انتظامات امور سلطنتی نهاده در هر شهری که در اینوقت تحت حکمرانی من بود مامورینی که حالا بیان مینمایم مقرر داشته در شهرهای بزرگ و معتنا به اشخاص خیلی باکفایت و قابلیت را مقرر نمودم و در شهرهای کوچکتر که کارها بالنسبه کمتر بود اشخاص باکفایت متوسط مامور کردم و این مامورین بقرار ذیل یکنفر حاکم با منشی و اجزا یکنفر قاضی با یکنفر مفتی یکنفر کوتوال با جمعیت پلیس و اجزای اداره راهداری یعنی پاسپورت اداره تجارتی با اجزای مجلس تجارتی و اداره مالیاتی و دخل و خرج ولایت و اداره گمرک و قوای عسکریه که بجهت حفاظت مملکت لازم بود احکامات به تمام رؤسای طوائف و ولایات فرستاده آنها را تحریک نمودم که مملکت را بحالت امنیت نگاه بدارند و با اهالی وطن و اتباع این مملکت بطور مهربانی سلوک نمایند و اگر اینها رفتار کنند در عوض توقع رفتار محبتانه و انعامات و الطاف ملوکانه از من داشته باشند و در آخر کلام بآنها اطمینان دادم که ارادهٔ و خیالات من نسبت بهمهٔ شما محبتانه و روفانه است در اینوقت عیال و دو پسر خود (حبیب الله خان) و (نصر الله خان) را که در رد سیه کذ انشته بودم با نوکرهای محرم خود که نزد آنها فرستاده بودم طلبیدم و نیز اقوام خود را که در قندهار بودند احضار کردم در ماه ذی الحجهٔ الحرام سنه ۱۲۹۷ عیال دیگری که دختر (ملا عتیق الله) صاحبزاده و مادرش یکی از اقوام من بودند تزویج نمودم این تزویج بتوسط و در خانه عمویم (سردار محمد یوسفخان) فراهم آمد کوچکترین اولاد من (محمد عمر جان) از بطن این منکوحه است در مدت قلیلی تمام خانواده و عیال و مادر و خواهر و پسرهایم که سالهاست مرا ندیده بودند همه یکجا نزد من جمع شدند شکر خدا را بجا آوردیم که این نعمت اقبال را بعد از اینکه تقریبا دوازده سال آواره بودیم و زحمات زیاد و صدمات زیاد دیده بودیم باز ارزانی فرمود چون در مملکت حالت یاغی گری ظاهر و جاسوسها و مفتشهای مخفیانه مقرر داشتم که هرچه بین مردم واقع میشود بمن راپورت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 184 of 484

نمایند باین قسم با دلائل کثیره آنهائی راکه وفادار و دوست بودند دریافتم و با اینها بطور مهربانی سلوک نمودم ولی اشخاصیکه خیالات خصمانه داشتند و محرک فتنه و فساد بودند کاملاً سیاست نمودم ملاهای متعصب و رؤسای سرکش که با خانواده (شیرعلیخان) متوفی هوا خواهی داشتند سرحلقه و بدترین متعصبها بودند با اینها بر حسب حرکات خودشان رفتار نمودم بعضی از آنها را از مملکت بتعید کرده و بعضی بجهت حرکات ناشایسته خودشان ببدترین سیاست ها رسیدند همهٔ این اوقات بکلی مصروف کار بودم تمام مراسلات را بدست خود می نوشتم زیراکه در این کار بدیگری اعتبار نداشتم دو فقره خیلی اهمیت داشت که محتاج بتوجه مخصوص بود از این جهت توجه مخصوص خود را صرف این کار میکردم فقرهٔ اوّل این بود که پول نقد بجهت مواجب و لشکر و دیگر اخراجات دولتی موجود نداشتم فقرهٔ دویم این بود که اسلحه و قورخانه و ذخیرهٔ حربیه نداشتم در فقرهٔ اوّل چنین اقدام کردم که ضرابخانه تأسیس نمودم که بتوسط منکنه های دستی نقره سکه میزدند زیراکه بجهت اینکار ماشین نداشتم ولی حالا خوشبختم که منکنه ها بجهت سکه زدن بهمان وضعی که در فرنگستان معمول است در ضرابخانهٔ خود موجود دارم و در موقع خود شرح در این باب کاملاً مذاکره خواهم نمود دولت انگلیس پولی بمن داده بود که در ضرابخانه کلکته سکه شده بود من حکم دادم که این پول را آب نموده صدی شش عیار مس داخل کرده مجدداً روپیه کابل سکه نمایند و نیز بمأمورین خود حکم دادم که نقره از ولایت خود خریده و آب نموده مس زیادی داخل کرده روپیه سکه بزنند باین قسم منفعتی حاصل نمودم و علاوه بر این حکم دادم مبالغی را که در زمان حکومت سابقه مردم قرض گرفته بودند یا تاراج کرده بودند بخزانه مسترد دارند و نیز مبالغ دیگر را که دولت افغانستان بجهت مخارج رسمی بآنها داده بود پس بگیرند زیراکه این مبالغ را بتصرف خود نگاه داشته بمصارف دیگر رسانیده بودند بعد از این اعلان عمومی اکثر مردم پولهائی که مدیون بودند مسترد داشتند و بجهت اینکه بقیهٔ پول را از آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 185 of 484

نمیخواستند مسترد دارند وصول نمایم مامورین مقرر داشته بآنها دستور العمل دادم که مقروضین را مجبور نمایند قرض خود را بدهند ونیز محاسبین را مقرر داشتم محاسبات را ملاحظه نمایند ومواظبت کنند تمام مالیاتی که در محل باقی مانده وصول شود بجهت اینکه مملکت را از مخاطره اغتشاش جنگ محفوظ بدارم حکم دادم ذخایر حربیه را آذوقه بقدر کفاف جمع نمایند ومال بجهت حمل ونقل بنه ابتیاع کنند ونیز چیزیکه متعلق بعساکر است مرتب نمایند باین قسم بجهت اتفاقی که بغتته حادث شود حاضر بودم وبجهت پیشرفت اشکال ثانوی چنانچه قبلا بیان داشته ام یعنی عدم ادوات حربیه هرقدر کار کرد ممکن بود فراهم آوردم که تفنگ بسازند وتوپ وگلوله بریزند وتفنگ بادست بسازند چرا که در مملکت افغانستان ماشین نبود ولی کارخانهای دستی که جدم تحت ریاست پدرم ونظارت خودم دایر کرده بود چنانچه قبلا در این کتاب مذکور داشته ام هنوز هم در کابل دایر بود ولی جزئی بودند چون حالت کارخانها مغشوش شده بود آنها را مجددا مرتب نموده وسعت دادم ونیز مامورین خود حکم دادم هرقدر ادوات حربیه که بتوانند از اهالی مملکت که اسلحه وقورخانه تاراج کرده بودند بجهت فروش ذخیره داشته ابتیاع نمایند باین طور بعد از مدت قلیلی که لازم شد جنگ (باتوبخان) بردم پانزده هزار گلوله نار بجگت اگرچه تا اندازه معیوب وضایع شده بود ابتیاع نمودم و نیز اسلحه وآلات حربیه هم بهمین قسم تحصیل نمودم این تدابیر بجهت مملکت خیلی نافع ثابت شد بعد مشغول انتخاب نمودن چند نفر صاحب منصب نظامی ممتاز از عساکر (شیرعلیخان) متوفی گردیدم ونیز تمام صاحب منصبانیرا که تحت حکم من قبل از فرار شدن خدمت کرده بودند احضار نموده باین قسم لشکر زیاد وقوی در مدت قلیلی تشکیل دادم رسم قدیم را که در زمان (شیرعلیخان) متوفی مروج بود که عنقا سرباز مسکر فستند متروک نموده قرار دادم هرکس مایل داخل شدن نظام ومایل خدمت نظام باشد بمیل خود قبول خدمت نماید در

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 186 of 484

فصل هشتم

هر محلی معسکر و بجهت هر فوج مریضخانه مفتوح و دایر نمودم که سربازهای مریض و زخمی را معالجه
نمایند و نیز مکاتب بجهت تدریس سربازها دایر کردم بجهت حفاظت مسافرین مستحفظین در راهها
مقرر نمودم و تجار مملکت خود را طمینان دادم که بدون بیم در راهها عبور و مرور نمایند و
هرگونه تشویقات بآنها نمودم که دخول و خروج مال التجاره را ترقی بدهند مهندسین دولتی را
مقرر داشتم که راهها را بسازند و کاروانسراها بنا نمایند و همه قسم انتظامات لازمه بجهت راحت
و حفاظت مسافرین فراهم کنند تا مردم مرفه الحال و در امنیت باشند نمیتوانم مفصلاً
شرح بدهم فقرات مختلفه را که در شروع سلطنتم توجه خود را بآنها معطوف میداشتم بجهت اینکه
حکومت مملکت تحت قواعد صحیحی بیاید قصه ذیل حالت دولت و ادارات لازمه آن را
که قبل از من موجود بوده توضیح مینماید شخصی بچند نفر مستاجر اجازه داد که باغی بجهت او بسازند
پول مساعده هم بآنها داد باین شرط که باغ را تا فلان تاریخ باتمام برسانند مستاجرین پول را بمصرف
خود رسانیده از باغ بکلی فراموش داشتند بموجب قرارداد سر موعد اتمام کار بموجر اطلاع داد که
حاضر است و او را بیکقطعه زمین بیاضی بردند موجر گفت در این زمین هیچ اشجاری دیده نمیشود
جواب دادند بغیر اشجار دیگر همه چیز تمام است موجر گفت بجهت مشروب نمودن باغ جوئی
نیست جواب دادند غیر از مجرای آب همه کارها را تمام نموده ایم موجر گفت دیوار باطراف
باغ نیست که اشجار را از خرابی محفوظ بدارد تا مالها خراب نمایند مستاجرین جواب قبل را دادند
که فقط دیوار باقی مانده که کارش تمام شود موجر گفت زمین هنوز تخم هم نشده است همان
جواب را دادند که دیگر همه کارها را کرده اند فقط تخم مانده دولت افغانستان بعینه همان حالت را
داشت که همه چیز حاضر بود ولی هرچه لازم بود وجود نداشت زمانیکه مشغول ترتیب امورات کابل
و سرحدات شرقی و جنوبی افغانستان بودم (سردار عبدالله خان طوخی) را بحکومت بدخشان
فرستادم و پسر عموی خود م (محمد اسحاق خان) را با (سردار عبدالقدوس خان) فرمان فرمای

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 187 of 484

فصل هشتم

ترکستان مقرر داشتم که سرحد شمالی و مغربی افغانستان را مواظبت نموده بموجب دستورالعمل خودم رفتار نمایند حدود جنوبی و مشرقی افغانستان بتصرف انگلیسها بود که (سردار شیرعلیخان) را والی قندهار مقرر کرده بودند و خود انگلیسها هم هنوز در قندهار بودند ولی بعد از چندی انگلیسها والی مذکور را از قندهار بکراچی فرستاده با و مستمری دادند و در اواخر جمادی الاولی ۱۲۹۸ لشکر انگلیس قندهار را تخلیه نموده بتصرف من دادند لذا آنجا را هم کی از ولایت مملکت خود محسوب نمودم تا جایکه میتوانم بفهم جهاتیکه باعث بتعید والی (شیرعلیخان) از قندهار بحکم انگلیسها گردیده بوده است بتقرار ذیل است (۱) محمد ایوبخان تهیه کلان زمه در هراة دیده و قوای حربیه زیادی جمع آوری کرده بود که بقندهار حمله نماید و والی (شیرعلیخان) قوه مکفی نداشت که با (ایوبخان) مقابله نماید زیرا که قبلا مخالفت (ایوبخان) جنگ کرده بود کم قوتی او ظاهر شده بود (۲) خیالات اهالی قندهار و عموما سایر جماعت اسلامی نسبت بوالی مذکور مجتمانه نبود و شارالیه خیلی نامطبوع مردم واقع شده بود و همیشه بیم داشت که شورشی برپا شود و در مخاطره کشته شدن بود (۳) من هم قراری در باب مجزا بودن قندهار از افغانستان نداده بودم و این کار را مضمر داشته قندهار را خانه اجدادی خود و پای تخت بعضی از حکمرانهای سابق مملکت خود میدانستم ولی در این موقع که انگلیسها از من خواهش کردند شهر مذکور را متصرف شوم در صورتیکه تردید زیاد و تسامح داشتم قبول کردم از نظر اینکه احالت خود را در قبول نمودن قندهار رد و چار اشکالات میدیدم باینده لیل که میدانستم بدون اینکه (ایوبخان) مرا فرصت تهیه بجهت حفاظت آنجا دهد حاضر است بقندهار حمله نماید نیز میدانستم چون کابل هنوز در حالت انقلاب است و اگر بجهت جنگیدن با (ایوبخان) در قندهار از کابل حرکت نمایم لابد تا چند ماه از کابل دور خواهم بود و در زمان غیبت من بجهت کابل مخاطرات فراهم خواهد آمد از طرف دیگر سلطنت افغانستان بدون داشتن قندهار مثل صورتی بود که بینی نداشته باشد یا مثل قلعه که دروازه ندارد و من شخصی نبودم که در انظار ملت خود جبون و کم جرات خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 188 of 484

جلوه دهم یا چنین بنمایم از مخاطره تصرف شدن پای تخت اجداد خودم ترس و بیمی دارم فوائد و ضررهای فوق را سنجیده در یافتم که مخاطرات زیاد در پیش دارم با وجود این علی الرسم توکل برخدا نموده قندهار را قبول کردم و (سردار هاشم خان) را بحکومت آنجا فرستادم ٭

فصل نهم

الحاق هرات بسلطنت افغانستان

قبلاً اظهار داشته ام وقتی بتخت کابل جلوس نموده ام ابداً راحت نداشتم و بر عکس دوچار اشکالات گوناگون بودم حالا نخستین جنگ سخت من بمخالفت اقوام و رعایا و اهالی وطنم شروع گردید هنوز بخوبی در کابل متمکن نشده بودم و فرصت تهیه نظامی نکرده بودم که مجبور برفتن جنگ شدم بعد از اینکه (محمد ایوبخان) از انگلیسها شکست خورد هرات را متصرف بود از همان روزیکه شکست خورده بود اوقات خود را صرف تهیه جنگ میداشت و جمعیت خیلی زیاد جمع نموده از هراة بطرف قندهار روانه شد چنانچه قبلاً بیان داشته ام این مخاطره نظرم بود ولی لابد بودم از اینکه دوچار آن نشوم بعضی چیزها برای (محمد ایوبخان) بود که همه آنها با حالت من ضدیت داشت مشار الیه ادوات حربیه و اسلحه بهتر و لشکر بیشتر از من داشت بر علاوه ملاهای جاهل بمخالفت من اعلان جهاد داده بودند و اینکار بجهت پیشرفت (محمد ایوبخان) خیلی مساعد بود اینها میگفتند دوست انگلیسها هستم و حریف من غازی میباشد (محمد ایوبخان) دوازده هزار سرباز تربیت شده تحت حکم صاحب منصبهای ذیل با خود داشت حسینعلی خان سپه سالار نایب حفیظ الله خان نایب سالار جنرال تاج محمد خان و لدارسلان خان غلجائی سردار محمد حسن خان سردار عبدالله خان پسر سردار سلطان جان نوه محمد عظیم خان سردار احمد علیخان پسر سردار محمد علیخان نورخان سردار عبدالسلام خان قندهاری قاضی عبدالسلام پسر قاضی محمد سعید محمد ایوبخان موسی جان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 189 of 484

پسر محمد یعقوب خان را با خوشدل خان پسر شیر دل خان وچند هزار سرباز در هراة گذاشته بود (سردار شمس الدین خان) و (هاشم خان) که از جانب من حکومت قندهار را داشته اشخاص ذیل را مامور بلشکر (محمد ایوب خان) مامور نمودند (غلام حیدر خان طوخی) سپه سالار (سردار محمد حسن خان) پسر (سردار خوشدل خان قندهاری) (قاضی سعید الدین خان) که حالا حکمران هرات میباشد این اشخاص باهفت فوج نظام پیاده و دو باطری توپخانه وچهار فوج سوارهٔ نظام وسه هزار سواره ولایتی وهفت فوج پیاده ردیف بطرف دشمن روانه شدند در اواخر رجب ۱۲۹۸ در محل موسوم (بکاریز) متصل (کرشک) مصادف شده جنگ سختی واقع شد بدوًا آثار فتح بطرف لشکر قندهار که خیلی شجاعانه میجنگیدند ظاهر بود تقریباً تمام لشکر سواره (ایوب خان) شکست خورده عقب نشسته وباطراف پراکنده شده بودند فقط هشتاد نفر رؤسای سرکرده های لشکر (محمد ایوب خان) با دسته قلیلی از همراهان خودشان در میدان جنگ باقی مانده بودند این اشخاص خیال کردند بجهت آنها امکان ندارد عقب نشسته جان خود را بسلامت ببرند زیرا که تمام لشکر آنها متفرق شده بود لهذا ملتفت شدند بهتر است بعوض در فرار کشته شوند شجاعانه جنگ نمایند تا کشته شوند بنا براین همه آنها متفقاً بقلب لشکر قندهار حمله سختی برده مستقیماً بطرف سپه سالار (سعید الدین خان) رفته واینها از هشتی صاحب منصبهای دیگر شکست خورده بطرف شهر قندهار فرار نمودند از لشکر (محمد ایوب خان) (سردار عبد الله خان) وچند نفر صاحب منصب دیگر در این جنگ کشته شدند و (محمد ایوب خان) آمده بدون مخالفت وجنگی شهر قندهار را تصرف نمود صاحب منصبهای من (هاشم خان) و (غلام حیدر خان) بطرف کلات غلیجائی فرار نمودند و (سردار محمد حسن خان) بطرف کمه فرار نمود (سردار شمس الدین خان) در قندهار بمسجد خرقه متحصن شد (محمد ایوب خان) بمشار الیه وعده داد که اگر از خرقه شریف بیرون آید در امان خواهد بود همینکه بیرون آمد او را بزیر چوب انداخت پس از رسیدن خبر این شکست مجبور شدم خودم عازم قندهار شوم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 190 of 484

پسر بزرگ خود (حبیب الله خان) را حاکم شهر کابل و (پردانه خان سپه سالار) را بسرکرده کی لشکر مقرر نموده روانه شدم تقریباً دوازده هزار نفر لشکر با صاحب منصبان ذیل با خود داشتم (غلام حیدر خان چرخی سپه سالار) که حالا فوت شده است (فرامرز خان سپه سالار) که حالا در هرات است (غلام حیدر خان طوخی) صاحب منصبان دیگر هم بودند که نوشتن اسامی آنها لزومی ندارد تقریباً ده هزار نفر از اهالی طوخی بود (اندره) و طوایف دیگر در راه قندهار بجناح لشکر (ایوب خان) که تعداد آنها تقریباً پست هزار بود با من ملحق شدند چندین نفر از ملاها فتوای مذهبی را مهر کرده بودند که امیر عبد الرحمن خان کافر است زیرا که نایب انگلیسها میباشد بعضی اشخاص میگویند (محمد ایوب خان) این ملاها را مجبور کرده بود بر خلاف میلشان این فتوی را مهر نمایند خلاصه بعد از مسافرت عاجلانه چند روز بقلعه موسوم بدیمو (ریخان) که تقریباً یکفرسخ از قندهار فاصله است رسیدم (محمد ایوب خان) از اردوی خود که در محل موسوم (بنجیل) ملاعلم ربع قرسخی قندهار بود حرکت نموده بعسکر شهر قندهار عقب نشست در اواخر رمضان ۱۲۹۸ دو لشکر در شهر کهنه قندهار مقابل شدند بسبب چند فقره اشتباهاتیکه قبل از شروع جنگ (محمد ایوب خان) کرده بود لشکر او تا یکدرجه دل خود را باخته بودند اولا از شهر قندهار را بدر آمدن نیامد که از لشکر من جلوگیری نماید و بعوض اینکه خودش من حمله نماید موقع حمله را من داده و از این کار کم جرأتی خود را بلشکر خود ظاهر نمود ثانیاً اشتباهش این بود که شهر قندهار را خالی نگذاشت ثالثاً از قلعه (خیل ملاعلم) عقب نشست رابعاً از بدو جنگ تا خاتمه خودش در جنگ حاضر نبود و جنگ را از روی کوه (چهل زینه) که نیم میل از اردو دور بود ملاحظه میکرد همه این اقدامات کفی بود لشکریانش دل خود را بیازند چرا که تنها ظاهر داشت خودش از داخل شدن در جنگ میترسد تماماً هفت هزار سوار از لشکر خود را عقب کوه مذکور پنهان کرده بود تا در موقعیکه جنگ خوب مشتعل شود بلشکر سواره خود حکم یورش بدهد ولی شاراليه این قدر ترسیده بود که لشکر سواره خود را بکلی فراموش کرده بود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 191 of 484

که از شروع جنگ تا آخر هیچ موقع جنگیدن بجهت آنها فراهم نیامد در حقیقت این لشکر سواره در ظرف تمام مدت جنگ عقب کوه بودند و خودش یکمرتبه بمیدان نیامد که لشکر خود را دلداری بدهد با وجود این بعضی از صاحب منصبهای دلیر و سربازهای جنگجوی او خیلی خوب جنگیدند توپخانه او هم که بالای کوه قندهار گهنه و در محل خیلی مستحکمی منظم بودند خیلی خوب از عهده کار برآمدند تا دو ساعت کامل جنگ خیلی اشتداد داشت و معلوم نبود فتح با کدام طرف خواهد بود لشکر من از طرف یمین و یسار شروع بعقب نشستن شدند ولی قلب لشکر که خود آنجا بودم یکهزار نفر سرباز توپچی خاصه خودم بگلوم حاضر بودند و از حاضر بودن من قوت قلب داشتند خوب میجنگیدند انقدر مصروف جنگ بودند که از دلهای من هم بجهت جنگ جلو رفتند با من فقط یکنفر مهتر باقی مانده بود در این موقع که بخوبی جلو رفته بودیم آثار ضعف بر لشکر (محمد ایوب خان) ظاهر گردید و چهار فوج پیاده لشکر من که در وقت شکست خوردن در کرشک (بمحمد ایوب خان) سلام کرده بودند تغییر خیال دادند قبل از شروع سلطنت من رسم تمام لشکر تربیت شده این بوده است همینکه میدیدند یکطرف بطرف دیگر غلبه دارد طرف ضعیف را گذاشته بطرف قوی ملحق میشدند علیهذا این چهار فوج همینکه دیدند آثار فتح بطرف من ظاهر است تفنگهای خود را برگردانیده بطرف دسته از لشکر من سخت جنگ میکردند شلیک نمودند از طرف دیگر همینکه لشکر من چنین دیدند پیش رفته با توپها و تفنگهای خود کاملاً بطرف دشمن شلیک کردند لشکر دشمن باطراف پراکنده شده (محمد ایوب خان) شکست خورد بطرف هرات فرار نمود وقتیکه از کابل عازم قندهار میشدم (بسردار عبدالقدوس خان) دستورالعمل داده بودم که از ترکستان بهرات برود چون خیال داشتم که (محمد ایوب خان) یقیناً هرات را بطور یکمفی محفوظ نگذاشته است لهذا (عبدالقدوس خان) با چهارصد سواره نظام و چهارصد سرباز نظام و دو عراده توپ کوهی فوراً بهرات حمله برد لوی نایب (خوشدل خان) که (محمد ایوب خان) او را بجهت محافظت هرات گذاشته بود دسته قلیلی را از هرات فرستاد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 192 of 484

که از لشکر من در راه جلوگیری نمایند ولی لشکر شش شکست خورده عساکر من بهرات رسیده
لوی نایب جرأت اینکه از شهر بیرون آمده در جنگ شامل شوند نداشت تدبیرش این بود که هر
روز چند نفر سربازی را خارج از شهر هرات میفرستاد که با (عبدالقدوسخان) بجنگند ولی آنها بدون
اینکه جنگ نمایند (بقدوسخان) اطاعت میکردند بتاریخ اوائل شعبان ۱۲۹۸ (عبدالقدوسخان)
حمله سختی نموده قلعه هرات را متصرف شد بجهت اینکه (سردار عبدالقدوسخان) را بمطالعه
کنندگان معرفی نمایم اظهار میدارم در زمانیکه انگلیسها بکابل بودند مشارالیه عازم تاشکند
شده بود که بمن ملحق گردد ولی چون من عازم کابل شدم وقتی مشارالیه بسمرقند رسیده
باد و نوشتم در آنجا بماند و منتظر ورود من باشد چنانچه در موقع دیگر اظهار داشته ام که (سردار
محمدسرور خان) و (سردار محمداسحاقخان) و (سردار عبدالقدوسخان) را بجهت کارهای حکومتی
بترکستان فرستاده بودم اکنون (سردار عبدالقدوسخان) یکی از نوکرهای موثق و معتمدین من
(عبدالقدوسخان) پسر سلطانمحمدخان است که سلطانمحمدخان برادر بزرگتر امیر دوستمحمدخان بوده)
در راه هرات خبر (بایوبخان) رسید که شهر هرات از دست لشکر او بیرون رفته و حالا
(سردار عبدالقدوسخان) هرات را متصرف میباشد لهذا (ایوبخان) بطرف خراسان فرار
نموده (بمشهد) رفت من (فرامرزخان) را باسواره و پیاده و توپخانه بسپه سالاری مقرر
داشته حکم دادم فوراً عازم هرات شود و خودم در قندهار تهیه لازمه دیده عازم کابل شدم یکی از
ملاهای کاکری موسوم (باخوندعبدالرحیم) که نسبت کفر من داده بود در خرقه شریف متحصن شده
بود حکم دادم سگ ناپاکی مثل او نباید در جای مقدس مذکور بماند لهذا او را از عمارت آنجا
بیرون کشیدند بدست خودم او را کشتم بعد از مراجعت از قندهار بکابل از خدماتیکه نوکر خیلی امین من
(پروانه خان) و پسرم (حبیب الله خان) در غیاب من کرده بودند خیلی مشعوف شدم اگرچه پسرم
هنوز طفل بود ولی کارهای بزرگ میکرد چنانچه در میان رفته از جانب من بسر کرده ها نطق میکرد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 193 of 484

وترس وبیمی نداشت ودر هر کار بمصلحت (پروانه خان) و(میرزا عبدالحمید خان) وبعضی صاحب منصبهای دیگر که آنها را بمشاورین او مقرر داشته بودم رفتار مینمود در زمان غیاب من الی کوهستان کابل و الی حصارک و(محمود کزی) و(عبدالرشید) و(جمعه خان) و(محمد حسین) و(ردک) سعی کرده بودند اغتشاش عمومی را محرک شوند ولی از رفتار عاقلانه اشخاصیکه بکابل گذاشته بودم ومردم را اطمینان میدادند از این تحریکات اشکالی بزرگی فراهم نیامد (شکست خوردن محمد یوبخان) وآمدن هرات بتصرف صاحب منصبهای من مالک تمام مملکت پدرو اجداد شدم ولی قبل از اینکه خود را مالک صحیح وپادشاه مستقل افغانستان موسوم نمایم خیلی کارها داشتم که باید از پیش ببرم چنانچه در موقع دیگر اظهار داشته ام هر آخوند وملا سرکرده هر طایفه وقلعه خود را پادشاه بالاستقلال میدانستند واز مدت دویست سال آزادی وخودسری بیشتر از این آخوند وملاها را حکمرانان سابق افغانستان متعرض نشده بودند میرهای ترکستان ومیرهای هزاره وسرکرده های غلجائی بالنسبه از امرای افغانستان قویتر بودند وتا زمانیکه آنها حکمران بودند پادشاه نمیتوانسته است در مملکت عدالت نماید حکم وتعدی این اشخاص از درجه تحمل گذشته بود یکی از مراجعای آنها این بود که سرهای مردها را از زنها را بریده روی چاهای آهن تافته میگذاشتند که جست وخیز سرها را تماشا کنند وبعضی رسومات بدتر از این هم داشتند ولی از بیم اینکه مطالعه کنندگان کتاب من متنفر نشوند اظهار نمیدارم هر سرکرده ومأمور وشاهزاده حتی خود پادشاه افغانستان دستجات قاتلین وتعداد زیادی از قطاع الطریق ودزدها مستخدم نموده وچون راهزنان مسافرین وکسبه وتجار متمول مملکت را میکشتند واموال نقدیه آنها را غارت میکردند اموال مسروقه بین خادم ومخدوم تقسیم میشد بریک از این قطاع الطریقها دسته از خود داشتند که مسلح به تفنگها بودند در فصل بعد بیان خواهم داشت که چقدر اقدامات مجدانه بجهت گرفتاری دو نفر از این قطاع الطریقها موسوم به (ساد وود واذو) که چندین مرتبه لشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 194 of 484

مرا شکست داده بودند بعمل آوردم یکی از اینها را فعلاً در قفس آهنی گذاشته بقلعه کوه موسوم (لته بند) محبوس است اکثر این ملاها عقاید غریب در باب مذهب اسلامی بمردم القا مینمودند که در احادیث پیغمبر ابداً وجود نداشت و همین عقاید سخیفه است که باعث انقراض تمام ملل اسلامی در هر مملکت شده است ملاهای مذکور القا مینمودند مردم باید هیچکار نکنند و با موال اشخاص دیگر گذران نمایند و بمخالفت یکدیگر بجنگند البته طبیعی است که هریک از کسانیکه خود را پادشاه مینامند باید از رعایای خود اخذ مالیات نمایند لهذا نخستین کار من این بود که قطاع الطریق و سارقین و آنهایی که کاذب و پادشاهان جعلی را تمام نمایم اذعان مینمایم که این کار آسانی نبود زیرا که پانزده سال جنگ کردم تا اینها آخرالامر من اطاعت نمودند بعضی از آنها را یا بتبعید کردم یا عازم سفر آخرت شدند در فصل بعد در خصوص این جنگهای داخلی که از زمان جلوس من تا امروز طول کشیده است اظهار خواهم نمود بعد از آن رجوع خواهم کرد به بیان داشتن وقایع دیگر در باب حالات زندگانی خودم بدو الازم بود که تمام اشخاصی را که مخالف عدل و تمدن و ترقی و ترتیب و آزادی مردم بودند از میان بردارم اکثر اشخاص مغرض و جاهل هستند که بجهت این جنگهای داخلی مرا ملامت مینمایند و خیال میکنند رفتار من نسبت باین اشخاص خیلی جابرانه بوده است ولی در ممالک متمدنه حالیه هم امثال اینگونه واقعات بوده است که سلاطین آنجا در شروع تاریخ تمدنشان مجبور بودند بمخالفت اهالی وطن خود بجنگند چرا که اهالی وطن آنها در بدو امر حالت تمدن را نمیفهمیدند در همین صد سال جماعت کاریکرها در انگلستان بمخالفت خودشان اغتشاشات سخت نموده اند افتخار دارم از اظهار اینکه در زمان قلیلی اهالی وطنم تحت حکمرانی من اینقدر در تمدن ترقی زیاد کرده اند که اشخاص خیلی متمول و صاحب کمنت چه در روز و چه در شب میتوانند سالماً در تمام قلمرو مملکت من مسافرت نمایند و از طرف دیگر در سرحدات افغانستان در جائی که تحت حکومت انگلیسها یا هیچ احدی نمیتواند قدمی دارد بدون اینکه مستحفظین زیاد بجهت حفاظت او همراه باشند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 195 of 484

فصل دهم

در باب وضع مملکت در زمان جلوس من بافغانستان

تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شئ قدیر شاید مردم چنین خیال کرده باشند از روزیکه بتخت سلطنت کابل جلوس نموده ام زمان خوشی و تعیش من شروع شده است ولی اینطور نبوده است و برعکس از همان لحظه زمان آزادی تمام داوقات اشکالات و دل شکستگی و پریشانی و اندوه زیاد فراهم گردید مطالعه کنندگان این کتاب مطلعند که اگرچه در زمانیکه پدرم و عمویم (امیر محمد اعظم خان) امارت کابل را داشتند من در امورات سلطنت دخالت کلی داشتم ولی تمام مسئولیت با آنها بود در باب صحت اینحرف شکی نیست که هر قدر مرتبه شخص بزرگتر است مسئولیتش بیشتر است و هر قدر مسئولیتش بیشتر است اندوه و پریشانی زیادتر است دین ما بما میآموزد که هر شخصی بجهت حرکاتش روز قیامت نزد خداوند مطلق مسئول خواهد بود ولی سلاطین نه فقط بجهت اعمال شخصی خود مسئول هستند بلکه علاوه بر آن بجهت امنیت و رفاهیت رعایائیکه پروردگار آنها باو سپرده است مسئول خواهند بود چنانچه در یکی از احادیث حضرت رسول صلی الله علیه وآله وارد شده است که روز قیامت پادشاه پادشاهان اوّل از سلاطین دنیا سؤال خواهد نمود که امروز سلطنت این جهان مال کیست متفقاً عرض مینمایند پروردگارا سلطنت در ید قدرت تو میباشد بعد از آن قادر مطلق خواهد پرسید که اگر چنین میدانستید پس بجهت امنیت و راحت کسانیکه آنها را بشما سپرده بودم چرا توجه ننمودید بملاحظه اینکه بجهت مسئولیت امنیت رعایای خودم روز قیامت مسئول خواهم بود و از ملاحظه نمودن حالت اضطراب مملکت خودم خیلی غمناک ملول بودم و وضع

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 196 of 484

حالت مملکت را میدیدم خیال میکردم که نظم دادن و ترقی نمودن این مملکت نه فقط مشکل است
بلکه ناممکن است یقیناً هیچکس گمان نمیکرد افغانستان چنین ترقیات عجیبی خواهد کرد که از مدد کار
پروردگار کریم در زمان قلیل حکمرانی من نموده است نه همین اسباب خرابی مملکت در نهایت
کمال حاضر بود بلکه تمام سرمایه ترقی در انتهای پستی و هیچ اثری از وجودش نبود لکن چون
قادر مطلق این مسئولیت را بعهده من گذاشته بود از خودش استدعا نمودم بمن اعانت
نماید که از این کله های انسان که خودش بمن سپرده است پرستاری نمایم تا در روز قیامت در
انظار مردم این جهان ذلیل و مفتضح نشوم و با کمال قوت قلب اعتماد بوعده که خداوند در قرآن مجید
به پیغمبر خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله نموده است کردم که می فرماید وَالصَّابِرِينَ
فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ خلاصه اگر
زحمات و بدبختی مملکت را که در این موقع فراهم بود بیان نمایم کتاب علیحده بجهت شرح آن
لازم خواهد شد لهذا فقط شرح مختصری از حالت امورات افغانستان در زمان جلوس خودم
بیان نمایم که بجهت مطالعه کنندگان کتاب من فایده داشته باشد و بتوانند خودشان بسنجند
که در حالت ترقی امروزه بمقابل حالات سابقی چه تفاوت پیدا شده است و چند فقره از
اسباب اشکالات خود را در اینجا ثبت مینمایم که بقرار ذیل است

اولاً من که پادشاه مملکت هستم در موقع جلوس بتخت سلطنت دوچار این مشکل شدم که
خانه بجهت سکونت نداشتم چرا که عمارات بالاحصار را که خانه اجدادی من بود لشکر انگلیس خراب
کرده بودند و دیگر خانه موجود نبود خانه کرایه هم پیدا نمیشد که موقتاً آنجا بمانم زیرا که در افغانستان
هوتل (مهمانخانه عمومی) نیست بخیال من در تواریخ کمتر بلکه هیچ دیده نشده است که پادشاهی
بجهت خوابیدن خود اطاقی نداشته باشد و تا زمانیکه عمارت تازه بجهت خودش
نمودم هیچ در ها و خانه های کلی مال رعایا عاریه می نشستم در فصول قبل این کتاب مطالعه کنندگان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 197 of 484

فصل دهم

که از زمان طفولیت عادت داشتم در فضای وسیع همیشه سکونت اختیار نمایم وعمارات من همیشه در باغات بوده است که میتوانستم هوای تازه زیاد استنشاق نمایم بجهت من خیلی صعب بود در کوچهای کثیف وتنگ ومحبس ودر این خانهای کلی که پر از سوراخ بود منزل نمایم هیاهوی استراری وجنگ موشها اوّل جنگی بود که دوچار آن شده بودم واز آشوب آنها تمام شب نمیتوانستم بخوابم ثانیاً در خزانه سلطنتی دیناری موجود نبود که مواجب قشون یا نوکرهای دولتی داده شود نه فقط بهمین علت بود بلکه خزانه ابداً وجود نداشت مالیات مملکت را قبلاً (شیرعلیخان) و (محمد یعقوبخان) و لشکر انگلیس بطور مساعده گرفته بودند یکساله دوساله را پیش از وقت دریافت داشته بودند از اینجهة نمیتوانستم مالیاتی اخذ نمایم زیرا که قبلاً باسم مساعده اخذ کرده بودند ثالثاً ادوات حربیه و قورخانه که بجهة تحفظ امنیت در ولایت لازم بود وجود نداشت سی عراده توپ کهنه افغانی که صاحبمنصبهای انگلیس بمن تسلیم داشته بودند در چنین حالتی بودند که اگر لولهٔ توپ بود عراده نداشت اگر عراده داشت میل چرخش شکسته بود چرخهای چوبی وعراده توپ منتظر بودند که بکشیدن دفعهٔ اوّل خرد بشوند خلاصه اگر بعضی توپها مکمل هم بود گلوله نداشت که از آنها انداخته شود البته تکه سنگ یا چوبی مفیدتر است نسبت بتوپی که قورخانه نداشته باشد چراکه هیچ اهل نظامی نمیتواند دشمن خود را با لولهٔ توپ بزند ولی با چوب میتواند بزند رابعاً هرات از مملکت من مجزا شده تحت حکمرانی (محمد ایوبخان) بود که مردم را بمخالفت من تحریک می نمود وبجهة جنگ تهیه میدید انگلیسها قندهار را (بسردار شیرعلیخان) تفویض نموده بودند که در آنوقت والی قندهار بود مشارالیه هم از یکطرف مردم را محرک بود که با او شامل شوند در میمنه حاکم آنجا موسوم (بدلا درخان) بمخالفت من مشغول فساد بود در خود مملکت بسبب کمحالی پادشاهان سابق یعنی (شاه شجاع) و (شیرعلیخان) و (محمد یعقوبخان) هر سر کرده وسید وملائی خود را حاکم بالاستقلال

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 198 of 484

می گفتند و از رعایا اخذ پول مینمودند و این پادشاهان جرأت باقدرتا اینکه نه مردمان مستعد
را تنبیه نمایند و مملکت را بحالت امنیت و نظم بیاورند نداشتند از دفاتر (شیر علیخان)
که حالا در تصرف مامورین من میباشد معلوم میشود که سیاست بجهة قتل شخصی فقط پنجاه
روپیه جریمه بوده است و از این ثابت میشود که نفوس ذکور و اناث از جان گوسفند یا گاوی
ارزانتر بوده است و بسبب این بی ترتیبی فقط یک محال کوچک موسوم به (بجراب) که
چهل هزار خانوار دارد مبلغ جرایمی که در آن زمان حاکم آنجا اخذ مینمود سالی پنجاه هزار روپیه
بود و از اینقرار معلوم میشود که سالی هزار فقره قتل واقع میشده است حامیان خانوادهٔ (شیر
علیخان) در کابل و ملاهای پیشاور و غازیهائیکه فقط اسمشان غازی بود و آفاغنه آنها را بمناسبت
تازی میگویند مردم را بمخالفت من برمی انگیختند و میگفتند من کافرم زیرا که دوست انگلیسها
میباشم و آنها کافر هستند لهذا هر مسلمانی باید با من جهاد نماید ترتیب محاکمات چنین بود
که پست ترین مردم میتوانستند ادعای خود را در حضور پادشاه ارائه نمایند باین سهولت که
دست انداخته ریش و عمامه پادشاه را میگرفتند و مقصود این بود که عرض خود را باجرأت از پادشاه
و امیکذاشتند و پادشاه مجبور بود عرایض آنها را اصغا نماید روزی بحمام میرفتم یکی
مردی و زنی تند تند از عقب من داخل حمام شدند و شوهر ضعیفه ریش مرا از جلو گرفته ضعیفه هم
مرا از عقب میکشید از این کشمکش خیلی متالم شدم چرا که شخص مذکور ریش مرا بطور سختی می کشید
چون قراول یا مستحفظی نزدیک نبود مرا از دست اینها نجات دهد از آنها استدعا نمودم که
ریش مرا بگذارید و با آنها گفتم بدون اینکه ریش مرا بکشید میتوانم بعرض شما رسیدگی نمایم
ولی نگردید متاسف بودم چرا رسم فرنگیها را نداشتم که ریش خود را پاک میتراشند پس از
آن حکم دادم بعدها در حمام قراول زیادی حاضر باشند رسم دیگر این بود که وقتی خواجه
شیرینی را بدربار میآوردند وزرا و صاحب منصبان بعوض اینکه منتظر قسمت باشند بطرف شیرینی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 199 of 484

تاخته خود را روی یکدیگر می انداختند که هر شخصی عنقا هر قدر بتواند شیرینی بردارد اگرچه خیلی
سعی کردم باحالی حالی نمایم اینکار بجهة آنها و پادشاه آنها اسباب افتضاح است که اصل
حیوانات وحشی در حضور او رفتاری نمایند ولی بطرف من اعتنائی نداشتند یکمرتبه در موقع
عید از جمکیدن پس خودشان بجهة شیرینی اینقدر متغیر شدم که بسربازهای قراول حکم دادم آنها را
بهر سختی که میتوانند بزنند قدری محظوظ و قدری هم متأسف شدم که سرهای آنها شکسته و از ضرب
چوب قراولها که باآنها زده بودند خون میریخت ولی این رفتار من درختم عادات احمقانه
زشت موثر افتاد حالا نمونه عقل بسیاری که مشاورین و وزرای پادشاه داشتند بیان مینمایم
یکوقتی نان قرآرد در بازار کرانشد قحط بود و بهم قحطی داشتم وزرای من که در اینموقع باآنها مشورت مینمودم
جداً بمن صلاح دادند که گوشهای غله فروشها را ببرند دکانهای آنها میخ کوب نمایم تا آنها مجبور شوند
و غله و ارد بازار بفروشند براین مصلحت کرانبهای آنها از خندیدن نتوانستم خودداری
نمایم و از آنروز تاکنون از مشاورین خود ابداً اصلاحی نجسته ام مدعیان تخت سلطنت افغانستان
اینقدر بیشمار بودند که نوشتن فهرست اسامی آنها ناممکن است عیال و اطفال من در ردیف
بودند نیز مجبور بودم چند نفر از نوکرهای محرم خود را بجهة کارهای حکومتی مملکت از نزد خود دور
بفرستم یأسی و اشکالات اطراف مرا فرا گرفته بود مشاورو دوستی نداشتم ولی کسیکه
توکل خود را بخدا نماید در اوقات اشکالات رانده و فقط همراهی خداوند بجهة او کفایت است
دولتین خارجه هم بجهة من اسباب تشویش بودند بجهة اینکه اگر با یکی از آنها قدری بیشتر از
دیگری جانبداری مینمودم رنجیده خاطر میشدند مورخین سیاسی دانهای باتجربه میدانند که
سلطنتی با اینحالات تباهی رسیده و من سرکرده های جزء منقسم شدت مدیری لازم است
مملکت بشکل سلطنت قوی و پایدار آورده شود مثلاً سلطنت هندوستان را ملاحظه نمایید که
بسبب کم حالی سلاطین آخری مغلیه بمالکت جزء منقسم گردیده بود با وجود عقل و تجربه عجیب

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 200 of 484

سیاسی دانهای انگلیس چقدر طول کشیده است وچه زحمتها فراهم آمده است وچه شورشها برپا شده است هنوز هم کاملا منتظم نشده است بهمین قسم ضعف سلطنت افغانستان اینقدر زیاد بود که هر وقت پادشاه چند فرسخ از پای تخت خود خارج میشد وقت مراجعت دیگری را پادشاه میدید و بجز اینکه فرار نماید هیچ چاره نداشت (شیرعلیخان) چون نمیتوانست بمخالفت سرکرده ها و رعایای خود بجنگد ترتیب دیگری میان آورده بود و خیال میکرد این ترتیب خیلی عاقلانه است و ترتیب مذکور این بود که سرکرده ها و مامورین خود را بمخالفت یکدیگر وا میداشت و آنها را ترغیب مینمود مشغول خونریزی شوند و قانونی مرتب کرده بود که اگر شخصی خواسته باشد دشمن خود را بقتل برساند بجهته هر چند نفری سیصد روپیه در خزانه دولت داخل نماید و هر چند نفر را خواسته باشند بقتل برسانند پادشاه مذکور بخیال خودش از این تدبیر فایده برده است اولا بدون اینکه خودش زحمتی بکشد سرکرده های سرکش را از میان برداشته است ثانیا بجهته هر شخصی که بانتقام کشته شد سیصد روپیه عاید او گردیده چنانچه گفته اند که خداوند مهربانست حکمران عادلی میکارد و هرگاه مشیتش قرار گیرد مملکتی خراب شود بدست ظالمی میسپارد و محمد خدا را که حالا افغانستان مثل قدیم نیست زیرا که در سالی پنجفقره قتل در تمام مملکت اتفاق نمیافتد و این تعداد کمتر از تعدادیست که در خیلی از ممالک متمدنه واقع میشود مردم چنین عادات قبیحه را بجهته زندگانی خود برای افساد اختیار کرده بودند در صورتیکه بزرگترین پسرهای میران زمان یعنی (محمد یعقوبخان) و (محمد ایوبخان) بمخالفت پدر خود شان (شیرعلیخان) در هراة یاغی شده بودند شخص میتواند ملاحظه نماید که هرگاه پسرهای پادشاه این سرشق خوب و نیکو را بمردم بدهند چه سبقها که رعایا از اینها حاصل نمیکردند سعدی میگوید من از پسکانکان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد پادشاه و تمام صاحب منصبهای بزرگ او مشغول لهو ولعب بودند از طرف دیگر رعایا بسبب مالیات زیادی که این مامورین

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 201 of 484

ظالم از آنها اخذ نمودند گرفتار زحمت و اشکالات مساجد بواسطه اینکه کسانیکه آنجا نماز
میخواندند ترک کرده بودند پر از سگهای طوله شده بودند که آنجا منزل داشتند روز جمعه که
عید محمدی است و باید بکلی صرف عبادت شود روزی شده بود بجهة قمار باختن و شرارت
و بازی کردن و مسخره نمودن و بطرف یکدیگر سنگ انداختن پسرون از شهر در قبرستانهای
نزدیک کابل موسوم به (جبه) اشخاص زیاد در جنگ کردن با یکدیگر زخمی میشدند این آیه
قرآن مناسب حال تباه مردم آنوقت میباشد ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
حمد خدا و اندرا همان مملکتی که در حالت اسف آمیزی بود که بیان داشتیم چنین ترقی حیرت انگیزی
نموده است و سعادت امنیت و رفاهیتی را بطوری دارد که دوستانش مسرور و
اهالی آنجا را قوی میشمارند و امیدوارند روزی بیاید که ملت مذکور معاون آنها باشد و دشمنان
آنها را دشمن قوی و خطرناک خود میدانند ملت افغانستان طوری رعایای آرام و مطیع شده اند
که حاضرند با کمال میل و رغبت احکامات و دستور العمل مرا اجرا نمایند در جنگهای طایفه هزاره
و کافری صداقت و وفاداری خود را بدرجه اکمل ثابت نمودند و ظاهر داشتند که منافع دولت
را منافع خودشان میدانند از این فقره نهایت مشعوفم که دسته دسته خودشان متحمل مخارج خود شده
بجهة جنگیدن با طوایف هزاره و کافری میرفتند و کسانیرا که بمخالفت دولت من برخواسته بودند
دشمن خود میدانستند چنانچه بثبوت محبت و اخلاص خود را بجهة بهبودی دولت در سنه هزار
و یکصد و سیزده هجری ظاهر نمودند که همه مامورین دولتی و تجار و ملاکین و مردمان هر طبقه از رعایای
من یکعشر داخل سالیانه را خود را بخزانه دولت فایده داشتند بدون اینکه از آنها خواهش نمایم
و استدعا نمودند که با این وجه قورخانه و ادوات حربیه ابتیاع نمایم تا مملکت آنها از تعدی
خارجه محفوظ بماند همان ملتی که در اوایل سلطنت من همیشه مشغول یاغیگری و جنگ بودند چنانچه بعد از این
بیان خواهم کرد حالا ملت خیلی آرام و مطیع و متحمل قانون و متمدن شده و تمام هم خود را مصروف

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 202 of 484

به آموختن صنایع وحرفت دارند وعموماً مشغول نتیجه ترقی مملکت بجهة بهبودی خودشان میباشند
از الطاف خداوندی آثار ترقی بیش از اینها در رفتار و رفتار ملت ظاهر و هویداست چون
حالت مردم را در زمان جلوس خود بتخت سلطنت بیان داشته ام حالا شرحی از واقعاتیکه
بعد از آن اتفاق افتاده است بیان می نمایم به نصیحتی که حضرت پیغمبر یکی از اصحاب خود در شعر
ذیل فرموده است پیروی میکردم گفت پیغمبر بآواز بلند با توکل زانوی اشتر به بند
دو فقره بجهة من اتفاق افتاد که خیلی اسباب قوت قلبم گردید زیرا که از وقایع مذکور امیدوار
شدم که از مأموریت به پادشاهی محروم نبوده آخر الامر کامیاب خواهم شد از آنجمله شبی
قبل از اینکه از روسیه عازم افغانستان شوم در عالم رؤیا دیدم دو فرشته بازوهایم را
گرفته مرا بحضور پادشاهی که در اطاق کوچکی جلوس فرموده بود بردند پادشاه صورتی داشت
نیکو و بعضی محاسن مدور و ابروها و مژگانهای بلند و خوشوضع لباس فراخی برنگ آبی در بر و
عمامه سفیدی بسر داشت از تمام هیئت او کمال خوشمنظری و طبع نجیب و رأفت و حلم
هویدا بود بطرف دست راستش شخصی بلند قامت و باریک اندام نشسته بود محاسنش بلند
و سفید و سیمایش کریمانه و مملو از جلال زیر دستش شخص دیگری بود که قامتش کوتاه تر و
میانه بالا بود و چهره اش بالنسبه بشخص پیرمرد که بدست چپ او نشسته بود سفیدتر بود و قلمدان
هم پیش رویش گذاشته لباسش فاخرانه چند قطعه نوشتجات عربی که در صفحه های کاغذ
نوشته شده بود جلویش گذاشته بود بطرف چپ پادشاه شخصی با محاسن جزئی و پیشانی
بزرگ و ابروهای پیوسته نمی کشیده و از سیمایش خیلی مهربانی و رافت ظاهر بود مشارالیه
بالنسبه بسه نفر دیگر که مذکور داشتم از مردمان اهل الله بیشتر باشخاص سیاسی دان شباهت
داشت قامتش از همه بلندتر و پهلویش شمشاد بلندی گذاشته بود بعد از آن شخص دیگر نهایت
خوشصورتی در هیئت بالنسبه بدیگران که حضور داشتند بیشتر شباهت به پادشاه داشت لباس

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 203 of 484

مثل لباس سردارهای لشکر که در زمان قدیم داشتند شمشیری هم داشت از صورتش کمال ذراست ظاهر و کلیتهٔ وضعش مثل جنگ آوران شجاع و در قامت از اشخاص دیگر که در انجمن بودند کوتاه تر بود همانوقتیکه مرا بحضور این پادشاه و چهار نفر مصاحبش میبردند دیدم دریچه که روبطاق بود دو دفعه باز شده شخصی را به حضور آنها آوردند پادشاه باشاره بچشم بشخص مذکور خطابی نمود که من الفاظ پادشاه را نشنیدم ولی جواب را شنیدم بقرار ذیل بود (اگر پادشاه شوم معابد سایر ادیان را خراب نموده بعوض آنها مساجد خواهم ساخت) معلوم میشد پادشاه از این جواب چندان خشنود نشد و بفرشته هائیکه شخص مذکور را آورده بودند حکم نمود او را برگردانند فوراً مشارالیه را بردند بعد از آن همان سئوال را از من نمود جواب دادم (عدالت خواهم کرد و بتها را شکسته بجای آنها کلمه رواج خواهم داد) چون این الفاظ را نمودم اصحابش بنظر مرحمت آمیزی بطرف من نگاه کردند و از این نگاه معلوم میشد تصدیق بر پادشاهی من نموده اند همان لحظه ملهم شدم باینکه پادشاه مذکور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میباشد دو شخص طرف یمین ابوبکر و عثمان دو شخص طرف یسار عمر و علی میباشند بعد از خواب بیدار شده مشعوف گردیدم که حضرت پیغمبر و اصحابش که تعین پادشاهان اسلام بقبضهٔ اقتدار آنها است مرا بامارت آیهٔ افغانستان انتخاب نموده اند نقرهٔ دیگر این بود که روزی از جهة صدماتی که اهالی وطنم دوچار آن بودند بقدر غمگین شدم که بزیارت (خواجه احرار) رفته از روح پاکش استمداد جستم و بسبب ناامیدی و زحماتیکه در ایام زندگانی من قسمتم شده بود سخت گریستم از بسیاری گریه خسته شده روی فرش آنجا بخواب رفتم در خواب دیدم روح پاکش ولی مذکور ظاهر گردیده بمن فرمود بکابل برو تو امیر خواهی بود و دیگی از بید قهای مزار مرا گرفته در جلو لشکر خود بر پا کن همیشه فتح و ظفر با تو خواهد بود بید ق مذکور اکنون تصرف منست و لشکرم هرگز شکست نخورده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 204 of 484

فصل یازدهم

جنگهائیکه در زمان سلطنت من فراهم آمده است

چنانچه قبلاً بیان داشته ام در همان سالی که (محمد ایوبخان) شکست خورد با یکنفر از رؤسای دیگر هم جنگ نمودم و این جنگ با (سید محمود کنری) فراهم آمد (کنر یکی از محالات شمالی و شرقی کابل نزدیک سرحد هندوستان است) (سید محمود) داماد (وزیر محمد اکبر خان) معروف بود و از اینجهة خود را حامی فرقهٔ (شیر علیخان) میدانست در وقت جلوس من بتخت سلطنت افغانستان مشار الیه خود را پادشاه کنر که محل حکمرانی او بود اعلان نمود بالای کوه موسوم به (مادی) که یکفرسخ و نیم از کنر مسافت داشت سکونت اختیار نموده بود وقتی که عازم قندهار بودم مشار الیه با چهار صد یا نصد نفر همراهان خود که از رعایای نمک بحرام من بودند بخاک من حمله آوردند مشار الیه خیلی احمق بود که خیال میکرد با چهار صد یا نصد نفر اشخاص مسلح با تفنگهای قدیم که با او متفق بودند میتواند سلطنت نماید مامورین من (سردار عبد الرسول خان) و (میر شاکل) بمقابله او رفتند ولی مشار الیه از جنگ اعتراض نموده مجدداً بهمان کوه مراجعت کرده با اشخاص جاهل کنری مشغول فساد شد بعد شما ه باینوسیله تعداد زیادی دور خود جمع نموده بمخالفت من برخواست و اینوقتی بود که پس از فتح قندهار بکابل مراجعت کرده بودم لهذا (غلام حیدر خان چرخی سپه سالار) خود را با (عبد الغفور خان) مامور داشتم با (سید محمود) جنگ نماید سپه سالار در میدان جنگ از اسب افتاده پایش شکست ولی عساکر شجاع من مشغول جنگ بودند تا (سید محمود) را مجبور نموده بطرف هندوستان فرار نماید باین قسم او را کاملاً شکست دادند و خانهای کسانیکه او را پناه داده بودند آتش زدند در چنانسال سنه هزار و دویست و نود و نه هجری (شیر خان) پسر (میر احمد خلجائی) کا ذبانه خود را موسوم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 205 of 484

(با امیر شیرعلیخان) نموده سعی کرد مردم را فریب دهد او را (امیر شیرعلیخان) دانسته در شورش
بمخالفت من با او ملحق شوند ولی قبل از اینکه بتواند اشکالات زیادی فراهم آورد اسیر گردیده
در حبس فوت شد در سال هزار و سیصد هجری جنگهای جزئی بقرار ذیل واقع شد (دلاور خان)
والی میمنه که خود را حامی (محمد ایوبخان) و خانواده (شیرعلیخان) میدانست وقتی دید (محمد
ایوبخان) از دست من شکست خورده است و نیز ملاحظه کرد که ولایت میمنه داخل حدود
مملکت من است و نمیتواند بیشتر از این خودسرانه حرکت نماید خواست بهر وسیله که
مجزا دارد اول بمامورین روس کاغذی نوشت چون دید مددی از آنها باو نرسید به (سر رابرت
سندمند) وکیل فرمانفرمای هندوستان مقیم بلوچستان عریضه نوشت که خود را نوکر دولت
انگلیس میدانم استدعای حمایت از شما دارم بمشارالیه جواب داده بود باید با میر عبدالرحمن خان
اطاعت نمائی زیرا که دولت انگلیس با دولت روس بموجب معاهدات خود نمیتوانند در امور
داخلهٔ افغانستان مداخله نمایند از این سبب مشارالیه تنها مانده بعقوبت حماقت خود گرفتار گردید
(بسردار محمد اسحاق خان) که از جانب من حکمران ترکستان بود دستور العمل دادم لشکری بجنگ
(دلاور خان) بفرستد مشارالیه لشکری فرستاد ولی بمن اطلاع داد چون والی میمنه خیلی مقتدر
است شکست دادن او اشکال دارد یقین دارم (سردار اسحق خان) با من مزورانه رفتار میکرد
و تمام این اوقات که او را خیرخواه صدیق و مامور وفادار خود میدانستم بطور خیانت رفتار مینمود
و خیانت او بعدها ظاهر شد در همان سال لشکر بجنگ (امیر یوسفعلی) حاکم (شغنان) روشان
فرستادم و سبب این لشکر فرستادن بقرار ذیل بود اگرچه سیزده کور خود را حکمران بالاستقلال
اعلان داده بود ولی باینقدر قانع نبود چون خیال میکرد شاید در زمان آتیه ولایات دیگر مملکت خود
ملحق نمایم لهذا بجهت جلوگیری اینکار اول با حکمران خوقند و بعدها با دولت روس مشغول مذاکرات
شده و نیز (دکتر لابردریکل) سیاح روس را (بشغنان) دعوت نموده با و شکایت نمود که

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 206 of 484

امیر افغانستان میخواهد ولایت مرا بمملکت خود ملحق نماید و من خود را تحت حمایت دولت روس
میدانم من هم اشکالاتی که مشار الیه در خاک افغانستان فراهم آورده بود خسته شده بودم و
خیال داشتم دیر یا زود او را تنبیه نمایم فقط منتظر موقع مناسبی بودم در اینوقت اخبار
نویسها و جاسوسهای من که شهرهای متقدده یعنی خوقند و روشان و شغنان و بخارا بودند از ما
او مرا مطلع نمودند و نیز بمن اطلاع دادند مشار الیه تابع حکومت روس شده است و نیز بمن خبر
دادند مشار الیه روسها را بولایت خود دعوت نموده است و اینمعنی اسباب پریشانی من
گردید باینجهت که اگر روسها روشان و شغنان را متصرف شوند دیگر نخواهم توانست آنها را از
آنجا بیرون نمایم دولت من در خطر خواهد بود لهذا (بجز ال کنال خان) و (سردار عبدالشکور خان)
حاکم قتغن حکم دادم بجنگ (میر یوسفعلی) بروند بعد از زد و خورد جزئی میرمذکور را اسیر نموده
با اهل و عیالش بکابل فرستادند بعد از آن (کلعذار خان قندهاری) را حاکم آنجا مقرر
نمودم و قتیکه مامور روس میوایوانف که خود میرمذکور را دعوت کرده بود که با لشکرش
داخل ولایت شود آنجا رسید قبلاً حاکم من آنجا را متصرف شده بود ادعای روسها درباب
اینولایت تا چندین سال مطرح مذاکره بود و توضیحاً قطع و فصل نشد (نالکسیون) سرمار تیمر دورند در
سنه هزار و سیصد و یازده هجری بکابل آمد بعد از متصرف شدن اینولایت تعدیاتی را که میرمذکور
برعایای آنجا مینمود مرتفع نمودم و نیز رسم زشت مالابطاق بُرده فروشی را متروک داشتم
درباب عادات و اخلاق ذمیمه میرهای اینولایت دیگر مذاکره نمینمایم زیرا در فصول قبل اینکتاب
درباب آنها اظهار داشته ام در سنه هزار و سیصد و یک حرکات طوایف شنواری که
محل سکنای آنها بطرف جنوبی و مشرقی (جلال آباد) و در عرض راه پشاور میباشد و همیشه اسباب
زحمت حکمرانهای کابل بودند بکلی خارج از قوه تحمل شد از چندین سال عادتشان براین بود که
قوافل را تاراج و مسافرین را مقتول و اموال و مواشی قلعه جات را غارت مینمودند بسبب

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 207 of 484

تاخت وتاراج این سارقین در تمام زمان حکمرانی (شیرعلیخان) متوقی راه پشاور خیلی مخوف
بود و در حقیقت بتمام امتداد اینراه تاخود کابل هیچکس از ترس کشته شدن نمیتوانست مسافرت
نماید لهذا لازم دانستم که اینحرکات وحشیانه ومخاطرات را که اتفاقاً برای کسانیکه با اینطوایف
مراوده داشتند ومحل خطر بود ازمیان بردارم درزمستان سنه هزار وسیصد ویک هجری پسرخودم
(سردار حبیب الله خان) رابحکومت کابل گذاشته خودم عازم (جلال آباد) گردیدم که اشت
ونظمی در اطراف آنمحالات برقرار نمایم سرکرده ها وملاهای شنواری را دعوت نمودم که
بملاقات من بیایند بالفاظ محبت آمیز خیلی ملایم با آنها متکلم گردیده گفتم که اینحرکات شما خلاف
میل واحکام خدا وپیغمبر او میباشد که اهالی اسلام را تاراج وغارت نمایند اگرچه خیلی سعی نمودم
که آنهارا ازاین عادات زشت منع نمایم ولی چون آنها همه تهامشغول تاخت وتاراج بودند فعلاً
بنصیحت من نکردند دراینموقع اظهار میدارم که (شاه محمد) درزمان (شیرعلیخان) حاکم
(جلال آباد) بود کسانیرا که ازسرقتهای شنواری شکایت مینمودند تنبیه مینمود ودلائل اقامه میداشت که
شخص عارض میخواهد من اودطایفه شنواری اسباب زحمت فراهم بیاورد آخرالامر ازقساوت
قلب آنها وبی اعتنائی که بنصایح من درباب متروک داشتن تاراج ولایت مینمودند مشغول تنبیه
تنبیه آنها گردیدم دراینوقت (نورمحمدخان) پسر (سردار ولیمحمدخان) با دو نفر ازدرد معروف
ازطایفه صالح خیل موسوم (به ساد وداد) وباشنواریها ملحق گردیدند قوت حربیه آنها تقریباً
بپانزده هزار نفر رسید که بالشکر من مقابله نمایند سه فوج پیاده نظام ویک فوج سواره نظام و
دو باطری توپخانه را بسرکرده گی (جنرال غلام حیدرخان) که حالا سپه سالار ترکستان میباشد بجنگ
آنها فرستادم رعایای من که در اطراف راه پشاور سکونت داشتند از من استمداد نمودند
آنهارا اجازه جنگ باياغی ها بدهم چراکه از تاخت وتاز شنواریها بتنگ آمده بودند ولی استدعای
آنهارا نپذیرفته گفتم اینفقره برعهده منست که کسانیرا که بامنت رعایای من متعرض شوند تنبیه نمایم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 208 of 484

درچهار نقطه موسوم (بدره حصارک) و (آچین) و (منکل) و (منکوخیل) بچهار دفعه جنگ اتفاق
گردید در هریک ازاینجنگها یاغی ها شکست خورده کشته و زخمی زیاد در میدان جنگ ازآنها افتاد
مابقی طوایف یاغی مانع حکومت من گردیدند اهالی طایفه (منکوخیل) بکلی مقتول و معدود دیگر باقیماند
بودند بطرف (تیرا) فرار نمودند حکم دادم ازسرهای کسانیکه درجنگ کشته شده بودند دو مناربزرگ
بسازند یکی در (جلال آباد) و دیگری درمحل سکونت (شاه محمد) که آنها را باین کار زشت وا
داشته بود تا اشخاصیکه این مناربا کله ازسرهای یاغیها ساخته شده است به پینند بدانند سزای
اشخاصیکه مسافرین را بقتل میرسانند این است دو مصرع ازمنظومات افغانی که طبیعت اهالی
شنوار را مینماید درانجا مینویسم مفاد ترجمه اش این است (کرد دوصد سال کشی رنج و دهی زحمت
خویش مار و شنواری وعقرب نشود دوست بتو) دراواخر همین سال یعنی سنه هزار و سیصد
طوایف (منکل) و دزمت بمخالفت من شوریدند جهت این شورش دقایعی بوده است که
درمحل دیگر اینکتاب بیان شده است این شورش درحقیقت اصل وبنیاد جمیع جنگهای
داخلی زمان من بود علاوه براین بعضی ازفراریها باعث تحریک مردم بودند که اغتشاش
نمایند لشکری را بسرکرده کی (جنرال سیف الدینخان) بجهة منع اغتشاش ازکابل فرستادم
این جنرال یکی ازصاحب منصبهای بیکاره واحمق بود که درزمان (شیرعلیخان) معتاد شده بود
مواجب بگیرند و کار نکنند اینهم بهمین رویه عمل نموده بایاغیها بجنگید بانتیجه او را مغلوباً در ماه جمادی
الاولی سنه هزار و سیصد و یک هجری بکابل عودت دادم و لشکر دیگری سرکرده کی (جنرال
کتال خان) و (ملا یحیی) بعوض او فرستادم بعد ازجنگ جزئی طوایف مذکور شکست خورده
بعد ازآن تاکنون رعایای خیلی آرامی میباشند در سنه هزار و سیصد و یک هجری لازم دانستم
(دلاورخان) والی میمنه را تنبیه نمایم که خود را حکمران بالاستقلال اعلان داده بود چنانچه در
یکی ازفصول قبل اینفقره را بیان داشته ام که (محمد اسحق خان) لشکری بجنگ او فرستاده

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 209 of 484

نتیجه حاصل نشده بود انیمرتبه مصمم شدم که دیگر موقعی باو ندهم که خود را مجزا بداند لهذا دستورالعمل
دادم که دو دسته لشکر بطرف میمنه حرکت نمایند که یک دسته مشتمل بر یک فوج پیاده
هراتی و دو یست سوار نظام و شش قراره توپ بسر کرده کی (جنرال زبردستخان) از
هرات فرستاده شده بود رئیس طایفهٔ جمشیدی موسوم به (پلنگ توشخان) با ششصد نفر
پیاده ردیف با جنرال مذکور روانه شد این لشکر در جمادی الاولی سنه هزار و سیصد و یک
از هرات عازم میمنه شدند و نیز (محمد اسحق خان) دستورالعمل دادم که با پنجهزار لشکر از بلخ
حرکت نماید استحکامات میمنه خیلی مضبوط بود ولی بعد از محاصره چند روز زور و خرد خرد اغلبان
مطیع حکومت من شدند (دلاور خان) را بجهة بداعمالی اسیر نموده بکابل آوردند (میر
حسینخان) را که بدست (دلاور خان) محبوس بود از حبس بیرون آورده بعوض (دلاور خان)
بحکومت میمنه مقرر نمودم در همین سال که کابل و مملکت افغانستان را باسه ولایات معتنای آن
یعنی هرات که بتصرف (ایوبخان) و قندهار که بتصرف (شیرعلیخان) والی و میمنه که بتصرف
(دلاور خان) بود از روی حقیقت متصرف شدم لازم دانستم که حدود مملکت خود را با دول
خارجه تعیین و تحدید نمایم در اینفصل متوجه تحدید حدود نمیشوم زیرا که اینمسئله را بفصل مخصوصی محول
مینمایم و در اینجا فقط یک فقره که بعد از این مذکور خواهم داشت اشاره مینمایم دولتین بریطانیه
و افغانستان از یکطرف و دولت روس از طرف دیگر کمیسونی بجهة تحدید حدود مقرر داشتند
که خط سرحد بین روس و افغانستان را معین نموده علائم سرحدی نصب نمایند رئیس کمیسون
انگلیس (سر پیتر لمزدن) بود اولاً دولت روس از اینکه با انگلیسها اینقدر دوستی داشتم
و دشمنی با آنها نموده ام و همینطور هم بود خوشنود نبودند البته محبتهای آنها را در ایامیکه در مملکت آنها
اقامت داشتم نسبت بمن مرعی داشتند اقرار دارم و هرگز فراموش نکرده ام ولی با اینهمه
باید بدو جهة با انگلیسها دوست باشم اول اینکه با آنها معاهداتی کرده ام دیگر اینکه دوستی آنها بجهة من

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 210 of 484

ومقاصد من مناسب تر است ثانیاً دولت روس از اینمعنی متغیر بود که دولت افغانستان اینقدر جرأت پیدا کرده که میخواهد خط سرحدات خود را معین نموده تخطیات دولت روس را بخاتمه برساند ثالثاً دولت روس میل داشت که افغانستان و روس حدود ممالک خود را بداخله انگلیسها از جانب افغانستان تحدید نماید رابعاً رفتن من براولپندی روسها را خیلی مکدر ساخته بود چرا که روز نامجات روس در زمانیکه انگلیسها در سنه هزار و دویست و نود و هشت از کابل رفته بودند انتشار داده بودند که انگلیسها میل خود و بطور دوستی کابل را گذاشته بلکه برعکس بعد از اینکه شکست خوردند از کابل گریختند یکی از جهات عمده رفتن من براولپندی این بود که این اشتهارات خلاف را تکذیب نمایم و برهها بنمایم که دوست انگلیسها هستم و نیز ظاهر دارم که روابط بین دولت برطانیه عظمی و دولت خودم روز بروز بیش تر از پیش مستحکم تر میشود بجهات مذکوره فوق و شاید بموجب رویه متداوله تدا پیر روسها که بطرف مشرق زمین پیش میآیند دسته از لشکر روسها بطرف (پنجده) پیش قدمی نمودند چون الیخاطره را قبل از وقت در نظر داشتم چنین صلاح دانستم که لشکری قوی باآنجا بفرستم که روسها را از داخل شدن (پنجده) و متصرف شدن آن جلوگیری نمایند چنانچه قبل از اینکه (میوایوانف) میخواست داخل (شغنان) و (روشان) شود آنجا را متصرف شده بودم ولی هرچه سعی کردم بدولت انگلیس حالی انجام که خیلی اهمیت دارد لشکر زیادی نورا بجهة محافظت از تخطی روسها فرستاده شود ابداً باظهار من اقتضائی ننموده جوابی که از آنها بمن رسید این بود که هر نقطه که در تصرف لشکر افغان میباشد روسها جرأت ندارند باآنجا دست اندازی نمایند نه فقط همین حرف را گفتند بلکه اطمینان های انگلیسها در باب سلامتی (پنجده) قلب مرا تا اینمدت تسکین داده بود که در اوایل صفر سنه هزار و سیصد و دو (سر مترلمزدن) بمن نوشت که مواظب میباشم من عساکر روس و افغانستان جنگ واقع نشود در من اینحال اکرات لشکر روس معجلاً پیش میآیند در اواخر جمادی الاولی سنه هزار و سیصد و دو

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 211 of 484

دو دو لشکر روس در (غزل پته) جمع شده محل مذکور را مستحکم نمودند لشکر روس افغان دو آتشه
اینطرف رود مرغاب بودند جمعیت لشکر افغان فقط یکصد و چهل نفر توپچی و چهار توپ برنجی و چهار
توپ کوهی و جمعیت قلیلی هم سرباز پیاده بودند بتاریخ چهاردهم جمادی الثانیه سنه هزار و سیصد
و دو لشکر افغان در (پل خشتی) بودند و لشکر روسها در (غزل پته) اقامت داشتند که یکمیل از یکدیگر
دور بودند روز قبل از جنگ (جنرال کماروف) بجنرال افغان پیغام فرستاد که لشکر خود را بطرف
دست چپ رودخانه ببرید والا جنگ خواهد شد و ما بلشکر افغان حمله خواهیم نمود تا این وقت
صاحب منصبهای کمیسون انگلیس و اجزای آنها بصاحب منصبهای لشکر من اطمینان
میدادند که روسها جرأت ندارند تا زمانیکه شما از محل خودتان حرکت نکرده اید بشما حمله نمایند اگر
روسها بدون اینکه لشکر افغان جلو برود حمله نمایند خلاف معاهدات پمن دول خواهد بود و از
روسها مواخذه خواهد شد (جنرال غوث الدین خان) که موکداً با و دستور العمل داده بودم اقدامی بر خلاف
مصلحت صاحبمنصبان کمیسون انگلیس ننماید از مواعید صاحبمنصبهای مذکور مطمئن شده در جای
خود آرام نشست روز بعد دسته کابلی از لشکر روسها بعساکر جزئی افغان که آنجا بودند حمله آوردند
محض شنیدن اینخبر صاحب منصبهای انگلیس با لشکر و همراهان خودشان بطرف هرات فرار نمودند
(جنرال غوث الدین خان) و باقی صاحبمنصبهای انگلیس یادآوری نمودند که بما اطمینان داده بودید
روسها جرأت ندارند بلکه افغانها مقیم هستند حمله نمایند و اگر چنین حمله نمایند افغانها از انگلیسها
مدد نخواهند لهذا با اطمینان شما اعتماد نمودیم حالا ما را گذارید با روسها تنهائی مقابل شویم ولی اینحرکت
منع فرار انگلیسها را نکرد افغانها از انگلیسها خواهش کردند پس تفنگهای خود را عاریه بما بدهند چرا
تفنگهای دقت پر ما بمقابل تفنگهای ته پر روسها بیفایده است علاوه تفنگها و باروتهای ما از رطوبت
باران خیلی ضایع و بیمصرف شده است لکن انگلیسها که وعده داده بودند با افغانها مدد بدهند از
دادن تفنگهای خودشان هم انکار نمودند و این دسته قلیل افغانهای شجاع را که داشتند کرخودشان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 212 of 484

بجنگند و در میدان جنگ کشته شوند انگلیسها بدون اینکه لحظه تأمل نمایند بطرف هرات فرار نمودند شنیده ام اگرچه بجهة صدق آن مسئول نیستم که لشکر و صاحب منصبهای انگلیس انقدر ترسیده و خائف شده بودند که با کمال بی ترتیبی سراسیمه فرار مینمودند و دوست را از دشمن امتیاز نمیدادند و بسبب سردی هوا چندین نفر از همراهان هندی بیچاره آنها در سر سواری از اسب افتاده تلف شدند بعضی صاحبمنصبها هم از اسب های خود افتاده بودند ولی اسامی آنها را نمیگویم اما سربازهای شجاع لشکر افغان که بنام ملت خود افتخار داشتند بجهة حفاظت نام خود باین سختی جنگ کردند که تعداد زیادی از آنها کشته و زخمی شدند ولی افسوس که بسبب تفنگهای بدی که داشتند و تعدادشان در مقابل دشمن خیلی قلیل بود نتوانستند کاری از پیش ببرند فقط چند نفری بعد از شکست خوردن بهرات رسیدند از این رفتار همسایه انگلیسها بملت افغانستان این شد که تا امروز نام انگلیسها نزد آنها بخفارت برده میشود و خیلی سعی نمودم با هالی مملکت خود حالی نمایم که در آنوقت (مستر کلادستون) رئیس طایفهٔ (ویک) بود (ملت انگلستان بدو فرقه منقسمند (ویک توری) و همیشه امورات دولتی بدست یکی از اینها میباشد) که در آنزمان حکومت داشتند و جهتش همین بود که این رویه ضعیف را اختیار نمودند والا انگلیسها سزای بداعمالی روسها را میدادند لکن اهالی مملکت من با انحراف مقاصد نمیشوند میگویند اگر در زمان آتیه اتفاقاً با دشمنی مشغول جنگ شویم چطور خواهیم دانست طایفهٔ (ویک) حکومت دارند یا طایفهٔ (توری) هرگاه طایفهٔ (ویک) نمیتوانستند از ما کمک نمایند پس چرا دستهٔ عساکر انگلیس و سرکرده های کمیسون بما نکفتند در لحظهٔ آخری فرار خواهیم نمود لهذا بموجب اینمثل که هرکس قبلاً با خبر شد قبلاً هم مسلح میشود اگر ما میدانستیم انگلیسها خیال ندارند ایفای وعدهٔ خود را بنمایند ما تهیهٔ دیگر بجهت خود میدیدیم خیلی آسان بود از اوایل زمستان که این اختلافات شروع شد تا اوائل بهار بجهة حفاظت (پنجده) لشکر از کابل فرستاده

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 213 of 484

اگرچه لازم نبود از کابل قشون فرستاده چراکه در هرات و ترکستان قوای لشکر زیاد بقدر کفایت داشتم خلاصه روسها (پنجده) را تا تاریخ چهاردهم جمادی الثانیه هزار و سیصد و دو عقب تصرف نمودند چون کسی قوه نداشت آنجا را پس بگیرد تا کنون بتصرف روسها میباشد خودم در راولپندی با (لارد) وفرمانفرمای هندوستان مشغول مذاکرات بودم همان جنیکه فرمانفرما خیال راحت اطمینان بمن بدهد که هرگاه روسها بخاک افغان تخطی نمایند دولت انگلیس از شما کمک خواهند نمود خبر تخطی روسها و گرفتن (پنجده) را خود (لارد دفرن) بجهة من فرستاد ولی من شخصی نبودم بهیجان بیایم و اینفقره را بجهة آنیه باکمال وقار سرمشق خود قرار دادم در همین سال سنه هزار و سیصد و دو بجهة مطیع نمودن و ملحق شدن اهالی (غلمان) بمملکت خودم که یکی از قلعه های کوهستانیست که بطرف شمال و مشرق (لغمان) که عوام لقمان میگویند واقعست احکامات صادر نمودم علاوه برانیکه مایل بودم که اینمردم را رعایای آرام نمایم و آنها را آزادی بدهم جهة مخصوصی هم برای مطیع نمودن آنها داشتم و این بود که هر شخصی یاغی میشد یا مرتکب قتل یا خیانتی در اطراف (جلال آباد) میکردید بانقلعه های کوهستان لقمان پناه میبرد و این کوه راهی نداشت و در واقعه هم بآنجا نمیتوانست برود و سوا هم نمیتوانست بطرف درهٔ مذکور عبور نماید فقط راهیکه بجهة ساده رَو بود خیلی باریک بود و پرتگاه زیاد داشت و راه مذکور اینقدر تنگ بود که بیشتر از نفر نمیتوانست عبور نماید دو یا سه نفر میتوانستند راه مذکور را گرفته و از بالا سنگ انداخته را محافظت نمایند چراکه هرقدر لشکر زیادی بود فقط یک نفر عقب سر دیگری بیشتر نمیتوانست برود و این فقره اسباب قوت آنها بود بهمین جهة قبل از این هیچ لشکری آنها را مغلوب نکرده بود با لشکری که مامور کرده بودم صاحبمنصبهای ذیل همراه بودند (غلام حیدرخان طوخی سپه سالار) (دوست محمد خان جبارخیل) که اینصاحب منصب حالا کوراست (میرشاکل) که حالا مستخدم است (محمد گل خان جبارخیل) این شخص در سنه هزار و سیصد و پانزده در مجلس فوت شد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 214 of 484

(محمد افضل خان جبارخیل) این شخص هم فوت شده است دو قسم عساکر تحت حکم این صاحب منصبها بود یعنی اهل نظام وقدری لشکر ردیف از طوایف کوهستانی که در بالا رفتن کوهها مهارت مخصوص داشتند وقتیکه هوا تاریک شده این صاحبمنصبها توسط ریسمانها خود را بقلهٔ یکی از این کوهها بالا کشیدند ونزدیک راهی که بتصرف یاغیها بود رفتند باین قسم لشکر خود را بدون اینکه دشمن از حرکات آنها باخبر شود جمع نموده بآنها حمله آوردند دشمن زیاد بود تمام اهالی آنجا هزارخانوار بودند بعد از زد و خورد جزئی اهالی شکست خورده صلح نمودند ووعده دادند بعد رعایای آرام باشند ولی در سنه هزار وسیصد وچهار از وعدهٔ خود تخلف نموده یکی از سرجنگهای مرا با دویست نفر سرباز یکه در آنجا مقیم بودند غدارانه بقتل رسانیدند فعه سپه سالار کور بآنها حمله نمود آنها را مغلوب نمود وتمام اهالی آنجا را جلو انداخته از دره خارج کرد واحدی را عقب نگذاشت ودر عوض محل سکنی که در آنجا از دست آنها رفته بود محل سکنای دیگر در محالات کرشک ودزمت وخوست از اوطان آنها خلی دور بود داده شد واشخاص دیگر از (طغان) و ولایات دیگر بآنجا فرستاده شده باینوسیله اشکالاتیکه اهالی بندره فراهم میآوردند بکلی مرتفع گردید (شورش عمومی در سنه هزار وسیصد وچهار وسنه هزار وسیصد وپنج هجری) از جنگهای داخلی که از تاریخ جلوس من بتخت سلطنت کابل تا امروز واقع شده بعضی بالنسبه جزئی بود وبا لشکر وتوجه جزئی بزود یخی ختم گردید بدون اینکه بجهة من تشویش زیادی حاصل شود واشکالاتی فراهم آید بعضی جنگها اهمیت پیدا نموده بطول انجامید علاوه بر این اشکالات وآثار اغتشاش در تمام مملکت ظاهر بود ومنجر بچهار جنگ داخلی گردید اول جنگ با (محمد ایوب خان) در قندهار در سنه هزار ودویست ونود ونه که قبلاً بیان داشته ام در اینوقت ملاهای جاهل سعی کرده بودند که مردم را در همه مملکت تحریک نموده بمخالفت من بجهاد برانگیزانند ولی در اینکار کامیاب نشدند دویم شورش (محمد اسحاق خان) در ترکستان در سنه هزار وسیصد وپنج

۱۹۱۰ م

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 215 of 484

چهارم اغتشاش عمومی هزاره جات در سنه هزار و سیصد و هشت و سنه هزار و سیصد نه
و سنه هزار و سیصد و ده در باب اینده و اغتشاش آخری بعد باذکر خواهم داشت
در اینموقع فقط در باب شورش عمومی طایفه غلجائی بیان مینمایم جهاتیکه منجر باین اغتشاش
عمومی گردید و نتایجی که از و حاصل شد بقرار ذیل است اوّل جهت اوّل چنانچه در موقع دیگر
بیان داشته ام این بود که در زمان حکمرانی (شیرعلیخان) و (محمد یعقوبخان) بسبب
بدنظمی و ضعف آنها تقریباً هر ملاّ و هر خان خود را مطلق العنان میدانستند و در انظار مردم
خود را ولی و امیر جلوه میدادند خیلی از ملاها و خوانین غلجائی از همین قبیل بودند و اینها قوی ترین
و جنگجو ترین و شجاعترین طوایف افغانستان بودند در جمعیت هم یکی از سه طایفه بزرگ مملکت یعنی
درّانی و هزاره و غلجائی محسوب میشدند ترکمانها هم طایفهٔ زیادی تحت حکومت افغانستان
میباشند بعضی اشخاص شاید میگویند که هزاره ها اصلاً مغول هستند ولی اینها داخل طوایف
افغانستان میباشند باید دلیل که در تمام مملکت موجود و منتشرند و مثل ترکمانها طایفهٔ علیحده
نیستند غلجائیها خوانین خیلی با نفوذ و تعداد زیادی هم از مردمان جنگی داشتند این خوانین و اتباعشان
برعایا خیلی ظلم و سختی مینمودند تعدیات غیر مجده و آنها و مالیات گرفتن زیاد و تاخت و تاراج و حمله
بر قوافل و جنگ استمراری با یکدیگر و قتل نفس بطور عمومی که در میان آنها شیوع داشت
همهٔ مردم نه تنها با ها لی افغانستان بلکه بتمام اهل دنیا ظاهر و هویدا است لهذا طبعاً اینها
از من متنفر بودند باینجهته که من شخصی نبودم اجازه بدهم با وجود بودن من مرتکب اینگونه رفتار ظالمانه
و فطرتاً ساعی باشند حکمرانی مرا مختل نمایند سعدی علیه الرحمه میگوید همیشه مار دشمن چوپان
است که چوپان همیشه میخواهد سر مار را بکوبد دویم چنانچه قبلاً بیان داشته ام (شیرخان
طوخی) غلجائی را که در سنه هزار و دویست و نود و نه یاغی شده بود محبوس نموده بودم
اکثری از دوستان و اتباع او از این فقره مکدر بودند سیم (عصمت الله خان) و دیگر خوانین

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 216 of 484

غلجائی دوست واقوام خانوادهٔ مرحوم (شیرعلیخان) بودند وازاینجهته بامعاندین من مراودهٔ داشتند ودرمیان طوایف افساد مینمودند وبجهته اینکار (عصمت الله خان) رادرسنه هزار وسیصد حبس نمودم چون این شخص یکی ازخوانین غلجائی بود محبوس شدن اوبکی ازجهات هیجان طایفهٔ غلجائی گردید چهارم ملای معروف مع سوم (بمشک عالم) که من اورا موش عالم میگفتم واین اسم بنسبت باسم اول اومناسبتر بود بااینکه اسم خودرا غازی گذاشته بودند واز مردم اخذ پول مینمودند شامل شده بود اینها خودرا قاضی وملا مینامیدند تاخودرا درانظار مردم اشخاص بزرگ ومقتدا جلوه بدهند چون تمام اینحرکات بمعنی راموقوف کرده بودم اینها سعی میکردند بوسیلهٔ نفوذ زیادی که به اهالی جاهل وغیرمتمدن طایفهٔ غلجائی داشتند وخودشان هم ازهمین طایفه بودند بجهته من اسباب زحمت فراهم آورند تاچندین سال افساد اینها امتداد داشت واتشی راشتعل نمودند که جنگ داخلی ازآن برپاشد واین جنگ باعث خون ریزی زیاد وخرابی چندین هزار گردید (یکی از مقاله های مرغوب حضرت مستطاب اشرف والا امیرعبدالرحمن خان است که میفرماید بیشتر جنگها وخون ریزیها دراین دنیا بالنسبه بطبقه دیگر بواسطهٔ ملاهای جاهل فراهم میاید ومنفر اگرممکن باشد هریک ازاینملاها راباقتل میرسانم ونیز میفرمایند بیشتر ضرر ترقی درافغانستان این است که این اشخاص به بهانهٔ مذهب مسائلی بمردم القاءمینمایند که بکلی مخالف اصول احکام پیغمبر است چون این اشخاص پیشوای کاذب دین هستند هرچه زودتر قلع وقمع شوند بهتر است امیرمعظم الیه دریکی ازمواقع ریش اینملاها راباطناب یاریش یکدیگرشان بسته حکم فرمود یکدیگر رابکشند مترجم) خداوند در قرآن مجید بتوسط پیغمبر خودش محمد مصطفی صلی الله علیه وآله میفرماید ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون افسوس که حرکات ملاها بکلی برعکس احکام دینی که آنها دارند میباشد پنجم احکام

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 217 of 484

صادر کرده بودم که مالیات ولایت غلجائیرا که عقب افتاده بود اخذ نمایند اما الی آنجا
منجر نشد مالیات خود را بدهند ششم در مملکتی مثل افغانستان که خزانه اش خالی و
پول کزافی بجهة مخارج داخلی و نیز بجهة ساختن و نگاهداری استحکامات سرحدات از
تخطیات قوای خارجه که مثل لاشخورهای گرسنه مایلند شکار ضعیف خود را بلع نمایند پول
خیلی لازم بوده تقریباً نصف مالیات تمام مملکت را دولت بمستمریات ملاها و سادات و
اشخاص زیادی که خود را پیشوایان مذهب مینامیدند میدادند اینفقره ضرر بالمضاعف باعث
خرابی و ضعف دولت بود اولاً نصف مالیات دولتی که این اشخاص میگرفتند بهدر میرفت
ثانیاً اینکار مردم را وامیداشت که زندگی خود را به بیکاری بسر برده پول دولت را صرف
از میان ببرند و این انعام بجهة آنها بود که مخلوق درمانده و عاجزی بوده باشند که از وجود آنها
بجهة مملکت یا بجهة خودشان هیچ فایده مرتب نباشد این مستمریهای زیاد را که باری بدوش
خزانهٔ دولت بود به یک کشیدن قلم خود موقوف نمودم و گفتم مواجب فقط باشخاصی داده
خواهد شد که بموجب کفایت و لیاقت خود خدمت نمایند و باید بعضی امتحان بدهند که
استحقاق مواجب داشته باشند باین طریق مستمریهای تمام این اشخاص که خودشان را
محل اعتنا میدانستند با مستمری خانوادهٔ موشی عالم مذکور و مستمری اکثر همین موشها را
موقوف کردم و این وجه را بسربازهای شجاع که بجهة قتل اینگونه موشهای شقی و موذی مستخدم
کرده بودم دادم تا این موشها دیگر نتوانند بطور بی انصافی از مردم اخذ پول نموده خانهای
مردم را سوراخ نمایند این اقدام اسباب هیجان زیاد در میان ملاها و پیشوایان مذهب
اشخاصیکه خود را اولیا رسیدانستند گردید داد و فریاد زیاد میکردند و شورشی که در باب سنن
در اینموقع مذاکره مینمایم نتیجه این رفتار اجمالی من بود ولی خوشبختانه در اینشورش همهٔ
موشها را بکلی تمام نمودم در باب اول اقدامیکه کردند در ماه رجب سنه هزار و سیصد و سه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 218 of 484

من اطلاع رسید که این اشخاص عریضه بتوسط (سر ادلبورسنجان) بحضور اعلیحضرت ملکه انگلستان فرستاده در عریضهٔ خود غلجائیها بقرار ذیل عارض شده اند (اگر شما یکوقتی خیال دارید در حق اهالی مظلوم و مستمند افغانستان مرحمتی نمایند و از آنها دستگیری بفرمائید از اینوقتی بهتر بجهة شما فراهم نخواهد آمد باید بدون تأمل بما مدد بدهید) نمیدانم اینعریضه بدست وزرائیکه داخل کار بودند رسید یا خیر ولی اینقدر میدانم جوابی بجهة شورشیان نرسید و نیز (محمد ایوبخان) را دعوت نمودند که از ایران آمده با آنها ملحق شود ولی مشارالیه در کوششی که بجهة داخل شدن افغانستان نمود کامیاب نشد چنانچه در اینخصوص بعد باندازه خواهم نمود اگرچه اقدامات دیگری که یاغیها نمودند تعلقی بمن ندارد ولی اینقدر یقین است بعد از اینکه مخفیانه اسباب چینی ها کردند و کامیاب نشدند آنوقت آشکارا بمخالفت من برخواستند چنانچه الحال بیان مینمایم در پائیز سنه هزار و سیصد و سه جنگ شروع گردید بانقسم که (شیرخان) پسر (میر احمد) پسر (سردار گل محمد خان) را که نوادهٔ (سردار کهندل خان قندهاری) بود و از کابل به قندهار رفته بود در مقام پین (موشکی) دچار و مقتول نموده عیال و اطفال و اموال مشارالیه را بغما بردند نیز غلجائیهای طایفه (آندری) و (هوتکی) یک فوج درانی که با (میرزا سید علی) از قندهار بطرف کابل میآمدند و فوج مذکور تازه داخل نظام شده هنوز مسلح نبودند در مقام (موشکی) تاخت آورده در این تاخت غلجائیها یکصد و چهل اشتر دولتی و هشتاد و یا چهار صد و سی هزار روپیه نقد بردند در باب اینمرحمتی که طایفهٔ غلجائی فراهم آورده بودند (رشک عالم) هم از همان طایفه بود اطلاع یافته دو فوج پیاده نظام و چهار فوج سواره نظام و دو باطری توپخانه را بسرکردگی (غلام حیدر خان طوخی) و (حاجی گلخان کمان دان) که حالا جنرال است و (کرنیل محمد صادقخان) که حالا در قندهار جنرال میباشد بجهة سرکوبی آنها فرستادم این قشون وارد غزنین گردیده زد و خوردی جزئی در دو نقطه نموسوم (به دهن شیر) و نانی بین آنها واقع شده یاغیها شکست خورده منتشر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 219 of 484

فصل یازدهم

شدند در زمستان مردم آرام بودند ولی همه این اوقات مخفیانه بجنبه برانگیختن طایفه غلجائی مخالفت
من مشغول تهیه و اسباب چینی بودند و در تدا پر خود کامیاب گردیده در اوّل بهار
شورش عمومی برپا شد (ملا عبد الکریم) پسر (مشک عالم) در بهار سنه هزار و سیصد و
چهار اعلان داد که دوازده هزار نفر مردان جنگی با من حاضر ند اگر طوایف غلجائی تماماً
با من همراهی نمایند یقیناً فتح و نصرة با ما خواهد بود چون بمن اطلاع رسیده بود که در شورش
(پائیز) گذشته که قبلاً پیان شد اابالی (هوتکی) هم شامل بودند به سرهنگ سکندر خان که پدر
جنرال غلام حیدر خان وحالا فوت شده است حکم دادم از قندهار بمحال (هوتکی) رفته از هر
خانه یکقبضه شمشیر و یک توله تفنگ از ابالی (هوتکی) بطور جریمه اخذ نماید رسیدن سرهنگ
مذکور در آنجا باعث خشم ابالی (هوتکی) که قبلاً هم رنجیده خاطر بودند گردیده در تمام اندر
و (هوتکی) و ترکی و سایر طوایف غلجائی آشوب عمومی برپا کردید و طوایف مذکور عیال و اطفال
خود را بمیان طایفه وزیری و ژوب و هنزاره فرستاده خودشان بجنبه جنگیدن با عساکر من حاضر
شدند در آنوقت در ولایت غلجائی لشکر زیاد موجود نداشتم و شهرهای بزرگ مثل غزنین
و کلات غلجائی و ماروف استحکامات کاملی نداشت (جنرال غلام حیدر خان) فقط دو فوج
پیاده نظام و سه فوج سواره نظام باخود داشت فوراً حکم دادم که ششصد نفر سرباز سرکرده
(کرنیل صوفی) روانه شده بدسته لشکر (سکندر خان) کمک بدهند و نیز حکم دادم عساکر
هم پیاده ردیف و فوج درانی جدیدا (سکندر خان) ملحق شوند از ورود این عساکر چندان فایده
مترتب نشد نیز قشون دیگری هم معجلاً از کابل بکمک (جنرال غلام حیدر خان) فرستادم در اوائل
جنگ دست یاغیها بالا بود و (عیسی خان) حاکم ماروف که بکمک (سکندر خان) میرفت
از یاغیها در راه شکست خورده سرکرده این یاغیها (شاه خان هوتکی) بود در ماه رجب
سنه هزار و سیصد و چهار (سکندر خان) در همانوقت و همان نقطه شروع بجنگ نمود اگرچه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 220 of 484

در ابتدا شکست خورد ولی در آخر فتح نمود و در همین وقت بطرف شمال هم مشغول جنگ بودند و در آنجا (جنرال غلام حیدرخان) بهادرانه با غلجائیهای ترکی و آندری میجنگید بعد از جنگ سختی راه پیدا نموده خود را بعساکر پدرش (سکندرخان) که از دست هوتکی شکست خورده بود رسانید این تلاقی عسکرین در ماه شعبان سنه هزار و سیصد و چهار واقع گردید و در این عساکر متفقه چهار فوج سرباز نظام و دو فوج سوارهٔ نظام و سیزده عراده توپ بود علاوه بر اینها بعضی رعایای وفادار من بسرکرده گی (بهلول خان) ترکی کمک میدادند تعداد لشکر دشمن سی هزار مرد جنگی بود که بسرکرده گی (شاه خان هوتکی) خودشان لقب میرداده بودند با غیها اتصالاً از همه طرف کمک و امداد میرسید و غلجائیهای یاغی هم شورش نموده با اینها ملحق میشدند از قراریکه شهرت یافته بود اینها از روسها و اهالی میمنه و هرات و (محمد ایوبخان) که در اسیران بود استدعای کمک کرده بودند اهالی هرات و میمنه هم خواهش آنها را پذیرفته بودند تعداد زیادی از لشکر من که در هرات اقامت داشتند از طایفهٔ غلجائی بودند چون اینها شنیدند ملت و اقوام آنها بمخالفت من برخواسته اند تغییر وضع داد در ماه رمضان سنه هزار و سیصد و چهار تعداد زیادی از فوج هزاری غلجائیها که در هرات ساخلو بودند در ارک مراقبت میورزیدند تعداد این سربازهای نمک بحرام که شوریده بودند تقریباً هشتصد نفر میشدند و اینها قسمتی از قورخانه را تاراج نموده سپه سالار در ارک محصور نمودند ولی سربازهای دیگر که در هرات بودند وفاداری نموده بجنگ کردن با شورشیان خائن حاضر شدند شورشیان تاب مقاومت نیاورده بالآخره از هرات عازم (اندخوی) شدند که با یاغیهای آنجا ملحق شوند بعضی از سربازهای نمک بحرام با جمعیت زیادی از یاغیهائیکه در (مرغاب) جمع شده بودند ملحق گردیده این امر یاغیها را خیلی قوت قلب داده اسباب تشویش بجهة صاحب منصبهای وفادار من گردید محل خطر این بود که اکثر مردم منتظر بودند ببینند کدام طرف قوی میشود و در

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 221 of 484

صورتیکه یاغیها قوت پیدا کنند با آنها شامل شوند در اینموقع نازک که اشخاص غدار از عساکر
خودم با یاغیها ملحق شده بودند ملاهای جاهل و دشمنان مشتهر ساخته بودند که هرات بتصرف یاغیها
آمده است و اهالی میمنه و سایر ولایات هم شوریده اند ولی جنرال شجاع من (غلام حیدرخان) هرکجا
با یاغیها مقابل گردیده آنها را شکست داده متفرق ساخت در اینوقت جمعیت زیادی از طایفه
هوتکی در مقام (عطاقر) شکست داده جمعیت آنها را متفرق نموده پدر خود را در آنجا گذاشته
خودش بطرف شمالی آنجا حرکت نمود نزدیک (دندان) ایستاده با طایفه ترکی جنگ دیگر نمود
در اینجا هم فتح نموده بطرف (مرغاب) عازم گردید که در آنجا جمعیت زیادی از یاغیها با سرداران
شوریده هرات ملحق شده بودند من هم فوراً دو فوج پیاده نظام و چهار صد سواره نظام
در ماه شوال سنه هزار و سیصد و چهار از کابل بکمک سپهسالار خود فرستادم در ماه
ذیقعده سنه هزار و سیصد و چهار این قشونها یکی از دسته های لشکر یاغی را که بجنة ملحق شدن
با دسته های بزرگ یاغیها میرفتند شکست داده متفرق نمودند بعد از یکمیل شکست این یاغیها
جنرال مذبور برای جنگیدن با دسته مقدمای مجتمعه آنها عازم گردید تهیه حمل و نقل بنه و آذوقه بجهة
حرکت و رسانیدن خوراک برای یاغیها اینقدر بی نظم بود که یاغیها از قلت خوراک قریب
الموت بودند خلاصه جنرال مزبور اینها را کاملاً شکست داد اگرچه در ماه ذیقعده سنه هزار و سیصد و
چهار زد و خوردهای جزئی کار بود لکن خیلی محل اعتنا نبود زیرا که از شکست سختی که بدشمن وارد
آمده بود خودش شورش عمومی فروشسته بود ملا عبدالکریم بطرف (کرم) فرار نموده و برادرش
(فضل الله خان) اسیر و مقتول گردید (در خصوص تیمور شاه) غلجائی که نایب سپه سالار
و در زمان جنگ (پنجده) در سنه هزار و سیصد و دو در تکالیف خود غفلت ورزیده مقصر
شده بود در آنزمان او را معفو داشته بودم بمن اطلاع دادند که در شورش غلجائیها جداً
بمخالفت من شامل بوده است و یکی از کاپیتانها و یک نفر هم از آرولها با او متفق بوده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 222 of 484

مشارالیه را محبوس نموده بکابل آوردند حکم دادم در اواخر سنه هزار و سیصد و چهار
او را بجهت این خیانت بزرگ که مرتکب شده بود سنگسار نمایند مقصود از این سیاست این
بود که سایرا هالی نظام عبرت گرفته بدانند شخصیکه بمقام عالی نایب سپه سالار رسیده و بمخالفت
ولی النعمهٔ خود که سالهانان و نمک او را خورده است بحدیکه چقدر شقاوت دارد زمانیکه
(جنرال غلام حیدرخان) بعد از این فتح معظم خود بکابل مراجعت نمود او را برتبهٔ نایب
سپه سالاری ارتقا دادم و بجهت خدماتش نشان الماس باو عطا نمودم و نیز تعداد زیادی
از افواج کابل را بسرکردگی (پروانه خان) محض افتخار مشارالیه باستقبال او فرستادم
باین قسم اشکالات بزرگی که باغلجائیها فراهم آمده بود بکلی بانجام رسید وقتی (محمد ایوبخان)
شنیده بود یا غیها لشکر مرا مغلوب نموده اند بدون اطلاع دولت ایران از طهران فرار
نمود ولی ترتیب زیرکانه و باکفایت اداره اخبار نویسان من قسمی است که هیچ شخصی که قابل
اعتنا باشد نمیتواند در ایران و روس یا هندوستان یا افغانستان حرکتی نماید مگر اینکه
از حرکات او آگاه گردیده خبر میدهند لهذا از حرکاتی که (محمد ایوبخان) در نظر داشت مطلع شده
بتمام سرحدات قراول گذاشتم که محض اینکه از سرحد گذشته داخل مملکت من شود او را
اسیر نمایند وقتی مشارالیه بسرحد غوریان رسید دید قراولهای من بجهت پذیرائی او در آنجا حاضر و
منتظرند بعوض اینکه تاج سلطنت کابل را تحصیل نماید باکمال صعوبت جان خود را سلامت ببرده
بطرف صحاری غیرآباد خراسان فرار نموده در آنجا پنهان گردید و باز حمت زیاد از جنگ آنهائیکه
بجهت تسلیم نمودن تاج سلطنت منتظر او بودند نجات یافت چنانچه گفته اند کسیکه سر خود را بسنگ
میزند سنگ آزرده نمیشود ولی سر خود را می شکند (محمد ایوبخان) پس از کوشش و زحمت
زیاد خود را بجنرال مکلین وکیل فرمانفرمای هندوستان مقیم مشهد بطور نظر بند دولتی تسلیم نمود
بعد از چند فقره مکاتبات (لارد و فرن) فرمانفرمای هندوستان این اقدام عاقلانه را نمود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 223 of 484

که (محمد ایوبخان) را از ایران بهندوستان آوردند وحالا آنجا میباشد واز افتادن بدست سربازهای شجاع من محفوظ است

(شورش سردار محمد خان فرمانفرمای ترکستان)

حالا رسیده ام بجنگ سیومی داخلی مقتضا به که در سنه هزار و سیصد و پنج واقع گردید که منجر بجنگ مذکور شد ونتایجی که از اینجنگ حاصل کردم بعد ازاین بجهة اطلاع مطالعه کنندگان کتاب خود بیان خواهم نمود در موقع دیگری بیان داشته ام قبل از اینکه از روسیه خودم از راه دیگر عازم افغانستان شدم سه نفر از بنی اعمام خود یعنی (سردار عبدالقدوس خان) و (سردار محمد سرور خان) و (سردار محمد اسحاق خان) را بطرف بلخ فرستاده بودم وشرح مفصلی در باب مسافرت آنها در فصول قبل اظهار داشته ام اکنون بجهة این باغی عمده یعنی (سردار محمد اسحاق خان) پسر عموی خائن وغدار خودم باید شرحی از حالاتش بیان نمایم مشارالیه پسر غیر مشروع عمویم (امیر محمد اعظم خان) بود که مادرش دختر یکی از ارامنهٔ عیسوی از جملهٔ خدمهٔ حرمسرا و عیال مشروع عمویم نبود مطالعه کنندگان این کتاب از فقراتیکه در فصول قبل خوانده اند از سیرت و سرشت پدر (محمد اسحاق خان) کاملاً آگاهند ونیز بخاطر خواهند داشت که بعد از وفات پدرم چه خدماتی باو نموده واو را بتخت سلطنت کابل نشانیدم سلطنت بتصرف پدرم بود وباید من جانشین او میشدم ولی تخت سلطنت را بعمویم گذاشتم وچه خدماتی تا دم مرگش باو نمودم رفتار رؤفانه وحامیانه که نسبت به پسرش (محمد اسحاق خان) وسایر اولادش کردم لازم بتکرار نیست زیرا که اینفقرات را در موقع دیگر قبلاً بیان داشته ام تمام این مجمت ها را فراموش کردند البته مطالعه کنندگان این کتاب میدانند (محمد اسحاق خان) چقدر بحقوقی نمودند بخاطر دارند که تمام فسادیکه در خانوادهٔ ما فراهم آمد بواسطهٔ (امیر محمد اعظم) بود که پدرم و (شیر علیخان) را بایکدیگر دشمن کرد وهمین میل افساد در نهاد پسرش (محمد اسحق خان) هم موجود وباید دیر یا زود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 224 of 484

بروز میمنود وقتیکه از ردسیه حرکت میکردم همراهان خود را قسم قرآن دادم و الحال قرانی را که در آنوقت (محمد اسحاق خان) همراه نمود و کابل نزد من موجود است مشار الیه قسم خورد بود با من وفاداری و صداقت و اطاعت رفتار نماید من مشار الیه را در سال اول حکمرانی خود فرمانفرما و حکمران ترکستان مقرر داشته اعتماد کامل باو و بقسم او داشتم و بتمام حکام و صاحبمنصبهای نظامی که آنها را از کابل بترکستان میفرستادم مؤکداً دستورالعمل میدادم که همه وقت (محمد اسحاق خان) را برادر و پسر من بداند عرایضی که هر هفته بکابل نزد من میفرستاد و حالا در دفاتر من ضبط است پر از اظهارات اطاعت آمیز و وفاداری میباشد وضع توجهات مشار الیه بعنوان من تقسیمی بود که پسر خیلی با اخلاص و نوکر مطیع به پدر یا آقای خود بنویسد عرایض خود را باین الفاظ امضا می نمود (غلام و نوکر حقیر شما محمد اسحق) باینجهة من او را فرزند و برادر عزیز خطاب مینمودم چون هیچ خیالی در باب بوفائی او نداشتم بهترین تفنگها و اسلحه که در ترکستان بود با و تفویض نمودم چه اگر مشار الیه در سرحد روس بود چنین صلاح میدانستم که ذخایر زیاد از هر قسم آنجا داشته باشم یعنی ادوات حربیه و آذوقه و علوفه و هر گونه لوازمات بجهة مواقع لازمه حاضر باشد و حالا هم چنین است در آنوقت نمیدانستم اسلحه و پول خود را مخالفت خود بکار برده خواهد شد و گلوله ها از توپ و تفنگهای تهیه را علی که بدست او سپرده بودم بطرف سینه من شلیک خواهد کرد یکی از روز اول که او را بترکستان گذاشتم میگفت مخارج لشکر زیادی که در آنجا اقامت دارد اینقدر گزاف است که عایدی مملکت بجهة آنها کفاف نمیدهد لهذا اکثر اوقات پول نقد که از ولایات دیگر تحصیل مینمودم بجهة او میفرستادم که بسربازهای من بدهد تمام این اوقات (محمد اسحاق خان) طلا و اسلحه جمع و مخفیانه تهیه می نمود و بمخالفت من اسباب چینی میکرد از آنجمله خود را نزد اهالی ترکستان شخص مقدس و مسلمان خیلی پارسائی جلوه داده بود صبح های زود برخواسته در مسجد بنماز حاضر میشد اینرفتار او یک فرقه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 225 of 484

فصل یازدهم

از مسلمانها یعنی ملاها را مشتبه ساخته بود زیرا که اینها فقط اشخاصی را دوست دارند که نماز طولانی میخوانند و روزه نگاه میدارند بدون اینکه اعمال آنها را بسنجند اینملاهای جاهل فریاشات عارف ربانی خواجه عبدالله انصاری را در نظر نداشتند که میفرماید نماز زیاد کار پیرزنان است روزه زیاد از ماه رمضان صرفهٔ نان است لکن امداد بدیگران کار مردان است و همین عارف ربانی میفرماید دل بخلق مبندید که خستهٔ شوی دل بحق ببندید تا وارسته شوی بترس ازکسی که نترسد و بپرهیز کند پرسد اگر بر روی آب روی خسی باشی و اگر در هوا پری مگسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی فریب دیگری که (محمد اسحق خان) با مسلمانهای بی تربیت بعمل آورد این بود که علاوه بر اینکه مشار الیه خود را مرشد و ملا بقلم داده بود داخل سلسلهٔ نقشبندیه شده بود بانی این سلسله در اویش که موسوم بنقشبند است یکنفر از اولیای بخارا مسمی بخواجه بهاء الدین است که معاصر امیر تیمور گورکانی بوده است شک نیست که تعلیمات بانی این سلسله خیلی معقول و مقدس میباشد ولی خیلی از خلفای سلسله او کاذب هستند و جهت عمده که برای تحصیل مرید کوشش مینمایند این است که میخواهند از مرید اخذ پول نموده عمر خودشان را بمفت خواری بسر برند این اشخاص صرف نظر دارند از اینکه این رویه بکلی خلاف تعلیمات و اعمال پیغمبر ما میباشد که خودش همیشه زحمت میکشید و نیز این رویه خلاف دستور العمل باقی سلسله یعنی خواجگان نقشبند میباشد زیرا که خودش هم از قرار معلوم کوزه گری مینموده است و خیالات خود را مصروف عبادت میداشته طریقهٔ تعلیمات او از منظومات فارسی که خودش فرموده منتخب شده است که میفرماید دستهای خود را بکار دارید و دل خود را با محبوب خود بدارید در ظاهر بکار دنیای مجازی مشغول باشید و باطناً مصروف تربیت روح خود و کارهای دنیای حقیقی باشید چون تراکمه مخصوصاً با این سلسله گرویده اند (محمد اسحق خان) به اهالی این سلسله شامل گردید که ترکمان هائیکه تحت حکومت او بودند بسوی خود مایل نماید پیرهای

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 226 of 484

کاذب مزار شریف (محمد اسحق خان) گفته که بما الهام شده است که خواجه نقشبند تخت سلطنت
کابل را بشما مرحمت نموده است
باید قدری عقب برویم بجهة بیان نمودن اینکه سه سال قبل از این شورش بمن اطلاع داده
بودند که (محمد اسحق خان) بیشتر از مبلغی که محاسبهٔ آنرا بمن میدهد از مالیات جمع آوری
مینماید و بیشتر از مبلغی که بجهة تمام لوازمات از مالیات ولایت میگیرد پول دارد چون این فقره
مقرون بدرستکاری نبود که بر علاوه از من پول بخواهد پس از وصول این اطلاع یکی از مامورین
خود را فرستادم که محاسبات (محمد اسحق خان) را رسیده کی نموده راپرت صحیحی در اینباب
بمن بدهد اگرچه بمن میگفتند خیالات (محمد اسحق خان) نسبت بشما صادقانه نیست و لی من نمیتوانستم
بقبول نمودن چنین امری برخلاف او خود را مجبور نمایم در چندین مواقع دیگر همین قسم اطلاعات
بمن رسیدند فقط از اینکه نه اخبارات تجاهل مینمودم بلکه بمردم جداً قدغن میکردم که برخلاف
(محمد اسحاق خان) اظهاری ننمایند سال بعد (محمد اسحق خان) نوشتم ملاقات من باید
و محاسبات خود را بیاورد و لی خودش متعذر شد باینکه ناخوش است و حساب را
بدست یکی از معاونین خود فرستاد در این وقت بمن خبر رسید که افسادا و از اندازه گذشته
است مشار الیه نیز اکثر مردم را قسم قرآن میداد که با او وفاداری نمایند و اشخاصیرا که قسم نمیخوردند
یا تنبیه میکرد یا بقتل میرسانید وقتی شنیدم مشار الیه ناخوش است یکی از اطبای دربار
خودم موسوم (بعبد الشکور خان) را که حالا بکابل است بجهة معالجهٔ او فرستادم این طبیب
زیرک چون میدانست شاید کاغذاورا آدمهای (محمد اسحق خان) بگیرند بمن نوشت مرض
سردار مرضی نفسانی نه جسمانی است کنایه اینطور بمن حالی کرد که ابداً علتی ندارد مگر اینکه نسبت بشما
عداوت دارد با وجود این اطلاع در اپورتهای دیگر که متصلاً از وسایل متعدده بمن
میرسید در باور نمودن آنها تردید داشتم و لی تقریباً مقارن این اوقات بمرض طولانی تقرس

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 227 of 484

فصل یازدهم

بطور شدت کرفتار شدم که تا چند ماه امتداد داشت در ماه شوال سنه هزار و سیصد و پنج در منزل ییلاقی خود در کوهستان لغمان که تقریباً چهار فرسخ از کابل مسافت است خیلی سخت ناخوش شدم و این نزول مرض تا ماه ذیحجه سنه هزار و سیصد و پنج امتداد داشت هیچکس غیر از اطبای دربار و نوکرهای شخصی من اجازه نداشت بدیدن من بیاید چون اشخاصیکه میخواستند برای کار مرا ملاقات نمایند و همیشه حتی در حالتی که ناخوش بودم بمن دست رسی داشتند از اینمعنی که کسی ماذون نبود نزد من بیاید بشبه افتادند لهذا در افواه منتشر شد که وفات یافته ام و این خبر از مردم پنهان است (محمد اسحق خان) پسر فاکه خبر وفات مرا شنیده ادعا نمود که جانشین امیر است و امارت با و تعلق دارد خیلی از رعایای وفادار مرا فریب داده اظهار داشت چون همیشه با من بطور برادر رفتار مینمود استحقاقم از دیگران بامارت بیشتر است و نیز اظهار داشت خیال دارم فوراً بطرف کابل حرکت نمایم تا مملکت افغانستان بتصرف انگلیسها نیاید چون همینکه به بینند مملکت بپنجاب است دو زیست همچو اتفاقی بیفتد (محمد اسحق خان) از روی واقعی مشغول اقدامات گردید مسکوکاتی باسم خود سکه نمود که روی آنها باین عبارت سکه شده بود (لا اله الا الله امیر محمد اسحق خان) وقتی اینخبر بمن رسید (جنرال غلام حیدر خان) نایب سالار و (جنرال کتان خان) که بعد با واسطه کم جرأتی او از زمانیکه با (محمد اسحق خان) نابکار جنگیده شکست خورده معزولش کردم و کمان دان (عبدالحکیم خان) پسر (جنرال ابواحد خان) معروف و برادر زاده (جنرال میر احمد خان) و معلم نظامی و مشاور شخص امیر و نواده (جنرال شهاب الدین خان) که اول معلم توپخانه افغانستان و حالا رئیس توپخانه نیلی در کابل است سپاه شد و (جنرال فیض محمد خان) که حالا رئیس فوج خاصه است و (کرنیل حاجی کلخان) و (کرنیل عبدالحیات خان) و دیگرانرا با چهار فوج سوار و نظام و سیزده فوج

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 228 of 484

فصل یازدهم

پیاده نظام و پست و شش عراده توپ از راه بامیان بجنگ (محمد اسحق خان) فرستاد و
از طرف دیگر (سردار عبدالله خان طوخی) که در آنوقت حاکم قطغن و بدخشان بود و حالا
دایم الحضور است از طرف مشرق بطرف بلخ حرکت نمود بتاریخ دهم محرم سنه هزار و
سیصد و شش عساکر (جنرال حیدر خان) وارد دهبیک که دو منزلی بلخ است
گردیده و بتاریخ شانزدهم محرم سنه هزار و سیصد و شش عساکر (سردار عبدالله خان)
با جنرال مذکور ملحق گردید بتاریخ بیست و دوم محرم سنه هزار و سیصد و شش در (دره تنگی بیگ)
که سه میل بطرف جنوبی تاشقرغان میباشد جنگ واقع شد اینجنگ خیلی شدید و مفصل بود
زیرا که لشکر (محمد اسحق خان) که تعداد آن از بیست هزار الی بیست و چهار هزار نفر بودند
با خودش و پسرش (اسمعیل خان) جد و جهد مینمودند که فاتح شوند چرا که میدانستند
اینجنگ اقبال واد بار طرفین را مشخص خواهد نمود از طرف دیگر مطالعه کنندگان فصول
قبل اینکتاب میدانند که از (سردار عبدالله خان) دوستی فدوی تر و معتمد تر از (جنرال
غلام حیدر خان) صاحب منصبی تربیت شده تر و مجرب تر نداشتم و هیچیک از این صاحب
منصبها بآسانی شکست نمیخوردند و (محمد اسحق خان) کم جرأت بود چنانچه پدرش همین جا
را داشت شخصاً جنگ نکرد ولی صاحب منصبهای نظامی او که اشخاص منتخب بودند که خودم (محمد
اسحق خان) داده بودم که در صورت لزوم با روسها مقابل شوند تماماً اشخاص شجاع و مجرب
بودند مثل (جنرال محمد حسینخان) و (کرنیل فضل الدین خان) و سایرین از صبح زود تا خیلی
از شب گذشته سربازهای هر دو لشکر با کمال تشدد و ثبات قدم میجنگیدند و از طرفین بیشتر
کشته و زخمی شده بودند که بحساب درنمی آمدند در این بین وقت عصری یکدسته از لشکر
با (سردار عبدالله خان) و (جنرال کتال خان) و (کماندان محمد حسینخان) و (عبدالحکیم خان) از
قلب لشکر دور افتاده از عساکر (محمد اسحق خان) که بسرکرده گی (محمد حسینخان) هزاره میجنگیدند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 229 of 484

فصل یازدهم

شکست سختی خوردند از طرف دیگر وقتیکه جنگ بمن (جنرال غلام حیدرخان) و دشمن اشتداد داشت بعضی از سربازهای تمک بحرام (بجنرال محمد حسینخان) هزاره ملحق شده بطرف پدرم (محمد اسحق خان) آنجا بود بتاخت رفتند که باو سلام نمایند مشارالیه بواهمه اینکه اجمعیت که بطرف او میتاختند می آیند او را اسیر نمایند و لشکر او شکست خورده است روبفرار نهاد لشکرش تا مدتی بعد از غروب آفتاب که هوا بکلی تاریک شده بود با (جنرال غلام حیدرخان) مشغول جنگ بودند خود (محمد اسحق خان) بعجله هرچه تمامتر مشغول فرار بود همینکه بلشکرش خبر رسید که سردار آنها فرار نموده است خود را باخته آخر الامر شکست خوردند خلاصه تاریخ دویم محرم سنه هزار و سیصد و شش (جنرال غلام حیدرخان) این فتح بزرگ را حاصل نمود از طرف دیگر یک جز از لشکر من که شکست خورده بودند چنان سراسیمه فرار کردند که تا رسیدن بکابل ابدا در هیچ جا قرار نگرفته چنانچه اکثری از آنها بدون اینکه بکابل پایند بوطن و خانه بخود رفته انتشار داده بودند که (جنرال غلام حیدرخان) مقتول شده است و تمام لشکریکه بجنگ (محمد اسحق خان) فرستاده شده بود متفرق شده اند ولی اوامر حکمرانی من باتمام رسیده است ولی من رویه بعضی از حکمرانهای افغانستان را مثل (شیرعلیخان) یا عمویم (محمد اعظم خان) نداشتم که بمحض شکستی که بآنها میرسید میگریختند باکمال بردباری تحمل نموده یکروز انتظار کشیدم خوشبختانه صبح روز دیگر بعد از آنکه لشکر شکست خورده بکابل رسیده بودند خبر فتح لشکر من و شکست دشمن رسید و این قضیه ثابت نمود که فتح و نصرت باخداست اگرچه عساکر دشمن اولا فتح کرده بودند و لشکر من شکست خورده بودند ولی چون مشیت خداوندی براین تعلق یافته بود که شخص من حکمران کله او یعنی اهالی افغانستان باشند دشمن فرار نمودند و فتح قسمت من گردید بعضی از صاحبمنصبهای (محمد اسحق خان) تاخته نزد او رفته بودند که خبر فتح لشکر او را باو بدهند ولی مشارالیه حرف آنها را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 230 of 484

قبول نکرده همانجا همه را بقتل رسانیده گفته بود اینها خائن میباشند میخواهند مرا بمکر و حیله گرفته بدست دشمن بسپارند در پاداش خدمات نمایانی که جنرال شجاع من (غلام حیدرخان) کرده بود نشان الماس دیگری بجهة او فرستاده او را بر تبه سپه سالاری ترکستان ارتقا دادم و حالا هم دارای منصب مذکور میباشد

بعد از این شکست (محمد اسحق خان) بچندین جهات بجهة من لازم شد بترکستان بروم وجهات عمده آن این بود اولا و لابتر انجا بی منظم نموده کارهای حکومتی آنجا را که از چندین سال بکلی سپرده (محمد اسحق خان) بود دایر نمایم ثانیا بجهة بعضی اشخاص خائن نمک بحرام مثل سلطان مراد که در کمک دادن (محمد اسحق خان) شامل بوده است اقداماتی بنمایم تا دیگر اسباب فساد و زحمت در مملکت فراهم نیاید ثالثا بمن اطلاع رسیده بود که یکی از دول همسایه در فراهم آوردن اسباب این شورش انگشتی داشته است و این امر (محمد اسحق خان) را جری کرده بود که شورش نماید رابعا بمن اطلاع داده بودند که بعضی از صاحب منصبهای بزرگ لشکر من که در ترکستان بوده اند در رفتارشان نسبت بمن صادقانه نیست و اگر (اسحق خان) اینقدر کم جرأتی نمیکرد با ملحق شده بودند ولی از اظهار اینمعنی مشعوفم که اینخبر کذب ثابت شد چنانچه در همان نقطه شخصا در اینباب تحقیقات بعمل آوردم دانستم اینفقره بی اصل بوده است نیز خیال داشتم بهرات رفته استحکامات قوی در آنجا و تمام سرحدات شمالی و مغربی خود بجهة منع تخطیات روسها احداث نمایم ولی این خیال بواسطه عدم پول بخوبی صورت نگرفت زیرا که گمان میکردم دولت هندوستان بمن امداد خواهد داد چون مددی نرسید هر قدر ممکن بود از مالیات مملکت خودم بجهة تعمیرات دفاعیه خرج نمودم از جمله این تعمیرات قلعه عمده و خیلی معتنائی در دره وادی نزدیک مزار شریف تازه ساختم این قلعه در تمام مملکت بزرگترین و محکمترین قلاع است قلعه مذکور سر کوهی واقع است که مشرف و مسلط بر درة میباشد که راه بزرگ

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 231 of 484

خاک روس و شهر بلخ که پایتخت ترکستان است از وسط آن دره میگذرد و پسر خودم (حبیب الله خان) را بنیابت خود بکابل گذاشته در ماه صفر سنه هزار و سیصد و شش هوسم پائیز خودم عازم مزار شریف گردیدم و تا ماه ذیحجه سنه هزار و سیصد و هفت از آنجا مراجعت نکردم در اینوقت که بترکستان اقامت داشتم نوکر قدیم و خیلی امین و وفادار من (جنرال میراحمد خان) که از جانب من در هندوستان سفیر بود وفات یافت و (لارد لنسدون) که بعد از (لارد دفرین) بفرمانفرمای هندوستان سفیر و مامور شده بود با من مکاتبه نموده در باب امورات داخلی افغانستان بمن مصلحت داد چون صلاح او را نمیتوانستم بپذیرم احتمال دارد از این بابت مکدر شده بود در اینباب در موقع خودش مذاکره خواهم نمود سلطان مراد قندوزی هم فرار نموده در ترکستان منتظر نی روس (باسمچی خان) ملحق گردید و حالا هم همانجا میباشد زمانیکه در مزار شریف بودم اهالی بدخشان هم شورش نمودند آنها را تنبیه کردم و دیگر اسباب تشویش بجهت من فراهم نیاوردند در زمان اقامت ترکستان واقعه دیگری هم اتفاق در ماه ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و شش روزی مشغول دیدن سان عساکر متمم مزار شریف بودم در این بین یکی از سربازها کلوله از تفنگ خود بطرف من خالی نمود چیزی نمانده بود که کشته شوم و اینکه جان بسلامت بدر بردم سر اینست که نه خودم نه آنهائیکه حاضر بودند تواستیم بفهمیم چیزی که فهمیدن اینمعنی ناممکن است که چطور کلوله تفنگ وسط صندلی که روی آن نشسته بودم سوراخ نموده است و بعوض اینکه از بدن من بگذرد بغلام بچه که عقب سر من ایستاده بود خورده او را سخت مجروح نموده این صندلی را بطور یادگار نگاه داشته ام من شخص قطوری هستم و صندلی مذکور بقدر وسعت داشت که برای نشستن من کفایت بود اسباب حیرت است که چطور کلوله از گذشتن وسط سینه من خطا نمود چنین است هرگاه خداوند خواسته باشد جان شخصی را محافظت نماید هیچکس نمیتواند او را تلف کند چنانکه گفته اند اگر تیغ عالم بجنبد زجای نبرد رگی تا نخواهد خدای و سفارایه شریفه است

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 232 of 484

اذا جار اجلهم لایستاخرون ساعة ولایستقدمون جهة دیگر هم که مرا محافظت مینماید اینست
ویقین دارم (یعنی از فقره ذیل تصریح میشود در زمانیکه طفل بودم من گفتند شخص مقدسی طلسمی دارد
که بکاغذ مینویسد هرکسی با خود نگاه ندارد هیچ اسلحهٔ ناری یا اسلحهٔ دیگر با وکار نمیکند اول اثر
این طلسم را معتقد نبودم لهذا طلسم مزبور را بگردن گوسفندی بسته امتحان کردم اگرچه
خیلی سعی کردم حیوان مذکور را بگلوله بزنم ولی هیچ گلوله باوصدمه نزد باین دلیل ناطق
بطلسم مذکور معتقد شده ببازوی راست خود بسته از طفولیت تاکنون همراه
دارم اعتقادم این است اسباب حفاظت من همین طلسم شده است متاسفم ببانیکت
سرباز که میخواست مرا بگلوله بزند معلوم نشد زیرا که یکنفر جزائی که نزدیکش ایستاده بود بلافاصله
هما نجا او را بیکضربت شمشیر بقتل رسانید اگرچه فریاد زدم او را نکشید تا تحقیقات
بعمل آید چرا که بخیال من سرباز مذکور را یکی از دشمنان قوی ومخفی من مخصوصا باین کار روانه
اتفاق عمدهٔ دیگر که در زمان اقامت من بترکستان واقع شد این بود که از دو نفر عیال من
دو پسر متولد شد یکی از آنها بتاریخ نوزدهم محرم سنه هزار و سیصد و هفت که
اسم او را باسم خلیفهٔ دویم محمد عمر) نهادم و دیگری بتاریخ یازدهم صفر سنه هزار و سیصد و
هفت متولد شد اسم او را باسم خلیفه و داماد عزیز پیغمبر (غلام علی) نهادم این پسر حالا
بجهة تسکین قلب اهالی آنجا در ترکستان میباشد تا آنها او را ببینند زیرا که خودم که
پادشاه آنها هستم نمیتوانم نزد آنها بمانم (محمد عمر) پسر کم نبیه میباشد مشارالیه بکابل است
وبعضی اوقات مثل سایر برادرهایش بهمان ترتیباتی که مخصوص دربار خودم میباشد
بدربار برادر خودش (حبیب الله خان) حاضر میشود بتاریخ ششم ذیحجه سنه هزار و
سیصد و هفت که بکابل مراجعت نمودم در زمان غیبت دو ساله من پسرم (حبیب الله خان)
بطوری عاقلانه وزیرکانه حکومت کرده بود که کاملا برحسب میل من بوده است بیاد اش

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 233 of 484

فصل یازدهم

اینخدا تاش دنشان باو عطا نمودم یکی بجهة خدمات نمایان در امورات مملکتی و یکی بجهة اینکه شورشی راکه سربازهای فوج قندهاری و هزاره برپا نموده بودند شجاعانه جلوگیری کرده بود مشارالیه در اینموقع باکمال شجاعت رفتار نموده به تنهائی سواره درمیان سربازهای باغی رفته بدون اینکه بترسد که با دصدمه خواهند رسانید ازاین رفتار دلیرانه بسربازها ثابت کرده بود که بآنها اطمینان دارد والا بدون مستحفظ جرأت نمیکرد بمیان آنها برود وبآنها وعده داده بود تظلمات آنها را اصغا نموده غوررسی نماید باینقسم فتنه را خوابانیده بود و نیز یکدو فقره جزئی دیگر را هم که میخواستند اعتشاش نمایند وباو اطلاع رسیده بود که احتمال دارد این اغتشاش درجاجی و مسکل واقع شود خوابانیده بود از آنوقت او را مجاز داشتم که بعوض من بدربار عمومی جلوس نماید زیراکه در تدبیر و دانائی او اطمینان کلی حاصل کرده ام کارهای متعلق بامورات خارجه را باکارهای خیلی مهمتر و مهمتی که تعلق بامورات داخله مملکت دارد برعهدهٔ خودم گذاشته ام چون اینقصل کو با برای مذاکرهٔ جنگهای داخلی و اغتشاشات دیگر باشد در این محل در باب اموراتی که راجع باینفقرات نیست دیگر مذاکره نمینمایم

جنگ با طایفهٔ هزاره

اینجنگ چهارمین جنگ داخلی میباشد که در زمان حکمرانی من اتفاق افتاده است اعتقاد من اینست که اینجنگ بالنسبه بجنگهای دیگر بیشتر باعث از دیاد شوکت و قوت و قدرت و امنیت و سلامت سلطنت من گردیده است اولا مردمان هزارهٔ بربری قرنهای سیاه اسباب وحشت حکمرانهای افغانستان بوده اند حتی پادشاه اعظم (نادرشاه) که افغانستان و هندوستان و ایران را بحیطهٔ تصرف درآورده بود نتوانست طایفهٔ هزارهٔ کردنکش را مطیع نماید تا نیکاهزارهٔ همیشه در ولایات جنوبی و شمالی و مغربی افغانستان بمسافرین تعدی مینمودند از وقتیکه تاخت و تاراج آنها باتمام رسیده حالت مملکت بکلی منظم گردیده است

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 234 of 484

ثالثاً اینطایفه همیشه حاضر بودند همینکه کسی از خارج تخطی نموده بافغانستان حمله نماید با او ملحق شوند چون هزاره‌ها خود را شیعه میدانند و دیگران سنی هستند اعتقاد شان این است که همهٔ افغانها کافر میباشند بزرگترین امپراطورهای مغل یعنی بابر پادشاه در اوائل مائه دهم هجری (در توزک) خود مینویسد من نتوانستم مخالفت اینطایفه قوی درمیدان بجنگم چنانچه عین عبارتی که مینویسد این است (بانیقسم مشغول جنگ شدم که شبانه بغتةً بسر آنها ریخته وزمرخ را متصرف گردیدیم دیوقت نماز صبح بسر هزاره‌ها ریخته کاملاً آنها را کوبیدیم) نیز از نوشتهٔ بابر شاه معلوم میشود که هزاره‌ها در آنزمان هم عادی براین بودند که مسافرین را در معابر یکه مخوف کرده بودند و کسی نمیتوانست بدون مستحفظ زیاد عبور نماید تاخت و تاراج نمایند بجهته اینکه مطالعه کنندگان کتاب خود را در باب پیوفائی هزاره قدری مطلع نمایم اظهار میدارم که اینطایفه در قلب مملکت افغانستان واقع شده‌اند و دره‌های محکم و قلل جبال شاهخه را که از کابل و غزنین و کلات غلجائی تا نزدیک هرات و بلخ ممتد است در تصرف دارند علاوه براین قطعهٔ بزرگی که در نقطهٔ مرکزی مملکت و بالطبع مستحکم است وطن آنها میباشد هزاره‌ها در تمام مملکت افغانستان منتشر میباشند و بهر ولایت وقصبات وقلعه جات دیده میشوند در افغانستان مثلی میگویند اگر هزاره‌های خربار کش نبودند واز عهدهٔ کارهای ما برنمی آمدند باید خودمان مثل الاغ کار خود را میکردیم هزاره‌ها طایفهٔ مخلوطی میباشند که آبا و اجداد آنها از اهالی مستعرات نظامی میباشند که سلاطین مغل احداث کرده بودند در مائهٔ دهم هجری (ابوالفضل) مینویسد (ابوالفضل یکی از وزرای اکبر پادشاه هندوستان بوده است) که این طایفه بقیهٔ قشون مارین خان نوادهٔ چنگیزخان میباشند کمان عمومی در افغانستان این است که اکثر سلاطین که از طرف مغرب بهندوستان تاخته اند در همشان این بوده است که اهالی مملکت خود را در امتداد راه هندوستان محل سکنی داده یورت برای

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 235 of 484

فصل یازدهم

آنها معین میکردند که از عقب سر خود محفوظ باشند و بهمین جهة مغلها طایفه هزاره را از ابتدای
مغربی خاک افغانستان الی انتهای شرقی مملکت محل سکونت دادند مثل اینکه اسکندر
کبیر طایفهٔ کافریرا از خوقند و بدخشان تا چترال و حدود پنجاب محل سکونت داد و این هزاره ها
تماماً اهل تشیع میباشند اکنون که اینطایفهٔ بزرگ و زحمت کش و شجاع را با اوطان و اصلیت
آنها بمطالعه کنندگان کتاب خود معرفی نمودم شرح وسایل و نتایج جنگ مذکور را بیان
مینمایم اگرچه عادت اینطایفه چنین بود که اسباب اخلال امنیت مسافرین را در راه
فراهم میآوردند ولی فقط همین مسئله بجهة من عذر موجهی نبود که اقدامات سخت در باب
آنها بنمایم بر علاوه بعضی از سرکرده های آنها نسبت بمن رفتار دوستانه داشتند که باید
در عوض از من مهربانی میدیدند لکن در سنه هزار و سیصد و شش وقتیکه من در باب
غایلهٔ بزرگ ترکستان مشوش و پریشان بودم و از راه کوهستان بمزار شریف میرفتم
یکی از طوایف هزارهٔ موسوم (بطایفه شیخعلی) که در حدود شمالی و مغربی محال بامیان سکنا
داشتند بمخالفت من برخواسته مامورین مرا از اتباع نمودن آذوقه و علوفه بجهة عساکر و
مالهای جنه ممانعت کرده بودند و اینفقره در سفر خیلی اسباب زحمت من شده بود
وقتی در سنه هزار و سیصد و هفت بکابل مراجعت میکردم (سردار عبدالقدوس خان)
را بحکومت بامیان گذاشته با دستورالعمل دادم که سرکرده های هزاره را در اکثر اوقات
بحضور خود دعوت نموده با نها استمالات و انعامات و خلعتها داده آنها را ترغیب
نماید که رعایای مطیع و آرامی بشوند هزاره های (طایفه شیخعلی) که آنها را (میرحسین) و بعضی
سرکرده های دیگر اغوا کرده بودند مسلح گردیده شروع بجنگ نموده قوافل را تاخت و تاز نمایند
ابتدای اشکالات را فراهم آوردند بر علاوه یکی از دسته های لشکر افغانی حمله نمودند از اینجهة
معتصم شده لشکری بسر آنها فرستادم که آنها را شکست دادند بعضی از آنها مقتول و

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 236 of 484

فصل یازدهم

جمعی مطیع حکومت من شدند بقیه آنها را اسیر نموده بکابل آوردم لکن با اسرا بکمال مهربانی پیش آمده نصیحتشان کردم که در آینده اسباب اغتشاش فراهم نیاورده رعایای مطیع و باوفای باشند و آنها را معجلاً باوطانشان رجعت دادم در بهار سنه هزار و سیصد هشت بعضی از هزاره ها بنای تاخت و تاراج بمسافرین نهادند مامورین نظامی من که در غزنین اقامت داشتند به بعضی از سرکرده های هزاره مخصوصاً بسرکرده های اوزبکان کاغذی نوشتند که اگر رعایای خود مان نمیخواهند آرام بگیرند دول اربعه همسایه این امر را اسباب ضعف ما خواهند دانست و بدنام خواهیم شد لهذا مصلحت چنین است شما بیعت پادشاه ما را قبول نمائید و جنگ و جدال را موقوف بدارید چون هزاره ها از مدت سیصد سال رعایای اطراف خود را تاخت و تاراج نموده بودند و هیچیک از سلاطین قدرت نداشتند آنها را کاملاً آرام نمایند خیال میکردند خیلی قوی هستند و شکست نمیخواهند خورد و بقوت خود شان خیلی مغرور بودند از اینجهة جواب کاغذ مذکور را ننوشته دو نفر از سرکرده های آنها مهر کردند که مضمون مراسله بقرار ذیل بود اگر شما افغانها باستظهار امیر جسمانی خود مغرورید ما باستظهار امیر روحانی خود یعنی صاحب ذوالفقار مغرورتر میباشیم (چون شیعه هستند مقصودشان این بود که بعد از خدا حضرت علی میباشد در مراسله مذکور مدلل داشته بودند که حضرت علی از من قوی تر است شکی نیست حضرت علی پیشوای روحانی ما و خلیفه پیغمبر ما میباشد و از روح پاک او خیلی استعانت بما میرسد ولی اینهم یقین است استعانت مذکور هیچوقت بمردان شریر و یاغی نمیرسد نیز در مراسله مذکور نوشته بودند ای مامورین افغان چرا در مراسله خود اظهار داشته اید چهار دولت همسایه شما میباشد چرا نگفته اید پنج دولت همسایه شما میباشد زیرا که دولت ما را هم باید شامل میکردید بجهة خوبی و سلامتی خود تان بشما صلاح میدهیم که باید از ما دوری بجوئید

۹۶ ۰ کی از

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 237 of 484

فصل یازدهم

پس از ملاحظهٔ اینمراسله در بهار سنه هزار و سیصد و هشت (سردار عبدالقدوس خان) را
با لشکری از یا میان و (جنرال شیر محمد خان) را از هرات و (جنرال زبردست خان) را از کابل
برای تنبیه طایفهٔ هزاره مقرر داشتم (سردار عبدالقدوس خان) از این سه نفر صاحب منصب
رئیس مقرر داشته اقتدار کابل باو دادم بسبب سختی کوهها و عدم راهها تصرف استحکامات
هزاره ها خیلی صعب بود ولی (سردار عبدالقدوس خان) شجاعانه و عاقلانه جنگیده دشمن را مغلوب
نموده شهر اورزگان که محکمترین مرکز هزاره ها بود متصرف گردید بعد از این شکست اکثر سرکردها
اطاعت مرا قبول نموذند و سردارند کور آنها را بحضور من بکابل فرستاد همهٔ آنها بکه بحضور من
آمذند و تقریباً صد نفر میشدند با کمال ملایمت و نهایت مهربانی رفتار نمودم چراکه میدانستم
قرنها گذشته که اینها مطلق العنان بوده اند نخواستم با آنها سختی نمایم بلکه سعی کردم آنها را مهربانی
طلب نمایم بهمهٔ آنها خلعتهای فاخره داده بهریک از آنها یکهزار الی دو هزار روپیه نقد انعام
دادم و این انعامها تلافی ضرر زراعت و محصول آنها را در زمانیکه مشغول جنگ بودند بخوبی
مینمود بعد آنها را مرخص کردم با وطان خود مراجعت نمایند هزاره ها در زمستان آرام بودند
ولی در بهار سنه هزار و سیصد و نه باکمال اشتداد بنای یاغیگری را گذاشته (محمد
عظیم خان هزاره) که بلقب سرداری باو داده بودم که رتبه اش با خانواده سلطنتی من مساوی
باشد و او را بحکمرانی هزاره مامور کرده بودم غدارانه با یاغیها ملحق گردید در حقیقت در این
اغتشاش دویمی محرک بزرگ همین شخص بود این شخص مامور معروفی بود که خودم او را
آنجا فرستاده بودم و بعموم هزاره ها کمال نفوذ را داشت لهذا برحسب دعوت او با
جمعیت زیاد و بمخالفت من برخواستند این مرتبه هزاره ها از پیشتر محق تر بودند شخص خائن دیگری
موسوم (قاضی اصغر) که رئیس روحانی و پیشوای مذهبی هزاره شمرده میشد در این اغتشاش جای
(محمد عظیم خان) گردیده بود اینده فعه در بندهای من کابل و قندهار و سایر نقاط ولایتها راستند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 238 of 484

که مانع از حرکت عساکر من بشوند (بجز از امیر عطاخان) هرانی که با لشکر زیاد در کابل بود و تقریبا هشت هزار نفر میشدند حکم دادم از طرف غزنین بسر هزاره ها حمله ببرد و (محمد حسینخان) سرکرده هزاره ها که یکی از مستخدمین شخصی من و دشمن (عظیم خان) بود حکم دادم از طرف جنوب بآن نقطه بحرام حمله ببرد یا غیها شکست خورده (محمد عظیم خان) را اسیر نموده با عیال و اطفال بکابل آوردند مشار الیه در محبس فوت شد پس از این فتح که (محمد حسینخان) هزاره بکابل مراجعت نمود بقدری با مشار الیه بطور مهربانی رفتار نمودم که نشان الماس و کلاه شاهزاده کی با و عطا کردم در حقیقت از سایر اهالی طایفه او مشار الیه را بیشتر مقرر داشتم علاوه بر این او را بحکومت هزاره منصوب نمودم چون (سردار عبد القدوس خان) سخت ناخوش بود او را بکابل احضار نمودم که اطبای من او را معالجه نمایند این (محمد حسینخان) خائن که بجهة خدمات گذشته او در جنگ او را با مقام عالی در هزاره جات ارتقا داده اینقدر امتیازات باو داده بودم بمخالفت من برخواست مشار الیه بهمین قدر یکه هزاره های تازه مطیع شده را بجهة شورش تحریک نماید قانع نگردید هزاره های بهسود و سرخ سنگ را که بطرف شمال و غزنین سکونت داشتند و همیشه رعایای وحشی صفتی بودند اغوا نمود که شورش نمایند و اینها هم ادوات حربیه و قورخانه دشمنیهای دولتی را تاراج نموده اینمرتبه آتش شورش در تمام ولایت هرجائیکه طایفه هزاره ها بودند مشتعل گردید باندازه که اکثر اشخاصیکه از این طایفه در کابل محبوس بودند و کسانیکه مستخدمین شخصی من بودند و با آنها مثل نوکرهای محرم خودم خیلی مهربانی داشتم فرار نموده با شورشیان ملحق گردیدند اهالی (ده افشار) و هزاره های قلعه جات اطراف کابل با دشمن ملحق شدند چنانچه قبلا بیان داشته ام هزاره ها در تمام مملکت با جمعیت افاغنه مخلوط میباشند پس کلی داشتم مبادا شورش عمومی برپا شود و درهمین اوقات دولت هندوستان سختی مینمود که سفارت خود را بریاست (لارد رابرتس) با لشکر زیاد بکابل بفرستند و از این اقدام اهالی افغانستان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 239 of 484

چنین تصور میفرمودند که بسبب اینکه نمیتوانم شخصاً از عهده شورشیان برایم انگلیسها میخواهند قشون
بتصرف خودشان بیاورند از طرف دیگر بعضی اشکالات در میمنه در کار فراهم آمدن بود (خمر خان)
باجور هم اسباب تشویش شده عساکر مقیم (جلال آباد) را تهدید میفرمود دولت هندوستان
نمیگذاشت اورا تنبیه نمایم مجبور شدم تمام اقدامات یکه ممکن بود بجهة جلوگیری این اغتشاش
عمومی و پریشانی بعمل بیاورم لهذا (بجنرال غلام حیدر خان سپهسالار) حکم دادم هرقدر لشکر که
بتواند جمع نموده از ترکستان حرکت نماید و باین لشکر حکم داده بودم از طرف شمال و مغرب
بهزاره ها حمله نمایند و لشکر دیگری بسرکرده گی (سعدالدینخان) حاکم هرات از هرات حرکت نمایند
و (سردار عبدالله خان) را از قندهار و (جنرال امیر محمد خان) لتابی را از کابل فرستادم که از طرف
جنوب و مشرق حمله نمایند باین قسم از همه طرف بیاغیها حمله ببرند دیگر سرکرده های افاغنه چندین مرتبه
استدعا کرده بودند که بمخارج خودشان جمعیتی از اهالی مملکت فراهم آورده بجنگ هزاره ها که آنها را
دشمن ولایت و دین خود میدانستند بروند لکن بآنها اجازه اینکار را نداده بودم در اینوقت
حکم عمومی دادم که هرشخصی برود در تنبیه شورشیان کمک نماید عساکر مسلح و ایلجاری که
حاضر خدمت شده بودند تعدادشان سی هزار الی چهل هزار اشخاص جنگی بود که از اطراف
بسرکرده گی خوانین و رؤسای خود عازم ولایت هزاره شدند قبل از رسیدن این جمعیت
ایلجاری (غلام حیدر خان سپهسالار) و (سعدالدینخان) و (سردار عبدالله خان) که بایکدیگر
ملحق شده بودند و میخواستند باتفاق (جنرال امیر محمد خان) هم باکمال شجاعت و مهارت جنگیده
بودعساکر متفقه شورشیان را شکست کامل داده (محمد حسینخان) هزاره خائن و (رسولخان)
که یکنفر از مدبرین هزاره بود و (تاجیخان) میر هزاره معروف (بسنگ خورد) را با چندین نفر دیگر
از میرها و خوانین و جنگجویانرا اسیر نموده تمام این اسرا را بکابل آوردند و ولایت از وجود تمام این
اشخاص مفسد پاک شد اهالی آنجا حالا آرام و با امنیت در رعایای مطیع هستند و تمام تشویشات و بیم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 240 of 484

فصل یازدهم

شورش بانجام رسیده است اکنون احدی پیدا نمیشود که مردم را بشورش تحریک نماید چراکه هیچ شخصی وجود ندارد بعد از مراجعت (جنرال امیر محمد خان) بکابل او را برتبه جنرالی اول در نظام سرافراز نمودم و حکومت شهر کابل و ریاست وعمارات سلطنتی و ادارات شخصی خودم را باو سپردم و این بزرگترین امتیازی است که در افغانستان بصاحب منصب نظامی داده شود حتی از منصب سپهسالاری خارج از کابل هم بزرگتر است و اینجنرال بشجاعت بجهته فتح نمایانی که کرده بود استحقاق این امتیاز را داشت به باقی صاحب منصبهائی که در اینجنگ خدمت کرده بودند برحسب خدماتشان پاداش دادم بعضی از هزاره ها استدعا نمودند آنها را مجدداً بولایتشان مامور نمایم ولی خیال میکنم این شعر مناسب حال من و هزاره ها میباشد که گفته اند تا تو را دم مرا پسر یاد است دوستی من و تو برباد است میتوان گفت این جنگ هزاره ها آخرین جنگ داخلی بود که در افغانستان واقع شد و قویاً امیدوارم دیگر هم جنگ داخلی در این مملکت نبوده باشد چراکه بخیال من فقط این است که هیئت عمومی در داخله مملکت بسته بتدبیری است که من اختیار نموده ام رعایای افغانستان اینقدر کسب دانش نموده اند که فوائد امنیت و ضرر جنگ و اغتشاش را میدانند رجای واثق دارم که رعایای من در زمان آینده بطوریکه باید و شاید آرام بوده باشند در اینفصل که متعلق بجنگهای داخلی بود لازم دانستم تمام زدوخوردهای جزئی را بنگارم مثل جنگ با طایفه شنواری و قطاع الطریقهای سرحدی و (خمارخان جندول) این زدوخوردها چندان معتنا نبودند ولی باید دو یا سه زدوخورد را که پیش از ماموریت من در روسها واقع گردیده بیان نمایم این زدوخوردها علاوه بر جنگ پنجده که خیلی معتنا و قبلاً بیان داشته ام میباشد

در بهار سنه هزار و سیصد و نُه (کرنیل یانوف) همان صاحب منصب روس که در ماه ذیحجه سنه هزار و سیصد و هشت کاپتان (ینگ هسبند) صاحب منصب انگلیس را کرفته بود او بطرف شغنان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 241 of 484

فصل یازدهم

پیش آمده و در ماه ذیحجه سنه هزار و سیصد و نه با دسته عساکر افغانستان که تحت حکم کاپیتان (شمس الدینخان) بودند در مقام موسوم (به سوه تاش) که بطرف مشرقی یاشیل کول واقع است مقابل گردیده (کرنیل یانوف) بصاحبمنصب من کاپیتان (شمس الدینخان) حکم داد که از آنجا خارج شده نقطهٔ مزبور را باو واگذار و کاپیتان مذکور جواب داد من نوکر افغانستان هستم و فقط مطیع اوامر آقای خود خواهم بود نه مطیع مامور روس کرنیل روس مشی بصورت مشارالیه کوپیده اینحرکت توهینی بود که صاحب منصب افغانستان نمیتوانست از آن صرف نظر نماید لهذا حینی که کرنیل یانوف شمشیر خود را امیکشید کاپیتان مذکور شش لوله خود را بطرف (کرنیل یانوف) خالی نمود گلوله از کرنیل مذکور رد شده کمربندش خورده و از کمربندش گذشته سربازی را که پهلوی کرنیل ایستاده بودند زخمی نمود از اینجهت جنگ واقع گردید باوجودیکه افغانها بهمه جهته دوازده نفر بودند و جمعیت کرنیل (یانوف) زیاد بود و ممکن نبود باطرفی که اینقدر قوی باشد بجنگند باز هم با شجاعت عادی خودشان کاپیتان (شمس الدینخان) و سربازهای افغانی او جنگیدند تا همه آنها در آنجا کشته شدند باوصف اینحرکت بیجا و خلاف قانون که از روسها صادر شد هیچ اقدام مؤثرانه از طرف دولت انگلیس بعمل نیامد چون خودم هم بشرایط عهدنامه خود مقیدبودم نمیتوانستم مستقیماً با روسها طرف شوم اینواقعه را هم از قبیل همان واقعات میتوان شمرد که (در اینجده) اتفاق افتاده بود در زمان اغتشاش هزاره ها هم یکی از صاحب منصبهای روس مستقیماً داخل خاک افغانستان گردید که اینحرکت هم صریحاً خلاف معهود بود ولی وقتی مشارالیه دید بعضی از مامورین افغانستان ملتفت حرکات او هستند متغیر شد باینکه مست بوده است

در ماه ربیع الاول سنه هزار و سیصد و یازده چون مامورین روس شنیدند (سر مارتیمر دورند) از جانب دولت انگلیس بسفارت بکابل میآید دسته از عساکر خود را (بر غابی) که یکی از شهرهای

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 242 of 484

فصل یازدهم

افغانی بدخشان مهیا شد فرستادهٔ عساکر افغانستان را که ساخلو آنجا بودند تهدید نمودند محض اینکه اینخبر را شنیدم فوراً (بسر مارتیمر دورند) که در اینموقع (بجلال آباد) که من پشاور و کابل است رسیده بود اطلاع دادم و نیز دولت هندوستان را هم مطلع نمودم (سر مارتیمر دورند) معجلاً جواب فرستاد و مؤکداً بمن مصلحت داد که بجنرال خودم (سید شاه) که نزدیک مرغابی بود حکم بدهم با روسها که میخواستند این شهر را هم حسب المعمول عنفاً تصرف نمایند جنگ ننمایند من میدانستم اگر روسها بکار خودشان وابگذارم شهر بشهر را پشت سر هم گرفته و بعساکر من که در سرحدات مهیا شدند حمله خواهند نمود و آنوقت جلوگیری از آنها اشکال دارد ولی خوشبختانه اینمرتبه مامورین افغانستان و روسی درسی بروسها آموختند و بآنها نمودند که همیشه نمیتوانند بموجب میل خودشان رفتار نمایند (جنرال سید شاه خان) با آتش فشانی زیاد جواب توپ روسها دادند روسها همین که دیدند سربازهای من آمادهٔ کارزار و ایستادگی هستند عقب نشسته فتح را تماماً بافغانها دادند این فتح بر شوکت لشکر افغان خیلی افزود و از آنوقت معلوم میشود روسها تخطیات خود را در خاک افغانستان موقوف نموده اند و این اتفاق آخرین زد و خورد جزئی بود

بنا بر معاهدهٔ که (سر مارتیمر دورند) در سنه هزار و سیصد و یازده منعقد شده بود چندین محالاتی که از افغانستان مجزا شده تحت نفوذ انگلیسها گذاشته شده بود اهالی آنها بمخالفت دولت هندوستان برخواسته جنگ سختی نمودند خوشبختانه آنهائیکه رعایای من محسوب میشدند غیر از وزیریها که برحسب معمول تمام سرحدیه خود را بعمل آوردند و نتوانستند ضرری عائد دارند مابقی بموجب معاهدهٔ که شده بود بدون زحمت مطیع من شدند ولی ملتی که بمخالفت من جنگیدند اهالی کافرستان) بودند چون ولایت کافرستان بموجب عهدنامهٔ (سر مارتیمر دورند) مقرر شده بود جزء افغانستان باشد میخواستم بقوهٔ حربیه تصرف کنم خیالم این بود اهالی آنجا را بمحبت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 243 of 484

فصل یازدهم

و مهربانی رعایای آرام خود نمایم بجهة پیشرفت اینمقصود چندین مرتبه اکثر سرکرده های آنهارا بکابل احضار نموده نقدینه زیاد و دیگر انعامات باآنها داده آنهارا عودت دادم یا مراجعت نمودند انحسن سلوک مرا بین اهالی وطن خود انتشار بدهند لکن اینطایفه اینقدر وحشی بودند که زنهای خودرا بامادهٔ کاوهای افاغنهٔ اطراف معاوضه مینمودند و ازاین سبب که آیا قیمت زن بین آنها تولید نزاع میشد اینطایفه قدر مهربانی مرا ندانسته با پولی که خودم بآنها داده بودم تفنگ ابتیاع نمودند که درجنگ بمخالفت من استعمال نمایند دراینوقت دولت روس پا سیر را متصرف گردیده ازچندین نقاط بکافرستان نزدیک شده متصل پیش میآمدند تامل پیشتر ازاین درانباب پفایده میدانستم چنانکه مرا واداشت درلشکر کشیدن بکافرستان قدری تعجیل نمایم این بود اوّلاً خیال نمودم که اکثر روسها کافرستانرا بیخبر و بغتة متصرف شوند و عا خواهند نمود که اینولایت مطلق العنان میباشد و ازاینجهة خواهند گفت مادر نگاهداری ولایت مذکور محق هستیم ویقین داشتم بعد ازاینکه ولایت مذکور را متصرف شوند اشکال دارد که آنهارا بتخلیه آنجا مجبور نمایند ثانیاً چون اکثر قصبات افغانستان درمحالات پنج شیر و لمغان و جلال آباد در ازمنهٔ قدیم در تصرف کافر بها بوده است شاید روسها آنهارا ترغیب نمایند که متصرفات قدیمهٔ خودرا از حکمرانهای افغانستان استرداد نمایند و بتقسیم اسباب حرب دولت افغانستان فراهم خواهد آمد چراکه بهانه بدست روسها خواهد افتاد که بافغانستان مداخله نمایند ثالثاً اینطایفه جنگجو که تمام حدود مشرقی و شمالی افغانستان بامتداد شرقی و غربی افتاده اند اگر یکوقتی دولت من با مملکت دیگری جنگ داشته باشد اینها از عقب سر خیلی اسباب تشویش خواهند بود و نیز بجهة تجارت و افتتاح راهها (جلال آباد) و (اسمار) و کابل بطرف نقاط نظامی افغانستان که در شمال و مشرق مملکت واقع است خیلی مهم میدانستم که اینطایفه را مغلوب نمایم دلیل آخری که بجهة مغلوبیت آنها از جهات دیگر کمتر اهمیت نداشت این بود که

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 244 of 484

فصل یازدهم

اینطایفه همیشه با افاغنه اطراف مشغول زدوخورد بودند و از هردو طرف جمع کثیری بقتل
میرسید و طریقهٔ زشت برده فروشی هم شیوع داشت و اینها چنان طایفهٔ شجاعی بودند که
میدانستم بمرور زمان تحت حکومت من سربازهای نظامی خیلی کارآمد خواهند شد بجهات
مذکوره فوق مصمم شدم که کافرستان را مسخر نمایم ولی قبل از اقدام باینکار باید توجه خود را بمسئلهٔ تهیه
و موقع مساعد بجهة لشکرکشیدن بولایت مذکور معطوف میداشتم فقرهٔ تهیه کار مشکلی نبود ولی
مسئلهٔ دیگر محتاج بتعمق زیاد بود بعد از غور و تفکر خیالم براین قرار گرفت که باید لشکرم در موسم
زمستان وقتیکه برف زیاد قلل جبال را فراگرفته باشد حمله آور شوند دلایلی که بجهة منتخب
داشتن زمستان برای حمله نمودن داشتم بقرار ذیل بود اولا میدانستم که کافریها با سلاح
شجاع ترجمت شدهٔ من در میدان فراخ نمیتوانند و نخواهند جنگید بلکه بقلل جبال
صعود خواهند نمود و بردن توپهای بزرگ بانجا خیلی اشکال خواهد داشت ثانیا خیال کردم
اگر وقتی گدار ها باز باشد حمله نمایم آنها بخاک روس رفته سعی خواهند کرد روسها را تحریک
نمایند بحمایت آنها بخواسته ولایت آنها را برای آنها پس بگیرند در آنصورت روسها از دفاع
تسلط در ولایت مذکور با تمام محالاتی که بطرف شمالی و مشرقی افغانستان واقع است
خواهند نمود ثالثا کافریها طایفهٔ شجاعی میباشند و اگر در تابستان بآنها حمله نمایم جنگ سخت
خواهد شد و آنوقت از هردو طرف نفوس زیادی تلف میشوند لهذا قرار دادم وقتی آنها در
موسم پائیز و زمستان بخانهای مخصوص باشند بدون اینکه آنها را موقع جنگیدن زیاد داده
شود بسرانها یورش ببرم رابعا عادت بعضی کشیشهای مذهب عیسوی چنین است هر نقطه
که موقع بدستشان بیاید مداخله مینمایند خیال کردم این کشیشها در باب تسخیر کافرستان زحمتی
بجهة فراهم خواهند آورد لهذا لازم بود وقت را از دست نداده قبل از اینکه اینخبر ممالک خارجه
منتشر شود جنگ را بانتها رسانیده ولایت مذکور را بحیطهٔ تصرف درآورم اشخاصیکه در بعضی از روزنامه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 245 of 484

فصل یازدهم

انگلیس مقالات دقیقانه در اینباب مطالعه نموده اند خواهند دانست خیالات من بخطا نبوده است لهذا به تسخیر کافرستان تهیه جات ذیل را اعمال آوردم در پائیز جمعیت زیادی از نظام با ادوات حربیه و قورخانه و آذوقه در چهار نقطه جمع نمودم دسته بزرگ این لشکر تحت حکم (کاپیتان محمد علیخان) بود و چنین قرار داده شد که این دسته از راه پنج شیر قلوم که قلعه محکمترین و مرکزی کافرستان بود بروند بجنته دیمی قرار شد که بسرکرده گی (جنرال غلام حیدرخان چرخی) از همار و جنرال بروند دسته سیمی از بدخشان بسرکرده گی (جنرال گتان خان) بروند دسته جزئی دیگر از لمغان بسرکرده گی حاکم لمغان و فیض محمد چرخی بروند اینچهار دسته حاضر و منتظر بودند که هر وقت حکم شود حرکت نمایند چون اینچهار نقطه که در آنجا لشکر جمع شده بودند در حدود افغانستان میباشد و از اینجهته همه وقت نقاط معتنا نظامی است هیچکس گمان نمیکرد که در این تهیه مقصود مخصوصی در نظر است و تا لحظه آخری که حمله بردند هیچکس گمان نداشت که مقصود از این جمع آوری لشکر اینست که بکافرستان بیخبر یورش برده حمله نمایند لهذا روزی در زمستان سنه هزار و سیصد و سیزده حکم دادم که اینچهار دسته لشکر کافرستان را از همه طرف احاطه نموده به یکوقت یورش بیرحمانه این تدبیر بطور خوب از پیش برده شد و در ظرف چهل روز تمام ولایت کافرستان مسخر گردید در بهار سنه هزار و سیصد و سیزده لشکر بکابل مراجعت نمودند وقتی کشیشهای عیسوی اینخبر را شنیدند هیجان زیادی در انگلستان برپا نموده اظهار داشتند کافرها عیسوی و انگلیس ما میباشند لکن من هیچ عیسوی در میان آنها پیدا نکردم دین این کافرها که در باب آن در کتاب دیگری نوشته و مذاکره نموده ام ترکیب عجیبی از بت پرستی قدیم و عقاید ناظیره بود کافرها یکه شجاعانه جنگیده و در ولایت خود اسیر شده بودند آنها را از آنجا حرکت داده بمحال موسوم به لمغان را که نزدیک کابل و هوای آنجا مطبوع و خیلی مشابهت بهوای مملکت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 246 of 484

فصل یازدهم

خودشان داشت بآنها دادم و بجهة تدریس آنها چند باب مدرسه مفتوح نمودم لکن چون آنها طایفهٔ شجاعی میباشند تقریباً تمام جوانان آنها بجهة خدمت نظامی ترمیت میشوند تعداد زیادی از سربازهای افغانستان که میعاد خدمتشان باتمام رسیده و جمعی دیگر از طوایف جنگجوی افغانستان به کافرستان رفته در آنجا سکونت اختیار نموده اند خیال دارم در تمام سرحدات آنجا قلعه های محکم بجهة حفاظت حدود شمالی احداث نمایم وقتی کافریها در اینجا سکونت داشتند این سرحدات ضعیف و بکلی غیر محفوظ و بسبب میل روسها بود چون روسها پامیر را متصرف بودند این سرحد هم در قبضهٔ اقتدار آنها بود و خیال دارم قلعه قلوم را که در قلب مملکت کافرستان و در نقطهٔ خیلی مستحکمی واقعست محل نظامی بجهة اقامت دسته بزرگ لشکر خود در حدود شمال مقرر نمایم و در آنجا ذخایر زیاد از ادوات حربیه و قورخانه هم تهیه خواهم نمود مطالعه کنندگان کتاب من مایل خواهند بود از شنیدن اینفقره که سنگی در دروازه قلوم پیدا شد که روی آن عبارت ذیل محکوک شده بود (امیر تیمور پادشاه بزرگ اول فاتح مسلمانی بود که ولایت اینطایفهٔ سرکش را تا این نقطه مسخر نمود ولی قلوم را باسباب استحکام آن نتوانست متصرف شود) سرکردهٔ لشکر من کاپیتان (محمد علیخان) عبارت ذیل را زیر همان سنگ حک نمود (در عهد امیر عبدالرحمن خان غازی در سنه هزار و سیصد و سیزده هجری تمام کافرستان باقلوم مسخر گردید و اهالی آنجا دین مبین پاک اسلام را قبول نمودند جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا) و اینجانب مثل جنگ با هزاره ها جماعهٔ اسلامی افغانستان میل خودشان حاضر خدمت شده بودند و نیز اظهار میدارم که در عهد من اینجانک آخرین افغانستان بوده است

فصل دوازدهم

در باب فراریها و مهاجرین افغانستان یکفقره دیگری هست که در زمان حیات خودم خیلی متفکر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 247 of 484

فصل دوازدهم

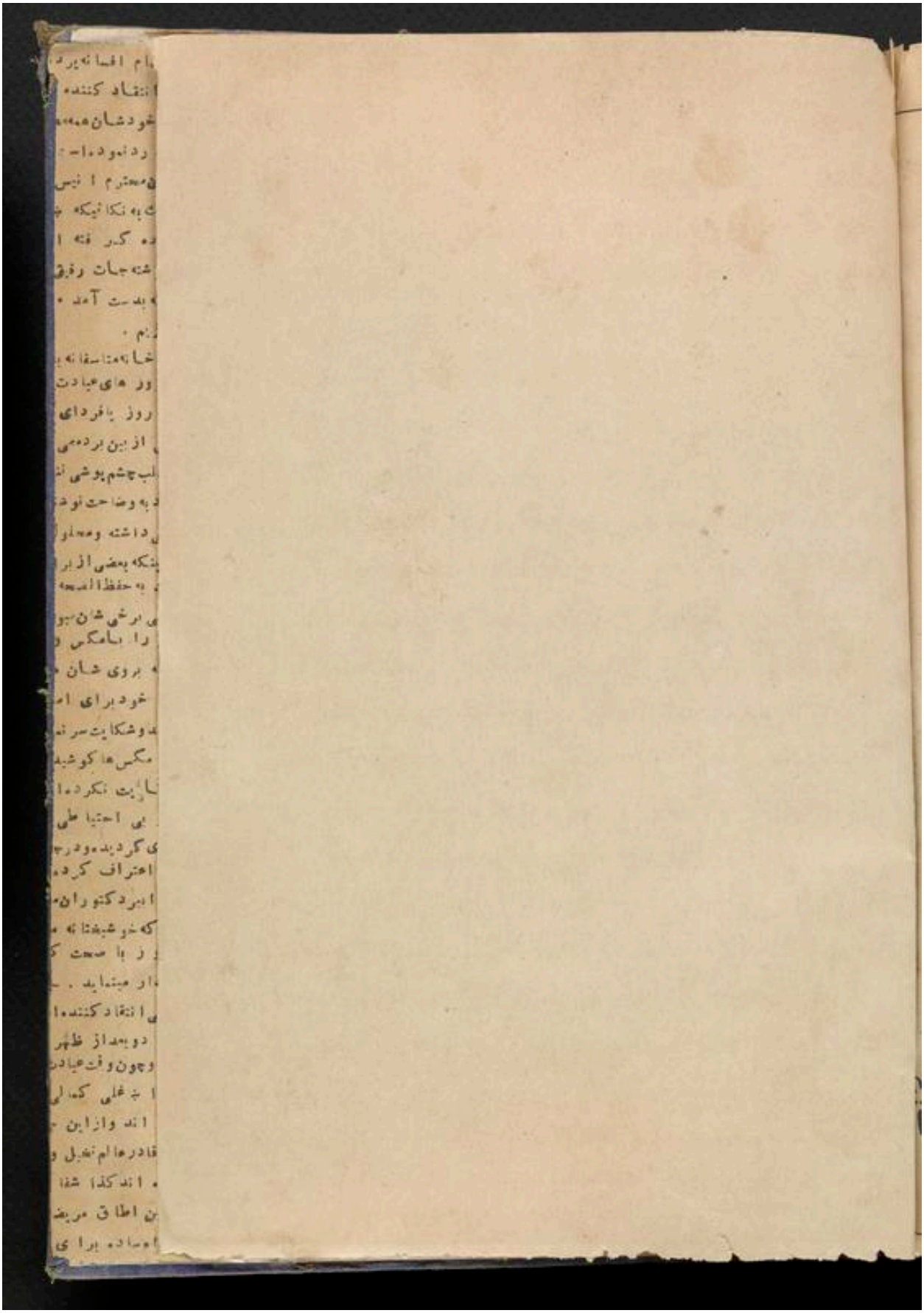
میدانم و دور نیست بعد از وفات من برای استحکام حقوق پسرم و بجهة سلطنت افغانستان خیلی اهمیت داشته باشد و آن این است که بهر وسیله ممکن بوده است سعی کرده ام تعداد حکام و رؤسای ممالک افغانستان را در دربار خودم زیاد نمایم و نیز همراهان خیلی نافذ و رقبای خود را چه از هندوستان و چه از روسیه در کابل جمع نمایم اکثر این اشخاص بر حسب حکم من نوکرهای مقرب پسرم میباشند مصاحبت اینها باندازه محرمیت بهم رسانیده که اکثر اینها دوست خیلی نزدیک پسرم میباشند و این دوستان بجهة او نهایة مفید واقع خواهند شد نه فقط در صورت لزوم مشاورین مجرب او هستند بلکه نفوذ آنها بجهة از بین بردن تعداد بسیاری خانواده من خیلی معتنابه بوده و خواهد بود این رؤسا بچهار قسم هستند اولا اشخاص میباشند که در حدود شمالی و شرقی افغانستان حکومت داشته اند چون ولایات آنها را دولت روس متصرف شده است بنابراین من پناه آورده اند مثل (میر شهراب) یک حاکم سابق قلاب و خانواده او و (شاه محمود) حکمران سابق دره از و خانواده او (توره آمیعل روشناق) پسر امیر بخارا و چندین نفر دیگر ثانیا بعضی بیرقدارهای همان نقاط مثل خانواده (میر یوسفعلی) و (میر جهاندار) و خانواده و اقوام (میر حیکیم) که در ولایت خودم در اوائل سلطنت خودم متصرف شده ام ثالثا اشخاصیکه با دولت انگلیس جنگیده یا از روسی انگلیس رنجیده خاطر گردیده و من پناه آورده اند مثل (حمرا خان) و (میر مراد علی) و دیگر رؤسای سرحدی رابعا اشخاصیکه از افغانستان فراری یا کسانیکه از همراهان و حامیان بعضی از رقبای خانواده من بوده اند و اینگونه اشخاص پنج قسم منقسم میباشند اولا اشخاصیکه از خود جمعیتی علیحده داشته اند مثل (سردار نورعلیخان) و دیگر پسرهای والی (میر علیخان) والی سابق قندهار که از هندوستان آمده حالا با من هستند (سردار محمد خانجان) که با قطاع الطریقهای شنواری جنگیده بود مشار الیه هم در هندوستان بود ولی حالا در دربار من اقامت دارد (سردار ابراهیمخان) پسر مرحوم (امیر شیرعلیخان) که هنوز در هندوستان است و دست موظف بکلیسا شد (سید احمد خان کتری) که حالا با من است (سردار علیمحمد خان) و مابقی پسرهای عمویم (سردار ولیمحمد خان) و غیره

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 248 of 484

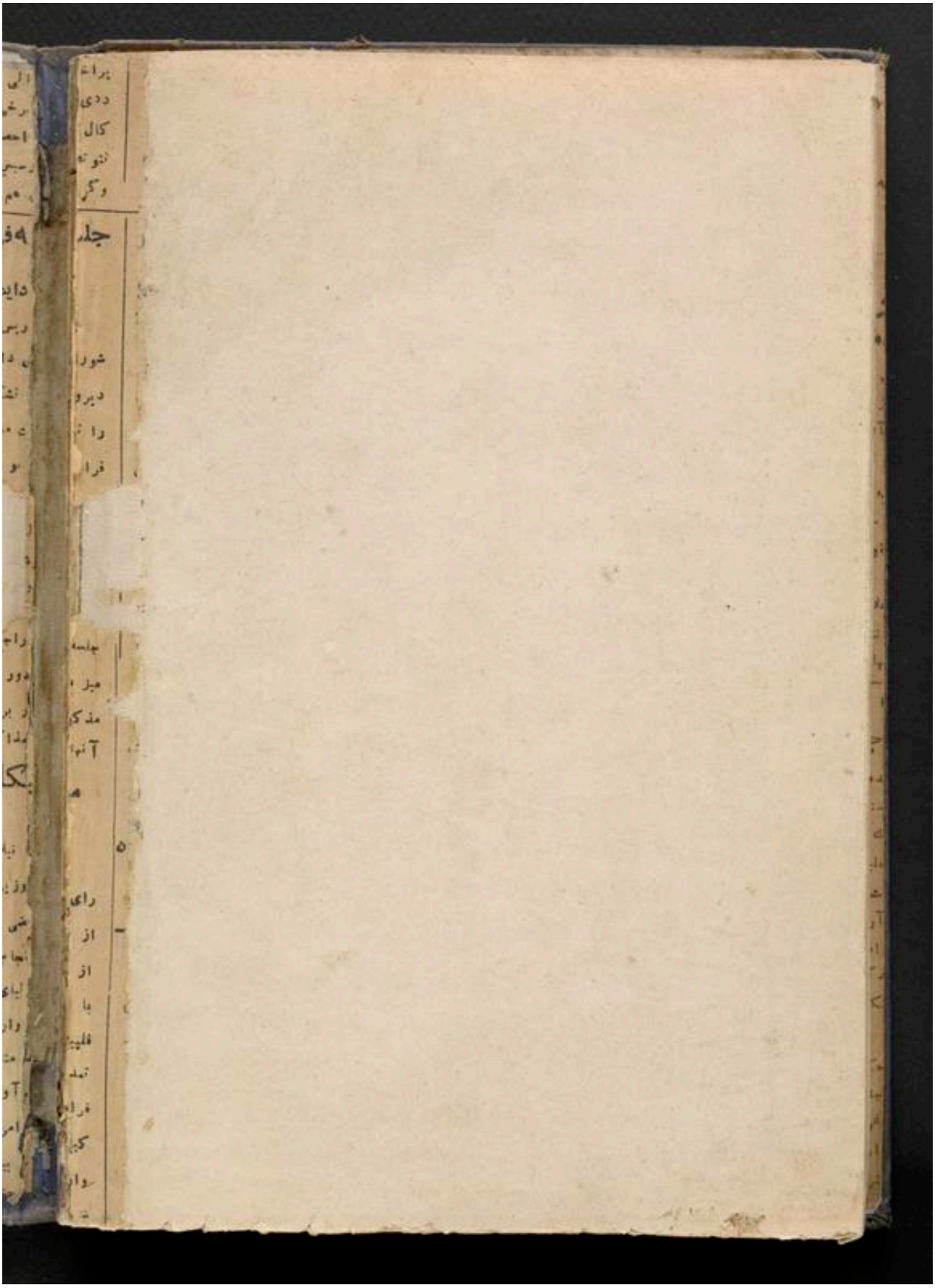
فصل دوازدهم

ثانیاً قسم دویمی اشخاص هستند که حامی و بستگان (محمد اویخان) که از تمام رقبای من تعداد همراهان او بیشتر بوده است میباشند لزومی ندارد اسامی آنها را یک یک بیان نمایم ولی همه آنها غیر از چند نفری اورا واگذاشته اند و در میان آنها هم کمتر اشخاصی هستند که از من مواجب میگیرند و از مشارالیه ناراضی نیستند ثالثاً اشخاصی که حامی (محمد یعقوبخان) بوده اند و بعضی از آنها داخل خدمت من شده اند درحقیقت هیچ شخصی که اهمیت داشته باشد با او نیست بهمچنین همراهان (محمد هاشمخان) غیر از چند نفر نوکرهای قابل باقی از نزد او رفته اند رابعاً قسم چهارمی اشخاصی هستند که بهندوستان یا روسیه یا ترکستان متصرفی روسها مهاجرت کرده اند که از خود جمعیتی نداشته و بدسته دیگری هم بستگی ندارند این اشخاص یک جهتی از افغانستان فرار کرده اند یا اینکه خودم آنها را بسبب بدرفتاریشان از مملکت اخراج کرده ام از این قبیل اشخاص کمتر هستند که بمحض اینکه عریضه من نوشته اند آنها را عفو نموده مراجعت باوطان و خانمانشان داده ام خامساً قسم پنجم اشخاصی میباشند که با (محمد اسحاقخان) نمک بحرام بعد از اغتشاش او در سنه هزار و سیصد و شش چنانچه بیان داشته ام فرار نموده اند برادرهای مشارالیه در اینوقت نزد من مستخدم هستند و باقی همراهان او هم کاملاً توجه دارم اینها هم باوطان خودشان مراجعت نموده در زمان آتیه رعایای رام خواهند بود باین قسم هیچ رقیبی بجهة تخت سلطنت افغانستان باقی نمانده است که هیئت سلطنت بسیم را مختل نماید یعنی واضحست که اگر شخص شجاعترین را هم یکی از دولتهای بزرگ تحریک نماید که بمخالفت افغانستان بخیزد بتنهائی و بدون دیگر همراهان نخواهد توانست کاری از پیش ببرد من خوب میدانم که سیاسی دانها از این بیانات چه مقصود دارند که رقبای سلاطین همسایه را در دست خودشان نگاه میدارند تا در صورتیکه سلاطین مذکور تکالیف آنها را قبول ننمایند بر آنها مسلط باشند ولی درختی که ریشه هایش منقطع شده باشد نخواهد توانست سرپا بایستد و عمارتی هم بدون پایه نمیباید امیدوارم پسرهایم از این تدابیر من پیروی نموده بنصایح من عمل خواهند نمود و تمام اشخاص معتنابه را که از دلایات همسایه بمملکت آنها پناه می برند نگاهداری نمایند زیرا که اینگونه اشخاص همیشه همراهی آنها و نیز بجهة مخالفت با دشمنهای آنها فائده خواهند داشت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 249 of 484



http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 250 of 484



http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 251 of 484

الی ۹۰۱٤۰ مربع میله را طی
برخی دوگر و شمیر د ۱۹۵٤ م
احصائیی به اساس ٤۸۸٬۳۹٦
رسیری ا، ٦۳۱۳ فیرهندی زاده
هم ملت‌زوند یکهی کوی.

ه‌فوق العادهٔ شورای

دایمی ملل متحد ا تلس

دیس-۲٤ میزان، جلسهٔ فوق العادهٔ
ی دایمی ملل متحد اتلس که قرار بود
تشکیل گردد و مسایل مورد علاقه
ت مطرح قرار بدهد به تعویق افتاد
ود در این جلسه بیشتر از همه
مربوط به جزیرهٔ قبرس
در این مورد بین حکومات
یونان تولید گردیده بحث
شده، در نظر بود که در این
راجع به امکان انعقاد یک کنفرانس
دور بین نمایندگان دول ۴ گانه
ر برای پایان بخشیدن به اختلافات
مذاکره نمود. (د.ب.آ.)

یکل رای وارد مانیلا

ردید

نیلا - ۲۱- میزان، ج غلی میکل
وزیر دفاع امریکا که به سلسلهٔ بازدید
ی از کشور های شرق دور دیس
نجام یک سلسله مذاکرات در فارموسا
لبای امور آنکشور به مانیلا مرکز
وارد شد، است اظهار داشت که
متارکه در آبنای فارموسا در راه
آوردن تسهیلات جهت رسیدن سفرای
امریکا و جمهوریت مردم چین در
یک موافقت برای حل بحرانهای
قابل ملاحظه خواهد نمود.

تمدن و ترقی گامی گذاشته سعادت
و نیکبختی را با آغوش باز استقبال نموده اند
مرهون کتاب و کتابخانه هائیست
که در آن ممالک روز به روز در توسعه
و افزایش میباشد اما در ممالکیکه کتاب
و کتابخانه روز به روز در حالت سقوط
بوده و به آن توجه ندارند دیده میشود که
آن ممالک همیشه بفقر معلومات آفاقی
وعلمی دچار میگردند، پس بر هر فرد از
افراد جامعهٔ بشری لازم است تا هرچه
توان دارند بکوشند تا بیشتر علاقهٔ خود را
بسوی کتاب و کتابخانه ها معطوف
داشته و کتبیکه بیشتر به آن مایل است
خریداری نموده کتابخانه های شخصی
برای خود تهیه نمایند. اما اشخاصیکه
قادر به خرید کتب نیستند از طرف دولت
بمنظور وسعت معلومات مردم عام
کتابخانه های عامه تاسیس گردیده تا هر فرد
از افراد ملت از علم و عرفان بی بهره
نمانده و از آن استفاده نمایند
وکتابخانه های عامه همواره مال ملت بوده
و برای استفادهٔ عموم تاسیس گردیده
و در نگهبانی و حفاظت این نوع
کتابخانه های عام المنفعه نه تنها مؤظفین
آن مسئول اند بلکه هر یک از افراد جامعه
وعلاقمندان آن در نگهبانی کتابخانه
مسئولیت دارند.

در پایان سخن را بگفتار جامی استاد
سخن خاتمه میدهیم:

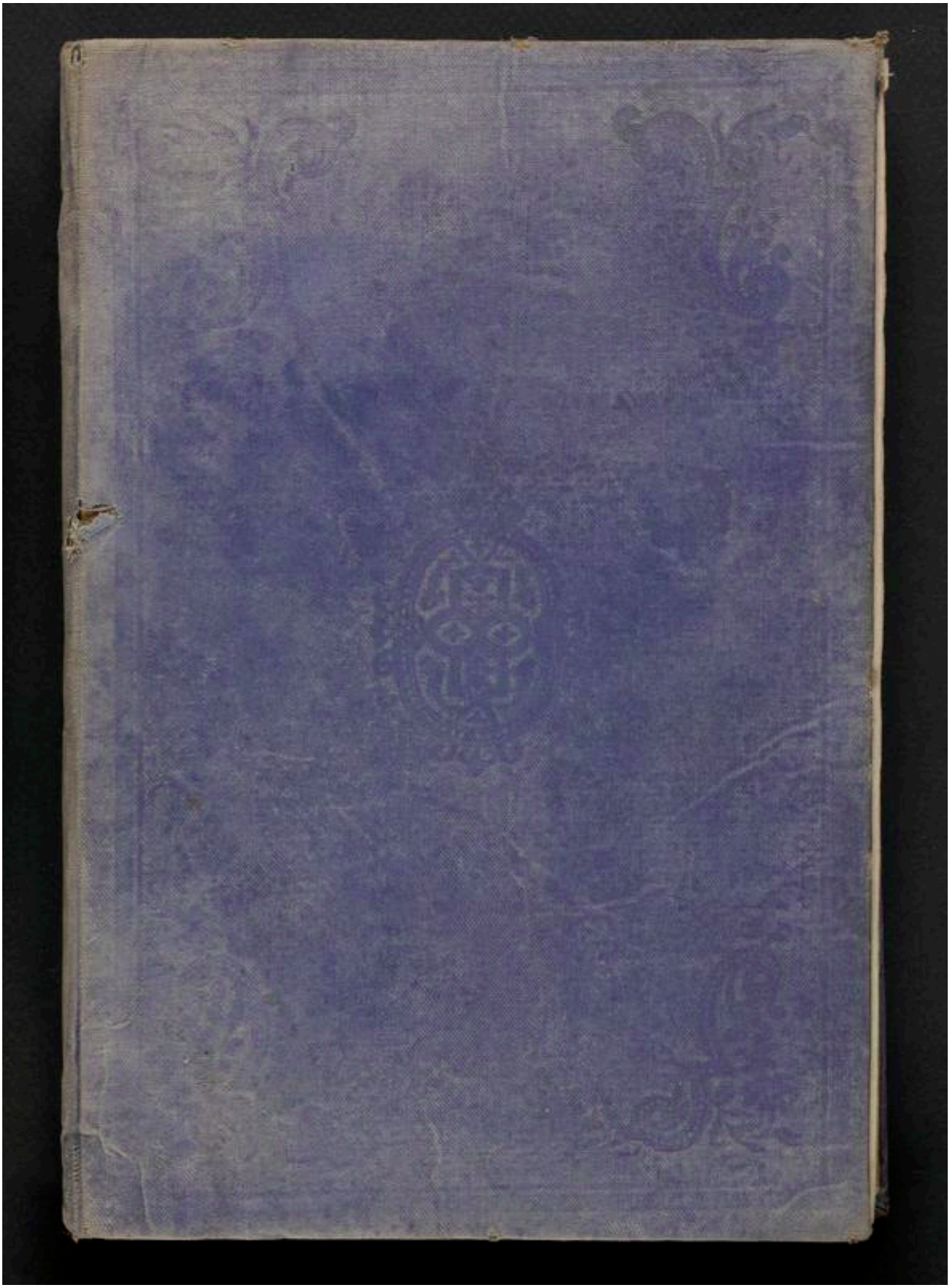
بکن زین کارخانه در کتب روی
خیال خویش را ده با کتب روی
فروغ صبح دانائی کتاب است
انیس گنج تنهائی کتاب است
بود بی مزد ومنت اوستادی

ضمناً تقدیم است) تمام افسانه پرد
وغلط گوئی جاهلی انتقاد کننده
می گردد زیرا رفق خودشان همه
آورا بقلم خود به شدت رد نموده اس
اینکه به خواننده گان محترم انیس
سرفراهم نگردد اینک به نکاتیکه
انتقاد کننده خورده گرفته ا
برگردید. وازروی نوشته جات رفق
وآن مریض دیگر که بدست آمد
انتقاد شان می پردازیم.

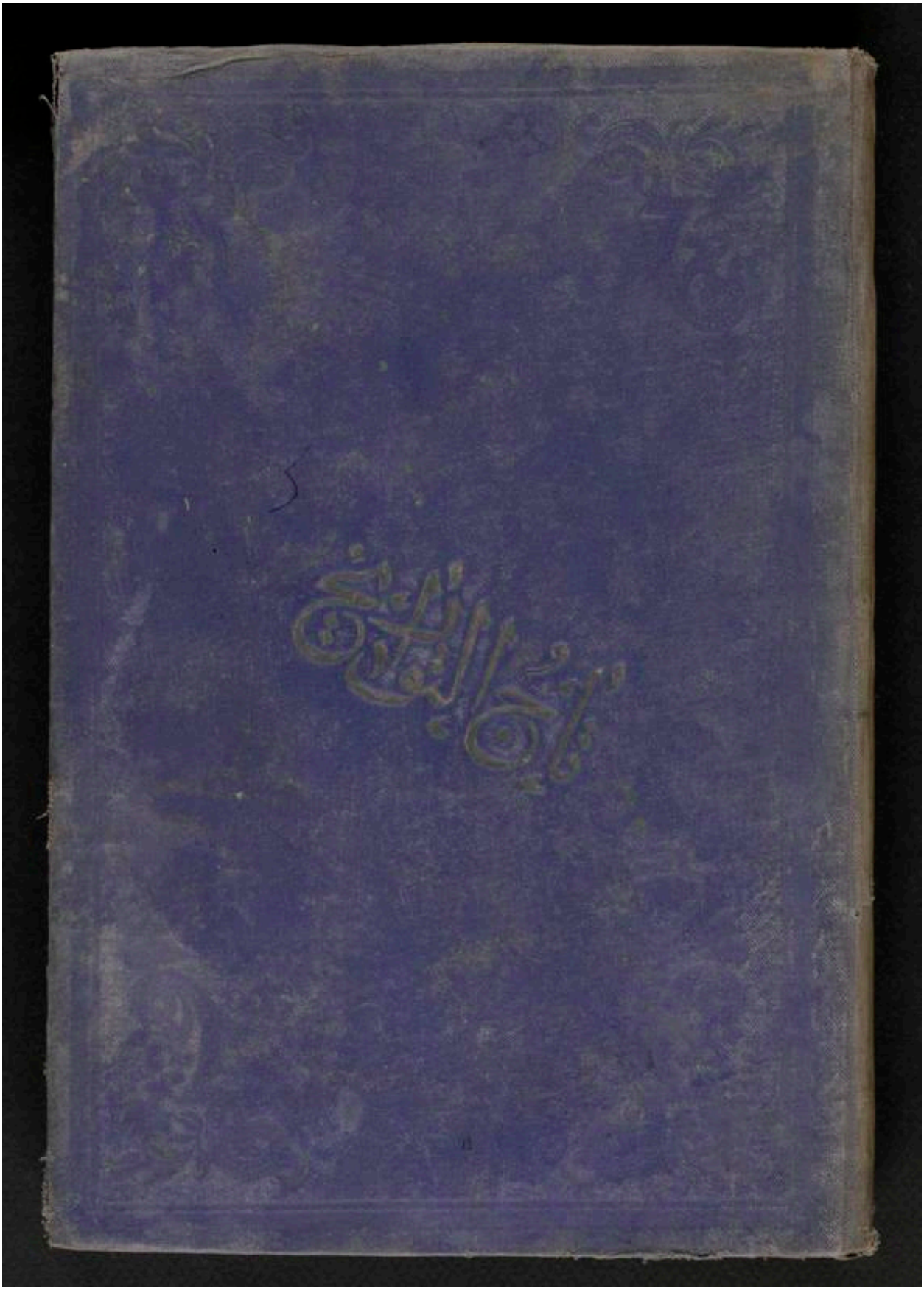
۱- عکس ها در شفاخانه متاسفانه
عیادت کننده گان بروز های عیادت
گردیده وشام عمان روز بافردای
معلومات دی دی تی از بین برده می
رفق شان نیز از این مطلب چشم پوشی نم
درجواب تحریری خود به وضاحت نوشت
چه اطاق عامه جالی داشته ومجلل
باشید، می شود اما اینکه بعضی از بر
ماطوریکه لازم است به حفظ الصحه
وارسی نتوانسته وحتی برخی شان بیو
کثیف ونقل وشیرینی را با عکس ها
می سازند که شفاخانه بروی شان
نیاورده وبه خدمت خود برای اما
عکس ها حاضر می باشند وشکایت سر نم
عامه وقت به امحای عکس ها کوشید
واز آن به احدی شکایت نکرده ا

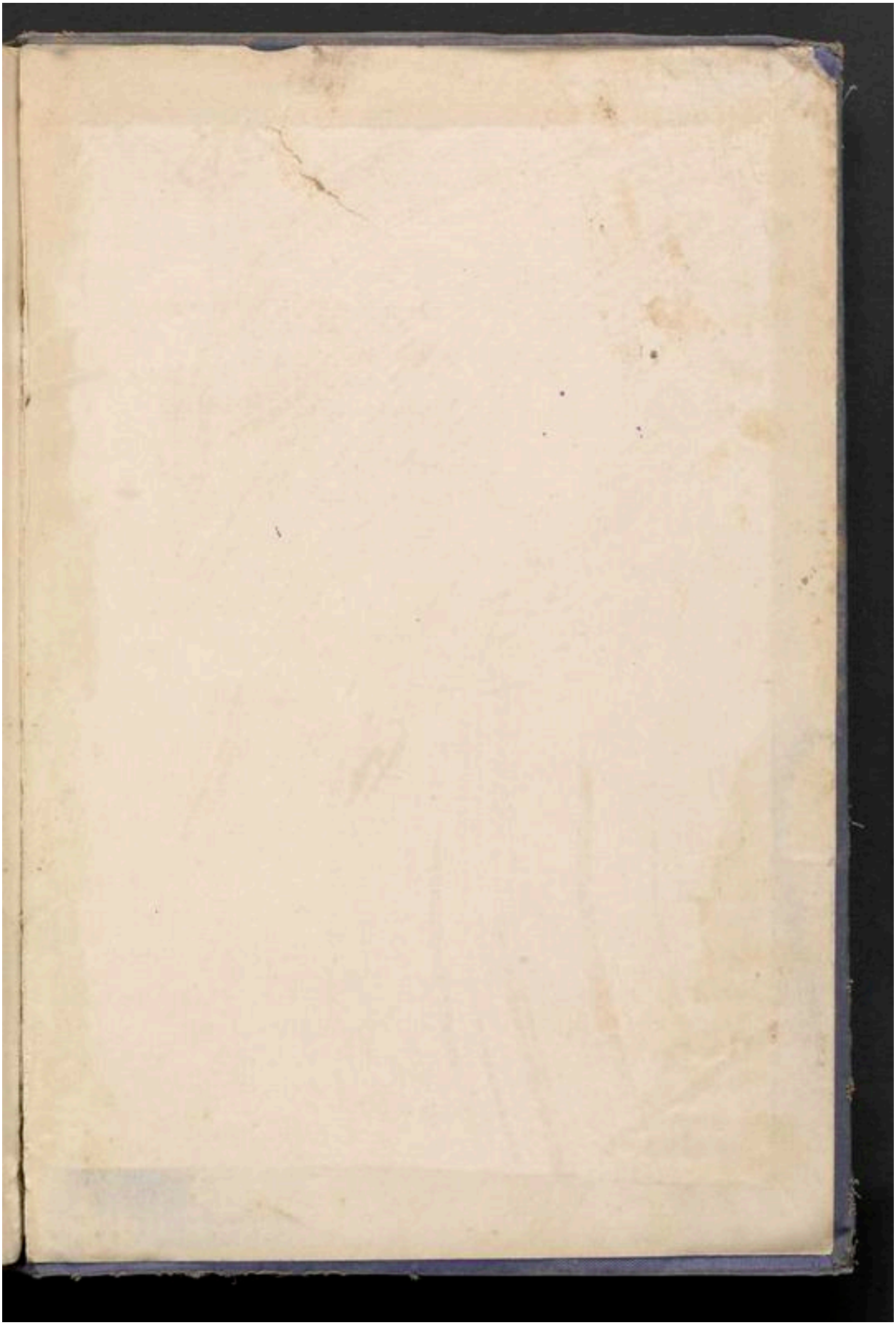
۲- مریض در اثر بی احتیاطی
معروض به خون ریزی گردیده ودرج
تحریری خود به آن اعتراف کرد
همین شفاخانه وتدابیر دکتوران م
ونو کریوال بوده که خوشبختانه م
تلف نه شده وامروز با صحت ک
هرطرف گشت وگذار مینماید.

۳- در اطاقیکه جاهلی انتقاد کننده ا
فرموده اند از ساعت دو بعد از ظهر
قطعا آفتاب نمی آید وچون وقت عیادت
ساعت دو تعین شده لهذا شاغلی کمالی
درهمین فرصت آمده اند واز این
که معلو مي شود آقا در عالم تخیل و
سازی طیران فرموده اند کذا شفا
برا تهیهٔ آفتاب درین اطاق مریض
چندی بی کوشیر ۱ ساده برای

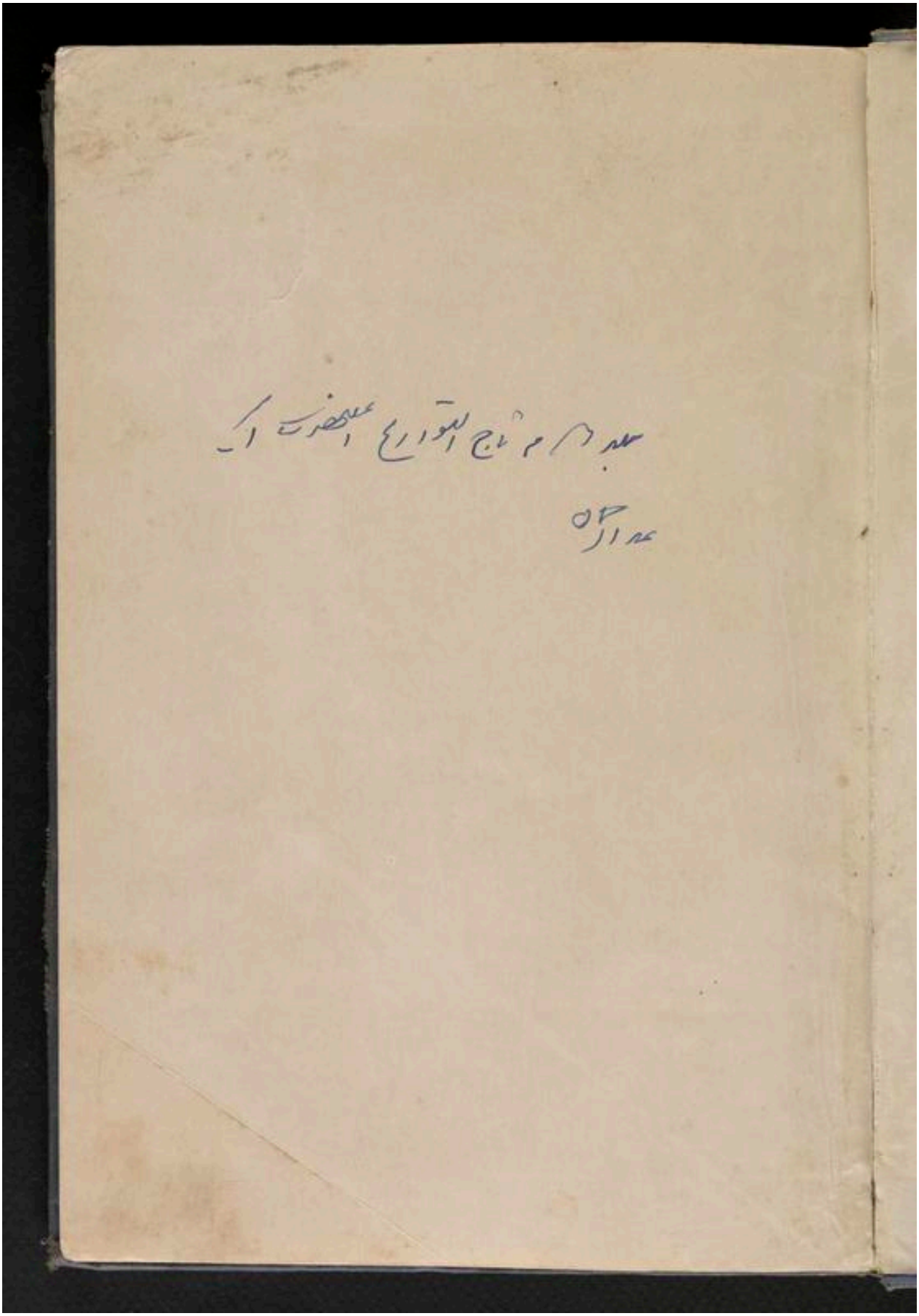


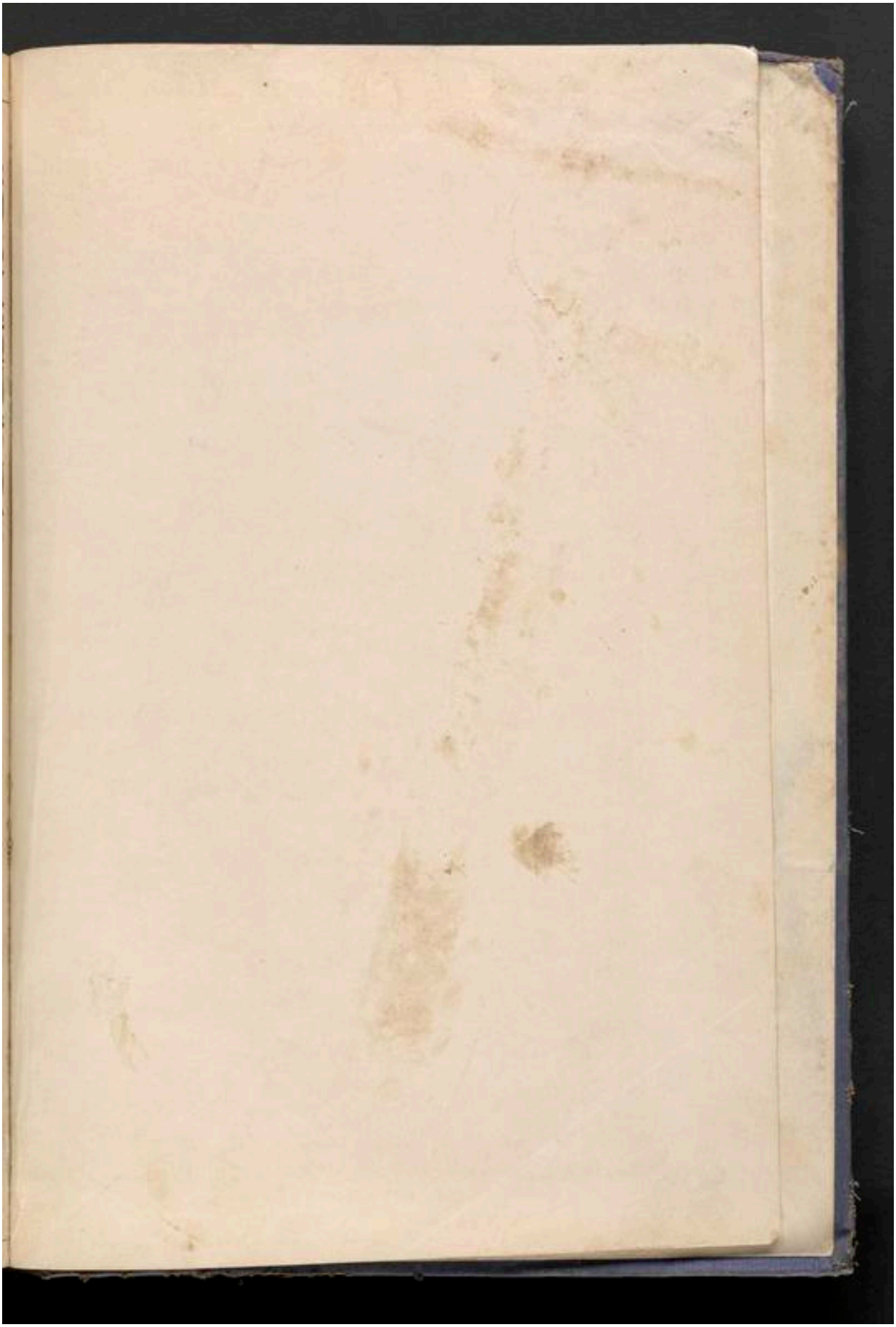
http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 253 of 484



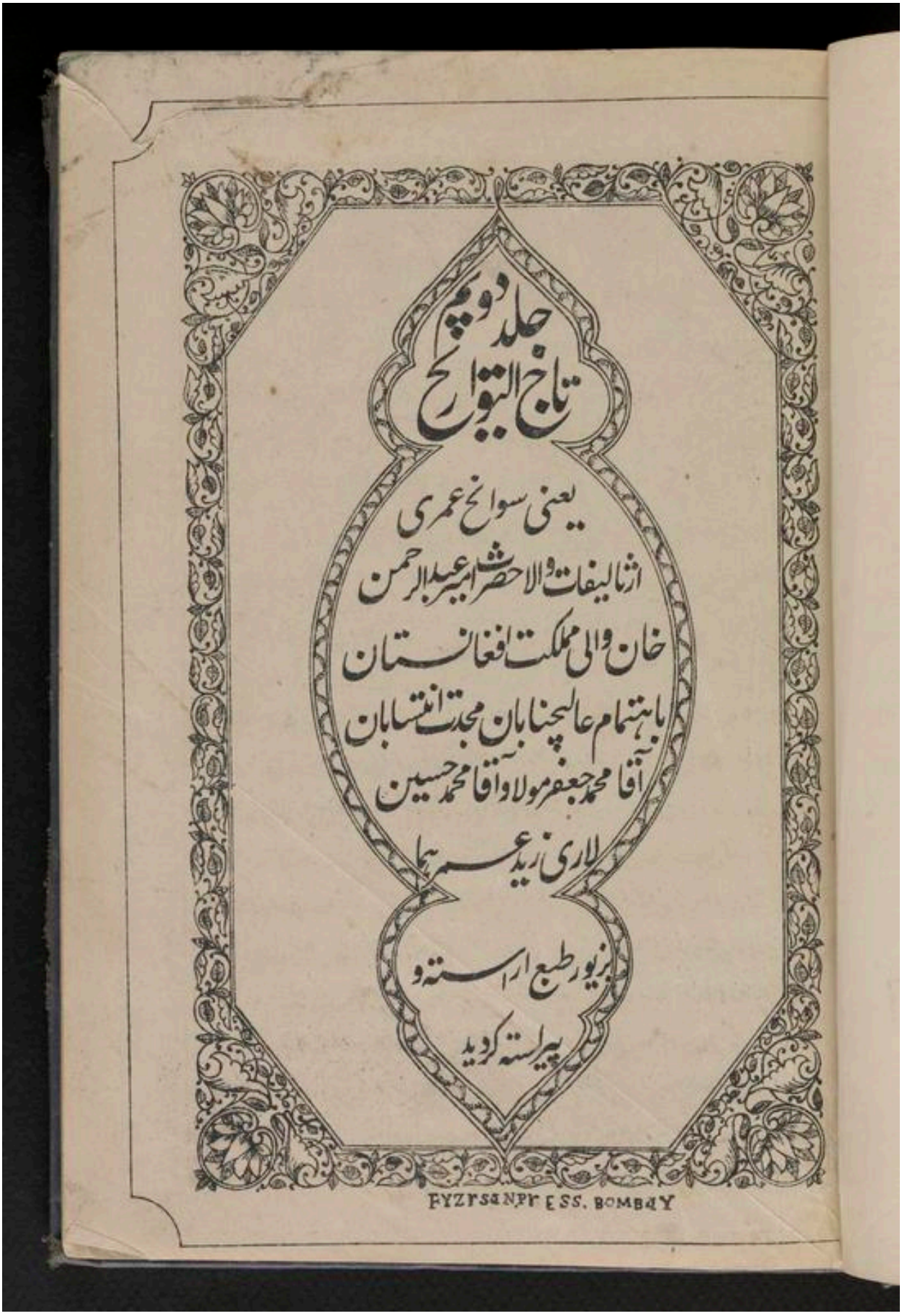


http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 255 of 484





http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 257 of 484



جلد دوم
تاج التواریخ

یعنی سوانح عمری
از تالیفات والاحضرت امیر عبدالرحمن
خان والی مملکت افغانستان
باهتمام عالیجنابان مجدت انتسابان
آقا محمد جعفر مولاد آقا محمد حسین
لاری زید عزهما

بزیور طبع آراسته و
پیراسته گردید

FYZI SAN PRESS, BOMBAY

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 258 of 484

جلد دوم از کتاب امیر افغانستان مشتمل بر هشت فصل

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول در باب جانشین امیر افغانستان تخت کابل

اینکه جانشین من کیست خیلی ایراد و اختلاف آراء میباشد و درین باب حدسهای زیاد میزنند و مردم مرا نصیحت می کنند که چرا اعلانیه و آشکارا معین نمی کنم جانشین من کی خواهد بود نه فقط از مردمان خارجه این مسئله مخفی و پوشیده است بلکه با هالی وطن و اقوام و عشائر خود نیز گفته نشده است که در دنیا چه خیال دارم بعضی اشخاص چنین تصور می نمایند که پسر ارشدم یعنی حبیب الله خان که او را وارث بالاستحقاق میدانند مالک این سلطنت خواهد شد بعضی اسم نصر الله خان پسر دوئمی مرا متذکر هستند باین دلیل که او را برای فرستن بانگلستان بجهت ملاقات اعلی حضرت ملکه وکتوریه انتخاب کرده بودم و میگویند این ماموریت ثبوت واضح است که مشار الیه را بجهت جانشینی خودم تعیین خواهم نمود قبل از وفات حفیظ الله خان که عزیزترین و محبوبترین پسر های من بود بقدری وجیه محبوب القلوب بود که بعضی ها را ایشان این بود که قلبا او را وارث خود میدانم و بعضی ها میگویند نه چنین ست بلکه محمد عمر خان که مادر او یکی از با نفوذترین عیالهای من میباشد وارث سلطنت من خواهد بود

بجهت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 259 of 484

بجهت اینکه من در باب این مسئله بمردم عوام وغیر متمدن اعلان عمومی نداده ام دلیلها دارم لیکن آنهائیکه نعمت دانشمندی وسیاسی دانی وادراک رادارند من صریحا واشکارا از حرکات ومداخله ایشان درانجام امورات عمومی سلطنتی ظاهر داشته ام که کدام یک ولیعهد من خواهد بود جهت اینکه نمیخواهم اعلان عمومی درین باب بدهم دلائل متعددة متصور است چنانچه ذیلا چند فقره را تقریر مینمایم اول درزمان قدیم بارها اتفاق افتاده است که جان ولیعهدها درمعرض خطر بوده است وباین سبب مائم که خیالات خود را تا هر وقت وهر اندازه که ممکن باشد مخفی بدارم دوم ازحمائیکه دوچار سلف من یعنی امیر شیر علی خان شده بود که عبدالله خان را ولیعهد خود معین نمود برای من کاملا مکفی است که مرا از اقتدا نمودن بکار او باز دارد زیرا که مابقی پسرهای او همین سبب بود که از او مخالفت نمودند سوم لبسته بتخت سلطنت مال قادر مطلقی ست که پادشاه پادشاهان وخالق ما میباشد وپادشاها را مثل چوپانان بجهت محافظت گله خود برسیکمارد ومخلوقی را که خلق نموده بدست اومی سپارد علی هذا این امر را بخود او وامی گذارم که از پسرهای من همان یکی را بجهت امارت آتیه افغانستان انتخاب نماید که بلیاقت شخصی خود ثابت نماید که بیشتر از همه قابلیت این امر را دارد وچهارم اشخاصیکه از تاریخ وامورات افغانستان آگاهی دارند بخوبی میدانند که حکمران این سلطنت بموجب اصول آرای ملتی میباشد یعنی عموم ملت بجهت انتخاب پادشاه خود تسلط کامل دارند وسلاطینی که خلاف میل عموم ملت اجبارا برآنها تعیین شده است نه فقط سلطنت از دست آنها رفته بلکه سر خود را هم بباد فنا داده اند علیهذا این امر قابل استفهام خواهد بود که یکی از پسرهای خود را برخلاف میل ملت اجبارا برآنها مقرر نمایم بهتر ست که بمیل ملت بگذارم که خودشان قرار بدهند کدام یک برانها حکمرانی نماید پنجم در تواریخ ازینگونه واقعات بسیار ست که ولیعهدان بعد ازینکه حکمرانهای که مالک سلطنت بوده اند آنها را بولایت عهد منصوب داشته اند بجهت اینکه بحکمرانی خود زود تر مائل شوند سعی نموده اند پدرهای خود را ازمیان برداشتند اگرچه من باخلاق حسنه پسرهای خود افتخار دارم ولی درضمن هم بفطرتی مردم افغانستان را در نظر دارم که اکثر اوقات برادر بامخالفت برادرها وپسرها را بمخالفت پدرها برانگیخته اند ششم میل ندارم که در زمان حیات خودم جنگ وجدال وآشوب در خانواده

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 260 of 484

خود فراهم آورم اگر اینها عاقل باشند و همه اینها با یکی از پسرهای من اتفاق نمایند و بین خودشان یکدل و یکجهت باشند هیچ خطری برای اغتشاش امنیت عمومی متصور نخواهد بود ولی اگر بین خودشان نزاع نمایند بجهت اینکه بنصیحت من گوش نداده اند خوب ست که ازین حرکت زشت خود بسزای خود برسند دیگر محتاج نیستم بیش ازین بجهت اینکه چرا ولیعهد خود را آشکار معین نمی کنم دلائل اقامه نمایم درینجا فقط همین قدر میگویم که بصراحت تمام بمردم افغانستان و دیگران که خارج از افغانستان هستند وانمود کرده ام که کدام یک از پسرهای خود را وارث بالاستحقاق سلطنت خود میدانم قبل ازینکه درین فقره پیش برویم باید اظهارات اشخاص را که از نادانی یا اغراض نفسانی یا بسبب طمع ساعی هستند که از زنها و پسرهای من تملق نموده بگویند شما وارث سلطنت هستید و از انها خذ پول کنند نمایم بخیال من این فقره خلاف عقل ست که درین باب شرح مفصلی بیان نمایم زیرا که مقرون بصواب نیست که درین امر تا اندازه که ممکن باشد باید شخص احتیاط داشته باشد ولی اشخاصی که این کونه را جیف را در خارج منتشر می نمایند درین خصوص از خیالات من بکلی بیخبر هستند پالیسیکی که در باب ولی عهد خود اختیار نموده ام محتاج باین که تا یک درجه رجوع بتواریخ افغان شود اگرچه تاریخ مزبور در محل دیگر این کتاب مشروحا نوشته شده است ولی درین موضع بعضی فقرات در باب پولیتیک مذکور بیان مینمایم نخستین پادشاه خانواده درانی که من از ان خانواده هستم احمد خان بوده است که اسم احمد شاه درانی یا ابدالی معروف ست احمد شاه در سنه ۱۷۴۸ میلادی مطابق سنه ۱۱۶۱ هجری بتخت افغانستان جلوس نموده احمد پادشاه ملتی بود و سرداران و رؤسای طوائف متعدده که از حالت اغتشاش مملکت خسته شده بودند که بمصلحت روسای این طوایف عمل مینمود و حکمرانی بود که عموم ملت او را خیلی دوست میداشتند مشارالیه هندوستان را هم فتح نمود یکی از سلاطین عظام مشرق زمین گردید بعد از وفات احمد شاه تواریخ کاملا شرح میدهد که چگونه پسرهای او بسبب نفاق بین خودشان و بسبب جد و جهدی که برای هم زدن طریقه ملتی بدولت داشته باشند سلطنت را از دست دادند آخرین پادشاه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 261 of 484

این خانواده که آسش شاه شجاع بود و انگلیسها خواستند که مردم افغانستان مجبوراً و برخلاف
میلشان اورا بپذیرند از دست افاغنه با جمعی کثیر از انگلیسها که حامی او بودند بقتل رسیدند
جدمن امیر دوست محمد خان ملقب شد که سبب عمده خرابی خانواده احمد شاه همین بود که تیمور شاه
در زمان حیات خود سلطنت خود با یالت های متعدده منقسم نموده پسرهای خود را بحکومت
ایالتهای مزبوره مقرر داشت و هریکی از پسرهای او دارای مالیات علحده و لشکری از خود گردیدند
و بعد از وفات پدر خودشان که در ۱۸۰۸ اتفاق افتاده بود بین خودشان بنای جنگ و
جدل را گذاشته ازین اقدامات آنها اقتدار سلطنت خیلی کاسته شد محتاج نیست که درین
موقع مشروحاً بیان نمایم که بواسطه جنگ و جدالی که اولاد تیمور شاه بین خود داشتند چگونه جدم
دوست محمد خان بسلطنت کابل نایل گردید ولی خودش هم سلطنت افغانستان را بین پسرهای
خود تقسیم نموده برای هریک از انها لشکری علحده ترتیب داده مرتکب همان اشتباهی که تیمور شاه
شده بود گردیده و نتیجه این رویه این شد که پسرهای خود را بدست خود مستقد نمود که بتوانند بمخالفت
یکدیگر برخیزند چنانچه پدرم فرمان فرمای ترکستان بود و تعداد لشکرش از همه بیشتر و قوی تر بود و در
قوت و قدرت نسبت بلشکر پادشاه در درجه دویم محسوب میشد و جدم پسر دیگر خودش
شیر علی خان بسر کرده کی لشکری که در وقت فوتش با او در هرات حاضر بودند منصوب نمود
ایالتهای اکرم و جاجی ها عساکر آنها اثناً بتصرف عمویم محمد اعظم خان بود قندهار و قوای عسکریه انجا
در تصرف محمد امین خان برادر شیر علی خان بود هزاره و مابین بتصرف سردار محمد اسلیم خان بود
بهمین قسم سائر ایالتها با عساکر آنجاها بین پسرهای دیگر منقسم گردید و باین جهت وقتیکه
جدم فوت شد تمام پسرها بجهت جنگیدن برخلاف یکدیگر حاضر بودند و این حالت چنین نتیجه
بخشید که از جنگهای استمراری در مملکت خونریزیها واقع شده خیلی ضعیف شدند چون این
مثالها بطور سرمشق در مدنظر میباشد نمیخواهم پیروی اسلاف خود را نموده پسرهای خود را
وادارم که بین خودشان بجنگند لهذا پسرهای خود را در پای تخت کابل نگاه داشته ام و تمام آنها را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 262 of 484

در تحت حکم پسر بزرگ خودم قرار داده ام و در کارها بقسمی که ذیلا بیان مینمایم اقدام نموده ام
در ابتدای قلیلی از کارها را پسر بزرگ خود واگذاشته ام ولی هر قدر بر عمر و تجربهٔ او افزوده میشد من
هم متدرجا بر تکالیف و رتبه و اقتدار او افزودم و اکثری از امورات حکمرانی سلطنت خود را باو تفویض
نمودم و فی الحقیقت درین رویه آن قدر پیش رفته که چنانچه تمام سلاطین افغانستان شخصا بدربار
جلوس مینمودند و خود من همین طور رفتار میکردم حالا شخصا بدربار جلوس نمی نمایم و این کار را
بکلی پسر بزرگ خود واگذاشته ام پسر دویمی خودم یعنی نصرالله خان را که برادر بطنی حبیب الله خان
میباشد رئیس ادارات محاسبات و مالیات در تحت نظارت برادر بزرگ او مقرر داشته ام
نصرالله خان تمام دستور العملهای که لازم دارد از حبیب الله خان میگیرد و عرایض خود را هم باو
عرضه میدارد پسرهای دیگر خودم امین الله خان و محمد عمر خان و غلام علی خان وغیره را
بنوبت خودشان بکارهای دولتی مامور خواهیم نمود و اینها هم تحت حکم برادر بزرگ خود حبیب الله خان
خواهد بود رؤسای هر اوارهٔ چه کشوری چه لشکری مراسلات و عرایض متعلق بکارهای خود را بپسر
بزرگ من معروض میدارند باهمان قواعد و رسومات که در دربار من معمول ست بدربار او حاضر میشوند
پسر بزرگ من در باب امور اتیکه متعلق باحکام حکام و ولایات جزالها و سائر صاحب منصبان
نظامی میباشد و در نقاط متعدده سلطنت من مامور هستند بموجب دستور العمل من رفتار
می نماید و این دستور العملها یا برحسب کتابچه قانونی میباشد که نوشته شده است در انحالت
مشارالیه محتاج نیست از من سؤالی نماید یا در فقرات مخصوص که گاهی اتفاق می افتد
آن وقت از من مستقیما دستور العمل میگیرند و شخصا با من مشورت می نماید ولی بتمام مامورین
دستور العمل داده شده است که احکامات پسر بزرگ مرا اطاعت نموده اجراء بدارند و علاوه
برین از سنه ۱۳۵۰ هجری اختیار خزانهٔ سلطنتی و استیفا را که تا آن زمان بکلی در ضبط خود من بود
بعهده اقتدار او گذاشتم تمام بروات را که از خزانه پرداخت میشود مشارالیه صادر مینماید و
نیز مقتدر میباشد که مامورین دولتی را خواه کشوری باشند خواه لشکری منصوب یا معزول نماید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 263 of 484

ومیتواند موجب آنهارا زیاد و کم نماید ولی این هم معلوم بوده باشد که درین اقتدار مطلق
العنان نیست در هر امری از امورات تابع تصویب خودم میباشد لکن اقتدار خود را بطوری
از پیش میبرد که مردم چنین میدانند در کارها او را اقتداری کامل داده ام ریاست کلیه
دیوانخانهٔ اعلی بجهت مرجوعات محاکمات و نیز ریاست تمام دیوانخانهای قضادت و مالیات
و تجارت بخودش میباشد هیچ دیوانخانه غیر از دربار خودم بر او تفوق ندارد و مصنفین عدیده
اشتباه بزرگی نموده اند اظهار داشته اند که جانشینی تخت کابل از اولادی میرسد که شرافت
نسب مادرش از دیگران افضلتر باشد مصنفین در یک زمانی مذاکرات میکردند که استحقاق شیر علیخان
بجهت تخت کابل از دیگران بیشتر می باشد باین دلیل که مادر او یکی از خواتین خانواده شاهی
بوده است و باین جهت بقول آنها شیر علی خان نسبت بپدرم امیر محمد افضلخان برای سلطنت
مستحق تر بوده است و درین باب اشتباه کرده اند اولا مادر پدرم یکی از خواتین خانواده شاهی
قدیم و از نژاد شاه طهماسب بوده است و مادر شیر علی خان یکی از طائفهٔ سلیمزائی که شعبه از
پوپلزائی است بوده و هیچ یک از اجداد او سلطنتی نکرده اند از طرف دیگر مادر امیر دوست محمد خان
غرلباش بود و این طائفه ایست که هیچ ربطی بافغانستان ندارد ولی با این همه مارت باور سید
اولا دین پاک اسلام بموجب قوانینی که در کتاب مقدس الهی مندرج ست بموجب احادیث
اسلامیه حقوق ارثیه اولاد را بدون اینکه بین مادرهای انها امتیازی بدهد بالسویه مقرر داشته است
تا این درجه که اگر یکی از حقیرترین کنیزها اولادی داشته باشد این اولاد محق ست که با اولادی
که از خواتین خانواده شاهی بعمل آمده باشد ادعای حقوق بالسویه نماید و این کنیز هم مثل سائر
زنهای منکوحه عیال شوهرش شمرده میشود بموجب قانون اسلام چنین نیست که یکی
بر دیگری افضلتر و دیگری پست تر یکی از دیگری حقوق شرعیه اش بیشتر بوده باشد لهذا
صحیح نیست که یکی را باسم ملکه موسوم نمایند و دیگران هیچ بهره نداشته باشند اگر شوهر آنها
پادشاه است همه انها ملکه اند اگر شوهر آنها گدا است همه آنها گدا خواهند بود البته بین آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 264 of 484

بعضی محبوبتر هستند ولی مقصود ازین محبوبیت این نیست که پادشاه بواسطهٔ تسلطی که یاد داشته
باشد خود را بدنام نماید مثل اینکه امیر شیر علی خان همین کار را کرد و پسر کوچک خود عبدالله خان را
ولیعهد خود مقرر نمود و نتیجه این اقدام این شد که پسرهای دیگرش از او مخالفت نمودند گذشته
از ملاحظه شرعیه این مسئله افاغنه زمان شجاع و جنگجوئی میباشد که پادشاه خود را به سبب
نجابت مادر او بلکه بجهت لیاقت و قابلیت خود او و نیز بسبب اینکه پسر پادشاه میباشد از
برای این مقام منیع انتخاب می نمایند مستر کرزن که حالا لارد کرزن میباشد نخستین اوربائی
بود که خیالات مرا درین باب استدراک نموده در سنه ۱۳۱۳ هجری در ضمن ملاقات دوستانه
در اثنای صحبتهای شوخ طبعی مذاکرات خود را بطور شوخی آغاز نموده و در اتمام آن مهمترین سؤال
پولیتیکی را در میان آورده اظهار داشت که جانشین شما کی خواهد بود چون من راز خود را در اثنای
صحبتهای شوخیانه قبلاً آشکار کرده بودم درین موضع نتوانستم که از ظاهر داشتن خیالات خود را
درین مسئله پیشتر از انچه قبلاً تصور کردم انکار نمایم ولی خوشبختانه این مذاکرات در اطاق خلوت شخص
من بمیان آمد که در انجا دو سه نفر پیشتر حاضر نبودند که مذاکرات مرا استماع نمایند علی هذا بیم اینکه این خبر منتشر
شود و ضرری عائد گردد نبود و بقاعده دین ما و نیز از قرار عادات ما کاملاً واضح است که پسر بزرگ تر جانشین میشود
بشرطیکه قابلیت این مقام را داشته باشد و نیز ملت او را پسندند و منتخب نمایند ولی در بعضی موارد پدر اینقدر
ضعیف بوده اند و همواره این کار چنین نتیجه بخشیده است که جنگهای داخله و مغایرات و ادبار در مملکت فراهم
آمده است بخیال من رویه عاقلانه اینست که باید همین قسمی که معمول داشته ام رفتار شود و خانواده
شاهی و شاهزاده گان تحت نفوذ و اقتدار پسر بزرگ من باشند علاوه برین در زمان حیات خودم در امورات
سلطنتی همان قدر اقتدار باو داده و تجربه باو آموخته ام بقدری که پسر پادشاهی در همچو مواقع توقع داشته
باشد بعد از وفات من دیگر لازم نیست مجددا او را بسلطنت نامزد نمایند چرا که در ان وقت حاضر خواهد بود
تمام تکالیف را که بموجب دستور العمل و مصلحت من از پیش برده است بموقع اجرا گذارد و محتاج بدین نخواهد
بود که بجهت پیش رفت اقتدار خود جنگ و جدوجهد نماید و هیچیک از برادرهای او هم آن مقام را ندارند گذشته از او

مخالفت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 265 of 484

مخالفت نمایند زیرا که آنها هم مثل سائر صاحب منصبان این ملک نوکر او میباشند اگرچه از بابت
بستگی خون باهم برادر ندولی در امورات سلطنتی نوکر و چاکر رعایای من باید از اعلی حضرت ملکه وکتوریا
سرمشق بگیرند که پسر خود دیوک آف کنات را بهندوستان فرستاده وانجا تحت حکم خبرلهای انگلیس که
نوکر مادر او یعنی ملکه معظمه بوده اند باکمال توجه ورضایت خاطر خدمت نموده است بعضی معاندین
خانواده من هستند که آنها را هم باید در مدنظر داشته باشم لکن خیالات خود مرا در باب پسرهایم مختصراً بیان
می نمایم و در خصوص اشخاصیکه ادعای سلطنت کابل میکنند در مقام دیگر مذاکره خواهم نمود عجب
است که انگلیس های با اطلاع و آنهائیکه در امورات مسئولیت دارند و دارای مقامات عالیهٔ
دولتی میباشند افغانستان حالیه را بهمان حالت بیست سال قبل ازین که دیده بودند تصور مینمایند
مثلاً مثل اینکه شخصی بگوید دولت انگلیس دولت خیلی ظالمی است زیرا که بهیچوقانون سختی دارد که
شخص را بجهت دزدیدن کوسفندی بدار میزنند صحیح است در یک زمانی مردم را بجهت اینکونه
تقصیرات بدار میزدند ولی حالا که مردم متمدن تر و تربیتشان بیشتر شده است قوانین سالمتر بجهت
احتیاج شایسته تر است افغانستان هم همین حالت را دارد سرعت ترقیات این مملکت که در مدت
بیست سال نموده اند بیشتر از ترقیات پنجاه ساله ممالک دیگر میباشد لهذا اشخاصیکه از ترقیات و تغییرات
عظیمه که حاصل شده است واز حالاتیکه از زمان جلوس من باعث این تغییرات شده بیخبر هستند
نباید تصور نمایند که درین باب با اطلاع خواهند بود و درین حالت در تحریرات خودشان ملت
انگلیس را مشتبه نموده باعث ضرری نخواهند شد بعضی اوقات مقاله های مشتبهانه در روزنامهای
انگلیسی درج نموده اسامی اشخاصی را که ادعای سلطنت مرا دارند می نویسند در حالتی که اشخاص مذکور یا
سالهاست قبل ازین مقاله ها مرده اند یا ابداً وجود نداشته فرضاً اشخاص مذکور وجود هم میداشتند
بهیچوقت چنین تصورات بیمعنی را نمی نمودند امیدوارم که ملت من شعور و قوت تکفی داشته باشند
که همان یک از پسرهای مرا که قابلیت این مسئولیت بزرگ را دارد و بدون مداخله مردمان خارجه در
امورات داخله بپادشاهی خود انتخاب نمایند چون تخت این سلطنت بطور واقعی در تسلط و فرمای

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 266 of 484

ملت میباشد من سعی نموده بعضی از خانوادهای خیلی معتنا به این مملکت را با پسر بزرگ
خودم بستگی داده و دخترهای بعضی اشخاص بزرگ ملت را بجهت او تزویج نموده ام و پسرهای او را
هم با دخترهای دیگر که عمرشان مناسب یکدیگر ست نامزد کرده ام و بعضی ازین وصلتها الفراز ذیل ست
عیال اول که میتوان گفت معتنا ترین همه است دختر محمد شاه خان رئیس اقاب و خواهرزاده
جنرال امیر محمد خان جنرال اول و سردار قشون کابل میباشد این تزویج پسرم را با طائفه
غلجائی تقات که مقتدر میباشند بستگی داده است خطر بزرگ و سلامتی کامل بجهت حکمران
کابل منحصر ست بدیانت لشکر کابل و من میتوانم بگویم که لشکر کابل از صاحب منصبی که بانتها
درجه او را دوست دارند در حالت ضرورت لابد اطاعت خواهند نمود نوه بزرگ من که اسمش
عنایت الله خان میباشد از بطن این عیال اول میباشد عیال دویم که این را هم میتوان
گفت در جه اعتنایش اگر مشتبه نباشد مساوی عیال اولی ست دختر قاضی سعد الدین خان نائب
الحکومت هرات میباشد که نوه خان علوم عبد الرحمن خان رئیس روحانی ملت افغانستانست ازین
عیال هم پسری دارد و عموزادهای این عیال رئیس محاکمات قضاوت کابل و جلال آباد و
قندهار و هرات و بلخ که معظمترین شهرهای این مملکت است میباشند عیال سویم که یک پسر و یک
دختر از او دارد دختر ایشیک آقاسی محمد سرور خانست که سابقا ایشیک آقاسی من بود حالا بجای او
ایشیک آقاسی من سردار عبد القدوس خانست و محمد سرور خان را بجای پسر عمویم اسحاق خان
بفرمان فرمائی تمام ترکستان مقرر داشتم ولی بدبختانه بواسطه سوء مزاجی که داشت مجبور شد ازین
ماموریت استعفا نماید لکن چون شخص زیرک سیاسی دان ممتاز و هنوز هم جوان و قابل کار ست
و صورت لزوم خیلی بدرد پسرم میخورد این عیال را میه ایشیک آقاسی محمد سرور خانست و پدر حقیقی او ولی
نائب (نائب بزرگ) متوفی میباشد که یک وقتی از نوکرهای محترم امیر شیر علیخان بوده است
و اشخاص کارآمدی که حالا با ایوب خان هستند برادرهای همین عیال میباشند عیال چهارم که فعلا
نامزد پسرم میباشد و هنوز عروسی نشده است عیال خیلی بانفوذ بلکه نفوذش بسبب خانواده کی ازین

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 267 of 484

سه نفر عیال که مذکور شد بیشتر ست مشار الیها نوهٔ مرحوم امیر شیر علیخان و دختر پسر بزرگ آنمرحوم یعنی ابراهیم که عجالتا در هندوستانست این وصلت که میتواند دو خانوادهٔ پادشاهی بسلطنت کابل اتصال بدهد یعنی خانوادهٔ مرحوم امیر شیر علیخان و خانواده خودم و این وصلت جنگها و اغتشاشات استمراری که همیشه بسبب نقار بین پدر من و مرحوم امیر شیر علیخان واقع میشد ختم می نماید عیال پنجم نیز از خانوادهٔ خیلی نجیب میباشد و پسرم با روسای اوزبک وصلت کار میفرماید زیرا که این عیال دختر میر سهراب بیک پادشاه و ساقی قلاب و خواهرزادهٔ سردار عبدالقدوس خان میباشد عیال ششم دختر رئیس ولایات منگل و خوسوت میباشد و پسری ازین عیال دارد که اسمش حیات الله خان و عمر اپسر دیمی حبیب الله خان میباشد عیال هفتم دختر اکبر خان خان مؤمند لال پور میباشد این وصلت پسر مرا با طایفه خیلی مقتدر مؤمند که در سرحد هندوستان میباشد بستگی میدهد پسر ارشد حبیب الله خان میباشد نامزد دختر عمر اخان باجور میباشد باجور نزدیک سرحد پیشاور و مملکت افغانستان میباشد و اولادهای دیگر حبیب الله خان هم بدخترهای خانواده های نجیب نامزد شده اند پر واضح است که اگر این اشخاص معتنابه با این وصلتهای محکم بخانوادهٔ من بستگی داشته باشند برای خودشان مفیدتر است که با پسرم همراهی نمایند و باین سبب نیز پسرم از اغتشاشات داخله و خارجه محفوظ خواهد ماند پسر دیمی من نصر الله خان با خانوادهای ذیل وصلت دارد عیال اول او دختر سردار محمد یوسف خان که از همه عموهای من فقط او در قید حیات و در کابل میباشد عیال دویم او دختر مرحوم سردار فقیر محمد خانست که برادر او نور محمد خان سرتیپ فوج خاصهٔ من ست عیال سویمی او دختر فرامرز خان است که سپهسالار خیلی این من در هرات میباشد (از قرار تحقیق این عیال دختر غلام حیدر خان چرخی بوده است نه دختر سپهسالار فرامرز خان مترجم) باین طریق و بوسائل دیگر که متعلق باین فصل میباشد خیلی کوشش نموده ام که روساء سرکردهائیکه دارای این مقامات معتنابه و رئیس طوایف میباشند بپسرهای خود و خانواده خود بستگی بدهم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 268 of 484

فصل دویم در باب وسائلی که بجهت تشویق تجارت و حرفت و صنایع اختیار شده

در باب اتباع خارجه مستخدم افغانستان خلاق عالم آثاری قرار داده است که بما بیاموزد که همه ما محتاج یکدیگر میباشیم باین معنی که از سر بدون بدن یا بدن بدون سر و بازوی بدون دست و دست بدون بازو و انگشت هیچ کاری ساخته نمی شود و لهذا انتظام دنیا باین قسم مرتب شده است که هر شخصی محتاج بمعاونت شخص دیگر است سلاطین عظام میتوانند از این خیال سبق بگیرند که قوی ترین آنها بجهت اسباب راحت و ملزومات خود کفیل شوند بازولی بخدمتکار خود محتاج میباشند مثل طباخ و کفشدوز و خیاط وغیره و آنها نباید تصور نمایند که بدون اعانت دیگران میتوانند کار برای خودشان کفیل شوند باید این را هم در نظر داشته باشند که پروردگاری که قادر مطلق است بموجب اخبار کتب مقدسهٔ آسمانی دنیا را در ظرف یک هفته از کتم عدم بعرصهٔ وجود آورده تا اینکه ما بیاموزد که برای انجام تمام ارادات و مقاصد تامل لازم است و باید ما با خیلی عجول و کم همت نباشیم قوت و اقتدار هر دولتی منحصر است بر ترکیب اساس آن در هر دولتی که اشخاص عالم و مجرب وزیرک و کارآمد بیشتر وجود داشته باشند ترقی و نشو و نمای آن دولت بیشتر خواهد بود و بهمین دلیل دول اشخاص باکفایت را مستخدم نموده وجود آنها را مغتنم میدانند سلاطین بممالک خود ظل الله هستند خوش بختی و بدبختی و حیات و ممات رعایای آنها مستقیماً یا بتوسط وزرایشان در کف اقتدار آنها میباشد ولی باید همیشه در خاطر داشته باشند چنانچه قادر مطلق پادشاه پادشاهانست و سلاطین نواب او میباشند مترصد است که با تمام مخلوقات او در ملاطفت و عدل بدون اینکه در لون آنها تفاوتی بدهد خواه سیاه باشند یا سفید یا قرمز و دارای هر دینی باشند خواه مسلمان یا عیسوی یا یهودی یا هندو یا بودا یا آنهائیکه در هستی خداوند هم قائل نیستند بالسویه رفتار نمایند و باین دلیل پادشاهان باید بیغرضانه سلوک نمایند بدون ملاحظه اینکه ملت یا دین آنها چیست حقوق و امتیازات اشخاصی را که مستخدم آنها میشوند یا در مملکت آنها سکونت اختیار مینمایند بالسویه مرعی بدارند مثل اینکه رعایای خودشان

بوده باشند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 269 of 484

بوده باشند تا از آثار پادشاه قادر مطلق که در امورات دنیوی آنها را مظهر جلال خود قرار داده پیروی کرده باشند این عجب ست که ما با همه در کشف قباحت دیگران و دیدن محسنات خود خیلی شائق هستیم ولی از دیدن قبایح خود و محسنات دیگران صرف نظر داریم شخصی که بدقت و توجه رویه حالیه ممالک و سلطنتهای متعدده را در نظر داشته باشد میتواند بسهولت بخود تدلل دارد که تمام دولی که خیلے متمدن هستند و الاف میزنند آیا عادتشان چنین هست که حقوق و رتبه و مناصب را همه مستخدمین رعایای خود بدون تفاوت ملتی و رنگ و دین و مذهب بالسویه بدهند یا خیر من افتخار دارم باینکه اظهار نمایم اشخاصی که در دولت من مستخدم شده اند نسبت بنزدیکترین اقوام خودم بمقامات عالی نزدیل شده اند و این مقامات ریاست دارالانشاء و ریاست ادارهٔ امور عسکریه و ریاست ادارهٔ استیفاء و ریاست ادارهٔ مالیات و طبابت شخصی من و خانواده ام میباشد و این فقره ثابت می نماید که در نظر من قابلیت و کفایت بیش از حقوق وابستگی و دوستی شخصی ارزش دارد انشاءالله اگر پسرها و اخلاف من پیروی مرا نموده بدون تعصب دینی و ملتی مامورین با کفایت را بجهت خود مستخدم نمایند مملکت آنها همیشه در ترقی خواهد بود و لی باید بستگان و اقارب خود را به ستمری وغیره اعانت نموده آنها را بجهت کار ترغیب و تحریص نمایند و این اشخاص هم باید در عوض این اعانت خود را بکار وادارند چنانچه سعدی علیه الرحمه در یکی از منظومات مشهورهٔ خود میگوید

نابرده رنج گنج میسر نمیشود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

حالا که مفاد این فصل را در میان آوردم و چند فقره نصایح به پسرها و اخلاف گفتم اقدام دیگر را که در باب تحصیل نمودن اشخاص هوشیار و قابل از ملل مختلفه بعمل آورده ام بیان مینمایم اولاً بجهت خدماتی که بمن کرده اند و ملت من از کار و تعلیمات آنها فائده برده و در صنعتهای زیادی که مردمان خارجه بملت من آموخته و ماهر شده اند بآنها پاداش داده ام و هنوز هم بر همین اصول باقی هستم و امیدوارم که اخلاف من هم این رویه را معمول بدارند بجهت من ممکن نیست که اسامی تمام اشخاصی را که برای من خدمت نموده اند بیان نمایم ولی اسامی معدودی را که نه فقط خودشان کار کرده اند بلکه در ترقیاتی که بعمل آمده و دولت من از ترقیات مذکور فائده برده است

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 270 of 484

یادکار پائداری هم بعد از خود گذاشته اند مذکور مینمایم بعضی از انها در این مملکت ادواتی که بکلی تازه بوده
احداث نموده اند و برخی دیگر مردم افغانستان حرفه و صنایع مختلفه را باین خوبی و کمال آموخته اند و
اهالی این مملکت میتوانند در انجام کارهای مذکور در غیاب معلمین خود به تنهائی از عهده برآیند
از جمله اشخاصی که از ممالک خارجه مستخدم من بوده و میباشند بعضی از انها از خدمت استعفا نموده اند
و برخی بعد از اختتام قرارداد خودشان از خدمت مرخص شده اند و جمعی هنوز هم مشغول خدمت میباشند
علاوه برین بعضی بجهت تقصیر خودشان از نوکری اخراج شده اند که اسامی این اشخاص را ظاهر
نمی نمایم زیرا که نمی خواهم که بعد ازین بجائی بروند و بکاری مشغول شوند از طرف من صدمه بانها وارد آمده باشد
لکن اگر مردم تقصیر آنها را خودشان استنباط نمایند ایرادی بر من نخواهد بود بعضی اوقات مردم
ازین رویه من که اهالی خارجه به مملکت خود آورده ام ایرادی نمایند و تعجب می کنند چرا بعوض اینکه
اهالی افغانستان معلمین از خارجه می آورم خود اینها را بفرنگستان نمیفرستم ولی دلائلی که بجهت آن رویه دارم مبنیست
قبلاً سوال مینمایم آیا لازم بود اهالی وطن خود را بجهت آموختن صنایع یدی و حرفتهای مختلفه به
ممالک خارجه بفرستم جواب اینست اولاً این اقدام خرج گزافی داشت و این مخارج را اولیای آنجا
یا قوهٔ تحمل نداشتند یا مائل نبودند متحمل شوند و دولت افغانستان هم این قدر صاحب ثروت نبود
که بتواند این خرج را از خزانه بدهد ثانیاً اگر رباط طبا و صنعتگرهای خود گفتم که پسرهای خودشان را نزد من
بیاورند تا آنها را بممالک خارجه بفرستم که تحصیل طبابت و مهندسی وغیره نمایند ولی این خواهش
مرا غیر از خاموشی جوابی ندادند ثالثاً اتباع من السنهٔ خارجه نمیدانند و اگر بممالک خارجه میرفتند
مدتها لازم بود که صنایع عملی را بیاموزند زیرا که اول باید بتحصیل نمایند تا بتوانند علومی را که در زبان خارجه
نوشته شده درک نمایند لهذا من اداره تحت ریاست میر منشی خود سلطان محمد خان که قبلاً در
هندوستان بود احداث نموده و بتمام انگلیسها و دیگر مردمان خارجه که بکابل در کارخانها و غیره کار
میکردند دستور العمل دادم که عرایض خود را بتوسط میر منشی مذکور کتب صنایع و علوم ریاضی و کیمی
و فیزیک وغیره بفارسی ترجمه میشود و شعبه هم ازین اداره در هندوستان مفتوح خواهم نمود تا حالا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 271 of 484

چندین کتب ترجمه شده و بعضی از انها طبع و نشر شده است که کمک تحصیل جوانان وطن میدهد
راقما بخیال من بعضی از مشرقیان که بار و پا بجهت تحصیل علوم میروند بعوض اینکه فضیلت و قابلیت
مردمان اروپ را اکتساب نمایند عادات ذمیمه اروپائیها را مثل شراب مسکرات و قمار وغیرها اخذ و با خود
حمل نموده بوطن خود وارد می نمایند و اکثر از انها بر عقائد مذهبی خود هم باقی نمیمانند ازین جهت باعتقاد من
کار عاقلانه این است که جوانان وطن خود را تحت نظارت خود تربیت نمایم فاما هیچ علمی در مملکتی اساس
محکمی نخواهد داشت جز اینکه علم مذکور بزبان اهل خود مملکت تحصیل شود ساده در حالت حالیه من
مشغول تحریک نمودن اهالی وطن خود میباشم که کار خود را بخوبی و عاجلا بپیا موزند و نیز اصرار دارم
که معلمین خارجه بهر زودی و خوبی که ممکن باشد انها را تعلیم نمایند تا اگر یک وقتی خواسته باشند از افغانستان
بروند از من چیزی نداشته باشند در قرارداد هائیکه با انگلیسها و هندیها و سائر مردمان خارجه میدهم این شرط
را درج میکنم که بجهت مراجعت باوطان خودشان مرخصی نخواهند یافت تا وقتیکه شاگردهای انها
بدون نظارت معلمین خود بتوانند از عهدهٔ کار خود برآیند و این شرط بجهت معلمین خارجه اثر خوبی
دارد زیرا که در انجام عمل خود ساعی هستند که بعد از اتمام آن بتوانند بامنیت باوطان خود مراجعت
نمایند و باکمال شعف اظهار میدارم که اهالی وطن من ازین تدبیر فائده زیاد برده اند بطوریکه ادارات
متعدده را که تحت تعلیمات معلمین خارجه بوده است فعلا خودشان کاملا از پیش می برند

در باب صنایع و هنر افغانستان

من میدانم که این رویه خیلی
خلاف عقل ست که شخص بدون اینکه اول خوراک و خانه فیل را حاضر کند خود فیل را ابتیاع نماید
همچنین دور از عقل ست ابتیاع نمودن اسباب ماشین ها بجهت ساختن ادوات حربیه و قورخانه
و امتعه تجارتی پیش از انکه تهیه شود ملزومات را در ماشینها ساخته میشود و ماشینها را انتصالا دائر میدارد
لهذا خیلی مائل نمودم که از محصولات طبیعی مملکت خود هر قدر ممکن باشد تحصیل نمایم چون احتیاج
مولد ایجاد ست و کرسنگی شخص را فرصت نمیدهد که منتظر غذای لذیذ باشد در حالتی که غذای معمولی
میسر گردد بسبب جنگهائی که در مملکت من باوقات مختلفه فراهم می آید و میدانم آن بود که یک وقتی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 272 of 484

جنگ عمومی شود و من اسلحه و قورخانه معجلاً لازم داشته باشم و نیز میخواستم که ماشینها بجهت بیرون آوردن
آهن و ذغال سنگ و سرب و مس و معدنیات دیگر از معادن افغانستان هم ابتیاع نمایم ولی
این اسباب بیشتر از آنچه من از سائر مخارج دولت خود بتوانم بدهم پول لازم داشت لهذا قبل از اینکه
ماشینهای قیمتی بجهت کارهای معادن و بجهت تهیه نمودن لوازم کارهای یومیه ماشینها حاضر
نمایم اول ماشینهائی بجهت ساختن توپ و تفنگ و فشنگ ابتیاع نمودم بهرحال بار نمودن اینگونه
لوازمات از خارجه متدرجاً قدغن خواهم نمود و خورده خورده محصولات طبیعی افغانستان چه از معدنیات
و چه از محصولات دیگر بمصرف میرسانم و درین باب محصولات در موقع خودش مشروحاً بیان خواهم نمود
در جزو دیگر این فقره را مذکور داشته ام که وقتی طفل بودم از خواندن و نوشتن متنفر بودم اوقات
خود را در کارخانه جات پدرم در کار نمودن با عمله جات مصروف میداشتم و اشتیاق مجدانه زندگانی
من دران زمان فقط این بود که عمل بنائی و تفنگ سازی و ریخته گری و نجاری و آهنگری و کارهای
دیگر را بیاموزم و در همه این صنایع بخوبی ماهر شدم و هر اسبابی را می توانستم بدست خود بهمان خوبی که
استادها میساختند بسازم بدون اینکه از سائر عمله جات کارخانه اعانتی بخواهم آدولوله تفنگ که
بدون اعانه احدی از اول الی آخر ساخته ام الحال در کابل موجود است حاصل کلام در اوائل عمر
بغیر ازین صنایع مائل بصنعت دیگر نبودم در زمانیکه در خاک روسیه سکنی داشتم اوقات فراغت خود
را مصروف می نمودم باینکه هر قدر ممکن باشد از صنایع و حرفت تحصیل نمایم دران وقت کارزرگری و
میناکاری و تذهیب کاری و غیره را آموختم در این موقع اظهار میدارم که سه نفر از استادهای کارخانه جات
حالیه من که اسم یکی غلام و رئیس کارخانه سوهان کاریست و اسم یکی زمان و تفنگ سازست و
اسم یکی نجف و استاد کارخانه آهنگریست از جمله اشخاصی میباشند که این صنایع را من آموخته اند
چون در اینجا گنجایش ندارد نمیتوانم اسامی همه معلمین خود را بنگارم بعد از اینکه بتخت افغانستان جلوس
نمودم اولا بجهت اینکه اسلحه کمیاب بود ثانیاً بجهت اینکه خیلی مائل بصنایع و حرفت بودم مجبوراً
بعضی کارخانهای دستی بجهت ساختن تفنگ و اکثر از چیزهای دیگر دائر نمودم که بیکایک ازین کارخانها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 273 of 484

بقوه بخار کار نمیکرد من از قدر و فائده بخار که مردمان صاحب علم این زمان اختراع کرده اند کاملا مستحضر
بوده و میدانستم که سلطنتهای بزرگ و قوی مثل بریتانیای عظمی این اقتدار غریبه خود را باعانت قوهٔ بخار
و تجارت وسیعهٔ خود تحصیل نموده اند و الا انگلستان خیلی مملکت کوچکی میباشد و بطور یقین میدانم
که مملکت مذکور معدن الماس و طلائی ندارد سبب برکت و رفاهیت ملتشان و اقتدار سلطنتشان بسته
بصنایع و تجارت آنها میباشد با وجود این معنی که قدر ماشینهای جدیده را میدانستم زحمات و مرارتهای
خارجه و داخله تا سنهٔ ۱۳۴۲ زمانیکه براولپنڈی بجهت ملاقات دوست دانشمند باعلم لارڈ دفرین که دران
زمان فرمان فرمای هندوستان بود رفته بودم نوانستم توجه خود را بقدر کفاف بطرف صنایع معطوف
دارم تا دران وقت یک نفر مهندس فرانسوی را که اسمش مسیو ژیروم و سرکار دار اسباب و ماشین
و چراغ الکتریکی بوده نزد من آورده معرفی نمودند که شخص هوشیار با اطلاعی میباشد اگرچه مشار الیه
فقط مهندس الکتریکی بود لکن ملتفت شدم که در باب مهندسی و صنایع عموما تجربه زیاد دارد لهذا اورا
مستخدم نمودم بخیال و ارادهٔ اینکه بوضع حالیه اروپ کارخانجات در کابل احداث نمایم این مهندس
یکنفر هندی را که اسم او کریم بخش ست و حالا هم در کابل میباشد و از کارهای چراغ الکتریکی ماهر بود باخود آورد
مسیو ژیروم اول اروپائی بود که بسمت مهندسی مستخدم من گردید مشار الیه مدت قلیلی در کابل بود
و حین توقف او من فهرست ماشینهای صنایع مختلفه را ملاحظه نموده معدودی از ماشینهای
خراطی و مثقبتی و ترکیبی و منکنه و قطاعی و محدبی با یکدست اسباب ریخته گری و سه عدد
ماشین که دارای قوهٔ شش و هشت دوه اسب بوده باشد انتخاب نمودم و نیز چند دستگاه از
ماشینهای کوچک دیگر هم بجهت شروع نمودن کار خواستم قیمت تمام این آلات و ماشینها که بجهت احداث
نمودن این کارخانه مختصر لازم داشتم یکصد و چهل و یکهزار روپیه سکه هندوستان میشد مسیو ژیروم
مرخصی دادم که بهندوستان رفته این اسباب را ابتیاع نماید و نیز چند نفر هم مهندس بجهت
معاونت خود و چند نفر کارکر هندی در اینگونه کارها مهارت کامل داشته باشند استخدام نماید
که این اسباب را مرتب نموده بجهت کار کردن حاضر نمایند مسیو ژیروم بعد از ورود بکلکته بیست و دو

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 274 of 484

نفر از استادان و سائر کارگرها مستخدم نموده آنها را با اسبابها و ماشینها بکابل فرستاد کارگاه و ماشینها
بکابل رسید ولی سیوژیروم خودش پدید ارنشد و تا الیوم هیچ خبری در باب او بمن نرسیده و نتوانستم
که معلوم نمایم که بجهت او چه واقعه رخ داد و چرا مرجعت ننمود ماشینها و اسبابها در کابل بیکار افتاده
و مهندسی در میان نبود نه فقط بجهت شخواهیکه برای ابتیاع نمودن این اسبابها و ماشینها که
از میان رفته بود متاسف بودم بلکه تاسف من این بود که ملت من بمن ریشخند میکردند و خیال
می نمودند که از احداث این کارخانه مختصر عاجز خواهم بود ولی خداوند فرموده است ان الله مع الصابرین
من شخصی نبودم بعد از نیکه بکاری مصمم شدم خیال خود را تردید نمایم لهذا بسفیر خود جنرال امیر محمد خان که
بدربار فرمانفرمای هندوستان اقامت داشت نوشتم که بهر وسیله ممکن ست یک نفر مهندس دیگر
را پیدا نموده استخدام نماید جنرال مذکور بتوسط منشی خودش سلطان محمد خان که حالا میر منشی من میباشد
یک نفر مهندس انگلیس مستر پائن را که حالا معروف بسر سالتر پائن ست مستخدم نموده همراه سلطان محمد
خان بکابل فرستاد مستر پائن در اوائل ماه اپریل سنه ۱۸۸۷ میلادی وارد کابل گردید من بجنرال امیر
محمد خان نوشتم که بعوض سلطان محمد خان که او را بحضور خود نگاه داشته ام یکنفر منشی دیگر بجهت دارالانشای
خود مقرر نماید یک قطعه زمین که معروف بعلم کنج میباشد و بجهت بنا نمودن کارخانجات
وفابریکها مناسبت داشت انتخاب نمودم زیرا که اراضی مذکور خارج از شهر کابل و متصل بشهر میباشد
و این اراضی از زمینهای دیگر حول و حوش انجا وسیعتر بود علاوه برین هوای انجا هم سالم بود و این
نقطه منظر خوبی داشت و یک طرف آن نهری بود که بجهت ماشینها و دیگهای بخار وغیره در کارخانه
آب برساند و بطرف نشیب این زمین رود کابل میگذشت که تمام فاضل آب کارخانه جات را ببرد
بمیر منشی حکم دادم که مستر پائن را با خود بمحل مذکور ببرد و بمن اطلاع بدهند که آیا قطعهٔ زمین مذکور بجهت
کارخانه جات مناسبت دارد یا خیر خلاصه بعد از مشورت نمودن با نجمین بجهت ساعت نیک و
دادن صدقات بفقرا و تقسیم شیرینیها بتاریخ ۷ ماه اپریل سنه ۱۸۸۷ بنای عمارت کارخانه جات گذاشته شد
مستر پائن چند دست اسباب خراطی و اسباب متقی و ترکیبی و قطاعی و محدبی با چند ماشینهای دستی

سنه ۱۳۰۴ هجری

سنه ۱۳۰۴ هجری

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 275 of 484

که مسیو ژیروم اتباع نموده بود بکار انداخت بعد از توقف چند ماه مشار الیه ماشینهای تحویل کارکرهای
هندی نموده مرخصی گرفته بانگلستان رفت و بعد از غیبت هفده ماه بکابل مراجعت نموده در ظرف
این مدت مشار الیه بتحصیل نمودن اطلاعات از وضع ماشینهای تازه که باید در کابل احداث میشد
کاملاً مشغول بود و در ان وقت من دو نفر دیگر مهندس انگلیسی را مستخدم نمودم و از ان سال استخدام
انگلیسها را در دولت خودم بجهت کارهای متعدده شروع نمودم و در این کار دو مقصود داشتم اولاً اینکه
ملت خود را وادارم که هندسی و کارهای دیگر را از انگلیسها که در این کونه علوم ماهر هستند بیاموزند ثانیاً
آنکه ملت خود را با انگلیسها مانوس نمایم تا نفرت قدیمی که بین این دو فرقه بوده است از خاطرها محو شود زیرا
که این دو دولت دوست یکدیگر میباشند و اغراضشان یکیست و نیز مامل بودم که ملت انگلیس
ترقیاتی را که در زمان سلطنت من فراهم می آید از زبان هموطنان خودشان استماع رفتار دوستانه
ملت افغانستان نسبت بتمام انگلیسها از ذکور و اناث که بکابل آمده اند ثابت می نماید که آنها را فقط در ان
حالت بقتل میرسانیدیم که دشمن خود میدانستیم و در اوقاتیکه آنها بجهت فائدهٔ ملت افغانستان مستخدم
من بودند هر گونه مهمان نوازی و احترام از انها بعمل آورده شد و نسبت بانها رفتار دوستانه نموده اند
دومین انگلیسی که بعد از مستر پائن بکابل آمد مستر او میار طبیب دندان ساز بود مشار الیه آمده بود که
یکدست دندان بجهت من بسازد و در آواخر سنه ۱۸۸۷ میلادی بعد از مراجعت بهندوستان هر چه
در کابل معاینه کرده بود با کمال تعجب و طیب خواطر بقرار ذیل اظهار داشته است یکی از عجب ترین
چیزها که من ملاحظه کردم وضع کارهای شخصی امیر افغانستان بود که هیچ امری بجهت او صعب و مشکل
نبود از پیش میرد همیشه بجهت اصغای تظلمات رعای خود و رفع تعدیات از انها حاضر بود چنانچه روزی
بگردش بود پیرزنی در راه پنهان ایستاده عریضه در دست داشت امیر فوراً جلو اسپ خود را نگاه داشته
بضعیفه اشاره نمود پیش آمده عریضه او را گرفته بدقت ملاحظه نموده بعضی سوالات از او کرد تا مدتی
بانهایت مرحمت و ملائمت با او تکلم نموده عجوزه را با کمال مسرت و خوشنودی مرخص نموده روزی هم امیر
در باب زحمات مالیه با من صحبت نموده فرمودند که فقط یک ربع مالیات را مردم مملکت من بمیل خود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 276 of 484

بخزانه می پرداز ند و یک ربع دیگر را باید بجنگ و جدل تحصیل نمایم قسمت سوم اگرچه از کیسه رعیت بیرون میرود ولی ابداً عائدی نمی شود حصهٔ چهارم را مردم نمیدانند بکدام شخص بدهند

مستر اونیار ایک یادگاری بعد از رفتن خودش بافغانستان گذاشت یک نفر کارگر هوشیار را که آسمش صوفی عبدالحق بود باو سپردم که صنعت دندان سازی بیاموزد و صوفی عبدالحق را تهدید نمودم که اگر این صنعت را عجلاً و بخوبی نیاموزد و اورا کاملاً سیاست خواهم نمود زیرا که لازم بود مشارالیه قبل از اینکه مستر اونیار از کابل برود این علم را تحصیل نموده باشد نماید و طولی نکشید که مشارالیه این صنعت را کاملاً آموخت اولاً بسبب اینکه از سیاست خائف بود ثانیاً مستر اومیار اینخواست که شاگرد او صدمه بخورد لهذا این زحمت را بر خود کوارا نموده عمل دندانسازی را عجلاً باو آموخت شاید دلیل دیگر هم این بود که مستر اومیار اینخواست او را بیشتر از لزوم در افغانستان توقیف نمایم صوفی عبدالحق چندین نفر دیگر را هم دندان سازی و وضع کشیدن دندان با آلات جدیده آموخته است و این فقره خیلی اسباب راحت مردم شده است زیرا که سابقاً مردم وقتی که بزحمت دندان گرفتار میشدند مجبور بودند بممالک خارجه بروند زمانیکه اومیار را مرخص نمودم نشان طلای افتخاری بعلاوه انعامات دیگر باو دادم درغیاب مسر پائین کارگرهای هندی و کابلی کارخانه مختصری را که احداث کرده بودم دائر داشتند و سال بسال در کارخانه جات وسعت داده شد و هروقتی که لازم شده است کارخانه های جدید هم احداث شده است و ماشینها ابتیاع شده در کارخانه جات مذکور بجهت ساختن تفنگهای هنری مارتینی و سنایدر (بغل پر) و فشنگ سازی نصب شد درین کارخانه جات ماشینهای چوب بری بجهت اقسام کارنجاری ساخته شد فعلاً ماشینهای ذیل را ابتیاع نموده کارگذاشته ایم

ماشین فشنگ سازی بجهت تفنگهای هنری مارتینی و سائر تفنگها	ماشینهای بزرگ خراطی
ماشین بجهت ذخیره کردن بخار بقوهٔ صد اسپ بادیگهای بخار	ماشین بجهت سوراخ نمودن
کردن توپها	چکشهای بزرگ که بقوه بخار حرکت میکنند بادیگهای آن
ماشین کفش دوزی و سراجی	کارخانه جات باروت سازی و صابون پزی و شمع ریزی
ماشینهای متفرقه	

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 277 of 484

ماشینهای سکه بجهت ضرابخانه ماشینهای عرق کشی وغیره ماشینهای دباغی و رنگ
کردن چرم ماشینها بجهت ساختن اسباب زراعت وباغبانی کورهای ماشینی
بجهت آب نمودن سنگهای معادن وفلزات برای ساختن توپهای بزرگ وعملیات آهنگری
ماشینها بجهت ساختن شمشیر وچاشنی بجهت فشنگ ماشین بجهت پر نمودن فشنگ
ماشین بجهت ریختن وساختن نارنجک بجهت خمیازه وتوپهای بزرگ ماشین متعدده
دیگر برای کارهای متفرقه برحسب لزوم هر ساله از ماشینهائیکه تازه اختراع میشود
ابتیاع وبرتعداد آنها می افزایم در ابتدا که این فابریک وکارخانه جات را مفتوح نمودم اشکالات
زیادی دو چار من گردید ملت من از اختراعات وآلات جدیده بکلی بی اطلاع بودند وباین جهت
ازین اقدامات تازه مخالفت داشتند درین موقع مثلی میکویم تا بمطالعه کنندکان کتاب
خود ظاهر دارم دراین باب تا چه اندازه این مردم جهالت داشتند در سنه ۱۸۸۵ میلادی زمانیکه براولپندی
سنه ۱۳۰۲ هجری میرفتم یکی از عکاسها اسباب عکاسی خود را بجهت انداختن عکس من حاضر کرده بود یکی از نوکرهای دربار
من که قاپوچی باشی بود فوراً دویده هر دو دست خود را روی سوراخ عکاسی گذاشت از او پرسیدیم
این چه حرکتی بود جواب داد قربانت شوم شما نمیدانید این یکی از توپهای جدید میباشد که این آدم از طرف
شما نشانه گرفته است خیلی خندیدم گفتم ریش سفید که قلبت از جهالت سیاه است بگذار این شخص عکس مرا
بگیرد کویا این بیچاره اسباب عکاسی را قبلاً هرگز ندیده بوده است وازین جهت نمیدانست این چه چیزیست
اگرچه سعی کردم تشریح نمایم این چه اسبابیست ولی آخر مجبور شدم ترک این توضیح را بنمایم
ابتدا که این کارخانه جات را مفتوح نمودم رعایای من دراین باب باقسام مختلفه گفتکو میکردند
ومیگفتند من هنوز مسبوق نیستم که صنایع کاردستی از کارهای ماشینی بهتر است ومامورین را که در
کارخانه جات مقرر بودند متهم می نمودند که اینها دشمن دولت هستند میخواهند به بهانهٔ ابتیاع نمودن
ماشینها پول دولت را بخارجه بفرستند من ازین حرفهای بیهوده وازین مخالفتها خیلی خسته شدم
ولی با این همه عزم خود را در فرستن ماهی که بجهت خود انتخاب کرده بودم از دست ندادم چرا که خوب

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 278 of 484

میدانستم که اگر همین توپها و تفنگها و دیگر اقسام حربیه که سائر دول بکار میبرند نداشته باشم بقای دولت
من بدون مداخله دیگران ممکن نخواهد بود و نمی توانم مملکت خود را از جمله متعدیان خارجه حفاظت نمایم
شک نیست که مدتی طول کشید تا ازین اخراجاتی که در ابتیاع نمودن ماشینها کرده ثمری حاصل نمودم
و تمام این مبالغ گزاف از خزانهٔ دولتی داده شده بود و همیشه در نظر داشتم که منافع این وجه که
بکارخانه جات و فابریکا باخرج شده است و تا مدتها حاصلی از انها ندارم چقدر ها میشود ولی مایوس
نبودم و هر ساله هر قدر ماشین که بجهت ابتیاع آن میتوانستم پول بدهم میخریدم و هر قدر ماشین
زیاد میشد کارخانه جات تازه بجهت آنها احداث می نمودم و هنوز هم همه ساله مشغول این کار هستم
و نتیجه این شده است که تجارت و صنایع مملکت من خیلی وسیع و زیاد شده است
حمد می کنم خداوندرا که همیشه مشتاق ماشینها و صنایع بودم و قدر آنهارا کاملاً میدانستم و سبوق
بودم که داشتن فولاد بجهت بریدن فولاد لازم ست و اگر خواسته باشم با دشمنی که اسلحه قوایش بالمساوی
باشد بجنگم باید دارای اسلحه جدیده باشم که مثل اسلحه طرف مقابل بوده باشد چنانچه سعدی میگوید

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد

باین جهت هروقتی کارکرهای من نمیدانستند که فلان اسلحه یا یراق را چطور بسازند خودم بآنها
می آموختم و بوسائل دستور العمل من و کوشش خودشان بالآخره کامیاب شدند و میتوانم درین باب
فقرات متعدده اظهار دارم بجهت توضیح یک دو فقره را بیان می نمایم در سنه ۱۸۹۳ میلادی در زمان حکومت سنه ۱۳۱۰ هجری
لارد لنسدون (فرمان فرمای سابق هندوستان) توپهای ۱۴ چکیس مراد هندوستان توقیف
نمودند کارکرهای من اظهار داشتند که ساختن این قسم توپها بدون اینکه نمونه در دست داشته باشیم
ممکن نیست لکن میر منشی خودم حکم دادم که شرح و تفصیل و نقشه و اندازه قطعات توپ ۱۴ چکیس را
بحضور من از انگلیسی بفارسی ترجمه نماید منشی مذکور طول و عرض و قطر و وضع قطعات مختلفه توپ مزبور
را در فارسی نوشته بمن میداد و قتیکه کار راجعهٔ او باتمام رسید و تمام مشروحات را در فارسی بمن
حالی نمود آن وقت حکم دادم که همه استادهای کارکرهای هندی و کابلی را بحضور من بیاورند بانها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 279 of 484

دستور العمل دادم که تمام قطعات توپ را بچه قسم از چوب بسازند بعد از اینکه قطعات مذکور را از چوب ساختند انهارا امتحان نمودیم و دیدیم قطعات مختلفه بیکدیگر بخوبی وصل میشود بعد ازان بجهت امتحان گلوله های چوبی ساخته مثل اینکه از توپهای اصلی می اندازند توپهای چوبی انداختم چون این امتحانات بطور دلخواه ثابت شد حکم دادم از نمونه مذکور توپی از همان فلزی که در ساختن توپ باچکیس کار میبرند بسازند وفی الحقیقه در ساختن توپ مثل توپ اصلی کامیاب شدیم باوجودیکه غیر از همان نمونه توپ چوبی نمونه دیگر در دست نداشتیم واز توپ مذکور گلوله انداخته امتحان نمودیم خیلی خوب از کار بیرون آمد آن وقت از میر منشی و کاریا اظهار امتنان نموده تجدید کردم و دوازده هزار روپیه باخلعتها انعام دادم در زمانیکه سر مارتیمر دورند (آن وقت وزیر امور خارجه هندوستان و بعد با وزیر مختار مقیم دربار ایران بود) باجزای سفارت خودش از جانب دولت هندوستان بکابل وارد شد همین توپی که در کابل ساخته شده بود و توپهائیکه در فرنگستان ساخته میشود نتوانستند فرق بگذارند همین طور نقشه ها و صور را ملاحظه نمودم دستور العمل و تمام تفاصیل آنهارا در فارسی ترجمه کرده در ساختن توپهای ماکسم و کار دینر و کاتینگ کامیاب شدیم ولی بجهت این توپها نمونه در دست داشتیم خداوند را حمد میکنم که امروز یکصد هزار نفر در افغانستان بساختن راهها و عمارات و صنایع و حرفت و کارهای معادن و اکثر از کارهای دیگر مصروف میباشند که این همه کارها را من رواج داده ام و این معنی ثابت مینماید که در مملکت من چه قدر ترقی حاصل شده است و نیز ثابت می کند که تمام این اشخاص بعوض اینکه بدزدی و قطاع الطریقی و غارت نمودن قوافل مشغول بودند حالا میتوانند معیشت خود را ازین کارهای مفید تحصیل نمایند اینها دران زمان شغلی نداشتند مجبور بودند اسباب معیشت خود را بهر قسمی که پیش قشان شود تحصیل نمایند چنانچه مردمان بیکار لشکر شیطانند و بفرمایش پیغمبر ما کاسب حبیب خداست اولاد و اخلاف من باید که خیال نکنند که فوائدی که بجهت مملکت من حاصل شده است فقط ساختن همین ادوات حربیه میباشد بلکه این صنایع سبب ازدیاد تمول مملکت و وسعت تجارت ست پولیکه ازین حالت بممالک خارجه

باید میرفت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 280 of 484

میرفت حالا در خود افغانستان بمصرف میرسد اگر رعایای من متمول باشند سلطنت هم قوی و مقتدر
شده محفوظ میماند زیرا که اکثر اغتشاشاتی که واقع میشود نتیجهٔ عدم پول و صنایع ست و اشخاصی که صاحب
چیز ند فطرتاً مایل جنگ و جدال نباشند که کسی مداخله باموال انها نکند و آن وقت میدانند بعوض
اینکه شخص اوقات خود را صرف غارتگری نماید خیلی بهتر ست متمول باشد
ماشینهای اقسام دیگر هم مثل یک عدد ماشین متحرک کوچک و میلهای آهنی بقدر کفاف چند
فرسخ راه آهن و یک عدد ماشین بجهت کشیدن توپهای سنگین امتیاع و بکار گذاشته شده است
کارخانه چراغ الکتریکی و اسباب تلفون هم احداث نموده ام در ابتدا بجهت این کار بعضی از کاریگرهای
هندی و کابلی را که در هندوستان این کارها آموخته بودند مستخدم نمودم در سنه ۱۳۱۱ هجری
مستر برون این کارها را بمشورت ترقی داد و کار چراغ الکتریکی را بهتر از کارهای دیگر از پیش برد

در باب ضرابخانهٔ افغانستان

در ابتدای سلطنت من کار ضرابخانه بوضع قدیم که از قرنها متداول بوده است شایع بود یعنی سکه را
باو دست ریخته بدون اینکه ماشینی داشته باشند ضرب می نمودند سکهٔ افغانستان در اوائل بکروی
آن ضرب دار السلطنة کابل و تاریخ سال بود و روی دیگر امیر عبد الرحمن ضرب شده بود و لی دیگر
نشانی و علامتی نداشت اما در سنه ۱۸۹۶ که ملت افغانستان لقب ضیاء الملت والدین را بمن دادند
تمام مسکوکاتی که بعد ازان ضرب شده است یک طرفش بهمین عبارت ضرب شده و طرف دیگر نشانی
است که خودم اختیار نموده ام پول سیاه یکشاهی و دوشاهی ست و مسکوکات نقره روپیه و قران و تنکه میباشد
مستر میکدرمات که در ضرابخانه دولتی کلکته کار کرده بود علاجات کابلی مرا آموخت که این گونه مسکوکات
را بچه قسم بسازند و بعد از رفتن شاگردهایش کار ضرابخانه را بدون نظارت کسی از پیش برند هر روزه
از هشتاد هزار الی صد هزار روپیه میتوان در ضرابخانهٔ کابل بسهولت ضرب نمود کارگرهای
من علاوه بر اینکه مسکوکات ضرب مینمایند میتوانند منکنهای ضرابخانه را هم بسازند و بعد از
آوردن اسباب و منکنهائیکه اول اول از انگلستان خواسته بودم دیگر محتاج نشدیم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 281 of 484

اسباب تازه ابتیاع نمایم همه چیزان حالا در خود کابل ساخته میشود

در باب ساختن فشنکهای تفنگ هنری مارتینی

قبل ازینکه ماشین بجهت این رواج بدهم سابقا این فشنکها و فشنگ بجهت تفنگ های سنایدر را بدست میساختند و این فشنکها خیلی کم ساخته میشد و نام مرغوب بود بعد از ابتیاع نمودن ماشین برای این کار (مستر میدلتن) را بجهت ساختن فشنگ و آلات و مقیاس آن مستخدم نمودم و از وضعی که مشار الیه مشغول شده کار را از پیش بردخیلی مشعوف شدم مشار الیه کارگرهای مرا آن قدر خوب آموخت که حالا میتوانند آنها بدون نظارت کسی فشنگ و آلات و مقیاس آنرا کاملا بسازند فشنکهای حالیه را یک پارچه میسازند و فشنکهای مذکور را میتوان چند دفعه پر نمود بجهت پر نمودن فشنکهای خالی شده در خود کابل ماشین مخصوص ساخته شده است فشنکی که بعد از خالی شدن بسط پیدا می کند و معوج میشود این ماشین فشنک مذکور را باندازه و شکل اولی او میسازد و بعد چاشنی و چاپی چاشنی تازه را گذاشته فشنک را مجددا پر مینماید در کارخانه کابل هر روزه ده هزار فشنک میتوان بیرون آورد و در صورت لزوم بالمضاعف میتوان تهیه کرد

در باب ساختن فشنک بجهت تفنگ سینایدر (بغل پر)

سابقا این فشنک را هم بدست میساختند ولی وقتی که یکدست اسباب تمام و کمال بجهت ساختن این فشنک ابتیاع نمودم (مستر اوارد سن) را بجهت ساختن فشنک تفنگ سنایدر بطوریکه مستر میدلتن را به جهت ساختن فشنک هنری مارتینی مستخدم نموده بودم او را مستخدم کردم این کارخانه را حالا کارگرهای کابلی بدون معاونت خارجه از پیش می برند هر روزه در ظرف ده ساعت ده هزار فشنک ساخته می شود اگر لازم شود این عدد را میتوان بالمضاعف ساخت

در باب اسباب بجهت ساختن تفنگهای هنری مارتینی و پیشتو وغیره

قبل ازینکه ماشین بجهت این کار رواج بدهم در کابل تفنگ بدست ساخته میشد ولی همان منقصت هائیکه فشنکهای دست ساخته شده داشت این تفنگها هم بهمان حالت بود یعنی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 282 of 484

تفنگهای مذکور خیلی ناقص بود مگر تفنگهائیکه کارگرهای خیلی ماهر میساختند آنهم تعدادش محدود بود
لهذا یکدست اسباب کامل بجهت ساختن تفنگهای هنری ماریتنی ابتیاع نمودم مستر کیران را که در قورخانه
دولتی هندوستان در کارخانه دیدم کارپیکرد مستخدم نمودم مشارالیه علاوه بر اینکه کار خود را کاملا از پیش
برد کارگرها را آموخت که هر چیز یرا بچه قسم بسازند در کارخانهای فشنگ سازی و توپ سازی و سائر
کارخانه جات بجهت ساختن پیشتو وغیره هم اصلاحات چند نمود باعتقاد من مشارالیه بجهت ساختن
توپ و تفنگ وغیره هوشیارترین مستخدمینی بود که استخدام نموده بودم از کار او دولت من فائده زیادی
حاصل نمود مشارالیه هر قدر یکه ممکن بود مردمان کابل را در کارشان ماهر نموده و در این کار خیلی از روی
میل و رغبت رفتار میکرد و فهرستها و رساله های مخصوص در باب ساختن و امتحان نمودن و استعمال
اقسام ادوات حربیه بمن داد چون ممکن نبود این کتب را از دکاکین خارجه ابتیاع نمایم فهرست مذکور
را نزد سفیر خودم کرنیل ولی احمد خان بهندوستان فرستادم و باو دستور العمل دادم که کتب مذکور را از
دولت هندوستان بتحصیل نماید و برحسب خواهشی که بتوسط سفیر خودم از وزیر امور
خارجه هندوستان نمودم کتب مذکور بتحصیل و بعضی از انها در فارسی ترجمه شده است
بوسیله این ماشینهای تازه روزی پانزده لوله تفنگ هنری ماریتنی کملا میشود از کارخانه پشاور
آوردند و در صورت لزوم تعداد آنها میتوان بالمضاعف کرد اگرچه ماشینها فقط بجهت ساختن
تفنگهای هنری ماریتنی استعمال می شود ولی اسباب خراطی و مشقی و رخ سازی این ماشینها را
بجهت ساختن تفنگهای لتمیفورد (تفنگی که چند گلوله می خورد) و سائر تفنگها می شود بکار انداخت
یعنی در عوض انها بعضی آلات تازه بگذارند مثل اینکه در ضرابخانه مسکوکات طلا و نقره را
بهر اندازه که بخواهند در همان ماشین منکنه بار نموده میتوانند بسازند

در باب دستگاههای بخار و دیگ بخار و کارخانجات آهنگری و توپ سازی

چنانچه قبلا بیان نمودم پیش از رواج ماشین توپها را بدست میساختند و دستگاههای بخار که
اول ابتیاع نمودم دستگاههای کوچک بود که بهر کجا میخواستند حمل و نقل می نمودند بجهت اینها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 283 of 484

دیگهای بخار علیحده لازم نبود (چون دیگهای بخار آنها در جزو خودشان بوده است) لهذا مجبور
شدم که یک دستگاه ماشین را بجهت ضبط بخار که دارای قوهٔ صد اسپ باشد با دیگهای بخار آن
ابتیاع نمایم تا بکار خانجات وسعت داده باشم همان وقت یکه اسباب فشنگ سازی و ماشینها
بجهت ضرابخانه و صابون پزی و شمع ریزی ابتیاع نمودم خیال کردم لازم ست یک عدد چکش
بزرگ که بقوه بخار حرکت میکند با دیگهای بخار ابتیاع نمایم چون برای همه این ماشینها دیگهای بخار
لازم بود لهذا بجهت این ماشینها و کورهای توپ سازی و دیگر کارهای آهنگری یک نفر مهندس
انگلیس مجرب آزموده موسوم بمستر استیوارت را مستخدم نمودم علاوه بر اینکه مستر استیوارت شخص
خیلی قابل و تجربه کاری بود و خیلی زحمت کش و قلبا مائل بکار و نهایت ظریف و خوش طبع بود اگرچه آدم
معمری بود ولی در کار خود خیلی چابک و چالاک رفتاری میکرد مشارالیه تمام کارها را راه انداخت و کارگرهای
هندی و کابلی را از طریقه استعمال انها کاملا آگاه ساخت اکنون خیلی مشعوفم که این کارگرها خودشان
میتوانند ماشینها و دیگها و کورهها را بشخصه بسازند یکی از استادهای کابل که در اداره قالب سازی و
اسمش سلام و بخار میباشد با ستعانت چند نفر دیگر یک عدد ماشین چوبی بجهت ضبط بخار ساخت
که بعینه مثل ماشین انگلیسی بود چون بعد از اتمام دیدم ماشین مذکور خیلی خوب کار میکند پاداش این
خدمت مواجب تمام اشخاصی را که در ساختن این ماشین شرکت داشتند بالمضاعف نمودم
و نیز بانها شش هزار روپیه نقد انعام و بعضی خلعتها دادم این انعام باعث تشویق یک نفر کارگر دیگر که
اسمش قشم و نقاش و نقشه کش بود گردید مشارالیه یک دستگاه ماشین کوچکتر دیگر ساخت این
از چوب و مثل ماشین چوبی که بخار ساخته بود نبود بلکه از فلزات آهن و مس ترکیب یافته بود باین ماشین
هم در حضور من آب و آتشی انداخته ماشین مذکور یک دستگاه اسباب خراطی مختصر را بحرکت آورد باین شخص
هم بجهت این هنری که کرده بود انعام دادم حالا تمام کورهها بجهت ساختن توپهای بزرگ و بجهت آب
نمودن فلزات سنگها و آب نمودن نقره بجهت مسکوکات و بکار داشتن چکشهای بخار و کورههای
ریخته گری و سائر کارها که متعلق بآهنگری میباشد همه را خود کارگرهای کابل از عهده برمی آیند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 284 of 484

دراین موقع از کارگرهای هندی و کابلی بجهت کارگرهای آنها و بجهت دائر داشتن کارخانجات در غیاب مستر پائن تجدید می نمایم پیشتر از نصف اوقاتیکه مستر پائن مستخدم من بود از افغانستان غائب بود زیراکه مشارالیه بسبب سردی زیاد زمستان کابل مجبور بود بانگلستان برود علاوه براحداث نمودن کارخانجات مستر پائن بعضی خدمات دیگر هم بمن نموده است که درباب انها در موقع دیگر اظهار خواهم داشت بعضی اشخاص تعجب خواهند نمود که آلات ماشینهای بزرگ وچکش بخار سنگین و اسباب خراطی توپ که بیست و هشت فیت انگلیسی (تقریبا هشت ذرع) طول دارد و انجنهای بزرگ (یعنی کارخانه بخار) و دیگر قطعات ثقیل ماشینها را باعدم راه آهن در افغانستان چگونه بکابل آورده شده است اگرچه اشکالات حمل و نقل خیلی زیاد بود لیکن عزم من بر همه این اشکالات تفوق داشت

درباب اسباب غرق کشتی

الکل که سابقا بجهت ساختن فولمنیات دومرکیور (اجزای محترقه) برای چاشنی فشنگها و کارهای دیگر لازم بود ماشینی بجهت این کار موجود نبود قدر قلیلی دستی تقطیر مینمودند چون در افغانستان انگور و کشمش و امثال آن خیلی زیاد بعمل می آید خیال کردم که اگر یک کارخانه عرق احداث نمایم کار پر منفعتی خواهد بود علیهذا یکدست اسباب ماشینی ابتیاع نموده یک کارخانه عرق کشی دائر نمودم باندازه که در ظرف هشت ساعت یکهزار و پانصد بطری الکل تقطیر می نماید و نیز یکدستگاه کارخانه بجهت ساختن کنیاک و سائر عرقها مفتوح نمودم مقصود از ساختن این مشروبات این بود که یا آنها را بخارجه حمل نمایند یا با تباع غیر مسلمی فروخته شود قبل ازین که این کارخانه احداث نمایم بعضی از ارمنی های عیسوی مقیم کابل عرق کشی مینمودند بعد از چندی مردمان دیگر هم این شغل را اختیار نمودند اعیان و اشراف در خانهای خود عرق میکشیدند چون استادهایشان درباب عرق کشی هیچ علمی نداشتند عرق را که می ساختند بقدری بیمعنی بود که شارین آنها با مراض متعدده گرفتار میشدند و مزاجشان علیل میشد از انجائیکه خوردن مشروبات خلاف دین اسلام ست اشخاصی را که مشروبات میساختند و میفروختند و می خریدند سیاست سخت می نمودم ازین جلو کیسه با

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 285 of 484

مردم عادات دیمه خوردن مشروبات راکه از زمان امیر شیر علیخان وسردار محمد عظیمخان شایع بود ترک نمودند
بعد ازان چند نفر کارگر کابلی راکه زیر دست ازمنیها کار کرده بودند واز وضع عرق کشی قدیم مسبوق
بودند مقرر داشتم که یک عرق کش هندوکه اسمش رام سنگه بود طریقهٔ صحیح عرق کشی جدید را بیاموزند
کارگرهای من حالا بدون نظارت مردمان خارجه بخوبی از عهدهٔ این کار برمی آیند

در باب کارخانهٔ دباغی

باانیکه مشغول ابتیاع نمودن واحداث کردن ماشینها بجهت ساختن توپ واسلحه برای موقع
وساختن اسباب تجارتی بودم توجه خود را معطوف داشتم باینکه ملزومات این کارخانه وماشینها
باید از محصولات داخله افغانستان شود تا مجبور نباشیم باینکه ملزومات این کارخانه جات را از
ممالک خارجه تحصیل نمائیم زیراکه از اقدام باین مسئله بعوض اینکه همه ساله بجهت این کار پول به
ممالک خارجه رفته ملل خارجه را متمول مینماید در خود مملکت افغانستان می ماند ومنفعتی که
حاصل میشود در خزانه برای مصروف خودمان ذخیره میشود بجهت پیش رفت این مقصود کارخانجات
متعدده برای ساختن وبعمل آوردن این کونه لازمات در کابل دائر نمودم این اوقات باین
مسئله خیلی توجه دارم چراکه در یک موقعی دولت هندوستان تمام این کونه لوازماتی که بجهت
ساختن اسلحه وقورخانه لازم ست حمل نمودن انها را از هندوستان بافغانستان ممانعت نمودند
واز ین کار عبرت گرفتم که داشتن کارخانه جات بجهت ساختن این کونه اسبابها چقدر مفید است
مگر اینکه لوازمات آنها در خود افغانستان بعمل آید آن وقت ما در این فقره احتیاجی بعمل خارجه
نخواهیم داشت وپیش رفت این مقصود باعث منفعت زیادی خواهد شد زیراکه هریک از
دول معظمه هروقت خواسته باشند میتوانند حمل آهن وفولاد ومس وبرنج را بافغانستان
قدغن نمایند در انحالت باید کارخانه جات مسدود شود لهذا تمام اسبابی که بجهت بیرون آوردن فلزات
معدنی وآب نمودن آهن وفولاد وسرب کار نمودن معادن مس وبرنج وذغال سنگ لازم بود
تهیه نمودم وهروقتیکه مخترعات جدیده را تحصیل مینمایم برترقی کارخانجات افزوده میشود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 286 of 484

ازچیزهای پرقیمت که بیشتر از هندوستان یا فرنگستان خریداری شود چرم و تیماج بود هرقدر کارخانها وسعت پیدا میکردند مصروف چرم روز بروز زیادتر میشد خیلی اسباب تو بخانه و کفشها و کمربندها و تسمه های چرمی قوی بجهت گردانیدن ماشینها و یراق و اسباب اسپ و چیزهای دیگر لازم بود بجهت رفع این احتیاج هرقدر ماشین و آلات برای دباغی و ساختن اقسام چرم و تیماج لازم بود ابتیاع نمودم و حالا از تفضلات الهی چرم و تیماج را در خود کابل با قسام مختلفه که در هندوستان و ایران و روس متداول ست میسازند از جمله مردمان خارجه که در پیش رفت اداره چرم سازی امتیاز داشتند یک نفر دباغ انگلیس (مستر باسکر) بود مشارالیه تمام عملیات چرم سازی را که انگلستان متداول ست بعظیم نام استاد کارخانه چرم سازی کابل آموخت و ازان وقت کارگرهای مملکت خودم این صنعت را پیش می برند یک نفر انگلیس دیدم موسوم (بستر تهارتن) غلام حیدر نام را که سرآمد و باغبانهای کابل بود طریقه عمل آوردن تمام الوان انگلیس را بجهت ساختن تیماج آموخت این عمل را هم حالا کارگرهای کابلی خودشان تنها از پیش می برند بجهت ساختن چرم ایران که مخصوصاً در همدان میشود و در ایران مشهور ست دو نفر کارگر از انجا مستخدم نمودم که عملیات خود بکارگرهای من بیاموزند و برای چرم لاهوری همین کار را کردم در این عمل کارگرهای کابلی خیلی هوشیار میباشند چرم را مثل خود کارگرهای هندی بعمل می آورند طریقه چرم یراق روسی را خودم میدانستم و این کار را خودم بکارگرهای خود آموختم و از اشخاصیکه زحمت کشیده کارگرهای مرا دباغی و تیماج سازی آموختند خیلی خوشنود هستم و در این باب مخصوصاً از دباغهای همدانی تشکر دارم

در باب بوت سازی (نیم چکمه) و ساختن تسمهای چرمی بجهت ماشینها

حالا که چرم و تیماج را کارگرهای خودم میساختند کسی نمی شد که از چرم مذکور بوت و تسمهای چرمی بجهت ماشینها و غیر بسازند علهذا یک نفر احمد نام را که اوزبک و تبعه روس بود بجهت ساختن این اشیاء آموختن باهل کابل بوضع روسیه مستخدم نمودم این شخص بعزم حج عازم مکه معظمه بود ازاین جهت میل نداشت بکابل توقف نماید من باو دلایل اقامه و از روی احادیث تدلل داشتم که خدمت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 287 of 484

نمودن بانبای جنس از رفتن بمکه معظمه بترست مقالات دیگر انکه از خواجه عبدالله انصاریست
ویکی از اولیاء معروف میباشد بجهت او بیان نمودم که میفرماید نماز کار پیکار است روزه زیاده از ماه
رمضان صرفه نانست حج کردن تماشای جهانست نان ده که نان دادن کار مردان است
خلاصه مشارالیه راضی شده نزد من مستخدم گردید و صنعت خود را بکار کرهای من آموخت
یکی از پسر عموهای من در زمانیکه در هندوستان جلای وطن بود کارچکه دوزی را آموخته بود
اسمش سردار کریم خان میباشد پس از اقامه نمودن دلائل او را متقاعد نمودم که اگر کسی از خانواده
شاهی دارای صنعت یدی باشد عیب او نخواهد بود و چنین نیست که افغانهای جاهل خیال میکنند
بلکه عیب برای کسی ست که هیچ کار از دستش برنیاید و بمشارالیه گفتم بایک نفر دیگر که از اسرای طائفه
هزاره بود و کارچکه دوزی را در جائی آموخته بود شرکت نماید و این هر دو نفر بشراکت یکدیگر این کار را
در کابل شروع نمودند اکثر از کفش دوزهای دیگر این کار را از انها آموختند بوسیلهٔ ماشینهای
چرم دوزی و بوت سازی که من ابتیاع نموده ام در کارخانهای کابل و شهرهای دیگر هر روزه
چندین هزار بوت ساخته میشود و حالا این بوتها در بازار بسر بازی نظامی فروخته میشود و جیکه هر
ساله بجهت خرید بوتها (نیم چکمه) و تسمه های چرمی و یراق اسپ و سائر اسبابهای چرمی بخارجه
میرفت حالا در خود مملکت می ماند و این فائده آشکارا ست خیال دارم قدغن نمایم که ابدا بوت و
سائر اسباب چرمی را نگذارند از خارجه بافغانستان داخل نمایند و اشخاصیکه این گونه اشیاء را
لازم دارند از ساخت خود مملکت ابتیاع نمایند ولی اجرای این حکم چندی باید تامل نمود تا بقدر
کفایت مردمان افغانستان این صنعت را بیاموزند که باندازه لزوم استمرار اتیه شود فعلا
قدغن نموده ام که بدون اجازه نامچه مخصوص از مامورین دولتی ابدا پوست خام از افغانستان
بخارجه حمل نشود زیرا که نهایت افتضاح است که پوست خام مملکت مرا بممالک دیگر برده پس
از دباغت و رنگ داده بچهار مقابل قیمت اصلی آن باهالی وطن من بفروشند

در باب کارخانه صابون پزی و شمعی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 288 of 484

ابتدا این صنعت را در ولایت افغانستان شروع نمودم که بدست بسازند بجهت این کار پیه در افغانستان زیاد ست زیرا که مردم افغانستان همه معتاد بخوردن گوشت میباشند و مخصوصاً طوریکه در ممالک حاره پیه حیوانات در اجسام انها بسرعت تحلیل میرود در قطعات ممالک بارده خلاف آنست پیه گاو و گوسفندهای ممالک حاره بمقابل پیه گاو و گوسفندهای ممالک بارده خیلی کمتر ست قبل از اینکه من صابون پزی و شمعی را رواج بدهم اهالی مملکت من پیه را چیز بیمصرفی دانسته بیشتر آنرا دور میریختند و این هر دو چیز که بدست ساخته میشد فقط از پیه خالص بدون اینکه اجزای دیگر داخل نموده اشیا مذکور را مرغوب و خوب بسازند ولی حالا من همه قسم اطلاعات صحیحه که بجهت ساختن صابون و شمع لازم ست دارم اگرچه تا اندازه که خیال دارم هنوز در این کار وسعت و ترقی حاصل نشده است ولی باز هم ازین کارخانه منفعت زیادی بدولت من عائد می شود خیال دارم در هریک از شهرهای معتنابه افغانستان کارخانه صابون پزی و شمعی دایر نمایم تا اینکه از مخارج حمل و نقل از شهری بشهری محفوظ بمانیم و بهمین دلیل در نقاط متعدده مملکت خودم شعبه از کارخانه کلوله ریزی هم احداث نموده ام و ازین اقدام مخارج زیادی که در حمل و نقل فراهم می آید تخفیف یافته است عجالتاً کارخانهای دستی بجهت ساختن صابون و شمع ریزی در ولایت که هنوز اسباب ماشین فراهم نیاورده ام دایر میباشند و ازین کار هم پولی که بجهت خریدن این اشیا بخارجه میرفت حالا در خود مملکت

می ماند

در باب ادارهٔ خیاطی

در زمان قدیم تمام مردم افغانستان از پادشاه تا رعیت و تمام صاحب منصبان نظامی و کشوری و سردارهای مملکت شلوارهای خیلی فراخ می پوشند و آستینهای ملبوساتشان چند ذرع فراخی داشت بجهت یک شلوار پانزده ذرع چلوار لازم بود این اسراف بجهت و خیلی بد نما و برخلاف احکام الهی بود چنانچه میفرماید آن الله لا یحب المسرفین علاوه بر اینکه در این کار اسراف مینمودند این وضع احمقانه مردم را کاهل می نمود و نمیگذاشت با چندین ذرع که عقب شان کشیده بآسانی حرکت نمایند بجهت متروک داشتن این کار چندین نفر خیاطهای هندی را که سابقاً مشغول ساختن

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 289 of 484

ملبوسات نظامی عساکر هندوستان بودند مستخدم نمودم وصدها نفر خیاط را که لباس نظامی بجهت افواج
و مامورین کشوری میدوختند بخیاطها سپردم که انها را تعلیم بدهند بعد حکم دادم هر شخصی که در موقع کار
خودش باین شلوارهای فراخ و بدنما حاضر شود مواجب شش ماهه او را ضبط نمایند چون وضع برش خیاطهای
هندی را کاملاً پسند نداشتم لهذا یک نفر خیاط ماهر انگلیس را که اسمس مستر والتر بود مستخدم نمودم مشارالیه
نواقص ادارهٔ خیاطی را اصلاح نمود و نیز میر منشی من مشفقاً کتابچه در باب وضع و نقشه های بریدن و دوختن
لباسهای عمومی و نظامی بقسمی که در انگلستان متداول است نوشته و درین کتابچه قواعدیکه بجهت اندازه
گرفتن ملبوسات لازم ست درج شده است و نیز مقیاس ملبوسات نظامی بجهت افواج توضیحاً
درین کتابچه نوشته شده است محاسبین بموجب این قواعد میتوانند حساب نمایند که بجهت لباس
اشخاص مختلفه چقدر پارچه لازم ست لهذا خیاطهائی توانند از پارچها سرقت نمایند تمام مامورین کشوری
و لشکری دولت مراعیتوان باسانی تمیز داد و ماموریت و منصب هریکی از ملبوسات انها ظاهر ست
لباس همه مامورین کشوری از قبیل سرداران و حکام و رؤسای ادارت و وزرا و اهالی دربار
مثل ملبوسات رسمی صاحب منصبان نظامی میباشد که درجهٔ منصب و مواجب انها بیک
اندازه است یعنی مامورین کشوری همان قسم ملبوساتی که سپه سالار و جنرال و میرپنج و ستریپ
و کاپتیان و یاور وغیره دارند می پوشند در دربار من بجهت همه اینها برحسب مواجب و درجه که از
دولت دارا هستند جامه های مخصوص معین ست کتابچه مخصوصی در باب قواعد ملبوسات متعدده
و جامهای صاحب منصبان کشوری و لشکری در دربار من بموجب درجه و منصب انها نوشته شده است
و این کتاب در تصرف پسرم حبیب الله خان میباشد و یکی از تکالیف او این ست که مواظب
باشد هر شخصیکه در بار او و در بار من حاضر میشود ملبس بلباس مخصوص خودش بوده بجای مقرر
خودش مینشیند مثلاً هریکی از مامورین که مواجب او سالی دوازده هزار روپیه کابلی ست یا بیشتر است
دارای رتبه سپه سالاریست و شخصی که هشت هزار روپیه مواجب داشته باشد دارای درجه جنرالی
و نائب سپه سالاری میباشد اشخاصی که پنجهزار روپیه مواجب دارند درجه میرپنجی و انهائیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 290 of 484

چهار هزار روپیه مواجب دارند درجه سرتیپی دارند وبگذا احتمال دارد بعضی اشخاص پیدا شوند که مایل باستدراک عیوبات دیگران وصرف نظر کردن خودشان باشند واین کو نه اشخاص میگویند من خیلی مایل باخذ پول هستم ازین قبیل مذاکرات کرارًا بسمع من رسیده که میگویند حتی یک شاهی را از هر ماخذیکه ممکن باشد خواه صحیح یا غیر صحیح اخذ می نمایم درجواب این مکالمات همین قدر میگویم لازم نیست اوقات خود را صرف جواب دادن این حرفهای بیهوده نمایم سلامتی وحفاظت مملکت کلیه منحصر ست بانیکه قوای عسکریه وادوات حربیه باندازه مخصوص حاضر باشند واین کار بدون پول غیر ممکن ست اگرچه بالنسبه بامارت سابقه مالیات وپول بیشتر از مملکت تحصیل مینمایم ولی عساکر را هم بالنسبه سابق بیشتر مواجب میدهم اشخاصیکه اینگونه گفتگوها می نمایند بهتر ست بمنظومات خواجه احرار سمرقندی که یکی از اولیاء معروفست رجوع نمایند در منظومه مذبوره میگوید بتحقیق عاشق خدا عاشق پول نخواهد شد

درباب مطبع وتدریس

قبل از جلوس من بتخت افغانستان در تمام مملکت هیچ مطبعی دائر نبود در تدریس این قدر بی اعتنائی داشتند که مجبور شدم در تمام مملکت اشتهار دادم سی نفر منشی لازم دارم که بتوانند زبان خود را بنویسند وبخوانند فقط سه نفر بقاعدهٔ مشروطه پیدا نشدند حمد خداوند را که امروزه هزار نفر از اتباع من صاحب سواد هستند وهزارها نسخه جات کتب متعدده درباب اطلاعات مضامین مختلفه و نوشتجات چاپی وتمرها واسناد وغیره در مطبع کابل طبع ونشر میشود ودر تمام شهرهای افغانستان مدارس ابتدائیه برای اهالی وافواج نظامی دائر شده میشود انشاء الله عما قریب در کابل دارالفنونی بجهت تدریس علوم متعدده وطریقهٔ تدریس بوضع فرنگستان دائر خواهد شد ونیز باهالی کابل حکم داده ام که اتفاق نموده روزنامه نیم رسمی در کابل طبع ونشر نمایند شخصیکه بجهت احداث نمودن مطبع در کابل قابل تمجید بود مرحوم منشی عبدالرزاق هندی از اهالی دهلی بود مشارالیه بمرض نوبه وفات یافت ولی کار مطبع را اکثر از اهالی کابل که مشارالیه بانها تعلیم داده بود از پیش می برد ومحض پاداش خدمات او مواجب اورا بدون کم وکسر بیازماندگانش میدهم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 291 of 484

در باب صنایع و حرف متفرقه

اگر تمام کارخانجاتی که دائر نموده مشرد خاپیان نمایم خیلی مطول میشود همین قدر کارخانجات ذیل را که الحال دائر و غیر از کارخانجاتی ست که درین فصل بیان نموده ام مذکور بدارم مکفی خواهد بود -

کارخانه کلاه سازی بوضع اروپا و آسیا

اسباب ماشینی بجهت ساختن دوربین ها

مقیاس مسافت بجهت انداختن توپ

ماشین بجهت ساختن هیوکرافی و تمام چیزهائیکه بجهت این فن لازم است (هیوکرافی - تحصیل اخبار بوسایل آئینه از آفتاب که قبلاً مردم افغانستان ابدا ازین فن اطلاع نداشتند)

کارخانه بجهت ساختن باروت و گلوله

کارخانه بجهت ساختن ماشینها برای کلاباتون و یراق کلاباتون

کارخانجات بجهت ساختن قالی ایرانی و هندی

کارخانها بجهت ساختن پرده ها و صندلیها

کارخانها بجهت ساختن و پیچیدن عمامه ها

کارخانه بجهت چادر دوزی

کارخانه بجهت مقصص کاری و مطلاکاری

کارخانه بجهت آلات حربیه بهمه قسم از قبیل شمشیر سازی و چاشنی سازی و مهتابی بجهت توپ و ساختن پیشتو و نیزه وغیره -

ماشین بجهت ساختن تیزاب (کارخانه صحافی)

کارخانه نان قاق سازی و گلوچه سازی

کارخانه فانوس سازی و شیشه سازی

ماشینها بجهت ساختن سوزن و اسباب خیاطی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 292 of 484

کوره بجهت آب کردن فلزات و ریختن نقره و مس
کوره های آجرپزی و کچ پزی
کارخانه بجهت ساختن اسبابهای بنائی و نجاری
کارخانه حجاری و ساختن فرش سنگ بنمونه عمارات مغلیه دهلی
کارخانه عصاری ماشینها بجهت ساختن اسباب ساز و شیپور و موزیکان بجهت دستهای
موزی کانچی نظامی (در کابل موزیکا پچیهای افواج مثل موزیکا پچیهای نظام انگلیس هستند و
کتابچها در باب موزیکان و نظم عساکر از انگلیسی بفارسی ترجمه شده هر صاحب منصبی که رئیس
ادارات متعدده میباشد قبل از اینکه داخل نظام یا ادارات دیگر بشود باید امتحان داده باشد
و نیز مقرر داشته که اسرای جنگ و محبوسین جنایات که دارای حرف یا صنعتی هستند باستادیهای
همان صنعت و حرفت سپرده شوند و قتی که کار خود را بخوبی تکمیل نمودند آنها را از حبس رها نمایند بر حسب
لیاقت و قابلیت آنها را مستخدم نموده بآنها مزد بدهند و بهمان قرار یکه بدیگر کارگرها مزد داده می شود
بآنها هم مزد داده شود از اقدام باین فقره تعداد زیادی جمع نموده ام زیرا که نمی توانستم رعایای خود را
مجبور نمایم که در کارخانهای من مستخدم شوند چون محبوسین خیلی مائل بودند زود مستخلص شوند لهذا کار
را عجلاً تکمیل میکردند و مستخلص می شدند و حالا در عوض بجهت کار آنها مزد بآنها داده میشود بجهت
من هم کارگرهای خوب که ازین رهگذر متشکر هستند فراهم آورده است

فصل سویم در باب ادارات دولتی

اگرچه میل ندارم شرح و بسط زیاد داده باعث تصدیع مطالعه کنندگان کتاب خود شوم
ولی اگر از اظهار اطلاعاتی که بوسائل متعدده اسباب ترقی مملکت صرف نظر نمایم کتاب ناقص
خواهد بود در واقع در باب افغانستان عموم اهالی دنیا اطلاعاتی که از روی صحت و حقیقت باشد
کمتر دارند و هر چه زیادتر بآنها اظهار شود بمقتضای لکل جدید لذة شیرین تر و تازه تر ست و اولین
مرتبه خواهد بود که اطلاعات مذکور را شنیده باشند خیلی خوب میدانم بعضی از مردمان خارجه که باوقات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 293 of 484

مختلفه بکابل آمده اند در باب امورات داخله وخارجه افغانستان چنین وانمود داشته اند که
اطلاعات کامله دارند والقای شبهه باهالی دنیا نموده اند اکثر اوقات از مقالاتی که آنها نوشته اند
تصریح می نمایم چراکه بخوبی ظاهر وهویدا ست که اشخاص مذکور ابداً از پانصد میل بحدود افغانستان
نزدیکتر نرسیده اند لهذا لازم ست که خودم اطلاعات صحیحه را اگرچه مشروح نباشد ولی باز هم هر قدر
زیادتر بشود بانواع مختلفه که ممکن باشد بیان نمایم اگرچه اوقات من مصروف کار ست ولی
قدری از وقت خود را بجهت اظهار این امر از تکالیف ومشغله زیاد خود مجزی می نمایم
قبل از جلوس من بتخت سلطنت دوائر دولتی طوری بهم دیگر مخلوط بود که شخص مشکل متوانست
بفهمد آیا دوائر هم وجود دارد یا خیر مثلاً یک نفر مستوفی که او را وزیر اعظم یا وزیر لشکر یا مستوفی
الممالک یا هر چه خواسته باشند بگویند موجود بود این شخص تقریباً ده هزار نفر واجزا داشت وامورات
حکومتی تمام مملکت را در اطاق خوابگاه خود دائر می نمود دفترخانه دولتی ابداً وجود نداشت بعضی
اوقات میشنوم مردم میگویند افسوس وضع سابق خوب وضعی بود که هیچ دفترخانه نبود وهمه
کارها این طور سهل بود که یک نفر تمام امورات مملکتی را از پیش می برد از اینگونه مقالات معلوم
میشود اشخاصیکه این حرفها را میگویند در باب کارهای حکومتی دولتها هیچ اطلاعی ندارند واظهارات
انها قابل اعتنائی نیست این فقره پر واضح است دولتی که این وضع امورات اش بگذرد
باید کارش خیلی جزئی بوده باشد چرکه بجهت اجراء داشتن تمام فروعات آن تعداد
منشیها بالنسبه باینکه برای نگاه داشتن محاسبه دکانی لازم ست کمتر بوده است
نکته دیگر اینست که مواقع زیاد بجهت تقلبات ودادن احکامات غیر صحیحه وخلاف عدالت دیده
قدرت همین یک نفر بود مشار الیه بدون بیم وترس کار را نمی توانست یا صحیح یا غیر صحیح از پیش ببرد
ومحاسبات او را هیچ وقت رسیده گی نمی نمودند این گونه پیمالاتی از سبب کاهلی وبیعقلی و
جهالت حکمران های سابق ناشی بود که یک جهت عمده خرابی چندین سلطنتهای مشرق گردیده است
انسان جایز الخطاست وهمه مادارای نواقص ومحسنات هستیم ولی مادامیکه حکمرانی یا رئیس اداره

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 294 of 484

ازهرچه واقع میشود مطلع باشد وخودش هم اگر مشتر کار نکند بهمان اندازه که دیگر اجزاء کار میکنند داخل کار باشد امیدی هست که ترقی نمایند نه اینکه مثل رسم بعضی از خانواده حکمرانهای هندوستان که اکثر اتفاق شاهزادها و حکمرانها تا چندین ماه خارج از حرم سرای خود دیده نمی شوند دران صورت رعایای انها چطور میتوانند عرایض خود را بانها عرضه داشته رفع ظلم وستم از خود نمایند چنانچه سعدی میگوید

کجا بشنوی نالهٔ دادخواه ... که گیوان بود مرترا خواب گاه

باکمال تاسف باید اظهار بدارم که ادارات افغانستان بجهت انجام امورات دولتی هنوز بخوبی منظم نشده است اکثر اوقات ازین جهت که صاحب منصبها از کار خود مسبوق نیستند و کار یک اداره را باداره دیگر مخلوط می نمایند وسعی میکنند تحکم خود را بکارهائی که بماموریت مخصوصه خودشان ابدا ربطی ندارد توسعه بدهند اسباب زحمت من میشوند از انجائیکه افغانستان دراین مدت قلیل چنین ترقیاتی معجلانه حاصل نموده است امیدوارم دفترخانها و ادارات عمومی آن بزودی منظم گردد و ادارات دولت خود را بدو قسم منقسم داشته ام یکی نظامی و دیگری کشوری و هر شخص در حقیقت سرباز است وجهاد از تکالیف ضروریه هریک از اهالی مملکت ست هر مسلمان صحیحی باید جنگ نماید ؛

ادارهٔ نظامی

قبل ازینکه فهرست ادارات نظامی را ذکر بدارم اظهار میشود که تمام کارها و صنایع بجهت ساختن ادوات حربیه قورخانه که در فصل دیگر مذکور شده است تحت اداره نظامی میباشد کارکرها و استادها مواجب خود را از دفتر وزارت نظام دریافت میدارند اکثر از مستخدمین و کارکرهای خارجه مثل هندیها و انگلیسها و غیره مواجب خود شانرا ازاین دفتر میگیرند جهتش این است که مواجبی که از دفتر نظامی پرداخته میشود مرتباً ماه بماه از خزانه بجهت این کار داده میشود و از طرف دیگر مواجب مستخدمین کشوری از مالیات مملکت پرداخته میشود باین قسم براتی که بهر یکی از رؤسای دفتر صادر و بمستخدم مذکور سپرده میشود و این برات را شخصاً هم فهمیده میتوانیم این گونه مواجبها گاهی فقط سالی یک مرتبه و بعضی اوقات آخر شش ماه پرداخته میشود و این مواجبها بجهت تمام

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 295 of 484

سال مساعدتا داده میشود و مستخدمین کشوری باید خودشان رفته وجه بروات را از اشخاصیکه از
بابت مالیات و گمرکات و عشریه مزروعات و املاک بخزانه دولت بده کار هستند وصول نمایند
مناسب نمیدانم تعداد قشون خود را در این کتاب اظهار بدارم فقط مختصری در باب ادارات
متعدده عساکر خودم مذکور میدارم که بقرار ذیل ست (۱) توپخانه (۲) سواره (۳) پیاده و
پلیس در دیف خاصه که دارد میکوینید و خوانین و سوار که این هم سواره ردیف ست که تحت حکم خوانین
مملکت هستند و تعداد انها باندازه مالیات املاکی ست که خوانین مذکور دارند یا باندازه مستمری
است که از دولت بانها داده میشود و عساکر دوطلب که درمیان اینها اشخاصیکه بیشتر از شانزده
سال و کمتر از هفتاد سال باشند شامل میباشند و ترتیب این کار از این قرار ست که مردم خود
شان یک نفر از هشت نفر خود را میفرستند و تمام مخارج لازمه او را تا زمانیکه مشغول آموختن
مشق و تربیت نظامی میباشد متحمل میشوند بعد ازان مشار الیه بخانه خودش میرود یا مشغول
کار دیگر میشود بعوض او یک نفر دیگر از جمله هشت نفر بجهت آموختن مشق نظامی می آید و این ترتیب
در سنه ۱۳۱۴ هجری برحسب خواهش خود مردم برقرار شده است خودم شخصاً از نوکر گرفتن بعنف
مخالفت دارم و میل ندارم مردم بکاری وادار شده شوند که برخلاف میلشان باشد یا در نظام
مستخدم شوند مگر اینکه خودشان راغب باشند اگر اهالی افغانستان بشجاعت معروفند و در واقع هریک
از انها کاملاً اهل جنگ هستند ولی بدون مشق صحیح و ترتیب و نظم هرقدر شجاع باشند نخواهند
توانست در مقابل قشون تربیت شده و منظم ملل حالیه یورپ بجنگند لهذا مشعوف هستم که این
ترتیب دائر شده است اکنون که اهالی مملکت من لشکر صحیحی دارند بجهت وطن خود بجنگند و پول هم
دارند که بجهت عساکر خودشان آذوقه ابتیاع نمایند از خداوند امیدوارم بجهت حفاظت مملکت
خودشان حتی از جمله بزرگترین دولتها که خواسته باشند مملکتشان را متصرف شوند عجز نداشته باشند
و باین طریق ثابت خواهند نمود که افغانستان زمان قدیم خوابی بود که بکلی از میان رفته است
در اینجا واقعه بخاطر رسیده است که در زمانیکه در روسیه جلای وطن بودم رخ داده بود و

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 296 of 484

واختصار درین موقع بیان می نمایم وقتی روسها توپ بزرگی را آورده مشق خراب کردن قلعه جات را میکردند
من بتماشا رفته بودم یک نفر صاحب منصب روس بمن گفت این توپ را آورده ایم که بقلعه هرات
حمله برده قلعهٔ مذکور را خراب نموده متصرف شویم جواب دادم اگر خداوند سلطنت افغانستان را قسمت
من کرده باشد پس همان جائیکه این توپ از کار افتاده شود هرات خواهد بود و اگر حکمرانی هرات با من
نباشد نمیدانم چه واقع خواهد شد صاحب منصب مذکور از روی تحقیر جواب داد شما به مستمری دولت ما گذران
می نمائید چرا این حرف را میگوئید جواب دادم من این مستمری را بعوض غرامت فروختن مملکت و
دین و وطن پرستی خود قبول ننمودم من از اشخاص بی تعصب نیستم که خرابی و انهدام افغانستان
نتوانم بشنوم بدون اینکه جوابی داده باشم اگر نمی توانستید حرف حق بشنوید بهتر بود در باب این توپ ها که
نمیکردید اهالی افغانستان باشجاعت توام تولد میشوند و از ایام جوانی عادی بجنگجوئی هستند در زمان
قدیم باین قسم میجنگیدند هر یک از خوانین و ملاکین و سادات و علمای بزرگ چند نفری از همراهان خود
داشتند که بیدقی یا دهل و سرنائی بمیدان میرفتند وقتی این دهل میزدند و سرنا را می نواختند هر افغان
بآنها شامل گردیده عازم جنگ میشدند این دهل و سرنا دسته موزیکانشان بجهت جنگ بود وقتی اینها را
مینواختند بجهت هر مسلمانی واجب بود در زیر بیدقها حاضر شود و مشق آنها غیر از صدای
الله اکبر و یا چهار یار دیگر نبود ترتیب جنگشان این بود اسلحه انها منحصر بود به توپهای برنجی یا مسی و
تفنگهای دهن پر و تفنگچه های قدیم و شمشیرهای ایرانی و کجراتی و شمشیرهای افغانی که سیلاوه
میکویند هر شخص غازی یعنی جهاد کننده بود حتی حالا هم هر یک از افاغنه وقت رفتن برخت
خواب از خداوند مسئلت مینماید که در میدان جنگ کشته شود نه در رخت خواب یعنی اینکه بجهت دین
خود جنگ کرده شهید شود اعتقاد ما اینست که تمام اشخاصیکه شهید میشوند بدون اینکه در روز قیامت
حسابی از اعمال انها نزد قاضی مطلق گرفته شود به بهشت میروند اشخاصیکه غازی هستند در نظر خداوند
معصوم میباشند این رسم قدیم جنگ تا این قرن متداول بوده است قبل از ایام جدید
تشکیل لشکر فقط گروهی از اشخاص جنگی سواره و پیاده بوده است و ترتیب صحیحی که عساکر توپخانه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 297 of 484

وافواج سواره یا پیاده منقسم باشند نبود برحسب حکم دوستنو لعل جدم پدرم بنای این ترتیب را گذاشت
که عساکر را دسته بدسته و در باطر نها د و سوارهٔ نظام و پیادهٔ منقسم نبوده یک نفر از صاحب منصبهای
نظامی اروپائی که در جزو دیگر این کتاب مذکور داشته ام و اسمش مستر کمبل بود و دیگر صاحب
منصبهای هندوستان از عساکر انگلیس و مغل که در زمان بلوای هندوستان از انجا مهاجرت
نموده داخل عسکر پدرم شده بودند پدرم خیلی امداد دادند این فقره در مرتب ساختن قشون خیلی
کمک داد و امیر شیر علیخان هم در وقت جلوس خود بتخت سلطنت کابل همین ترتیب را مجری
داشت برخی اصطلاحات هم که از بعضی کتب که در زبان افغانی ترجمه شده بود اخذ نموده و این کتب
در عساکر انگلیس متداول بود ولی لشکر او از پارهٔ جهات ناقص بود و یکی از جملهٔ نواقص این بود
که مواجب سربازها مرتباً داده نمیشد و بعضی امتیازات بسربازها داده شده بود که از رعایا بعنف
پول بگیرند بدون اینکه بجهت این حرکت مواخذ باشند صاحب منصبها قتیل و غرق تعیش و مرتکب هر گونه افعال
شنیعه و قمار و تریاک و چرس و دیگر حرکات قبیحه که نمیشود در این کتاب اظهار داشت بودند که اگر اظهار
شود مطالعه کنندگان کتاب من خیلی متنفر خواهند شد و بدترین همه این کارها استخدام اجباری بود
که باعث تشکی عمومی تمام اهل مملکت شده بود بواسطهٔ این استخدام اجباری و بدرفتاری صاحب
منصبها امیر شیر علی خان در چنین حالتی بوده است که در مقابل لشکر انگلیس بقدر یک
نفر از رجال معمولی این زمان هم نتوانستند استقامت نمایند

حمد خداوندرا که امروز عساکر من بوضع نظامی حالیه اروپا صحیحاً مرتب میباشند و هر دو ماه بسربازهای
من مرتباً مواجب نقدی داده میشود هر فوج سواره و فوج توپخانه با علمجات بجهت سنگر بندی و
با مهندس و با دستجات موزیکان و خیام و دستجات طبی از حکیم و جراح و ملا و محاسب اداره آذوقه
رسانی مکمل میباشند قشون من توپهای ته پر بوضع جدید از قسم نار و نفت و هاچکیس و کروپ
دارند توپهای کوهی انگلیسی و توپهای قاطری و توپهای یاکسم و کاردنیر و کاتینگ هم و تفنگهای آنها
هم مثل تفنگ قشون انگلیس از قسم لیمث فورد که گلوله های متعدده میخورد و هنری مانینی و سنادر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 298 of 484

(بغل پر) ونیز تفنگهای تنه پرجدید از قسم ماذرکه در قشون المان متداولست وتفنگهای قدیمند چنانچه در فوج اطریشی معمولست وبعضی تفنگهای روسی از نمونهٔ جدید دارند وچاشنی ومتابی بجهت توپ که تازه در انگلستان اختراع شده است بتوسط همان ماشینهائیکه در انگلستان بجهت این کار متداولست در کابل ساخته میشود درحقیقت تمام اسلحه وادوات جدید بانارنجنک وفشنک درصورت لزوم بعدد کفاف سی صدهزار قشون حاضر میباشد تهیه آذوقه ووجه نقد ومال بارکش بجهت حرکت فوری حاضر ومهیاست نهایت سعی رادارم که یک ملیون عساکر جنگی که همه مسلح باسلحهٔ جدیده باشند حاضر نمایم وادوات حربیه وآذوقه ومواجب دوساله آنهارا هم تهیه نمایم تابجهت جنگی که امتداد آن بقدر مدت مذکوره بوده باشد مهیا باشند البته حاضرکردن این تعداد کثیر درظرف دوهفته از افغانستان اشکال ندارد ولی شخص که از حقیقت جنگ بصیرت دارد باید اشکالات تهیه نمودن مال بارکش و آذوقه ومواجب وسائر لوازمات برای جنگی که این تعداد کثیر را شامل ست درنظر داشته باشد ولی اسباب خوبی برای این خیالات من فراهم ست که این مملکت پراز اسلحه مهیا شده وهر مرد وزنی تفنگی یا شمشیری حاضر دارند ودر بعض طوایف افاغنه جهیز عروس فقط آلات حربیه است وبارکش هم از قبیل فیل و شتر واسپ ویابو وقاطر والاغ مهیا میشود ومملکت هم آن قدر حاصل خیز ست که استطاعت رسانیدن آذوقه دارند کسری که دارد درباب وجه نقد ست ومن شب وروز ساعی هستم که وجه نقد بجهت این مقصود ذخیره نمایم ولی ازخوش بختی ما قرض بکسی نداریم ودولت یعنی انگلیس وافغانستان که مقاصدشان یکی است چنین واقع شده است که انگلیس سرباز میخواهد که ازاو کمک نماید ولی وجه نقد واسلحه دارد وافغانستان اشخاص جنگی دارد ولی محتاج پول واسلحه میباشد وانگلستان هم پول واسلحه فراوان دارد لکن بهیچ دولت خارجه نمی تواند یک ملیون قشون بجهت جنگ افغانستان بپاورد وتهیه بجهت این جمعیت کثیر داشته باشند که تامدت زیادی جنگ را امتداد بدهد وامتیازی که افاغنه دارند اینست که آنها اشخاص قوی میباشند ودر مملکت خود به تندی رفتار اسپ میتوانند حرکت نمایند وخیمه وقطار فشنک وتفنگ وسی عدد نان هم که بجهت یک ماه کافی باشد بدوش خود حمل نمایند

مکرر اظهار

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 299 of 484

مکرر اظهار میدارم بجهت هر دولتی که خیال تحطی بافغانستان داشته باشد مدت مدیدی لازم ست
که تهیه حرکت دادن قشون زیادی را تواند از عهده برآید و قشون مذکور را در قلب افغانستان وارد
نماید و دراین مدت افغانستان قبلاً حاضر خواهد بود که بجهت همین قشون همه چیز آماده و مهیا نماید
تهیه دارم که بجهت هر توپی اقلاً پانصد عدد گلوله و برای هر تفنگی پنجهزار فشنگ حاضر داشته باشم
بجهت تمام تفنگهائیکه دولت انگلیس بمن داده است برای هریک پنجهزار فشنگ حاضر دارم و بر
علاوه ذخایر ادوات حربیه که از بدو زمان امارت خودم تاکنون ابتیاع نموده ام و دولت انگلیس بمن
داده است اسلحه و فشنگ مهیا شد که در کارخانجات کابل ساخته میشود و ذخیره زیادی از اینها
روز بروز در تزاید مهیا شد بعضی از اینها اینست که سیصد و شصت عراده توپ تهپل (پاچکیس)
و مارو نقلت هر سال ساخته میشود که با گلوله و فشنگ و عراده و اسباب اسپ مکمل میباشد
چیزیکه افغانستان خیلی بآن محتاج ست صاحب منصبهای نظامی تربیت شده لازم دارد که ذخیرهٔ
ادوات حربیهٔ جدیده او را زیادتر و بهتر تهیه نماید کاملاً توجه دارم که این اشکالات را مندرجاً رفع
نمایم اولا جنگ مصنوعی و تعلیم تمام اقسام مشق و حرکات جنگی و امتحانات نظامی و استعمال
مقیاس فاصله گلوله توپها و سایر تعلیمات مشق نظامی را مقرر داشته ام و توپچیها تمام اقسام
توپها را باز نموده مجددا بهمدیگر وصل مینمایند و این کار را صاحب منصبها و توپچیها بدون اینکه
کمک از کارکرها بخواهند میتوانند از عهده برآیند کرفتن اندازه صحیح باروت و گذاشتن چاشنی
و مهتابی وغیره بانها تعلیم داده شده است و افواج مهندس بر علاوه کارهای عمومی مهندسی ساختن
راهها و پلها و سنگرها وغیره ها را می آموزند و نیز عملیات و کارهای افواج پیاده را هم یاد میگیرند چون
تعلیم کلی از شعبه های خیلی معتنای تربیت صاحب منصب میباشد بجهت آنها لازم ست که
خود را برای کار شان حاضر و آماده نموده و بجهت بجا آوردن تکالیف خود باقابلیت شوند چنانچه قبلاً
گفته ام این فقره بواسطهٔ امتحانات میشود چنانچه فردوسی میگوید

سپاهی بشکر نیاید بکار
یکی مرد جنگی به از صد هزار

چنانچه در محل دیگر مذکور داشته بهمین قسم بمن اظهار نموده اند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 300 of 484

که بهترین وسهلترین وسیله بجهت حرکت دادن لشکر از نقطه بنقطه دیگر بواسطهٔ راه آهن میباشد
مجدداً مصرّا اولاد و اخلاف خود را نصیحت می نمایم که باید بخاطر و در نظر داشته باشند که اصولی که
بموجب ان اکثر ملل درین زمان رفتار مینمایند ثابت میکنند که حق را هیچکس منظور ندارد و همه
ملاحظه روزرا می کنند علیهذا چون افغانستان اسلحه بقدر کفایت ندارد که با دولت بزرگی که با و
حمله بیاورد بتواند بجنگد دور از عقل ست که بساختن راه آهن درین مملکت راضی شود اداره اخبار
من از حرکات عساکر دول همسایه من مرا همیشه فورا اطلاع میدهند و ما باکمال سهولت هر قدر
تعداد اشخاص جنگی را که خواسته باشم در سرحد میتوانیم حاضر نمود قبل از نکه دشمن بتواند با نصف تعداد مذکور
بسرحد ما برسد قبلاً بیان نموده ام که مقاصد دولت انگلیس و افغانستان هر دو یکیست و این
مطلب در واقع صحیح میباشد ولی چون محتمل ست وضع عالم خیالات ملت را تغییر بدهد
اخلاف من نباید در اهتمام مواظبت از امورات خود تکاهل و تسامح بورزند و نباید در همراهی و کمک
دولت انگلیس عتماد کامل داشته باشند زیرا که ممکن ست دولت مذکور مصلحت چنین ببیند
که وضع رفتارش را با افغانستان تبدیل نماید یا در موقعی صرفه خود را ببیند که در ان موقع با افغانها
همراهی نماید اخلاف من باید از حکمت صحیحی که دین ما بما تعلیم داده است پیروی نمایند چنانچه
فرموده هر کار مشکلی که پیش آید خود را بجهت رفع آن حاضر نموده و توکل بخدا داشته باشید
هر چند مشکل ست دولت انگلیس از قرارداد و معاهداتی که بجهت محافظت و بقا و سلامتی
مملکت من با من نموده اند تخلف نمایند ولی بمنفعت و صرفه دولت مشار الیها در این است
که افغانستان آزاد و قوی باشد تا بین روس و هندوستان سدی بوده باشد

ادارهٔ کشوری

سایر ادارات غیر از ادارا تیکه در جزو اول این فصل مذکورست در ذیل ادارات کشوری
میباشد در این کتاب مختصر گنجایش ندارد که اسامی و شرح تمام ادرات متعدده را
کاملا بیان نمایم لهذا معدودی از ادارات معتنابه را بیان می کنم

آدارہ تمام

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 301 of 484

اداره تمام دخل مملکت من در خزانه وارد میشود و تمام مخارج هم از انجا پرداخته میشود خزانه
بدو قسم منقسم ست یعنی خزانه عامره و خزانه خاص خزانه خاص خزانه شخص خودم میباشد که
در انجا فقط دخل شخص خودم از املاک و تجارت و غیرها جمع میشود بجهت اخراجات شخصی خودم
غیر از مخارج ماکولات و ملبوساتم وجه نقدی از خزانه عامره نمی گیرم و هر یک ازین دو خزانه
هم بدو قسمت منقسم میباشد یعنی خزانه نقدی و خزانه جنسی و تمام این خزائن در ارک
سلطنتی کابل میباشند و خارج از ارک دفترخانهای دولتی و دیوانخانه عام میباشند و
اطراف عمارت ارک باغی که وسعت آن تقریبا مساوی تمام شهر کابل ست میباشد و قبل
از جلوس من تخت سلطنت افغانستان این عمارات و باغ وجود نداشت تقریبا در هر شهر
بزرگ و محالات افغانستان شعبه های این خزائن دائر ست و در آخر هر سال بعد از تفریق
حساب انچه در این شعبه ها فاضل بماند بکابل ارسال میدارند و اگر خرج ولایتی پیش از دخل
انجا بوده باشد وجه نقد بجهت کسر انجا از کابل فرستاده میشود بجهت اینکه از دخل و خرج
دولت خود مطلع باشم چنین قرار داده ام که هر شب خلاصهٔ حساب را از خزانه نزد من می آورند و
ازان خلاصه معلوم میشود که چه مبلغ پول در ظرف روز داخل خزانه شده است و چقدر هم خارج
شده است و در وقت نوشتن خلاصه مذکوره تتمه در خزانه چه مانده است و باین قسم هر شب میدانم
که چه قدر پول نقد در خزانه دارم و نیز میتوانم مخارج سالهای قبل را باین وسیله مقابله نمایم و
همچنین محاسبه آن شعبهای متفرقه در ولایات هم در تحت نظارت خزانه دار کل ست و این مستخدمین
محاسبات خود را بمستوفی الممالک صورت میدهند و بجهت هر مبلغی که در خزانه واصل میشود قبض رسید
میدهند و بجهت تمام وجوهاتی که خارج میشود قبض رسید میگیرند و هیچ وجهی بدون برات بمهر خودم یا
بمهر پسر بزرگم حبیب الله خان و امضاء رؤسای ادارات دولتی که پول بجهت مخارج ادارات
خود میخواهند از خزانه داده نمیشود ماخذهای عمده که ازانها تنخواه عاید میشود از قرار ذیل است
مالیات اراضی و باغات گمرک مال التجاره که داخل و خارج مملکت میشود بعضی وجوبات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 302 of 484

دیگر که راجع بگمرک ست پستخانه وفروش تمرها بجهت اسناد وقبالجات وبروات وغیرها
تجارت دولتی آجاره املاک خالصه دیوانی مستقلات دکاکین وهنرها وغیره ووجه جریمه که
بجهت جنایات وتقصیرات گرفته میشود وآموالی که ضبط دولت میشود ومحصولات معادن
دولتی ووجه اعانه سالیانه که دولت هندوستان میدهد ومبلغ آن سالی هیجده لک روپیه است
(بنرخ حالیه معادل شش صد وسی هزار تومان پول ایران ست) این وجه عموما بجهت خریدن
ماشینها وادوات حربیه از فرنگستان مصروف میشود طریق وصول مالیات باین قسم میباشد
از دفاتر متعدده فردها صادر میشود که هرکس هرقدر مالیاتی که بخزانه دولت باید بدهد تا فلان تاریخ باید
برساند یا بماموری که از طرف خزانه معین میشود بپردازد وقبض رسید بگیرد وبعد قبض مذکور را باید بمحاسبین
دفتری که از طرف آنها فردفر بور صادر شده بود بنماید تا سواد این قبض را در دفتر ثبت نموده اصل آنرا
بصاحبش رد کنند که بجهت تصدیق پرداخته شدن وجه نزد خود ضبط نماید بجهت لشکریکه در ولایات
مختلفه هستند وبجهت مالهای بارکش دولتی وبجهت ذخائر غله وکاه وبجهت اداره آذوقه وبجهت
مخارج خانواده سلطنتی وسایر اخراجات رعایا ماذونند که غله وکاه نیز مم بدهند وقبض رسید
دریافت دارند وقیمت این اشیاء بموجب نرخ روز از مالیات بدهی آنها وضع میشود ووضع ونشتن
دفاتر افغانستان در قدیم این بود که هیچ کتابچه بجهت ثبت محاسبات نداشتند وقطعه های کاغذیکه
تقریبا سه گره قد ودو گره پهنا داشت استعمال مینمودند وهریک از انها را فردی نامیدند در نصف
بالای آن قطعه کاغذ اسم دفتر وسال تاریخ وبعضی الفاظ غیر لازم نوشتند ودر نصف دیگر هم سه
کلمه نوشته فرد تمام میشد بجهت مطالبی که در دو ورق کتابچه میتوان نوشت یک صد قطعه ازین
کاغذهای کوچک مصروف میشد ازین جهت که لازم میشد که صورت حسابی را برای دانستن امری تحقیق
نمایند باید هزارها ازین قطعات کاغذها را تفحص نمایند واین مسئله خیلی اسباب تضییع اوقات
محاسبین بود از همه اینها بدتر این عیب هم بود که اگر مباشر یا مامور مالیاتی خیال تقلبی میکرد بسهولت
میتوانست که یک قطعه یا چند قطعه ازین افراد را از میان ببرد و فرد دیگر نوشته بجای انها بگذارد

لهذا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 303 of 484

لهذا بجهت این کار کتابچه ها ترتیب دادم در صفحه اول آنها تعداد صفحه ها یا اوراق آن کتابچه را
نوشته و بمهر دستی خودم مهر مینمایند دیگر کسی نمیتواند ورقی از کتابچه را از میان ببرد که معلوم نشود
در اوائل امر بعض اشخاص این تقلب را کردند و بسزای عمل نکتستان انها را قطع نمودم حالا
هر کس در وقت تحویل گرفتن کتابچه در صفحه اول آن بدست خودی نویسد و تعهد مینماید که اگر کتابچه را
دست برند دستهای او را قطع نمایم ادارات ذیل تمام محاسبات دخل و خرج دولت را ثبت و
ضبط مینمایند و این ادارات متعلق بخزانه میباشد یعنی ادارهٔ حکومت و ادارهٔ قضاوت و ادارات
بلدی و تجارتی و داروغه گری و قافله باشی و گمرک و ادارات مالیات که تعداد انها چهارست شمالی
و جنوبی و مشرقی و مغربی و پست خانها با اداره فروش تمبرها و ادارات اخراجات که محاسبات جمیع
دولتی را ثبت مینمایند و آداره تحویلات که تمام دخل دولت را ثبت مینمایند و دفتر شاهی که تمام
نوشته جات دولتی در انجا ضبط میشود و آدارهٔ تذکره آداره روزنامچه که در انجا تمام نسخه جات بروات
خزانه بجهت پول دادن و پول گرفتن نوشته میشود و آداره حسابگری که در انجا تمام محاسبات
تقریر میشود که این بمنزله ادارهٔ مستوفی کل ست این ادارهٔ تحت امر دو نفر مشیر ست که یکی از انها
مشیر محاسبین ست و دیگری مشیر و مصدق محاسبات است تا رسیده گی نمایند که محاسبات
درست و صحیح ثبت و پرداخته شده باشد عرایض شعبه های ولایتی این ادارت با ادارات مرکزی
کابل میرسد عریضه جات را پسر بزرگم حبیب الله خان ملاحظه می کند و بعد نزد من میفرستد و یک
اداره دیگری هم هست که واسطهٔ ادارات مرقومه فوق و شخص خودم میباشد و اسم آن اداره
وزارت دربار ست و رئیس آن یک نفر از وزرای بزرگ میباشد علاوه بر این ادارات ادارهٔ
وزارت نظام و ادارت آذوقه و ادارهٔ نظارت کارخانهای شاهی است و ادارهٔ کارخانجات
صناعی و ادارات تعمیرات دولتی میباشد

مجالس محاکمات عدلیه

تمام ادارات که در قسمت اول این فصل بیان شده است کارهای محاکمات عدلیه که راجع بخود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 304 of 484

انهاست درهمان ادارات محاکمه میشود وعرایض انها هم بهمان ترتیب که قبلاً بیان داشته ام بمن
میرسد لهذا بدیگری لازم نیست تکرار بشود ولی این اظهار میدارم که محاکمات قانونی به قسمی که قبل از
جلوس من بتخت سلطنت دائر بوده است حالا بان قسم نمی باشد در بعضی فقرات بموجب شریعت
مطهره میباشد با امضاء من ولی سائر فقرات قانون را تغییر داده ام تا با حالات ورسومات
حالیه مملکت چون تغییر یافته است مطابق بوده باشد مثلاً قبل اظهار داشته ام که سیصد روپیه قیمت
جان یک نفر انسان بوده است این قانون را منسوخ کرده ام قانون دیگری بعوض این اجرا
نموده ام وآن این است که حکم قاتل بکلی در دست اولیاء وکسان مقتول میباشد اگر بخواهند
قصاص نمایند مختارند واگر بخواهند قاتل را عفو نمایند باز هم دولت مختار است که این عفو را
امضاء یا رد نماید لکن اگر دولت هم مثل اولیاء مقتول عفو نمود باز هم قاتل باید هفت هزار روپیه بعنوان
جریمه غرامت برای استخلاص نفس خود بدولت بدهد اگر خودش نمیتواند این وجه را بدهد اقوام و
دوستان او ماذونند که اگر خواسته باشند این وجه را بدهند بموجب قانون قدیم افغانستان زن نه
تنها ملک شوهر خود بوده است بلکه ملک تمام خانوادهٔ شوهرش از قبیل برادر یا واقوام دیگر بوده است
لهذا اگر شوهر مشار الیها فوت میشد یک نفر از اقوام شوهرش حق داشت که اگر زن هم راضی نباشد او را
بزوجیت بگیرد این قاعدهٔ عمومی مملکت بوده است واز این جهت زن بیچاره که از بدبختی در چنگ
خانوادهٔ می افتاد دیگر موقعی برای او ممکن نبود که از دست آنها خلاص شود واگر او را می گذاشتند که بعد
از وفات شوهرش بخانه پدر و مادر یا جای دیگر برود این امر را خیلی اسباب افتضاح قبیله خود میدانستند
واین عقیدهٔ بسیار غریب بود که این رفتار را بموجب شرع مطهر میدانستند وحال آنکه این قاعده بکلی
مخالف احکام پیغمبر ست قانونی که خودم اجراء نمودم اینست همین که شوهر فوت شد زن آزاد است
ونمیتوان او را مجبور کرد که کسی را برخلاف میل خود بشوهری اختیار نماید نه فقط همین بلکه
بموجب قانون مروجه من دختریکه بحد بلوغ نرسیده باشد وپدر و مادر او را بنکاح کسی درآورده باشند
پس از اینکه بحد بلوغ رسید فاعل مختار است که این نکاح را قبول یا رد نماید وعلاوه براین بعد از

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 305 of 484

قبول عقد اگر شوهرش باو تعدی یا بدرفتاری نماید یا تحمل مخارج او نشود مشار الیها میتواند بمحکمه عارض شود که شوهرم یا نفقه و کسوه مرا بدهد یا مرا طلاق بدهد بهمین طریق رسم بعضی از خانواده های بزرگ این بود که داماد های خود را امید اشتند برانیکه قباله های زنهای خود را برخلاف میلشان ان قدر بسیار قرار دهند که اگر تمام خانواده او متفق می شدند و باو کمک می دادند باز هم ممکن نبود که قباله مذکور را بتوانند ادا نمایند مثلاً اگر شخصی که مداخل او ماهی پنجاه تومان بود تعهد میکرد که پانصد هزار روپیه قباله زن او بوده باشد و اگر این مبلغ را نمی پرداخت مرد بیچاره بمنزله غلام میشد این قانون را محدود نمودم و قرار دادم که شاهزادگان خانواده سلطنتی از یک هزار الی سه هزار قباله بکنند و سائر مردم از سی صد الی نهصد روپیه البته اگر قوه داشته باشند و بطیب خاطر بخواهند بیشتر ازین مبلغ بزنهای خود بدهند فاعل مختار اند که بموجب میل خود رفتار نمایند در وضع قدیم محاکمات که اسباب افتضاح بود تغییرات کلی داده شده است هرگاه همهٔ انها را مشروحاً بیان نمایم کتاب علیحده بجهت آن لازم میشود قاعدهٔ بجهت ثبت عقود ازدواجیه معمول داشته ام تا در صورت نبودن شهود کافی مرافعه درمیان نیاید اگر رئیس ادارهٔ ثبت قباله جات بگذارد عقد نامه رسمی یا عقد اجباری در کتابچه او ثبت نمایند مشار الیه کاملا تنبیه میشود

ادارهٔ تعمیرات دولتی

در زمان حکمرانی من در افغانستان باین اداره بیشتر از زمانهای سابق توجه شده است این مطلب واضح است که در تمام افغانستان یک عمارت که از آجر و گچ و سنگ ساخته شده باشد وجود نداشت تمام عمارات از خشت و گل بود و در نقاطی که عمارات قدیم دیده میشد فقط خرابهٔ شهر قدیم بلخ و غزنین و عمارات سلطنتی بالاحصار کابل و معدودی از مقابر در نقاط مختلفهٔ مملکت و تقریباً پنج شش مسجد میباشد از اظهار این مشعوفم که در زمان حکمرانی من عمارات آجری و گچی ممتاز تقریباً در هر یک از شهرهای معظم این مملکت ساخته شده است و در تمام مملکت راههای خوب پرداخته شده است و هنوز مشغول این کار میباشند راههای عمده

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 306 of 484

که ساخته شده است یکی از کابل ببلخ میباشد که تا سرحد روس امتداد دارد یکی از کابل بهرات یکی از
بهرات بقندهار و از انجا هم بغزنین و کابل یکی از کابل بجلال آباد با ثمار و کافرستان
یکی از کابل به پیشاور از راه تنگ قارون میباشد و این یک راه در مدت ده سال ساخته شده است
و هزارها نفر در این راه مشغول کار بوده اند فائده کلی ازین راه اینست که مسافرینی که ازین راه عبور
می کنند از زحمت گذشتن از قلل جبال شامخه و درهای طویل آسوده شده اند تمام این راهها
و نیز پلهای آنها را هر سال باز دید و تعمیر مینمایند و هر دو طرف راهرا اشجار غرس مینمایند الی
هر قصبه و هر ده که راهها از اراضی آنها میگذرد تا جائیکه متعلق بآنهاست بجهت خرابی که عمداً باشجار
و دره ها برسانند مسئول میباشند بهمین قسم الی هر قریه و قصبه بجهت سلامتی مسافرین و غربائی که
از محالات آنها رفت و آمد می کنند مسئول میباشند مثلاً اگر مسافرین در حدود قصبه یا قریه بقتل برسند
یا اموال آنها بسرقت شود اهالی انجا باید مقصر را پیدا نمایند یا از عهده خسارت وارده بران اشخاص
برآیند ازین جهت شخص شریر در هیچ نقطه در تمام مملکت جا ندارد زیرا که بهر جائیکه برود اهالی انجا
میگویند که ما نمی توانیم جواب اعمال زشت تو را بدهیم باید تو از انجا دور شوی بهمین جهت تمام راههای
مملکت من برای مسافرین امن ست اگرچه پیچکس محافظت و همراهی قوافل را نمی نماید البته باید از
اداره اخبار نگاری خود و دیگر انتظامات تمجید نمایم که باین وسایل خوف مداومی که بجهت مسافرین
و غربا حاصل بود رفع شده است اطراف بعضی از شهرهای معظم قلعه ها و محکمه های مستحکم ساخته
ام که از انجمله قلعه ده وادی نزدیک بلخ و مشرف بر راهی که از روسیه ببلخ می آیند میباشد و این
قلعه از بزرگترین و محکم ترین قلعه هائی میباشد که در افغانستان بنا شده است چندین کوره با
بجهت آجر پزی و گچ پزی دائر نمودم و این ترقیاتی که در تعمیرات دولتی حاصل شده است اسباب
تمجید تمام مباشرینی که مشغول این کار بوده اند میباشد اسامی بعضی ازین مباشرین از قرار ذیل ست
عبدالرحمن خان مهندس عبدالسبحان خان مهندس میر عمران رئیس اداره تعمیرات دولتی
منشی نظیر منشی محمد بخش که قبل از استخدامش نزد من نقشه نویس باشی ایالت پنجاب بوده است

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 307 of 484

واین شخص بچندین نفر از نقشه نویسان کابل بحسب دستور العمل من نقشه نویسی آموخته است

ادارهٔ طبی

واین اداره دو شعبه دارد شعبهٔ قدیم طب یونانی میباشد و شعبهٔ دیگر برای اطبائی میباشد که بموجب طب فرنگی معالجه مینمایند و در هر شهر ادارات کشوری و لشکری تحت مواظبت این اطبای هر دو قسم میباشد دواخانه هائیکه بجهت دادن دواهای فرنگی اول در افغانستان دائر نمودم بتوسط یک نفر نائب طبیب هندی موسوم به دکتر دائم خان و دکتر عبدالرحیم خان بود و این اشخاص زیر دست دکترهای انگلیس کار کرده بودند و چندی بعد از جلوس من بتخت سلطنت مستخدم این کار شدند در اوائل فقط همین دواخانه ها بود که این دکترها دائر نموده بودند و تا چندین سال بعد مریضخانها دائر نشده بود و در مراکز نظامی دوا و غذا بجهت مرضای نظامی از جانب دولت داده میشد اول مریضخانه را طبیب مخصوص من للیاس هملتن خانم انگلیسی در ۱۳۰۲ه دائر نمود و چندین شاگرد و یک نفر پرستار خانم انگلیسی که هملتن خانم او را با خود از انگلستان آورده بود بامشار الیها معاونت مینمودند علاوه بر دائر نمودن اول مریض خانه بطرز فرنگستان هملتن خانم ابله کوبی و تحصیل مادهٔ ابله کوبی را از کوسالهٔ متداول نمود این امر بحیث اطفال خیلی با فائده و موثر افتاد زیرا که تعداد زیادی از اطفال بمرض ابله همیشه تلف میشدند و انهائیکه خوب هم میشدند از ابله روئی بسیار زشت و کریه المنظر بودند چندین نفر از اطبای بومی را هم هملتن خانم سپردم که طرز ابله کوبی و تحصیل مادهٔ ابله از کوساله را بآنها بیاموزد و رسالهٔ در این علم حسب الامر من نوشتند و نسخجات آنرا بتمام اهالی مملکت تقسیم کردم و اطبا را از نقاط دور دست مملکت خود خواستم که از شاگردهای هملتن خانم این عمل را بیاموزند مستر بیک که یکی از وکلای تجارتی من بود زمانی که بکابل آمده بود ناخوش سختی شد هملتن خانم او را خوب معالجه نمود مشار الیه هم بجهت اظهار شکرانه و ممنونیت مریضخانهٔ موقتی از مال خود بکابل دائر نمود امیدوارم حالا که مریض خانه های اول این قدر باعث خیر عمومی شده اند این اقدام در تمام مملکت روز بروز در ترقی بوده باشد تا بحیث معالجه مریضخانهای زیاد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 308 of 484

مهیا شده و تحت حکم دکترهای حاذق صحیحاً معالجه بشوند و اسم تهتن خانم را در این مقام بواسطهٔ
خدمت دیگری هم که بمن نموده است ذکر مینمایم مشار الیها در سنه ۱۳۱۲ با پسرم نصرالله خان
بسمت حکیمباشی گری بانگلستان رفت و دران سفر از شرفیابی خدمت علیا حضرت ملکهٔ انگلستان

معدنیات

مفتخر گردید

افغانستان این قدر معادن دارد که باید متموله ترین ممالک دنیا بوده باشد ولی بموجب مقوله قدر
زر زر کرشناسد قدر جوهر جوهری یا هیچیک از حکمرانهای سابق افغانستان یا اهالی آنجا
نتوانستند از این معادن زر خیز فائده ببرند در زمان حکمرانی من چندین معدن مفتوح شد که من جمله
آنها یک معدن یاقوت و یک معدن سنگ لاجورد و معادن طلا و نقره و سرب و آهن و مس و
ذغال سنگ و نفته معدنی و سنگ جهت عمارت و نمک میباشد جهت کار نمودن تمام این معادن
بطور صحیح و مفید مشغول جمع آوری اقسام ماشینها میباشم مستر مدلتن که یکی از مهندسین
معدنی انگلیس میباشد در کار نمودن معدن یاقوت جلال آباد و معدن سرب غور بند خیلی خوب
از عهده بر آمده پسرها و اخلاف خود با کمال تاکید نصیحت مینمایم که انحصار معدنیات خود را بهیچ
خارجه ندهند و نگذارند در معادن انها کمپانیهای خارجه مداخله نمایند والا دوچار اشکالات عدیده
شده بهانه بدست خارجه خواهند داد که در امورات مملکت بجهت طمعی که یوماً فیوماً در تزائد است مداخله
نمایند بخیال من صحیح نیست که این مطلب را مشروحاً بیان نمایم ولی در بسیار موارد اتفاق افتاده
است که ملت قویئ اسباب خرابی ملت ضعیفی را فراهم آورده اند بهانه اینکه بجهت حقوق رعایای خود
که در این مملکت ضعیف داخل معاملات تجارتی میباشند میخواهند اشاره از من در این فقره
کافی باشد که پسرها و اخلاف مرا متنبه بسازد که ابداً خود را با ملل دیگر در کارهای پر پیچ و خم نیندازند
نه همین که باید از مردمان خارجه از داون امتیازات اجتناب نمایند بلکه مخصوصاً اهل فرنگستان
را نگذارند که در مملکت آنها دائماً زیست نمایند همین مستخدم فرنگی یا معلم یا کارگر آنها کاریرا که بجهت آن
او را آورده بودند باتمام رسانیده بمردم بومی کار خود را آموخت چنانچه بدون حضور او بانجام

رسانند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 309 of 484

رسانند او را باید مرخص کنند که بوطن خود مراجعت نمایند

ادارهٔ آذوقه و اشتاج مال

اگرچه ممکن ست هر قدر یابوهای بارکش و شتر و سائر حیوانات بارکش که لازم میشود بکرایه بگیرند ولی باز هم در صورت لزوم بنا باحتیاط و ملاحظهٔ صرفه بیست و چهار هزار راس اسپ دولتی بجهت سواری و بارکشی با تعداد زیادی از فیل و قاطر و شتر نگاه داشته و فیلها مخصوصا برای این کار میباشند و ماشینهائی که نمیشود با شتر و دیگر حیوانات حمل و نقل نمود بکشند دو هزار راس مادیان الیخی هم بجهت نتاج و تقریبا هشتاد راس اسپ فحل نیز دارم که اینها از اسپهای فحل انگلیس میباشند بعضی از انها از اصطبل سعیده انگلیس و برخی اسپهای عربی و معدودی از اسپهای استرالیا و ترکمانی و هندی و دیگر اقسام اسپهای ممتاز تحصیل نموده ام و بجهت مواظبت مزاج و سلامتی تمام این اسپها چندین نفر بیطار تحت امر امیر آخور مقرر داشته ام چند نفر از بیطارهای بلدی هم بودند ولی اینها طرز معالجه جدید را که در ممالک فرنگستان متداول ست نمیدانستند لهذا یک نفر انگلیس مستر کلمنیتس نامی را بجهت این کار مستخدم نمودم و مشارالیه نه فقط اسپهای ناخوش را معالجه میکرد بلکه از اقسام مختلف حیوانات تخم میگرفت و هنر خود را هم به بیست نفر از جوانان افغانستان آموخت مستر کلمنیتس چند راس گوسفند انگلیسی را هم با خود آورده بود خودم تعداد زیادی از گوسفندهای استرالیا بجهت زیاده نمودن تجارت پشم افغانستان که از تجارت مذکوره جزء عمدهٔ دخل مملکت عائد میشود ابتیاع نموده بآنها ملحق نمودم ❊

ادارهٔ تدریس

چندین مدارس بجهت تعلیم اجزاء خانواده و مستخدمین شخصی و غلام بچه های خودم و نیز برای سرای جنگ و نظام و اطفال صاحب منصبها و سائر رعایای خودم دائر نمودم علاوه بر این خود مردم هم بجهت تعلیم اطفال خود در هر جا مدارس عمومی دائر نموده اند هر نوکری در هر کاری که هست باید خدمت خود را امتحان بدهد حتی قاضیها و ملاها که خود را بمنزلهٔ پیغمبرها میدانستند بهیچ کاری مامور

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 310 of 484

نمی شوند احکام شرعی را نمی توانند اجرا نمایند مگر آنکه قبلاً از امتحان بیرون آمده باشند و در صورتیکه درست از امتحان بیرون آیند تصدیق نامچه از مجلس ممتحنین بآنها داده میشود چنانچه در چندین مقام بیان داشته ام بجهت هر شغل و اداره تعلیم لازم ست و واجب ست که در اینجا تکرار نمایم پسر بزرگم حبیب الله خان زبان انگلیسی و تواریخ و جغرافیا و هندسه و نقشه نویسی و مساحت و هیئت را تحصیل نموده ست

اداره تجارتی

متعلق باین اداره علاوه بر روشهای قدیم که در صفحات مملکت متداول ست بجهت ترقی این امر خیلی توجه خود را مصروف داشته ام بسیار سعی میکنم که حالت تجارت را بیشتر ترقی دهم زیرا که خوب میدانم رشته تجارت ماخذ بزرگی برای تمول مملکت میباشد چنانچه قبلاً بیان داشته ام در زمان سابق اقسام مال التجاره خیلی بافغانستان وارد میشد و پول بازار آن خارج میشد حالا بیشتر آن مال التجاره در خود کابل ساخته میشود و آن پول در خود مملکت زیرو رو میشود مثلاً از جمله اشیائی که از خارج می آورند مقدار زیادی نمک بود لهذا امر نمودم که دیگر نمک از خارجه نیاورند و مردم باید نمک از معادن تازهٔ خودم که مردم افغانستان کار مینمایند ابتیاع نمایند مقدار زیادی از پوست های بره و یاقوت و لاجورد و اقسام میوه جات و پشم و اسپ و چوب برای عمارات و تریاک و سائر دواها از مملکت خارج میشود و باین وسیله پول در عوض داخل مملکت میشود در ادارهٔ فلاحت ترقیات زیاد بعمل آمده است قبل از اینکه من بتخت افغانستان جلوس نمایم سبزی آلات بعمل نمی آورده حالا هر قسم میوه و سبزی آلات ترمیت میشود در زراعت نیشکر را هم در محالات قندهار و تگمان معمول نموده ام و نهالهای مرکبات و موز وغیره را از هندوستان آورده ام تجارت قلیلی هم که در افغانستان وجود داشت در دست مردمان خارجه از قبیل هندیهای مسلمان و هندو بود این فقره باعث افلاس اهل مملکت بود زیرا که این مردمان خارجه هر قدر پول تحصیل می نمودند بعد از وضع مخارج لازمه تجارتی انچه فاضل می آید باوطان خود میفرستادند لهذا اهالی مملکت خود را تشویق نمودم که مشغول تجارت شوند و از خزانهٔ دولتی سرمایه بانها بقرض دادم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 311 of 484

بدون اینکه سودی ازانها بگیرم ولی باید بخاطر داشته باشند که من شخصی نیستم که پول خود را بدون ملاحظه
منفعت بکسی بدهم لکن چون میدانم که ازین پول نفع بالمضاعف عائد میشود باین معنی که هر مال التجاره
که وارد و خارج میشود فیصد دو و نیم کمرک میدهند و این مبلغ بیشتر از نرخ معمولی منفعت پول ست
و در ظرف سال هم وجه مذکور چندین مرتبه میرود و می آید و از هر دفعه کمرک دریافت میشود و فائده دیگر اینست
که رعایا مشغول تحصیل امور معاش خود میباشند فرصت بجهت اعتشاش و بی آرامی ندارند
اظهار میدارم باوجودیکه در امورات مهمه مملکت خیلی مصروفیت و اشتغال دارم از امورات جیلی
بجزئی هم صرف نظر نمیکنم حتی آنکه از یک نفر انگلیس مستر پرخرنامی کوک نمودن ساز پیانو را آموختم و
بعد بعضی اهالی و کسان خودم را کوک نمودن سازهای پیانو را آموختم و نیز اظهار میدارم که یک قسم
مخصوص از مرغهای سندی امتیاع نموده اولا خودم ازانها جوجه گرفتم و بعد در میان مردم شایع
کردم صدها اقسام تمبرها و کاغذهای چاپ شده بجهت اجاره نامجات و قباله جات و اسناد
و قباله های ازدواجی و تذکره متداول داشتم که ازاینها پولی معتدبه عائد خزانه میشود و قبل از زمان من
در افغانستان ابدا اسم اینها را هم کسی نمیدانست ولی بهترین موارد دخل دولت صنایع عدیده
و حرفت و معادنی ست که خودم دائر و متداول کرده ام بعد از توجه امورات نظامی بیشتر اوقات
یومیه خود را صرف این امورات تجارتی مینمایم اکثر صاحب منصبهای من که خود را خیلی عاقل
و هوشیار میدانند اتصالا مصلحت میدهند که راههای آهن و تلگراف را در مملکت خود متداول
نمایم و میگویند بدون اینها ممکن نیست از معدنیات و محصولات دیگر فائده کلی حاصل شود مجددا
باولا دو اخلاف خود نصیحت می نمایم که حرف این اشخاص را قبول نمایند البته خودم میدانم
که حرف آنها خیلی راست و درست ست ولی مع ذلک نمیدانند در صورتی که داخل شدن
مملکت سهل شود برای دول خارجه چندان اشکالی نخواهد داشت که داخل این ملک شده آنرا فرا
گیرند بزرگترین علت بقاء افغانستان این ست که حالت طبیعی آن سخت و محکم میباشد خداوند
هر قلعه کوهی را قلعه طبیعی برای ما قرار داده است و مردمان خارجه میدانند که اهل افغانستان فطرتا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 312 of 484

جنگی میباشند تا زمانیکه بتوانند خود را عقب سنگها پنهان نمایند و در میدان با دشمن مقابل نشوند
همیشه میتوانند بجنگند شک نیست آن روز خواهد رسید که راههای آهن و تلگراف خیلی مفید
باشد و از دائر شدن آنها در مملکت مردم خوشحال شوند و آنروز روزی خواهد بود که ما به بینیم لشکر بزرگی
داریم ان قدر قوه داشته باشند که با همسایه های خود بجنگند ولی تا وقتی که ما قوت کافی
نداشته باشیم تا خودداری خود را بکنیم نباید بدست خود قوت کوهسار مملکت خود را ضعیف
نمائیم یا نباید مرتکب همان اشتباه شویم که شخصی مرغی داشت که هر روزه تخمی زرین
برای او می نهاد و آن کس بخیالی که یک دفعه تخمها را بدست بیاورد مرغ را کشت و بمقصود نرسید

ادارهٔ پست خانه

این ادارهٔ قبل از جلوس من فقط اسماً وجود داشت آنهم یک خط راه بجهت حرکت پست از
کابل به پیشاور مفتوح بود و نوشته جات بعد از مدت مدیدی در زمانی غیر معین بصاحبانش
میرسید حالا بترتیب صحیح مرتب میباشد و در هر شهری از مملکت من پستخانها دایر میباشد و
رسانیدن نوشته جات هم آنقدر سریع میباشد که در ظرف سی و شش ساعت از هندوستان
بکابل میرسد بهر جانب ممالک اطراف یعنی روس و ایران و چین و هندوستان جاری میباشد
وضع سفارشی نمودن پاکتها و گرفتن قبض آنها و فرستادن اعلانات و امانات و بروات
پستی و غیرها کاملاً مکمل میباشد و بطرز پستخانهای هندوستان میباشد و دخلی که از این
عاید میشود بجهت تمام مخارج آن کفایت می کند

فصل چهارم

در باب چند فقره حالات از مشاغل یومیهٔ خودم میباشد از زمان طفولیت تا بحال وضع
زندگانی من بکلی بعکس طرز معاشرتی میباشد که اکثر سلاطین و رؤسای آسیائی دارند و پیشتر
اوقاتشان مصروف بطالت و تعیش میباشد و مردمان بزرگ خیال مینمایند که بجهت پادشاه
گمرشان ست اگر به بینند پیاده راه میرود یا بدست خود کاری را صورت میدهد ولی با عتقاد من

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 313 of 484

کناهی ازین بزرگتر نیست که روح و بدن خود را بگذاریم بیکار بماند و مشغول کارهای مفیده نباشند
و این کفران نعمتی ست که خداوند بما عطا فرموده است مطالعه کنندگان کتاب من از تاریخ
حالت من میتوانند خودشان استنباط نمایند که در ظرف تمام زندگانی خود آیا من مرد سپاهی
کامل نبوده ام و شاید آزادانی فعله یا کارکری زحمت کش تر بوده ام وضع معاشرت و لباسم همیشه ساده
و بی تکلف و سپاهیانه بوده است همیشه مائل بوده ام که شب و روز خود را کاملاً مصروف کاری داشته
باشم و فقط چند ساعتی را صرف خواب می نمایم و چون عادت طبیعت ثانوی پیدا میکند طبع
من عادی شده است در حالتی که ناخوش سختی هم باشم که نتوانم در بستر حرکت نمایم باز هم برحسب
معمول مشغول مطالعه و تحریر رسائل و سایر نوشتجات دولتی و اصغاء عرایض و تظلمات
رعایای خودم و صادر نمودن دستورالعملها و احکامات میباشم و اشخاصیکه مرا در این کونه مواقع
دیده اند میدانند که چه بسیار کار میکنم و اکثر اوقات شنیده اند که گفته ام اگر دست پای من نمیتواند
از بستر حرکت نماید باز هم میتوانم زبانم را حرکت داده باشخاصی که در حضور اند احکام بدهم و بانها
بگویم که چه باید بکنند کار بسیار برای من زحمت نمیباشد بلکه بعکس کار زیاد را دوست دارم و ابدا
خسته نمیشوم چرا که خیلی مایل بکار و محنت میباشم شک نیست که هر کس هوائی و هوسی دارد و هوس
من همینهاست تمام مشقتی را که بر خود وارم بجهت این میباشد که نظم مملکت خود را مکمل نمایم چنانچه شاعر میکوید
حرام است بر پادشه خواب خوش که باشد ضعیف از قوی بارکش این عشق کار را
خداوند در طبیعت من نهاده است چنانچه مدت عمر آرزو و تمنای واقعی من این است که مخلوقیرا
که خداوند تعالی باین بندهٔ ضعیف عاجز خود سپرده از انها نگاهداری نمایم چنانچه خداوند
به پیغمبر خود میفرماید اذا اراد الله شیئا فهیاء باسبابه چون خداوند خواست که افغانستان
را از تعدی خارجه و اغتشاشات داخله برهاند این بندهٔ ضعیف خود را باین مقام منیع مفتخر
کردانید و او را واداشت که در خیال اسباب رفاهیت ملت مستغرق باشد و او را ملهم کرد که اوقات
خود را صرف ترقی این مردم نماید و حاضر باشد که نفس خود را فدای آسوده کی و دین حقهٔ محمدیه ۳

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 314 of 484

بنماید هرچه بیشتر می بینم که اهالی سائر ملل وادیان رو بترقی چالاک میروند خواب واستراحت من
کمتر میشود تمام روز متفکرم در اینکه چگونه خواهم توانست که با تندرفتارترین ملتی مقابله نمایم و شبها
خوابهای من از همین قبیلها میباشد مثل معروفست که گربه غیر از موش چیز دیگر بخواب نمی بیند و
من غیر از حالت عقب افتادگی مملکت خودم و اینکه چگونه باید ازان محافظت نمود دیگر خوابی نمی بینم
زیرا که ملاحظه میکنم که افغانستان بمنزلهٔ گوسفند بیچاره ایست که شکار میباشد که از یک طرف
شیری و از جانب دیگر خرس مهیی باو تندنگاه می کنند و حاضرند که بخشتین موقعی که بدست آنها
بیاید او را بلع نمایند چنانچه اهالی دربار من میدانند که چندین سال قبل از اینکه تحدید حدود افغانستان
مطرح مذاکره شود خوابی دیده بودم و آن خواب را در همان زمان طبع نموده در تمام مملکت منتشر
ساختم خلاصه مفاد خواب مذکور این بود که قبل از موت خودم باید دیوار محکمی را اطراف افغانستان
بجهت امنیت و حفاظت آن کشیده به تکمیل رسانم معبرین تعبیر این خواب را چنین نمودند که جمله
افغانستان را باین قسم تحدید خواهم نمود تا باین وسیله جلوگیری شود حالت تخطی همسایه هایرا که
استمرار آدر صدد پیش آمدن و نزدیک شدن مثل این ست اکثر خوابهای دگر من که تمام آنها را باهل
دربار خود گفته ام وراست شده است و دیدند که سرحدات تحدید شد و من هنوز حیات دارم و
این معنی باعث تاسف اشخاصی ست که خواستند مرا تمام نمایند زیرا که هفته یک مرتبه در افواه مردم
شهرتهای دروغ در باب فوت من منتشر می نمایند و گمان نمیکنم که هیچ کس این قدر چندین دفعه مرده
باشد که آنها بخیال خود مرا میرانده اند تعجب ست که هرچه بیشتر زحمت میکشم عوض آنکه خسته شوم بیشتر
مایلم که مشغول کار بوده باشم چنانچه مثل معروف ست اشتها زیاد نیست بجهت اشخاصیکه
میخواهند بعضی تفصیلات وضع زندگانی مرا بدانند اظهار میدارم که برای خواب وقت معینی
بجهت خوراک زمان مخصوصی ندارم بعضی اوقات غذای من تا چندین ساعت در سفره جلو من
میماند و خودم در تفکرات مستغرق بوده از غذا فراموشی دارم وقتی که مشغول طرح ریزی بعضی
ترقیات و متوجه امورات دولتی میباشم خیالات چنان بر من مستولی میشود که هیچ یک از

اشخاصی را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 315 of 484

اشخاصی را که در حضور من هستند نمی بینم اکثر شبها مشغول مطالعه و نوشتن جواب مراسلات میشوم و سر مرا بلند نمی کنم یا ملتفت نمی شوم که شب گذشته است و صبح نمودار شده است و حکایت من مثل حکایت عاشقی ست که در مشرق زمین باسم مجنون معروف ست مجنون بالیلی آن قدر تعشق داشت که روزی سگ لیلی را دیده عقب آن سگ رفت و ملتفت نشد که مسجد میباشد و اشخاصی را هم که در انجا مشغول نماز بودند ندیده وقتی که اهل مسجد از او مواخذه نمودند اظهار داشت که من نه مسجد را دیدم و نه شما را که در اینجا مشغول نماز هستید زیرا که سگ محبوبه خود را خیلی دوست میدارم پس اشخاص مذکور آن قدر متوجه خدای خود نبودند که مجنون متوجه سگ معشوقه خود بوده است زیرا که حواس آنها متوجه دیدن مجنون و سگ بوده است لهذا نماز آنها قیمتی نداشته است دکترها و اطبا بمن میگویند که این اشتغال لا یقطع علت کلی تمام امراض من ست و چون من خیلی زحمت میکشم و غذا خود را هم در اوقات معینه از روی ترتیب صرف نمی کنم ولی جواب من این است که عشق و عقل و حکمت هیچ وقت با همدیگر موافقت ندارند چون من عاشق رفاهیت ملت خود میباشم لهذا ملتفت مشقت خود نیستم بلکه ملتفت رنج و زحمات رعایای خود میباشم و نمی توانم متحمل اینها بشوم کسانیکه هرگز عشق نداشته نمیدانند که زحمات عشاق چه قدر سخت و مطلوب میباشد چنانکه یک نفر از شعرا خوب گفته است رنج راحت دان چه مطلب بزرگ کرد کله تو تیای چشم گرگ در مطلب رفاهیت افغانستان هر چه آثار تغییر و ترقی مشاهده می نمایم تندتر عقب آنها میدوم بمثل آنکه عاشق بعقب نقش پای معشوقه خود میرود و یعنی زیادتر اسباب تشویق بحمیت او میشود که در راه خود ثابت قدم تر باشد و از خداوند مسئلت مینمایم که در اجراء تکلیفی که از میان سائر مردم مرا برای آن منتخب فرموده است معاونت فرماید و اکثر مواقع بسبب بدرفتاری رعایای خودم که همیشه مشغول یاغی و دعوا و اسباب چینی برای یکدیگر میباشند و بمخالفت همدیگر خبرهای دروغ بمن میرسانند بسیار دل شکسته میشوم آن وقت باید بحمیت تحقیق صحت مطلب رسیده کی نمایم و این فقره اسباب تضییع نصف وقت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 316 of 484

عزیزمن میشود باین معنی که هرچه سعی مینمایم وبترقی قدم برنمی آنها مرا عقب می کشند ازین جهت
خیلی خسته میشوم بعضی اوقات خیال میکنم که حالت تغییر پذیر نیست واسباب چینی آنها هم
علاج ندارد ودمکن نیست آنها را بدرجه از تقاد اد که آنها در قوت وخاصیت همسر همسایهای
خود بشنوند کاهی فکر می نمایم که خود بست ازین زندکی پر غصه وزحمت کناره کرفته جای دیکر
زندکی آسوده وآرامی اختیار نمایم ورعایای خود را بکذارم که بین خودشان بجنکند تاتمام
شوند ولی این اقدام از مردانکی دور است وتمرد از انجام دادن تکالیفی است که پادشاه
حقیقی یعنی قادر مطلق بما امر فرموده است وبجهت آن مرا خلق فرموده است واعتقاد
من اینست که عاشق صادق نباید ابدا از اشکالاتی که همیشه بجهت او پیش می آید روکردان
بشود وتمام نازوکرشمهٔ معشوق خود را وظلم وستم اورا حرکاتی شیرین وزحماتی کوارا بداند
رنجهای معشوق راحت وعیش او میباشد واشکالات وغصه که بجهت شخص مصلح پیش
می آید اسباب سرکرمی او میشود واو را امیدوار در انکار بیشتر سعی وکوشش نماید در ظرف
بیست وچهار ساعت روز وشب که مشغول کار هستم هیچ وقت معینی یا ترتیب صحیحی برای
من نمیباشد از صبح تا شام واز شام تا صبح مثل یک نفر فعله مشغول کار میباشم وقتی کرسنه
میشوم غذا میخورم وبعضی روزها بخاطرم نمی ماند که غذا خورده ام یا نه وبعض روزها بکلی از غذا
خوردن فراموشی دارم از تحریر سر مرا برداشته از اهل دربار می پرسم که امروز غذا خوردم یا
نه بهمین طریق وقتی که خسته ومایل بخواب میشوم بر همان تخت خوابی که صندلی کار من میباشد
بخواب میروم وهیچ اطاق شخصی وخوابکاهی معین ندارم ونیز اطاقی بجهت خلوت یا
برای پذیرائیهای بزرک لازم ندارم با اینکه اقسام اطاقها در عمارات من متعدد میباشد
ولی هیچ وقت فراغت ندارم از اطاقی باطاق دیکر حرکت نمایم البته مایل می باشم که
باندرون رفته وشبی با اهل وعیالم بسر ببرم وآنها هم خیلی مشعوف میشوند که بجهت ملاقات
آنها بروم ولی از کثرت مشغله وقتی ندارم مکر کاهی از اوقات برای ملاقات آنها میروم

وچون

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 317 of 484

وچون بیان داشته ام که بحبت غذا خوردن یا سایر حوایج شخصی خود وقت معینی ندارم لهذا مذکور میدارم که رسم معمولی من این ست که بین الطلوعین استراحت می نمایم و تقریبا دو ساعت از ظهر گذشته بیدار میشوم و در ظرف تمام مدتی که در رخت خواب هستم خواب من باین قسم بهم میخورد که تقریبا هر دو یکساعت بیدار میشوم و در باب ترقیات و اهتمامات کارهای مملکت خود بخیال می افتم و بعد مجددا بخواب میروم و همکذا بین دو سه ساعت بعد از ظهر برمیخیزم و اول کاری که می کنم این است که دکترها و اطبارا میخواهم و اینهارا امتحان مینمایند که آیا دوائی بحبت من لازم ست یا خیر و بعد ازان خیاط باشی می آید و چند دست لباس ساده بطرز لباسهای فرنگستان باخود می آورد و یکدست ازان لباسهارا برای آنروز منتخب مینمایم از فراغت از شست و شو و پوشیدن لباس قهوه چی می آید و چای و نهار مختصر باخود می آورد و در ظرف تمام این مدت یعنی از زمان داخل شدن اطبا تا وقت فراغت از نهار ایشیک آقاسی و ناظر و منشیها و یکدو نفر از اجزا دیگر بطرف من نگاه میکنند و در دل خود میگویند زود باشید تا هریک از کارهای خودرا عرضه بداریم بحبت این فقره آنهارا ملامت نمیکنم چراکه منشیها باید جواب تمام مراسلات و مکتوبات آنروز را از من بشنوند و ناظم تمام بروات الخراجات یومیه دولتی را بحضور برساند و تمام اطلاعات ادارهٔ اخباریه راکه بعد از خوابیدن رسیده است بمن عرضه بدارند و ایشیک آقاسی صدها نفررا که عرایض آنهارا باید رسیده کی نمایم یا آنهارا به بعضی مامورینها مقرر دارم در حضور بیاورد و همکذا همینکه بعد از اتمام صرف نهار مشغول کار میشوم چندین نفر از اجزا و پسرهای خودم و نوکرهای شخصی بحضور می آیند که بحبت کارهای خود دستور العمل بگیرند و هر غلام بچه که از اینها بسیاری میباشد و اجزا ادارهٔ اخبار خفیانه باعریضه جات اشخاص مظلم که استدعای دادرسی و معدلت از من دارند در دست گرفته داخل اطاق میشوند و همچنین اشخاص بسیاری که میخواهند متوجه کار آنها بشوم و نیز میخواهند که کار زیادی بحبت من تهیه نموده و اظهار سعی خود را بنمایند اطراف من هجوم می آورند هیچیک از اهالی وطن من عشر زحمت مرا ندارند تا وقت سحر روز

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 318 of 484

مشغول کار هستم همان ترتیب قبل را معمول میدارم ولی فقط چند دقیقه بجهت غذا خوردن از
کار طفره میزنم لیکن همان وقت هم اهالی دربار و نوکرها متصلاً با من مشغول مذاکرات میباشند
و در حقیقت آدم بدخو هیچ راحت ندارد از ۱۳۰۹ که پسر خود حبیب الله خان را مقرر داشته ام
که عوض من در دربار عمومی جلوس نماید کارهائیکه بجهت خود معین نموده ام و هر روز مشغول
آنم از قرار ذیل ست امورات وزارت خارجه اداره اخباریه کارهای پولیتیکی
حسابهای خزانه استنطاق مقصرینی که متهم بخیانت بدولت و دیگر خیانات و تقصیرات میباشند
و مراجعه باحکام محاکمات پسرم و دیگر محاکمات حکام جزا و تشکیت تمام امورات متعلق
باجتماع اقسام ادوات حربیه و آشیا بجهت کارخانجات و دائر نمودن محاکمات جدیده و اصلاح
قانون مملکت و اجرا اصلاحات و دادن دستور العمل به پسر خودم و سایر مامورین و امورات
شخص خانه و اداره خودم و نیز امورات تمام رؤسا و سرکرده کان خارجه که در تحت حمایت من میباشند
و امورات مهمانها و مستخدمین و غلام بچه ها اجزاء دربار اشخاص ذیل از زمانیکه از خواب بیدار
شوم تا زمانیکه باز بخواب میروم همیشه در حضور من میباشند مشیها آیشیک آقاسی ناظر
رئیس اداره اخباریه رئیس کارخانهای شاهی که آوردن تمام عرایض هم بعهده این شخص
میباشد هیچ منصبی معزز و محترم تر ازین منصب نمیباشد و شخصی که حالا دارای این منصب
میباشد صفر خان است که مراسلات وکیل دولت انگلیس هم توسط همین شخص بمن میرسد
یک نفر دکتر طب جدید یک نفر طبیب طب قدیمی یک نفر جراح یک نفر دواساز دو سه نفر
صاحب منصبهای فوج خاصه که بر علاوه داشتن منصبهای نظامی در زمانیکه حاضر دربارند
موقتاً سیر غضب و جلاد هم میباشند و چند نفر فراش خلوت که متوجه کلهادو کاغذ و قلم و سایر اسباب
اطاق میباشند چند نفر پیش خدمت و یک نفر شربت دار و یک نفر قهوه چی باشی یک نفر آبدار
یک نفر سقا باشی و غلام بچه ها و شاطرها و صندوقدار و خازن اسلحه اشخصی خودم و قلیان بردار
و چند نفر فراش و چند نفر خیاط و خدمه اشخصی خودم و یک نفر کتاب دار و چند نفر قاپچی و منجم باشی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 319 of 484

وعرض بیکی و آعلانچی دربار و میر آخور علاوه برایها اشخاص ذیل هم همیشه نزدیک اطاق دربار حاضر
میباشند که هر وقت لازم شوند بحضور بیایند شطرنج بازها و تخته نردبازها و چند نفر از رقعای شخصی خودم
و یک نفر که در شب کتاب بجهت من میخواند و یک نفر قصه گو و بعضی از مامورین را که در ظرف
روز اطلاعات بحضور برای من می آورند اجازه میدهم که شب وقتی از کارهای شان فارغ میشوند
با من مصاحبت نمایند و شبها چند نفر از اعیان و سرکرده هائیکه در کابل میباشند بجهت ملاقات
من می آیند اگر فراغت دارم اشخاصیرا که برای صحبت داشتن و ملاقات خواسته ام اذن توقف
میدهم و سایرین مرخص میشوند و مطربها از چندین طوایف یعنی هندی و ایرانی و افغان میباشند
و اینها هم در شب بدربار حاضر میشوند و اجرت بآنها داده میشود و اگر خودم فارغ باشم اینها بحضور می آیند
و مشغول خواندن و نواختن سازها میشوند اگرچه خودم هیچ وقت بکلی فراغت ندارم ولی اهالی دربار
از تغنیات آنها خوشوقت میشوند و خودم هم گاه گاهی گوش میدهم این قبیل اشخاص یعنی
جماعت دوم عموماً شب را حاضر خدمت میشوند طایفهٔ سوم نوکرهای شخصی میباشند که همیشه در اطاقهای
متصل باطاق نشیمن من یا اگر در سفر باشم در چادرهای متصل بسراپرده خودم میباشند تا
هر وقتی که آنها را بخواهم حاضر باشند و این اشخاص از قرار ذیل میباشند کالسکه چیها چیان چیها
(نوکرهائی که تخت روانهای کوچک را بدوش حمل مینمایند) باغبانها و سلمانیها و جاروب کشها
و ذخیره دارها و نقشه کارها و مهندسین و بیل و کلنگ دارها و اجزاء طبی علاوه بر طبیبهای
سابق الذکر و اجزاء مهندسین و قاصدهای پیاده و سواره بجهت فرستادن احکام و
نوشتجات و اجزاء پیشخانه و دیگر نوکرهای شخصی هم میباشند و ملاها و آمام جماعت و
مکتب بجهت غلام بچه ها و یک دسته موزیکان چی و یک نفر نقاره چی و چترچی و تبیر قدار
وقتی که بیک طرفی سوار میشوم هریک ازین مستحفظین و نوکرهای شخصی با من حرکت مینمایند
و با فوج سواره و پیاده و توپخانه فوج خاصه و با سپاهی سواری اهالی دربارم و اکثر صاحب
منصبها و غلام بچه ها و سایر نوکرهای مقرب براق طلا و نقره زده اند وقتیکه تمام این خدم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 320 of 484

وحشم حرکت مینمایند تماشائی خوشنمای وباجلوه میباشد اگرچه سواری از یک عمارت تا عمارت
دیگری باشد این کوکبه باین ترتیب حرکت می نمایند وخودم در وسط آنها میباشم واطراف
من اهالی دربار وصاحب منصبها ونوکرهای مقرب وغلام بچه ها وغیرها میباشند واینها از
هرطرف مرا بکلی احاطه دارند ونوبت بنوبت با من صحبت مینمایند شاطرها با اسپها وفراشها
متصل باسپ سواری یا جیان من میروند این دائره وسطی میباشد جماعت دیگری هم از
نوکرهای شخصی درجه دوم میباشند یعنی خیاطها وفراشها وقلیان برداره ها ودواسازها وغیرها
جماعت سوم از سربازهای فوج خاصه میباشند که درجلو وعقب حرکت مینمایند وتوپخانه هم
باقتضای وضع سفر که بکدام سمت ودرچه موقع هست معین میشود محافظین فوج خاصه خودم
وفوج خاصه پسرها وعیالهایم ازدو طایفه میباشند اولا از طایفه سلطنتی که موسوم برساله
شاهی قندهاری اند ازدرایهای قندهار میباشند ودیگری فوج پیاده میباشد ثانیا محافظین
رساله شاهی کابلی یقینی فوج خاصه سواره میباشد وتمام اینها پسرهای سرکردهای طوایف
کوهستانی افغانستان میباشند ویک فوج پیاده شاهی کابلی که اینها هم پسرهای رؤسای افغانستان
میباشند باین فوجهای خاصه قندهاری وکابلی فرقه ثالثی یعنی پسرهای رؤسای ترکستان
راهم درسوار وپیاده زیاد نموده ام صاحب منصبهای افواج خاصه سوار وپیاده وتوپخانه از رؤسای
منتخب افغانستان اند که محل اعتماد کامل من میباشند وپسرهای اقوام خودم واشخاصی
که نوکرهای بادفای پدرم بوده اند ونیز همراهان خودم که در اوایل عمرم با من بوده اند میباشند
ومواجب تمام افواج خاصه ونیز مواجب صاحب منصبهای آنها از سایر عساکر قدری بیشتر
بجهت آنکه مسئولیت محافظت نفوس خانواده سلطنتی ونیز حفاظت عمارات دولتی وخزانه
مخازن قورخانه با آنها میباشد این افواج ونیز دسته جزئی از توپخانه که مشتمل بر توپهای ماکسیم
وکارونیرو یک باطری توپهای کوهی ویک باطری توپهای کوچک وهمیشه حاضر اند که بهر سمتی وهر آنی
که خواسته باشم عازم شوم فوراً حرکت نمایند وخودم همیشه مثل یک نفر سپاهی که بجنگ میرود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 321 of 484

حاضر السلاح میباشم بقسمی که درصورت لزوم بدون معطلی میتوانم حرکت نمایم جیبهای نیم تنه وشلوارم همیشه از شش لوله های پر مملو میباشد و یک یا دو عدد نان هم بجهت آذوقه یک روزه همراه دارم و نانها را هر روزه عوض میکنند و چند لوله تفنگ و چند قبضه شمشیر پهلوی تخت خواب من یا صندلی که روی آن نشسته ام دم دست من حاضر ست و اسپهای زین کرده هم همیشه در جلو اطاق دفتر من مهیا ست نه فقط بجهت خودم بلکه برای تمامی اهالی دربار و مستخدمین رکابی من هم جلو اطاق دربار اسپها حاضر ست و تیر امر نموده ام که مبلغ کثیری از مسکوکات طلا در میان زین برگ اسپهایم بجهت تهیه سفر بدوزند و هر دو طرف زینها دو قبضه شش لوله میباشد در این مملکت جنگ طلب بخیال من لازم ست که سلطان مخصوصاً سلطانی که خودش هم سپاهی باشد باید همیشه بجهت حوادث ناگهانی مثل یک نفر لشکریی که بمیدان جنگ برود حاضر بوده باشد اگرچه گمان میکنم که مملکت من بالنسبه باکثر سایر ممالک بیشتر امنیت و آرامی دارد باز هم شخص هر قدر احتیاط و تهیه داشته باشد هنوز کم ست وقتی که خودم استراحت می نمایم تمام مستخدمین هم میخوابند غیر از اشخاص ذیل که بنوبت خود بیدار و کشیک می کشند قراولها با صاحب منصبهایشان قهوه چی ابدار دواساز قلیان بردار پیش خدمت خیاط باشی غلام بچهای مقرب من پسرهای اجزاء خانواده سلطنتی و پسرهای اعیان و خوانین و پسرهای صاحب منصبهای دربار من میباشند علاوه برایها غلام بچهائی میباشند که از طوایف کافرستان و شغنانی و چترالی و بدخشانی و هزاره و سایر طوایف میباشند و حقیقت این بچه ها بیشتر از سایر نوکرهای من تحت تربیت و تعلیم خودم میباشند لباس آنها مثل شاهزاده گان از پارچهای نفیس و گران بها ست اسپهای ممتاز نیز بجهت سواری دارند و نوکرها و مستخدمین شخصی هم دارند و علاوه بر لباس و خوراک و اسپ و منزل و نوکر که از دولت داده میشود پول خرج جیب هم دارند تا نیکه بزرگ میشوند چون آنها را خودم تربیت نموده ام بمناصب جلیله مملکت مفتخر می نمایم مثلاً فرامرز خان که غلام چترالی میباشد سپه سالار معتمد من در هرات میباشد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 322 of 484

وناظر محمد صفر خان که او هم غلام چرا الی ست یکی از نوکرهای خیلی این دربار من میباشند و قهر بت
من در دست اوست که نوشته جات و غذا و دوا یکرا امر می نماید خلاصه جان و نیز تمام مملکت
من بکلی در دست اوست مرحوم پروانه خان نائب سپه سالار و مرحوم خان محمد خان خزانه دار
کل که دو نفر از بزرگترین صاحب منصبهای مملکت بوده اند در زمان حیات خود غلام بوده اند فی الواقع
لفظ غلام فقط اسمی ست که باقی مانده ولی معنی حقیقی این لفظ در افغانستان در عهد سلطنت
من اینست که آنها از سایر نوکرهای مملکت معتمد تر و مقرب تر میباشند و وقتی که آنها بکمال رشد میرسند
دخترهای اعیان از خانواده های خیلی محترم را بجهت آنها تزویج مینمایم منازل و اسباب و تمام
لوازمات خانه داری بهتر از شاهزاده گان خانواده سلطنتی بآنها میدهم عیالهای آنها مستمری علیحده
بجهت خرج جیب خود دارند و نیز مستخدمین شخصی از جانب دولت دارند باین طریق رسم وحشیانه غلامی را
از میان برداشته و متروک ساخته ام لفظ غلام فقط از زمانهای قدیم باقی مانده است والا
در افغانستان غلامی نمیباشد خرید و فروش بنده قانوناً ممنوع میباشد غلامها و کنیزهائیکه در
خانه های مردم میباشند و سابقا همیشه بنده بوده اند حالا از اجزاء خانواده مالکین خود محسوب
میشوند اولاً بنده ها را خانه زاد میگویند و همان مهربانی و محبتی را در حق آنها مرعی میدارند که درباره
سایر اطفال صاحبخانه معمول میشود اگر شخصی بندهٔ را بقتل برساند برخلاف آنچه که در زمان سابق
متداول بود سزایش قصاص میباشد و هرگاه در حق بندهٔ ظلم شود و ثابت گردید که ظلم شده است
بموجب قانون آن بنده آزاد میشود چرا که خداوند عالم تمام افراد بشر را از یک پدر و مادر خلق
فرموده است و مستحق حقوق بالسویه میباشند هیچ دلیلی ندارد که یک نفر ظالم و دیگری مظلوم
واقع شود عموماً غلامها و کنیزهای افغانستان اولاد اسرای جنگ میباشند یا اولاد مقتولین
جنگها هستند که کسی را ندارند از آنها پرستاری نماید خانه واده های متمول اعیان و اشراف
آنها را مثل اولاد خود نگاهداری مینمایند و مثل غلام بچه ها وقتی که بزرگ میشوند بطور شایستگی
آنها را داماد میکنند و بالنسبه باکثر اشخاص فقیر بواسطه نفوذ اولیای خود بمناصب بلند میرسند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 323 of 484

وباین قسم برحسب تعلیم ولیاقت وتربیتی که درمصاحبت اطفال تربیت شده تحصیل نموده اند بمناصب جلیله ارتقا میسیابند در سنه ۱۳۱۲ از مانیکه ولایت کافرستان رامفتوح نمودم امرکردم هیچ اسیری رابغلامی نفروشند ونیز هیچ کس مأذون نیست که زن کافریرا برخلاف میل او تزویج نماید باشخاصی که اسیرها بطور غارت درجنگ گرفته بودند ومستحق بودند که غنیمت خود رابرای خود نگاه دارند معاوضه نقدی داده واسیرا مستخلص نموده آنهارا آزاد کردم

وضع خوراک

باعتقاد من غذا میخوریم که حیات داشته باشیم ولی اکثر رؤسای مشرق زمین گویا عقیده شان اینست که حیات بجهت غذا خوردن میباشد

شرب مسکرات رابا کمال سختی منع کرده ام وهرکس شرب نماید کاملا تنبیه میشود وخودم هم شراب نمی خورم وهیچ کس ازاهل دربار ومستخدمین راهم که مسلمان باشند نمیگذارم شراب بخورند مگردرحالت ناخوشی که طبیعت تجویز نموده باشد غذای طبخ شده ازآشپزخانه دولتی بتمام مستخدمین شخصی که قبلا مذکور شده است داده میشود وبجهت عیالها ونوادههای من هم ومستخدمین شخصی آنها هم از همانجا غذامی برند هفته یک مرتبه تمام صاحب منصبهای لشکری وکشوری درمجلس عمومی که متعلق به پسرم حبیب الله خان است حاضر شده دراطاق بزرگ (سلام خانه) با او غذامی خورند این اطاق تالار بزرگی است بجهت مجالس رسمی میباشد وجای یک هزار ویانصد نفر مهمان رادارد تا سنه ۱۳۰۹ خودم درانیگونه مجالس حاضر میشدم مخارج آشپزخانه دولتی ازخزانه داده میشود ودرتمام شهرهای بزرگ افغانستان هم مخارج آشپزخانه دولتی ازخزانه داده میشود حکام ولایات وشهرها هم بنیابت من بتمام صاحب منصبهای کشوری ولشکری وخوانین که درانجا هستند ازمال دولت شام وناهار میدهند این رسم مهمانداری همیشه درافغانستان بوده است واگرچه خیلی اسباب خرج میباشد ولی این رسم رابایدهمیشه برقرار داشت غذائیکه بجهت خودم وصاحب منصبها واجزا وخانواده خودم طبخ میشود مشتمل برمطبوخات کابلی یعنی پلو وکباب واقسام خورشها وغذاهائے

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 324 of 484

اوزبکی وهندی وفرنگی ازهرقسم میباشند تاهرکس هرغذائیراکه خواسته باشد بخورد زیراکه ازاکثرملل نزد
من مستخدم میباشند ترتیب غذاهابااین قسم میباشد اول صبح نهارمختصری میخورندکه چای ونان
چای وکلوچه ونان روغنی ومیوه بوده باشدوبین دوسه ساعت ازظهرکه گذشته نهارمیخورندبازنزدیک
عصرمیوه وچای میخورندوبین ساعت چهاروشش ازشب گذشته شام میخورندولی خودم درظرف
روزفقط یک دفعه غذامیخورم ولی گاهی هم تنقلات صرف مینمایم اهالی دربارودیگرمستخدمین شخصی
من ونیزپسرهاوعیالهای من ودستجات مستخدمین آنهادودفعه غذامیخورندودرین هم میوه وتنقلات
صرف مینمایندصاحب منصبهائیکه ماذون هستندرحضورخودم وعیالهاوپسرهاودخترهایم
می نشینندوغذامیخورندوسائراجزاءونوکرهاعلی قدرمراتبهم دراطاقهای دیگرغذاصرف مینمایندو
جماعتی هم هستندکه خوراک ومیوه وچای بطوریچیره بآنهاداده میشودکه درمنازل خودصرف نمایند
غذائیکه باقی می ماندبین فراش وپیش خدمتها تقسیم میشودوطریقه غذاخوردن بدین وضع است
که ظرفهاروی میزی که سفره هم برآن گسترده اندمی چینندوآن میزبقدری بزرگ ست که همه
مهمانهادورآن نشسته غذامیخورندبعدازان پیش خدمتهاآب گرم آورده دستهای اهل دربارو
صاحب منصبهارامیشویندپس ازشستن دستهامشغول غذاخوردن میشوندونوکرهاحاضرخدمت
ایستاده اندبعدازغذاخوردن مجدداًآب گرم آورده مهمانهادستهای خودرامیشویندپس ازان میوه
صرف می نمایندومهمانهازحمت انکه ازاطاق بیرون رفته دست خودرابشویندنمیکشندوراطاقهای
نشیمن واطاقهای خوابگاه ونیزاطاقهای عیالهاوپسرهاودخترهایم اقسام گلهای رنگارنگ
ونهالهای گوناگون خوشنما وتصویرهاوسازهاپیانووسایرسازهاوظروف چینی ممتازو
سایراسباب زینت وقالیهای ایرانی وهراتی وبلیل ودیگرمرغهای خوشالحان میباشد
واسباب ممتازقیمتی وسایرچیزهائیکه بگمان من اسباب مسرت وتماشای مجلسیان است
درعمارات من مهیاست اگردروقت غذاخوردن ازمردمان خارجه یافرنگی کسی حاضرباشد اگر
مسلمان باشدآنهارانکلیف بغذامی نمایم که بامانغذابخورندولی اگرمسلمان نیستندوراطاق دیگری

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 325 of 484

یا روی میز علیحده غذا می خورند اکثر اوقات فرنگیها بمن میگویند که از خوراکهائیکه بطرز بومی طبخ شده است بالنسبه بغذاهای فرنگی بیشتر لذت می بریم نمیدانم باطناً خیال آنها چیست ولی اگر در حقیقت راست میگویند و محض تعارف و خوشی من که میزبان آنها هستم نمیگویند خیلی مشعوف میباشم ولی چون عموماً می بینم که آنها بالنسبه بغذاهای فرنگی از غذاهای افغانی بیشتر میخورند پس واضح است که راست میگویند زیرا که هیچکس از غذائی که میل نداشته باشد محض تعارف خیلی نمی خورد بعیالها و پسرها و دخترهایم عیالهای آنها و اولادهای آنها و نوکرهای آنها علاوه بر خوراک و لباس و اسپ سواری و منزل برحسب رتبه و کفاف آنها مستمری مخصوصی ماهانه نقداً از دولت داده میشود بهریک از پسرهای بزرگم حبیب الله خان و نصر الله خان بیست هزار روپیه ماهانه بجهت خرج حبیب آنها داده میشود و بعیالهای آنها سایر مستخدمین شخصی آنها هم بهمین قسم مستمریات علیحده داده میشود عیالهای من که دو نفر از آنها یکی دختر میر حکیم خان و یکی دختر میر جهاندار شاه یعنی والدهٔ حبیب الله خان و نصر الله خان میباشند و والده محمد عمر خان و والده امین الله خان و والدهٔ غلام علی خان و والدهٔ مرحوم حفیظ الله خان و اسد الله خان و والدهٔ فاطمه جان هریکی از اینها از سه هزار الی هشت هزار روپیه کابلی بجهت خرج حبیب مستمری شهریه دارند و مخارج لباس و منازل و خوراک و سایر ملزومات علاوه بر این مبلغ میباشد ولباسهای آنها متعدد و باقسام مختلف میباشد بعضی بوضع فرنگی و بعضی بوضع شرقی میباشند پسرهای کوچک و نواده ها هم علاوه بر مخارج خوراک و لباس و غیرها مستمری ماهانه بجهت خرج جیب خود دارند در مواقع اعیاد بزرگ مثل عید برات و نوروز بعیال و اولاد خود لباس و نقد و زیورها عیدی میدهم همان قسمی که در فرنگستان رسم ست در موقع عید میلاد مسیح عیدی میدهند تمام اولاد و اهل دربار و صاحب منصبها و نوکرها هم درین اعیاد از من عیدی میگیرند پسرهای من که تمام روز زحمت میکشند عموماً شبها را با عیال و اطفال خود در حرمسرا بسر می برند در اوایل سلطنت خودم تقریباً هفته دو مرتبه بحرمسرای خود میرفتم ولی هرچه بیشتر مشغول کارها و امورات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 326 of 484

سلطنتی شدم رسم بجه مسرا رفتم کمتر شد چنانکه ماهی یک مرتبه یا دو مرتبه شد ولی حالا این قدر
اشتغال دارم که فقط سالی دو مرتبه یا سه مرتبه از عیال و اطفال خود دیدن مینمایم سایر اوقات
سال هم در همان اطاقهائی که مشغول کار هستم شب و روز بسر می برم و عیالهای من در سالی ده
دوازده مرتبه چند ساعتی بملاقات من می آیند خداوند مرا بجهت خدمت خودش خلق فرموده است
تا از ملتی که بمن سپرده است حراست نمایم نه آنکه اوقات خود را صرف عیش و عشرت نمایم
بزرگترین سعادت من این ست که همیشه مشغول خدمات او باشم دو نفر از پسرهایم یعنی حبیب الله خان
و نصر الله خان هر روز دو مرتبه یا اقلا یک مرتبه بجهت تحصیل دستور العمل برای ترتیب کارهای یومیه نزد
من می آیند پسرها و نواده های کوچکترم تقریبا هفته دو مرتبه چند دقیقه بجهت ملاقات من می آیند و چون
همیشه مشغول کار میباشم مدت قلیلی می نشینند و بازی یا بعض اوقات با یکدیگر و گاهی هم با من
کشتی میگیرند و بعد ازان آنها را مرخص نموده که بمنازل خود مراجعت نمایند پسرها و نواده های
من باین قسم تربیت میشوند که از روز تولدشان دایه مقرر میشود که آنها را شیر بدهد و روزی یک مرتبه
یا دو مرتبه در حضور مادرهایشان می برند و بعض اوقات آنها را نزد من هم می آورند و از سال اول تولد
آنها یک نفر آخوند و یک نفر معلم و یک نفر لله و نوکرها و مستحفظین و منازلی که دارای باغچه های کوچک
بوده باشند برای آنها مخصوصا معین میشود این منازل از منازل مادرهای آنها و منازل خودم هم
دور ست بجهت اینکه همیشه تحت حراست و تعلیم دایه ها و معلمین و لله های خود بوده باشند
و این لله ها عموما صاحب منصبان دولتی میباشند که مسن و مجرب و از خدمت معاف شده اند
و اطفال بعوض آنکه نزد مادرهای خود ضایع شده احمق و شریر بار بیایند تحت مواظبت اشخاصی که
بواسطه این کار نزد من مسئول خواهند بود صحیحا کاملا تربیت میشوند و باین سبب اطفال من
تماما خوب و تربیت شده و معقول بر شد میرسند و همیشه خودم هم کمال مواظبت را دارم و در
تربیت آنها خیلی توجه میکنم و اطوار و وضع معاشرت و تعلیم آنها را بچشم دقت رسیده گی میکنم و وقتی
که بحد بلوغ رسیدند متاهل و خانه دار میشوند آن وقت را بعد از اتمام کارهای یومیه خود در اوقات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 327 of 484

معینه بجهت ملاقات من و مادرهای خود می آیند و نیز باآنها دستور العمل داده میشود که از اقوام بزرگتر
خود دیدن نموده و از آنها مواظبت داشته باشند و رفع ما یحتاج آنها را بنمایند و باآنها امر مینمایم که
عادت مطالعه و گردش و تفرج را بجهت سلامتی خود از دست ندهند و بشکار بروند تا تنبل
نشوند یا از عدم ورزش و کار ناخوش نشوند عیالهای من ماذونند بسواری اسپ یا کالسکه حرکت
نمایند و عمارات آنها هم بناهای خوب بطرز جدید است که دارای باغهاست و خارج از شهر میباشد
اینها و عیالهای پسرهایم مستحفظ از خود دارند که وقت سواری اسپ یا کالسکه همراه آنها میباشند
هیچ تکالیف و خدماتی متعلق بعیالهای من نیست جز آنکه با مورات خانه داری رسیده گی نمایند
ولی پسر من باید مثل خودم بوطن خود خدمت نمایند تکالیفی که فی الحال پسرهایم باآنها مکلفند از
از قرار ذیل ست پسر ارشدم حبیب الله خان همان تکلیفاتی را که خودم با سایر امیرهای سابق
افغانستان داشته ام معمول میدارد و غیر از بعض ادارات تازه مثل ادارهٔ امورات خارجه که خودم
بنفسه از این مواظبت دارم ترتیب کارهای یومیه حبیب الله خان از این قرار است که قریب دو
ساعت بظهر مانده بدربار خود حاضر میشود و ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر اهل دربارش را مرخص مینماید
روزهای دوشنبه و پنجشنبه منشیهای دربار تمام عرایض و مراسلاتی را که بتوسط پست یا قاصدها
از هرات و قندهار و بلخ و غزنین و جلال آباد و هندوستان و از سائر نقات مملکت میرسد
بجهت او میخوانند و بروات بحواله خزانه بجهت پرداختن مخارج یومیه ادارات متعدده و
راپورتهای حکام و صاحب منصبان لشکری و کشوری و رؤسای کارخانجات و مخازن قورخانه
و تعمیرات دولتی و دفاتر مالیاتی و غیرها چون مرتب شد بصاحب منصبهائی که هریک متعلق باآنهاست
داده میشود و منشیهای مذکور جوابها و مراسلات و غیرها را بامضاء و مهر او رسانیده بتوسط پست
ارسال میدارند بعد از اتمام اینها تا رسیدن موقع استراحت او هر کاریکه پیش بیاید مشغول
میشود و وقت قلیلی هم بجهت سواری و تفرج معین دارد و قبل از استراحت بچند دقیقه بدربار
من حاضر میشود و در صورت لزوم صبح هم بعد از اینکه بیدار میشوم پیش من می آید روزهای

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 328 of 484

شنبه بسلام نظام می نشیند و تمام صاحب منصبهای نظامی با او نهار میخورند و نیز سربازهای جدید
بجهت نظام مستخدم می نماید و متوجه تمام امورات نظامی شده در باب تقصیرات نظامی و مرافعه هائی
که راجع بامر نظام میباشد حکم می نماید روزهای چهارشنبه بجهت صاحب منصبهای کشوری که
در کابل حاضرند بسلام می نشیند و حکم تقرراتی که راجع بآنها ست باو عرضه میدارند می نماید روزهای
شنبه از محبوسین استنطاق نموده بعضی را سزا میدهد و برخی را رها می نماید و در فقره جنایاتی که از
کوتوالی و سایر ادارات باو عرضه میدارند و بدیگر عرایض و غیرها رسیده کی مینماید روزهای
یکشنبه تمام کارخانجات صنایعی و مخازن قورخانه کابل را ملاحظه و بمستدعیات کارکرها رسیده
کی نموده بآنها مرخصی یا اضافه مواجب یا مستمری و غیرها بر حسب لیاقت آنها میدهد روز جمعه
روز استراحت او میباشد که آنروز یا من ست یا مشغول سواری و شکار میشود و نیز از برای نماز
جمعه بمسجد جامع میرود و از مادرها و سایر اقوام خود دیدن مینماید و وضع رسیدگی در محاکمات مملکت من
آسان و ساده میباشد هرکس میتواند مرا یا یکی از اعیان دولت مرا شخصاً ببیند و بدون
توسط یا سفارش احدی عرض حال خود را بنماید آن وقت بر حسب شهادت و ثبوت فقره مذکوره بیملاحظه
و طرفداری خودم یا پسرم حکم میدهیم اگر کسی نمیخواهد عرض خود را در محضر عام بنماید مشارالیه
میتواند عرض خود را کتباً معروض دارد و در خواندن این عرایض مطول ملال انگیز مردم وقت زیادی
ضایع میشود و مطلب هم کمتر فهمیده میشود ولی مردم آن قدر تنبل میباشند که زبانشان را حرکت نمیدهند
و از نوشتن فرخرفات وقت مرا ضایع می کنند لهذا حکم کرده ام که هرکس غیر از صاحب منصبهای
دربار خواسته باشد کتباً عرض حالی بنماید باید کاغذ تمغداری که قیمت آن سه روپیه است خریده
عریضه خود را روی آن بنویسد و این تدبیر بسیار زحمت بیفائده مرا کم نموده منشیهای دربار خلاص
این عرایض را و جواب آنها را مینویسند عارضینی که عرایض خود را از دست من می آورند عقب مجمر
چوبی پشت سر هم بترتیب می ایستند و این مجمرها بقسمی میباشد که فقط یک نفر بنوبت خود از وسط
آن پیش بیاید و یک نفر مستخدم مخصوصی که بجهت این کار مقرر ست آنها را بحضور می آورد و لی اگر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 329 of 484

ضعیفه یا پیر مرد باشد یا کسانی که خیلی ضعیف یا کم جرأت میباشند یا کسانیکه از جهت دیگری نمی توانند عرض حال خود را صحیحاً بنمایند از جانب آنها عرض بیکنند در حضور عارضین بآواز بلند به پسرم عرض مینمایند و پسرم عرایض آنهارا رسیده کی نموده حکم آنرا می نماید در محاکمات ما تفاوت بین قوانین بجهت اشخاص متمول و فقیر نمیباشد اگر فقیری یا شاهزاده از یکدیگر شکایتی داشته باشند هر دو مساوی میباشند و هر دو شانه بشانه در حضور خودم یا پسرم می ایستند تا بعرض آنها رسیده کی شود حالا کارهای بمعنی قدیم افغانستان متداول نمیباشد در زمان قدیم بسبب نفوذ دوستهای خود بعضی امتیازات و استیلا با شخص ضعیف میداشت در فقرات بسیار مشکل مطول که محتاج برسیده کی قضایای متعدده یا محتاج بشهود متعدد بجهت اسباب مطلب میباشد پسرم حبیب الله خان آن فقرات را بمحکمهٔ قضاوت یا جنایات یا تجارتی یا مالیاتی برحسب اقتضای فقرهٔ مذکور رجوع مینمایند ابتدا بتحقیقاتی بعمل می آمد آن را محتصر نموده خلاصهٔ را نزد من ارسال میدارند که حکم قطعی آنرا بدهم نصرالله خان برادر کوچک حبیب الله خانرا بریاست دفتر محاسبات مقرر داشته ام و بعد از اینکه محاسبین تصدیق نمودند که حساب شخصی بطور صحیح و بغیر ضائعه تمام شده است یک نفر مصدق بعد از امضاء تمام دفعات حساب آنرا محرر نموده به نصرالله خان مینماید که او هم نوشته مذکور را امضاء و مهر نماید و دیگر گفتگوئی نمیماند ولی اگر شخص مذکور حساب را بطوریکه محاسبین تصدیق نموده اند قبول ننماید مصدق مزبور در حضور نصرالله خان فقرهٔ مذکور را مجدداً رسیده کی نموده حکم قطعی آنرا مینماید در فقراتی که خارج از اقتدار نصرالله خان میباشد آنهارا بحبیب الله خان یا بخودم رجوع مینماید پسرهای دیگرم بواسطهٔ صغر سن هنوز بخدمتی مقرر نشده اند از سنهٔ ۱۳۰۹ که حبیب الله خانرا بجهت ضبط و ربط تمام امور مذکور مقرر داشته ام برای خودم روز مخصوصی بجهت کار نمیباشد ولی از ساعتی که از خواب بیدار میشوم تا وقتی که باز بخواب میروم کارها و تکالیف خود را باچنان رغبتی متحمل که هر کاریکه پیش می آید فوراً در صدد انجام آن برمی آیم یک نفر امام جماعت بجهت اهل دربار معین ست

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 330 of 484

روزی پنج مرتبه نماز را با جماعت بجا بیاورند و محتسبین در تمام مملکت مامور میباشند که اوّلاً مردم را وادارند که روزی پنج مرتبه از برای نماز در مساجد حاضر شوند و در ماه رمضان هم روزه بگیرند هرگاه بحرف آنها گوش ندهند عدد معینی با آنها تازیانه میزنند چرا که ملتی که مقید بدینی نباشد فاسد شده تمام و تباه میشود و بدکرداری مردم را در این دنیا و در آخرت بدحال مینماید در مملکت من اشخاصی که دارای سایر ادیان میباشند آزادند و بدون تعصب با آنها رفتار میشود و در کارهای دولتی هم بمناصب جلیله مقرر میشوند و این فقره بکلی برخلاف قانون انگلستان میباشد که اشخاصی که دین معینه انگلستان را ندارند از استحقاق داشتن بعضی مناصب جلیله محروم می مانند مثلاً خودم مسلمان سنی مذهب هستم ولی بعضی از اهل تشیع و هنود را هم صاحب مناصب بزرگ نموده ام هرکس میتواند ادعای خود را در حضور من باین طریق عرضه بدارد اوّلاً بیرون در باطاق آمده اطلاع میدهد که میخواهد بحضور بیاید پس ازان باو اجازه داده میشود داخل اطاق شده شخصاً بخودم عرض حال خود را بنماید یا عریضهٔ خود را نوشته بناظر یا معاون او یا یکی از منشیهای دربار یا به پستخانه بدهد و باید روی پاکت بنویسد غیر از امیر صاحب کسی دیگر نباید پاکت را باز کند این عریضه جات را خودم باز میکنم و میخوانم و اگر لازم باشد بدست خودم هم جواب مینویسم و بهمان وسیله که عریضه بمن رسیده است بعارض میرسانم اگر مشارالیه نتواند عریضه خود را توسط یکی ازین وسایل بمن برساند مخبرین و جاسوسان آشکارا و مخفی دارم که فقرهٔ مذکور را اطلاع بدهند و اگر آنها هم اخبار ندهند از ایشان مواخذه و آنها را تنبیه سخت مینمایم عقیدهٔ مردم افغانستان این ست که هرکس از من دستخطی دارد و در هر خانه جاسوسی از من میباشد ولی این مطلب خالی از اغراق نیست تمام عمارات مسکونی من در نقاطی که نظرانداز های خوشنما دارد و ساخته شده است و در محل فرحناک خوش آب و هوائی واقع میباشد و اطراف عمارات مذکور باغها و درختهای گل میباشد و بطوری ساخته شده است که در یک عمارت او طاقهای گرمخانه زمستانی و ایوانهای وسیع با درهای بزرگ بجهت تابستان میباشند ترتیب اطاقها باین قسم است که در فصل بهار شکوفه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 331 of 484

اشجار و در موسم پائیز رنگهای گوناگون بر کهار منظر اطراف جلوه گر است و از مشاهدهٔ بارین برف زمستان
که خیلی باصفا است تا بیدن مهتاب در شبها جالسین این عمارتها که در دم دریچها نشسته اند محظوظ
میشوند عموماً خودم تابستان و بهار و پائیز را خارج از شهر بسر می برم تا چندین هفته در چادرها اقامت
مینمایم و این چادرها در نقاطی میزنند که از انجا تمام شکوفهای خوش نما و سرخی مغرب و رنگهای
زرد و پائیزی نمایان است همیشه مایل بنظر انداز خوشنما و گلها و سبزه و آوازهای خوش و تصاویر هر گونه
چیزی که طبیعتاً خوشگل ست میباشم لباسهای رسمی یومیه من بسیار ساده بطرز
لباسهای فرنگستان میباشد ولی در مواقع بزرگ لباس رسمی نظامی یا (دیپلوماتیکی)
میپوشم شب یا وقت فراغت لباسهای فراخ که از حریر چینی یا از اپونی که بطرز لباسهای
اعراب یا اوزبکیه یا مغولیه دوخته شده است میپوشم و نیز کلاه کوچکی یا عمامهٔ کوچکی از پارچه ململ یا
حریر بسر میگذارم این لباسهای فراخ بجهت پوشیدن و درآوردن خیلی سهل و ازین بابت
اسباب راحت میباشد مخصوصاً وقتی که ناخوش و مبتلای دردی هستم و در هر جا که بوده
باشم چه در سفر و چه در حضر بجهت غلام بچه های من همیشه مکتبی مرتب میباشد که آنها در انجا تکالیف
و مسائل دینی خود را و تواریخ و جغرافیه و هندسه و السنهٔ خارجه و تیراندازی را تحصیل مینمایند و وقتیکه
یک دسته از انها حاضر خدمت هستند دسته دیگری مشغول درس میباشند زمانیکه فارغ التحصیل
و بزرگ شدند بخدمات دولتی مامور و برقرار میشوند در نظام فوجی موسوم بنجانه آبادی میباشند که
مرکب از پسرهای کوچکی است که تمام اولادهای صاحب منصبهای نظامی و خوانین مملکت میباشند
و اینها مشق و حرکات نظامی را تحصیل مینمایند و بعدها در افواج دیگر مامور میشوند خودم و بعضی از
صاحب منصبها سیگار میکشیم و سایرین قلیان میکشند مجالس بزم من خیلی ساده میباشد و ظرف
تمام مدتی که مشغول کار هستم هر چند دقیقه بعد از اتمام جواب مراسلات یا کار دیگری لحظه مکث نموده
با صاحب منصبها و اهل دربار خودم صحبت میدارم و شبها شطرنج بازها و تخته نرد باز در حضور
من مشغول بازی میشوند و بعضی اوقات بازی آنها را تماشا می کنم و گاهی هم خودم بازی میکنم ولی کم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 332 of 484

اتفاق می افتد که خودم بازی کنم مطربها بجهت مسرت حاضرین مجلس مشغول خواندن ونواختن
سازها هستند وبعضی اوقات هم خودم یک دو دقیقه از کار طفره زده کوش میدهم چون بالطبع
مایل بموسیقی هستم وبهترین پیانوها وتارها وکمانچه ها ونی انبانها و سایر سازها همیشه در عمارات من
مهیاست خودم موسیقی را خوب میدانم وکمانچه ورباب را میتوانم بزنم صاحب منصبهای من که در
حضور من هستند ازین اسباب طربی که برای آنها مهیا مینمایم باید محظوظ ومسرور بشوند وباکسانیکه از روی
صداقت ودیانت بمن خدمت می کنند بطور دوستی با آنها سلوک مینمایم وبا بعضی از آنها شوخی
می کنم وبعضے اوقات هم آنها با من شوخی وظرافت مینمایند وهمیشه مشغول خنده وخرافت میباشم ولی
با اشخاصی که منافق ومزور میباشند خیلی سختی وتندی مینمایم چنانچه سعدی میگوید نکوئی با بدان
کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان بمحض آنکه درخت خواب میروم خوابم نمی برد ولی
شخصی که مخصوصاً مقرر است که بجهت من کتاب بخواند نزدیک بخت خواب من می نشیند وکتابے
برای من میخواند مثلاً تواریخ ولایات وملل مختلفه وکتب جغرافیه وشرح حالات سلاطین ومدبرین عظام
وکتب پولیتیکی ومن هم کوش میدهم تا بخواب روم آن وقت یک نفر قصه کو بعوض او می آید وقصه
میگوید تا صبح که بیدار شوم واین قصه اسباب راحت من میباشد چراکه زفرمه استراحتی
قصه کو کسالت اعصاب ومغز مرا دفع مینماید خودم چندین کتب تصنیف کرده ام وآنها هم در
مطبع کابل بطبع رسیده است رسم خواندن کتاب بآواز بلند برای من بعضی فوائد دارد ازان جمله
در مدت عمرم که هزارها کتاب برای من خوانده اند هر روزی بجهت ترقی وتحصیل علم سبقی گرفته ام
چون قصه هرچه بآواز بلندتر برای شخص گفته شود بهتر بخاطرش میماند هرچند بیشتر این قصه ها پر از
اغراق وعقائد باطله است ولی باز هم بواسطه شنیدن آنها از خیالات وعقائد قدیم مردمان گذشته
خیلی اطلاعات حاصل مینمایم وخیال میکنم که دنیا از امنهٔ قدیم تا حال چه قدر ترقی کرده
است یک فائده دیگری هم دارد وکه بخواب رفتن با بودن صدای همهمه قصه کو طبیعت
بهیا هو عادت میگیرد ولهذا میتوانم در میدان جنگ یا در سایر مواقع مثل آن راحت بخوابم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 333 of 484

السنه مفصله ذیل رامی توانم تکلم نمایم وخطوط آنهارا هم بخوانم افغانی که زبان قدیم افغانستان است وفارسی که زبان علمی میباشد وروسی وعربی وهندوستانی این دوزبان آخری راکاملاً نمیدانم ولی می فهمم مایل هستم که ازتمام مطالب چیزی تحصیل نمایم وابداً موقتی رابجهت تحصیل علم تازه ازدست نمیدهم لهذا هر وقت ازمردمان خارجه یاازاهالی وطن کسی بحضورم می آید ازانها هرگونه سوالاتی مینمایم مخصوصاً ازمطالبی که میدانم آنهارا اطلاعی کامل حاصل ست خیلی تحقیق میکنم تابین واسطه ازهرکس چیزی کسب نمایم

درباب اعیاد وایام تعطیلات درافغانستان سالی پنجروز عید میگیرند واین ایام ازقرار ذیل ست یکی عید فطر ودیگری عید اضحی این دوعید چون ازقرار ماه قمری معین ست درفصول مختلفه واقع میشود عید سوم عید برات ست این عید هم بحساب ماه قمری است وچهل وپنجروز قبل از عید فطر ست عید چهارم عید نوروز ست که هرسال بتاریخ بیست ویکم ماه ماس فرانسه واقع میشود درتمام این اعیاد بعضی ازصاحب منصبها ونوکرهای خودونیز بعیالها واطفال واقوام خودم هم انعامات وخلعتها میدهم درایام عیدها تجارهم برای من تعارفات می آورند درروزنوروز تمام اشیاء وآلات وادوات حربیه وقورخانه وغیره راکه درظرف تمام سال درکارخانجات کابل ساخته شده است غیرازان چیزهائی که درانبارست ملاحظه ومعائنه می نمایم بکارکرهای کراین اشیاء راساخته اندبرحسب قابلیت اسبابی که ساخته اندجزایاسزامیدهم وعیب ونقص کارهای آنهارا بآنها نمایم تابعدها درکارخود بیشتر مواظبت نمایند توپها وتفنگها وغیرها راکه پسندمینمایم بنشان زدن امتحان میکنم پس ازان درقورخانه ومخازن دولتی ضبط می کنند واسلحه که ناقص ست بکارخانجات عودت میدهند تاآنهارا اصلاح نمایند عید پنجم یادکار لقبی ست که دران روزملت من بمن داده است یعنی لقب ضیاء الملت والدین این لقب درروزعید الضحی که مصادف بابیست وپنجم ماه مه سنه ۱۸۹۶ میلادی بود ملت من بمن دادند ولی چون تصدیق این لقب ازتمام ولایات سایر شهرهای افغانستان درماه اوت که مصادف بابیست وچهارم ماه اسد بود نزدمن رسید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 334 of 484

این عید بیراغان همه ساله در بیست و چهارم ماه اسد تجدید میشود امتیازات و نشانهائی که
از جانب دولت من بصاحب منصبها داده میشود از قرار ذیل است حرمت عزت
شجاعت امانت صداقت خلوصیت خیرخواه اسلام و این امتیاز آخری فقط
بیک نفر داده شده است و آن میر منشی سلطان محمد خان ست و آن نشان را در سنه ۱۸۹۲ میلادی
روزی که عهدنامه سر مارتیمر درند (وزیر امور خارجه هندوستان که از جانب دولت هندوستان
بسفارت بکابل رفته بود) با دولت من بامضا رسیده بود بمشار الیه دادم تمام این نشانها از طلا
میباشد و بعضی از انها هم مرصع میباشد و نشانهای نقره هم هست که تعداد آنها بسیار ست
و این نشانها بسپاهیان شجاعی که در میدان جنگ فتوحات نمایان نموده و از دیگران امتیازی
حاصل کرده باشند داده میشود اسم نقطه این فتوحات را همیشه بر نشانهای نقره نقش می نمایند
اگرچه گمان ندارم که پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه امر فرموده باشد که زنها از منازل خود بیرون نیایند
و این مسئله همیشه متنازع فیه بوده است ولی رسم اعیان و اشخاص متمول از زمان قدیم این
بوده است که عیالهای خود را در حرم سراها یعنی منازل یا عماراتی که مخصوص آنها بوده است نگاه دارند
پس بجهت خواتینی که از منازلشان بیرون نمی آیند لازم ست وسایل مراوده با کسانیکه از حرم سرا
خارج هستند داشته باشند لهذا در هر یکی از حرام سراهای من چندین غلام بچه و خدمتکارهای زنانه میباشند
و برای تمام این خدمه حرم سراها یک نفر خانم جوان که لباس مردانه می پوشد و ملقب بسردار میباشد
معین ست و اینها حامل رقعه جات و پیغامات میباشند رسم قدیم که خواجه سراها در حرم سراها
بجهت این امور مقرر میداشتند متروک نموده ام علاوه بر این اشخاص عیالهای من مستحدین شخصی
و ادارات مثل ایشیک اقاسی و قاپچی و خزانه دار و میر آخور و صندوقدار و غیرها هم بجهت خود دارند
عیالهای من هر وقت میل داشته باشند در کالسکه ها و یا سواری اسپ حرکت و گردش مینمایند
همیشه بجهت حجاب نقاب بر صورت افکنده اند

فصل پنجم در باب روابط بین دولتین انگلستان و افغانستان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 335 of 484

خداوند تبارک وتعالی در قرآن مجید فرموده است یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود
وخواجه علیه الرحمه گفته است آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف ست بادوستان
مروت بادشمنان مدارا اگرچه از قرار عنوان این فصل معلوم میشود باید تمام مذاکرات ومحاورات
در روابط بین دولتین برطانیه عظمی وافغانستان را آغاز بیان نمایم ونیز سرحدات آنهارا که در
اوقات متعدده در معرض تغییر وتبدیلیست مذکور بدارم ودرباب روابط آتیه بین این دو
ملت حدس خودرا اظهار بدارم ولی این دو مطلب رادر دو فصل علیحده بعنوان سرحدات افغانستان
وتدابیر آتیه آن جداگانه ذکر خواهم نمود در این فصل بیانات خودرا منحصر مینمایم باینکه
مطالب واضح معتنابه راکه بین دولت افغانستان ودولت برطانیه عظمی در مدت
سلطنت من پیش آمده است اظهار دارم وسعی مینمایم که این مطالب راهرچه ممکن شود
اختصاراً شرح دهم چراکه اظهار تمام مطالب بطوری که در دل دارم درصورتیکه اظهار آنهم ممکن باشد
باز مصلحت نیست که مطالب مذکور را تحریر نمایم درباب یک فقره مطلبی که از بدو جلوس من
بتخت سلطنت تا الحال مطرح بحث کیری زیاد وسبب اختلاف از قدیم بین عموم اهالی
انگلستان وافغانستان بوده است اقدام نخواهم کرد انیدوملت رامیگذارم که اینکونه
مطالب خودشان قطع وفصل نموده حکم آنرا بنمایند ومنازعات آنها دخلی بمن ندارد
ومطلبی که مطرح منافشه میباشد اینست که روزنامهای انگلیسی واهالی انگلستان میگویند
که ما بخت سلطنت افغانستان را بامیر عبدالرحمن خان عطا نمودیم واو نوکر موظف ما میباشد
اهالی افغانستان درجواب میگویند آیا انگلیسها امیر عبدالرحمن خان رادعوت نمودند که از روسیه
آمده بخت سلطنت افغانستان راقبول نماید وچنین نیست آیا دولت انگلیس اورا از حراست
روسها مستخلص نمودند یا دولت مذکور از دولت روس خواهش نمودند که اورا بگذارند بیاید ادعای
خودرا درباب بخت سلطنت از پیش ببرد این چنین هم نیست آیا دولت انگلیس ما امیر عبدالرحمن خان
که در روسیه بود اطلاع داد که ما منتظر میباشیم که مدعی برای سلطنت افغانستان پیدا شود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 336 of 484

واگر خدا خواسته باشد میتوانید مجدانه ادعای آنرا بنمایید خبر چنین نیست آیا انگلیسها باواعانه اتحاد
یا همراهی دیگری بجهت مخارج سفر او از روسیه بکابل نمودند یا قبل از جلوس او بتخت سلطنت
مدد باو دادند هیچیک نشده و نیست و نیز اهالی افغانستان میگویند که چند ماه بعد از ورود او بسرحدات
افغانستان و بعد از داخل شدن او بخاک افغانستان میر سلطان مراد بیک میر قتغن و سایر
میرهای قتغن و ترکستان او را توقیف نمودند و او را امنی گذاشتند که بکابل بیاید چرا که صاحب
منصبهای انگلیس که در کابل بودند گمان میکردند که عبدالرحمن خان را روسها فرستاده اند یا باجازه
روسها آمده است و نمیخواستند او را که بکابل بیاید صاحب منصبهای مذکور چون خود آنها نمیتوانستند
افغانستان را نگاه داری نمایند لهذا سلطنت افغانستان بموسی جان و سایرینکه داعیه سلطنت
میداشتند میدادند چرا که اهالی افغانستان مردمان جنگی شجاعی بودند و این مملکت بین انگلیسها و
روسها بیطرف افتاده بود ولی بنابر قول افغانها چون دیدند بتوفیق خداوندی و زور بازوی قوی خود
امیر عبدالرحمن خان تمام این اشکالات را که بجهت او فراهم آورده بودند رفع کرد تمام میرهای
مذکور باو اطاعت نمودند و امیر عبدالرحمن خان تمام ترکستان را فتح نموده داخل قندوز کردید
و چندین هزار غازی و تمام سپاهیان باو ملحق شدند و موسی جان یا دیگر کسی تخت سلطنت را
از انگلیسها قبول ننمود و در تمام مملکت از اجتماع غازیهائیکه خیالات مخالفت آنها
با انگلیسها روز بروز در تزاید بود و اشتیاق جنگ از هر کس آشکارا بود و دران وقت یوبجان
از هرات در شرف حرکت بود که بعساکر انگلیس در قندهار حمله بیاورد انگلیسها مجبور شدند با امیر
عبدالرحمن خان مشغول مذاکرات شده باو اظهارات دوستانه نمایند تا خودشان سالماً آن
مملکت را تخلیه نموده بانام نیک بیرون بروند ملت افغانستان این کار را کردیم که از جانب خود
وکلاء و آدمها فرستادیم تا عبدالرحمن خان را دعوت نمایند که از روسیه بیاید و مشاراليه
خواهش ما را پذیرفت که حکمران ما باشد و از روسیه عازم کردید اگر کسی زحمت بکشد مذاکرات این
الیسپل کریفن با مورپولیتکی دولت انگلیس و امیر عبدالرحمن خان شده است بخواند خودش

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 337 of 484

باسانی معلوم خواهد نمود که امیر معظم له صریحاً مرقوم فرموده است که تخت سلطنت را قبول نخواهم نمود
و نمیتوانم قبول کنم مگر با جازه و از جانب خود اهالی افغانستان باشد و قبل از اینکه امیر معظم داخل کابل
شود و پیش از آنکه با میر لیپل گریفن ملاقات نماید ما او را در محل چاری کار سلطنت قبول نموده
بودیم و معلوم ست که این امر را سر لیپل گریفن و صاحب منصبهای انگلیس که در کابل بوده اند ایضاً
نموده بطور خوشحالی از امیر معظم له مرخصی حاصل نموده رفتند و امیر معظم له در قول و قرار خود این قدر صحیح
و درست بود که لشکر انگلیس با وجود اینکه بالنسبه ۱۳۵۶ پیشتر در محل خطر بودند و قتیکه خبر پریشانی
عساکر انگلیس در قندهار بانها رسید باز نتوانستند که سالماً از افغانستان بیرون بروند و جه اعانه
بانها نهم که دولت انگلیس با میر معظم له میدهد یقیناً دولت هندوستان اگر فائده و منفعتی
بجهت خودشان تصور ننمایند و جه مذکور را نخواهند داد امیر معظم له تمام این و جه را بلکه پیشتر ازان هم بجهت
ابتیاع نمودن اسلحه و ادوات حربیه از انگلستان برای محافظت سرحد هندوستان بمصرف میرساند
امیر معظم له از ادعا نمودن بعضی نقاط مملکت خود صرف نظر نموده است و نیز از محاورات با دول خارجه
بدون اطلاع دولت هندوستان و تا با آنها مصلحت ننماید اجتناب نموده است و نیز امیر معظم له
بملاحظه آنکه بواسطهٔ عهود مقدسه که نموده است و نظر بوعدهٔ که داده است احتراز دارد که با یکیک
از دشمنان هندوستان موافقت ننماید اگر دولت انگلستان دوستی امیر افغانستان را قابل
نمیدانستند این و جه اعانه را با و نمیدادند چراکه بسیار حکمرانها و امرا و نوابها و راجه های هندوستان
که بعضی از انها مثل نظام حیدرآباد که مملکت آنها از مملکت امیر معظم له وسیعتر میباشد شخواهی نمیدهند
علاوه براین و جه اعانه از زمان جد امیر معظم له بتمام حکمرانهای سابق افغانستان داده میشد چراکه
این مایه از دیاد قوت و سلامتی افغانستان برای حفاظت هندوستان از تخطی خارجه بدرجهٔ
یقین میباشد و اینکونه مکالمات مردمان عوام خود را داخل نمیکنم و این طور نکته گیریها را
بخود آنها وا میگذارم که بموجب استدراکات خود آراء خود را اظهار نمایند صرفهٔ انگلستان و افغانستان
دراین است که در روابط دوستی با یکدیگر نهایت موافقت را داشته باشند و از داشتن این موافقت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 338 of 484

فوائد خود را هم بدست می آورند از اولاد و اخلاف خود و اولاد و اخلاف علیا حضرت ملکه انگلستان
خواهش مینمایم و بآنها جداً نصیحت میکنم که همیشه در صدد استحکام این دوستی بر اساس محکمی بیشتر
از پیشتر بوده باشند زیرا که سلامتی هندوستان و افغانستان بیکدیگر بسته است و قوت آنها در
اتفاق ست و ضعف آنها در نفاق نمیتوانم از ذکر این مطلب اغماض نمایم و بگذرم بدون اینکه
رفع اشتباهی که شاید از برای مردم حاصل شده باشد بنمایم و آن این است که (سر لیپل گریفن) و
صاحب منصبهای انگلیس که در کابل بودند نه فقط بمین سلطنت مرا از جانب اعالی وطن خودم رضا
نمودند بلکه آنها مذاکرات خود را بطور زیرکی و از روی سیاسی دانی باختتام رسانیدند و خدمت
بزرگی بدولت انگلیس و ملت افغانستان نمودند باعتقاد من (سر لیپل گریفن) در مذاکراتی که
با من و اهالی افغانستان نمود و این فقره را بحالت اینکونه اتفاق دوستانه رسانید بحیث
فواید دولت خود کمال تدبیر را بعمل آورد و پاداش این خدمات بطور شایسته کی باو داده نشد
بخیال من مشار الیه مستحق لقب لارد کابل میباشد چنانچه رابرت مستحق لقب لارد قندهار
گردید چنانچه جناب علی بن ابی طالب که خلیفه چهارم پیغمبر بوده است میفرماید انظر الی ما
قال لا تنظر الی من قال حرف در این نیست که آیا معاهدات ما از کدام طرف بخت ترمیباشد
ولی نکته اهمی که بخاطر باید داشت اینست که فواید این دولت ملت یکی میباشد و این نکته را بنظر
دقت ملاحظه داشته از روز اول سلطنت خودم شروع باستحکام این دوستی نمودم (از لارد رپین
یکی از فرمانفرمایان هندوستان) اشتیاق دارم که در زمان فرمان فرمائی خود بمن هر گونه اظهارات
دوستی نموده باعث پیش رفت خیالات من شد سفیر اولین من در زمان فرمان فرمائی مشار
الیه جنرال امیر محمد خان بود که از زمان طفولیت من نوکر خیلی معتمد من بوده است و مرد بسیار عاقل
و سیاسی دان مجربی بود و نیز بحیث ثبوت این معنی که خیالات دولت هندوستان نسبت بمن
خیلی دوستانه میباشد یک نفر سفیر مسلمان بدربار من فرستاد (لارد رپین) بتاریخ شانزدهم
ماه ژون سنه ۱۸۸۳ میلادی مطابق سنه ۱۳۰۱ هجری بمن نوشت که سالی دوازده لک روپیه وجه اعانه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 339 of 484

برای شما بجهت استحکامات سرحدی قوای لشکری مقرر شده است همیناسب نخواهد بود که یک دو کلمه در باب
خصال این فرمان فرمای پسندیده خیال بیان نمایم این شخص هیچ تعصبی در باب مذهب یا طایفه
یا عقیده کس نداشت و عقیده اش این بود و فتیکه مردم در حضور قاضی مطلق بجهت جواب دادن از
اعمال خود بایستند اینکه از چه طائفه و چه ملت هستند محل اعتنائی نخواهد بود مشار الیه همیشه باین قاعده
رفتار مینمود که همه ما با در نظر خداوندی مساوی هستیم و ازین جهت دلیل ندارد که عدالت بالسویه در حق
تمام مردم در محاکمات نواب او که سلاطین روزگار ند متساوی نباشد مشار الیه بسیار سعی نمود که علیا
حضرت ملکه انگلستان در حق رعایای هند خود همان حقوقی را منظور بفرماید که اتباع سفید پوست
او دارا هستند این مطلب باعث تکدر خاطر بعضی از رعایای سفید پوست مذکور گردید ولی این وسعت
خیال اثر خوبی بمردم گذاشت که در خاطر و قلوب آنها اخلاص و محبت زیادی نسبت بمشار الیه
پیدا شد در تمام مدت فرمان فرمائی او روابط بین من و او در بین نهایت دوستانه و خالصانه
بوده است مثلی است فرشی که در چندین سال گسترده شده است چندین سال هم میخواهد تا جمع شود
لهذا ممکن نبود که حالات خصمانه و عناد و تنفر و بدگمانی و سوء ظنی که بین انگلیسها و افغانها از پنجاه
سال قبل بوده است و اسباب این شده که کسان و اقوام این دو ملت بمخالفت یکدیگر جنگیده و از
دست یکدیگر مقتول شده اند بزودی از خاطرها محو و بیرون رود اهالی این هر دو ملت حکایات و کتبها
نوشته و یکدیگر را غدار و بی اعتبار و عهد شکن خوانده اند رفع تمام این خیالات و اختلاف آراء
و شستن تمام مذاکرات زمان گذشته را از لوح خاطر این دو ملت و آنها را از یکدیگر مطمئن نمودن در
هیچوقتی که تمام اظهارات دوستانه را طرفین حمل بر فریب می نمودند اگرچه بکلی مشکل
نبود ولی کار آسانی هم نبود بواسطه دلایل چندی که بمخالفت حقیقت این دوستی وجود داشت بسیار
مشکل بود که روابط دوستانه را بطوریکه شاید و باید مستحکم نمود دولت هندوستان اختیار نداشتند
که تا این درجه با من همراهی نمایند یا بقدریکه لازم بود وعده همراهی بمن بدهند و نه این قدر اعتماد بصداقت
و راستی و دوستی من داشتند که رغبت باقدام این امر بنمایند و خودم هم نمیتوانستم دوستی خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 340 of 484

باندازه که لازم بود آشکارا نمایم چرا که رعایای من جاهل و متعصب بودند و اگر اظهار رضامندی و
خوشنودی نسبت بانگلیسها می نمودم ملت من مرا کافر میخواندند و میگفتند با کفار همدست شده
است پس بمخالفت من برخاسته با من جهاد می نمودند پس میدانستم تا زمانیکه مملکت خود را ازاین
مردم متعصب و باغی پاک و منهزم نکردانم نمیتوانم دوستی خود را کاملاً ظاهر نمایم یا آنکه آنرا کاملا اجرا
بدارم من مثل محمد یعقوب خان احمق نبودم که قبل از استجازه از ملت خود و پیش از آنکه بجهت
محافظت (سر بولی) کویک ناری) دارای اقدامات کافی بوده باشد محض اظهار خوش آمد و ابراز دوستی خود
سفارت مشار الیه را بکابل قبول نمود و حال آنکه این اقدام فوق قوهٔ او بوده است و نتیجه اش
این شد که کویک ناری را کشتند و بدین سبب او را از سلطنت عزل نموده محبوساً بهندوستان بردند
چندین هزار نفوس بتقبل رسیدند دولت هندوستان با من معاهده نموده بودند که در اغتشاشات
داخلهٔ افغانستان مداخله ننمایند ازین سبب اگر اهالی افغانستان بجهت دوستی که با دولت هندوستان
داشتم در مخالفت من جهاد مینمودند از جانب دولت هندوستان میثاقی با من نبود که در
اغتشاشات داخله و مملکتی من از من کمک نمایند علاوه براین نمیخواستم که بخواطر این دوستی
چنان عبارات متملقانه اظهار بدارم که در زمرهٔ متملقین و کم جرانتها محسوب شوم در زمان حکمرانی خودم آن
افتخاباد وقار یرا که خصلت موروثی ملت من میباشد آشکار نمودم و ابداً این خصلت را در موقع اشکال
بزرگی و وقت تنگی هم از دست ندادم ولی میدانستم که نداشتن اطلاع کامل از حالات یکدیگر اسباب
سوءظن میشود و سوءظن استمراری هم موجب وقوع جنگ و جدال میگردد و نتیجه آن تباهی و تمامی
است لهذا خیلی ساعی بودم و حالا هم سعی میکنم که انگلیسها و افغانها بیشتر از پیشتر بایکدیگر مراوده داشته و با هم
نزدیک تر شده روابط دوستی شان محکمتر گردد چرا که هرچه بیشتر بایکدیگر اعتماد و اطمینان داشته
باشند بجهت هر دو ملت بهتر خواهد بود و تلاش نمودم که هرچه زودتر ممکن باشد باین مقصود نایل گردم ولی
دولت هندوستان بسیار مردد بوده خیال نمودند آیا دوستی افغانستان فائده دارد یا نه و اگر
دارد آیا بدوستی آنها میشود اعتماد کرد یا خیر و هرگاه میتوان هم اعتماد نمود آیا فوایدی که از دوستی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 341 of 484

ایشان حاصل شود حیران زحمت محافظت آنها را خواهد کرد یا خیر اگر جواب تمام این سوالات بطور دلخواه داده
شود باز هم سوال خیلی معتنائی باقی می ماند و آن اینست آیا مجلس پارلمنت انگلستان دولت
هندوستان را اجازه خواهد داد که اینگونه معاهدات را اجرا بدارند یا خیر و اگر مجلس مذکور بدولت
هندوستان اجازه بدهد که اینگونه تعهدات را بنمایند با دولت روس مقابل شوند آیا این فقره هم
ممکن ست یا خیر و اگر ممکن باشد آیا منافع آن مقابل با خسارت آن خواهد بود یا نه و وقتی که اقتدار
بدست دسته مقابل بیاید آیا ترتیبهای وزرائی که قبل از انها بوده اند بحال خود باقی خواهند گذاشت یا خیر
جانسین پارلمنٹ مرکب از دو طایفه میباشند که یکی از انها را (ویک) دیگری را (توری) میگویند و همیشه
این دو دسته با یکدیگر مخالفت دارند و هر طایفه که غالب میشوند امورات دولتی کلیه بآنها راجع میشود
و دسته مغلوب از کارها خلع میشوند و بیشتر اوقات هم ترتیب اقدامات مغلوبین بهم میخورد
مختصر کلام فهم فیلسوفانه آنها بعینه مثل فهم فیلسوفانه آن نوکر بیکاره است که آقای او ناخوش
شده بود و او حاضر خدمت بود آقا بنوکرش گفت من ناخوشم برو طبیب را بیاور نوکر جواب داد شاید
حالا طبیب منزلش نباشد آقا گفت من میدانم که حالا منزل ست نوکر جواب داد اگر منزل هم باشد
شاید نیاید آقا گفت یقیناً خواهد آمد نوکر گفت شاید دوا ندا شته باشد آقا گفت دوا هم دارد نوکر
گفت آقای من شما میدانید که مرگ حق ست شاید بعد از این همه زحمتها دوا معالجه مرض شما را ننماید
پس چه تفاوت دارد که شما چند روز جلوتر بمیرید یا عقب تر من دولت هندوستان را ملامت نمیکنم
باین جهت که آنها از دوستی ملت افغان فائده نبرده اند چرا که دوستی مذکور بواسطه اشتباهات
یک نفر یا دو نفری همیشه منجر باغتشاشات و جنگ و اتلاف نفوس گردیده و هیچ فایده حاصل نشده
و بعد از رفتار امیر شیر علی خان و یعقوب خان دولت مذکور نمیتوانست با مارت افغانستان
اطمینان کلی داشته باشد علاوه برین شبهات اشکالات زیادی فراهم بوده است که ما را
نمیگذاشت با یکدیگر بهتر موافقت نمائیم این معنی بخوبی واضح است که خیالات و افکار و وضع سلیقه
های اهالی مشرق زمین با وضع خیالات اهالی مغرب زمین بسیار مخالفت دارد چنانچه همان قدر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 342 of 484

که مشرق زمین از مغرب زمین دورست بهمان نسبت هم خیالات اهالی آنها از یکدیگر دوراست
مردم آن قدر ساعی در فتنه بودند که اگر از یک طرف عقل و دور اندیشی (لارد ریپن فرمای
هندوستان) (و سر الفرید لایل) وزیر امور خارجه هندوستان (و سر والمد استوارت)
سپه سالار هندوستان (و سر لیپل گریفن) و چندین نفر صاحب منصبهای دیگر دولت
هندوستان شامل حال نبود و از طرف دیگر از وعده های دولت روس که با میر شیر علی خان
داده بودند و از خرابی امیر شیر علیخان و یعقوب خان بخوبی مسبوق نبودم مردمان مفسد یقیناً بین ما
نزاع می انداختند و خانواده امیر شیر علیخان و دوستان و هواخواهان او و اکثر اهالی افغانستان
که در هندوستان جلاوطن بودند سعی مینمودند که خاطر امناء دولت انگلیس را از من برنجانند و
علاوه براین بعضی از سرکرده های افغانستان که عادتشان براین بود که مملکت را تاراج نمایند در
مخالفت یکدیگر بجنگند نمیتوانستند متحمل سیاستی بشوند که بسزای اعمال زشت آنها در حق ایشان
اجرای میداشتم لهذا آنها هم مکرر نزد دولت هندوستان سعایت میکردند که امیر عبد الرحمن خان
کسانی را که بدولت انگلیس خدمت کرده اند و اشخاصی را که هواخواه دولت انگلیس و مردمان خارجه
میباشند آنها را بقتل میرساند فطرتی ست که این جوهر فساد در خاطر صاحب منصبان دولت هندوستان
اثر بکند اگرچه لارد ریپن و مشاورین او و خودم تماماً اهتمام داشتیم که از این القاء شبهها اجتناب
نمائیم ولی باز هم لازم دانستم که ملاقات بین من و فرمان فرمای هندوستان باید بشود و این
ملاقات رفع اشتباهات را از خاطر طرفین خواهد نمود و نیز در موقع این ملاقات میتوانیم
در باب مطالب مهمه که کتبیاً باختتام نمیرسید شفاهاً مذاکره نمائیم ولی فرصت مساعدی بدست
نیامد تا زمانیکه لارد ریپن از هندوستان رفت و لارد دفرین بجای او منصوب گردید در این وقت
بعضی امورات دیگر هم اهمیت پیدا نموده لازم گردید که این ملاقات بین فرمان فرمای هندوستان
و خودم فوراً حاصل شود نه فقط بجهت اینکه اظهارات دوستانه بین ما رد و بدل شود بلکه بملاحظه
مطالب چندی که بسیار اهمیت داشت واجب بود که در باب آنها بطور احتیاط گفتگو شود و آن

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 343 of 484

مطالب این ست که اوّلاً روسها بتوسط روزنامجات انتشار میدادند که انگلیسها بملاحظهٔ دوستی که با امیر عبدالرحمن خان دارند از کابل نرفتند بلکه ازان مملکت فرار نمودند لهذا خواستم خودم بهندوستان رفته و با فرمان فرسته ملاقات خالصانه دوستانه بنمایم تا حقیقت مطلب را مردم عموم اهالی دنیا بدانند که امیر افغانستان که حکمران بالاستقلال میباشد خودش برخود زحمت راگوارا نموده بجهای یکدسته کوچکی از مستحفظین از مملکت خود حرکت نموده بهندوستان رفته که نمایندهٔ علیا حضرت ملکهٔ انگلستان را و پسر علیا حضرت معظمه الیها را ملاقات نماید پس معلوم ست که این دو ملت با همدیگر خیلی دوست میباشند و بیکدیگر اعتماد کلی دارند و این حرکت تمام اشتهارات دروغ را تکذیب نموده ثابت خواهد کرد که تا چه اندازه دوستی صادق حقیقی بین دولت من با دولت انگلستان میباشد و شان دولت انگلیس را زیاد خواهد نمود سلامتی و قوت دولت هندوستان و افغانستان منوط باین امر میباشد که دوستی جانبین بطور آشکارا معلوم شود ثانیاً قبل از ۱۸۸۵ء میلادی چهار فقره موانع بزرگ و سد محکم در جلو قصد تخطی دولت روس بسمت هندوستان مرتب بود یعنی چول دشت ترکستان خیوه و بخارا و کوههای پامیر ایران و هرات چنانچه معلوم ست من تمام خیالات و تدبیرات و تمهیدات روسها را نسبت بهندوستان میدانستم چون با آنها چندین سال محشور بوده ام و بطور اصرار دولت هندوستان را وا میداشتم که بجهت جلوگیری تخطی روسها اقدامات بنمایند و آنها را از تمهیدات و تدبیرات پیش قدمی روسها بطرف هندوستان مستحضر نمودم و از انها خواهش کردم که توجه خود را در باب استحکامات سرحد شمالی و مغربی افغانستان و هرات جداً مصروف دارند ولی هیچکس بحرف من اعتنائی نکرد و نصایح مرا اجرا ننمود فی الواقع بعضی از صاحب منصبهای دولت انگلیس در باب پیش آمدن روسها مردد بودند و بوعده و معاهدات آنها اعتماد کامل داشتند در این وقت روسها از چول خیوه گذشته مرو و سرخس را که در حقیقت دروازهای افغانستان میباشند تصرف کردند و بدین راه مراوده بین ترکستان و (پیطرزبورغ) بتوسط راههای آهن و کشتیهای بخار مفتوح گردید و بعد از انکه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 344 of 484

روسها در مرو و سرخس بجهت پشت بندی عساکر خود استحکامات بنا نهادند بسمت رود جیحون بچالاکی
مشغول عملیات شدند دران وقت روابط بین دولت فرانسه و برطانیه عظمی در حالت پرخطری
بوده است چونکه دولت برطانیه بر ماوصر را مستصرف گردیده بودند لهذا روسها که در پی بهانه
می گشتند تا بطرف افغانستان حرکت نمایند این موقع را برای پیش رفت مقاصد خود مساعد یافتند
بواسطه آنکه در باب اینکونه مطالب پر پیچ مذاکره و تعمق بعمل آید و در سرحدات افغانستان استحکامات
بنا شود تا هنگام حمله روسها حاضر باشیم لازم بود که بمذاکرات کسب وقت ضایع نشود و بدون فرو
گذاشت دقیقهٔ فتور ارامورات بین من و فرمان فرما شفاها داده شود ولے باوجود
اطلاعاتی که من داده بودم روسها در ۱۸۸۵ء میلادی چنانچه قبلاً ذکر شد در جلد اول
این کتاب مرقوم شده ولایت پنجده را که جزء مملکت من بود متصرف گردیدند اگر خط سرحدیرا
بین مملکت روسها و ملک خود را بطور قطعی تحدید نمینمودم آنها بعضی نقاط دیگر را هم متصرف
میشدند در اینجا لازم ست بیان نمایم که تدبیر روسها در باب تخطی اگرچه آهسته و مستمر میباشد ولے
حالت آن محکم ست و هیچ تغییر نمیابد اگر یکدفعه مصمم شدند که اقدام بکاری نمایند دیگر هیچ چیز مانع
پیش رفت خیالات آنها نیست و تدبیرات ایشان تغییر پذیر نخواهد بود وضع دولت آنها براین
نیست مثل بعضی ممالک دیگر که هر دسته از وزرا که روی کار بیایند بتوانند ترتیب کارهای دسته
سابق را بهم بزنند عادت حرکات سبقت جوئی آنها مشابه بخصلت فیل ست چنانچه فیل قبل ازانکه
پای خود را بجائی بگذارد آن محل را بدقت آزمایش میکند و یک دفعه که سنگینی خود را در نقطهٔ مزبور قایم
کرد دیگر بعقب برنمیگردد و تا تمام گرانی خود را بر پای اول ثابت نکرده اند و هر چیز یراکه بر پایش آمده نرم
نکند در برداشتن قدم دیگر تعجیلی ندارد و روسها در ظرف شصت سال قبل ازین باهستگی تمام
دلی باثبات قدم بطرف هندوستان عازم شده حرکت نموده اند دولت روس قبل ازاینکه
یقین بحصول مقصود حاصل نکرده باشند هیچ نقطهٔ را متصرف نگردیده اند و بعد ازانکه جائیرا
متصرف شدند اظهارات و اشتهارات مینمایند که دیگر جنگی نخواهند نمود و امنیت برقرار ست و عهود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 345 of 484

قرارداد های فیمابین را هم امضا می نمایند و هر گونه میثاق و قسمی هم یاد می کنند که دیگر با هم پیش
نخواهند رفت این مواثیق فقط تا زمانی برقرار است که آن نقطه را که تازه تصرف نموده اند بجهت
پشت بندی عساکر خود کاملاً مستحکم نمایند و تسلط تامی در انجا پیدا کنند بعد از ان قدم دیگر یکه
نزدیک قدم اول بوده باشد برمیدارند بدون اینکه خیلی جلو بروند یا بعقب برگردند و قتیکه این
نقطه را هم بنوبت آن در کمال خوبی بحیطهٔ ضبط درآوردند آن وقت رو بنقطهٔ دیگر پیش میروند خواه
معاهداتی درمیان باشد یا نباشد تا باین اندازه نمیگویم که دولت روس کلی از معاهدات خود تخلف
میورزند بدون اینکه دلیلی و عذری اقامه نمایند چنانچه مثلی است مشهور مقصود از بستن معاهدات
تخلف ورزیدن است ولی وقتی که ملت قویی میخواهند از معاهدهٔ تخلف نمایند بجهت پیدا نمودن
بهانهٔ زیاد معطل نمیشوند و جداً اظهار میکنند که بسبب بدرفتاری ملت ضعیف در اقدام
باین امر مهم مناسب این مطلب حکایتی بخاطرم رسید و آن اینست خرس گرسنه بره را
مشغول نمود تا او را بتقاطی که سایر حیوانات در انجا میباشند راه بلدی نماید و تعهد کرد آن بره را
که بلد و مشیر اوست نخورد بعد از اینکه تمام حیوانات جنگل را خرس مذکور شکار خود نمود و غیر از
آن بره طعمهٔ باقی نماند آن وقت متغیرانه بره گفت من باید شما را بخورم چرا که شما بمن بی احترامی
کردید و بآن سبب از عهد خود تخلف ورزیدید برهٔ بیچاره رو بخرس نموده گفت جناب آقا من
چگونه میتوانم نسبت بشما بی احترامی بنمایم خرس در پاسخ گفت پدر شما نسبت به پدر من بی احترامی
کرده بود بره گفت از کجا می فرمائید زیرا که پدر من و پدر شما هر دو مرده اند خرس جواب داد
فلانه کس بمن گفته است بره عرض کرد دروغ بعرض شما رسانیده است آن وقت خرس
غضبناک گردید و گفت الآن خودت واقعاً نسبت بمن بی احترامی نمودی که دوست مرا
حضوراً تکذیب نمودی پس بر آن برهٔ بیچاره حمله نمود و او را نوش جان فرمود ثالثاً فقرهٔ دیگر یکه
اسباب این ملاقات گردید این بود که من با دولت روس یا دولت خارجهٔ دیگری بدون اطلاع
و مصلحت آنها مذاکره و مراوده نداشته باشم و انگلیسها در مقابل بمن وعده داده بودند که مملکت مرا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 346 of 484

از تخطیات دول خارجه محافظت نمایند بواسطهٔ این وعده که بدولت انگلیس داده بودم و تمام
تعلقات قیمودرا با دولت روس قطع کردم تخت سلطنت افغانستان بتصرف من درآمده حال اگر
دولت روس بواسطهٔ آنکه چندین سال نمک آنهارا خورده بودم و مرا مرخصی و اجازه برای آمدن
بافغانستان داده بودند مرا رهین منت خود میدانستند و روسها مرا بکابل فرستاده بودند مثل
انکه دست نشاندهٔ آنها بوده باشم و شخصاً من ازانها خیلی امتنان دارم و هرگز مهربانی انهارا
فراموش نخواهم کرد چیزاکه کفران نعمت بدترین معاصی ست ولی با وجود این من حقی ندارم که
مملکت و ملت خودرا بعوض شکرانه که شخصاً ازروسها دارم بآنها بفروشم این ملت و مملکت را
خداوند بمن تفویض فرموده است که ازانها محافظت نمایم و مرا فقط یک نفر پاسبانی مقرر
فرموده است که کلهٔ انسانی رایجبت اونگاهبانی نمایم لهذا بسیار قبیح است ازقراول یا
مستحفظی که اموالی رابرای حفاظت باو سپرده باشند و او اموال مذکوررا برخلاف خود بدهد بایسته
بیچ قراولی این کاررا نخواهد کرد تا زمانیکه جان دربدن و فشنگ ازجبت تفنگ و تیغ شمشیر از
برای زدن دردست داشته باشد لهذا فطرتست چون بانگلیسها ملصق شده ام روسهارا زین
مکدر شدند چیزیکه عهود و وعدهٔ مارانگاه میدارد فقط ننگ و غیرتی ست که خداوند در وجود همه
با خلق فرموده است بدون آن بسا اوقات تعهدات راشکسته اند و میتوان شکست و امثال
این فقره کم نیست اگر فقط ازمعاهده مقصود این ست که شخص باید راست کردار و بقول خود
صادق باشد پس آن وعدهٔ که بتاریخ پنجم ماه ژویت ۱۸۸۰ میلادی مطابق ۱۲۹۷ هجری
که سر لیپل گریفن کتباً و شفاهاً بمن وعده داده بود مکفی بود که دولت انگلیس متعهد است
اگر دولت خارجه بدون اینکه افغانها بهانهٔ صحیحی بدست آنها بدهند بمملکت افغانستان حمله
بیاورند محافظت نمایند ولی بعضی ازصاحب منصبها ایشان این بود که این وعده بشکل عهدنامه
یا نوشتهٔ رسمی داده نشده است لهذا در ۱۸۸۳ میلادی وا داشتم که نوشتهٔ مذکوررا رسما امضا
نماید لیکن با وجود آن میخواستم که ازخود فرمان فرمای هندوستان تصدیق وعدهٔ مزبوره

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 347 of 484

بعبارات مؤکده والفاظ صریح تحصیل نمایم وفرمان فرمای معظم له بجهت اطلاع عموم اهالی ونیاز عده
فربور را در محضر عام توضیح و ممضی نماید بهمین جهت میخواستم ملاقات با فرمان فرما نموده باشم تا رفع
شک وشبهه دراین باب بشود دولت روس هیچوقت با افغانستان بخشکیده بود واین دولت
یعنی روسها وافغانها هیچ زمانی یکدیگر را نگشته بودند لهذا بین آنها عداوتی نبود وامیدوارم که
حالا هم همین قسم باشد لهذا دولت روس دلیلی ندارد که با افغانستان حمله بیاورد یا مامورات افغانستان
مداخله نماید غیر ازین امریکه افغانستان با دولت برطانیه عظمی دوست میباشد وحالا با دولت
روس تعلقی ندارد وبین خاک روس وهندوستان سدی است که راه خطی روسها را بهندوستان
مسدود دارد لهذا بملاحظه همینکه دولت روس بجهت اینکه بهانه بدست آورده بافغانستان
حمله بیاورد میتواند دلیل اقامه نماید که بین افغانستان وانگلستان دوستی میباشد مقتضی
انصاف این است که چه عهدنامه باشد چه نباشد باید انگلستان برای سلامتی ومحافظت
افغانستان مسئول بوده باشند واین هر دو ملت باید باهمه یکدیگر متفق وپابدار باشند یا هردو
بی پا شوند ودر وقت وقوع اشکالات انگلستان باید از افغانستان محافظت نماید وبدون اینکه
معنی لفظ اگر ولکن را در معاهداتی که نموده اند مطرح مذاکره نمایند برقول خود ثابت بوده باشند
لهذا الارد وفرین که چنان شخص سیاسی دانی بوده است که هیچ حکمران عاقل تر وهوشیارتری
از او در هندوستان هرگز حکومت نکرده است همینکه مشار الیه بحکومت هندوستان نایل
گردید لزوم این ملاقات را که باو اظهار داشتم ملتفت شد ومشار الیه شهر راولپندی را برای
این ملاقات تعیین نمود ومرا دعوت کرد که با نجا رفته از او ملاقات نمایم بهتر ازین چه میخواستم معجلاً
بدون فوت کردن وقت عازم هندوستان گردیده روز آخر ماه مارس وارد انجا شدم
پذیرائی دوستانه خیلی باشکوهی از من نمودند فرمان فرما زوجه محترمه ایشان (وویکاونتس
(پسر علیا حضرت ملکه انگلستان) وزوجه محترمه ایشان واکثری از صاحب منصبان بزرگ دولت
هندوستان وبعضی از حکمرانهای سایر بلاد هندوستان بالکمال گرمی مراپذیرائی نمودند از این ملاقات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 348 of 484

بسیار منتفع گردیدم و مقاصدی را که از این ملاقات آرزو میداشتم با نجام رسانیده بتاریخ ۱۲
ماه اپریل از راولپندی بکابل مراجعت نمودم بعد از مراجعت خودم بکابل تمام مذاکراتی که بین من
فرمان شده بود کتابچه مختصری نوشته بجهت اطلاع رعایای خود منتشر ساختم دیگر لازم نیست که
شرح آنرا بیان نمایم ولی چند فقره مطالب را مذکور میدارم این ملاقات بنای دوستی ما را
این قدر مستحکم نمود و تمام اشتباهات ما را بدرجه رفع کرد که در ظرف مدت فرمان فرمای
لارد دوفرین بین او و من مناقشه روی نداد و تمام اکاذیب باطله که نسبت بمن بدولت هندوستان
اظهار نموده بودند مرفوع شد و دوستی این دو ملت آشکارا ظاهر گردید و مطالبی که نوشتنی نبوده
در بین صحبتهای شفاهی قطع و فصل گردید و این مطالب راجع باستحکامات سرحد شمالی و
و مغربی افغانستان بود فرمانفرما یک باطری توپهای بزرگ و تفنگ دو وجه نقدی بمن داده
وعده نمود که در صورت لزوم با نهم همراهی نماید و از میان این جهت سدی برای پیش آمدن
روسها صورت پذیرفت فرمان فرما متذکر ساختم که با وجودیکه من در باب پیش قدمی روسها
آگاهی و اخبار از ماسیاتی داده بودم بملاحظه احتیاط یا بسبب نزاع بین فرق و زرای دولتی
هیچ اقدامی بعمل نیامد و روسها یکی از چهار موانع را که در جلو راه آنها بود از پیش برداشتند یعنی از چول
خیوه و بخارا عبور نموده مرو و سرخس را متصرف گردیدند نه فقط همین بود بلکه پنجده را نیز که جزء مملکت
من بود در زمان توقف من نزد شما گرفتند اقدامی که بعد ازین خواهند نمود این ست که کوهستان
پامیر را متصرف خواهند شد اقدام سوم این خواهد بود که ایران را بکشت اقتدار خود خواهند آورد
و چهارم هرات یا به شهر دیگری از افغانستان که دران وقت مناسب بدانند حمله آور خواهند
شد لهذا باید ما کوهستان پامیر را قبل از انکه روسها بگیرند متصرف شویم ولی افسوس اقدامی
بعمل نیامد چنانچه خبر داده بودم روسها امروز کوهستان پامیر را متصرف میباشند
لارد دوفرین جواب گفت بجهت محافظت هرات و سرحد شمالی و مغربی افغانستان بشما کمک
از قبیل وجه نقد و اسلحه و ادوات حربیه و نیز مهندسین یا صاحب منصبان انگلیس از جهت همراهی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 349 of 484

داده خواهد شد و در صورتیکه بهرات حمله بیاورند دولت برطانیهٔ عظمی بهمه قسم از انها جلوگیری مینماید
و ما از برای چنین مطلبی تهیه دیده ایم لارد معظم له نیز صریحاً و واضحاً وعده نمودند که سالم بودن افغانستان
را محافظت نمایند و اگر دولت خارجه تخطی بی جهتی نمایند آنها را دفع کنند من فقره امنیت و
کمک صاحب منصبان انگلیس را قبول نکردم چون رعایای من اینگونه کمک را مجدانه
نمی پذیرند و دیگر تمام تعهدات و وعده های مشفقانه را قبول نمودم و در عوض وعده دادم
تا زمانیکه انگلیسها بر قول خود ثابت بوده باشند من هم صادق الوعد خواهم بود
بتاریخ هشتم ماه اپریل مجلس عمومی منعقد گردید یک طرف من نائب علیا حضرت ملکهٔ انگلستان
یعنی لارد دوفرن و سمت دیگر من پسر علیا حضرت ملکهٔ معظمه الیها یعنی (دیوک آف کانات) ایستاده
بود و در مجلس مذکور این وعدهٔ دولت انگلیس را که بجهت سلامتی و بقای افغانستان سؤل
میباشند بعموم مردم ظاهر و آشکار نمودم و این کار را برای این کردم که حضار مجلس و اهالی دنیا
بدانند چه معاهداتی دولت انگلیس با من نموده است و بدانند دولت مشار الیها و وفاع دولت
خارجه را که بمملکت من حمله تخطیانه بیاورد بعهدهٔ خود گرفته و نیز اظهار داشتم که در ازاء آن من بعهد
خود صادق و در دوستی خود با دولت انگلیس ثابت خواهم بود این اظهارات مرا لارد دوفرن
قبول و تصدیق نمود در این موقع اظهار میدارم بتاریخ ششم اپریل عساکر خود را بجهت
ملاحظهٔ من بمیدان مشق حاضر نمودند و من که در تمام مدت عمر خود مرد سپاهی بوده ام
از تحسین این لشکر با عظمتی را که دولت انگلیس دارد نتوانستم خودداری نمایم ملتی که این چنین
لشکری دارد دیگر خوفی ندارد و همان شب در سر شام فرمان فرمائی جامی بسلامتی من نوشید و
من در جواب اظهار داشتم از خداوند مسئلت مینمایم تا بعلیا حضرت ملکهٔ انگلستان و امپراطریس هندوستان و بدولت و خانواده و تمام هواخواهان دولت او طول عمر عطا فرماید و
باعتقاد من سلامتی افغانستان مبنی بر همین مطلب است مکرراً این یک مسئله را اظهار
داشتم که دولت روس کوهستان پامیر را یقیناً تصرف خواهد کرد و همین مسئله را در شش ماه بعد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 350 of 484

که خط سرحدی مغربی و شمالی افغانستان در روس تخدید میشد اظهار داشته بودم و در آن موقع تاکید نموده بودم که قبل از آنکه روسها کوهستان پامیر را متصرف شوند خط سرحدی مذکور را از خواجه سالار تا پامیر و چیترال ممتد نمایند ولیکن این اقدام را نه نمودند و روسها پامیر را متصرف شدند در فقره ثالثی که در بین پیشین کوئی نموده بودم الحال در حالت وقوع میباشد یعنی روسها ایران را بکلی تحت نفوذ خود در آورده اند و نتیجه این خواهد شد که روسها از شاه ایران خواهش امتیازی می نمایند که خط آهنی از راه سیستان بطرف قندهار و شالکوت بکشند و قدم در کنار خلیج فارس هم خواهند گذاشت در سنه ۱۸۸۹ میلادی که در ترکستان بودم بلارد لمسدون که در آن وقت فرمان فرمای هندوستان بود اظهار داشتم که این موقع خیلی مناسب میباشد که در امتداد سرحد شمالی و مغربی افغانستان قلعه ها بنا نموده و توپها گذاشته مستحکم نمائیم تا از بخطی روسها محفوظ باشیم اگر روسها ایرادی میکنند من عذر خیلی موجهی داشتم که ارائه نمایم چرا که حالت مملکت من دران وقت بسیار متزلزل بود خودم در انجا بودم ولی این اظهارات مثل همیشه هیچ اثری نبخشید و حالا هم موقع گذشت چرا که روسها خواهند گفت شما چرا لشکر خود را در سرحد حاضر مینمائید و توپهارا مهیا می کنید خیلی متاسفم که باظهارات من که تمام تدابیر و مدعا و توطئه روسهارا در باب حرکات آتیه در مشرق زمین که در دل آنها مخفی میباشد میدانستم اعتنائی ننمودند و متاسف هستم که هیچکس بطرف من کوشش نمیدهد نمیدانم آیا صاحب منصبهای انگلیس از این امر بی اطلاع هستند یا این قدر محتاط میباشند که فقره مذکور را نمیخواهند ابراز بدارند از ملاقات زوجه محترمه لارد و فرین که زن بسیار عاقله بود و از ملاقات دیوک آف کانات و زوجه محترمه مغزی الیه که تمام رعایای هندی اخلاص قلبی با آنها دارند خیلی مشعوف شدم و دیوک آف کانات مرد سپاهی بسیار مهربان شفیق و صادق و درست رفتار آراسته بود البته فطرتی است که تمام اهالی نظام شیفته این چنین صاحب منصبی خواهند بود یک فقره که در این سفر ملاحظه نمودم اسباب تاسف من گردید و خاطر مرا افسرده و مرا خیلی متالم نمود حالت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 351 of 484

نوابها و راجه های پنجاب بود که حالا حکمرانی دارند لباس تمام این بیچاره ها مثل لباس زنها بود و پنجاهها مرصع بسر خود زده بودند که شواره ها و دست برنجن ها و کردن بندها و دیگر زیورها که عموماً اسباب زینت زنهاست بخود آراسته بودند و بند شلوارهای آنها مرصع بود و زنگهای کوچک در حلو شلوارشان تا پشت پای آنها آویخته و این اشخاص در جهالت و تنبلی و لهو و لعب مستغرق بودند و نمیدانستند که در دنیا چه وقایع حادث میشود و در دنیا چه میباشد و بکلی نمیتوانستند راه بروند چرا که اینها ابدًا عادت براه رفتن نکرده اند و خیال مینمایند که راه رفتن کسرشان آنهاست و اینها تمام اوقاتشان را صرف شرب مسکرات یا کشیدن تریاک مینمایند بحالت این بیچاره ها نهایت افسوس خوردم که آنها را مثل مردهای زن طبیعت میدیدم و بحالت رعایای بیچاره که توقع عدالت و سیاست از اینها داشتند متاسف شدم یک سبق دیگر هم از این سفر تحصیل نمودم و آن اینست که هرچه بیشتر اتفاق افتاد که خودم و پسرها و صاحب منصبهایم انگلیسها را ملاقات نمایند و با آنها آشنا شوند بهتر خواهد بود چرا که بمن معلوم شد این صاحب منصبها مثل لارد فرین و دیگرها که گاه گاهی آنها را ملاقات نموده بودم زود دوست میشدند و هرچه با یکدیگر آشنا می شدیم همدیگر را زیادتر محترم میداشتیم و این امر بتر اسباب سهولت گذشتن کارها میشد و نیز گمان میکنم این گونه ملاقاتها عداوت دیرینه را که بین این دو ملت بوده است رفع و متفرق میسازد و دوستی ما بیشتر از پیشتر محقق میشود و آن وقت دلیل و موقعی بدست مردم نخواهد آمد که بمخالفت ما گفتگو نمایند و نیز معلوم نمودم که بهترین وضعی برای گذرانیدن بعضی امورات مذاکرات شفاهی است تصمیم کردیدم که خودم بانگلستان مسافرت نمایم و نماینده های خود را هم گاه و گاهی آنجا بفرستم و نیز مردها و زنهای انگلیس را بجهت دولت افغانستان مستخدم نمایم تا مراوده بین لندن و کابل استمراری باشد اقدام مذکور این دو ملت را بیشتر از سابق بهمدیگر نزدیک خواهد نمود و لیکن افسوس است هرچه بیشتر سعی مینمایم که انگلستان و کابل را بیکدیگر نزدیک نمایم گویا بعضی از صاحب منصبهای انگلیس بیشتر سعی میکنند که اینها را از یکدیگر دور نگاه بدارند و آنها را از همدیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 352 of 484

جدا نمایند و او اخر فرمان فرمائی لارد دفرین بعضی مطالب وقوع یافته لازم گردید که مطالب
مذکور را خود م شخصاً با سفارتی که آنرا بجهت این مقصود بکابل دعوت نموده بودم قطع و فصل نمایم ولی
موقعی بدست نیامد و در ماه نومبر سنه ۱۸۸۸ میلادی لارد دفرین از هندوستان رفت و اسباب
تاسف و حسرت تمام رعایا و دوستان سلطنت هندوستان گردید چون مردم سیاسی دان
عاقلی مثل فرمان فرمای خودشان هرگز ندیده بودند حسرت جدائی او عمومی و بی پایان بود و وجود
زوجه محترمه لارد دفرین هم در هندوستان کمتر از وجود شوهرش شهرت نا نبود مشار الیها اول
کسی بود که بانی بنیان عالی مریضخانه های زنانه برای زنهای هندوستان گردید و صرف نظر از
اقدامات دیگر بجهت همین یک فقره هم اسم مشار الیها در تواریخ هندوستان تا ابد درخشان
خواهد بود زیرا که مشار الیها یکی از خواتین مجلله بزرگوار بوده است و غمخواری او نسبت بامثال خود
زیادتر از سایر زوجات فرمان فرمایان سابق بوده است بعد ازان لارد لانسدون نفر مافرمای
هندوستان منصوب گردید از این تاریخ زمان اشکالات و مناقشات بین افغانستان و
برطانیه عظمی مجدداً شروع گردید در این کتاب شرح این مطالب را بیان نمینمایم اولاً بجهت اینکه
کتاب گنجایش ندارد و ثانیاً برای اینکه شایسته نیست که مطالب مذکور را آشکارا بیان نمایم همین
قدر کفایت میکند که اظهار بدارم دران وقت آن اشخاص بزرگ امنیت طلب که مشاورین
فرمانفرما بودند از هندوستان رفته بودند مثل (سر دانلد استیوارت) سپه سالار هندوستان و
سایرینی که اسامی آنها را اظهار نمیدارم چون می ترسم که مرا متعلق بشمارند و جنرال امیر احمد خان که
از جانب من بدربار دولت هندوستان بسفارت مامور بود و از عقل و تجربه خود و رابطه دوستی
در زمان فرمان فرمائی سه نفر از فرمان فرمایا استحکام داده بود از این دنیا رحلت نموده بود لارد
راپرتس بمنصب سپه سالاری هندوستان منصوب گردید و مشار الیه طالب پولتیک پیش افغانان
در امورات بود و دولت هندوستان شروع بداخله نمودن با سرکرده های سرحدی افغانستان
نمود و کوه خوجک را (یعنی سوراخ نموده) راه آهن خود را بطرف چمن نوکه نقطه سرحدی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 353 of 484

افغانستان است ممتد نمودند واز همان سمت عساکر خود را هم بسرحد افغانستان نزدیک نزاورده مشغول
ساختن استحکامات وتدارکات دیگر باندازه کردیدند که افغانهای جاهل وبی تربیت اشتهار داده که راه
آهن انکلیسها عما قریب داخل قندهار میشود ولشکر انکلیس بکابل حمله می آورد لهذا لازم است که ما هم
بجهت جهاد حاضر باشیم ودراین وقت مراسلات (لارد لانسدون) بمن رسید وتحریر مراسلات مذکور
بقسمی بود که من بعبارات آن مانوس نبودم واز وضعی که سایر فرمان فرمایان هندوستان داشتند
خیلی تفاوت داشت وضع تحریر مشارالیه متحکمانه نبود ودر امورات حکومتی داخله بمن مصلحت میداد
ومیکفت که بارعایای خود باید بچه قسم رفتار نمائی من تحکمات اورا نمیتوانستم تحمل نمایم چراکه اکر
من تعرض نمینمودم دولت انکلیس خیال مینمودند که آنها حق دارند در امورات داخله من
مداخله نمایند واین معنی بکلی مخالف شرایط عهدنامه مامی بود دران وقت من مشغول ساختن (بداوی)
بودم که مشرف برراههائی که از روسیه بترکستان می آیند میباشد ونیز مشغول مستحکم نمودن نقاط
دیکر سرحدی شمالی ومغربی افغانستان بودم ونیز اراده داشتم که بهرات رفته استحکامات آنجارا
ملاحظه نمایم وعساکر داوطلب از طوایف درانی وغلیجان که بین هرات وقندهار میباشند بکیرم
درانوقت مراسلاتی از کابل وقندهار بمن رسید که انکلیسها راه آهن خود را میخواهند داخل خاک
افغانستان نمایند وعساکر خود را نزدیک سرحدات مملکت من مشغول جمع آوری میباشند ودر
مراسلات مذکور نیز نوشته بودند که سرکرده کان سرحدی افغانستان که خود سر بودند وتا حالا
کناره جوئی میکرده اند الحال شروع بمداخله نمودن در امورات کرده اند حتی بعضی اشخاص کفتند
که انکلیسها خیال دارند قندهار وکابل را تصرف نمایند این اطلاعات که مزید بر مراسلات غیر
معتاد فرمانفرما بود اسباب وحشت من کردید لهذا حضور خود را در مرکز سلطنت لازم دانسته باوجود
آنکه مشغول کار معتنای مستحکم نمودن سرحدات شمالی ومغربی مملکت خود بودم مجبور شدم که
معجلاً بکابل رجعت نمایم ودر تابستان سنه ۱۸۹۰ میلادی وارد کابل کردیدم وسردار نور محمدخان را
که از جانب من حاکم قندهار بود ومانع از آوردن راه آهن را در داخله مملکت نشده بود در باب

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 354 of 484

آن اطلاعی هم بمن نداده بود معزول نموده اورا بکابل احضار کردم مشارالیه بخزانهٔ دولتی
هم مبلغی وجه نقد باقی کار بود زمانیکه مشارالیه مشغول پرداختن محاسبات خود در کابل بود وفات
کرد حکومت لارد لانسدون بهینکه تشویشات ناگوار بجهت من فراهم آورده بود قاطع نخشته اقدامات
دیگر هم نمود حتی توپهائیکه من از پول خود در هندوستان خریدم جلوگیری کرده نگذاشتند بکابل
بیاورند علاوه برآن تجار من بمن اطلاع دادند که حکام سرحدی مال شخصی تجار افغان را از قبیل
آهن و فولاد و مس وغیرها را جلوگیری نمودند بهانه اینکه اینگونه اجناس بجهت ادوات حربیه میباشد
و میگویند تا زمانیکه در باب دوستی افغانستان بما یقین حاصل نشود ما نمیتوانیم این اجناس را
بگذاریم که داخل افغانستان بنمایند از این مشتبه دیگر چه بی احترامی نسبت بمن منجر است بنمایند در
نظر رعایای خودم محقر شدم توپهای مرا مانع شدند و اجناس تجار را هم جلوگیری نمودند و اینکار
در تواریخ ملل متمدنه که بین انها در همه جا تجارت بوضع آزادیست تازه گی داشت اگر من مثل امیر
شیر علیخان و بعضی از حکمرانهای سابق افغانستان عجول و بی تجربه بودم یقیناً جنگ درگرفته
یا بجهت کمک برو سها رخ می نمودم و این امر محتمل منجر بخرابی من میشد و زحمت تازه هم بجهت دولت
هندوستان فراهم می آمد و من هم شاید چنین مراسله در جواب مراسلات دولت هندوستان مینوشتم
که منجر باین میگشت که آنها بمخالفت من بجنگند ولی من بسیار زیرک بودم و بهانه بدست آنها نمیدادم
که متعرض من بشوند فقط از اقدامات فقرات مذکور اجتناب نمودم بلکه کمال بی اعتنائی را
هم بخرج دادم دولت هندوستان از وضع حرکات من چنان مطمئن گردیدند که در موقع بسیار
نازکی زمانیکه از جهت اغتشاش طائفه هزاره که در مملکت من پیدا شده بود پریشان بودم دولت
مشارالیها با مردیکری هم اقدام نمودند و این اغتشاش در تمام افغانستان چنان سرایت
کرده بود که حتی مستخدمین خودم از نزد من فرار نموده بشورشیان ملحق گردیده بودند و بعضی اشخاص از
شهر کابل و از دره فرنگ هم که از مضافات کابل ست با شورشیان ملحق شده بودند در تمام مملکت
من هزاره ها بمخالفت من میجنگیدند و خوف شورش عمومی میداشتم در چنین وقتی گمی که از هندوستان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 355 of 484

بمن رسید الیتیما توسے بود باین مضمون که دولت هندوستان نمی تواند بحیث وعده های مبهم نامعلوم شما برای دعوت نمودن سفارت انگلیس بکابل انتظار بکشد لهذا لارد رابرتس سپه سالار هندوستان با لشکر زیادی بحیث محافظت او بکابل فرستاده میشود پذیرفتن ده هزار نفر سربازی که باید آنها مثل مهمان خود پذیرائی بنمایم کار خیلی صعبی بود چون میبایستی صد هزار نفر سرباز را بحیث پذیرائی آنها حاضر نمایم لهذا چون دیدم که دولت هندوستان درصدد فراهم آوردن اشکالات میباشد بدون اینکه احدی از مامورین دولت من غیر از منشیهای مخصوص از ارادهٔ من مطلع بشوند مراسله بعنوان لارد سالیسبری که صدر اعظم دولت برطانیه عظمی بود نوشته بتوسط یک نفر دوست خود بانگلستان فرستادم دران وقت لارد کراس وزیر امور هندوستان و سرجان کارست نائب او بود من از اینها امتنان دارم که مراسلهٔ مرا بملاحظه لارد سالیسبری رسانیدند اگرچه تمام خواهشهای مرا که در مراسلهٔ خود نموده بودم نپذیرفتند ولی از خوش بختی دیگر جنگی اتفاق نیفتاد ولکن مناقشاتی که بین دولت من و لارد لانسدون بود بکلی مرتفع نگردید تا زمانیکه رابرتس از هندوستان رفت و جنرال (سر رورز اویت) بعوض او بسپه سالاری هندوستان منصوب گردید و سفارت سر مارتیمر دورند در سنه ۱۸۹۳ میلادی بکابل آمد از اظهار این امر مشعوفم که بعد ازان لارد لانسدون و من باهم دوست شده از یکدیگر مفارقت نمودیم و من خیلی آسوده شدم نظر بحالات تواریخ زمانهای گذشته افغانستان از ملاحظه این معنی نتوانستم صرف نظر نمایم که هر فرمان فرمائی که خواسته و توانسته است جنگی برپا نماید چرا که مشار الیه درکارهائی که راجع بدولت افغانستان بوده اختیار کامل داشت و چون مجلس پارلمنٹ برطانیه عظمی فقط قول فرمانفرماها را اصغا می نمودند لهذا نظر تا بدون حقیقت رسمی حکم آن مسئله را بحقانیت فرمان فرماها می نمودند جهتش این بود که حکمرانهای افغانستان نماینده در دربار دولت انگلستان نداشتند و وسایلی هم بدست آنها نبود که دولت انگلیس را از حقیقت مسئله از جانب طرف مقابل مطلع سازند لهذا خیلی مایل بودم که نمایندهٔ من در دربار فرمانفرما مثل آنکه همیشه بوده است مقیم باشد و نیز بتوانم که با دولت انگلستان هم مذاکرات بنمایم بسبب

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 356 of 484

رفتاری که حکومت لارد لانسدون نسبت بمن کرده بود مجبور شدم که لزوماً این اقدام را بنمایم و رفتار مذکور نزدیک بود که مارا بجنگی بیندازد واگر درین امر دیگری غیر از من بود یا برو سهائگیه میکرد و این اقدام مثل امیر شیر علیخان سنجر بجرابی او میشد یا مثل یعقوب خان بادولت هندوستان بعضی تعهدات می نمود که اجرای آن امکان نداشت و اینگونه تعهدات بلاشک اورا خراب میکرد تمام این جور واقعات زمان گذشته بجهت من سرمشقی بود اسلاف من از اینگونه تدابیر دوچار خسارتها شده بودند ولی من از سبقی که اشتباهات آنها بمن آموخته بود منتفع گردیدم از تصور این امر مکدر بودم که دولت افغانستان تا یکدرجه تحت امر هر فرمائی که بهندوستان مقرر شود میباشد و من که امیر افغانستانم آلت بازیچه هستم که فرمان فرما بهر شکلی خواسته باشد آنرا بگرداند هنوز هم ساعی هستم که افغانستان را ازین خطر دائمی برهانم زیرا که افغانستان دولت آزادی هست و دلیلی ندارد که نسبت باو مثل دولت آزادی رفتار ننمایند و نیز میدانستم که اگر از جانب من نماینده در لندن باشد مردمان افغانستان که از نیک فطرتی انگلیسهائی که در خود انگلستان میباشند و از قوت سلطنت برطانیه عظمی کمتر اطلاع دارند بتوسط یکی از هموطنان خود که نماینده آنها در لندن باشد بهتر بصیرت پیدا می کنند و از بودن یک نفر مامور رسمی از مردم افغانستان در لندن یقیناً تالیف قلوب افغانها نسبت بانگلیسها خواهد شد و آنها را از صنایع و علوم و تمدن برطانیه عظمی آگاه خواهد ساخت و این امر اسباب ازدیاد روابط و علایق دوستی طرفین خواهد شد و این دو ملت از یکدیگر بهتر خبردار خواهند شد برای حصول این مقصود و برای بعضی مطالب دیگر که بخیال من مناسب بود اسناد دولت انگلیس را مطلع سازم و برای شرفیابی خدمت خاتونی که بزرگتر از او هیچ در این عالم بخت سلطنت جلوس ننموده است مصمم شدم که خودم بانگلستان بروم میدانستم که فوائد زیادی بوسیله باب مراوده که خودم با ملت انگلیس مفتوح نمایم حاصل خواهد شد بعد از مراجعت سر مارتیمر دوراند از کابل بانگلستان در بهار سنه ۱۹۰۴ میلادی دعوت نامه بمن رسید از حصول مقصود خود بسیار مشعوف گردیدم این دعوت رسمی را (سر هنری فولر) که آن وقت وزیر امورات هندوستان بود امضا نموده بود خلاصه مضمونش این

بود.

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 357 of 484

بود که علیا حضرت ملکهٔ انگلستان مرحمت فرموده شما را یا یکی از پسرهای شما را دعوت میفرماید که بحضور
ملاقات علیا حضرت ایشان تشریف بیاورید مراسلات دوستانه هم از والاحضرت ولیعهد انگلستان
(ویوک آف کانات) و دیگر امنای برطانیه عظمی بمن رسیده اظهار داشته بودند که مایل میباشیم از ملاقات
شما مسرور گردیم ولی از کم سعادتی در همان اوقات ناخوش شدم و مرض این قدر امتداد و اشتداد پیدا
نمود که امید زندگانی من کمتر بود تمام اطباء دربار من که هملتن خانم در آن وقت باتفاق آنها معالج
من بود از ابتلاء من متوحش بودند قبل از انکه جواب دعوت نامه را بنویسم مراسله از جناب جلالتمآب
(مستر ژوزر کرزن) (که حالا لارد کرزن است) بمن رسیده اظهار داشته بود که من بطرف چترال
و کوهستان پامیر عازم هستم و مایلم که شما را هم ملاقات کنم و منتظر اجازه میباشم که بکابل آمده از شما دیدن
نمایم لهذا جناب مغزی الیه را دعوت نمودم و ایشان چند روزی در کابل مهمان من بودند چندین
نفره صحبتهای دوستانه بین ما ها شده هرچند مغزی الیه زبان فارسی نمیدانستند و من زبان
انگلیسی را نمیدانستم ولی توسط منشی باشی بایکدیگر تکلم مینمودیم ازین صحبتها معلوم شد که مغزی
الیه جوانی خیلی دلپسند و کارکن و با اطلاع و مجرب و بلند همت میباشد و نیز مغزی الیه بسیار
ظریف و شوخ بود و ما اکثر از حکایات خوش مزه او میخندیدیم اگرچه ملاقات مستر کرزن شخصی و دوستانه
بود و بهیچ وجه سمت رسمیت نداشت ولی باز هم ما تمام امورات معتنابه دولتی را مطرح مذاکره
نمودیم فقرات مخصوصی که صحبت داشتیم در باب سرحد شمالی و مغربی افغانستان و در باب
جانشین من بخت سلطنت بود پسرهایم حبیب الله خان و نصرالله خان مستر کرزن را بمنازل
خود دعوت نموده مجالس آنها بسیار خوش گذشت از ملاقات مغزی الیه این قدر مسرور شدم
که میل و خواهش من بیشتر شد در اینکه خود و پسرهایم و مامورین من و سایر بزرگان و مامورین انگلیس
را اکثر اوقات که ممکن باشد ملاقات نمائیم ولی کمال یاس و تاسف را دارم که ناخوشی من مرا از این مسرت
محروم ساخت و پسرارشد من که کاملا استعداد اینگونه سفر را داشت و زبان انگلیسی را هم
میتوانست تکلم نماید نتوانست برود بعلت آنکه مبادا در زمان غیبت او واقعه برای من روی دهد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 358 of 484

وعلاوه برآن تمام امورات دولتی هم دران وقت بعهدهٔ او بود پسر دیگری که بکمال رسیده باشد
سخصر نصرالله خان برادر صلبی و بطنی حبیب الله خان بود امنداد او را مامور نمودم که از جانب من بانگلستان
مسافرت نماید علاوه بر مراسلاتیکه بعنوان علیا حضرت ملکه و شاهزادگان عظام خانوادهٔ سلطنتی
وامنا دولت برطانیه عظمی باو سپرده بودم کتابچه دستور العملی هم باو دادم و امر نمودم که در تمام مسافرت
خود ازان قرار رفتار نماید پسرم در ماه اوریل ۱۸۹۵ میلادی از کابل عازم گردیده در ماه مه وارد
لندن گردید و در ماه اوت از لندن حرکت نموده در رستان همان سال از راه کراچی و قندهار
بکابل مراجعت کرد ولی کمال یاس دارم که این مسافرت اسباب مخارج بغائده زیادے
بجهت هر دو دولت فراهم آمد چرا که مسافرت مذکور بکلی مثمر ثمری نشد زیرا که نه فقط بین اشخاص بزرگ
بلکه حقیر ترین اهالی مملکت مارسم این است که نباید خواهش مهمان را رد نموده او را مایوسانه برگردانند اگرچه
دشمن هم باشد و امکان ندارد کسی داخل خانهٔ میزبان خود بشود و توقع مهربانی نداشته باشد ولے
خواهش مرا بسردی اصغا نموده و با شیرین زبانی رد کردند و پسر مرا که پسر یک نفر سلطانی و مهمان
سلطانی بزرگ بوده است مایوسانه برگردانیدند گمان میکنم خواهشی که نموده بودم که نمایندهٔ من
در لندن باشد یا اقلا اجازه بدهند که با دولت انگلستان مستقیما مذاکرات نمایم و با دولت هندوستان
هم محاورات داشته باشم در مجلس پارلمنت بطوریکه شاید اظهار و منکشف نشده بود و الا اکثر مجرب
ترین اجزا پارلمنت فوائد این مطلب را بجهت استحکام دوستی این دو ملت و برای تقویت و ترمیت
افغانستان ملتفت میشدند ولی در خصوص این فقره دریکی از فصول مابعد که در باب تدابیر آتیهٔ
افغانستان میباشد قدری مشروح و واضح تر شرح خواهم داد و عجالتا بجهت مطالعه کنندگان این
کتاب همین قدر کافیست که محاورات متعارفی بین هندوستان بتوسط نمایندهای مسلمان
آنها میباشد که در کابل و کلکته اقامت دارند و بهمان رسم قدیم رد و بدل میشود معنی این فقره اینست
که تمام دنیا ترقی بنماید و حالات و اوضاع این دو مملکت تغییر پذیرد ولی رسم قدیم مذاکرات آنها
نباید اصلاح بشود یکدو کلمه بجهت اظهار تشکر از علیا حضرت ملکه و تمام اجزاء خانوادهٔ سلطنتی و

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 359 of 484

بزرگان وعموم اهالی انگلستان برای مهربانی که نسبت به پسرم که نماینده من بود نموده بودند بیان
می نمایم و البته جهت رفتار سرد بعضی از مامورین مرا و امیدارد که از عمومیتی که دارم صرف نظر نمایم
از اظهارات مهربانیهائیکه علیا حضرت ملکه انگلستان نسبت به پسرم نصرالله خان فرموده اند
بسیار مشعوف میباشم یک فقره اظهار مهربانی مذکور اینست که علیا حضرت ملکه معظم الیها
نشان درجه اول سنت میخائیل و سنت ژورژ بدو نفر از پسرهایم یعنی حبیب الله خان و نصرالله
خان اعطا فرمودند پسرم کتابچه در شرح مسافرت خود و اطلاعات از وضع معاشرت انگلیسها نوشته
و آن کتابچه در مطبع کابل بچاپ رسیده است ولی چون مقرون بصلاح نبود کتابچه مذکور را توقیف نموده منتشر نساختم

فصل ششم در باب سرحدات افغانستان و سفارت سر مارتیمر دورند

مطالعه کنندگان کتاب من البته تا بحال باید دانسته باشند که من چه قسم افغانستان را سلطنت
ساخته ام افغانستانی که قبلاً بچندین حکومتهای خود سر منقسم بود و هر رئیسی جداگانه در انجاها
ریاست داشته است و نیز سنجیده باشند که چه قسم مملکت خود را که در وقت جلوس من بتخت
سلطنت غیر از شهر کابل و جلال آباد و معدودی چند از نقاط دیگر نبوده است چه قدر وسعت
داده ام والبته مسبوق شده اند که چه قسم ولایات قندهار و هرات را در سنه ۱۸۸۱ میلادی متصرف
گردیدم و ولایات روشان و شغنان را در سنه ۱۸۸۴ متصرف نمودم (هر چند شغنان تا سنه ۱۸۹۸ منازع
فیه بود و در سال مذکور بتوسط سفارت سر مارتیمر دورند قرار محل مذکور رسماً داده شد) در همان
سال حاکمی از جانب خود موسوم به غفار خان تاتار بعوض علی مردان خان که سرکرده بومی (داخان)
بود بحکومت داخان مقرر داشتم داخان مملکت کوهستانی بطرف جنوب شغنان
میباشد و بطرف جنوب داخان چیترال واقع است مطالعه کنندگان کتاب
من نیز مطلع شده اند که چه قسم میمنه را در سنه ۱۸۸۵ میلادی بقبضه اقتدار در آوردم
و نیز هزاره جات را در سنه ۱۸۹۳ و کافرستان را در سنه ۱۸۹۵ مفتوح نمودم و مملکت خود را وسعت دادم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 360 of 484

اگرچه کافرستان را بعد از سفارت سرمار تیمر دوراند که قرار داده بودند ولایت مذکور جزء مملکت
من باشد چگونه مسخر کردم وقتی که مشغول بهم زدن وضع حکومتهای موروثی مستقلهٔ افغانستان
بودم که مملکت را بصورت سلطنت قویئ درآورم از لزوم این امر که سرحدات مملکت خود را با ممالک
همسایها تحدید نمایم غافل و بیخیال نبودم خوب میدانستم که بجهت سلامتی و محفوظ بودن سلطنت
من لازم ست که خط های سرحدیرا که بین ممالک من و همسایهای من میباشد تحدید نمایم برای
اینکه تخطیات آنها جلوگیری شود از مناقشات و منازعات آسوده باشم میدانم که درین مأة رسم
دولتهای معظمه براین است که ولایات جزء را ضمیمه مملکت خود نمایند و بجهت پیشرفت خیال خود که
ممالک ضعیف را بممالک خود ملحق نمایند متمسک بتدابیر و تمهیدات مختلفه میشوند مثلاً تدبیر اول اینست
که ملل ضعیف را بین خود منقسم مینمایند و باین وسیله هریک از غاصبین قوی قسمت خود را می برند و
از عدالتی که این دولتهای قوی در حق ملتهای ضعیف اجرا میدارند حکایت مرد فقیری که
ساعت او را دزد برده بود بخاطرم رسید مشارالیه نزد یکی از سرکردهای دزدها که خود را حاکم مینامید
عارض شد حاکم گفت من نمیتوانم ساعت شما را پیدا نمایم ولی قسمت مرا چه میدهی آن مرد بیچاره
تظلم میکرد و میگفت من نیامده ام که چیزی بشما بدهم بلکه آمده ام چیز یرا که از من برده اند بدست
آورم در جوابش حاکم گفت دلیلی ندارد که شما ساعت خود را از شخصی که از من ضعیف تر پیدا شد بدهید و
من از جهت خود بهره نبرم لهذا از تخیر ساعت را برای خود از او گرفت بعد ازان مرد بیچاره خیال کرد
که اگر نزد قاضی القضاة بروم دیگر که اسباب زینتی نزد من نیست باو بدهم لابد قسمت او عمامه و لباسهای
من خواهد بود پس برای خودم هیچ لباسی باقی نخواهد ماند که خود را بآن بپوشم لهذا مشارالیه همین
قدر عدالت قانع شده بمنزل خود مراجعت کرد کمانم براین است اگر مطالعه کنندگان
کتاب من این عدالت را با فقرهٔ معامله چین مقابله نمایند خواهند دانست که من بر خطا نرفته ام
تمهید ثانی اینست که دول معظمه با همدیگر مشغول اسباب چینی و اتفاق پنهانی میشوند و این کار را
را سیاسی دانی و پولتیک مینامند و با همدیگر قرار میدهند که اگر شما فلان مملکت را متصرف

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 361 of 484

شوید و ما فلان مملکت را بتصرف در آوردیم متعرض حال یکدیگر نخواهیم شد نوع ثالث متصرف
شدن این ولایات این ست وقتیکه سرحدات خود را با دولت همسایه تحدید می کنند بعض مملکتها را
که خیال دارند بتصرف خود در آورند غیر معین میگذارند و اینها را ولایات بیطرفی مینامند و بدولت
همسایه خود میگویند که این ولایات باید مستقل باشند و نباید شما یا ما متعرض حال آنها بشویم باین بهانه تا
که اینگونه مملکتها یا ولایتها مستقل میمانند دیگر ادعای دول ضعیف همسایه را نسبت بآنها که تماماً یا
بجزو اموال خود آنها میباشد باطل میکردانند بعد ازان درین مملکتی که اسماً مستقل میباشد باین قسم
شروع بیازی در آوردن مینمایند بر میس این ولایت مستقل یک راس اسپ سواری پیراز کار افتاده
با چند دست لباس نظامی کهنه و چند لوله تفنگ و شش میله داده و باو میگویند که ما دوست
یکدیگر خواهیم بود و دوستی ما بجهت شما کافی ست که شما را از حمله یا تخطی همسایه شما نگاه بدارد و شما باید دوست
و رفیق مطلق العنان ما باشید آن بیچاره خیال میکند در صورتیکه اینها آزادی او را تصدیق دارند
چه ضرر دارد که با یکدیگر دوست باشیم و برعکس بجهت او فائده هم دارد که آنها مسئولیت حفاظت
او را از تخطیات خارجه بعهده خود بگیرند ولکن چندی نمیگذرد که اینها بسهولت بهانه پیدا می کنند این
رئیس مستقل بیطرفی را متهم میسازند که عهد دوستی صادقانه خود را شکسته است یا بعضی اوقات
رعایای خود او را تحریک میکنند که از تعدیات او و باین قاضیهای بزرگوار تظلم و استدعای عدالت
نمایند و بعد از اصغا یک دو فقره ازین بهانه ها مملکت او را متصرف میگردند اگر دولت همسایه بگوید این
اقدام شما برخلاف عهدنامه میباشد و شما باید این ولایت مستقل را واگذارشوید بجواب میگویند
بلی این ولایت آنوقت مستقل بود ولی حکمران آنجا عهدنامه با ما نموده خود را و ولایت خود را تحت
حفاظت و در حوزهٔ اقتدار ما در آورد لهذا شما حقی ندارید که بعلاقه جات ما متعرض بشوید در اینجا
این مسئله تمام میشود و همین قسمها دولت روس تمام سلطنت بخارا و ولایاتی را که بسمت شمالی
و مغربی رود جیحون در سرحد افغانستان واقع است متصرف گردید و نتیجه این نفوذ و محافظت
این شد که روسها تمام این ولایات را بلع نمودند از طرف دیگر دولت هندوستان تمام ولایاتی را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 362 of 484

که بسمت شمالی مغربی و شمالی مشرقی افغانستان واقع است و در زمانهای قدیم جزء سلطنت افغانستان بوده است تحت نفوذ و محافظت خود در آورند اسم این ولایات را آزاد گذاشتند آنها را باسم حکومتهای بین افغانستان و هندوستان موسوم نموده رفته رفته تحت اقتدار خود در آورند عادت رؤسای این طوایف سرحدی این بود که در تابستان و قتیکه هوای ولایت خودشان گرم میشد نزد حکمرانهای افغانستان می آمدند و بامرای افغانستان میگفتند که ما دوست شما میباشیم و از انها وجه نقد و خلعتها میگرفتند و در زمستان نزد حکام هندوستان میرفتند و از انها هم وجه نقد و خلعتی میگرفتند از این جهت این هر دو دولت آنها را تحت محافظت خود میدانستند و در واقع آنها تحت محافظت این چند دست خلعتها بودند هیچ یک از امرای بخارا یا افغانستان نتوانستند از دولت روس یا انگلیس خواهش نمایند که ولایات مستقله مذکوره را متصرف نگردند دولت روس یا انگلستان هم بقسمت یکدیگر دست اندازی نمینمودند چرا که اگر طرف مقابل مواخذه میکرد جواب میدادند که این ولایات در حوزهٔ تصرف و اقتدار ما است و شما حق ندارید مداخله نمائید چون دیدم هر دولتی ساعی ست هر قدر از این ولایات را که بجهت او ممکن باشد تصرف نماید من هم سعی نمودم هر قدر پیشرفت کند قسمتی از این ولایاتی که سابقاً جزء افغانستان بوده والحال تحت حکمرانی رؤسا خود سر بوده و با آنها دوست شده متصرف گردیدم همان اوقات نیز اقدام کردم که خطوط سرحدی خود را با همسایهای خود قبل از اینکه جلو پایند تحدید نمایم در مادهٔ تحدید خطوط سرحدی قطع و فصل این مسائل با دولتین ایران و چین زحمتی نداشت چرا که نه قوت داشتند و نه اراده داشتند که قطعهٔ خاکی را که داخل حوزهٔ افغانستان است متصرف شوند لهذا بدون اشکالی یا گفتگوئی خط سرحدی بین افغانستان و ایران از کوه سیاه تا نزدیک (دهنه ذوالفقار) تحدید گردید و بهمان قسم گوشهٔ کوچکی از افغانستان که نزدیک (دهان وخان) میباشد و با سرحد چین اتصال دارد بدون گفتگوئی تحدید شد

تقسیم سرحدات بین روس و افغانستان

مشکل ترین و معتنا به ترین سرحدائی که باید تقسیم و تحدید میشد بین مملکت من و مملکت دولت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 363 of 484

از قوی ترین همسایهایم بود یعنی دولتین روس و انگلیس که دو دولت بزرگ در خاک آسیا میباشند
هرچند واقعاً بزرگترین دولتهای دنیا نبوده باشند و اینها بزرگترین ملتی هستند در روی زمین که
همیشه درصدد تصرف ممالک دیگران میباشند اگرچه اکثر اهالی ممالک مشرق زمین که اینها مفتوح نموده
بواسطه گرانی و قحطی آنجاها متصلاً میمیرند و اینها بحیاتی که برخودشان معلوم ست هر ساله هر قدریکه
پیشرفت نماید مشغول تصرف سایر ممالک میباشند و دائماً بجلو میروند مملکت من مانند گوسفند بیچاره ایست
که از دو طرف شیر و خرسی بچشم طمع خیره خیره او را می پایند و بدون محافظت و مدد حافظ حقیقی این طعمهٔ
کوچک نمیتواند تا مدت زیادی خود را در این میانه نگاهداری نماید اول اقدام نمودم که سرحد شمالی و مغربی
خود توسط و وساطت دولت انگلیس با دولت روس تحدید نمایم و بعد از مذاکرات متعارفی که با دولت
هندوستان در این باب بعمل آمد کمیسیونی که مرکب از مامورین دولت هندوستان و مامورین من بود
در ماه ژوییت ۱۸۸۴ میلادی تشکیل یافت که این مسئله را قطع و فصل نمایند رئیس کمیسیون انگلیسها
(جنرال سرتیبر لمزدن) بود و رئیس کمیسیونی روسها (جنرال زلینای) بود و جواب مراسله که از جنرال انگلیس بمن
رسیده بود نوشتم که زمان توقف خود در روسیه وعده بروسها نداده بودم که حالا آنها بتوانند آنرا
نسبت بمن اظهار نمایند لهذا بهیچ وجه از آنها خوفی ندارم و تا زمانیکه قوت داشته باشم یک ذره خاک
افغانستان را بروسها واگذار نخواهم نمود لهذا باید خط سرحدی را بین مملکت روسیه و مملکت من بلاغرم جزم
تحدید نمایند ولی افسوس نتیجهٔ خوبی حاصل نشد روسها از اینکه سرحدات خود را با آنها تحدید نمودم رنجیدند
و آزرده خاطر گشتند زیرا که مقصود این بود که جلو تخطی آنها گرفته شود مخصوصاً اسباب رنجش آنها این
بود که من سرحدات مذکور را بوساطت انگلیسها تحدید مینمودم بدین جهت روسها بهر عجله که ممکن
بود رو بطرف سرحدات افغانستان جلو می آمدند من چون از قصد آنها مطلع شده بودم که میخواهند (پنجده)
را بگیرند خیلی سعی نمودم که انگلیسها را وادارم بمن اجازه بدهند که با زهم لشکری فرستاده پنجده را مستحکم
نمایم و دلیل هم اقامه کردم که اگر جنگ هم نشود ضرری ندارد و لشکر من در خاک خودم اقامت داشته
باشند ولی دولت انگلیس نصیحت مرا قبول ننمود و نتیجه این شد که نفوس زیادی هم تلف گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 364 of 484

وچنانچه قبلاً مذکور شد در سنه ۱۳۰۳ هجری روسها پنجده را متصرف شدند و در ماه
می سال مذکور فرمانفرمای هندوستان بمن نوشت که روسها قبول نموده اند دهنه و والفقار را
بعوض پنجده تخلیه نموده بشما واگذار کنند و خط سرحدی بسمت کلران و مارو چاق معین شود و نیز فرمانفرما
نوشته بود که این قرارداد را روسها قبول نموده اند من بجواب مراسله فرمانفرما نوشتم که این قرارداد را
من هم قبول دارم و از معزی الیه خواهش نمودم که سواد قرارداد و نامهٔ مذکور را برای من بفرستند
بتاریخ نهم ماه می سنه ۱۸۸۵ میلادی مطابق با سنه ۱۳۰۳ هجری (کرنیل سر دیست رجوی) بعوض (جنرال لمسدان)
مامور گردیده مامورین من اول بمن اطلاع دادند که سر دیست رجوی سندهائیرا که رعایای من در اثبات
خاک خود ارائه مینمایند کافی ندانسته باز هم اصرار دارد که سندهای دیگر ابراز دارند و این اسباب
رنجش افغانها گردیده بود و من هم ملکدر گردیدم ولی آخر الامر ملتفت شدم تحقیقاتی که سر دیست رجوی
بعمل می آورد و سندهای دیگر مطالبه مینماید ثابت میکند که مشار الیه ببسیار شخص عاقل دور اندیشی
میباشد و نسبت برعایای من دوست است و میخواهد هر قدر ثبوتی که ممکن باشد تحصیل نموده ادعای
افغانستان را محکمتر نماید و مشار الیه بدون نزاع یا زحمتی تمام مسئلهٔ سرحد را قطع و فصل نموده بعد از انجام
آن خود و همراهان او که بهندوستان مراجعت می نمودند در ماه اکتوبر ۱۸۸۶ میلادی بکابل آمده
مرا ملاقات کردند و من از خدمات آنها این قدر مشعوف بودم که هر پیرایی که در قوه داشتم از انها نمودم
و سر دیست رجوی و قاضی اسلم خان و (کرنیل هیولدیچ و کرنیل ایت) و چندین نفر دیگر از اجزاء کمیسیون
مذکور نشانهای اعزازی طلا دادم میدانم که سر دیست رجوی شخص سیاسی دان بسیار زیرکی میباشد
و در زمان آتیه بهر خدمتی که مقرر شود اسباب ترقی بجیت او مهیاست و امیدوارم که تمام کارهای
راجعه بخود را بطور دلخواه انجام بدهد بتاریخ بیست و دویم ماه ژویت سنه ۱۸۸۷ میلادی پروتکل
آخری در سنت پطرزبورغ امضا شد و بتاریخ اول ماه اوت (لارد دفرین) مراسلهٔ در این باب بمن
نوشت و من از همراهی که دولت انگلیس با من نموده سرحد شمالی و مغربی مملکت مرا تحدید نمودند
کمال اظهار امتنان را نمودم و در سنه ۱۸۹۳ مجدداً این افغانها و رعایای دولت روس در باب آب دادن

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 365 of 484

اراضی آنها که متصل بچمن بید میباشد گفتگوئی حاصل شد و بحیث قطع و فصل این امر دولت هندوستان
(کرنیل بیت) را مامور نمودند و مشارالیه هم مسئله مذکور را بدون ستیزه و نزاعی تمام نمود کمیسیون سرویست
رجوی مسئله سرحدی را فقط از دهنه ذوالفقار تا خواجه سالار تحدید نموده بود نداگرچه از دولت هندوستان
خواهش نمودم که این خط سرحدی را تا کوهستان پامیر ممتد نمایند ولی اقدامی ننمودند اگرچه بموجب عهدنامه
۱۸۸۳ میلادی روسها قرارداده بودند که بدخشان و واخان جزء مملکت افغانستان بوده باشند و لیچون و روشان
و شغنان مشرف براه هائی است که از روسیه بطرف هندوستان میروند روسها اسباب چینی مینمودند که این
دو نقطه را تصرف نمایند ولی من پولتیک آنها را قبل از وقت ملتفت شده حکامی از جانب خود فرستادم
تا قبل از آنکه روسها بتوانند داخل آنجاها شوند آن ولایت را متصرف شویم و من در این مسئله از دو جهت
استحقاق داشتم اولا ولایت مذکور بموجب عهدنامه ۱۸۸۳ میلادی جزء مملکت من بوده است و ثانیا
آنکه امیر بخارا جزئی از ولایات دروازه را که بسمت کناره دست چپ رود جیحون واقع است متصرف
گردیده بود باین سبب من هم محقق بودم که آن نقطه ولایت (شغنان) را تصرف نمایم که بسمت کناره دست
راست رودی واقع است که از دریاچه موسوم (بوبکتوریا) جاری میباشد این پیش دستی من در تصرف
ولایات مذکور بتاریخ بیست و چهارم ماه ژوئیت ۱۸۹۳ میلادی در محل سورتاش بین کرنیل مانوف و
مامور من شمس الدین خان منجر بزد و خوردی شد که در جای دیگر مذکور گردیده است در ماه نوبر ۱۸۹۳ این
ماده بین من و سفارت سرمارتیمر دورند قطع و فصل گردید و بعد ازان در ۱۸۹۴ میلادی عساکر خود را
از ولایات مذکور احضار نمودم و در عوض ولایات دروازه را متصرف شدم در ماه مارت ۱۸۹۵ بین
دولت روس و دولت انگلیس قرارداده شد که بجز ولایت (دروازه) که این طرف رود جیحون واقع
است امارت بخارا با افغانستان تسلیم نماید و افغانها نقاط ولایات شغنان و روشان که بجنار دست
راست رود پنجه در رود جیحون واقع است تخلیه نمایند و رودیکه موسوم بوبکتوریا جاری میشود دفعۀ ثانی
بدست آورده خط سرحدی افغانستان معین و مشخص گردید خداوندرا شکر میکنم که ازان وقت تا بحال
از نزاع و گفتگوهای دائمی در باب سرحد شمالی و مغربی مملکت خود آسوده شدم و تا امروز امنیت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 366 of 484

وآرامی برقرار است امیدوارم از خداوند تبارک وتعالی که این امنیت را همیشه برقرار داشته باشد ونفوس این کلهٔ انسانی را خودش محافظت فرماید

تقسیم سرحدات بین هندوستان وافغانستان وآمدن سفارت سرمارتیمردوراند بکابل

بعد ازینکه سرحدات خود را با سایرین همسایگان خود تحدید نمودم لازم دانستم که سرحدات بین مملکت هندوستان را هم معین نمایم تا خطوط سرحدی اطراف مملکت من بطور قطعی تحدید شده مثل دیوار محکمی بجهت محافظت مملکت من برقرار بوده باشد لهذا از لارد رپن ولعد ازان از لارد دفرین خواهش نمودم که بعضی از مجرب ترین صاحب منصبهای خود را بسفارت نزد من بکابل بفرستند که درباب بعضی مطالب گفتگو نمائیم ونیز مناسب دانستم که این مسئله سرحدی را با این چنین سفارتی تمام نمایم خود فرمانفرما هم از فوائد این سفارت بی اطلاع نبود وخواهش نمودم که سرمارتیمردوراند وزیر امور خارجه هندوستان بریاست سفارت مذکور مامور شود ولی از کم بختی اولاً ناخوش شدم وبعد هم شورش سردار اسحق خان در ترکستان واقع گردید این مسئله آمدن سفارت مذکور را بتعویق انداخت وخودم عازم ترکستان گردیدم در مراجعت از ترکستان در سنه ۱۸۹۰ میلادی روابط من با دولت هندوستان همان طور بوده است که سابقاً مذکور داشته ام وبآن جهت مراسله بلارد سالیسبری نوشته بجناب معظم له اظهار داشتم که من باید مناقشاتی که بین دولت من ودولت هندوستان فراهم آمده است با مامورین دولت هندوستان قطع وفصل نمایم درین وقت لارد لانسدون مراسله بمن نوشت که لارد رابرتس صاحب را بریاست سفارت مذکور مقرر داشته است ومن در این وقت مشغول جنگ با هزاره ها بودم ونیز این امر برخلاف میل اهالی افغانستان بود که لارد رابرتس را با لشکر خیلی زیادی دعوت نمایند که بافغانستان داخل شود ومنهم میترسیدم از آمدن این جور سفارت اسباب زحمت زیادی فراهم بیاید چون اکثر کسان واقوام اهالی افغانستان در زمان گذشته در دعوای لارد رابرتس مقتول شده بودند یا مشارالیه اکثر آنها را تنبیه نموده بود وازاین جهت مقرون

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 367 of 484

بصلاح نبود که او را بگذارم با لشکر زیادی داخل افغانستان شود و نیز خیال کردم که لارد را برتس شخص
سپاهی میباشد و بجهت مذاکرات دولتی بسیار مشکل ست با او طرف شد مذاکرات پولیتیک خارجه
شخص سیاسی دانی لازم ست نه مرد سپاهی جنگی مخصوصاً مرد سپاهی که بعقیده من مؤید پولیتیک جلو
افتادن میباشد البته بدیهی ست که مرد سپاهی مشتاق دعوا و جنگ راه انداختن میباشد
چنانچه اشخاص سیاسی دان و سلاطین طالب امنیت و اجتناب از جنگ میباشند علاوه برین بعضی
اشخاص بمن گفتند مدت ماموریت او را امتداد بدهند و بسپه سالاری هندوستان برقرار باشد
ولی این امر ممکن نیست بدون اینکه اشکالاتی در سرحد شمالی و مغربی هندوستان پدید آید و مشار
الیه را در امورات آن سرحد کاملاً مسلط میدانند لهذا صرفه او در اینست که این مسئله را بجنگ و جدال
بانجام برساند نه بصلح و امنیت من خودم باور نمیکردم که این اطلاع حقیقت داشته باشد و گمان میکردم
بی اصل ست ولی بهرحال خیال میکردم این موقع مقرون بصلاح و مناسب نمی باشد که سفارت
مذکور تشکیل بیابد لهذا قبول آمدن این سفارت را بعهدهٔ تعویق انداختم و فرمان فرما در این مسئله
این قدر مصر بود که مراسله بمن نوشت که در واقع بمنزله التیماتومی بود مضمون مراسله مذکور این بود
دولت هندوستان نمیتواند دیگر اشتظار وعده های مبهم شما را بکشد که زمان آن نامعین ست
لهذا بعد از فلان تاریخ آنچه مصلحت خود را بداند معمول خواهد داشت و در این وقت من ناخوش
سختی بودم بسردار عبدالله خان طوخی و سلطان محمد خان منشی باشی گفتم یک نفر انگلیس را از انگلیسهائی
که نزد من مستخدم بودند انتخاب نمایند تا از کابل بهندوستان رفته فرمان فرما را ملاقات نماید شاید
تا مادهٔ مذکور خیلی سخت و اهمیت پیدا ننموده علاج پذیر گردد و خلاصه باین قسم مسئله مذکور را معطل نمودم
و فوراً مراسلهٔ بفرمانفرما نوشتم که سترپاین با مراسلهٔ من بملاقات شما می آید تا در باب سفارت مذکور
ترتیبات لازمه را صورت بدهد و مقصود از مراسلهٔ مذکور این بود که حکومت هندوستان را ساکت
نمایم و نگذارم که در این باب اقدامات بزرگی بعمل بیاورد و بعد از فرستادن مراسلهٔ مذکور
مراسلهٔ دیگر بعنوان فرمانفرما و مراسلهٔ بعنوان سرمارتیمر دوراند که در آن وقت وزیر امور خارجه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 368 of 484

هندوستان بود نوشته بستر پائن سپردم وباو گفتم بهندوستان برود وباو دستور العمل دادم که بتانی
مسافرت بنماید واگر ممکن باشد آمدن سفارت مذکور را بعهدهٔ تعویق بیندازد یا چندی معطل نماید تا
(لارد را برتس) که مدت غربت او از هندوستان خیلی نزدیک میباشد عازم انگلستان گردد و از
فرمانفرما خواهش نمودم نقشه ایکه من بفرستم وخطوط سرحدی را بطوریکه میخواهند معین نمایند
روی نقشه مذکور تخمیناً مشخص کنند تا بدانم کدام نقاط یاغستان را خیال دارند تحت نفوذ و دایرهٔ
اقتدار خود بیاورند بواسطهٔ این تدبیر از آمال خود کامیاب شدم لارد رابرتس از هندوستان رفت
وقبل از حرکت مراسله بمن نوشته اظهار تاسف نمود که از ملاقات شما مسرور نشدم من فوراً
سفارت مذکور را بکابل دعوت نمودم در اینجا لازم ست بیان نمایم در نقشه که فرمانفرما بجهت من
فرستاده بود ولایات وزیری وچمن نو واستانسیه راه آهن آنجا وچغائی و بلند خیل و موهمند و اسمار
چترال وتمام ولایاتی که بین آنها واقع است همه را جزء هندوستان مشخص نموده بودند لهذا در جواب
مطولی بفرمان فرما نوشته در باب طوایف سرحدی اظهارات مآل اندیشی نمودم که خلاصهٔ آن از
قرار ذیل ست این طوایف سرحدی که باسم باغستان معروفند اگر جزء مملکت من بشوند من میتوانم
آنها را وادارم بمخالفت دشمن انگلستان وافغانستان باسم جهاد در تحت بیدق حکمرانی که مرد مسلمان
وهم دین آنها باشد (یعنی خودم) بجنگند واین مردم که بالفطره شجاع وجنگی و مسلمان متعصب میباشند
لشکری بسیار قوی خواهند بود تا باهر دولتی که بهندوستان یا افغانستان حمله بیاورد بجنگند من متعهد
آنها را رعایای آرام ومطیعی ودوست دولت انگلیس خواهم ساخت ولیکن هرگاه شما آنها را از مملکت
من منقطع نمائید بجهت شما یا من آنها هیچ فائده نخواهند داشت وشما باید همیشه با آنها مشغول جنگ
یا اشکالات بوده باشید وآنها همیشه مشغول تاخت وتاراج خواهند بود تا زمانیکه شما قوی و آسوده
میباشید میتوانید آنها را بزور باز و آرام نگاه دارید ولیکن اگر یک وقتی دشمن خارجه در سرحدات
هندوستان حاضر بشود این طوایف سرحدی بدترین دشمنان شما خواهند بود باید خوب بدانید که اینها
مانند دشمن ضعیفی میباشند که آنها را شخص قویئ تا زمانی که خود او قوی دارد میتواند آنها را مطیع نگاه دارد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 369 of 484

وهمینکه او قوت واقتدار کافی نداشته باشد که بآن دشمن ضعیف مسلط باشد لابد آن دشمن ضعیف از تسلط واقتدار او خارج شده براو حمله می آورد واز مقطوع نمودن این طوایف سرحدی از من که همدین وهم ملت من میباشند شما شان مرادر انظار مردم ورعایای خودم کسر مینمایند ومرا ضعیف میکنید وضعف من بحیث دولت شما ضرر دارد ولی نصیحت مرا نپذیرفتند دولت هندوستان این قدر مایل بود که اینطور سرحدی راازمن بگیرند که مامورین مرا عنفاً وتحدیداً از بلندخیل ووانه ژوب اخراج نمودند یعنی بآنها گفتند تا فلان ساعت حرکت ننمایید شما را مجبوراً بیرون خواهیم نمود چون نمیخواستم با دولت انگلیس بجنگم ودشمن شوم بتمام مامورین خود دستور العمل داده بودم که بعد از وصول این اطلاع از جانب مامورین دولت هندوستان که دران وقت آنجا بودند فوراً از محل مذکور حرکت نمایند تیمور میرزا شاه حکمران اسمار در سنه ۱۸۸۷ میلادی نسبت بمن تعهد اطاعت نموده خود را و مملکت خود را تحت حفاظت من درآورد تا از بیم حمله دشمن قوی خود حمزه خان باجوری مطمئن گردد وچون مشار الیه رایک نفر از غلامهای او مقتول نمود پسر آلا من جنرال غلام حیدر خان در ماه دسمبر سنه ۱۸۹۱ میلادی اسمار را تصرف نموده واین امر اسباب زیادی تغیر دولت هندوستان گردید زیراکه آنها بتمام این محالات یاغستان چشم طمع میداشتند تمام این ولایات یعنی چترال وباجور وسوات ودیر وجیلاس ووزیری جزء یاغستان میباشد و دولت هندوستان اصرار نمودند که من اسمار را تخلیه نمایم ولی چون نقطه مذکور دروازه محلات مملکت من یعنی کنر ولغمان وکافرستان وجلال آباد میباشد وشرف براههای پایر وچترال میباشد نگاه داشتن این دروازه معتنای مملکت خودم مثل نگاه داشتن هرات وقندهار وبلخ که درسه گوشه دیگر مملکت من میباشد لازم بود وهمین قسم دولت هندوستان اصرار کردند که چغانرا هم تخلیه نمایم ودر کافرستان وتمام یاغستان وبلوچستان وسعت چمن هم مامورین سرحدی هندوستان دائماً مداخله می نمودند وچیزی که اسباب تعجب من بود این است که از یک طرف دولت هندوستان می گفتند ما بیشتر از این ولایتی را که در سمت افغانستان بوده باشد لازم نداریم چون ما بیلیم افغانستان دولت قوی مستقلی بوده باشد واز طرف دیگر کوه خوجک را شل زده (یعنی سوراخ کرده) راه آهن خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 370 of 484

داخل مملکت من میسینمودند مثل اینکه کار دیگر من میزدند و خبر افواهی هم بود که دولت انگلیس میخواهد راه آهن خود را چه با اجازه من و چه بی اجازه من باشد تا قندهار بیاورند و این خبر در هر جا منتشر و در مجلس پارلمنت هم مطرح مذاکره بود و در این باب وکلا امن که خلاصه تمام روزنامه جاترا در مسایل متعلقه با فغانستان بر ضد من میفرستادند مرا مستقلاً اطلاع میدادند علاوه بر این دولت روس در باب ولایات روشان و شغنان مشغول فراهم آوردن اشکالات برای من بود بجهت قطع و فصل تمام همین مناقشات و زحمات بود که سفارتی را بریاست سر مارتیمر دوراند بکابل دعوت نمودم و چون مشار الیه شخص سیاسی دان هوشیاری بود ملتفت شد که اطمینان باعث اطمینان است چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمه گوید

دل را بدل رهی است در این نیلگون سپهر از گنبد کبود خبر داد روی مهر

مشار الیه بجهت سلامتی و محافظت خود بمن اعتقاد نموده عازم کابل گردید و مشار الیه بهمراهی معاونین خود کلنل لیس که یکی از اجزاء ادارهٔ نظامی هندوستان بود و کپتان مانریس اسمت و مستر کلارک که یکی از اجزاء وزارت امور خارجهٔ دولت هندوستان بود و دکتر فن چیف باشی فرمانفرما و رستر و انلد و چند نفر از محاسبین و منشیها و اجزاء هندی بتاریخ نوزدهم ماه ستامبر ۱۸۹۳ از پیشاور بطرف کابل حرکت نمودند و در ورود سفارت مذکور بکابل جنرال من غلام حیدر خان از آنها استقبال نمود من لاندکی از کابل عمارت مسکونی پسرم حبیب الله خان بود و متصل بکابل میباشد بجهت منزل آنها تعیین نمودم بعد از مجلس رسمی اول فوراً مشغول مذاکرات گردیدیم چون سر مارتیمر دوراند شخص سیاسی دان بسیار زیرکی بود و زبان فارسی را هم خوب میدانست تمام مذاکرات زود اصلاح شد ولی بجهت اینکه ثبت هر حرفی را که سر مارتیمر دوراند و خودم و دیگر متکلمین بسفارت صحبت میکردیم داشته باشیم قرار داده بودم که منشی باشی من سلطان محمد خان عقب پرده بنشیند بدون آنکه کسی او را ببیند یا حضور او را عقب پرده غیر از خود دیگر کسی بداند و هر کلمه را که آنها بمن یا من خودشان چه در انگلیسی و چه در فارسی می گفتند بنویسد مشار الیه هر کلمه را که سر مارتیمر دوراند یا خودم با همدیگر تکلم می کردیم بخط رمز اختصاری نوشته ثبت این مکالمات تماماً در دار الانشاء دولتی ضبط است حاصل تمام صحبتها این است که

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 371 of 484

گفتگوئی که بین دولت من با دولت روس درباب روشان و شغنان حاصل شده بود چنانچه قبلاً
بیان داشتیم قطع و فصل گردید درباب ولایت داخان که بجزء مملکت من گردیده بود قرار دادم که
تحت محافظت دولت انگلیس باشد چراکه ولایت مذکور از کابل بسیار دور و از مملکت من فرد افتاده بود
و ازین جهت خیلی مشکل بود که ولایت مذکور را بخوبی مستحکم نمایم درباب خط سرحدی قرار داده شد که
خط مذکور را از چترال و کردنه بروغیل تا پیشاور کشیده شخص نمایند و از انجا هم تا کوه ملک سیاه معین
نمایند باین قسم که داخان و کافرستان و اسمار و طایفه موهمند لال پوره قدری از وزیرستان جزء
مملکت من گردید و من ادعای حقوق خود را درباب استانسیهٔ راه آهن چمن نو و چغانی و باقی وزیرستان
و بنده خیل و کرم و افریدی و باجور و سوات و نسیر و دیر و چیلاس و چترال ترک نمودم هردو طرف اقرار داد
نامه را درباب سرحداتی که معین شده بود خودم و اجزاء سفارت مهر و امضا نمودیم و در قرارداد نامه مذکور نیز ذکر
شده بود چون دولت افغانستان بطور دوستی ادعاهای خود را درباب بعضی از ولایات چنانچه قبلاً مذکور
شده است قطع نمود لهذا بعوض این همراهی وجه اعانه که سالی دوازده لک روپیه دولت هندوستان تا
بحال می پرداخت بعد ازین سالی سیزده لک روپیه خواهد داد علاوه برین دولت هندوستان متعهد گردید که محض همراهی
دوستانه اسلحه و ادوات حربیه بدولت افغانستان بدهد و نیز قرار داده شد که بعد با دولت افغانستان هرقدر اسلحه و ادوات حربیه
که خواسته باشد ابتیاع نموده وارد افغانستان نماید دولت انگلیس مانع نشوند پسرم حبیب الله خان تمام اجزاء انگلیسی
سفارت را با عبدالرحیم خان معاون السنه شرقیه و محمد افضل خان سفیر انگلیس مقیم کابل و نواب
ابراهیم خان در باغ بابر بجهت صرف شام دعوت نمود پسرهایم حبیب الله خان و نصر الله خان
و غلام حیدر خان سپه سالار و منشی باشی و دو سه نفر از صاحب منصبهای من از انها پذیرائی نمودند
در تاریخ سیزدهم ماه نومبر در عمارت سلام خانه دربار عمومی تشکیل یافته تمام صاحب منصبهای
کشوری و نظامی کابل و روسای طوایف مختلفه و نیز دو نفر پسرهای بزرگم حضور داشتند در حضور
اهل مجلس بجهت من باب المقدمه نطقی نمودم و تمام قرار دادهائی را که داده شده بود بجهت اطلاع
ملت و اهل مملکت خود و کسانی که حاضر بودند اجمالاً بیان کردم خداوند را حمد نمودم که روابط دوستانه را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 372 of 484

که بین این دو دولت حاصل بود محکم و آنها را بیشتر از پیشتر با همدیگر موافقت عطا فرمود و نیز از سر مارتیمر دورند
و اجزاء سفارت اظهار امتنان نمودم که گفتگوها را از روی عاقلی قطع و فصل نمودند بعد ازان سر مارتیمر دوراند
نطق مختصری نموده در آخر اظهار داشت که تلگرامی از فرمانفرمای هندوستان بمن رسید از قراردادهای
که تازه داده شده است و از موافقتهای دوستانه ما خیلی اظهار شعف و رضائیت نموده اند و نیز اظهار
داشت که لارد کمبرلی در مجلس پارلمنت اظهار رضائیت نموده است بتمام وکلاء و مامورین دولت
من که حاضر بودند سوادی از خطابه نمایندهای ملت افغانستان که تماما آنرا مهر نموده بودند داده شد و در
خطابهٔ مذکور نماینده های مذبور اظهار رضائیت نموده قراردادها و اتفاق نامه را قبول نموده از
دوستی بین دولت انگلیس و افغانستان خیلی اظهار شعف و مسرت نموده بودند من مجدداً دفعه ثانی
برخواسته خطابهٔ مذکور را بحیث اجزاء سفارت و سایر حضار مجلس قرائه نمودم آنروز به منشی باشی حکم
ندادم که خود را پنهان نماید بلکه باو حکم کردم که این سه فقره نطقها را بنویسد و روز بعد دو هزار نسخه ازین
چاپ شده در تمام مملکت منتشر ساختم من باب مثال یک فقره در اینجا ذکر مینمایم تا آشکار شود
که اهالی مملکت من دوستی دولت ملت انگلیس را چه قدر مغتنم بیشمارند و چه قدر محبت آنها
قلوب این مردم و مامورین من جاگرفته است دو روز قبل از حرکت سر مارتیمر دوراند از کابل خواستم
نشانهای بحیث مغزی الیه و سایر صاحب منصبهای انگلیس که اجزاء سفارت او بودند بفرستم و بحیث
اینکه کدام یک خوش اقبالی را حاصل این نشانها قرار بدهم مجادله دوستانه در میان سپه سالار من
و منشی باشی و یک نفر کوتوال فراهم آمد هر یک ازینها مایل بود که خود نشانها را برده باجزاء سفارت
تسلیم نماید زیرا که تمام آنها اجزاء این خدمت را مخصوصاً اسباب افتخار خود میدانستند و مایل بودند
که نشانهای مذکور توسط آنها بصاحب منصبهای انگلیس برسد آخر الامر منشی باشی را با نشانها
فرو فرستادم و باو دستور العمل دادم که نشانهای مذکور را بدست خود باآنها اهداء نماید و از خدمات
ممتاز آنها از جانب من اظهار امتنان نماید بعد از تسلیم نمودن نشانهای مذکور بصاحبان آنها
منشی باشی مراسلات آنها را که متضمن براظهار تشکر و امتنان بود با خود آورد و سفارت مذکور بتاریخ

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 373 of 484

چهاردهم ماه نومبر از کابل حرکت نموده واین مسافرت بآنها خیلی خوش گذشت مناقشات وکشمکشهائی که درباب این امورات سرحدی درمیان می آمد تمام شد بعدازانکه خطوط سرحد بر اکمیسیونهای این دو دولت برطبق قراردادهای مذکوره فوق تحدید نمودند امنیت واتفاق بین این دو دولت برقرار گردید از خداوند مسئلت می نمایم که این امنیت وموافقت تا ابد مستدام باشد شاید بیموقع نخواهد بود اگر بیان نمایم اگرچه لارد لنسدون در ماه ژون سنه ۱۸۹۴ میلادی وقتیکه از هندوستان حرکت می نمود نطقی نموده از قراریکه شنیده ام اظهار داشت که این قرارداد بجهت این داده شده است که طوایف سرحدی دیگر اسباب زحمت دولت هندوستان نشوند ولی برخلاف اظهارات او وبرطبق اظهارات من جنگ چترال وجنگ باجور وجنگ ملاکند وجنگ وزیری وجنگ افریدی تماماً بعد از تاریخ مذکور باهمین طوایف سرحدی که در حوزهٔ اقتدار دولت انگلیس آمده بودند حادث گردید چرا که آنها دیگر امیدی ندارند که تحت حکومت حکمران مسلمانی درآیند ومیخواهند مطیع حکمرانی انگلیسها بوده باشند

فصل هفتم درباب حالات آتیهٔ افغانستان میباشد

وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو، هیچ کس نمیداند فردا چه واقع خواهد شد لهذا من هرچه در باب حالات آتیهٔ افغانستان بگویم مسئول نیستم آیا همان طور واقع بشود یا خیر واگر اد عا نمایم که یقیناً من میدانم در زمان آینده چه واقع خواهد شد پس اظهارات من بکلی مخالف فرمایش کلام الله مجید است ولی شخص اگر بدقت نظر کند از حالات وآثار زمان میتواند استنباط کند که باد از کدام طرف میوزد بدون اینکه مدعی نبوت یا ولایت بوده باشد مطالعه کنندگان کتاب من باید مطلع شده باشند که من از سایر حکمرانهای خانه واده خودم از اوضاع روزگار وحالات بنی نوع انسان در مدت عمر تجربه ام خیلی بیشتر بوده است لهذا امیدوارم که آنها تحمل خواهند نمود تا چند فقره مطالب را ایماء واشاره بجهت دستور العمل وفائدهٔ اخلاف واهالی وطن خودم بیان مینمایم لهذا این فصل را بدو قسم بزرگ منقسم مینمایم یکی ازین دو قسم درباب ترقی خود مملکت میباشد که مشتمل بر پندها ونصایح درباب

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 374 of 484

تدبیرات امور داخله و ترقیاتی که باید در ادارات و محاکمات متعدده بعمل بیاید میباشد چون اکثر این مطالب در فصول قبل مشروحاً بیان شده است از مطالعه کنندگان کتاب خود چون از تکرار اکثر مطالبی که در باب ترقی و رفاهیت مملکت میباشد ناگزیریم خواهشمندم عفو بفرمایند مطالب مذکور را باید من باب المقدمه ذکر نمایم تا واضح سازم که اکثر ادارات مذکوره فوق و اسباب ترقی و تدابیر داخله مملکت من بهم دیگر پیوسته است یعنی ترقی هریک از اینها منوط بترقی دائمی دیگری میباشد قسم دیگر در باب پولتیک خارجهٔ افغانستان و روابط سیاسی او با دول همسایه گان و حالات آتیه افغانستان میباشد

قسم اول در باب پولتیک و امورات داخله میباشد

بخیال شخصی که مطالب را بنظر دقت نمی بیند گمان میکند شاید افغانستان بهمان حالتی که سر الفرید لایل وزیر امور خارجه هندوستان که در زمان جنگ افغانستان با موریت پولتیکی بکابل رفته بود در منظومهٔ معروفه خود بزبان انگلیسی مناسب حال امیر افغانستان بیان داشته و منظومه فارسی آن اینست

افغان چه دانه ایست میان دو سنگ زآسیا — کاخر دران میانه نشود همچو توتیا
آن هر دو سنگ دولت روس ست و انگلیس — کز آب روزگار بگردند دائما
آمایکی ازاین دو بقانون نظم و عدل — دارد اساس سلطنت خویش را بپا
گویا نوشته است بزرگی ز انگلیس — با عدل و لطف خویش بگشائید ملکها
لیکن بر انگلیس کند روس مسخره — گوید که دست ماست بعالم جهان کشا
چنگال ماکه هست بصورت حریر پوش — چنگال آهنی ست بمعنی جگر ربا
گاهی لمیده ایم پی وقت همچو میش — گاهی جهیده ایم بدشمن چو اژدها
امروز روز دولت اسلامیان همه — باشند مصرف بتلاشی و افتنا
آید ندای مرگ و خرابی مملکت — از هر طرف بگوش خرد روز و شب مرا
با خود کنم خیال منم واپسین امیر — یا بعد من شود دگری نیز پادشا

ولی اگر حالت اهل مملکت را در زمانی که من بتخت سلطنت جلوس نمودم بنظر آورید و ترقی حیرت انگیزی که در این مدت قلیل نموده است ملاحظه نمائید شخص

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 375 of 484

نمی تواند از خیال این امر خودداری نماید که بهر جهت امید و توقع هست که بمدد پادشاه پادشاهان عالم یعنی خداوند قادر مطلق افغانستان سلطنت قوی و پایدار خواهد شد چنانچه در فرمایشات حضرت پیغمبر عربی آن پیغمبر یکه ریگستان عرب را بزرگترین سلطنتهای دنیا ساخت و کلمات آن بزرگوار بهترین وصایائی ست که از او باقی مانده است این عبارت که مناسب حال مملکت من ست مندرج میباشد که فرموده است اذا اراد الله شیئا هیئ اسبابه حمد میکنم خداوندرا که اسباب نقد و ترقی آتیه افغانستان هر روزه در تزائد ست شک نیست که افغانستان مملکتی ست که دولتی قوی معروفی خواهد شد یا بکلی از صفحه روزگار محو خواهد گردید آما این حالت ثانوی در صورتی واقع خواهد شد که آن مملکت تحت حکمرانی امیر نا مجرب ضعیفی در آید آن وقت این مملکت تجزیه خواهد گردید و اسم دولت افغانستان هم بکلی از میان خواهد رفت بجهت توضیح مقصود خود و برای اینکه مطلب را روشن تر گفته باشم باید اظهار بدارم که امکان ندارد افغانستان هرگز حالت ثالثی پیدا نماید و این امر بکلی خارج از تعقل ست که اگر افغانستان بکلو متهای کوچک جزئی و ضعیف منقسم گردد بتواند بصورت سلطنت باقی باشد چرا که اگر افغانستان این قدر قوت و دانش نداشته باشد که خود را بدون مدد خارجی از تخطیات دول همسایه محافظت نماید آنرا کی یا دیگری از تخطی کنند کان بممالک خود یقیناً و حتماً ملحق خواهد نمود دولت روس یا دولت انگلیس نمیتوانند هیچیک تمام این مملکت را بتنهائی متصرف گردند مثلاً دولت انگلستان نمی تواند بگذارد که دولت روس تمام افغانستان را تصرف نماید زیرا که آن وقت دولت انگلستان نمیتواند هندوستان را داشته باشد بدون اینکه دوچار مخاطرات و اشکالات عدیده بشود و همچنین دولت روس نمیتواند آرام بنشیند که دولت انگلیس تمام افغانستان را متملک شود جز اینکه خودش هم قسمتی ازاین بغما ببرد و اگر افغانستان از خوش بختی تحت حکمرانی حکمران زیرک و غیور و قوی دور اندیشی بوده باشد دلیلی ندارد که دولت خیلی قوی نشود زیرا که وسعت خاک و جمعیت آن مملکت مساوی با بعضی از دولتهای معظم میباشد و هرگاه از طرف دیگر بدست امیری مثل امیر بخارا یا بعضی از حکمرانهای هندوستان بیفتد حکمران آن باختیار خود آنرا بوسیله

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 376 of 484

معاهده یکی از همسایگان خواهد بخشید و اگر خود او هم مملکت خود را تقدیم نماید همسایه‌های خارجه یا رؤسای کوچک مملکت او را مجبور باین اقدام خواهند نمود لزوم ندارد این مطلب را در اینجا مشروحاً بیان نمایم زیرا که این معنی بتمام اشخاصی که از امورات مشرق زمین بصیرت دارند بخوبی واضح است نظر بمطالبی که در این فقرهٔ آخری مذکور شده که آیا افغانستان در زمان آتیه تجزیه شده و استقلال آن از میان خواهد رفت یا خود را این قدر قوی خواهد ساخت که بتواند خود را محافظت نماید باید این هر دو مطلب را کاملاً بیان نمایم و ملت خود را نصیحت نمایم در این قسم اظهار خواهم داشت و مصلحت خواهم داد که برای من افغانستان را چه طور محکم نموده دولتی قوی و مستقل باید ساخت مطلب دیگر در باب اقداماتی میباشد که باید بعمل آورد تا همسایگان افغانستان نتوانند آزادی خود شان تقسیم نمایند در باب این مطلب در قسم ثانی که در باب پولیتیک خارجه است مخصوصاً مذاکره خواهم نمود افغانستان مملکتی است مشابه بزمین قابلی که انواع گلها و میوه جات را ازان میتوان بعمل آورد اگر بدست باغبان خوبی یعنی تحت امر حکومت حاکم عاقلی بوده باشد زیرا که ممالکی که دارای محصولات دو سایلی که بجهت ترقی آنها لازم ست نبوده باشد مثل زمین شوره زاری ست که با وجود زحمات باغبان گل و میوه جات آنجا کمتر بعمل می آید دلی افغانستان دارای چندین اسباب تمول و قوت و ترقی میباشد چند فقره ازانها را بیان مینمایم

اول در باب معدنیات میباشد

این مملکت مملو از معادن بسیار پر منفعت میباشد و اقسام آن مختلف یعنی یاقوت احمر و یاقوت زرد و سنگ لاجورد و طلا و نقره و سرب و مس و آهن و ذغال سنگ میباشد بموجب راپورت معدن شناسان فرنگی بعضی ازین معادن مذکور میشود بزرگترین معادن دنیا باشد تمام این معادن یقیناً استعداد این را دارند که بعد از وضع مخارج کار خود منافع بسیار هم ازان عائد شود ولی این جواهرات و معادن پر منفعت تا زمانی که بخوبی آنها را مفتوح نمایند مثل گنج مخفی میباشد مثلی است مشهور نزد مردم پوقوف الماس و در یکسان است

دویم در باب تجارت میباشد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 377 of 484

اسباب و محصولات تجارت افغانستان بیشمار است علاوه بر معادن بزرگ با قابلیت ذغال سنگ و آهن که مثل آنها را در انگلستان الماس سیاه میگویند و همین بیشتر اسباب ترقی انگلستان شده است آبشارهای زیاد میباشد که ماشینها را حرکت داده اسباب ترقی صنایع بشود

سوم در باب مردم مملکت میباشد

اهالی افغانستان چه مرد چه زن بسیار شجاع و باهوش و شوق بعلوم و تربیت دارند و عاشق آزادی و مطلق العنانی میباشند و وجوداً قوی و صحیح المزاج اند و از عادات قبیحهٔ استعمال شرب مسکرات و قمار بازی مبرا میباشند بالفطره خیلی مستعدند که اصلاحات و تربیت جدیده را اخذ نمایند و از توهمات و خیالات باطله احمقانه و بیفائده مبرا میباشند و از مردمان خارجه هم تنفر ندارند اینها مثل هندیها نیستند که با وجود اینکه صدسال بیشتر است که تحت حکومت انگلیسها میباشند و هنوز از خیالات و حرکات فرنگیها اجتناب مینمایند و گمان میکنند که پوشیدن نیم تنه و شلوار و بوت (نیم چکمه) مثل فرنگیها معصیت دارد ولی کفشهای کهنه خود را که بزحمت میتوانند با آنها راه بروند میپوشند و بند شلوار خود را تا ساق پای خود می آویزند و برعکس افغانها در این مدت قلیل آن قدر زیاد تغییر یافته اند که حالا مثل برادران دینی خود عثمانیها و سایر طوایف فرنگستان لباسهای آراسته میپوشند و حاضر میباشند که با مردان و زنان خارجه معاشرت نموده سعی نمایند هر چیزی را از انها بیاموزند

چهارم در باب قرض ملتی میباشد

مملکت دولت افغانستان هیچ قرض ملتی ندارد و غرامت جنگی هم که باید بپردازد نمیباشد لهذا افغانستان دوچار آن اشکالاتی نمیباشد که سایر دولتهائی که قرض ملتی دارند یا خسارت جنگی بهمسایگان خود باید بپردازند دوچار آن میباشند هر وقتی که همسایه ها بخواهند مانع رقبا خود از تهیهٔ جنگ یا ترقی بشوند مطالبهٔ قروض خود را مینمایند و این دلیل را بحجت آن اقامه مینمایند قبل از اینکه شما پول خود را بمصرف دیگر خرج نمائید و قبل از اینکه شما دیگر ادوات حربیه ابتیاع نمائید قروض ما را بپردازید از خوش بختی اینکه نه اشکالاتی بحجت افغانستان فراهم نمیباشد در حقیقت سعرائی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 378 of 484

خارجه هم نمیباشند که در امورات مملکتی مداخله نمایند و معاهداتی در باب حقوق عمومی دول نمیباشد که دول خارجه بتوانند مداخله نمایند علاوه بر این هیچیک از دول همسایه مجاز نمیباشند که امتیازات بجهت ساختن راه آهن وغیره مطالبه نمایند و وکیل انگلیس هم از جانب دولت مشار الیها چنان نمیباشد که اختیار داشته باشد از حکمرانها پرسد چنانچه در هندوستان معمول میدارند شما سر نهار چند نان صرف مینمائید یا در باب نظم کارها و امورات شخصی آنها و نیز امورات حکومتی بآنها حکم بنمایند

پنجم در باب همسایهای افغانستان میباشد

هر دو طرف افغانستان همسایگان قوی یعنی دولت روس و دولت انگلیس میباشد اگرچه این همسایها اسباب تشویش زیادی بجهت افغانستان میباشند ولی چون خود آنها با یکدیگر رقابت دارند لهذا بجهت افغانستان اسباب منفعت و محافظت میباشند نه اینکه اسباب خطر بوده باشند البته سلامتی دولت افغانستان بیشتر باین امر است که هریک ازین همسایها نمیتواند تحمل کند که آن دیگری یکوجب از خاک افغانستان را بمملکت خود الحاق نماید باعتقاد من هر دو این همسایهای قوی قابل اعتنا نمیدانند که خود را با افغانستان طرف جنگ واقع سازند برعکس خیال میکنند که منفعت آنها درانیست که با افغانستان کاری نداشته باشند ولی این مطلبی ست که بعد ازین شرح و بیان خواهم نمود

در باب دین مردم افغانستان میباشد

هنر بزرگ دیگری و اسباب قوت دولت افغانستان این است که اهالی آن تمام متدین بیک دین یعنی اسلام میباشند و اهالی سایر ادیان بتعداد زیادی در افغانستان نیستند چنانچه یونانیها و ارمنیها در خاک عثمانی هستند و اینها را دول خارجه میتوانند تحریک نمایند که بخالفت حکمران خود شان بجنگند اهالی افغانستان از اینکه سلطانی که همدین آنها باشد بآنها حکمرانی نماید این قدر تعصب و احتراز دارند که سلاطین سایر ادیان را کافر میشمارند و مردوزن حاضر السلاح میشوند که بجهت دین خود بجنگند و اعتقادشان براین است هرکس در جنگ با کفار کشته میشود مستقیماً بهشت میرود لهذا هر مرد و زنی در افغانستان دائماً دعا میکنند که خدایا مرا موت شهادت نصیب بفرما در حقیقت این مردم عاشق

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 379 of 484

آزادی و مطلق العنانی و خود کامی میباشند و حکمرانی سلاطین همدین خود را هم کمتر قبول میکنند چه جای آنکه بحکمرانی سلطان دیگری اطاعت نمایند پر واضح است که اهالی محالات سرحدی هندوستان مثل خیبر و دیگر طوایف سرحدی چنین رعایای آرام و مطیعی نشده اند که هر کس بتواند بدون دسته مستحفظین زیادی در خاک آنها مسافرت نماید این مملکت این قدر کوهستان دارد که قلل جبال آن همه قلعه های محکم خلقی بجهت محافظت شجاعان فطری آن میباشد نه دولت روس مقرون بصلاح خود میداند که اقدام نموده ازین کوههای صعب که صدها فرسخ کشش دارد بر خلاف میل ملت و حکمران آنها عبور کند و نه دولت انگلیس کار عاقلانه میداند که دران مملکت مبالغ کثیری مخارج و نفوس زیادی تلف نماید آن چنان مملکتی که اگر مفتوح هم بشود نمیتوان نگاهداشت مخارج حکومتی دولت متمدنه بجهت لشکر و مامورین کشوری از داخل این مملکت خیلی بیشتر خواهد بود افغانستان در همین حالت حالیه بجهت هیچیک از دول خارجه صرفه پولی نخواهد داشت مگر آنکه خدمات نظامی بآنها رجوع نمایند و در این فقره آخری افغانستان این فایده را دارد که هر گاه دولت خارجه بخواهد از اینجا عبور نموده به مملکت همسایه دیگر آن حمله آور شود افغانستان با او همراهی کرده و همه اهالی آن که جنگی میباشند از آن دولت کمک نمایند ولی خود افغانستان را متصرف بودن بجهت هیچیک از دول خارجه اقلا تا پنجاه شصت سال دیگر بلکه بیشتر هیچ صرفه نخواهد داشت مگر آن وقت شاید این قدر ترقی خوبی نموده باشد که معاون آنرا بخوبی کار نمایند و سایر ماخذهای تجارتی و وسایل ثروت را فراهم آورده بواسطه راههای آهن و تلگراف و کشتیهای بخار با سایر نقاط ممالک متمدنه دنیا متصل شده منفعتی حاصل شود (مایل بودن دولت انگلیس باستقلال و ترقی افغانستان) اگرچه بعضی از صاحب منصبان و اشخاص دیگر که مستغرق جنون پولتیک جلو افتادن میباشند در چندین موارد بین دولتین و انگلیس و افغانستان مناقشات بسیاری فراهم آورده اند و بعضی از طوایف سرحدی افغانستان را باسم اینکه بیطرف یا از حکومت افغانستان مجزا میباشند بخود ملحق نموده یا خواسته اند ولی این اشخاص این قدر قوت نداشتند که بفهمند که تصرف تمام این ولایات بایره که در سرحد

† ملحق نمایند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 380 of 484

افغانستان است و آنها را تخت دولت انگلیس نگاه داشتن کار بسیار جاهلانه میباشد چرا که برای حاضر
داشتن لشکری در خود آن ولایات بجهت استقلال امنیت آنجاها و نیز برای استخدام مامورین کشوری
از جهت کارهای حکومتی آن محال مخارج زیادی بجهت خزانهٔ هندوستان فراهم آورده انداز اینکه
مسئولیات غیر لازمه و مخارج بیشتر از مداخل ممالک مذکوره در عهد خود گرفته انداسباب تشویشی
زائد از قوهٔ تحمل برای خود فراهم آورده اند ولی این صاحب منصبان کوتاه فکر که در باب اقتدار کابل و
دانائی خود لاف و گزاف زیادی میزنند گمان میکنند اگرچه خدا اعلم ست ولی اینها اعلم تر میباشند
لهذا اگر شخص دیگر که بهتر از انها میداند خواسته باشد با آنها صلاحی بدهد او را استهزا میکنند چرا که
خیال میکنند ممکن نیست یکی کس درجهٔ فهمش بقدر نصف فهم آنها بوده باشد زیرا که خودشان دانای هر
چیز و راه نمایان با اقتدار پولتیک جلوا فتادن و خواهان جنگ میباشند ولی از حسن اتفاق ملت انگلیس
چه اشخاص سیاسی دان آنها و چه مردمان عامی آنها از این چند نفر دانایان بهتر اطلاع دارند و
ازاین جهت مقاصد و آمال آنها را اشخاص سیاسی دان و عموم مردم انگلیس که قلباً مایلند افغانستان
دولت قوی مستقلی بوده باشد نمی پسندند چون افغانستان دوست صادق آنها و سد محکمیست که
سلطنت هندوستان را بجهت علیا حضرت ملکه انگلستان محافظت مینماید از اظهار این معنی
مشعوف میباشم که تعداد اینگونه اشخاص که طالب امنیت و خواهان پیشرفت مقاصد دولت خود و نیز
دولت من میباشند از ان اشخاص معدود قلیلی که ذکر شد خیلی بیشتر میشود یعنی آن اشخاص معدودی
که باعث این همه مناقشات و منازعات و خونریزیهای بین دولت انگلیس و افغانستان شده اند کم اند
ملت انگلیس ظاهر میدارد که آنها قلباً خواهان پیشرفت مقاصد دولت افغانستان میباشند نه فقط
بحرف ست بلکه از حرکات خود این امر را ثابت میکنند و بهر وسیله که بتوانند از وجه نقد و اسلحه و ماشین
و سایر اسباب لازمه بجهت سلامتی و قوت و استقلال افغانستان مدد مینمایند و در این کار
ملاحظه میکنند که رفاهیت سلطنت هندوستان خودشان باین مطلب وابسته است و وزرای
دولت انگلیس نه فقط همین کار را کرده اند که میل خود را ظاهر نمایند که با افغانستان همراهی دارند بلکه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 381 of 484

قدمی پیشتر رفته حفاظت مملکت مرا هم از تخطیات دول خارجه متکفل شده اند و بواسطه این امر من و اخلاف من میتوانیم تمام توجه خود را مصروف ترقی امورات داخلهٔ مملکت خود نمائیم و تشویش مخاطرات و مسئولیات خارجهٔ آزاد و ستان صادق آن که در انگلستان میباشند محول نمائیم

تعلیمات و نصایح و نکات مفیده
در باب اینکه افغانستان ملت قوی باترقی بشود

چون قبلاً شرح مختصری در باب وسایلی که در دست ست افغانستان را ملت بزرگی بسازیم مذکور شده الحال هم اجمالاً وضع تربیت حصول این مقصود را بیان میکنیم ولی تمام مطالب جزئی را در باب بهبودی حالت آن سلطنت مذکور نخواهیم داشت بلکه فقط چند فقره از نکات معتنا به را اظهار خواهیم نمود که ملاحظهٔ آنها بجهت اینکه افغانستان در زمان آتیه ملت بزرگی بشود لازم ست استفهام این مطلب آسانست قبل از اینکه شخص ملزومات خانه را حاضر نماید باید اولاً خانه بسازد یا بدست آورد تا آنرا بدان اسباب بیاراید و در حالتی که بخواهد خانه بنا نماید باید بدواً اطراف آنرا دیواری بکشد تا اسبابی که در آنست محفوظ بماند و هرگاه آن محل پر از سوراخها و کودالهائی بوده باشد که مسکن مار و عقرب و غیرها باشد لازم ست قبل از اینکه شخص شروع بمسکون ساختن آن کند این موذیها را دفع نماید لهذا اهمیت را داشت که خط سرحدی اطراف افغانستان تحدید شود تا قبل از انکه اصلاحات و ترقیاتی دران اجراء نمایم که این ولایات در حقیقت جزء افغانستان میباشد لهذا خوشنجانه سرحدات افغانستان را با دول همسایه تحدید نموده ام و از اینکه آنها متدرجاً جلو می آمدند مانع شدم این امر اسباب منافشاتی را هم بکلی مرتفع نموده است و دیگر امکان ندارد که بین همسایهای من و خودم و یا اخلافم در این باب منازعه روی دهد مگر اینکه معاهدات حالیه را بشکنند و این تحدید سرحدات اساس بزرگی بجهت ترقی و امنیت برای اخلاف من میباشد و در این باب زحمت مذاکرات با همسایگان خود نخواهند داشت بلاحظه اینکه خطوط سرحدی بمنزلهٔ دیوار محکمی ست که در اطراف مملکت بنا شده است و آنرا بمنزلهٔ خانه نموده است لهذا لازم شد که خانهٔ مذکور را از تمام عقربهای موذی که در انجا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 382 of 484

بودند پاک نمایم آن عمده بهائیکه سد بزرگی در راه امنیت و ترقی مملکت بودند بجهت توضیح مطلب
بیان مینمایم مقصود اینست که لابد بودم جمع کثیری از سرکرده های کوچک و تاراج کنندگان و قطاع
الطریق و اشخاص خونریز که همیشه اسباب زحمت افغانستان بودند در تحت نظم درآورم و بجهت
این کار لازم بود که رسم ملوک الطوایفی را از میان برداشته یک هیئت جماعت بزرگی بعوض آنها
تحت یک قاعده و یک قانون مرتب نمایم از خوش بختی در این باب کاملاً بمقصود نایل شده ام
و نیز افغانستان را بشکل سلطنت متحدهٔ واحده درآوردم اکثر سرکرده های طوایفی که معاندین
سخت بودند دوستان مهربان شدند و آنها را تحت دولت خود بمناصب و درجات رفیعه رسانیده ام
و کسانی را که حکومت مرا قبول ننمودند از مملکت خارج کردم و حالا در تمام مملکت افغانستان
احدی از خوانین یا رعایا نمیباشند که دارای مدعی قوه بوده باشند که بدولت من یا بعد از وفات من باخلاف
تواند مخالفتی نماید شاید در اینجا بیموقع نخواهد بود اگر از اشخاصی که در باب تدبیر من که بعضی از این ظالمان
طوایفی و قطاع الطریق را خراب یا تنبیه نموده ام خواهش نمایم که تمام سلطنتهای بزرگ را که از
حالت ملوک الطوایفی بمقام دول متمدنه رسیده اند مطالعه نمایند آن وقت از روی انصاف
بگویند که آیا این دول متمدنه قبل از آنکه به ترقیات حالیه خود رسیده اند جنگها و خونریزیها کرده اند یا خیر
در ظرف مدتی که من در داخلهٔ افغانستان مشغول بودم که آنرا بدست تیغ تیز بشکل سلطنت درآوردم و
در خارج مملکت هم مشغول بودم که با قلم تند با دول همسایه مذاکرات نموده آنرا بهیئت دولتی درآوردم
از اصلاحات و ترقیات لازمه که اجراء آنها در مملکت امکان داشت صرف نظر ننداشتم این
اصلاحات را در مواقع مناسبه بیان کرده ام لهذا در اینجا فقط همین قدر اظهار مینمایم که یک
عشر از اقداماتی که لازم ست افغانستان را بحالتی که باید و شاید برساند یا بعد از این در صورتیکه
این اصلاحات جاری بمقامات عالیه برسد هنوز بعمل نیامده است بنابراین عجالتاً فقط چند
فقره از نکات مفیده را بجهت ترقیات آتیه ملت افغانستان بیان مینمایم معتمادترین نصیحتی
که باخلاف و ملت خود مینمایم در خصوص اینکه افغانستان ترقی نموده و دولت بزرگی بشود اینست

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 383 of 484

که اتفاق با یک دیگر را غنیمت شمرده از دست ندهند اتفاق فقط اتفاق میتواند افغانستان را دولت بزرگی بنماید تمام خانوادهٔ سلطنتی و اعالی و ادانی مملکت باید یکدل و یک جهت و هم خیال بوده باشند تا وطن خود را محافظت نمایند از طفولیت تا این ساعت روزی نبوده است که قدری از تاریخ مملکتی یا ملتی را خودم نخوانده باشم یا دیگری بجهت من نخوانده باشد و از مطالعه تمام این تواریخ همین یک نتیجه را استنباط مینمایم که باعث انقراض اکثر سلطنتها مخصوصاً سلطنتهای مسلمانان مشرق زمین نفاق و نزاعات داخله بوده است و جهت اینکه اسلام بمدارج علیا عروج نموده این بود که اهالی آن از کلام متین آن مصلح بزرگ عرب که میفرماید المومنون اخوة پیروی نمودند ولی بعدها اسلام از هم متلاشی شده سلطنتی بعد از سلطنتی از دست آنها بیرون رفت بجهت اینکه بین خودشان نفاق ورزیدند و از آن کلام معجز بیان که امر باتفاق مینماید پیروی ننمودند از اخلاف و ملت خود خواهش مینمایم که در پیشرفت مقاصد مملکت و وطن خود یکدل و یک جهت بوده باشند و در باب این تدبیر اتفاق بر اثر نقش قدم من پیروی نمایند و باید همان اصول را مرکوز خاطر خود داشته باشند که من بموجب آن رفتار نموده اجزاء خانواده سلطنتی و اعیان و سرکرده هائی را که در هندوستان و روسیه و ایران مهاجرت نموده بودند باطراف خود جمع نمودم و از این اقدام مهربانانه آنها را از نخالت عداوت بحالت محبت برگردانیدم شرح این تدبیر را کاملاً در محل دیگر مذکور نموده ام لهذا لازم نیست که در اینجا زیاده ازین اظهار نمایم قلباً امیدوارم که در شهر کابل و در خانواده خودم و بین پسرهایم بعد از وفات من نزاع بزرگی روی ندهد چون در زمان حیات خودم امورات را بقسمی ترتیب داده ام که تمام اجزاء خانوادهٔ من و اهالی افغانستان ریاست پسر بزرگ ارشدم را قبول نموده و از اشتباهاتی که اسلاف من نموده اند یعنی سلطنت و لشکر را بین پسرهای خود تقسیم میکردند بدقت اجتناب نمودم زیرا که این رویه در صورت نفاق اسباب جنگ بین آنها میشد اگر بدبختانه پسرهایم و خانواده ام به مصلحت و نصیحت من گوش ندهند و با یکدیگر بجنگند خوبست که بجهت سوء اعمال خود تنبیه شده

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 384 of 484

و مملکت تجزیه و سلطنت از دست آنها برود و بسزای اعمال خود برسند و در انحالت افغانستان
بصورت ملتی وجود نخواهد داشت و هرگاه این حالت پیش آید باید از خودشان بدانند زیرا که خدای
ارحم الراحمین میفرماید ان الله لا یغیر بقوم سوء حتی یغیروا ما بانفسهم ولی اگر سپرها و اخلاف
من اینقدر خوش بخت بوده باشند که بین خودشان اتفاق داشته باشند و تا جائی که من ملاحظه
مینمایم شک نیست که این اتفاق برقرار بماند چرا که هیچیک از انها این قوه را ندارند که بمخالفت آن
یک نفری که بر لشکر و خزانه و سایر چیزها تسلط کامل دارد برآیند ولی باز هم اشکال دیگری هست که
ملاحظه آنرا باید داشت یعنی حفاظت اعضاء خانواده سلطنتی که خارج از افغانستان میباشند و اینها
برد و قسمند بعضی از انها تحت حمایت دولت انگلیس میباشند یعنی کاسه لیسان دولت انگلیس
میباشند و قسمی دیگر در تحت حمایت دولت روس میباشند در باب قسم اول ازین دو فرقه نباید
تشویشی بخاطر راه داد باین دلایل که تمام همراهان آنهائی که قابل اعتنائی بودند روسای خود را گذاشته
بکابل رجعت کردند یا در شرف حرکت بطرف کابل میباشند یا بموجب دستور العمل من نزد روسای
خود هنوز میباشند ولی بطور آشکارا یا محرمانه از من مواجب میگیرند و مشخص است که بزرگترین
شجاعان دنیا در صورتی که تنها باشند و از عقب سر خود هم پشت و کمکی از همراهان هیچ نداشته باشند نمیتوانند
با لشکری مقابل شود لهذا این چهار ره ها هم همان راه خواهند رفت که شاهزاده خانواده سلطنتی قدیم
افغانستان یعنی دودمان سدوزی همان راه رفت و مشار الیه بمستمری دولت انگلیس پیر شده و
مرد در حالتی که باین امید بود که یک دفعه دیگر بتخت سلطنت کابل برسد علاوه براین معنی که این
شاهزاده گان تنها میباشند و همراهانی ندارند دولت انگلیس هم خیلی خوب میداند چون خوب پاداش دارند
که چه بی نظمیها از اینها بروز نمود و چگونه عهود خود را شکسته با دولت روس سازش نمودند و یقین
دارم که قوت حافظه صاحب منصبهای انگلیس اینقدر خوب هست که بعضی امورات را بخاطر نگاه داشته
مجبور نخواهند شد که همان سبقی را پس بموزند که سابقا آموخته اند و قتی که افغانستان دولتی شد
چنانچه امیدوارم که روزی بشود گمان ندارم اقتداری بدست شاهزاده گان بیاید و لو بمدد انگلیسها هم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 385 of 484

باشد یقین کامل دارم که بابودن معاهداتی که بین دولت من و دولت انگلیس میباشد دولت
مشارالیها نخواند اینگونه اقدامی را بنماید و نخواهد نمود نتیجه این عهد شکستن فقط همین است که با افغانستان
و پسرها و اخلافم جنگی عمومی پیدا خواهد شد و این امر بکلی بخلاف میل و خواهش آنها خواهد بود اگر دولت
انگلیس بمعاهدات خود ثابت باشند هیچیک ازان اشخاصی را که حالا در دست آنها میباشند مستخلص
نخواهند نمود که اسباب زحمت پسرهای من بشوند نظر بتمام این مطالب درباب اشخاصی که تحت
حراست و حمایت و حفاظت دولت انگلیس میباشند اسباب تشویش نخواهد بود ولی اگر
صاحب منصبان انگلیس باوجود بودن معاهدات دوستانه باد شمنهای خانواده من همراهی نمایند
دران صورت به پسرهایم و اخلافم نصیحت مینمایم همان اقداماتی را بعمل بیاورند که خود من زمانیکه
دولت هندوستان بمخالفت من با امیر شیرعلیخان همراهی نمودند بعمل آوردم یعنی از بدو امر باید مثل
مردمان شجاع بجنگند و اگر لازم شود از جان خود هم بگذرند تا دشمنهای خود را دفع نمایند در صورتیکه
شکست بخورند ولی اگر از همان تدبیری که برای آنها معین مینمایم پیروی کنند امیدوارم که
شکستی هم نخواهند خورد آنوقت بدولت دیگری متوسل شوند و آن دولت شاید بمخالفت این دست
نشانده های دولت انگلیس بآنها مدد و هدد ولی قلبًا امیدوارم و از خداوند مسئلت مینمایم که اینگونه
اتفاق هرگز نیفتد تا جائی که عقل من میرسد و تا جائیکه شخص دانائی میتواند در این باب حالات
آتیه افغانستان را استنباط نماید بخوبی واضح است که مقاصد دولت انگلیس و سلامتی سلطنت
هندوستان بسته باین است که افغانستان را دولت قوی مستقلی داشته باشد و بین اجزاء خانواده
سلطنتی آن قوچ جنگی راه نیندازند و او را ضعیف ننمایند و مطلب دیگری که محتاج بتوجه تامه
پسرها و اخلافم میباشد این ست که سه نفر از دشمنهای خود را که تحت حمایت دولت روس
میباشند همیشه در نظر داشته باشند و فقط همین امر اسباب خطر بزرگی میباشد اگرچه این خطر هم
بموجب مقتضیات زمان ممکن است خطر ناقابلی بوده باشد و هم امکان دارد خیلی اهمیت پیدا
کند ولی چیزیکه خوب واضح است این ست که البته خطری میباشد دلایلی که مرا وامیدارد اخلاف

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 386 of 484

خود را مستعبد سازم بسیار ست لیکن چند فقره از انها را بیان میینمایم روسها بعکس انگلیسها میخواهند
درصورتیکه افغانستان بکلی از پیش پای آنها بجهت رفتن بهندوستان برداشته نشود تجزیه نشود و خیلی هم
ضعیف گردد لهذا اگرچه از یک طرف بجهت دولت انگلیس صرفه دارد که رقبای سلطنت افغانستان
را دوست خود مضبوط نگاه دارند صرفهٔ روسها در این است که آنها را رها ننمایند تا بایکدیگر جنگیده یکی
غالب و دیگری مغلوب گردد و روسها بجهت این مطلب چندین دلایل دارند اولاً آنکه مقصودشان
این است که افغانستان در سر راه هندوستان بطور سدی حایل نبوده باشد و ثانیاً آنکه در زمانیکه
روسها با امیر شیرعلیخان سازش نموده تمام معاهدات خود را که در چندین مواقع با دولت انگلیس نموده
بودند شکستند دولت انگلیس از روسها در افغانستان چنانچه باید و شاید قویاً و جداً مخالفت ننموده
اظهار ضعف هم ننمودند خیال روسها این ست که اگر در افغانستان اشکالاتی فراهم آوردند فبها المراد
واگر خیالاتشان پیشرفت نکرد دولت انگلیس در مقابل هرگز اقدامات مجدانه نخواهند آورد این مطلب
بعد از مذاکرهٔ مختصری در مجلس پارلمنت یاد چند فقره روزنامجات رفع خواهد شد جهت دیگر یکه باید
در این باب موظبت نمود این ست که همراهان سردار محمد اسحاق خان که در دست روسها میباشد هنوز
خیلی هستند و بخوبی میتوانند مفسده راه بیندازند ولی نمی توان گفت آیا از پیش خواهند برد یا خیر
مامورین من که در انجا میباشند همراهان سردار محمد اسحاق خان را بدان اندازه که دیگر از اد هندوستان
بدست آورده اند هنوز نتوانستند که بطرف خود مایل نمایند ولی امیدوارم که اگر در این اصرار نمایند
و لو بملایمت هم باشد آخر این کار را از پیش خواهند برد هرچند با بودن این مخاطرات گمان بعضی میرود که
این مخاطره چندان بزرگ نمیباشد و اینکه اقدامات فوق العاده که من بجهت جلوگیری بعمل آورده ام
لزومی نداشت این بخوبی واضحست که از سردار محمد اسحاق خان و پدرش تمام مردوزن افغانستان
متنفر بودند و هنوز متنفر میباشند در اینجا گنجایش ندارد که جهات این تنفر را مشروحاً بیان نمایم ولی
مختصراً اظهار میدارم که از امیر محمد اعظم خان پدر اسحاق خان بجهت اینکه پدرم و امیر شیرعلیخان را بهمدیگر
انداخته و مفسده مینمود و این مفسده اسباب آن همه خونریزی ها و منازعات در خانواده ما شده و

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 387 of 484

متنفر بودند و نیز بسبب تعدیات بی اندازهٔ او و دائم السکر بودن او و چندین عادات ذمیمهٔ دیگر از او
تنفر داشتند و بدترین صفات قبیحه او کم جراتی او بود و کم جراتی بیشتر از چیزهای دیگر اسباب تنفر
افغانها میباشد از پسر او سردار اسحق خان نه فقط بجهت همان بدکرداریهائی که پدرش داشت
نفرت داشتند بلکه نیز بجهت اینکه با من بدعهدی و خیانت نموده بود و با کمال لایشعری و کم جراتی
بعد از اینکه لشکر او عساکر من شکست داده بودند فرار نموده و تمام اشخاصی که با او همراهی داشتند واگذاشته
که صدمهٔ ضعف و کم جراتی او بآنها برسد علاوه براین مشار الیه ابداً اهل رزم نمی باشد و حکمرانی که هیچ
نظامی نداشته باشد در افغانستان جای ندارد نظم لشکری که تحت فرمان او بوده است و بواسطه
سوء مصلحت و اشتباه کاری او بمخالفت من جنگیدند تعریف او نبود زیرا که خودم در ترکستان صاحب
منصبان نظامی باهوش را بر لشکر مذکور مقرر کرده بودم پسر او بود که در جنگ همه کاره او بود والا پدرش
هرگز نمی توانست جنگ را از پیش ببرد چون در باب پسر او ذکری شد لهذا توضیحاً بیان مینمایم که
اسم او سردار اسمعیل خان است و از بزرگترین پسرهای من تقریباً دو سال سنش زیادتر میباشد
اگرچه مشار الیه برخلاف پدرش مرد بیست جنگی ولی هیچ امکان ندارد که بتخت سلطنت کابل برسد زیرا
که مشار الیه را خوانین و اهالی کابل نمی شناسند و در مدت عمر خود هرگز او را ندیده اند و افغانها با آدمی که
شخصاً او را نمی شناسند کمتر اعتماد مینمایند تا چه رسد بکسی که او را هیچ ندیده باشند چون ملتی هستند که
اطاعت شخصی که او را نمیشناسند ابداً قبول نخواهند نمود زیرا که غرور و شجاعت آنها مانع از این کار
است اشکال دیگری هم برای سردار اسحق خان و پسر او فراهم ست و آن این ست که اقلاً مقدار
سه ماه راه مسافت از کابل دور میباشند و در صورتی که هرگاه با لشکر خود عازم کابل شوند در بین
راه هم در هیچ نقطه از انها جلوگیری نشود اگرچه این معنی هم غیر ممکن ست لهذا هرکس بعد از من بتخت
سلطنت کابل جلوس نماید میتواند در بین راه آنها را تلافی نماید و قبل از انکه آنها بتوانند جمعیت
کثیری از مردم را دور خود جمع نمایند پذیرائی گرمی از انها بنماید ولی بر فرض آنکه لشکری از دولت روس
با آنها همراه باشد در ان صورت چنانچه خوب واضح است جنگ بزرگی بین دولت انگلیس و روس

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 388 of 484

فراهم خواهد آمد و دراین باب در قسم دویم این مذاکره خواهم نمود اگرچه کاملاً یقین دارم که بحیت اسحق خان یا پسرش کمتر امکان دارد بتوانند برای پسرها و اخلاف من زحمتی فراهم بیاورند ولی باز هم آنها را متنبه میسازم و نصیحت میکنم که تدبیر مراد رباب آن کسانیکه در تحت حمایت دولت روس میباشند نسبت بکسانیکه تحت حمایت دولت انگلیس هستند بیشتر بنظر وقت منظور داشته باشند ولی پسرم نباید دل خود را خوش کند باینکه یقیناً بتخت سلطنت کابل خواهد رسید هر چند قابلیت این مقام را هم پیدا کرده باشد یا اینکه بعد از رسیدن بتخت سلطنت خواهد توانست آنرا نگاهداری نماید مگر آنکه قابلیت نگاهداشتن آنرا داشته باشد لهذا مشارالیه باید از نصیحت و تدبیر من باکمال دقت و مواظبت پیروی نماید والا بحیت او خیلی اشکال خواهد داشت که تخت سلطنت کابل را بدست آورد یا نگاهداری نماید کار یکه اول باید بکند این است که بملت ثابت نماید که استقامت رای دارد و سلطانی میباشد که اعتماد بکفایت خود دارد و زحمت کش و رعیت پرست میباشد چرا که اگر از یکی از این اوصاف ثلثه امه قاصر باشد نه فقط سلطنت از دست او خواهد رفت بلکه در معرض مخاطرات بزرگتر از این هم خواهد افتاد مقصود من این نیست که مشارالیه باید این قدر اعتماد بکفایت خود داشته باشد که ابداً با هیچ کس از خیرخواهان خود مشورت نکند بلکه برای تاکید میگویم که نباید محض ذهن بین مشاورین و ناصحین خود بوده باشد باید بحرف هر کس گوش ندهد ولی ابداً هیچیک از انها را قبول ننماید مشارالیه میداند که در این مملکت هر کس چه مرد و چه زن از گدا یا کسبه بالاتر ها مجاز میباشند که مستقیماً در هر باب و هر مطلبی که خواسته باشند اطلاعی بدهند مراسله بسلطان خود بنویسید و اگر اطلاعی که داده است مقرون بصحت است و بحال دولت یا یکی از رعایا فائده دارد و باطلاع دهنده چه در زمرهٔ جاسوسین مستخدم باشد یا نباشد باید انعام خوبی داد و اگر راپورت او خلاف بوده باشد تحقیقاتی بعمل آورده میشود که آیا مشارالیه این راپورت را از روی خیرخواهی داده است یا معلل بغرض بوده در صورت غرض بودن مشارالیه را تنبیه سخت می نمایند من از راپورتهای اعیان و اشراف و اهالی دربار و صاحب منصبان و جاسوسین و هر کس از رعایای مملکت که خواسته باشد بمن اطلاعی بدهد علم خود را تحصیل میسنمایم علاوه براین از راپورتهائیکه مخبرین من که در مملکت خارجه

میباشند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 389 of 484

میباشند بمن میرسانند و مواظب اتفاقات و حالات یومیه میباشند کسب اطلاعی مینمایم این مخبرین خلاصهٔ روزنامجات راهم در باب افغانستان بمن میرسانند تمام این مطالب را جمع نموده و در انها تصور کرده رای خود را در یک باب مستقیم میدارم و ابدا بمصلحت یا راپورت کسی عمل نمیکنم پسرهایم نباید از پسر امیر شیر علیخان پیروی نمایند که مشاورین او را با تمام برادرهایش یکی بعد دیگری در مدت حکمرانی او بجنگ انداختند و آخر الامر او را با دولت انگلیس هم بجنگ انداخته دوچار اشکالات بسیارش نمودند و این امر باعث خرابی او گردید و از تدبیر ضعیف یعقوب خان هم نباید پیروی نمایند چرا که مشار الیه بخیال اینکه انگلیسها را از خود خوشنود نماید چنان وعده ها و امتیازات بایشان داد که اجرا آنها خارج از قوت او بود یکی از انها اینست که سر لوئی کیوکناری را بکابل دعوت نموده نوانست او را از کشته شدن نگاه داری کند لهذا بجهت این اشتباه تخت سلطنت هم از دست او رفت و دولت انگلیس هم که بقول این حکمران ضعیف اعتماد نموده بودند قسمی از این صدمه را متحمل شدند و پسرهایم از تدبیر عمویم محمد اعظم خان هم نباید پیروی نمایند مشار الیه بسبب عدم غیرت وطن پرستی و بی توجهی در کارهای نظمیهٔ مملکت و از اشتغال دایمی بشرب مسکرات و اعتیاد به اعمال قبیحه در ظرف چند ماهی بعد از اینکه او بر تخت سلطنت بنشاندم سلطنت و مملکت از دست او بیرون رفت پسرهن هم اگر بهمین قسم رفتار کند بهمان طوریکه حکمرانهای مذکورهٔ فوق افغانستان صدمه خورده اند صدمه خواهد خورد یک مطلب دیگر را هم بطور نصیحت بجهت پسرم باید بیان نمایم و آن اینست که علاوه بر تکالیف حکومتی یومیه خود باید وقت معینی برای زیاد نمودن علم و اطلاعی خود داشته باشد چنانچه من در ظرف تمام مدت عمر خود بهمین وطیره رفتار نموده ام بهترین طریقه بجهت این کار همان است که من معمول داشته ام یعنی شبها وقتی که بسیار خسته نشود و نتواند متحمل کاری بشود باید هر شب کتاب خوانی را حاضر داشته باشد که کتب تواریخ و جغرافیای ممالک خارجه را و حالات سلاطین معظم و اشخاص بزرگ را بدون ملاحظه امتیاز ملت یا مملکت بجهت او بخواند و همچنین نقطها و مقاوله هائیکه اشخاص سیاسی دان تمام دول حالیه نموده اند یا نوشته اند و نیز تمام مقاوله جات و خلاصهٔ روزنامجاتی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 390 of 484

که متعلق بافغانستان یا مربوط بولایات یا ملکی که افغانستان با آنها یا با دوستان یا با دشمنان انها بسته کی دارند برای او بخوانند و در انها غور نماید اگرچه در هر فصلی از فصول این کتاب نصیحتی یا دستور العملی بجهت پسر ها و اخلافم نوشته ام باز هم چون خیال کردم این امر خیلی اهمیت دارد لهذا مطالب فوق را برای راهنمائی و اساس اصولی که ازان قرار باید رفتار نمایند مذکور داشتم الحال در باب مطلب دیگری صحبت خواهم نمود یعنی کارهای نظمیه و حکومتی افغانستان و این وضع باید متدرجاً و لی مستحکما ترقی نماید تا این سلطنت قوی متفقه الارائی بوده باشد من بنیاد دولت قانونی را نهاده ام اگرچه هنوز دستگاه دولتی که مبنی بر اتفاق آراء مجلس وکلاء ملت باشد بشکل صحیحی در نیامده است هر حکمرانی را لازم است که اوضاع مختلفه سایر دولی را که در ممالک متعدده دارند همیشه در نظر داشته باشد و ملاحظه نماید و در اثبات رای و استنتاج افکار خود نباید عجله نماید بلکه بهترین طریقه حکومتی را متدرجاً اجراء کند و آنرا بموجب مقتضیات زمان و حالات مملکت خود اصلاح نمایند باعتقاد من بهترین اصول سلطنتی آنست که مقنن بزرگ عرب حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه بنیان آنرا نهاده است اصول مذکور مبنی بر وضع دولت اجماعی بوده است و ارکان آن منقسم بدو فرقه بوده اند یعنی مهاجر و انصار و کارهای دولتی را بموجب اصول دولت جمهوری اجراء می نمودند و هر یک نفری از اجزاء دولتی میتوانست اظهار رای خود را نماید و هر طرف که رای شان بیشتر بود پیروی بهمان طرف میکردند من ترتیب ذیل را برای اینکه افغانستان را دولت قانونی بسازم قرار داده ام نماینده هائی که بدربار و مجلس من حاضر میشوند تا در باب تهیه نمودن ادوات حربیه و سایر امورات دولتی با من مشورت نمایند مرکب از سه قسم اشخاص میباشند یعنی سردارها (طایفه سلطنتی) و خوانین (وکلاء ملتی) و ملاها (روساء مذهبی) قسم اول ازاینها از روی استحقاق موروثی در دربار با اذن سلطان جلوس مینمایند قسم دوم از روساء مملکت منتخب میشوند و طریق انتخاب باین وضع است در هر قریه یا قصبه یک نفر از اهالی آن محل انتخاب می کنند که باید دارای بعضی کمالات باشد که تشریح آن در اینجا لازم نیست مشار الیه را سکنهٔ آن قریه یا قصبه انتخاب مینمایند و او را ملک یا ارباب مینامند و این ملکها یا ارباب یک نفر دیگر را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 391 of 484

ازبین خودشان منتخب میسازند ولی باید این شخص درمحال وعشایر خود نفوذش مثیر شخصیتش فاضلتر بوده
باشد واوراخان یعنی (سرکرده) میخوانند مجلس مبعوثان مامرکب ازاین خوانین میباشد لکن درباب
انتخاب این خوانین امضا آنها بسته برای سلطان ست وسلطان ازروی لیاقت وشائیت وخیرخواهی
درخدمات آنها یاخدمات آبا واجداوی آنها شایسته کی انتخاب آنهارا برای منصب خالی تعدیل مینماید
علاوه براین مطالب این مطالب هم ملاحظه میشود که شخص مذکور راعموم مردم انتخاب نموده باشند
قسم سوم مرکب ازخان علوم (یعنی رئیس مذهبی) وسایرقضاة (یعنی حکام شرع) ومفتیها (یعنی اجرا
کنندگان قوانین شریعتی) وملاهامیباشند این ملاهارؤساء مذهبی مامیباشند بعدازفراغت ازتحصیل علوم
دینیه وقوانین مملکت وخدمت ادارات شرعیه منزلت جلوس مجلس شورارا حاصل مینمایند این جماعت
قانونی هنوزاین قدرلیاقت یاتربیت حاصل نکرده اندکه قابلیت این رادا شته باشند که اختیارتامه
بحبت وضع لایحه یاقوانین دولتی بآنها داده شود ولی بمرورزمان شاید این کونه اختیارات بآنها
داده خواهد شد متدرجًا اهالی افغانستان کارهای حکومتی رابحبت ابقای خودمتحمل خواهند شد لکن به پسرو
اخلاف خودجدًّا القامی نمایم که بکلی خودرا بازیچه دست این وکلاء دولت قانونی قرارندهند واختیار
کامل بحبت نظم لشکر همیشه برای خودمخصوص داشته باشند وزمام لشکررا در دست نگاهدارند بدون اینکه
حق مداخله این مشاورین قانونی خودرا قبول نمایند وعلاوه براین اختیار دیگریرا هم بحبت خودنگاه
دارند تابتوانند اصلاحات یاتدابیر یالایحه قوانینی راکه درمجلس یادردربار یاپارلمنت بهراسمی کراین جماعت
بانجوانند امضاء قبول نموده باشند باطل نمایند پسرباواخلافم نباید هیچگونه اصلاحات تازه رابا این عجله
شایع نمایند که مردم بمخالفت حکمران خودبرخیزند وباید بخاطرداشته باشند وقتی که دولت قانونی دایر
نمایند وقوانین بسهلتری متداول نمایند وتحصیل علوم رابوضع دارالعلوم فرنکستان اجراء نمایند باید
تمام اینهارا متدرجًا بهمان اندازه که مردم باین اختراعات جدیده انس میگیرند معمول دارند تاامتیازات
واصلاحاتی راکه بآنها رجوع شده است ضایع نکنند پسرواخلافم درباب اقدام نمودن بمصلحت
دولت خارجه یااقدام بمصلحت اهالی دربارخودکه شاید دولت خارجه آنهارا برشوت فریفته باشد باید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 392 of 484

همیشه نصیحت عاقلانه وزیرکانه راکه شاعر در شعر خود نموده است در مدنظر داشته باشند چنانچه گفته است

زیرکی زرنکیسه خواهد داشت که همه خلق کیسه بر نپنداشت

بجهت اینکه تاج و تخت افغانستان برای پسرها و اخلافم از تخطیات دول خارجه و مدعیان سلطنت افغانستان و یاغیان خود مملکت محفوظ بماند در باب ترتیب نظامی مملکت خود توجه تامی داشته باشند اگرچه در این خصوص در محل دیگری بصحبت کرده ام ولی در اینجا چند فقره مطالبی راکه کمال اهمیت دارد بجهت ملاحظه جانشین خود اظهار میدارم تمام لشکر افغانستان باید مسلح با سلحهٔ جدیده ممتاز و مرغوب باشند یک ملیون اشخاص جنگی بجهت محافظت افغانستان از تخطیات دول خارجه خوب کفایت میکند با داشتن این تعداد مردم جنگی افغانستان نباید دیگر از معظم ترین دول دنیا واهمه داشته باشد و برای حصول این مطلب ترتیبهائی که من در اجرا آن ساعی میباشم این است که برای تدارک زمان جنگ هر توپ جدید مرغوبی باید پانصد عدد گلوله و هر تفنگ خزینه داری و نهری ما تمنی پنجهزار عدد فشنگ باید مهیا باشد این مقدار اسلحه و قورخانه بجهت یک ملیون سپاه کافی است این سپاه را بدو قسم منقسم نموده ام یعنی سیصد هزار نفر لشکر نظامی و هفتصد هزار نفر لشکر دوطلب و ردیف ولی این لشکر ردیف باید خوب تربیت شده و مشق نموده باشند علاوه بر ادارات حربیه آذوقه بجهت خوراک لشکر مزبور که کفایت سه ساله آنها را بنماید در انبارهای خود مملکت در صورت لزوم حاضر باشد و نیز فیل و شتر و اسپ و یابو و قاطر و سایر حیوانات بارکش از برای دفع ضرورت لشکر در خود افغانستان در دست کرایه کش ها و مالهای بارکش دولتی حاضر میباشد و در حقیقت بجهت اکثر دول معظمه خیلی مشکل است که برای حرکت دادن عساکر خود از نقطهٔ بنقطهٔ دیگر تمام اسباب حمل و نقل را بقدر کفایت خود داشته باشند و واقعاً این اشکال بالنسبه بحاضر نمودن آدم برای جنگ یا مسلح نمودن لشکر خیلی بیشتر است ولی حمد میکنم خدایرا که افغانها چنان مردمان قوی و صحیح المزاج و توانائی هستند که بر کوههای مملکت خود بی اسپ میتوانند بالا روند در حالتی که تفنگ و فشنگ و چادر و خوراک چند روزه خود را هم بدوش داشته باشند لهذا تعداد خیلی معدودی از حیوانات بارکش بجهت جمعیت زیادی لازم ست این امر خالی از اغراق است که صد هزار سرباز انکلیس از یک ملیون لشکر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 393 of 484

افغانستان بیشتر حیوانات بارکش لازم دارند چیزهائی که اقسام آذوقه و مشروبات و لیمونات وغیره و سایر اسباب آسایش را لازم دارند تا بعضی اشخاص نکته گیر چه خواهند گفت اگرچه سربازانگلیس اسباب احتیاجات شاهانه لازم دارد ولی آدم جنگی خوبی هم میباشد بلی من با این اشخاص نکته گیر کمال موافقت را دارم زیرا که سربازانگلیس و محسنات او را خیلی پسندیده ام ولی در اینجا فقط بحث در باب مال های بارکش میباشد نه در باب محسنات شخصی عساکر انگلیس تهیه این اسلحه و آذوقه وغیره بجهت یک ملیون لشکر پول لازم دارد لهذا تعداد لشکر خود را بمقدار از دیاد دخل دولت افغانستان زیاد مینمایم اگرچه بجهت لشکر نظامی که دولت بآنها مواجب میدهد چنانچه قبلاً بیان داشته ام بیشتر از سیصد هزار نفر لازم نمی باشد ولی خزانه دولت باید تهیه نگاه داری یک ملیون اشخاص جنگی را اقلاً برای دو سال بجهت جنگی که شاید این قدر طول بکشد داشته باشد قبل از انکه در صدد آن برآئیم که این تعداد کثیر را در میدان جنگ حاضر نمائیم همین بس نیست بلکه لازم تر است که مبلغی کافی در خزانه داشته باشیم تا کارخانجات را بجهت تهیه قورخانه برای لشکری که در میدان جنگ میباشد و سایر ادوات حربیه که لازم میشود دایر نگاه بدارد و نیز لازم ست که آهن و سرب و مس و ذغال سنگ از معادن خود افغانستان بقدر کفایت تحصیل شود تا ترتیباتی که مشغول آنها بوده و میباشم تا این درجه پیش رفت نموده است که میتوانم امروزه این تعداد اشخاص جنگی را در میدان جنگ حاضر نمایم اگرچه لشکر نظامی زیاد نمیباشد ولی تعداد اشخاص جنگی بقدر کفایت میباشد و نیز میتوانم تهیه توپ و تفنگ و قورخانه و شمشیر از خود افغانستان بجهت عساکر مذکوره فوق بنمایم و نیز ذخیره غله بجهت خوراک آنها و حیوانات بارکش در خود مملکت وافر است ولی دو چیز لازم ست یکی آنکه لشکر نظامی و صاحب منصبهای آنرا چنانچه معین نموده ام بقدر سیصد هزار نفر باید حاضر نمود ولی می ترسم که بجهت این کار مدت زیادی طول بکشد لکن از این بابت نباید تشویش داشت زیرا که افغانها در چندین موارد بحالت رعیتی با ممتازترین و شجاعترین و منظم ترین سربازهای دنیا جنگیده ظاهر ساخته اند که آنها فطرتاً مردمان سپاهی و شجاعی میباشند ولی چیز عمده که لازم و خیلی هم لازم ست بودن پول در خزانه است اگرچه خدا را حمد میکنم که در زمان حکمرانی امراء سابق در خزانه افغانستان هیچوقت این قدر پول نقد نبوده است که در زمان حال میباشد لکن

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 394 of 484

هنوز باندازه که من میخواهم نرسیده است در باب انبارهائی که بجهت ذخیره آذوقه وعلوفه لشکر در شهرهای بزرگ ومعتبرهای افغانستان بنا نموده ام مبسوط اخلاقم نصیحت مینمایم که از من پیروی نموده ذخیره این انبارها را هر ساله تجدید نموده از غله پنگاه دارند وغله کهنه را بقیمت ارزان تر از جاهای دیگر بعوض مواجب لشکر بدهند وبقیه را هم فروخته وگندم وجو تازه خریده بجای غله که خرج شده است ذخیره نمایند وغله را که میفروشند عموماً جلودارها بجهت اسپها ویابوها وسایر مالهای بارکش میخرند بسپرم واخلاقم باید بحرف اشخاص نامجرب گوش بدهند که اینها ازین تدبیر من که چهل وهشت هزار یابوی بارکش وچندین هزار خروار غله حاضر دارم نکته گیری مینمایند این اشخاص میگویند چرا باید دولت متحمل مخارج این همه مالهای بارکش بشود درصورت لزوم ما میتوانیم مالهای مذکور را از خود مملکت بآسانی استیجار نموده یا کرایه بنمائیم این اشخاص نکته گیر خیال نمیکنند که در تنگی وقت شخص آن قدر خیال وکاردار دکه نمیتواند بهمه این امورات بپردازد باید بهمه چیز بجهت اقدام بکار همیشه حاضر بوده باشد واگر بعد تهیه دیده شود وقت زیاده ضایع میشود واکثر مواقع عزیز از دست میرود علاوه برین تمام مالهای بارکش همیشه مشغول کار میباشند وهمان قدر که مخارج آنها میشود بخزانه دولت هم همان قدر عاید میشود بسپرهایم واخلاقم نباید فقط از دیدن تعداد زیاد لشکر خوشحال بوده باشند باید همیشه در نظر داشته باشند که معتبرترین مطلبی که باید همیشه در خاطر آنها باشد اینست که لشکر را دلگرم وخوشنود داشته باشند شخص از نیکه لشکر مغایر وآزرده خاطر داشته باشد بهتر است که هیچ لشکر نداشته باشد در یافتن این امر که لشکر را باید چگونه خوشحال ودل گرم داشت بسته بقوه فهم خود پادشاه آنها است ولی چیزی که معین است اینست که لشکر را نباید عبثاً مستخدم نموده ومواجب آنها را مرتباً باید داد امیر شیر علیخان که لشکر را بعبث میگرفت ومواجب آنها را هم مرتباً نمی پرداخت در تمام مملکت لشکر خیلی آزرده خاطری داشت وآنها در جلو لشکر انگلیس که بطرف کابل می آمدند بقدر رعایای افغانستان هم ایستادگی نکردند بسبب همین دل شکسته گی لشکر بوده است که کار سلاطین افغانستان در یک جنگ واحد یک طرفه شده است چرا که لشکر مایل بجنگیدن نبوده است یا آنکه آنها را عبثاً مستخدم نموده اند چنین لشکری با کمال اضطراب منتظر رسیدن دشمن میباشند ودران وقت بدون اینکه جنگی بنماید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 395 of 484

باطراف فرار میینمایند تا پادشاه خود را که آنها را بخلاف میلشان مجبور بجنگ نموده است خراب نموده
وخود بآرزوی خود برسند چنانچه قبلاً گفته ام لشکر را باید مرتباً پرداخت و مواجب آنها را باید هرماهه نقداً از
خزانهٔ دولت بدهند و چنانچه در زمان سابق رسم بوده است بروات بحوالهٔ مالیات نباید با آنها داد که خود شان
بروند وصول نمایند سربازی که خاطر او در باب مواجب و اخراجات عیالش مشوش باشد نمیتواند تمام
توجه خود را مصروف تکالیف نظامی خود بنماید و اگر سرباز باطراف ولایات رفته بقایای مالیاتی را بعوض
مواجب ماهانه خود وصول نماید پس بعوض او که باید بجنگند چنانچه سعدی علیه الرحمه میگوید چو دارندزر
ازسپاهی دریغ دریغ آیدش دست بردن به تیغ چه مردی کند در صف کارزار که دستش تهی باشد از
روزگار صاحب منصبهای شجاع و دلیر محبوب القلوب سربازها را اشخاص جنگی و دلیر میسازند و بجهت جنگ
آنها را خوب تربیت مینمایند و آنها را اغب بتکالیف خودشان میکنند و معدودی از سربازهای خوب
تحت امر صاحب منصبهای دلیر کارهای شگفت آمیز میتوانند از پیش برند چنانچه شاعر میگوید
یکی کرگ درنده در کارزار بهم برزند کله صد هزار و نیز فردوسی میگوید سپاهی لشکر نباید بکار
یکی مرد جنگی به از صد هزار بجهت انتخاب نمودن صاحب منصبهای نظامی و بجهت نظم و
ترقی آنها خیلی باید دقت کرد تمام صاحب منصبهای نظامی باید اشخاص جنگی معتمد و قابل و فدائی غیرتمند
و وفادار دولت بوده باشند و اگر ممکن باشد از خانوادههای نجیب هم باشند من نمی پسندم که ترقی از روی
تقدم زمان خدمت داده شود بلکه ترقی باید بسته بامتحان و قابلیت و خدمات و شجاعت و نظم در
وقت جنگ و درست کرداری و وفاداری آنها بوده باشد بیشترین صفت آنها نه کمترین و صفتشان باید
این باشد که نزد سربازهای خود محبوب القلوب باشند بخیال من این صفت آخری معتنا ترین همه صفات
صاحب منصب میباشد تمام صاحب منصبان نظامی علوم فن جدیده جنگ را از کتبی که بفارسی ترجمه
شده است و هنوز هم از زبان انگلیسی ترجمه میشود باید بیاموزند پسر با و اخلاف نباید هرگز نصیحت مرا در این باب
فراموش کنند که ابداً صاحب منصبان نظامی را اگر یکی از دول همسایهٔ افغانستان با آنها بخواهد بدید قبول نکنند
چنانچه حضرت پیغمبر با صلوات الله و سلامه علیه فرموده است

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 396 of 484

دولت همسایه بهانه اینکه عساکر افغانستان را فن نظامی انگلیسی تعلیم کند صاحب منصبهای لشکر خود را
فرستاده شاید آنها را نیز دستور العمل داده باشد که متوجه پیشرفت مقاصد دولت مذکور باشند امیدوار در
زمان قلیلی مردمان خود افغانستان این قدر علم و فهم تحصیل نمایند تا بتوانند استنباط نمایند که مقاصد دولت
آنها بعین مقاصد خود آنهاست آن وقت آنها بهمان قسم وطن پرست خواهند شد مثل آنکه اهالی اکثر ملل
دیگر میباشند آن وقت شاید عیب نخواهند داشت که از مملکت خود بخارج رفته از ملل فرنگستان بیش
از انچه حالا مقرون بصلاحست بیاموزند چون حالا شاید اشخاصی که با آنها معاشرت بنمایند آنها را
بمخالفت دولت و وطن آنها برانگیزانند و قتیکه آنها دشمنان وطن خود را دشمنان شخصی خود دانستند
آن وقت بجهت ما زمانیست که باید صاحب منصبهای جوان ما بفرنگستان بفرستیم تا فنون جنگ را بیشتر
تحصیل نمایند بعد از معاودت بوطن آنها میتوانند سایر صاحب منصبهای نوع خود را از انچه خود شان آموخته
اند بیاموزند عجالتاً باید قانع باشیم بهمینکه اقلاً تمام اهالی وطن ما میدانند که در کوههای مملکت خود بچه قسم باید
بجنگند و اینکه علاوه بر آن کتب لازمه مشق نظامی و از همین قبیل مطالب در فارسی ترجمه شده
است و افغانها این کتب را کاملاً تحصیل نموده اند و با هم مشغول تحصیل بوده و بتحصیل علم ترقی می نمایند
ایامیکه اهالی وطن من تفنگهای خوب و صاحب منصبهای آزموده نداشتند و مشق نکرده بودند و فقط
رعایای عین بودند با عساکر انگلیس شجاعانه جنگیده محل تمجید آنها و نیز محل تمجید سایر دول دنیا شدند حالا
بهترین اسلحه جدیده دارند و بسر کرده کی جنرالهای من میتوانند در کوهستانات خود اگر با تعداد دو برابر
خود نتوانند با تعداد مساوی خود از بهترین لشکر بجنگند مطالعه کنندگان تواریخ نظامی مسبوق میباشند
که در جنگ سیدآباد من فقط هشت هزار نفر سپاهی تحت فرمان خود داشتم و اینها هفتاد هزار لشکر
امیر شیر علیخان را چنان شکست دادند که مقتولین و سایر اسباب خود را گذاشته فرار نمودند و این شکست
حکومت امیر شیر علیخان را بآخر رسانیده پدر مرا که در دست امیر شیر علیخان اسیر بود بتخت کابل نشانید
سعدی میگوید رعیت چو بیخند سلطان درخت درخت ای پسر باشد از بیخ سخت نصیحت
دیگری که باید بجهت پسرها و اخلافم بگذارم اینست که وجود هر دولت و دوام آن بیشتر در دست رعایا

میباشد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 397 of 484

میباشد لهذا پسر ها و اخلافم باید روز و شب بجهت آسودگی و خوشی و رفاهیت رعایای خود ساعی باشند
اگر اهالی مملکت متمول باشند مملکت متمول ست اگر رعایا آسوده باشند دولت آسوده است اگر رعایا با علم
و عاقل باشند اشخاص سیاسی دان و وزرا سلطنت که سفینهٔ دولت را براه می برند چون از خود رعایا
منتخب میشوند و نمایندهٔ خیالات مردم میباشند شایسته تر خواهند بود لهذا تربیت رعایای ما در زمان آتیه
مطلب بسیار معتنائی میباشد در زمان آتیه هم افغانستان ابدالی تواند کاملاً و صحیحاً ترقی نماید مگر انکه زنهای
آنهم تربیت بشوند چون اطفال اولین سبق ابتدائی خود را از مادر ها می آموزند و مطالب و عقایدی هم
که در زمان طفولیت کسب میشود اثر آن مادام العمر در عادات و طبایع آنها می ماند و ریشه های خاطر
آنها را از تربیتی که بعد بنمایند محکمتر فرا میگیرند و بجهت همین تدبیر عاقلانه بوده است که پیغمبر ما امر فرموده است
زنهاکه در هیچ صورت بدون اذن و اجازه شوهر های خود از خانه بیرون نمیروند باید بجهت این مطلب
یعنی تحصیل مجاز باشند که از خانه بیرون بروند اگر عموم مردم و عیالهای آنها و عموم زنها تربیت شده
باشند اشخاص سیاسی دانی که مردم از بین خودشان منتخب مینمایند یقیناً تعقل آنها بهتر و علمشان
زیادتر و مصلحتهایشان مفیدتر است و بهتر میتوانند کار های نظمیه دولتی را اجراء نمایند چرا که دولت
تربیت شده متمدنه برای مردمان غیر متمدن مناسب نمی باشد و براین اشخاص وحشی غیر متمدن فقط با قوانین
شدید سخت و قوهٔ نظامی میتوان حکمرانی کرد و همچنین دول غیر متمدنه وحشی بجهت ملل با علم و متمدن
بکلی نامناسب میباشند نتیجه اینکونه اوضاع غیر مناسب آن که سر پادشاه باد خواهد رفت چنانچه در
انگلستان بجهت شارل اول اتفاق افتاد و ازین مطلب حکایت شیر بنی بخاطرم میرسد که در اینجا تمثالاً
برای توضیح بیانات خود مذکور میدارم دولت باید از همان قسم اشخاص باشد که رعایای آن میباشد
در یک دولتی پادشاه اطلاع داد که در فلان تاریخ باران زیادی خواهد آمد و هر کس آب آن باران را
بیاشامد عقل آن زایل و دیوانه میشود پس پادشاه بنوکر های خود امر کرد چند حوض آب را بجهت استعمال
خودش و وزراء او بپوشند تا آب دیوانگی با آن آب خوب قدیم مخلوط نکرد و بعد ازان که باران آمد رعایای
که حوضهای آب نداشتند لابد شدند که آب رودخانها و نهر ها را خورده دفع عطش نمایند و ثمره اش این شد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 398 of 484

که آنها دیوانه شدند و نتایجی که از این کار بدست آمد مصیبت بزرگی بود تمام لایحهٔ قوانین و تدابیری را که
وزراء دولت میخواستند اشاعه نمایند مردمی که دماغ آنها عیب کرده بود رد میکردند و هر چیزی را که پادشاه
و وزراء میگفتند یا میکردند بخاطر خلل یافتهٔ مردم خلاف میکذشت و نمیپذیرفتند پادشاه بوزراء خود گفت که
بحبت من هر گز ممکن نیست که هیچ قانونی را برخلاف میل مردم توسط مجلس شورای آنها معمول نمایم لهذا
خوبست که ما هم از آن آب بیاشامیم و خود را با سایر دیوانه ها مساوی نمائیم و این کار را کردند و پادشاه و وزراء
هم همان دیوانه گی مبتلا شدند و دولتی که تمام اجزای آن دیوانه بودند نمی توانست زیاد دوام نماید لهذا
همسایه های آنها آمده مملکت آنها را متصرف گردیدند و دیوانه ها را از انجا اخراج نمودند بیشتر خوشحالی و آسوده گی و
رفاهیت رعایا بسته بعدالت و قوانینی است که در مملکت معمول ست در قانون پادشاه و گدا مساوی
میباشند و پسر هایم از سر مشقی که امرای سابق گذاشته اند نباید پیروی نمایند در زمان حکمرانی هر صاحب منصب
و هر سر کرده از خود قانونی داشت و دیوانخانجات ابداً وجود نداشت البته اعتراف دارم از اینکه هنوز
نتوانسته ام محاکمات قانونی را تکمیل نمایم و ترتیب صحیحی بحبت اجراء عدل در محاکمات بوضع کامل دهنیا که
میل داشتم نتوانسته ام معمول و مکمل بنمایم در این باب هنوز باید خیلی ترقی بعمل بیاید مثلاً در اوایل حکمرانی
من که مردم یاغی و خود سر و وحشی و غیر متمدن بودند قوانین در عقوبتهای من خیلی شدید بود ولی سال بسال
برحسب تربیت و امنیت و اطاعت رعایای خود رفتار نموده اکثر آن قوانین را اصلاح نموده و عقوبات را
متدرجاً سهلتر نمودم اخلاف من باید این تدبیر را جاری داشته باشند و قوانین را بنسبت ترقی و تفوق
ملت در تمدن حالیه تبدیل و اصلاح نمایند و باید بخاطر داشته باشند که مجلس قانونی و مجالس شوراء در ممالک
متعدده فقط بحبت همین مطلب میباشد که همیشه قوانین را عوض و بدل نموده با ترقی عمومی دنیا هم قدم
باشند قلباً امیدوارم که اهالی مملکت بامداد خداوندی بواسطهٔ تربیت و تعلیمات دولت عاقل متدرجاً
بآن درجه برسند که بتوانند خودشان قوانین خود را بحبت خودشان وضع نمایند غیر از قوانین الهی که امورات
دینی و عبادات و مکارم اخلاق راجع بآن میباشد دیوانخانه های عدلیه که من دایر نموده ام از دیوانخانه
هائی که در زمان امرای سابق بوده است خیلی بهتر میباشد ولی باز هم هر قدر خزانهٔ دولت کفایت نماید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 399 of 484

که بجهت این مطلب بیشتر مخارج شود سزاوار است که دیوانخانه های عدلیه دیگر هم دایر بشود اگر در ولایات متعدده مملکت دیوانخانه ها بیشتر دایر بشود بجهت اهالی مملکت لازم خواهد بود که از نقاط مسکونهٔ خود بجهت محاکمه حکم دیوانی مرافعه جات خود مسافرت نمایند ولی چون مرافعه جات بیشتر ازان بود که دیوانخانه ها بتوانند تمام آنها را قطع و فصل نمایند و در خزانهٔ دولت هم این قدر پول نبود که دیوانخانه های متعدد بجهت این کار دائر نماید لهذا برای آنکه زودتر اجرا دام عدالت بشود اکثر فقرات را شفاهاً قطع و فصل مینمودند بدون اینکه در دفتری ثبت شود یا صورت مجلس آن ضبط شود تمام کارهای مرافعه در ظرف چند دقیقه تمام میشد چرا که مدعی و مدعی علیه و تمام شهود را در حضور حاکم حاضر مینمودند و حاکم بعد از انکه شخصاً اظهارات طرفین اصغا می نمود بدون اینکه اظهارات مذکور ثبت شود فوراً حکم آن را مینمود و بعد مشغول ترافع فقرهٔ دیگری میشد باین قسم حکم چندین مرافعه را می نمودند حالا تمام فقرات مرافعه های ارثی و املاکی و امورات تجارتی و غیرها را در کتابچه ها ثبت مینمایند و صورت آنها را بجهت مراجعهٔ در دفترخانه دولتی ضبط میکنند لازم است که برای دیوانخانه ها محررین مقرر شوند تمام مطالب را ثبت نمایند تا اشتباه کاری نشود یا حکمی برخلاف صادر نکرده و نیز سواد احکام را بجهت مراجعه و نیز بجهت رجوع بدیوانخانه بالاتر ضبط نمایند خیلی لازم ست که تمام این تغییرات در دیوانخانه های عدلیه و در اجرا عدالت متدرجاً بعمل بیاید چرا که اگر قبل از انکه مردم قدر مهربانی را بدانند تدبیر ملایمی اختیار نموده شود مثل آنست که از مردم خود سر و یاغی تقویت نموده اند چنانچه شاعر گفته است

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

مثلاً از ادارهٔ اخباریه با وضع مخبرین و جاسوسین آن که من متداول داشته ام تمام مامورین که عادت برشوه داشتند و خوانینی که از رعایا عنفاً پول میگرفتند تنفر دارند زیرا که جاسوسها و مخبرین در باب این اعمال آنها بمن راپورت میدهند از قراریکه می شنوم این مامورین و خوانین از مامورین ادارهٔ اخبار من خیلی بدگوئی می کنند حتی آنکه پسرهای مرا از تمام مخبرین و جاسوسین منزجر ساخته اند ولی معهذا پسرها و اخلاقم نصیحت میکنم که از این اداره همیشه خیلی مواظبت داشته و کمال نگاه بدارند زیرا که این ادارهٔ است که در تمام ممالک متمدنه جاری و دایر است ادارهٔ مذکور بجهت اینکه دولت مرا از تمام امورات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 400 of 484

داخله و خارجه مطلع میسازد و نیز بجهت آنکه خیانت و اسباب چینی دشمنان مرا منکشف مینماید خیلی محل
اعتقاد میباشد و وسیله دیگر بهتر ازین برای دانستن خیالات و حرکات دول همسایه و دوست را
از دشمن تشخیص دادن در دست نمیباشد بمساعدت ادارهٔ مذکور در باب تمام محاوراتی که با دول همسایه
دارم دقت و مواظبت مینمایم و اطلاعاتی که در این باب بمن میدهند در دفترخانهٔ دارالانشا من
ضبط میشود پسرم نیز باید کتاب انوار السهیلی را با کمال دقت مطالعه نماید مطالعه کتاب مذکور با نضمام
قدری فهم و احتیاط برای او خیلی مفید خواهد بود ولی بجهت فهمیدن خیالات و مقاصد تمام دول همسایه
و بجهت دانستن فرق بین دوست و دشمن علاوه براداره اخباریه و مطالعهٔ نوشته جات و کتاب مذکور
فوق تفکر و ملاحظه زیادی هم لازم ست اگر شخص کتب دنیا را مطالعه نماید آدم سیاسی دان بخته و زرنگی
نخواهد شد مطالعه مذکور با عدم قابلیت فطرتی همان نتیجه را خواهد داشت که در حکایت ذیل مذکور میشود و
آن حکایت اینست که پادشاهی پسر خود را یکی از متخصصین ماهر سپرد که او را تعلیم نماید و باو گفت هر چه
اولیا را سایر شاگردان تو میدهند من بیشتر میدهم بشرط آنکه پسرم را بیشتر از سایر شاگردهایت علم سیاموزی
بعد از مدتی پادشاه انگشتر نقره در دست خود گرفته از یکی از شاگردان سؤال کرد در دست من چیست
آن طفل بعد از ملاحظه اوضاع کواکب جواب داد چیزیست مدور پادشاه باز سؤال نمود که رنگ آن چه
رنگ ست آن طفل گفت سفید ست باز پرسید از چه ماهیت ست پاسخ داد نقره و وسط آن هم
سوراخ ست دیگر فهمیدن باقی مطلب آسان بود که انگشتر میباشد و طفل مذکور جواب کافی بپادشاه
داد بعد نوبت بپسر پادشاه رسید او هم از روی تعلیمات خود همان جواب ها را داد یعنی شئ مذکور از نقره میباشد
و وسط آن سوراخ دارد ولی این قدر فراست نداشت که بداند که ماشین چرخ نقره لازم ندارد و چرخ
ماشین بزرگی را نمیتوان در دست گرفت لهذا بعد از استخراج جواب داد که در دست شما چرخ ماشین
نقره است پادشاه این جواب را مسلم اظهار کرد معلم جواب داد جوابهائی که پسر شما داده است تا جائیکه
متعلق بتعلیم بوده است صحیح میباشد ولی جائیکه متعلق بفراست خودش هست اشتباه نموده است
بجهت استقرار سلطنت و اقتدار و رفاهیت ملت دین هم خود اعظم میباشد ملتی که عقاید دینیه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 401 of 484

نداشته باشند زود ضایع میشود و رو بانقراض میگذارد تا بکلی معدوم شود اهل اسلام تمام شجاع میباشند
زیراکه آنها همیشه کاملاً مطیع تکالیف دینیه میباشند و در پیروی نمودن از عقاید مذهب خود خیلی محکم میباشند
در باب حفظ دین خود کامل و اطاعت داشتن ازان کتب علیحده نوشته ام و نیز در باب جهاد هم کتابی
نوشته ام من جمله کتب و رساله جاتی که من در این باب نوشته ام و در فارسی طبع و نشر شده است تقویم و
پندنامه خیلی معتنا میباشد و هر مسلمانی باید آنها را مطالعه نماید در باب دین لازم نیست در اینجا دیگر صحبت
بداریم ولی بمطالعه کنندگان کتاب خود که در این باب شوق دارند میگویم که کتب مذکورهٔ فوق را مطالعه
نمایند با خلاف خود نصیحت میکنم که وضع ترتیبی که بآن دین اسلام را در افغانستان قایم نموده ام بهم نزنند و
معدوم نسازند ترتیب مذکور این است که تمام اراضی و املاک و نیز وجه نقدی را که اسباب معیشت ملا ها
بود بخزانهٔ دولت منتقل داشته ام و مواجب معینی هر ماهه از خزانه باشخاصی که مشغول بخدمات دینیه
میباشند یعنی قاضیها و مفتیها و ائمهٔ جماعت و مؤذنین و محتسبین پرداخته میشود از روی ترتیب مذکور
قانون شریعت اسلام و اجراء آن در دست مامورین مذهبی که دولت آنها را منتخب و مقرر مینماید میباشند و
فقط باذن دولت دارای مناصب خود هستند لهذا مجبورند که خواه راضی باشند یا نباشند از دولت
اطاعت نمایند و آن تمام اختلافات و بدعتها را از میان برمیدارد و عوض آن اتحاد عمومی را قایم مینماید
اتحاد مسلمین همه عمدهٔ اقتدار اسلام میباشد چنانچه خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید فرموده است که
مفادش اینست نمیدانید که دین اسلام چه نعمتها بشما داده طوایف متفرقه شما را جمع آوری و مثل برادر
نموده است تدبیر بسیار عاقلانهٔ حضرت پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه از تغییر وضع معاشرت مردم
این بود که آنها را با همدیگر کاملاً متفق فرماید تا همیشه با یکدیگر اتفاق و مراوده داشته باشند مثلاً بمردم
امر فرموده است تنها غذا نخورند و با همدیگر غذا صرف نمایند و نماز های یومیه خود را در خلوت نخوانند بلکه
در مساجد با جماعت بجا بیاورند و نیز نماز جمعه را در مسجد جامع بلد با جماعت بگذارند مقصود اینست چون
تمام اهالی بلد در نماز های یومیه همدیگر را ملاقات نمی نمایند در نماز جمعه با یکدیگر را ملاقات نمایند و در ایام عیدین
هم که سالی دو مرتبه میباشد تعداد شان بیشتر بوده باشد حکم دیگر در باب زیارت مکه معظمه است در این

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 402 of 484

حکم مسلمانان را از اطراف عالم از هر مملکت از مشرق از مغرب در یک روز در یک قطعه جمع میسازد بعضی اشخاص میگویند این اجتماعات بزرگ اسباب ناخوشی و طاعون میشود من در اینجا در باب حفظ صحت صحبت ندارم ولی سوال میکنم چگونه است که اهالی لندن و سایر شهرهای معظم که جمعیت آنها بیشتر از حاج مکه است از طاعون نمی میرند جهتش اینست که در شهرهای مذکور همان قواعد یرا که دین محمدیه بیشتر از سایر قواعد در باب آن تاکید کرده است یعنی قواعد نظافت و حفظ صحت را کاملاً مجری میدارند حاجی که بمکه میروند باید این قوانین محمدیه اطاعت نموده خود را پاکیزه و نظیف نگاه دارند و غذاهای لطیف صرف نمایند و آب صاف پاکیزه بیاشامند و فائده ندارد که مسلمانان بعضی از احکام پیغمبر را استعمال نمایند و از مابقی صرف نظر داشته باشند در خاتمه کلام اظهار میدارم که اگر خداوند چند سال دیگر بمن حیات عطا فرماید یا اگر بعد از وفات من خداوند افغانستان را از مناقشات داخله و تخطیات خارجه محفوظ بدارد و پسرها و اخلافم هم بموجب نصایح و دستورالعملهای من رفتار نمایند ملت افغانستان در زمان آتیه ملت بزرگی خواهد شد و امیدوارم که افغانستان یکی از دول معظم دنیا بشود انشاءالله تعالی نظر بوسعت مملکت و اعتدال هوا و استعداد اراضی و تعداد جمعیت و شجاعت و قوت جسمانی اهالی آن حالا هم از بعضی دول بزرگ دنیا زیاد عقب نیست باشد تحدید خطوط سرحدی جلوگیری تخطیات همسایه های قوی آنرا نموده است و اغتشاشات داخلی و جنگ بین الطوایفی را هم امیدوارم بکلی مرتفع شده باشد امورات لشکری و ادوات حربیه و خزانه هم منظم و تا اندازه مکمل شده است نظر بتمام این مطالب اعتقادم این است که حالا وقت آن رسیده است بعضی امورات را در مملکت اجرا باید داشت مثلاً تجارت و تعلیم علوم و افتتاح معادن و ارباب ثروت و تجار و سیاحان خارجه را تشویق بآمدن این مملکت نمودن و حفاظت آنها و حالا وقت آنست که نهرها حفر شود و فنهای آب بجهت زراعت برای نگاه داشتن آبهای برف کوهها تهیه شود تا آبهای مذکور داخل رودخانه نشده از مملکت خارج نشود از نگاه داشتن این آبها در خود مملکت اراضی بایره و اکثر محلات لم یزرع که خاک آنها خیلی حاصل خیز است مبدل باراضی مزروعه مرغوب و باغات مثمره خواهد گردید و چندین نهرها تا حال منشق نموده ام و مشغول بحفر چندین دیگر هم هستم حالا تجارت پوست برج

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 403 of 484

وپشم واسپ وگوسفند خیلی ترقی نموده است وتجار افغان محض تشویق تجارت پول از خزانه دولتی بدون اینکه تریلی ازانها بگیرم بقرض داده ام بعوض تنزیل حق گمرک خروج ودخول ازمال التجارهٔ آنها دریافت میدارم واین حق گمرک بیشتر از تنزیل آن پولها میشود وبرای خود تجار هم منفعتی عاید میشود ولی لازم ست که بابانکها وصرافهای خارجه معامله وقرارداده شود که بلیتهای بانک باندازهٔ پولی که در خزانهٔ افغانستان موجود است رایج شود وبین وسیله پولی که بیکار مانده است درظرف سال چندین نوبت برای امورات تجارتی داده ستد شود ونیز ترتیب بروات تجارتی را مجری داشته ام اگرچه از فواید تجارت عمومی بی اطلاع نیستم ولی هنوز بجهت آن وقت نرسیده است که تدبیر تجارت عمومی را اختیار نمائیم ما مجبور هستیم برای مال التجارهٔ خارجه که بمملکت ما داخل میشود بعضی شرایط قرار بدهیم ونیز لازم ست حتی الامکان نگذاریم مال التجاره خارجه بعوض پول نقد وارد مملکت نمایند ونیز باید سعی نمائیم که بیشتر از احتیاج واهالی وطن خود اجناس ساخته خارج از مملکت هم بفروش برسانیم تا اهالی مملکت ما از پول خارجه که داخل افغانستان میشود متمول گردند معتناترین اجناس تجارتی که بجهت خروج برای تحصیل پول مناسبت دارد غله قته غن ترکستان ومحصول معادن افغانستان میباشد ومیوه جات هم بقدری زیاد ست که خود مان نمی توانیم همه را صرف نمائیم ولی چون راههای آهن وتلگراف وکشتیهای بخار نداریم باعدم این وسایل اخباریه وحمل ونقل ما نمیتوانیم میوه جات را جزء اشیاء تجارتی خیلی نافعه بشماریم مسیرها واحلاف نصیحت مینمایم که ساختن راههای تازه را مثل خودم جاری داشته باشند ولی کشیدن راه آهن را که معتناترین وسیله واسباب لازمه تجارتی میباشد معوق بدارند تا زمانیکه ما لشکری کافی بجهت حفاظت مملکت داشته باشیم وهمینکه دیدیم ما آن قدر قوت داریم که مملکت خود را محافظت نمائیم ولشکر را چنانچه من مرتب نموده ام منظم ساختیم آن وقت زمانی خواهد بود که راههای آهن بسازیم وسیم تلگراف بکشیم تا از معدنیات وسایر ماخذهای تمول منفعت برده باشیم آن وقت زمانی خواهد بود که افغانستان چون بواسطه داشتن آب وهوای خوب ومیوههای ممتاز وهواهای لطیف در فصل تابستان مثل بهشت میباشد مرجع سیاحان واشخاص متمولی که خواسته باشند بجهت صحت مزاج یا تماشا بیایند خواهد گردید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 404 of 484

آب وهوای مملکت مثل آب وهوای سویس ست لیکن افغانستان بسبب داشتن میوه جات خوب
وکوهستانات مطلوب ونظر اندازهای مرغوب بیشتر از مملکت سویس قابل رجوع سیاحان خواهد گردید
چون سیاحان وجه نقد با خود بمملکت خارجه می برند وه رایخا ها خرج میکنند اسپ وکالسکه کرایه مینمایند و
اسباب واشیاء انتکه واجناس صنایع بومی را میخرند ومی برند تشویق سیاحان بجهت آمدن بافغانستان
یکی از وسایل ترقی وآبادی اهالی مملکت میباشد مطلبی را که من میخواهم خاطرنشان پسرها و اخلاف خود
بنمایم اینست که امتیاز راه آهن ومعادن مملکت خود را ابدًا بهیچ خارجه ندهند بلکه باندازه که پول بجهت این
کار داشته باشند راههای آهن را خودشان بسازند ومعادن را هم خودشان کار نمایند راههای آهن را
باید اول در داخله افغانستان که از سرحدات دول همسایه دور باشد دایر نمایند وفقط از شهری بشهری در
خود مملکت ممتد نمایند ولی متدرجًا همینکه مملکت این قدر قوت داشته باشند که خود را از تخطیات خارجه
محافظت نماید آنوقت براههای آهن ممالک همسایه متصل نمایند باین قسم که خط های راه مذکور را باهر دولتی
که خصومت آن از سایر دول همسایه کمتر بوده باشد وصل نمایند اگر لازم شود ومقرون بصلاح هم باشد
که امتیازات بمردمان خارجه هم داده شود امتیازات مذکور را باید خیلی کم وبلهتهائی باید داد که ممالک وصل
بسرحدات مملکت خودمان نمیباشد مثلًا با امریکائیها وایطالیائیها وآلمانیها وغیرها که مستملکات
وممالک آنها وصل بافغان نیست بخیال من اگر تعداد زیادی از فرنگیها را قبیل هندسین وامثال آنها
بجهت استخدام دولت خود لازم داشته باشیم اهالی ممالک مزبور را باید بهمین قسم مقدم بداریم پسرها و اخلافم
باید بعهود خود محکم بوده باشند واز نقض عهد وکذب احتراز نمایند چه تعهدات مذکور را باشخص معینی یا باتجار
نموده باشند وچه با دول وملل کرده باشند زیرا که اگر ایفاء وعده فعلًا ضرری هم داشته باشد ودر تخلف آن
فائده متصور باشد باز هم این ضرر موقتی بواسطه اعتبار ونیکنامی که از ایفاء وعده حاصل میشود بیشتر
اسباب منفعت آنها خواهد گردید چنانچه خداوند تبارک وتعالی در قرآن مجید فرموده است لیجزی الله
الصادقین بصدقهم ویعذب المنافقین بما یدسر مشق پیغمبر خود را همیشه مدنظر داشته باشیم
پیغمبر ما حضرت محمد صلوات الله وسلامه علیه قبل آنکه مبعوث واصلاح امور مردم مبعوث شود تمام اهالی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 405 of 484

عرب اورا باسم محمد امین میخواندند و همین جهت صحیح پیشرفت بنوتش گردید چه اگر وقتی که ادعای رسالت
را نمود حتی دشمنهای او اعتراف کردند که در امانت او شکی نیست و چون خیلی امین میباشد هرگز نخواهد گفت
که من رسول خدا میباشم اگر این امر صحت نداشته باشد و بسبب همین امانت او بود که خدیجه که یکی از
متمولترین خواتین عرب بود و مخدومه آنحضرت بود شخصی که کماشته و عامل خودش بود مفتون گردید زیرا
که در تمام معاملات تجارتی خود متدین و صادق بوده و نتیجه این شد که مشار الیها نه فقط اعتماد کامل باو
نموده تمام امورات و وجه نقد خود را باو سپرد که بهر قسمی که صلاح بداند معمول فرماید بلکه نفس خود را هم
باو سپرد و بنکاح آنجناب درآمد مشار الیها در تمام امورات دینی و دنیوی با آن بزرگوار موافقت تامه نمود
اگرچه وقتیکه آنحضرت او را تزویج فرموده آنجناب بیست و پنجساله و مشار الیها بیوه چهل ساله بود ولی
آنحضرت در ظرف مدت تقریبًا بیست و پنجسال که شوهر او بود ندا ابدًا عیال دیگر اختیار نفرمودند صداقت
و دیانت آنحضرت بدرجه بود که بعد از وفات مشار الیها هر وقت عیال محبوبه و جمیله و جوان آن بزرگوار
یعنی عایشه از آنجناب سؤال مینمود که آیا شما مرا بیشتر از عیال متوفاه خود دوست میدارید آنحضرت
همیشه جواب میفرمودند که من عیال متوفاه خود را بیشتر دوست میداشتم شلیسمن معروف راست گو
تا که رستگار شوی و حضرت پیغمبر میفرماید النجاة فی الصدق کما ان الهلاک فی الکذب مطلب
دیگری هم برای ترقی تجارت و تمول مملکت در نظر دارم اهمیت آن اگرچه بیشتر نباشد بقدر اهمیت راههای
آهن میباشد و مطلب مذکور نیز بجهت بقا شان ملت و برای اینکه آنرا با سایر ملل دنیا واصل نموده متمدن
سازد خیلی اهمیت پولتیکی دارد مقصود من اینست که افغانستان باید بدریای محیط دست رس داشته
و بندری بجهت کشتیهای خود داشته باشد که در انجا بارهای تجارتی را حمل و نقل نماید زیرا که جنوبی
و مغربی افغانستان بگوشه خلیج فارس و بحر محیط هند خیلی نزدیک میباشد یک قطعه زمین کوچکی مسطح و
مرتفعی بین نقطه مذکور و دریاو قندهار و بلوچستان و ایران بندر کراچی میباشد من قبل از انکه بتخت
سلطنت افغانستان جلوس نمایم همیشه میل داشتم که این قطعه کوچک و دشت ریگستان را بدست
بیاورم هرچند حالا غیر معتنا میباشد ولی اگر با افغانستان ملحق شود خیلی معتنا به خواهد بود بجهت آنکه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 406 of 484

افغانستان را با دریای محیط وصل مینماید اگر دوستی که حالا بین دولت انگلیس و افغانستان میباشد
محکمتر شده و یک جهت شوند و انگلستان با افغانستان اعتماد کامل حاصل و بخواهند افغانستان را سد
محکمی بین روسیه و هندوستان بسازند بجهت انگلستان خیلی سهل ست که این یک قطعه زمین را بدولت
افغانستان بعوض خدمات آن یا بعوض قطعه زمین دیگری یا بعوض امتیازی بدهند یا در عوض آنکه
وجه مالیات سالیانه او را هر ساله بگیرند و اقتدار خود را هم در ان زمین داشته باشند اگر افغانستان بحر محیط راه
داشته باشد شکی نیست که مملکت مذکور زود متمول و آباد خواهد شد و بجهت این امتیاز هرگز حق شکر گذاری
دولت انگلیس را فراموش نخواهد کرد اگر در زمان حیات خودم موقع مساعدی بدست نیاید که باین مقصود
نائل شوم پسرها و اخلافم باید همیشه نقطهٔ مذکور را در نظر داشته باشند و نیز باید باین خیال باشند که کشتیهای
کوچک در رود جیحون داشته باشند و این کشتیها بجهت تجارت و نیز برای حفاظت سرحد شمالی و مغربی
خیلی مفید خواهد بود امیدوارم و از خداوند مسئلت مینمایم که اگر در زمان حیات خودم باین آرزوی بزرگ
نائل نشوم که راههای آهن بسازم و تلگراف و کشتیهای بخار متداول نمایم و معادن را مفتوح کرده و بانک
را دائر نموده و بلیتهای بانکی را رواج داده و سیاحان و اهل ثروت را از تمام نقاط دنیا بافغانستان
خوانده و دارالعلومها و سایر مؤسسات جدیده را در افغانستان دائر نمایم پسرها و اخلافم
این آرزوی قلبی مرا اجرا نمایند و افغانستان را بحالتی که من میل دارم برسانند آمین

قسم دوم در باب خارجهٔ افغانستان و روابط پولیتیکی آن با دول همسایه میباشد

چون درین قسم رجوع بحالات ماضیه و حالیهٔ آتیهٔ افغانستان و نیز رجوع بروابط دول همسایه خواهم نمود
این مقصود حاصل نمیشود مگر حالات تاریخی اتفاقات ماضیه را بیان نمایم لهذا چند فقره را مختصراً بیان
مینمایم تمام اهالی افاغنه مسلمان سنی مذهب میباشند و بموجب کتب تواریخی افغانستان اینها اصلاً از
طایفهٔ بنی اسرائیل میباشند و اسم افغان را از لفظ افغانه گرفته اند چون نسب بعضی از انها با افغانه
که سپه سالار حضرت سلیمان بود میرسد و نسب بعضی دیگر از انها بارمیا پسر شلمونی پیغمبر میرسد اهالی
افغان مثل مردم کوهستان اسکاتلند و سایر مردمان کوهستان خیلی دلیر و شجاع میباشند اینها

همیشه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 407 of 484

همیشه طالب سلطنت و حکومت بوده اند و در باب آزادی و مطلق العنانی خیلی حریص بوده اند طوایف
و عشایر متعدده افغانستان و اکثر خوانین آنها بهندوستان تاخت و تاز نموده و در انجا حکومت نموده
اند مثل طایفه غور و تغلق و غلجائی و درانی و اقعاً هر وقتی که افغانستان تحت حکومت پادشاهی مسلمان و
عاقل و زحمت کش و بلند همت آمده است اهالی انجا شجاعت خود را ظاهر ساخته اند و ممالک دیگر را هم
تسخیر نموده با فتح و نصرت بولایت خود مراجعت نموده اند و باعث اعزاز بیدق سلطان خود شده اند
نه فقط فتوحاتی که سلاطین افغان نموده اند بر شادت شجاعان افغان بوده است بلکه فتوحات بابر پادشاه
که مؤسس و نخستین سلطان سلطنت مغولیه در هندوستان بوده است و فتوحات ایران هم بر شادت
شجاعان افغان بوده است سلطنتی یا دولتی که تواند مردمان جنگی افغانستان را با خود همراه نماید او را باید
تبریک گفت اگر دولت مذکور تواند این شجاعان را وادارد که بکمک آن و مخالفت دشمنانش بجنگند
یقیناً فتح با دولت مذکور خواهد بود و وای بحال دولتی که افغانها با دشمن آن در جنگ متفق شوند هر چند که
دولت مذکور از حیثیت قوه نظامی قویترین دول دنیا باشد من یقین دارم و هر شخصی هم که از تواریخ
آسیا و از خصایل جنگی افغانها با اطلاع باشد با من متفق خواهد بود که هیچ دولتی بتنهائی نمیتواند با دولت
همسایهٔ دیگری که افغانستان با آن همراه باشد بجنگند و بحیث دولتی که بخواهد با عساکر متحدهٔ افغانستان
و دولت همسایهٔ آن بجنگد غیر از شکست فاحش و افتضاح و ندامت چیزی دیگر حاصل نخواهد بود اگرچه
افغانستان هنوز این قدر قوت ندارد که بتنهائی یکی از همسایه های قوی خود را تواند مغلوب نماید ولی
اگر یکی از اینها با آن همراه باشد یقیناً میتواند همسایه دیگر را مغلوب نماید از تواریخ معلوم میشود هندوستان
از زمان اسکندر اعظم تا اوایل این مائه در اوقات مختلفه محل تاخت اهالی مغرب زمین و آسیای
وسطی بوده است در مائه های شانزدهم و هفدهم میلادی تقریباً تا دویست سال از تاخت و تاز
اهالی مغرب زمین بکلی محفوظ بوده است جهتش این بوده که افغانستان تحت سلطنت سلاطین
مغول بوده است و اهالی افغانستان با آنها همراهی داشته بعد از انقراض سلطنت مغولیه نادرشاه
و احمدشاه درانی با استظهار لشکر افاغنه مجدداً بهندوستان تاختند چون در اینجا مقصود فقط اینست

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 408 of 484

که زمان حکومت احمد شاه حالات تاریخی افغانستان را مجملاً بیان نمایم لهذا شرح تاریخ را از بدو جلوس
احمد شاه تخت حکومت افغانستان شروع میکنم مطالعه کنندگان کتاب من که طالب اطلاع حالات
قبل از آن را باشند بکتب مورخین دیگر رجوع نمایند در سنه ۱۷۴۷ میلادی مطابق سنه ۱۱۶۰ هجری بعد از وفات
نادر شاه حالت ملوک الطوایفی و هرج و مرج در افغانستان جاری شد آن حالت هرج و مرج مولد سلطنت حالیه
درانی گردید و افتخار دارم از اینکه من از همان طایفه میباشم احمد شاه مؤسس اولین این سلطنت یکی از
خوانین طایفه سدوزائی که قبیله از قبایل طایفه ابدالی میباشد بود بسبب خوبی که ولی معروف چکنی دیده
بود احمد شاه لقب شاه دُر دُرا ز اختیار نمود جدم امیر دوست محمد خان که از طایفه بارکزائی بود که شعبه از طایفه
درانی است نسب احمد شاه اولین پادشاه درانی و سدوزئی و نسب امیر دوست محمد خان اولین پادشاه درانی
بارکزائی باین قسم بهم اتصال میپیدا کند که سدو و بارک اجداد مایند و خانواده سلطنتی درانی دو برادر صلبی و بطنی
بوده اند احمد شاه در سنه ۱۷۴۷ میلادی مطابق سنه ۱۱۶۰ هجری در قندهار تاج سلطنت را بسر گذاشت و شهر مذکور
پای تخت خود قرار داد این سالی است که دران سال افغانستان اولین مرتبه پادشاهی را انتخاب نموده و دولت
اجماعی را بحیث حکمرانی مملکت قایم نمودند بعد از کشته شدن نادر شاه در سنه مذکوره نماینده ها و خوانین طوایف
و عشایر متعدده افغانستان یعنی حاجی جمال خان بارکزائی و محبت خان و سردار جهان خان پوپلزائی و
موسی خان اسحق زائی که معروف بدونکی بوده است و نور محمد خان غلجائی و نصر الله خان نورزائی و
احمد خان سدوزائی در زیارتگاه شیر سرخ بابا که نزدیک قندهار میباشد مجلس شورائی منعقد نمودند تا پادشاهی
را از بین خود شان بحکمرانی منتخب نمایند و بحیث سلطنت او مملکت امنیت داشته باشد ولی غیر از احمد خان
که ساکت بود هریکی ازین خوانین اصرار داشتند که حق او بحیث سلطنت بالنسبه بسایرین بیشتر است
و اینکه خود را مطیع حکمرانی دیگری نخواهد ساخت بعد از مشاجره و مذاکره بسیار ایشان بهیچ یکی قرار نگرفت
ولی شخصی مقدس صابر شاه نام خوشه کندمی را در دست گرفته آنرا بسر احمد خان گذاشت و گفت دیگر
لازم نیست شما ها بین خودتان نزاع نمائید احمد خان برای سلطنت شایسته است تمام خوانین هم
با احمد خان توجه نموده اظهار داشتند که ما هم دیگر کسی را مناسب تر نمی بینیم که او را برای سلطنت انتخاب

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 409 of 484

نمایم زیرا که طایفهٔ او یعنی سدوزائی ضعیف ترین و قلیل ترین طوایف میباشد و ازین جهت خیال نمودند
که اگر مشارالیه بمشورت نمایندهای مملکت رفتار نمود غل او بالنسبه بغل پادشاهی که از طایفهٔ بزرگتر بوده
باشد سهلتر خواهد بود و اظهار داشتند که اگر مشارالیه بمصلحت ما عمل نماید ما هم که نمایندهای این مملکت
و ملت میباشیم با او همراهی خواهیم نمود و در نظم سلطنت از همه جهت با و امداد خواهیم داد بعد از اتفاق در این باب
همهٔ آنها علف سبز بدهان خود گرفتند و این علامت آن بوده یعنی همهٔ ما با مواشی و حیوان بارکش شما میباشیم
و پارچهٔ اهم بشکل ریسمان بگردن خود انداخته بجهت علامت اینکه ما حاضریم از شما پیروی نمائیم و باین قسم با و
بیعت کردند و اختیار حیات و ممات خود را بدست او دادند چون احمد شاه را خود اهالی مملکت بسلطنت منتخب
نموده بودند تمام خوانین و نمایندهای ملتی از او همراهی داشتند و مشارالیه آدم مستقیم الرای و تیز هوش
و زحمت کش و بیغرض بوده است لهذا مشارالیه یکی از معظمترین سلاطین آسیا گردید
وسعت ممالک بطرف مغرب تا مشهد ایران بوده است و بطرف مشرق تا دهلی هندوستان
و ولایاتی که بین دو نقاط میباشد بوده است احمد شاه در ماه ژون سنهٔ ۱۷۷۲ میلادی مطابق سنهٔ ۱۱۸۶ هجری
بمرض سرطان وفات نمود و پسر او تیمور شاه بتخت سلطنت پدر خود نشست و خصلت این سلطان کلیه مبنی
بر تنبلی بوده است و اکثر سلاطین و شاهزاده گان عظام و اعیان و اشراف مشرق زمین مبتلا بهمین مرض
میباشند و آخر الامر دولت و ثروت از دست آنها میرود و بسبب این خصلت از نگاهداری طوایفی که پدر او مغلوب
نموده بود بکلی عاجز بود و سلطنت او رو بانقراض نهاد و مشارالیه اشتباه بزرگی نموده پسرهای خود را
بحکومت ایالات متعدده افغانستان مامور نمود و از این جهت بعد از وفات او که در سال ۱۷۹۳ میلادی
مطابق سال ۱۲۰۸ هجری در کابل اتفاق افتاد بجهت سلطنت بین پسرهای متعدده او نزاع در گرفت
و شاه زمان بتخت سلطنت رسید بعد از سلطنت هفت سال برادر نامادری او شاه محمود او را عزل نمود
و چشمهای او را میل کشید و باستعانت وزیر فتح محمد خان برادر امیر دوست محمد خان نخستین امیر خانوادهٔ
حالیه بتخت سلطنت جلوس نمود برای این شخص نامداری که در ظرف هیجده سال در تواریخ افغانستان
جلی معروفیت بهم رسانیده لقب شاه ترا شی سزاوار (لارد واریک) معروف بود که در تواریخ انگلستان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 410 of 484

باین لقب مشهور است تمام مورخین فرنگی که حالات افغانستان را نوشته اند و نیز افغانها تماماً به عقل و کفایت و جرأت و سخاوت و سیاسی دانی و بالاتفاق اعتراف دارند در پائیز سنه ۱۸۰۹ میلادی مطابق سنه ۱۲۱۶ هجری شاه شجاع برادر صلبی زمان شاه مغرول المحول دعوی سلطنت نموده از پیشاور عازم کابل گردید ولی وزیر فتح محمد خان او را شکست داده بطرف کوهستانات خیبر فرار نموده بعد از چند فقره زد و خورد شاه شجاع در سنه ۱۸۰۷ میلادی مطابق سنه ۱۲۱۷ هجری تخت سلطنت افغانستان را متصرف گردید شاه محمود را عزل کرده و او را محبوس نمود و طولی نکشید کشمیر را هم مفتوح ساخت ولی بدون اینکه حالات را مشروحاً بیان نمایم باید اظهار کنم که از سنه ۱۷۹۳ میلادی مطابق سنه ۱۲۰۸ هجری یعنی بعد از وفات تیمور شاه منازعات و حوادث و قتل سلاطین و خوانین زیاد بوده است و اسباب خرابی دولت اجتماعی که احمد شاه مؤسس آن بود این شد که سلاطین مشغول لهویات و استعمال مسکرات شدند از یک طایفه طرف داری نموده دیگرها را مخذول می نمودند و نتیجه این خصال قبیحه سلاطین سدوزی این شد که سلطنت از دست آنها بیرون رفت و افغانستانی که قبل از آنکه بدست آنها بیاید مملکت وسیعی بود ایالت کوچکی گردید شاه شجاع که در سنه ۱۸۰۲ میلادی مطابق سنه ۱۲۲۳ هجری بر تخت سلطنت جلوس نموده با وزیر فتح محمد خان سازش نکرد و وزیر فتح محمد خان او را در سنه ۱۸۰۹ میلادی مطابق سنه ۱۲۲۴ هجری شکست داده تخت سلطنت را بجهت دوست قدیم خود یعنی شاه محمود بدست آورد شاه شجاع (بر نجیت سنگه) راجه پنجاب پناه برده از انجا چندین دفعه بطرف کابل آمد و سعی نمود که تخت سلطنت را مجدداً بدست آورد ولی نتوانست زیرا که وزیر فتح محمد خان و مردم از شاه محمود همراهی داشتند بعد ها (رنجیت سنگه) پادشاه شجاع را بر حمانه سلوک نموده او را محبوس نموده الماس معروف بکوه نور را که حالا در تصرف حضرت ملکه انگلستان است از او گرفت مورخین شرح موثرانه در این باب مینویسند که سلطانی هنگام مفارقت از این کوهر گران بها چگونه رنگش دگرگون شده و خیلی محزون گردید و سلطان دیگری که جواهر مذکور را از دست او میگرفت تا چه اندازه از این نعمت غیر مترقبه مسرور و چقدر خوشحال شد از این مطلب معلوم میشود که در این دنیا رنج و مصیبت نصف مردم اسباب مسرت و عیش نصف دیگر میباشد طرفی که دیگران را در جنگ کشته اند خوشحال و از فتح

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 411 of 484

خود شادمانی میکنند و حال آنکه طرف مقابل آنها به مصیبت و تعزیهٔ مرگ کسانی که از آنها کشته شده اند و شکست خود سوگواری دارند شاه شجاع بعد از سختیهای زیاد با اهل حرمسرای خود از مجلس رنجیت سنگه فرار نموده و داخل خاک انگلیس شده موظف دولت مشار الیها گردید بعد از شکست خوردن شاه شجاع وزیر فتح محمد خان باسم ورسم شاه محمود حکمرانی میمنه و هرات را هم از حاجی فیروز بحبت پادشاه خود گرفت و حمله را که ایرانیها بر آن شهر نموده و مطالبهٔ خراج مینمودند و میگفتند پول را باسم شاه ایران سکه زد دفع نمود در سنه ۱۸۱۸ میلادی مطابق سنه ۱۲۳۳ هجری شاه محمود بد بخت بتحقیق به مصلحت پسر غدار خود کامران و سایرینی که از نفوذ و اقتدار وزیر فتح محمد خان حسد می بردند مشار الیه را که خدمات صادقانه باو نموده بود دفعه او را تخت سلطنت نشانیده بود و تخت سلطنت را بحبت او نگاهداری میکرد در کمال بیرحمی او را عذاب نموده و چشمهای او را میل کشید عاقبت الامر چون وزیر فتح محمد خان نمیخواست برادرهایش را بدست او بدهد بحکم و بحضور پادشاهی که خود او را پادشاه نموده بود اعضای او را قطعه قطعه نمودند باین قسم این شخص معروف که (وارویک) افغانستان بود تمام شد آنچنان شخصی که باهر فرقه که او شامل میشد عقل و کفایت و شجاعت او اسباب تفوق آن فرقه میگردید بواسطهٔ اسم او در شجاعت و سخاوت و شرافت خیلی اسباب پیش رفت کار برادر کوچکتر او یعنی امیر دوست محمد خان برای بدست آوردن تخت سلطنت افغانستان گردید وزیر پاینده خان پدر وزیر فتح محمد خان که او را سردار سرافراز خان مینامیدند بیست و یک پسر قابل داشت و اسامی آنها از این قرار است

وزیر فتح محمد خان	سردار محمد عظیم خان		
سردار تیمور قلیخان	سردار پردل خان	سردار شیردل خان	سردار کهندل خان	سردار رحم دل خان
سردار هیرو لخان	سردار عطا محمد خان	سردار سلطان محمد خان	سردار پیر محمد خان	سردار صید محمد خان
امیر دوست محمد خان	سردار امیر محمد خان	سردار محمد زمان خان	سردار زیاد خان	سردار حیدر خان
سردار طره باز خان	سردار جمعه خان	سردار خیرالله خان	بمحض قتل بیرحمانه این شخص دلاور	

شاه تراش بیست نفر برادر و سایر طایفهٔ درانی بمخالفت شاه محمود و پسر او شاهزاده کامران که پدر خود را بقتل دوست مردانهٔ خود تحریک نموده بود حاضر السلاح گردیدند و آخر الامر امیر دوست محمد خان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 412 of 484

که یکی از برادرهای کوچک تر وزیر فتح محمدخان بود لشکر شاه محمود را شکست داده خود را در سنه ۱۸۲۶ میلادی مطابق
سنه ۱۲۴۲ هجری امیر افغانستان گردانیده و سلطنت خانوادهٔ سدوزائی بخانوادهٔ بارکزائی منتقل گردید و از
آن وقت تا بحال سلطنت در خانوادهٔ مذکور برقرار است مگر آنکه مدت قلیلی شاه شجاع و معاونین او یعنی
انگلیسها مداخله نمودند شاه محمود بعد از باختن سلطنت بعقوبت بی حقوقی خود با حالت فلاکت در هرات
وفات یافت و پسر بدذات کامران را که اسباب عمدهٔ آن قتل گردیده بود یکی از صاحب منصبهای خود
او وزیر یار محمدخان نامی در هرات بقتل رسانید این معنی بخوبی واضحست تا زمانیکه مملکت تحت حکمرانی
شخص با اقتداری بوده باشد که بتواند بر تمام سرکرده ها و رعایای خود تسلط داشته باشد خواه حقاً خواه
باطلاً حکومت نماید بهانهٔ بدست دول خارجه نمی آید که در امورات او مداخله نمایند ولی همین که دولت در
دست حکمران بیکفایتی افتاد یا از اغتشاشات داخله تفرقه بین آنها می افتد یا رعایا از سلاطین خود
بی میل شده و از او واهمه نخواهند داشت آن وقت موقعی بدست دول خارجه می آید که بمخالفت یکدیگر
ادعای خود را نسبت بمملکت مذکور اظهار نمایند یا بهانهٔ اینکه بحمیت رعایا حقوقات و عدالت بالمساوات
میخواهند مداخله مینمایند بموجب این قاعده افغانستان از زمانیکه تحت حکمرانی سلاطین ضعیف
درآمده است در مجادله و نزاعهای داخله افتاده اند و از آن وقت متون تواریخ افغانستان پر از شرح
مداخلهای دولتین روس و انگلیس در امورات داخلهٔ این مملکت میباشد و اهتمام داشته اند که مدعیان
و طالبان این دولت را در دست خود نگاه بدارند تا هر زمانی که موقع مناسبی پیدا کنند آنها را دست آویز
خود قرار بدهند در زمان سابق دولت انگلستان با افغانستان نزدیک بوده و دولت روس خیلی دور بوده است
و از این جهت اقدامات دولت انگلیس در این باب بیشتر از دولت روس بوده است الحال از بدبختی
افغانستان بجای اینکه زیر یک سنگ واقع باشد بین دو سنگ آسیا افتاده است از تواریخ معلوم میشود
که انگلستان در افغانستان بیشتر مداخله نموده است و در این باب زیادتر اشتباهات کرده است و بدین
سبب انگلیسها خیلی متضرر گردیده اند ولی دولت مداخله اش خیلی کمتر و صدماتش هم کمتر بوده است امیدوارم
که دولت انگلستان بعوض صدماتی که بیشتر بآن رسیده است بیشتر هم منافع حاصل نماید و اظهار میدارم

که انگلستان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 413 of 484

که انگلستان قدر این دوستی افغانستان را که بعد از مخارج چند ملیون لیره و اتلاف چندین هزار نفوس گران بها بدست آورده دانسته و همین یک سبق را هم آموخته باشد که جنگیدن با افغانستان بجهت آن صرفه ندارد و دوست بودن با آن اسباب پیشرفت مقاصد و سلامتی آن میباشد تلافی ضرر هائیکه در زمان ماضی بدولت انگلستان وارد آمده است کاملاً خواهد شد بعد از انکه جدم امیر دوست محمد خان تخت سلطنت کابل جلوس نمود نمیتوانم حالات تاریخی را مشروحاً بیان نمایم بدون اینکه مرتبهم بغرض داری نمایند لهذا اظهاراتی را که بعضی از مورخین انگلیس نموده اند بیان مینمایم و همان قدر یکه بجهت توضیح تدابیر آتیه مالازم ست مذکور میدارم (منتخب از کتاب لارد کرزن موسوم بدولت روس در آسیای وسطی از صفحه ۳۲۳ الی صفحه ۳۳۳) روسها از زمانهای خیلی قدیم همیشه قلباً آرزو داشتند که بهندوستان حمله نمایند در سنه ۱۷۹۱ میلادی مطابق سنه ۱۲۰۶ هجری امپراطریس کاترین طرحی بجهت تسخیر هندوستان از راه بخارا و کابل ریخته بود مجدداً در سنه ۱۸۰۰ میلادی مطابق سنه ۱۲۱۵ هجری امپراطور پاول امپراطور روس و ناپلیون بناپارت که دران وقت قونسل اول دولت فرانسه بود تدبیری بجهت حرکت متفقه بطرف هندوستان مرتب نموده بود باز در سنه ۱۸۰۷ میلادی مطابق سنه ۱۲۲۲ هجری مجدداً امپراطور ناپلیون فرانسه و امپراطور الکساندر روسیه بخیال تسخیر هندوستان افتادند و این دفعه پادشاه ایران هم با آنها خیال معاونت نمود ولی طولی نکشید که امپراطورهای مذکورین خودشان نزاع نموده و مقصود ایشان بعهده تعویق افتاد در سنه ۱۸۳۷ میلادی مطابق سنه ۱۲۵۳ هجری دولتین روس و ایران بخیال تسخیر هندوستان متفقاً بهرات حمله آور شدند ولی از فتح قلعه محکم هرات عاجز ماندند مجدداً در سنه ۱۸۵۵ میلادی مطابق سنه ۱۲۷۲ هجری دولت روس بعزم تسخیر هندوستان مصمم شده ولی بسبب انقلابات فرنگستان باز نتوانست مقاصد خود را اجرا نماید روسها خیلی سعی نمودند که امیر دوست محمد خان را بجانب خود بکشند ولی نتوانستند و از سنه ۱۸۷۲ میلادی مطابق سنه ۱۲۸۵ هجری الی سنه ۱۸۷۸ میلادی مطابق سنه ۱۲۹۰ هجری با امیر شیر علیخان بمخالفت دولت انگلیس مشغول سازش شدند عبارات ذیل منتخب از کتابچه (ارلن) میباشد که وقایع سفر لشکریکه از هندوستان بسند و افغانستان می آمد نوشته است کتابچه مذکور در سنه ۱۸۴۳ میلادی بطبع رسیده است

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 414 of 484

واین مطالب را از صفحه (۱۳) الی بعد ها متضمن است که مذکور میشود امیر دوست محمد خان برادر وزیر فتح محمد
خان بسلطنت افغانستان رسید و معروف بعدالت وتدبیر بود شاه کامران هرات را متصرف گردید قندهار
پس از چندین مراتب دست بدست شدن تحت حکمرانی سردار های بارکزائی درآمد امرا را سند مطلق العنان
گردید و راجه رنجیت سنگه اغتشاشات عمومی را مغتنم دانسته دست تعدی بجانب سلطنت مختلفه افغانستان
دراز نمود امورات بهمین منوال جاری بود تا اینکه دولت هندوستان قهراً ملتفت شد که نفوذ دولت روس
در آسیای وسطی روبترقیست وقتیکه روسها در سنه ۱۸۳۷ میلادی مطابق سنه ۱۲۵۳ هجری هرات را محاصره
نمودند آن وقت این مطلب بخوبی واضح شد آن زمان دولت هندوستان سعی نمودند که امیر دوست محمد خان را
از مقاصد دولتین روس وایران کنار کشیده دورنگاه دارند امیر دوست محمد خان اظهار داشت که
من دوستی دولت انگلیس قبول میکنم مشروط آنکه دولت مشار الیها مرا از تعدیات راجه رنجیت سنگه که
پیشاور را متصرف شده است حفظ نمایند والا دولت ایران پناه می برم آن ساعت ساعت نحسی بود
چون دولت انگلیس مصمم گشته بودند که روابط بین ما و راجه رنجیت سنگه مقتضی نمیباشد در امورات
او مداخله نمائیم و امیر دوست محمد خان را هم نمیتوانیم بگذاریم با دولت ایران اتفاق نماید پس چاره دیگر
جز این نبود که او را غزل و شاه شجاع را که از بیست و هشت سال قبل که فراری بوده است بحکومت
افغانستان منصوب نمائیم تا چنانچه که پیش خود تصوری مینمودیم نفوذ خود را در تمام آسیای وسطی
مضبوط نمائیم لهذا در سنه ۱۸۳۸ و سنه ۱۸۳۹ مطابق سنتین ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ هجری قشون سرجان کین داخل
مملکت درانی گردیده کمتر کسی بمانعت آنها برآمد ولی در غزنین امیر دوست محمد خان (بسر ولیم مکناتن) تسلیم
شد شاه شجاع با فغانستان مراجعت نمود و تمام امورات آنجا بر وفق مرام گردید بحیث شاه شجاع هم
لشکر ترتیب داده شد و نشانهای دولت درانی بمردم اعطا شد سرجان کین بدرجه لاردی ارتقا یافت
خطابها و تهنیت ها از اطراف رسید ولی افسوس که مردمان سیاسی و عموم اهالی دنیا کمتر گمان حادثه ناگهانی
را داشتند که بحیث اینها مهیا بود در اوایل ماه نومبر سنه ۱۸۴۱ میلادی مطابق سنه ۱۲۵۷ هجری نغبت ناگهانی
روی نمود و کشته شدن سفیر انگلیس و اتلاف تمام قشون زیادی که از انجمله فوج انگلیسی نمبره ۴۴ و چندین

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 415 of 484

افواج قشون هندی بود و از دست رفتن تمام توپها و اسیری صاحب منصبها و خانمهای آنها خلاصهٔ کلام حوادثی بوده است که نظیر آن در کتب تواریخ ما کمتر دیده شده است و این اتفاقات بکلی تصورات ما را که افغانستان امنیت حاصل نموده و نفوذ دولت انگلیس در تمام آسیای وسطی کاملاً برقرار شده است زایل نمود و در بهار همان سال دست پرورده ما یعنی شاه شجاع الملک را حینی که با اردوی خود در محل بتخاک میرفت جماعتی از بارکزائیها به قتل رسانیدند و باین قسم زندگانی او در بدترین حالی بآخر رسید اسباب استخلاص ما از خرابیهای تدابیر تخطی متعدیانه خود بمثل مکافات ناگهانی هولناک ما توفیقی غیر مترقبانه بود از خداوند مسئلت مینمایم که از شکر نعمتهای بی اندازه او در فتوحات حالیه خود صرف نظر نداشته باشیم چنانچه که در فتوحات ۱۸۳۹ میلادی بکلی فراموش نموده بودیم و بحکم ایمای ما حالت تذکری عنایت فرماید که بدانند عدالت باعث شرافت ملت ست نه فتوحات متعدیانه و غلبه بر قوم و نیز بدانند که معصیت حرص و طمع مثل سایر معاصی اسباب مذلت ملت میباشد (عبارت ذیل منتخب از کتاب شرح حالات مملکت افغانستان تصنیف الفنستون منطبعه در اوکتابر ۱۸۳۸ میلادی میباشد) کابل و قندهار و پیشاور و محالات آنها در تصرف برادرهای متعدده بود (یعنی برادران امیر دوست محمد خان) و اینها زود بهمدیگر در افتادند طایفه (در اینها) بحکومت قندهار یا هرات بهرکدام یک ازاین دو نقاط که محال آنها نزدیکتر بوده است جزئی اطاعتی داشتند ولی سایر طوایف مطلق العنان بودند در زمان انقراض سلطنت (درانیها) (سدوزائی) رنجیت سنگه بواسطه صاحب منصبهای فرنگی مشغول تکمیل نظم لشکر خود بود و این امر باعث خطر متصرفات هندی افغانها میشد و افغانها با حالت پریشانی دولت خود و خالی بودن سرحدات آنها جلوگیری مشارالیه هرچند در صورتیکه متحد نمیشدند باز تاب استقامت حمله او را نمیداشتند رنجیت سنگه کشمیر و ملتان و آلیه و سند علیا و نقاط نزدیکترین و انا نزا متصرف گردید و طوایف جنوبی کشمیر را مطیع ساخت و بعد ها نزاعی را که بین امیر کابل و برادر او که در پیشاور بود اتفاق افتاد شاه شجاع بطرف قندهار لشکر کشیده آنجا را تصرف نمود مغتنم دانسته پیشاور و تمام ساحات مجاوره آنرا تا رودخانه سند تسخیر نمود امرای سند هم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 416 of 484

شکارپور را متصرف گردیدند و حکومت بلخ هم که اسماً در اطاعت افغانستان بود مستقل گردید و خان بلوچستان فقط باسم اطاعت از افغانستان داشت امیر دوست محمد خان سردار کابل معروف بعدالت و تدبیر میباشد مشارالیه با برادر نامادری خود که در قندهار هست هر دو مخالف شاه کامران هستند که بعد از وفات پدر خود هرات را متصرف شده ادعای سلطنت خانوادهٔ سدوزائی را مینماید در این جنگها و انقلابات صدمهٔ زیادی بشهر پیشاور وارد آمده است ولی در سایر مملکت ظاهراً خللی نرسیده است شاه شجاع علاوه بر آنکه لشکرکشی نموده قندهار را موقتاً متصرف گردیده بود در سایر نقاط مملکت مشغول بمجاربات و ولی حالا مجدداً در (یودهانه) که موقف عساکر انگلیس ست جلا وطن میباشد یک وقت رنجیت سنگه بفریب او را گرفته بطور پیرحمانه با او سلوک کرد و مقصود رنجیت سنگه این بود که الماس معروف بکوه نور را از او قهراً بگیرد حالات این واقعات و تفصیل استخلاص او را که بواسطهٔ همت و فطانت خاتون او بعمل آمد (سر الکساندر برنس) در سفر و حالات دلپذیر واقعات جدیدهٔ افغانستان مشروحاً بیان نموده است و مطالب این مقاوله از کتاب مذکور و از کتاب (مستر کاونلی) که مفصل تر نوشته است اخذ شده است نتیجه که باید از تمام این انقلابات حاصل میشد این بود که دولت ایران قسمتی از خراسان را که متعلق بافغانستان بود باید متصرف میشد ولی اگرچه مکرراً سعی نموده اند که هرات را بگیرند و هرچند پادشاه ایران لشکر نظامی تربیت شده صاحب منصبهای فرنگی دارد هنوز در نقطهٔ مذکور کاری از پیش نبرده اند کامران خود سر معلوم میشود که در بیکفایتی و لهویات با پدر خود برابر است لکن اقتدار او بواسطهٔ مجاهدات و جرأت وزیر او یار محمد خان برقرار است یک سال است که پادشاه ایران هرات را محاصره نموده است و اگرچه از قرار اخبارات خواسته است که آنرا بیورش بگیرد ولی از پیش نبرده است و بسیار هم از قشون او تلف شده اند از قرار مذکور یازده نفر سرتیپ و چهل و پنج نفر صاحب منصبان دیگر و هزار و هفتصد و پنجاه نفر سرباز نظامی تلف شده است باز هم اگر حکومتهای کابل و قندهار را وادار نکنند با دشمن عمومی خود یعنی دولت ایران شامل شوند ممکن ست که سد محکم مملکت درانی (یعنی هرات) را فتح نموده تلافی استقامت و جبران زحمات او بشود اگر این اتفاق بیفتد تغییر کلی در حالات سلطنت هندوستان ما پیدا خواهد شد بحیل در پولیتیکهای فرنگستان هم بی اثر نخواهد بود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 417 of 484

(عبارت ذیل منتخب از کتاب موسوم بکتاب حالات جنگهای افغانستان کلارجی بالدفارس نوشته
است از صفحه ۱۱ الی صفحه ۱۳ میباشد) چون اختلافات بین دولتین انگلیس وایران که اسباب کلی این شد
که قشون هندوستان دولت انگلیس در سنه ۱۸۳۹ میلادی مطابق سنه ۱۲۵۵ هجری بافغانستان حمله آور
شدند لهذا لازم ست که وضع روابط بین دولتین انگلیس و ایران را قبل از تخطی مذکور اجمالاً بیان نمائیم
بموجب عهدنامه که در سنه ۱۸۱۴ میلادی مطابق سنه ۱۲۳۰ هجری بین دولتین مذکور بسته شده بود دولت
انگلیس متعهد گردیده اگر یکی از دول فرنگستان بایران لشکرکشی نماید قشون بجهت کمک اعلیٰ حضرت پادشاه
ایران از هندوستان بفرستند یا وجه اعانهٔ سالانه برای کمک اخراجات جنگ بایران بپردازند باوجودیکه
شرط شده بود که اگر خود دولت ایران محرک این لشکرکشی بشود عهدنامهٔ مذکور باطل خواهد شد باز هم معاهده پرخطر
بوده است زمانی که جنگ سختی در سنه ۱۸۲۵ الی سنه ۱۸۲۷ مطابق سنین ۱۲۴۱ و ۱۲۴۳ هجری بین عباس میرزا
و پاسکویچ جنرال روس اتفاق افتاد دولت انگلیس از همراهی بدولت ایران چه بلشکر و چه پول نقدا بانمود
و بعد از شکست خوردن دولت ایران بسبب غرامت جنگی که بموجب عهدنامهٔ ترکمان چای بعهدهٔ دولت
مشارالیها قرار گرفت دولت ایران در عسرت افتاد دولت انگلیس احتیاج دولت مزبور را مغتنم شمرده
ابطال عهدنامه زحمت انگیز را بقیمت ارزانی یعنی تقریباً بسیصد هزار لیره خرید نتیجه فطری همین معامله بوده
است که نفوذ دولت انگلیس در دربار ایران علانیه بکاست و این هم بهمان ملاحظه فطری بوده است
که دولت ایران از ضعف حال خود ملتفت شده تحت تسلط نفوذ دولت روس در آمد فتح علی شاه پادشاه
سن ایران در سنه ۱۸۳۴ میلادی مطابق سنه ۱۲۵۰ هجری وفات نمود و نوادهٔ او شاهزادهٔ محمد میرزا که بیشتر
صفات بلند همتی پدر شجاع او یعنی عباس میرزا باو رسیده بود بتخت سلطنت ایران جلوس نمود بلند همتی
مخصوص مشارالیه او را واداشت که ایالت مستقله هرات را که در سرحد مغربی افغانستان واقع است
مفتوح نماید و مشاورین روسی او هم او را باین خیال جداً تحریص مینمودند فقط هرات بقیهٔ ممالک
افغانستان بود که تا حال در دست یکی از اخلاف خانوادهٔ سلطنتی ذیحق افغانستان یعنی طایفه سدوزئی
مانده بود حکمران آن شاه کامران بود یعنی پسر آن شاه محمود که بعد از عزل نمودن برادر خود شاه شجاع را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 418 of 484

از تخت سلطنت افغانستان خودش هم ازان مقام بلند رانده شد و بایالت کوچک هرات گوشه نشینی
اختیار نموده بود پادشاه جوان ایران بجهت اقدام بلشکر کشی هرات بیدست آویز بود (مستر الین) سفیر دولت
انگلیس مقیم دربار ایران بطور راستی اعتراف باین متمسک دولت ایران نموده بدولت متبوعه خود نوشت
که پادشاه ایران از روی صواب مستحق سلطنت افغانستان تا غزنین میباشد و اقدام شاه کامران در
تصرف نمودن قسمتی از ایالت سیستان ایران متمسک کاملی بدست اعلیحضرت پادشاه ایران آمده است
که بمخالفت هرات شروع باقدام خصمانه نماید اهمیت این مسئله بجهت انگلستان و هندوستان این بود که
نفوذ دولت روس دراین اقدام خصمانه دولت ایران نسبت بهرات مدخلیت داشت (مستر الین) وزیر مختار
دولت انگلیس مقیم دربار ایران اظهار نموده که اقتضای حالیه بین دولتین ایران و روس چنین ست که اگر
دولت ایران بافغانستان تسلطی پیدا کند مثل اینست که دولت روس کارش پیشرفت کرده است
ولی از سوا اتفاق فصلی که در عهدنامه ۱۸۱۴ میلادی مطابق ۱۲۳۰ هجری بسته شده بود باین مضمون
بود در صورتیکه بین افغانها و ایرانها جنگی اتفاق بیفتد دولت انگلیس متعرض هیچیک از طرفین نخواهد شد
مگر اینکه طرفین خواهش نمایند که دولت مشارالیها میانجی گری بنماید مستر الیس وزیر مختار مزبور و مستر
مکنیل وزیر مختار بعد از او هردو در باب لشکر کشی دولت ایران بهرات بدولت مشارالیها اعتراض نمودند
ولی فایده نکرد دراین باب از جانب دولت انگلیس بپطرزبورغ هم اظهاری شد ولی جواب طفره آمیزی
دادند ازاین فقره میتوان استنباط نمود که اضطراب مامورین سیاسی تا چه اندازه سخت بوده است که مستر
الیس بدولت متبوعه خود نوشته بود که این اقدام دولت ایران نسبت بهرات مثل آنست که دولت روس
لشکر کشی بطرف هندوستان مینماید و در اوایل ۱۸۳۷ میلادی مطابق ۱۲۵۳ هجری (لارد آکلند)
فرمان فرمای هندوستان بمستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس مقیم دربار ایران نوشت که بپادشاه
ایران جدًا مذاکره نماید که لشکر کشی را ترک نمایند باین جهت که این اقدامات بمداخله و تسخیر ولایات سرحد
مغربی خود ما را بنظر عناد و مخالفت می بینم پادشاه ایران از اظهارات سفیر دولت انگلیس متاثر نشده
بطرف هرات حرکت نمود و بتاریخ بیست و سوم ماه نوبر ۱۸۳۷ میلادی مطابق ۱۲۵۳ هجری محاصره

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 419 of 484

هرات شروع کردید (مستر پکنیل) در ظرف زمان ممتدی که در اردوی ایران در مقابل هرات قیام داشت نتوانست
قطع این اقدامات را بنماید زیرا که نفوذ و سیاست سفیر دولت روس در مقابل او در دربار شاه ایران خیلی زیادتر
بود و نماینده دولت انگلیس از استخفافی که متصل برای او فراهم می آمد خسته شده عاقبت الامر بکلی
مایوس شده از اردوی ایران حرکت نموده رفت بعد از انکه ایرانیها و معاونین آنها یعنی روسیها شش روز
متوالیا بقلعه هرات با توپ شلیک کردند در تاریخ بیست و سویم ماه ژون سنه ۱۸۳۸ میلادی مطابق
سنه ۱۲۵۴ هجری بقلعه مزبوره یورش سختی بردند ولی کامیاب نشدند و اتلاف زیادی هم از انها شد لهذا
پادشاه ایران افسرده خاطر گشته مصمم گردید که محاصره هرات را ترک نماید و رود کرنیل (استادوارت)
در اردوی ایران اسباب قوت این عزم شاه گردید چون مشارالیه پادشاه اطلاع داد که قوت نظامی
دولت انگلیس با کشتیهای جنگی مشارالیها از بمبئی حرکت نموده در جزیره خارک خلیج فارس وارد شده
است و آلتیماتوم (یعنی اتمام حجت) صریحی بجهت پادشاه ایران آورده بود که باید فورا از هرات
مراجعت نمایند چون لارد (پامراستن) وزیر امور خارجه دولت انگلیس محض انصراف توجه پادشاه
ایران بطرف خلیج فارس لشکر فرستاده خود را بحسب اقتضاء حالات زمان محق میدانست که از شرایط
واضحه صحیحه یکی از فصول عهدنامه را که دولت انگلیس در چندین موارد آنرا منظور داشته باشد صرف
نظر نماید و معلوم میشود خود شاه هم چون آلتیماتوم مذکور را دید خیالش آسوده شده بتاریخ نهم ماه سپتمبر
اسب خود را سوار شده از هرات مراجعت نموده مدت محاصره نه ماه و نیم امتداد داشت امروز که پنجاه
سال که سیمونیچ سفیر دولت روس از هرات که کوبیده شده بود ولی مفتوح نشده بود متعاقب محمد شاه
حرکت کرده مراجعت نمود هنوز شهر مذکور موقف عساکر افاغنه میباشد شاه شجاع الملک نواده
احمد شاه معروف از سنه ۱۸۰۳ میلادی مطابق سنه ۱۲۱۸ هجری الی سنه ۱۸۰۹ میلادی مطابق سنه ۱۲۲۴ هجری
در افغانستان حکمرانی نمود بعد از انقراض حکومت او امورات افغانستان تا چندین سال مختل بود
بالاخره در سنه ۱۸۶۲ میلادی مطابق سنه ۱۲۷۹ هجری امیر دوست محمد خان در افغانستان تسلط کاملی
پیدا نمود از ان وقت این شخص با قابلیت تا مدت سه سال که انگلیسها در افغانستان بودند ریاست

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 420 of 484

داشت پس از وقوع حوادث عدیده چندین سال این جوان شجاع تمام دشمنان خود را مغلوب نموده در
سنه ۱۸۲۶ میلادی مطابق سنه ۱۲۴۲ هجری حکمران مستقل افغانستان گردید مشار الیه قلبًا مایل بانگلیسها
بوده است اسباب قطع دوستی او نسبت بما فقط این شد که در جنگ ثانوی ما با پنجاب مشار الیه از
رسیدن کمک لشکری بنود شاه شجاع معزول از بودیانه که پناگاه او بود بجهت معضوبی خود اتصالاً مشغول اسباب
چینی بود خیالات او تا مدتی صورت نگرفت و در سنه ۱۸۳۲ میلادی مطابق سنه ۱۲۴۸ هجری بعضی قرارداد ها
بین او و راجه رنجیت سنگه شده رجواب استدعائیکه شاه شجاع از دولت انگلیس بجهت تقویت و اعانه
نقدی نموده بود دولت هندوستان اظهار داشت که همراهی با او با بیطرفداری که دولت مشار الیها در امورات
افغانستان بجهت خود اختیار نموده است منافات خواهد داشت ولی کار بقاعده که کردند این بود
که مواجب چهار ماهه او را مساعدة نقد داده یک نوع اعانتی باو نمودند شانزده هزار روپیه بجهت مخارج
جنگ خیلی کم بود که کسی بتواند با آن وجه تخت سلطنتی را باز بدست آورد ولی معهذا شاه شجاع در ماه فوریه
سنه ۱۸۳۳ میلادی مطابق سنه ۱۲۴۹ هجری عازم مقصد گردید بعد از محاربه با امرای سند آنها را مغلوب
نموده روانه قندهار گردید بورود آنجا قلعه قندهار را محاصره نمود حالت قندهار در کمال سختی افتاده بود
امیر دوست محمد خان از کابل معجلاً آمده قندهار را مستخلص نمود و بعد با عساکر آنجا که از شاه شجاع دفاع مینمودند
ملحق شد شاه شجاع را شکست داده مخذول نمود و شاه شجاع بکمال عجله فرار نمود و توپخانه و بنه خود را بجا
گذاشت در زمان غیبت امیر دوست محمد خان در جنوب افغانستان قشون رنجیت سنگه از درخانه اتک
گذشته ایالت پیشاور که متعلق بافغانستان بود متصرف گردیده افغانها را بدره خیبر متواری نمود بعد ها امیر
دوست محمد خان هر چه سعی نمود که سیکها را از پیشاور بیرون نماید پیشرفت نکرد بدگمانی اینکه انگلیسها با
رنجیت سنگه در این تخطی ها از پیش برده مساعده نموده اند امیر مذکور بخیال این تدبیر افتاد که در مقابل با
دولت ایران سازش نموده خود را محافظت نماید و شاه شجاع بلجاجت خود یعنی لودیانه عقب نشست در مارس
سنه ۱۸۳۶ میلادی مطابق سنه ۱۲۵۲ هجری لارد آکلند بعوض لارد ولیم بنتنگ بفرمان فرمائی هندوستان
منصوب گردید در جواب تهنیت نامه که امیر دوست محمد خان باو نوشته فرستاده بود لارد مشار الیه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 421 of 484

نوشت شما مسبوق میباشید که عادت انگلیس براین نیست که در امورات سایر امارات مستقله مداخله
نماید و طولی نکشید که از ملاحظهٔ این اقرار صرف نظر نمود مشار الیه وقت حرکت از انگلستان در باب
مقاصد دولتین ایران و روس مشوش بوده است بواسطهٔ اخباراتیکه سفیر ما مقیم دربار ایران خاطر
نشین امنا دولت انگلیس نموده بود ولی معلوم میشود مشار الیه بکلی متردد بوده است که چه اقداماتی بعمل
بیاورد و بقول (سر دورا ند) مشار الیه یعنی (لارد آکلند) در باب خطر دوری که سایرین بیشتر از خود او خیال آنرا
داشتند خایف گردیده قوهٔ واهمه بر او مستولی شده کپیتان برنس را باسم سفارت تجارتی بافغانستان
فرستاد و در حقیقت این سفارت بجهت انکشاف مطالب پولتیکی بوده است ولی دستور العمل معینی
باو داده نشده بود برنس در ماه سپتامبر سنهٔ ۱۸۳۷ میلادی مطابق سنهٔ ۱۲۵۳ هجری وارد کابل گردید یعنی دو ماه
قبل از انکه لشکر ایران شروع بمحاصرهٔ هرات نمودند مشار الیه قبلاً نسبت بامیر دوست محمد خان میل کاملی
داشته است چون در سنهٔ ۱۸۳۲ میلادی مهمان او بوده است تدبیر یراکه مشار الیه تائید مینمود این نبود که خانه
داده سلطنتی ذیحق سدوزائی را بواسطهٔ اشخص شاه شجاع برقرار نمایند ولی تدبیر مذکور این که سلطنت امیر
دوست محمد خان را مستحکم نموده و او را تحت حمایت دولت انگلیس درآورده او را با مقاصد دولت مشار الیه
همراه نماید کپیتان برنس بکلا گمان میکرد که در زمان مساعدی بکابل رسیده است چراکه سفیر از جانب
پادشاه ایران با تحایف و هدایا و وعده های همراهی قبلاً وارد قندهار گردیده بود امیر دوست محمد خان در باب
مذاکرات خود که با دولتین ایران و روس در میان میداشت چون از همراهی دولت انگلیس مایوس
شده بود و طالب بود که از هر جا باشد مددی باو برسد تا از تخطیات سیکها جلوگیری نماید هیچ مطلبی را از
کپیتان برنس مخفی نداشت و اظهار کرد که اگر چنان مرا مطمئن سازید که توقع همراهی و مدد را از دولت
هندوستان داشته باشم حاضرم با دول مغربی مملکت خود ترک مذاکرات بنمایم در این اثنا کپیتان
مشار الیه از شدت سرگرمی در پیشرفت مقاصد خود از حد ماموریت خود تجاوز نموده سعی نمود که سردارهای
قندهار را از دوستی دولت ایران باز دارد و بآنها وعدهٔ اعانهٔ نقدی داد که از اقدامات خصمانه که تحمیل دولت
ایران برای تلافی رد کردن نویدهای خود بخواهد بعمل آورد جلوگیری نمایند بجهت این سرگرمی مفرط بی اجازهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 422 of 484

کپیتان برنس را دولت متبوعهٔ او سخت عتاب نموده باو امر کردند وعده هائیرا که بسردارهای قندهار داده بود نقض نماید روابط کپیتان برنس با امیر دوست محمد خان بزودی در عقدهٔ اشکال افتاد باین جهت که صاحب منصب روسی باسم سفارت از جانب امپراطور روس وارد کابل گردید ولی اعتماد نامهٔ مشار الیه محل اشتباه بود مشار الیه را بعد از مراجعت او بروسیه (گفت نسلموف) وزیر امور خارجهٔ روس) کاملاً مردود داشت اگرچه این کار چندان اهمیتی ندارد امیر دوست محمد خان اعتمائی بفرستادهٔ مذکور نکرد و بکپیتان برنس اطمینان میداد که من غیر از دوستی دولت انگلیس مایل دوستی دیگری نمیباشم و کپیتان برنس بدولت متبوعهٔ خود اظهار داشت که من بصدق گفتار او اعتماد کامل دارم ولی طرز عبارت جوابیکه لارد آکلند بحکمران کابل نوشته بود چنان تحکمانه و تحقیرانه بوده است که از آن معلوم میشد که مقصود نویسنده این است که جواب مذکور اسباب تکدر خاطری فراهم بیاورد جواب مذکور اثر خود را بخشید و سفارت کپیتان برنس را بی ثمر گردانید باز هم برای آخرین چاره امیر دوست محمد خان از غرور خود این قدر تنزل نمود که بفرمان فرمای هندوستان مراسله نوشته از او التماس نمود که تظلمات افغانها را معالجه نماید و بآنها قدری قوت قلب و اقتدار بدهد ولی این اظهارات عاجزانهٔ او اثری نکرد سفیر روس در باب هر چیزی که امیر دوست محمد خان خیلی مایل بود بدست بیاورد وعده های بسیار داد لهذا امیر دوست محمد خان او را مورد التفات و اختصاص داشت و در مراجعت معاهدهٔ هم با سردارهای قندهار نموده و عهدنامهٔ مذکور را وزیر مختار روس مقیم دربار ایران زود ممضی داشت کپیتان برنس در کابل منفتح شده در ماه اوت ۱۸۳۸ میلادی مطابق ۱۲۵۴ هجری از انجا حرکت نموده جهت اینکه کپیتان برنس در ماموریت خود مقصودش برآورده نشد این بود که بعد از حرکت او از هندوستان بجانب کابل پولتیک لارد آکلند متدرجاً تغییر پیدا نمود لارد آکلند بصورت شخص امنیت طلبی وارد هندوستان گردیده بود و انکه تا ماه اپریل ۱۸۳۸ هیچ خیالی نداشته است که در حالت آن وقت افغانستان اخلال نماید این فقره از اظهارات کتبی خود او که در تاریخ مذکور نموده است ثابت میشود و اظهارات مذکوره این بوده است که دولت انگلیس قطعاً مصمم گردیده که شاه شجاع الملک را تا زمانیکه تحت حمایت ما باشد نگذاریم دیگر اقدامات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 423 of 484

خصمانه بمخالفت سرداریهائی که حالا در کابل و قندهار میباشند بعمل بیاورد ولی در ماه ژون همان سال مشارالیه معاهده نموده و اسباب رفتن شاه شجاع را بخت حفاظت سرنیزه های عساکر انگلیس بکابل فراهم آورد در باب این تلون مزاج دلیلی در دست نیست که علت آنرا توضیح نماید از سرحدیکه در آن زمان رود ستلج بود تا بهرات که در حدود آسیای وسطی میباشد مسافت زیادی حایل بود و این مسافت بیشتر از یک هزار و دویست میل میباشد و بعضی از نقاط راه آن صعبترین راههای دنیا معلوم ست و شکی نیست که دولت هندوستان محق بود تا اندازهٔ از این حرکات مشوش باشد چون لشکر ایران باستظهار عساکر و طلب روسها و مناتهای روسی هرات را محاصره نموده بودند و فرستاده های دولتین ایران و روس در افغانستان مشغول بکار بودند این عوارض هر دو قوت توهمی بوده زیرا که امروزه سرحد افغانستان هنوز آن طرف هرات میباشد و اولاد امیر دوست محمد خان هنوز در مسند امارت کابل متمکن میباشند و این مطالب مینمایند که قوت مذکور چه قدر شدت داشته است ولی با این همه دولت انگلستان و دولت هندوستان تردیدی نداشتند که لشکری بجزیرهٔ خارک فرستاده در مقابل بدولت ایران تهدید نمایند و اقدام مذکور اسباب منع محاصره هرات گردید پولتیک ظاهر در باب افغانستان این بود که نتایج اسباب چیزهائیرا که در کار بود ملاحظت نمایند و چنانچه محتمل بود اگر نتیجه نمی بخشید از انها تجاهل می نمودند و اگر نتایج معتنائی از انها بظهور می آمد بقواعد معتاده از انها ممانعت مینمودند دوستی ما با رنجیت سنگه محکم بود و نزاعی که بین امیر دوست محمد خان و مشارالیه در باب ایالت پیشاور در میان بود اصلاح آن بسیار سهل بود مسئولیت خونریزیهای جنگ اولی افغانستان آیا بعهدهٔ کدام یک از گذشتگان وارد خواهد آمد وقتیکه (سر جانها بهوس) از سنهٔ ۱۸۳۵ الی سنهٔ ۱۸۴۱ میلادی رئیس مجلس نظمیهٔ کمپانی هندوستان بود لارد بروتن متوفی در سنهٔ ۱۸۵۱ میلادی در حضور مجلس مبعوثان اظهار داشت که من خود دم جنگ افغانستان را راه انداختم و مجلس رؤسای کمپانی هندوستان ابدًا آگاهی نداشتند معنی اظهارش البته اینست که امنای آنوقت دولت انگلیس بواسطهٔ یکی از اجزا از خود که نظم امورات هندوستان سپرده باو بود اقدام نموده اند لهذا مسئولیت این کار بعهدهٔ آنها وارد می آید و نیز بدلیل اینکه از مجلس رؤسای کمپانی هندوستان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 424 of 484

دراین مسئله هیچ مشورتی نکرده اند ولی اظهارات سرجان هاب هوس که در ۱۸۴۲ء میلادی در مجلس معبوثان نمود آن اظهارات مذکورهٔ فوق را کاملاً تصریح نموده است اظهار سرجان هاب هوس این بود هنوز مراسلهٔ که من در باب اختیار نمودن پولیتیک افغانستان بلارد آکلند نوشته بودم در راه بود که مشار الیه مراسلهٔ بمن نوشته اطلاع داده بود که لشکر بافغانستان فرستاده شده است وهردو نوشته درین راه تصادف نمودند تمهید اقدامات مندرجهٔ عهدنامه که در اول تابستان ۱۸۳۸ء میلادی مابین دولت هندوستان وراجه رنجیت سنگه و شاه شجاع بسته شده بود این بود که شاه شجاع با لشکری که صاحب منصبهای آن از نظام هندوستان باشند مواجب آنها را هم از پول دولت انگلیس داده و نیز رضامندی وهمسری مهاراجهٔ پنجاب را هم داشته تخت سلطنت خود را بدست آورد و بدون اینکه سرنیزه های قشون انگلیس عقب سر او باشد بعد اظهار شد و این اظهار هم پذیرفته شد که شاه شجاع تقویت قشون انگلیس را هم لازم خواهد داشت و فقط دو فوج محض شوکت بجهت او کفایت خواهد نمود ولی (سرهنری فن) سپه سالار هندوستان از فرستادن عدهٔ قلیلی از سربازهای انگلیس را باین مسافت بعیده پرخطر مخالفت عاقلانه نموده بود عاقبت الامر فرمانفرمای هندوستان که قبلاً تدبیر باطلی را اختیار نموده بود و کسانیکه هم اطراف او بودند او را باین کار تحریص مینمودند بدبختانه مصمم گردید که لشکری از سربازهای انگلیس و هندی تشکیل داده شاه شجاع بی اقبال را بدوش آنها حمل نموده روانه بیابانهای نامعلوم هولناک افغانستان نماید بعد از مصمم شدن باین اقدام فرمانفرمای هندوستان برحسب طبیعت انگلیسها اینکه در هندوستان ماموریت دارند که هرچه میکنند مقرون بصلاح وصواب مینمایانند اظهارنامه مشتمل بر برائت ذمهٔ خود از این فقره نوشته و شایع نمود و بیشتر از این لازم نیست که عبارت آن نوشته ذکر شود مگر اینکه رائی که سر دوراند در باب نوشتهٔ مذکور داشته است بیان شود سر دوراند میگوید که در نوشتهٔ مذکور الفاظ عدالت و رزوم چنان تحریر شده است که از خوش بختی هرگز در لسان انگلیسی قبلاً بقلم در نیامده است (سرهنری) ادوارد س هم بهمین قسم تغییر تندی نموده است که در باب مقاصد و حرکات امیر دوست محمد خان چنان تجزیه مشتبه کاری نموده اند که باعث رشک اشخاص سیاسی دان روسی هم میشود تمام اشخاصی که

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 425 of 484

اظهار اتشان از روی تجربه بوده است از این اقدام سفیهانه مخالفت نمودند مستر الفینستون که سی سال قبل بریاست هیئت سفارتی بکابل رفته بود رایش این بود که اگر لشکر از عقبه های کوهستانات افغانستان عبور نماید و ما بتوانیم آذوقه آنرا هم برسانیم شک نیست که کابل را هم میگیریم و شاه شجاع را میفرستیم و لی امیدی نداریم که او را در مملکتی که اهالی آن فقیر و هوای آن سرد و راه آن سخت و بعید میباشد در بین مردمان پرآشوبی بتوانیم نگاهداری نمائیم (لارد ولیم بنتینک) که قبل از لارد اکلند فرمانفرمای هندوستان بوده است ملامت کرده است که این اقدام کاری نهایت احمقانه بوده است (مارکی ولزلی) رایش این بود که این لشکر کشی وحشیانه در مملکت بعیده که غیر از کوهها و بیابانها و یخ و برف چیزی دیگر نمیباشد کار دیوانه کی بوده است (دوک دوولنگتن) عقراست دور اندیشی خود اظهار داشت که اگر یک دفعه ما ها از رودخانه اسند بجهت استقرار دولتی در افغانستان عبور نمائیم نتیجه آن این خواهد بود که باید دائما با افغانستان لشکر کشی نمائیم (در صفحه ۴۸ کتاب مذکور مرقوم ست) اظهار نامه که دولت هندوستان شایع نموده است در عزل شاه شجاع از تخت سلطنت ما مداخلیتی نداشتیم ولی امیر دوست محمد خانرا که ابدا ما را نرنجانیده نبود بجهت پیشرفت پولتیک خود که صدمه باو وارد آمد عزل نمودیم (و نیز در صفحه ۱۸۷ کتاب مذکور میگوید) جهت آنکه (برنس و مکناتن) بقتل رسیدند این بود که آنها بحمایت شخص مخل منفوری و بنماینده کی نامطلوب دولت مبغوضی بکابل رفته بودند (تا اینجا مطالبی که منقول از کتب مورخین بود تمام شد) ولی نمیتوانیم تواریخ افغانستان را و حالات جنگهائیرا که با دولت انگلیس نموده است مشروحا بیان نمائیم بجهت این مطلب کتاب علیحده لازم ست اکثر مورخین بسیار موثق انگلیس این مطالب را کاملا نوشته اند ولی باید اظهار بدارم که فرمان فرمای دولت هندوستان امیر دوست محمد خان را بدون تقصیر و برخلاف دستور العمل و مصلحت برنس و مکناتن و اشخاصیکه بصیر بودند حبس نموده در ماه نومبر سنه ۱۸۳۸ میلادی مطابق سنه ۱۲۵۴ هجری او را مغلولا بهندوستان فرستادند نتیجه این پولتیک ظالمانه این شد که انچه از انگلیسها در کابل بودند همه را قتل عام نمودند و بعد ها شاه شجاع را هم کشتند و دولت هندوستان امیر دوست محمد خان را مجددا با افغانها تسلیم نمود مشارالیه در سنه ۱۸۴۳ میلادی مطابق سنه ۱۲۵۹ هجری تخت سلطنت افغانستان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 426 of 484

جلوس نمود تا ۹ ماه ژون سنه ۱۸۶۳ میلادی مطابق سنه ۱۲۸۰ هجری حکمرانی نموده در هرات بمرگ طبیعی وفات
یافت و همانجا جسد او را دفن کردند بعد از وفات او چون پسر ارشدش یعنی پدر من امیر محمد افضل خان غائب بود
و امیر شیر علیخان بلقب امارت را اختیار نمود بعد ها هر چه واقع شده است در فصول ماقبل این کتاب کاملاً
بیان داشته ام ولی حالا این قدر باید اظهار داشت که در ظرف مدت حکمرانی امیر شیر علیخان دولت
انگلیس و دولت هندوستان اشتباه نموده مشار الیه را گذاشتند بلکه محرک شدند که با دولت روس مذاکرات
بنماید و بعد ها او را بجهت این کار ملامت کردند از طرف دیگر امیر شیر علیخان هم از ملامت مبرا نمیباشد بجهت اینکه
در دربار عام نسبت بعلیا حضرت ملکهٔ انگلستان بی احترامی کرده است و بمخالفت دولت انگلیس با دولت
روس مشغول سازش بوده است و در ظرف تمام این مدت چنان ظاهر مینمود که دوست صادق انگلیس
میباشد این هر دو اشتباه دولتین یعنی دولت انگلیس و امیر شیر علی خان اسباب جنگ
ثانوی افغانستان گردید و در جنگ مذکور قشون امیر شیر علیخان شکست خورده و خود امیر شیر علیخان بروسیه
فرار نمود عساکر دولت روس را بامداد خود بیاورد و دولت روس خیلی دور بود نمیتوانست قشون خود را در
سرحد افغانستان حاضر نماید و عاقبة الامر امیر شیر علیخان مایوسانه در راه روسیه از شدت مرض نقرس
وفات نمود بعد دولت هندوستان مرتکب اشتباه سومی شدند و این اشتباه اسباب قتل (سر لوی
کیوناری) و همراهان او گردید با وجودیکه دولت انگلیس از سلوک امیر شیر علیخان شکایت داشتند باز هم
با پسر او محمد یعقوب خان عهدی بستند و بدتر از همه اینها سر لوی کیوناری را با معدودی از انگلیسها
بکابل فرستادند بدون اینکه مستحفظین بقدر کفایت بجهت حفاظت او بوده باشد و اعتماد باقتدار
یعقوبخان داشتند که آنها را محافظت مینماید این اقدام را کردند با وجودیکه میدانستند بسر مکنات و
برنس چه آمده و یقین هم نداشتند که آیا یعقوبخان این قدر اقتدار دارد که انگلیسها را سالماً نگاهداری نماید
و نمیدانستند آیا یعقوبخان از نماینده های مملکت اجازه دارد که سر لوی کیوناری و همراهان او را
اذن دخول بافغانستان بدهد این اقدامات منجر بحبس یعقوبخان و اغتشاشات عمومی تمام مملکت گردید
و خونریزیهای بسیاری شد مبالغی هم در جنگ ثانوی افغانستان خرج شد بعد من از روسیه آمدم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 427 of 484

وبتخت افغانستان جلوس نمودم وقنسول دولت انگلیس را سالماً از افغانستان بیرون فرستادم چون
روابط دولت انگلیس را با افغانستان مجملاً بیان داشته ام حالا در این باب توضیح رای خود را مینمایم و
خیالات خود را در باب پولیتیک آتیهٔ مملکت خود تا جائیکه مناسبتی با انگلستان و روس دارد بیان مینمایم
قبل از شروع نمودن باین مطلب از مطالعه کنندگان کتاب خود خواهش دارم که بنقشهٔ افغانستان
رجوع نمایند و قدری هم از واقعات تاریخی آن که متعلق بروابط بین دولتین انگلستان و افغانستان
میباشد و در زمان ماضیه اتفاق افتاده است ملاحظه نمایند بعد ازان خوب واضح میشود که در زمان ضعف سلطنت
حکمرانی جدم امیر دوست محمد خان دولت انگلیس این مطلب را مغتنم شمرده بعضی از ولایات را
از سرحدات افغانستان مجزی نموده تحت حمایت خود در آورده مجدداً در ایام امیر شیر علیخان و محمد یعقوب خان
ملک کرم و دره خیبر و قدری از خاک پشنگ و بعضی نقاط دیگر را از افغانستان گرفتند و در زمان حکمرانی
خودم هم با وجودیکه من قویا ایستادگی کردم باز اجزاء حکومت لارد لانسدون فرمانفرمای هندوستان
مامورین مرا از محل بلندخیل و وزیرستان و سایر نقاط اخراج کردند و تهدید نمودند اگر بیرون نروید سربازهای
عساکر دولت انگلیس بطرف کابل کشیده خواهد شد و ایستادن گاه راه آهن چمن نوراهم بدون
اجازهٔ من یا اذن ملت من در خاک مملکت من بنا نمودند اگرچه سفارت سر مارتیمر دوراند یک قسم عوض
بمن داد و این مطالب را اصلاح نمود من هم کاملاً قانع و راضی میباشم زیراکه از انچه در دوستی
بدولت انگلیس باخته ام بیشتر ازان بدست من آمده است این مطالب را محض آن اظهار
میدارم که بمطالعه کنندگان کتاب خود واضح سازم که اگرچه دولت انگلستان قطعهٔ از قطعات
مملکت افغانستان را لازم ندارد ولی باز ابداً موقعی را از دست نمیدهد که قطعهٔ را از مملکت مذکور بهنگام فرصت
بدست آورد این دولت بیشتر از دولت روس از افغانستان گرفته است بعد از بیان حالات
واقعات تواریخی که از کتب بعضی از مورخین و اشخاص سیاسی دان انگلیسی اخذ نموده و اجمالاً اظهار
داشتم حالا رای خود را بشکل نصیحت بجهت اخلاف خود و ملت خود بیان مینمایم و میل هم ندارم که برای
ثبوت اینکه اظهارات من نسبت باظهارات بعضی از مصنفین خارجه عاقلانه تر میباشد مشغول مجادله

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 428 of 484

بشنوم و گمان میکنم که اگر بهر مطلبی را که در دل دارم بجهت عموم اهالی دنیا اظهار نمایم خلاف عقل و پولتیک خواهد بود لهذا فقط چند فقره را کنایةً ابراز مینمایم باقی را اخلاف من خودشان استنباط نمایند العاقل یکفیه الاشاره در موقع افتتاح پارلمنت ها و سایر مجالس شورا در ممالک خارجه رسم است که سلطان در خطابه که از جانب او میخوانند اظهار میدارد که روابط دولت من با سایر دول خارجه خالصانه دوستانه میباشد اگرچه وقتی که این الفاظ را بیان مینمایند شاید میدانند که از بعضی ازاین دول قلباً تنفر دارند ولی این مطلب خودش یک نوع پولیتیکی است می ترسم که اگر من همین رویه را اختیار نموده همان عبارات مبهم را بیان نمایم ملت من و اخلاف من این قدر هوشیاری قابلیت را نخواهند داشت که دقایق عبارات را ملتفت بشوند و ازاین جهت باشتباه خواهند افتاد لهذا چند کلمهٔ واضحه را بیان میکنم

حمد خدایرا که مقلب القلوب است و هر وقت خواسته است دلهای دشمنان را برمیگرداند

روابط دولت من با دول همسایه یعنی انگلستان و روس و ایران و چین مطبوع و دوستانه میباشد و اسباب عنادی هم فراهم نیست و خوف آنهم نیست که در این اوقات جنگی واقع شود زیرا که هیچیک از این دوستها کتباً یا شفاهاً مستمسکی در دست ندارند که بموجب آن بتوانند دولت افغانستان را متهم نمایند که عهد و دوستی خود را شکسته است ولی مسئولیت را جیفا فواهی که کاه کاه منتشر میشود بعهدهٔ من نمیباشد بهانه هم در دست دولت معاندی نیست که بتواند افغانستان را متهم سازد اینکه باعث هیجان غضب دولت مزبور گردیده است اگرچه اعتقاد ندارم که هیچ دولتی معاند دولت من بوده باشد از روزیکه بتخت سلطنت افغانستان جلوس نموده ام ابداً اظهار خوف یا ترسی نکرده ام و از هیچیک از دول همسایهٔ خود هم تملق ننموده ام که خود را ذلیل کرده باشم و هیچ اظهار طرفداری با یکی بیشتر از دیگری هم از من سر نزده یعنی اقدامات غیر لازمه بعمل آورده باشم که سبب مخاصمت یا تنفر دولت دیگری شده باشد مثل اسلاف خود هیچ وعدهٔ هم که اجرا از آن خارج از قوتم باشد بدول همسایهٔ خود نداده ام من از نصیحت حضرت پیغمبر خودمان صلوات الله و سلامه علیه تجاوز نکرده ام و بر اثر نقش قدم آن بزرگوار رفتار نموده ام چنانچه فرموده است خیر الامور اوسطها اگر دولتی یا مامورین دولتی نسبت بمن

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 429 of 484

تلطف کرده اند من هم درعوض با آنها مهربانی کرده ام و هرگاه نسبت بمن بی احترامی یا اظهار کم لطفی
نموده اند من هم در تلافی مثل آن قصوری ننموده ام ولی مواظبت داشته ام که بدون آنکه از حد خودتجاوز
نمایم یا بیشتر از آنچه محق بوده ام اظهار بسلیطفی و همیشه از روی وقار حرکت کرده باشم چنانچه شاعر میگوید بیت

تواضع کز حد افزون نمودی در ذلت بروی خود کشودی کمان کز تواضع خم نکشتی
کجا تیرش بدل هردم نشستی مایل نیستم که اسم هیچیک از دول را مخصوصاً برده باشم ولی بحبت
اطلاع ملت خود اشارتاً میکویم که باید همیشه فرق بین خصایل دول متعدده را ملتفت باشند بعضی از انها
مثل ژاپونیها هستند که خون آدمی را می مکند تا آنکه شخص بدون اینکه متالم شود می میرد و بعضی دیگر بمنزله نیشی
هستند که خیلی درد میکنند ولی هیچ هلاکت ندارد و بعضی دول ولایات تازه را بقوهٔ اقتدار فتوحات خود
میگیرند و برخی دیگر بمکر و فریب مملکت را متصرف میشوند و پارهٔ اسباب نزاعها بین رؤسا و ملت
فراهم آورده و خودشان در خفا مشغول کار مینی شده و از حرکات سفیهانه سایرین نتیجه میگیرند با اینکه
دول معامله خیلی مشکل ست و شخص باید در معامله با اینها از دو لتهائی که بطور آشکارا دشمنی میکنند
بیشتر مواظبت داشته باشد این نکته خیلی پیچیده باریکی ست و بملت خود نصیحت میکنم که در تمام معاملات
خود خیلی مواظبت داشته باشند چنانچه گفته اند هرکس زودتر مطلع شود زودتر علاج کارش را
میکند و علم اسباب ترقیست ملت من نباید نفاق داشته باشند که مبادا موقعی بدست همسایه های
خود بدهند که از مناقشات ایشان منتفع گردیده فریب آنها را بخورند قبل از اینکه در این باب بیشتر اظهاری
بدارم باید بگویم که من کاملاً مسبوق میباشم اشخاصی که مرا خوب نمیشناسند مرا ظالم و حریص
و طماع و بدگمان میدانند جوابها ئیکه من در مقابل این اتهامات دارم اکثر از مصنفین که
مرا شخصاً میشناسند داده اند مثلاً (سر ویست رجوی) و (سر کیپل کریفن) و سایرینی که مامورین با اطلاع
میباشند در این باب اظهاراتی نموده و گفته اند و راست هم گفته اند که اگرچه امیر با پنجهٔ آهنین حکومت
مینماید لیکن عذر موجهی هم دارد زیرا که رعایای او هم روئین میباشند (سر الفرید لایل) در منظومات
معروف خود اشکالاتی را که برای من فراهم ست بعبارت ذیل مجسم مینماید و ترجمهٔ آن بفارسی از این قرار نظم شد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 430 of 484

نظم بی کارهای خدائی تمام — بود بهتر نسبیه در مشق ما — من این رهبر و کارفرمای خلق
که هستم کهین بندهٔ کبریا — چگونه بکفار بهر کمک — کنم گاه پیمان و که التجا
بمثل غریقی بغیر قابه — نهم برنی زهر کین دست را — همه کس سزاوار لطف خداست
گر اسباب جوید مدد از خدا — ولی نیست کس زان سزاوارتر — که باشد در این ملک فرمانروا
چو خواهد که افغان شود رام او — و لو آنکه یک روز باشد کیا — من از قلعهٔ نیم مخروبه
که کابل زمینم بود زیر پا — زیک سوی بینم همین کوه و تپ — وزان زو پر از برف کهسار ها
زیک جا چمنهای شاداب سبز — که هستند بس دلکش و دلربا — زیک سو بدامان آن کوهسار
دهد تاک و انگور دل را صفا — شما را گمان آنکه من در بهشت — کنم پادشاهی و نشو و نما
ولی خویشتن خواب دانم که من — بدوزخ کنون گشته ام مبتلا — اگر من تدبیر قویانهٔ حکمرانی خود را

مبدل بتدبیر ضعیفی بنمایم اشخاصی که از من نکته گیری میکنند چه خواهند گفت آیا نتیجهٔ آن مثل فقره درهٔ خیبر نخواهد شد که انگلیسها بعد از حکومت شصت سال هم نتوانستند که دره مذکور را بدون مستحفظین زیادی بجهت مسافرین امنیت بدهند که هنوز هم عابرین و قوافل بیم کشته شدن را دارند ولی در تمام مملکت من قوافل و مسافرین محتاج بمستحفظی نمیباشند که با آنها همراهی نمایند مردوزن حتی زنهای انگلیس هم بدون اینکه هیچ خطری داشته باشند بی مستحفظ رفت و آمد مینمایند وقتی که مالیات مملکت خود را جمع مینمایم مرا متهم میکنند که حریص ست ولی اگر این دخل را بگذارم که مامورین و سایر سارقین بکیسهٔ خود داخل نمایند آیا دوستان من یعنی اشخاص نکته گیر چیزی بمن خواهند داد که مواجب لشکر خود و مخارج دولتی را بپردازم چون واقعات تواریخی زمان گذشتهٔ افغانستان را بخاطر می آورم نمیتوانم بدگمانی نداشته باشم مثلاً بعضی سلاطین را کشتند و برخی دوستان داخلی یا خارجی آنها را بناحق عزل نموده آنها را بفریب اسیر و محبوس نمودند چنانچه سعدی علیه الرحمه در قطعهٔ از منظومات خود گفته است قطعه

گلی خوشبوی در حمام روزی — رسید از دست محبوبی بدستم — بدو گفتم که مشکی یا عبیری
که از بوی دل آویز تو مستم — بگفتا من گلی ناچیز بودم — ولیکن مدتی با گل نشستم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 431 of 484

کمال همنشین در من اثر کرد	وگرنه من همان خاکم که هستم		این عبارت نقل از سعدیست

ظاهر مینماید که از اثر رفتارهای همسایه های من و نیز از اثر حرکات اشخاصی که در خود مملکت طالب امنیت میباشند از وجود من بوی خوش معکوسی آشکار شده است فطرتیست شخص وقتی که می بیند اشخاص خود غرضی که آرزو دارند در اولین موقعی که بدست آنها بیاید قطعهٔ از خاک افغانستان را متصرف شوند باید او هم بدگمان بشود چنانچه در زدی بدقت تمام مواظب حال صاحب خانه میباشد همینکه او چشمهایش را برهم میگذارد داخل خانهٔ او میشود اگر اتفاقا صاحب خانه بیدار شود و بپرسد کیستی و اینجا چه میکنی جواب میگوید که من دوست شما هستم و محض شوخی آمده بودم ولیکن اگر صاحب خانه چشمهایش بخواب ماند دوست مذکور تمام اموال او را شوخیتا برده همیشه در حالت سوءظن بودن و دائما در خوف این بودن که مبادا او را فریب دهند یا بقتل رسانند اوقات زندگانی انسان را تلخ میدارند و این حالت هم با حالتی که من دارم لازم ملزوم یکدیگر میباشند اکثر اوقات بدوستان شخصی خودم که بجز و اهالی دربار میباشند میگویم این چه زندگانی تلخ است که ما داریم در ظرف تمام مدتی که شما ها در حضور من هستید کمال مواظبت را دارم که ببینم کدام یک از شما ها بسبب حماقت خود بمن حمله مینمائید و از طرف دیگر تشویش شما هم این قدر زیاد است که عیال و اطفال خود را در حالت نهایت اضطراب میگذارید و بدربار می آئید زیرا که آنها مدام در خیال میباشند که آیا کدام یک از شما ها صحیحا و سالما بخانه مراجعت مینمائید و کدام یک از شما ها بسبب خیانات خود آن یا بجهت آنکه بار رفقای خود و دوستان ظاهری اسباب چینی میکنید بقتل میرسید چنانچه سعدی علیه الرحمه میگوید شعر خوش ست زیر مغیلان براه بادیه خفت شب رحیل ولی ترک جان بباید گفت درباب این مطلب ناگوار دیگر مذاکره نکرده و تضییع وقت نمی نمایم قبل از انکه پیش بروم همین قدر اظهار میدارم که اگرچه هر دولتی و هر سلطنتی صفات نیک و بد دارد و محل بحث گیری نمیباشد ولیکن بزرگترین اشتباهی که شخص مینماید اینست که خیال میکند ابدا اشتباهی نکرده است ولی باز هم یقین ست هر ملتی که اجزاء دولت آن از اهالی وطن خودشان بوده باشد اسباب حکمرانی آنها بهتر مهیا خواهد بود ملتی که تحت حکومت اشخاص خارجه میباشند همیشه در معرض مناقشات هستند چرا که وقتیکه حاکم و محکوم از دو ملت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 432 of 484

مختلفه بوده باشند خیالات و تصورات آنها هم مختلف میباشند لهذا جداً اظهار میدارم که من اهالی مملکت خود را از حکمرانی که از اهل مملکت دیگر بوده باشد بهتر می شناسم

در باب نماینده های دول خارجه در دربار کابل و نماینده های دولت افغانستان در دربارهای دول خارجه

این امر خیلی معتنا میباشد که افغانستان دولت مستقله بوده باشد و در زمان آتیه باید بسیار ترقی نماید و در دربار تمام دول خارجه باید سفراء کبیر و وزراء مختار داشته باشد و در عوض نماینده های دول خارجه هم در دربار کابل مقیم باشند ولی مثل اکثر مطالب دیگر که باید تا وقتیکه افغانستان این قدر استعداد پیدا کند که مطالب مذکور را اجراء نماید در این فقره هم باید تامل نمود لهذا بپسرها و اخلافم و ملت خود نصیحت میکنم که برای پیش رفت این مطلب ساعی باشند تا بمقصود برسند و آرزوی قلبی مرا صورت بدهند چند فقره فواید و ضررهای این مطلب را بیان مینمایم از یک جهت افغانستان در این اوقات بچندین جهات مستقل ترین تمام دول اسلامی ست برخلاف بعضی دول اسلامی دیگر افغانستان از تحکم زحمت انگیز اتفاق دول فرنگستان مبراست و افغانستان هیچ معاهداتی با دول خارجه ندارد که اسباب زحمت آن باشد و غرامت جنگی یا استقراضی ملتی هم ندارد که باید بپردازد و بدین جهت دولت مشار الیه را نگذارند ادوات حربیه ابتیاع کند تا امتیازات دیگر تحصیل نمایند دولت انگلستان عهد صادقانه نموده است که بجهت استقرار و استقلال افغانستان بمخالفت تمام تخطی کنندگان بجنگد ولی با این همه خود دولت انگلستان ماذون نیست که در تنظیمات داخله مملکت من مداخله نماید دولت انگلستان نیز متعهد است که هر سال یک نفر سفیر مسلمان را بدربار من بفرستد این سفیر مسلمان باید اصلاً هندی باشد و ماموریت او باید بامضاء من بوده باشد دولت انگلستان این اختیار را بهیچ یک از سایر دول اسلامیه دنیا نداده است و هیچ دولتی در دنیا از روی عهدنامه حقی ندارد که در امورات داخله یا خارجه افغانستان مداخله نماید جز آنکه افغانستان باید از مذاکرات خود که با دول خارجه مینماید دولت انگلستان را مطلع بدارد دلیلی ندارد در صورتیکه هر یک از سایر دول اسلامیه در دربارهای دول خارجه نماینده دارند چرا فقط افغانستان باید مستثنی بوده باشد ملت من نباید

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 433 of 484

بدون اینکه اول کلمات نصیحت مرا بغور و تعمق ملاحظه نمایند در صدد رد آن برآیند مثلاً بهیچ صورت نمایندهای
دول خارجه را در این اوقات نخواهم گذاشت که در دربار من اقامت جویند چون هنوز وقت آن نرسیده است
این اقدام بعمل آورده شود زیرا که قبل از آنکه ما این قدر قوت داشته باشیم که خود را از تخطیات دول خارجه
بتوانیم حفاظت نمائیم اگر نمایندهای دول خارجه را بکابل دعوت نمائیم اشتباه بزرگی خواهد بود این مسئله
هم باید با مسائل ساختن راه آهن و کشیدن خطوط سیمهای تلگرافی بعد از اینکه تهیه جات نظامی را بطور
کافی مهیا نموده باشیم همراه باشد در قبول نمودن نمایندهای خارجه در این وقت خطر ثانوی اینست که اهالی
مملکت من هنوز خوب تربیت نشده اند که بفهمند چه چیز از برای آنها خوبست و چه چیز بد است هنوز این قدر
وطن پرست نیستند که قدر داشتن حکمرانی را که از خود آنها باشد بدانند نمایندهای دول خارجه از یکطرف
رعایای مرا تحریک خواهند نمود که خبرهای اراجیف منتشر نمایند و بدربارهای دول خارجه از دولت من
شکایت نمایند از طرف دیگر در میان خواهند آمد تا خود را حاکم قرار داده مرافعههای بین من و رعایای مرا
قطع و فصل نمایند یعنی مرافعههائیکه خودشان بجهت پیشرفت مقاصد خود برای تجزیه نمودن مملکت من
راه انداخته در بودن نمایندهای دول خارجه در دربار افغانستان خطر ثالث اینست که دولت من دو
چار مخاطرهٔ اسباب چینیهای دول خارجه در این مملکت خواهد شد که بین طوایف اهالی مملکت نفاق
افکنده مملکت را تجزیه نمایند اگر ما موقعی بدست دول خارجه بدهیم که بهر قسم در امورات ما مداخله نمایند
یقیناً خطر دارد زیرا که آن وقت هریک از دول معظم مطالبهٔ امتیازات و مداخله در امورات ما خواهند
نمود اگر اینگونه مطالب قبل از آنکه مردم صحیحاً بجهت کارهای تازه مهیا باشند اجتسیار نموده شود این امر
برای ترقی مملکت خیلی مضر خواهد بود ولکن در زمان آتیه وقتیکه افغانستان باین درجهٔ ترقی رسیده باشد
که بتواند لشکر قابلی در میدان بمخالفت دشمنهای خود حاضر نماید و زمانیکه مردمان سیاسی دان آن باندازهٔ ملزومات
مناصب رفیعهٔ خود تربیت شده باشند و در امورات پولتیکی تجربه ها حاصل کرده باشند که بتوانند از عهدهٔ
اسباب چینیهای سفرای دول خارجه که در دربار خود قبول نمایم برآیند فوائد این اقدام بسیار است انیهم اظهار
میدارم که اگر نمایندههای دول خارجه در دربار افغانستان مقیم باشند آنها نخواهند گذاشت که هیچیک

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 434 of 484

ازدول خارجه بخاک افغانستان تعدی نمایدبا بخالفت مذکور بخیکدبدون اینکه حجت صحیح وکافی برای استحقاق
جنگ داشته باشدازطرف دیگر نماینده های دولت افغانستان درممالک خارجه ازتجربه هائیکه درسایر
دربارها حاصل خواهندنمود خیلی منتفع خواهندگردید فقط همین یک مطلب برای عموم ملّت من اسباب منفعت
زیادی خواهدشدواسباب اختلاط مردمان سایرممالک بااهالی این مملکت خواهدگردیداگراین تدبیرصورت
بگیرداسباب ترقی تجارت هم خواهدشد سیاحان متموّل بجهت سیاحت ودیدن استطاعت طبیعی
این مملکت خواهندآمدهرقدرتعدادمردمان متموّل درمملکتی بیشترباشدخطراغتشاشات وفسادهادرانجاکمتر
خواهدبودزیراکه بجهت مردمان متموّل خیریت درآنست که امنیت رابرقراربدارندواین امراسباب حفظ وسلامتی
متملکات وشغلهای آنهامیباشدآخرین فائده که کمتراز فوایددیگرنیست درداشتن سفراءبدربارهای
دول خارجه وقتیکه موقع آن برسداین خواهدبودکه اسباب شوکت واعتبارونیکنامی این دولت
خواهدگردیدومخصوصاً سلاطین مشرق زمین طالب اندکه درانظارسایرسلاطین بیشترازمطالب دیگرشان
شوکت داشته باشندودنیادریک روزخلق نشده است وحضرت باریتعالی دنیارادرظرف مدت شش روزخلق فرموده
است تاسرمشقی برای مابوده باشدکه کارهارابتانی ولی مجدانه وباعزم بنمائیم اول اقدام صحیح این بوده است
که بادولت انگلیس قرارداده شدکه سفیرهندی مسلمان آنهابدربارمن بیایدودرعوض سفیرمن دردربار
دولت هندوستان باشدولی حالابچندین جهات این مطلب خیلی معتنابیاشدکه بهرزودی ممکن باشد
سفیرکبیرمادردربارودولت انگلیس مقیم باشدچندین دفعه سعی نموده ام که این مطلب رااز پیش ببرم و
مناسب ترین موقعی آن بودکه در سنه ۱۸۹۵ میلادی مطابق سنه ۱۳۱۳ هجری پسرخودنصرالله خانرا بجهت این
مقصودمخصوصاً بانگلستان فرستادم ولی ازصورت نگرفتن ماموریت اوآزرده شده لیکن قبل ازانکه
دراین باب چیزی اظهاری نمایم بپسرها واخلافم نصیحت مینمایم که بسبب نپذیرفتن این خواهش من دل
تنگ نشوندوبایدحکایت آن عاشقی رانظرداشته باشندکه مدتی هرروزازدست معشوقه اخودخربوزه
شبرینی باورسیده ومیخورده است باین طریق که معشوقه اوبا کمال دقت خربوزه راقاش قاش نموده در
ظرف چینی ممتازی چیده وقتیکه عاشق اوبملاقات اومی آمدنزداوحاضرمی نمودروزی چنین

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 435 of 484

اتفاق افتاد که اشتباهاً خربوزه تلخی بدست مشارالیها آمد و چون خود او خربوزه را نچشیده بود برحسب
معمول خربوزه را در حضور عاشق خود گذاشت شخص مذکور بدون اینکه در باب تلخی آن اظهاری بنماید مشغول
خوردن شد و قتیکه قاش آخری خربوزه در ظرف باقی مانده بود یکی از دوستان او وارد شده آنرا برداشته
بخورد دید خیلی تلخ ست پس از دوست خود پرسید که چرا از تلخی این خربوزه بمعشوقهٔ خود اظهار نکردی
مشارالیه در جواب داد بعد از آنکه چند ماه هر روز خربوزهٔ شیرینی خورده ام اگر یک دفعه از خوردن خربوزه تلخی
شکایت بنمایم نهایت بیحقوقی خواهد بود این معنی او را در نظر محبوبه اش حقیقتهٔ بیشتر عزیز گردانید از جملهٔ
چندین اظهارات مهربانی که علیا حضرت ملکهٔ وکتوریا و خانوادهٔ سلطنتی او و امناء دولت انگلیس نسبت
بمن و اجراء خانوادهٔ دولت من نموده اند باید این فقرهٔ تلخ یعنی رد خواهش را هم تحمل نمایم نه فقط بجهت
افغانستان خطر دارد که نمایندهٔ در دربار لندن نداشته باشند بلکه از برای خود دولت انگلستان هم
اگر بیشتر خطر نداشته باشد بهمان اندازه خطر خواهد داشت خیلی افسوس ست که دولت انگلستان
برای سلامتی سرحد هندوستان این قدر کم توجه دارند یا بعبارت آخری بجهت سلامتی خود هندوستان که
انگلستان را سلطنت معظمی نموده است بیمبالات میباشند همه اهل دنیا خوب میدانند که در عهد
سلطنت این ملکه معظمه بوده است که لقب امپراطریس را ملکه معظمه لها اختیار نمود و دولت مشارالیها
دولت امپراطریسی گردید همین مملکت هندوستان بوده است که در اوایل امر انگلستان را از شوکت بلاند یا
سایر ممالک کوچک ارتقاء داد اگر هندوستان از تصرف دولت مشارالیها خارج شود چیزی که باعث
عظمت این سلطنت شده است از دست خواهد رفت لهذا دولت انگلیس باید از هر جهت مواظبت
نماید که هندوستان از جملهٔ دول خارجه محفوظ باشد با وجود این اهالی انگلستان از وضع حالات
هندوستان این قدر کم اطلاع دارند و در باب امورات راجعهٔ بهندوستان کم توجه میباشند که شخص
میتواند خیال نماید که اظهارات آن اشخاص صحیح ست که میگویند بخیال اهالی انگلستان هندوستان
این قدر قابلیت ندارد که تلافی تشویشاتی را بنماید که در این اوقات بجهت دولت انگلستان فراهم
می آورد و باین سبب اگر کار سخت بشود دولت انگلستان هندوستان را خواهد گذاشت امیدوارم

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 436 of 484

خداوند مسئلت مینمایم که این فقره خیال قلبی عموم اهالی انگلستان نبوده باشد چراکه اگر انگلیسها هندوستان را
واگذارند جاهای دیگر دارند که در انجا با سکونت نمایند ولی سایر امارات و دولی که با سایر دول بزرگ قطع علاقه
نموده و اعتماد بهمراهی دولت انگلیس کرده اند اگر همسایه های آنها ممالک ایشان را بملکت خودشان ملحق نمایند
دیگر جائی نخواهند داشت که با بخارفته زندگانی نمایند ولی اگر از نا مساعدی بخت دولت انگلستان خیال
داشته باشد که هندوستان را بدون اینکه بحیث سلامتی و محافظت آن تا بآخر بجنگد آنرا واگذارد پس هر چه
زودتر دوستان خود را اطلاع بدهد بحیث آنها بهتر خواهد بود زیراکه دران صورت دوستان آن میتوانند هر اقدامی
که خواسته باشند از برای سلامتی خود بعمل بیاورند گمان نمیکنم که دولت روس نسبت بافغانستان عنادی
داشته باشد افغانستان را فقط سدّ محکمی از برای خود در راه هندوستان میداند اگر یک وقتی دولت روس
بافغانستان حمله بیاورد محض بهمین جهت خواهد بود ولی در باب این مطلب در محل دیگری مذاکره خواهم نمود
از مقاولهائیکه در اوقات مختلفه در اکثر روزنامه جات و کتابچه ها در باب افغانستان شایع می شود و از
نطقهائی که بعضی از اجزاء پارلمنت مینمایند معلوم میشود که در باب مملکت من و در باب روابط آن با هندوستان
و در باب دانستن قدر دوستی آن تا چه اندازه کم اطلاع میباشند مثلاً دولت روس خیلی ساعی است که
در مشرق زمین با دولت انگلیس در خشکی نزدیک بیاید و تمام خطوط سرحدی خود را به سلطنت هندوستان
وصل نماید بعضی اوقات محظوظ میشوم و برخی متالم میگردم که اجزاء پارلمنت در نطقهای خود چه قدر
اظهار بی اطلاعی مینمایند اینها میگویند دیگر نباید بگذاریم افغانستان این قدر فراهم باشد باید خطوط
راه آهن خود را با خطوط راه آهن دولت روس متصل نمائیم و این نقطه غیر متمدنه را از میان برداشته
خود مان را تا بقندهار بیک طرف کوه هندوکش برسانیم و طرف دیگر کوه هندوکش را بروسها واگذاریم
این دوستان صادق دولت روس و طالبان امنیت و این دشمنان عاقل دولت انگلیس نمیفهمند
که بحیث پیشرفت مقاصد و آرزوهای دولت روس مجاهده مینمایند و بدولت انگلیس صدمه میزنند
این معنی بخوبی واضحست وقتیکه دو ملت یکدیگر را خوب نمی شناسند و با همدیگر مصاحبت یا مراوده
ندارند از همین جهت اکثر اوقات بین آنها مناقشات فراهم می آید و این مناقشات برای تمام مراودات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 437 of 484

در روابط دوستانه اسباب صدمه خواهد بود در صورتیکه سوء ظن در میان باشد تدبیر پولیتیکی علاج آنرا نمیکنند زیرا که هر کلمه که گفته میشود باحال سوء ظنی وبی اطمینانی بتاویل میشود و بدین واسطه هم بدو توجیه میکنند چه طور ممکن ست که افغانها و انگلیسیها همدیگر را بشناسند در صورتیکه اشخاص پولیتیکی دولت هندوستان همیشه ساعی میباشند که از ماموریت سفارت افغانی مانع شده آنها را از همدیگر جدا کنند چنانچه قبلاً گفته ام مدت مدیدی لازم ست که افغانستان این حالت را پیدا نماید که بتواند نماینده های سایر دول را مثل نماینده های دولت انگلیس بگذارد در کابل مقیم شوند و نیز نماینده های دولت افغانستان در دربارهای سایر دول مامور شوند ولی در دربار لندن لازم ست که زودتر برقرار شود و تا جائیکه متعلق بانگلستان است این اقدام انگلستان را با افغانستان بیشتر از حال یکدیگر مربوط خواهد نمود و این دوستی فیمابین را مستحکمتر خواهد نمود اکثر مناقشات و بدگمانی ها را رفع خواهد نمود و اطلاع صحیح را در باب اقتدار دولت انگلیس و تربیت و اختراعات صنایع جدیده انگلیس را در میان افغانها در مملکت خودشان شایع خواهد ساخت و نیز اقدام مذکور فتح این باب را خواهد نمود که جوانان افغانستان بشوق افتاده بجهت تربیت بانگلستان و سایر ممالک فرنگستان مسافرت نمایند و اقدام مذکور اطلاع و علم صحیح و مفیدی در باب امورات پولیتیک مشرق زمین بدولت انگلستان خواهد داد و اکثر اظهارات کاذبانه را که اسباب بدگمانی نسبت بملت ما در میان مردمان خارجه میباشد ابطال خواهد نمود و اقدام مذکور افغانستان را بآن حالت خواهد رسانید که در انظار اهالی دنیا و مخصوصاً در انظار سلاطین اسلام دولت آزاد بالاستقلال بوده باشد چنانچه که خود دولت انگلستان باستقلال آن اعتراف دارند ولی فقط قیاسی میباشد دلیلی ندارد که دولت افغانستان را فعلاً دولت مستقله نخوانند تا جائیکه تجربه کرده ام هر وقتیکه باز جهت تمام مراسلات خود را نزد امنای دولت انگلیس رسانیده ام همیشه بازبان خوشی بطور قطعی جواب مرا بدولت هندوستان محول نموده اند و گفته اند باید مطالب خود را با آنها اظهار نمایید خیلی خوش فرصت است که بشخص بگویند مطلب خود را بحاکمی اظهار بنماید که از خود او تظلم مینمایند اگرچه مصنفین تواریخ و فرمان پولیتیکی دولت انگلیس بعد از جنگی که فرمان فرمای هندوستان راه انداخت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 438 of 484

متفقاً بیک زبان میگویند که جنگ نمودن با افغانستان اشتباهست ولی چه فائده روغنی که ریخته جمع نمیشود چنانچه شاعر میگوید بداز دانا بنادان فرق بسیار که نادان بی تامل میکند کار ولی در پیش دانا هست ظاهر همه نیک و بد آن تا با آخر بعوض اینکه شخص اول زهری استعمال کند و بعد برای مداوا نزد طبیب برود بهتر همانست که هیچ سم استعمال نکند از تغییراتی که در پولتیک دولت انگلیس در باب امورات افغانستان پیدا شده است بخوبی معلوم ست که انگلیسها یعنی روابط خود را با افغانستان کاملاً ملتفت نشده اند چند فقره از معتنا ترین این تغییرات را بدون اینکه تفصیل بدهم بیان مینمایم اول پولتیک ایشان در زمان جدم امیر دوست محمد خان این بود که در نزاعات خانواده سلطنتی افغانستان مداخله نموده یکی را بتخت نشانیدند و دیگر یرا معزول نمودند در این مورد انگلیسها سعی نموده که جدم امیر دوست محمد خان را که بهیچ وجه اسباب صدمه بحیث آنها نشده بود معزول و محبوس نمودند این اقدامی بوده است که در آن کار را هیچ حق نداشتند و این پولتیک پولتیک صحیحی نبوده است که شاه شجاع را بر خلاف میل اهالی افغانستان بزور سرنیزه های عساکر خود بتخت سلطنت نشانیدند نتیجه این پولتیک همان صدمه عظیمی بود که بقشون دولت انگلیس در کابل وارد آمد این کار آنها را مجرب نموده که دیگر ابد در نزاعات شخصی مدعیان داخله تخت سلطنت افغانستان مداخله ننمایند بعد از آن پولتیک ثانوی یعنی پولتیک خاموشی بود باین معنی که افغانستان را بحال خود واگذارند اگرچه انگلیسها این پولتیک را پولتیک صحیح میدانند ولکن من این پولتیک را پولتیک ضعف و جبن میدانم زیرا که امیر شیر علیخان را بتخت نفوذ و در بغل روسها در آوردند و ثمره آن کار جنگ ثانوی افغانستان گردید عجب است که دولت انگلستان از دولت روس نپرسید که چرا از امیر شیر علیخان حمایت نمودند و چرا در امورات افغانستان مداخله کردند با وجودیکه با دولت انگلیس معاهدات داشتند با این کونه اقدامات منافات داشت ولی شیر علیخان را برای این اقدامات تنبیه نمودند اگرچه خود لارد لتن فرمانفرمای هندوستان بمشار الیه امر نموده بود که بجز از کافی مراسله داشته باشد من نمیکویم که امیر شیر علیخان با دولت انگلیس نقض عهد نکرد ولی محققاً میکویم که پولتیک خاموشی و مماطلهٔ دولت هندوستان اسباب این کار گردید

بعبارت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 439 of 484

بعبارت اخری افغانستان را بحال خود واگذاشت که هرچه میشود بشود بعد پولتیک ثالثی درمیان آمد
یعنی پولتیک لارد لیتن فرمانفرمای هندوستان که میخواست افغانستان را تجزیه نموده قسمت کند
قندهار و بعضی ایالات دیگر را در تصرف دولت انگلیس بگذارد و سایر ولایات را بین سایر حکمرانها تقسیم نماید
این پولتیک هم مردود گردید ولی پولیستیکی که معروف به پولتیک پیش افتادن میباشد نتیجهٔ پولتیک لارد
لتن میباشد بعد پولتیک چهارم درمیان آمد که افغانستان را دولت مستقلی و سند محکمی بحمایت سلامتی
سلطنت هندوستان داشته باشد چون بین روس و هندوستان حایل ست از اظهار این معنی
مشعوفم که این پولیستیکی میباشد که در این زمان دولت انگلیس و دولت هندوستان اختیار نموده اند و
چون پولتیک مذکور را تا اندازهٔ که لازم ست اجراء نمیدارند قدری اسباب یاس میباشد دلایلی که از برای
نبودن نمایندهٔ من در لندن اقامه مینمایند بشمارهٔ انگلیسها ست که در هندوستان مامور یت دارند یعنی
هریک یک دلیلی اقامه مینمایند و شاید هنوز بیشتر ازان هم دلایلی بوده باشد و حامیان پولتیک پیش افتادن
هم که در انگلستان هستند با این اشخاص متفق میباشند فقط معدودی از دلایل مذکور را بیان مینماید
اولا بمن میگویند نخواسته نمایندهٔ در لندن داشته باشید مگر آنکه دولت روس هم در کابل بوده باشد این دلیل
صحیحی نیست چون نمایندهٔ دولت من در دربار دولت هندوستان میباشد و حال آنکه نمایندهٔ دولت روس
در کابل نیست و علاوه بر این در عهدنامهٔ که با دولت انگلیس دارم شرط شده است که با هیچ دولت
خارجه غیر از خود دولت انگلستان و هندوستان روابط دوستانه نداشته باشم لهذا دولت روس یا دولت
دیگری حق ندارند محض این دلیل که نمایندهٔ من در لندن میباشد مرا مجبور بپذیرفتن نمایندهٔ خود نمایند
و با هیچ دولت بهیچ قسم معاهداتی ننموده ام و وعدهٔ هم نداده ام که بدون مداخلهٔ آنها نتوانم نماینده از
جانب دولت خود در لندن داشته باشم اگر من بمیل خود خواسته باشم که فقط با دولت انگلیس روابط
داشته باشم دولت روس یا دولت دیگری چه حق دارند مداخله نمایند خلاصه در این باب هرچه خواسته باشم
بکنم میکنم بدون اینکه هیچ دولتی حقی یا بهانهٔ داشته باشد که متعرض من بشود ثانیاً بمن میگویند شما نمیتوانید
نمایندهٔ در لندن داشته باشید بدون اینکه نمایندهٔ علیا حضرت ملکهٔ انگلستان هم در کابل مقیم بوده باشد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 440 of 484

نماینده مذکور باید انگلیس باشد یعنی نماینده علیا حضرت ملکهٔ انگلستان را نمی فهم چه میباشد دلیلی ندارد که
این عذر را اقامه مینمایند چون حالا هم نماینده مسلمانی در دربار کابل مقیم میباشد و او را شما وکیل دولت
انگلیس مقیم کابل مینامند و او را وکیل فرمانفرمای هندوستان مقیم کابل نمیخوانند از این فقرات ثابت میشود
که همه این دلایل محض بهانه و عذر میباشد ولی گمان میکنم که وقت آن خواهد رسید که شخص انگلیسی را هم بسمت
وکالت دولت انگلستان قبول نمایم ولی بالفعل اشکالش اینست که مامورین انگلیسی که در هندوستان
میباشند عادت آنها براین شده نوابها و راجه های هندی ها را محض بازیچهٔ دست خود و بازیچهٔ دست وکلای
سیاسی دولت انگلیس مقیم دربارهای امارات هندوستان میدانند و بخیال من فی الحقیقت این
وکلای سیاسی حکمرانهای آن امارات میباشند و خود حکمرانها هم کلی در قبضهٔ اقتدار این وکلای سیاسی هستند
و این وکلاء سیاسی تشخص سلطنتی را نسبت بخود بخرج میدهند و بقسمی رفتار میکنند که افغانهای متکبر
قوهٔ تحمل آنرا نخواهند داشت اگر وکیل دولت انگلیس مسلمان باشد خیلی سالمتر خواهد بود و عذر یراکه نمایندهٔ
دولت انگلیس باید انگلیس بوده باشد بطور آسانی میشود زیراکه تمام وکلاء سیاسی دولت انگلیس انگلیس
نمیباشند و مامورین و اهالی پولیتیک دولت انگلیس هم تماماً انگلیس نیستند سایر رعایای باوفای علیا
حضرت ملکهٔ انگلستان که انگلیس نمیباشند گمان میکنند که بما شاید اعتماد ندارند و حال آنکه وفاداری
آنها با وفاداری انگلیسها اگر زیادتر نبوده باشد مساوی خواهد بود خودم شخصاً اعتراض ندارم که وکیل
دولت انگلیس در دربار من انگلیس باشد مشروط آنکه دولت انگلیس مسئولیت خوشرفتاری و سلامتی
او را بعهدهٔ خود بگیرد ملت انگلیس حالت این مسئله را بهتر میتوانند ملتفت بشوند اگر اظهار بدارم که چندین
نفر از وکلاء تجارتی و امثال آنها بکارهای مختلفه نزد من مستخدم بوده اند با وجودیکه در امورات دولت
من ابداً دخلیتی نداشته اند باز هم خود را در انگلستان مشیر و مقرب و دوست شخص من بقلم میدادند
واقعاً در بعضی موارد ملتفت شده ام که آن اشخاص با اهالی انگلستان بخرج داده اند که من تحت
تسلط آنها بوده ام لهذا در صورتیکه شخص کاسب نکره یا فعلهٔ باین قسم لافها گزاف بزند دیگر هرگاه
وکیل سیاسی علیا حضرت ملکه اشخصاً انگلیس بوده باشد چها نخواهد کرد و چها نخواهد گفت دلیل دیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 441 of 484

اینست بمن میگویند شما سالی هیجده لک روپیه از دولت هندوستان میگیرید لهذا باین جهت نباید نماینده شما
درلندن بوده باشد من باینوجه اعانه را چنانچه برهمه معلوم ست با اینگونه شرایط قبول نکرده ام ووجه مذکور بجهات
عدیده بمن داده میشود که هیچیک از انها دخلی باین مطلب ندارد چه متعلق بلندن باشد وجه مربوط بهندوستان
وگرفتن این وجه اعانشان مرا کم نمی کند بلکه برعکس قدر دوستی مرا زیادی کند و دولت انگلستان
پول خود را بکسی مفت نمیدهد بکتب تواریخ از اینگونه امثال بسیار در بردارد سلاطینی که از سلاطینهای دیگر
وجه اعانه میگرفتند نماینده های آنها هم در دربارهای سلاطین مذکور همیشه متوقف بوده اند چنانچه
در ازمنهٔ قدیمه خود دولت انگلیس بچندین نفر از حکمرانهای فرنگستان وجه اعانه میداده و بدون تردید
پادشاه انگلستان وکلای حکمرانهای مزبور را که وجه اعانه میگرفته اند در دربار خود قبول میکرده است دلیل
دیگر اینست که اگر دولت انگلیس نماینده مرا نپذیرند مثل آن خواهد بود که مرا سلطان مستقلی نمیشناسند ولی
من حالا سلطان مستقلی میباشم و در چندین موارد رسمًا پادشاه مستقل خوانده اند و مرا پادشاه دولت
خداداد افغانستان عنوان مینمایند و ملت خودم مرا لقب ضیاء الملّت والدین داده اند و فرمانفرمای
هندوستان هم این لقب را از برای من از صمیم قلب قبول نموده است بعضی اشخاص نکته گیر میگویند اگر
من در لندن سفیر افغانی داشته و با دولت انگلیس مستقیمًا مذاکرات نمایم بین وزارات امور خارجه
هندوستان و دولت من اشکالات فراهم خواهد آمد و خودم خیال نمیکنم که چنین بوده باشد ابدًا لازم نیست
که وکیل خود را که در دربار دولت هندوستان میباشد او را بردارم ولی در صورتیکه مناقشه سختی بین
دولت من و فرمانفرمای هندوستان فراهم بیاید وکیل مزبور و نمایندهٔ من مقیم لندن فقرهٔ مذکور
را میتوانند بوزیر امورات هندوستان که در لندن میباشد رجوع نمایند آن وقت مجلس وزرای
انگلیس میتوانند قبل از انکه حکم فقرهٔ مذکور را بنمایند اظهارات طرفین را اصغاء نمایند و باین قسم از ان
تدبیر غیر صحیح که فقط اظهارات یک طرف را گوش میکنند جلوگیری خواهد شد افغانستان با این
حالت حالیه ابدًا نمیتواند حقیقة امورات را مدلل بدارد من کمال سعی را داشته ام که اهالی مملکت خود را
وادارم با اینکه حالت عناد دیرینه خود را نسبت بملّت انگلیس فراموش نمایند و با انها دوست صادق

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 442 of 484

ورفیق شفیق بشوند در این حالت اگر یکی از هموطنان آنها بسفارت مامور شده در شهر لندن مقیم شود مذاکرات و مراودات فیمابین آنها اسباب تحبیب قلوب هر دو ملت خواهد گردید و ملت انگلیس از حالت افغانها قدری بیشتر اطلاع و بصیرت پیدا خواهند نمود و اگر بهمین حالت حالیه باشند دیگر احتمال ندارد بیشتر بصیرت پیدا بنمایند من با بعضی از اهالی سیاسی و خبرالهای انگلیس موافقت ندارم که در مقاولهای کمپنی خود اظهار میدارند که هرچه افغانها را کمتر ببینیم بیشتر آنها را دوست خواهیم داشت ولی برعکس هرچه بیشتر یکدیگر را در مراودات دوستانه ملاقات نمایند بیشتر احتمال دارد این نهالهای دوستی که تخم آنرا من کاشته ام نشود و نماند ولی البته اگر مقصود مصنفین انگلیس اینست که اگر خیال تاخت مملکت آنها یا ارادهٔ مداخله نمودن در امورات داخلی آنها هرچه کمتر افغانها را ملاقات نمایند در آن صورت البته راست ست هرچه آنها را کمتر ملاقات نمایند بهتر ست ولی گمان نمیکنم که آنها بدون اینکه کسی آنها را زحمتی بدهد او را دندان بگیرند بهر حال بصحت من میرسها و اخلاف خودم اینست که روابط دوستی را با ملت انگلیس بهر زودی و بهر گرمی که انها را مجال بدست آید مستحکم نمایند اگر دولت انگلیس خواهشهای میرسها و اخلاف مرا نپذیرند آنها هم نباید شکایت نمایند والا هرچه که حالا هم در دست آنها میباشد از دستشان خواهد رفت نظیر آن حکایتی ست که شخصی خواب میدید که خداوند چند پول سیاهی باو میدهد و آن شخص گفت پول سیاه نمیخواهم جواهرات میخواهم بعد خداوند پول نقره باو داد باز هم شخص مذکور اصرار بر جواهرات نمود بعد خداوند چند دانهٔ اشرفی باو داد آن شخص مطالبه بیشتر میکرد که دفعتًا از خواب بیدار شد دید در دستش هیچ چیز نیست مجددًا چشمهای خود را روی هم گذاشته دست خود را دراز نمود و گفت هرچه میخواهید بدهید قبول مینمایم و متشکر میباشم ولی موقع گذشته بود و چیزی باو نرسید

فصل هشتم در باب امورات انگلستان و روس و افغانستان میباشد

اعتقاد من اینست که مطالب این فصل آخر کتاب من پیچیده تر و مشکل تر از مضامین فصول سابقه بوده باشد ولی انچه در این جزو مینگارم نتیجه تجربه هائیست که در تمام مدت عمر خود حاصل نموده ام چگونه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 443 of 484

عمری که پر از زحمات و پریشانیها و سرگردانیها و سودائیهای گوناگون بوده است از ایام طفولیت تا سنه ۱۲۹۷ هجری تقریباً چهل سال عمر در روسیه یا سرحدات روسیه یا در مسافرت نزدیک بسرحدات روس و چین یا در سرحدات ایران و روس گذشته است از سنه ۱۲۹۷ هجری تا الحال تمام اوقات خود را صرف درک امورات و عادات دو همسایهٔ قوی خود یعنی روس و انگلیس نموده ام و اگر بخواهم از ماخذهائیکه این اطلاعات را تحصیل و هنوز هم با نجا ها دسترس دارم اظهار نمایم خلاف عقل و رویه پولتیکی خواهد بود و بواسطهٔ همین ماخذها قدرت دارم که این مسائل را از روی تجربه از پیش ببرم علهذا فقط حقیقت امر را اظهار میدارم بدون اینکه دلایلی اقامه نمایم یا شرحی بدهم که اسرار دولت مرا منکشف نماید در این امورات آراء و تحریرات مردمان سیاسی و سیاحان و دانشمندانیکه در ممالک متعدده هستند منظور نظر ندارم و مقصودم این نیست که در باب آرای آنها ایرادی بگیرم یا آنها را وادارم که از من ایرادی بگیرند بلکه همان مطلبی را اظهار میدارم که برای اولاد و اخلاف و ملت خود صحیح میدانم بجهت اینکه بدانند و پیروی نمایند و در باب اظهار داشتن خیالات خود خیلی سعی خواهم نمود که ساده و بیغرضانه تقریر نمایم و کوشش خواهم نمود چنین مفهوم نشود که دشمن روسها یا دوست آنها یا طرفدار انگلیسها یا مخالف آنها میباشم پولتیک روسها در آسیا اینست که بهر قسمیکه باشد خواه صحیح یا غیر خواه بطور دوستی یا بصلح یا بجنگ دول اسلامیه را از صفحهٔ آسیا برانداز ند و محو نمایند و خیلی مشعوف خواهند شد که دولت عثمانی و ایران و افغانستان باقی نباشند یا اگر باشند میخواهند همین قدر بمنزلهٔ آلتی باشند در دست آنها و در ان صورت محل اعتنا نخواهند بود بلکه وجود و عدمشان بالسویه خواهد بود و فقط بقای آنها منحصر خواهد بود بطول زمانیکه روسها آنها را بجهت پیشرفت مقاصد خود لازم داشته باشند عمدهٔ مقصود روسها این است که دول عثمانی و ایران و افغانستان را ضمیمه ممالک خود ساخته بلع نمایند در صورتیکه این مقصودشان پیشرفت کرد آن وقت سعی خواهند نمود که دول اسلامیه را از دوستی دولت انگلیس منصرف نموده آنها را بطرف خود جذب نمایند تا آنها بمخالفت انگلستان برخیزاند در این حالت هم دول روس اینها را بخود کشیده تمام خواهد نمود دولت روس در خیال اینست که اگر یکی از این پولتیکها هم کامیاب نشود پولتیک

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 444 of 484

سومی اختیار نماید و آن این خواهد بود که بین انگلستان و دول اسلامیه تولید نفار و رنجش نماید بطوریکه موقعی بدست دولت روس بیاید که بحیث تقسیم دول اسلامیه با دولت انگلیس قراری بدهد و بدستیاری دولت انگلیس عموم مسلمانان آسیای وسطی را از اسلحه عاری نمایند آخرین و معتمدترین پولیتیک آنها که دولت روس در نظر دارد اینست که دول و طوایف متعدده اسلامیه آسیا را در حالت نفاق بیندازد و آنها را از دولت انگلستان منجری نماید دولت روس خوب میداند اگر یک وقتی یا یکی از این دول اسلامیه یا با دولت انگلیس جنگی داشته باشند تمام رعایای مسلمان خودش شورش خواهند نمود و این امر بحیث دولت روس خیلی اهمیت خواهد داشت زیرا که اگر این شورش عمومی اتفاق بیفتد تمام ممالک وسیعه دولت مشارالیها تجزیه شده بامارات کوچک منقسم خواهد گردید و بهمین قسم تمام سلطنتهائی که تابع ظلم و ستم میباشند منقرض میگردند برای اثبات صحت این مدعا که دولت روس میخواهد دول اسلامیه را تمام نمایند یا اقلاً آنها را ضعیف نماید واقعات تاریخی از سنه گذشته کفایت میکند که اشخاص صاحب کمال و اشخاصیکه در کارهای پولتیکی و امورات آسیا بصیرت دارند بآن رجوع نمایند در ظرف چندین سالی که در روسیه بودم در اکثر مواقع با جنرال کافمان فرمان فرمای ترکستان متصرفی روس و سایر پولیتیک دانهای روسی در باب مطالب پولیتیک مذاکرات نموده ام در آن زمان در باب پولیتیک مذکوره فوق بحیث خرابی دول اسلامیه کاملاً یقین و اطلاع حاصل نموده ام در آن وقت دولت روس کمتر متصد بود که من پادشاه افغانستان خواهم شد و در زمان آتیه از این پولیتیک در کمال سختی احتراز خواهم نمود از برای توضیح حیله گری دولت روس و نیز پولیتیک مذکوره فوق فقره را بطور تمثیل بیان مینمایم در سنه ۱۸۷۵ میلادی مطابق سنه ۱۲۹۲ هجری که با جنرال کافمان محشور بودم و از تدابیر شخصی و دولتی مشارالیه سبوق بودم مشارالیه بتوسط دولت متبوعهٔ خود به (کنت شوالوف) که در آن زمان وزیر مختار دولت روس مقیم لندن بود مطالب ذیل را نوشته بود دولتین روس و انگلستان در آسیا هر دو یک مقصود و یک دشمن دارند مقصود دولتین مذکورتین اشاعهٔ تمدن و انتشار دین مسیحی ست و دشمن آنها اسلام میباشد و فقط بهمین خطر هم بحیث حکومت انگلیسها در هندوستان میباشد و سایر مخاطرات توهم ست اسلام دشمن حقیقی

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 445 of 484

وخطرناک دولت انگلیس در هندوستان خواهد بود و رعایای مسلمان هندوستان با دولین موقعی که بدست آنها بیاید شورش عمومی بمخالفت دولت انگلستان در هندوستان فراهم خواهند آورد لهذا این امر کمال اهمیت را دارد که دولت انگلستان با دولت روس نهایت اتحاد را داشته باشد و باید افغانستان و همچنین سایر امارات اسلامیهٔ آسیای وسطی بین دولت انگلیس و روس قسمت شود تا سرحدات مملکت روس و مملکت هندوستان با همدیگر متصل شود و این امر اسباب رفع تشویش دولت انگلیس خواهد گردید زیرا که دوست صادق آن یعنی دولت مسیحی روس در زمان اغتشاشات هندوستان با سایر اشکالات که برای دولت انگلستان فراهم بیاید بحمیت کمک آن حاضر خواهد بود علهذا دولت انگلستان باظهارات دوستانه و وعده های کمک دولت روس اعتماد کامل داشته باشد و غیرها در ظرف تمام این مدت که سفیر کبیر دولت روس مقیم لندن سعی مینمود که بذهن اولیاء دولت انگلیس بدهد که دولت روس نسبت بدولت انگلیس دوست و طالب امنیت عمومی میباشد و از مملکت افغانستان متعرض نمیشود از طرف دیگر دولت روس با امیر شیر علیخان مخفیاً مشغول مذاکرات بوده و با او عکس این مطالب را صحبت میداشتند و باین الفاظ نرم مشار الیه را وادار میکردند که از دولت انگلستان مخالفت ورزد و با خود آنها موافقت نماید باین قسم دولت روس تخم نفاق را بین دولت انگلستان و افغانستان کاشت و این نفاق منجر بجنگی گردید که بسبب اتلاف نفوس زیاد و مخارج گزاف هم انگلیس و هم افغانستان هر دو متضرر گردیدند این حکایت روسها حکایت شخصی را بخاطرم می آورد که هم از دزد و هم از صاحب خانه حق العمل خود را میگرفت بدزد میگفت هر چه خواسته باشید از فلان خانه بدزدید زیرا که صاحبان آنخانه در این وقت بیدار نمیباشند و برای این مصلحت دوستانه که داده بود دزد حق العملی باو میداد و بعد از آن فوراً آن شخص نیز صاحب آنخانه رفته و او را بیدار میکرد و از خیال دزد او را مخبر می نمود و حق العمدی هم از او میگرفت فرستادهٔ دولت روس امیر شیر علیخان را که از روی سفاهت بوعده های همراهی دولت روس اعتماد می نمود بحالت تباهی گذاشته همینکه اسباب جنگ را بین امیر شیر علیخان و دولت انگلیس فراهم آورد و از کابل حرکت نموده رفت از طرف دیگر دولت انگلیس نتوانست با دولت روس

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 446 of 484

درصدد تلافی برآید که نقض معاهدهٔ خود را نموده در امورات افغانستان مداخله کرده است دولت انگلیس
بعوض اینکه از پولیتیک دولت روس در باب ضعیف نمودن افغانستان مخالفت نمایند قندهار و کرم و
خیبر و سایر ایالات را از مملکت افغانستان تجزیه نموده پولیتیک مذکور را تقویت نمودند البته این امر
اسباب این شد که سرحد هندوستان بمستملکات آسیائی دولت روس نزدیکتر گردید و اسباب ضعف
افغانستان شد و همین مقصود را دولت روس همیشه در نظر داشته است و آرزوی قلبی آن همین بوده
است و مراد پولیتیک جنرال کافمان که قبلاً بیان شد همین بوده است خلاصهٔ کلام پولیتیک دولت روس
نسبت بامیر بخارا و سایر امیرهای آسیای وسطی و نیز نسبت بدولت عثمانی و ایرانی و افغانستان همیشه
این بوده است که آنها را نگذارند دول قویه شده از تخطیات دایمی آنها مخالفت نمایند دولت روس
متدرجاً باتانی ولی با استقامت رای و استمرار اضعف و اشکالات دول آسیائی را مغتنم دانسته
و از ضررهای آنها انتفاع می برد دولت مشار الیها نمی تواند ببیند که هیچیک از سلاطین اسلامی تهیهٔ نظامیش
را کامل نماید یک نکته در اظهار مذکور جنرال کافمان خیلی صحیح میباشد و بدلیل هم نیست و آن این است که
دشمن خطرناک دولت روس اسلام میباشد و از طرف دیگر پولیتیک دولت انگلیس نسبت بعموم اهالی
اسلام تمام دول اسلامیه آسیا دوستانه میباشد و میل کلی دولت مشار الیها براین است که دول مذکوره
برقرار باشند و اقتدار و استقلال داشته باشند ولی گاه گاه این پولیتیک موقتاً تغییر و تبدیل میپیدا بد
پولیتیک دولت انگلیس مثل پولیتیک دولت روس استمراری و محکم و دائمی نمی باشد خیالات و تصورات
هر شخص سیاسی دانی یا رئیسی که در انگلستان مقتدر است و ظرف آن زمان پولیتیک دولت هم مطابق
آن میشود و هیئت وزرا هم دستور العملهای او را مجری میدارند ولی همینکه بغتتاً تغییر پیدا میشود و شخص
مذکور عزل میشود لهذا نمی توان گفت که فلان پولیتیک دولت انگلیس دائمی میباشد ولی این قدر
یقین است که پولیتیک عمومی دولت انگلیس از مدت مدیدی این بوده است که دول اسلامیه که بین
هندوستان و اسیای متصرفی روس مثل سدی و دیوار محکمی برقرار باشند و استقلال آنها کاملاً
برقرار بوده باشد و در مقابل پیش قدمی دولت روس بطرف هندوستان بطور دیوار محکمی حایل بوده باشند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 447 of 484

از طرف دیگر پولیتیک دولت روس بکلی عکس اینست نه فقط برای اینکه دولت مذکور میخواهد سرحدات خود را
با سرحدات هندوستان وصل نماید بلکه بجهت اینکه دولت مذکور دائماً می ترسد در اوقاتیکه با دولت عثمانی یا
دولت ایران یا دولت افغانستان یا هندوستان جنگ داشته باشد عموم مسلمانان بمخالفت دولت
مذکور شورش نمایند شک نیست که تمام مسلمانان دنیا بدوستی دولت انگلیس از دوستی دولت روس
بهتر مایلند مسلمانها میدانند که راحت و امنیت آنها بسته باین ست که با دولت انگلیس دوست باشند
لهذا بهمین جهت با اینکه از دولت انگلستان بیشتر از دولت روس صدمه خورده اند باز هم ابداً مایل
نخواهند بود بمخالفت دولت انگلیس با دولت روس متفق بشوند و اگر یک وقتی هم این اقدام را بنمایند
اجباری خواهد بود بملاحظه دلایل مذکورهٔ فوق مطلبی در باب مقاصد دولت انگلیس و سلطنت هندوستان
و نیز بجهت پیشرفت مقاصد دولت عثمانی و ایران و افغانستان خیلی مغتنما میباشد مطلب مذکور
اظهار ایست که اگر اظهار مذکور را سیاسی دان های دول مذکوره قبول نمایند بجهت همه آنها خیلی نافع
خواهد بود مطلب مذکور اینست دولت عثمانی و ایران و افغانستان که سه دولت برادرانه اسلامی
هستند و بیک دین متدین هستند باید با همدیگر کمال اتحاد را داشته باشند و اگر ممکن باشد پای تختهای
خود را بواسطه راههای آهن و خطوط تلگراف بیکدیگر وصل نمایند این تدبیر بمنزله دیوار محکمی در مقابل
تخیلات استعماری دولت روس بطرف هندوستان خواهد گردید و بجهت خود دول اسلامیه هم
اسباب محافظت خواهد شد چون بنای این اتحاد ثلاثه بجهت منفعت دولت انگلیس میباشد و بیشتر
بسته بمیل و همراهی دولت مذکوره است هر چه زودتر دولت انگلیس بجهت اجرای این کار اقدام بعمل
بیاورد بهتر خواهد بود دولت عثمانی و ایران قبلاً ساعی بودند که بین خودشان دوستی محکم قایم نمایند
دول افغانستان چون با دولت انگلیس معاهده نموده است که با سایر دول خارجه بدون اطلاع
و صواب دید دولت مشارالیها مذاکرات پولیتیکی ننماید نمیتواند با دولت ایران و عثمانی مذاکراتی
بنماید اگرچه افغانستان مقاصد دولت ایران و عثمانی را مقاصد خود میداند بسته پولیتیک سلطان
عثمانی و پولیتیک پادشاه ایران و پولیتیک خودم اینست که بقاء و استقلال خود را منظور داشته

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 448 of 484

وبرقرار داریم و دولتین روس و انگلیس را نگذاریم که قطعهٔ از ممالک ما را متصرف شوند و با همان همسایهٔ خود
که بقاء و استقلال ما را منظور داشته باشد اتفاق نمائیم و بمخالفت کسانیکه خواسته باشند ما را ضعیف
بنمایند بجنگیم و چون ما میدانیم دولت انگلستان هیچیک از ممالک ما چشم طمع ندارد بلکه میخواهد از دولت
روس هرچه ممکن باشد دورتر بوده باشد لهذا فطرتاً لابدیم با دولت انگلیس دوست باشیم ولی فقط تا زمانیکه
دولت مشار الیها پولتیک مداخله نمودن در امورات ما را برقرار دارد و بجهت استقرار مملکت ما همراهی
مینمایند بجهت توضیح این مطلب که اتحاد کامل سلاطین اسلامی آسیای وسطی برای دولت
انگلیس مفید ست فقرهٔ را تمثالاً بیان نمایم در سنهٔ ۱۸۷۷ میلادی مطابق سنهٔ ۱۲۹۴ هجری که امیر شیر علیخان
بمخالفت انگلیسها اعلان جهاد داده بود و عساکر خود را در سرحد هندوستان جمع می نمود یک نفر
مسلمانی که بسمت نمایندگی سلطان عثمانی بدربار امیر شیر علیخان آمده بود سعی مینمود که امیر فربور را او
دارد که بمخالفت انگلیسها اعلان جهاد ندهد امیر مذکور هم جمع آوری لشکر خود را در سرحد هندوستان ترک
نمود و دولت هندوستان از این تغییر که دفعتهً بخاطر امیر شیر علیخان بروز نمود بحالت انگلیسها نافع بود و
ملتفت گردیدند و تغییر فربور بواسطهٔ نفوذ نمایندهٔ اعلیحضرت سلطان عثمانی بود ولی بدبختانه چون امیر
شیر علیخان قبلاً با اعلیحضرت سلطان عثمانی مذاکراتی نداشت در باب نماینده مذکور بدگمان گردید چرا که
دوستان دولت روس که در دربار امیر شیر علیخان بودند با امیر مشار الیه گفتند که سلطان معظم له محض
بازیچهٔ دست مشاورین خود میباشد و نیز میگفتند این شخص که خود را نمایندهٔ سلطان عثمانی میخواند
جاسوسی ست که انگلیسها او را فرستاده اند که شما را فریب بدهد امیر شیر علیخان هم بدون اینکه از دولت
عثمانی تحقیق نماید که این مطالب صحت دارد یا خیر از روی سفاهت حرفهای مذکور را باور نمود لهذا
ماموریت نمایندهٔ فربور بشیرفت نکرد و اگر بین این دو دولت اسلامی استمراراً رسایل مذاکرات در میان
می بود بجهت دولت انگلیس و نیز بجهت دولت افغانستان مفید بود خلاصهٔ کلام تا زمانی که دولتین
انگلیس و افغانستان باهم دوست باشند و ملتفت شوند که فوائد و ضررهای آنها کی ست دولت روس
ابداً بخیال تسخیر افغانستان یا هندوستان نخواهد افتاد و خیال مذکور بشیرفت نخواهد کرد اگر دولت روس

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 449 of 484

از روی سفاهت بافغانستان یا دولت اسلامی دیگری که دولت انگلیس از روی دیانت و صداقت
حامی آن باشد حمله بیاورد (اگرچه گمانم اینست که دولت روس خوب میداند که نباید این اقدام را نمود)
اشکالات عدیده برای دولت روس فراهم خواهد آمد که از جلو باید با دولت اسلامی مذکور بجنگد و از عقب
سر در ممالک خودش بشورش عمومی مسلمانهای داخله گرفتار گردد و شاید کشتیهای جنگی دولت انگلیس هم
بطرز بورغ یا بنقطهٔ دیگری از ممالک اروپائی آن حمله آور شود و آن وقت این سلطنت بزرگی که از
روی شقاوت مطیع نیستند بلکه از کمال ترس اطاعت میکنند قطعه قطعه شده بممالک متعدده تقسیم
خواهد شد خیلی افسوس ست که دولت انگلیس بعوض اینکه از سلاطین اسلامی همراهی نماید و آنها را
باین قدر متقدد بنماید که در مقابل دولت روس ایستاده گی نمایند بالعوض اینکه از تعدیات و تخطیات
دولت روس با مارت آسیائی که مخالف معاهدات و شرط و پیمان میباشد جلوگیری نمایند چنان
می کنند هر وقتی که دولت روس قطعهٔ از یکی از ممالک مشرق زمین را متصرف میشود که بسرحدات
هندوستان نزدیکتر بشود دولت انگلیس هم قطعهٔ دیگر را از یک گوشه متصرف میشود و مسافت ممالک
روس را نسبت بممالک خود کمتر مینماید و باین قسم دول و امارات اسلامیه روز بروز پاره پاره میشوند سرحدات
هندوستان و روسیه که سابق چندین هزار میل از یکدیگر دور بودند حالا تقریباً بهم متصل میباشند
هر وقتیکه که بین دولتین روس و انگلیس جنگی برپا شود تمام سلاطین و طوایف اسلامی با دولت
انگلیس همراهی خواهند نمود اوّلاً بسبب اینکه تحت حکومت علیا حضرت ملکهٔ انگلستان در امورات
دینی خود آزاد هستند و مخصوصاً بسبب اینکه میدانند که از ظلم و تعدّی دولت روس فقط تا زمانی
ایمن توانند بود که دولت بزرگ دیگری مثل انگلستان برای دشمنی دولت روس در مشرق زمین حاضر
بوده باشد و نیز میدانند که نتیجهٔ انقراض دولت انگلیس در مشرق زمین این خواهد بود که دولت روس
تمام ممالک اسلامی مشرقی را ضمیمه ممالک خود بنماید اشخاصی که گمان میکنند دولت روس بیشتر از دولت
انگلیس در ایران استیلا دارد خیالاتشان بر خطاست باید آنها بدانند که از ترس استمراری همیشهٔ
روس ست که دولت ایران مجبور است بیصدا باشد و تحت نفوذ دولت روس متضرر بشود اگر یک

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 450 of 484

وقتی دولت ایران به بیند که دولت انگلیس کار را بدولت روس سخت کرده است دولت ایران اول دولتی خواهد بود که خود را از چنگال آن خرس مستخلص نماید چون وضع روابط دولتین روس و انگلیس را با امارات اسلامی و جماعتها و فرقه های مذهبی آسیا بیان داشته ام حالا چند فقره مطالبی را که مخصوصاً متعلق با فغانستان میباشد علاوه بر مطالبی که قبلاً مذکور شده اظهار مینمایم

در باب لشکر کشی دولت روس بجانب هندوستان و پولیتیک مشار الیها نسبت بدولت افغانستان میباشد

در قسم ماقبل پولیتیک روسها را نسبت بامارات اسلامیه آسیای وسطی که افغانستان هم جزو آنها میباشد بیان نموده ام ولی علاوه بر آنچه قبلاً اظهار داشته شده الحال چند مطلب دیگر را که مخصوصاً متعلق با فغانستان است بیان خواهم نمود تا جایکه شخص نمیتواند از حالات و علامات زمان حال بفهمد اینست که لشکر کشی دولت روس بطرف هندوستان نه فقط مشکل ست بلکه محال خواهد بود و از این مطلب هم برمی آید که دولت روس خیال تسخیر هندوستان را ندارد و هیچ شکی نیست که دولت روس قلباً مصمم و ساعی است که هر وقت موقعی بدست او بیاید بهندوستان حمله نماید خیالات سیاسی دانهای انگلیس در این باب خیلی مختلف ست اشخاصی که رایشان اینست که دولت روس هیچ خیالی ندارد که با انگلستان در هندوستان بجنگد تعدادشان کم نیست اشخاصیکه میگویند دولت روس بهیچ میل ندارد بهندوستان یا بممالک مشرق زمین دولت انگلیس حمله نماید بچهار قسم منقسم میباشند اولاً اشخاصی هستند که اهل پولیتیک نیستند و اینها بسیار ساده میباشند با وجودیکه در خاطر دارند در چندین موارد دولت روس از معاهدات و مواثیق خود تخلف نموده است باز هم در اظهارات دولت مشار الیها که من باب امنیت یا مقاصد دیگر مواعید کاذبانه میدهد اعتماد مینمایند این اشخاص نمیتوانند بفهمند که پولیتیک دولت روس اینست که از عهود و قسمهای خود هر آنی که مقتضی بپیشرفت مطالب خود بداند تخلف مینماید وقتی که ولایت تازه را متصرف شوند وعده های جدید میدهند و بعضی از کارکنان دولت انگلیس که وعده های سابقی آنها را فراموش کرده اند مجدداً بحرفهای دولت روس اعتماد مینمایند ثانیاً قسم دوم کسانی

میباشند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 451 of 484

میباشند که از پولتیک روس مستقیماً یا غیر مستقیماً بهره مند شده بجهت پیشرفت مقاصد دولت متبوعه
الیها سعی مینمایند ثالثاً جماعتی هستند که بعظمت دولت برطانیای عظمی مغرور بوده و بسبب خیالات متکبرانه
خودشان گمان می کنند بجهت دولت روس ابداً امکان ندارد بمخالفت قوهٔ عظمی آنها برخیزد رابعاً
مردمانی اند که خود را طالبان امنیت مینامند اشخاص مذکور می بینند دولت روس ایالتی را بعد از ایالتی
متصرف گردیده مشغول بلع نمودن اشیای وسطی میباشد و متدرجاً بطرف هندوستان پیش میرود نیز
می بینند در زمان گذشته در چندین موارد طرح و تمهیدات دولت روس بجهت تسخیر هندوستان بخوبی
ظاهر شده است با وجودیکه این امور را میدانند باز هم گمان میکنند دولت روس خیال تسخیر هندوستان
را ندارد و از روی تجاهل میگویند اگر دولت انگلستان پولتیک مخالفت نکردن با دولت روس را برقرار
داشته باشد دران صورت دولت روس ابداً بهندوستان حمله نخواهد آورد ولی غافلند از این مطلب
چنانکه شاعر در شعر خود گفته است
بدشمن کنی گر چنین آشکار که هستی تو در کار رزمش نزار
همانگاه او را سوی ملک خویش تو خود خوانده تا نند پایه پیش مثل این جماعت آخرین مثل
آن کبوتر را بخاطرم می آورد که چون دید گربه بطرف او می آید چشمهایش را بروی هم گذاشت و خیال کرد
که خودش گربه را نمیبیند گربه هم او را نخواهد دید لیکن گربه او را دید و گرفت و نوش جان نمود علاوه بر مطالبی که
در محل دیگر برای اثبات بیانات خودم در این باب اظهار نموده ام این مطلب را هم بجهت اطلاع
مطالعه کنندگان کتاب خود اظهار مینمایم که در ظرف تمام مدت دوازده سال که در روسیه بودم
معلوم نمودم که هیچ شک نیست که دولت روس همیشه اوقات بجهت یک مطلب یعنی تسخیر هندوستان
تهیه میباشد اگر تمام جمایتر اکه دولت روس را دارد در تسخیر هندوستان مینماید بخواهم مفصلاً بیان
نمایم کتاب علیحده بجهت این مطلب لازم خواهد شد اما در اینجا همین قدر کفایت میکند که اظهار بدارم
که روسها فطرتاً ملت متعدی و اخاذ و متجاوزی میباشند و کاملاً مسبوق هستند که تمام امارات
آسیائی این قدر ضعیف میباشند که به تنهائی نمی توانند مانع از تخطیات دولت روس بشوند مگر دولت
انگلستان در هندوستان و لاغیر پس حیلی است که دولت روس دولت برطانیه عظمی را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 452 of 484

در آسیا دشمن بزرگ و رقیب قوی خود میداند هر کس میداند که اگر پای برطانیهٔ عظمی در میان نبود دولت روس اعتنائی بدولت ایران یا چین یا عثمانی یا افغانستان نداشت و استقلال آنها را هم تا مدت زیادی برقرار نمیگذاشت غیر از دولت انگلیس دیگر هیچیک از دول اروپائی در شرق زمین تصرفات معتنائی ندارد اگر دولت روس با آنها قسمت بزرگی از غنیمتهای خود بدهد آنها بخوبی قانع خواهند شد و یک طرف ایستاده و دولت روس را وا خواهند گذاشت که بمیل خود رفتار نماید دولت انگلیس در ممالک مشرق زمین خود بیشتر از دولت روس نفوذ دارد و صرفه دولت انگلیس در انست که از تخطیات دولت روس نسبت بدول ضعیفهٔ آسیائی ممانعت نماید و دولت مشار الیها را از سرحدات هندوستان دور نگاه بدارد اینکه دولت روس از دولت بزرگی مثل دولت انگلیس متنفر میباشد بدیهی ست دولت روس بآسانی فراموش نخواهد کرد که در زمان سیواستاپول از دست دولت انگلیس چه صدمه ها خورده است و مخالفتی که در مواقع متعدده دولت انگلیس نسبت بدولت مشار الیها نموده است از خاطرشان محو نمیشود روسها هندوستان را مخزن بزرگی مملو از طلا و غنیمت میدانند و اکثر سربازهای روس را دیده ام از خوشحالی میرقصیده اند که شاید روزی در تاراج نمودن این مملکت متمول دسترس داشته باشند آرزوی آنروز را دارند که در سرحد هندوستان بین دولت انگلیس و روس جنگی شروع شود و روسها از کمال بی بصیرتی گمان میکنند که هندیها انگلیسها را نمیخواهند و مشتاق دولت روس خرس میباشند و خاکپای آنها را بچشم می کشند حتی بعضی سیاسی دانهای بزرگ روس گمان میکنند همینکه دولت روس از قلل جبال هیمالیها و هندوکش بطرف هندوستان نگاه کنند هندیها مثل خانهٔ زنبوری بحرکت آمده و انگلیسها را بضرب نیش خود هلاک مینمایند و از روسها همراهی مینمایند واقعاً بی اطلاعی آنها باین درجه کامل ست که عموماً اعتقادشان اینست همینکه دولت روس در سرحد هندوستان در میدان جنگ حاضر شود انگلیسها با کمال عجله بدون اینکه در مقام مدافعه برآمده ضرب واحدی بکار ببرند فرار میکنند اما می ترسم روسها روزی از این حماقت سفیهانهٔ خود متضرر شوند روسها میگویند ما میتوانیم از معاهدات و وعده های خود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 453 of 484

همیشه تخلف نمائیم در روز بروز پیشتر برویم از طرف دیگر انگلیسها از این تخطیات دائمی روسها بی اعتنائی مینمایند یا یک گوشه را اختیار نموده قانع میباشند و این حرکات ضعف دولت انگلیس را و خوف آنها را از دولت روس کاملاً ثابت مینماید از اینکه دولت روس را میگذارند استمراراً پیش بیاید و جداً در مقام جلوگیری برنمی آیند شان دولت روس در اقطار سلاطین مشرق زمین خیلی زیاد میشود و شان دولت انگلیس بسیار کم میگردد و نیز از نفوذ دولت مشار الیه میکاهد و چون نفوذ دولت روس دائماً در تزاید میباشد روسها گمان می کنند که امارات مشرقی یقیناً طوعاً او کرهاً با دولت روس اتفاق خواهند نمود آخرین اعتقاد دولت روس اینست و شاید بیدلیل نباشد که جنگیدن با دولت انگلیس در دریا خیلی مشکل ست ولی در خشکی دولت انگلیس اینقدر لشکر زیادی ندارد که از سایر نقاط وسیعه مملکت خود زیاد آورده در طول چندین هزار میل خط سرحدی آنرا ساخلو نماید و خط سرحدی این امتداد را خواهد نمود زمانیکه سرحدات دولت روس با سرحدات دولت انگلیس از چین تا خاک عثمانی متصل شود و آنروز برحسب اعتقاد روسها موجب عجله که در این اوقات بجهت ساختن راههای آهن و سایر راهها مینمایند خیلی دور نیست و چون واضح گردید که دولت روس مصمم ست که زودتر یا دیرتر هر وقت موقع مساعدی بدست آورد بهندوستان حمله نماید حالا چند فقره مطالبی بجهت ملاحظه ما در میان آید من پیغمبر نمیباشم و دین ما بما میفرماید چنانچه در قرآن مجید فرموده است وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو هیچکس نمیتواند از روی یقین بگوید فردا چه خواهد شد ولی نظر باسباب ظاهری این زمان خیالات و رای خود را بیان مینمایم من بلفظ غیر ممکن هیچ اعتقادی ندارم و در هر جا و در هر مطلبی هر عبارتی که استعمال بشود قبول ندارم زیرا که در حقیقت در دنیا هیچ چیز ناممکن نیست زیرا که اگر اراده خداوندی تعلق گرفته باشد که فلان مطلب واقع شود البته بوقوع خواهد رسید هرچند بنظر ما ناممکن بوده باشد هیچ کاری نزد قدرت خداوند ناممکن نیست اگر خداوند نخواهد که بعضی واقعات اتفاق بیفتد قوه از قوای دنیا نمی تواند امر فرمود را برخلاف اراده خداوندی صورت بدیدلهذا خارج از امکان میباشد که دولت روس روزی بهندوستان حمله آور شود ولی دولت مشار الیها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 454 of 484

هرگز نمی تواند بدون همراهی و اتفاق دولت دیگری این کار را از پیش ببرد و چون احتمال ندارد دولت
دیگری هم با دولت روس بجهت تسخیر هندوستان متفق شود بدون اینکه دولت دیگری هم با دولت هندوستان
شامل شود این خیالات دولت روس غیر از خوابهای خیالی چیزی نمیباشد و ابداً صورت پذیر نخواهد شد
ممکن ست این خواب روسها تا بیک اندازه وقوع بیابد مثل اینکه خواب طبیبی وقوع یافت و آن چنین
بوده است که طبیبی خواب دید مریضی را معالجه نموده باو گفتند هر قدر اشرفی میتوانی بدوش حمل نمائی
از خزانه بیر طبیب طماع حریص خود را باندازه بار نمود که سنگینی بار شانه های او را شکست و چون درد شدیدی
در اعضای مذکوره محسوس گشت بغتته بیدار شد و دید که اشرفی در میان نمیباشد ولی در دشانه ها
باقیست روسها بجهت تسخیر هندوستان و تاراج نمودن خزاین آن مثل همان خواب طبیب رنج
و زحمات بیفائده را متحمل میشوند نتیجه اش این خواهد کرد که کاری از پیش نتوانند برد ولی صدمات این کار باقی
خواهد ماند حالا ملاحظه میکنیم که اگر دولت دیگری بجهت تسخیر هندوستان با دولت روس متفق شود چه طور
خواهد بود هیچ شکی نیست که بعضی دول اروپ عظمت و قوت دولت انگلیس را بنظر تعصب و حسد می بینند
و این کج نظری آنها را وا میدارد که نسبت بدولت انگلستان در مقام مخاصمت غیر مفیده برآیند با این
همه گمان نمی کنم که دول مذکوره محبت مخصوصی بدولت روس داشته باشند و یقیناً این امر بجهت آنها
منفعت نخواهد داشت که بمخالفت دولت انگلیس با دولت روس متفق شوند زیرا که دولت انگلیس نسبت
بدولت روس تعدی و ظلم آن کمتر ست از چند سال قبل از این الی حال میل ملت فرانسه بدوستی
دولت روس در تزاید است و نیز تنفر دولت مشار الیها از دولت انگلیس در تزاید است لهذا از این
موقع گمان میکنم بحیل دولت فرانسه مخالفتهای قدیم را که با دولت انگلستان در هندوستان و در
جنگ ناپلیون داشته بخاطر آورده با دولت روس همدست شده و دولت روس هم که باید تلافی
صدماتی از دولت انگلیس در زمانهای گذشته دیده است بنا بجهت شخصی که حالات و اقعات پولیتکی
را بدقت ملاحظه می کند بخوبی واضح است که اگر دولت فرانسه با دولت روس همراهی نماید دولت
المان هم از دولت انگلستان کمک خواهد نمود و این امر پر واضح ست که دو لتین المان و انگلیس متفقاً

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 455 of 484

از دولتین روس و فرانسه خیلی قوی تر میباشند زیرا که دولت انگلستان اولین قوت بحری دنیا را داراست و دولت المان هم بزرگترین و کاملترین قوت نظامی خشکی را دارد گمانم اینست اگرچه دولتهای اطریش و ایطالیا و امریکا با دولت روس بطور آشکار اخصومت ندارند و با دولت انگلیس هم دوستی مخصوص ندارند و ازاین جهت دول مذکوره را دول بیطرف میدانند ولی باز هم دول مذکوره بطور یقین بطرف دولت انگلیس مایل میباشند و این معنی بجهت دولت انگلیس مفید میباشد و بجهت دولت روس مضر است نظر باین مطالب ما نمی توانیم قبول نمائیم که یکی از دول اروپا یا دولت امریک میتواند با دولت روس بجهت تسخیر هندوستان و جنگ با انگلستان اتفاق نماید مگر آنکه دولت قریب آن هم بجهت دفاع با دولت انگلیس اتفاق نماید نتیجهٔ این موافقتها این خواهد شد که در اروپ جنگ بسیار بزرگی درخواهد گرفت که هرگز در دنیا چنان جنگی واقع نشده باشد و در حقیقت این جنگی خواهد بود که شاید در تمام دنیا سرایت نماید و بعضی اشخاص با بصیرت در باب این جنگ پیشگوئی نموده اند مسئلهٔ اتفاق دول اروپ را بجهت موافقت با دولت انگلیس یا دولت روس بیک طرف گذاشته حالا این گونه اتفاق دول آسیائی را ملاحظه مینمائیم غیر از دولت ژاپون دیگر هر یک از حکمرانهای آسیائی میخواهند که فقط مملکت خود را داشته باشند و هیچ خیال ندارند که با دولت روس اتفاق نموده بمخالفت دولت انگلیس بجنگند یا با دولت انگلیس شده بمخالفت دولت روس جنگ نمایند اینها دولتین روس و انگلیس را دولت مستعدی مقتدر و فاتح میخوانند لهذا فقط همین قدر میخواهند که از انها کنار باشند و استقلال و بقاء و سلامتی خود را تا زمانیکه بتوانند برقرار بدارند باین جهات هیچیک از انها نمیخواهد با دولت روس بعزم تسخیر هندوستان ملحق شود علاوه بر این اعتقادشان اینست که سلامتی آنها بسته باین است که دولتین روس و انگلیس هر دو در آسیا مقتدر باشند تا بتوانند در صورت تخطی نمودن بممالک حکمرانهای ضعیف آسیا از یکدیگر مخالفت نمایند و حکمرانهای مذکور رقابت این دو دولت را اسباب سلامتی و خیریت خود میدانند و نیز رقابت مذکور را سبب منع تجزیه ممالک خود بین این دولت میدانند چنانچه هرفرعونی را موسائی لازم ست و یکی از شعرا گفته است شعر مشیئهٔ مازندرانرا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 456 of 484

نگیرد

ندرد جز سک مازندرانی سلطنت ژاپون در آسیای وسطی نمیباشد وازاین جهت مانع پیش قدمی روس بطرف هندوستان نیست وباین دلیل ژاپون مثل افغانستان مجبور نمیباشد که یاکی ازاین دولت بجهت تسخیر هندوستان منضم شود یقیناً برای سلطنت ژاپون صرفه دارد که قوت بحریه دولت انگلیس در دریاهای آسیائی مقتدر باشد ومیل قلبی ژاپونیها همین ست ونیز مایلند که روابط دوستانه بین ممالک آنها همیشه برقرار باشد زیراکه همیشه خوف تخطی دولت روس را بطرف مشرق دارند از تمام این مطالب ثابت میشود که احتمال ندارد هیچیک از دول آسیائی با دولت روس برای تسخیر هندوستان همدست شود ولی دولت افغانستان دولتی است رو بترقی میباشد ودولتیست که کمال اهمیت را پیدا خواهد نمود ودولتی ست که روس وانگلیس در پولتیک های خود نسبت بیکدیگر همیشه طالب معاونت او خواهند بود بجهت هریک ازاین دو همسایه های بزرگ قوی دوستی یا دشمنی افغانستان مقتدری در آسیا بیشتر از دوستی یا دشمنی سایر دولتهای بزرگ دنیا معتنابه خواهد بود باین دلیل که افغانستان لشکر شجاعی دارد که مرکب از چندین هزار شجاعان اسلامی ست واینها چه سرباز تربیت شده باشند وچه محض رعیت باشند فطرتاً همه جنگی اند وتمام اینها تا جان در بدن دارند در راه خدای خود وپیغمبر ودین ووطن وعیال وملت وسلطان وآزادی ومطلق العنانی خود جنگیده وتا قطره آخر خون خود را فدا خواهند نمود حکمران افغانستان هم بسبب حالت پولتیکی وجغرافیائی مملکت خود خیلی اهمیت دارد اگر افغانستان در زمانیکه جنگی بین دولت روس ودولت انگلیس واقع شود وجود داشته باشد یقیناً فتح با آن دولت خواهد بود که همراه افغانستان را دارا باشد واقعاً من میدانم تا زمانی که افغانستان وجود داشته باشد واهالی آن بین خودشان وبا دولت انگلیس اتحاد داشته باشند بجهت دولت روس ابداً امکان ندارد عزم تسخیر هندوستان را بنماید یا بمخالفت دولت انگلیس در خاک آسیا بجنگد دولت روس ازاین امر کاملاً مسبوق میباشد وچون میداند تا زمانیکه افغانستان مقتدر ومستقل ست امکان ندارد بهندوستان حمله نماید یعنی دولت روس میخواهد افغانستان را با خود دوست نماید یا یک قسمی آنرا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 457 of 484

از پیش پای خود بردارد واین مطلب کمال اهمیت را دارد که باید بازی اشخاص پولیتیکی روس را که میخواهد
افغانستان را از میان بردارند مواظبت نمائیم وحکمرانهای افغانستان و دولت انگلیس دراین باب همیشه
باید کمال دقت واحتیاط وتدبر اندیشی را داشته باشند در اینجا اظهار میدارم که خوشبختانه دولت
روس اشکالاتیرا که بجهت جنگ نمودن با افغانستان فراهم ست بهتر ملتفت است از اشخاصیکه غالبًا
اطلاعات خود را از بعضی از تقویمها یا کتابها یا مقاوله با خذ مینمایند که مصنفین آنها بعد از انکه عجلًا
از مملکتی در ظرف یک هفته یا چند روز عبور کرده اند حتی زبان اهل مملکت را از هم ندانسته اند کتابهای مفصل
در باب اسرار و پولیتیکهای مخفی وحالات ومقاصد اهالی آن مملکت نوشته اند عموم مردم مصنفین
تحریرات مذکور را خیلی بابصیرت میدانند وآنها باید اطلاعات مندرجهٔ کتب مرقومه را اعتماد ننمایند زیرا که چون
تصورات آنها در باب مملکت وحکمران وآئین وقوانین واهالی آن برخلاف واقع است ضررش بیشتر از
نفعش میباشد این امر بسیار مضحک ست ومن اکثر اوقات بر بی اطلاعی این مصنفین خیلی میخندم
ویک نفر را تمثالًا بیان مینمایم در ظرف چهل سال قبل اکثر مصنفین تعداد نفوس افغانستان را پنج
ملیون وتعداد اشخاص جنگی را سی وپنجهزار نفر معین نموده اند بموجب بیانات آنها اعداد مذکور نه زیاد میشود
ونه کم شده است وتقریبًا پنجاه سال ست که همین میزانها برقرار مانده است من اشخاص مرقومه
را بجهت این بی اطلاعی ملامت نمیکنم چراکه وسایل در دست آنها نیست که حالت مملکت را یا تغییر اتیرا
که بعمل آمده است دانسته باشند لکن آنها را بجهت اینکه ادعای بصیرت مینمایند واز اطلاعات
غیر صحیحه مردم را اشتباه میسازند ملامت میکنم بازهم متشکرم که تعداد نفوس یا لشکر را کم نمی کنند باوجودیکه
میتوانند کمتر هم بگویند افغانستان این قدر قوت ندارد که بتواند بستهائی خودداری نماید بلکه بجهت محافظت
خود لابد ست که یکی از دول همسایهٔ خود برای محفوظ بودن از تخطی آن دیگری تهیه نماید ولی شخص که پاهای
خود را بر دو کشتی بگذارد که از رودخانه عبور نماید ناچار غرق خواهد شد لهذا باید از این دو کشتی هریک را
سالم تر میداند دران بایستد ولکن جهتی هم ندارد که چون یک کشتی را منتخب نموده سوار شد آن کشتی دیگر را
بزور کلوله کند مگر آنکه لزوم پیدا کند دولت کوچکی مثل افغانستان که بمنزلهٔ کوسفندی که درمیان دو شیر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 458 of 484

یا دانهٔ کندمی بین دو سنگ آسیا واقع شده است چگونه میتواند وسط دو شیر سالم بماند یا بین دو سنگ نرم نشود این امر کمال اهمیت را دارد که باید یکی از دو همسایهٔ خویش از او همراهی نماید و او را از تخطی آن همسایهٔ دیگر محافظت نماید افغانستان کاملاً آزاد و مختار است که هر یک از دو همسایهٔ خود را که خواسته باشد با او دوستی و همراهی نماید تا آن همسایهٔ دیگر بیسبابانه باو حمله نکرده و خسارتی باو وارد نیاورد کمانم اینست اگرچه راههای آهن و (شوسه) که روس ساخته است و نزدیک مملکت من آورده است بجهت ما خیلی اسباب تشویش میباشد ولی ما را هشیار میدارد از یک جهت این نزدیکی دولت روس برای افغانستان نافع است باین دلیل که اگر دولت انگلستان بدون جهت صحیحی و بدون اینکه اهالی افغانستان تقصیری کرده باشند بخواهد مملکت آنها را تصرف نماید دولت مشارالیها میداند که دولت روس نزدیک میباشد و براو حمله خواهد نمود لهذا باین سبب امروزهٔ افغانستان آن حالت را ندارد که در زمان شاه شجاع یا امیر شیرعلیخان داشت و ران اوقات دولت روس این قدر نبود که امکان نداشت قشون خود را از راه بیابانهائی که نه راه آهن داشت و نه آب داشت بسرحدات افغانستان حاضر نماید چون توضیح کردم که افغانستان لزوماً مجبور است یا یکی از همسایه های قوی خود اتفاق نماید شکی نیست که در این اوقات صرفه و منفعت آن در این است که دولت انگلستان را منتخب نماید و بدوستی و همراهی مشارالیه تکیه داشته باشد اولا بجهت اینکه دولت انگلیس هیچ خیالی ندارد که ایران یا ترکستان را مسخر سازد و بجهت پیش رفت این کار راهی از افغانستان لازم داشته باشد اما دولت روس در خیال تسخیر هندوستان میباشد باین واسطه محتاج است که از مملکت من عبور نماید و نه فقط همین که عبور بنماید و از عقب سر تشویش هم داشته باشد بلکه لازم دارد اگر بتواند افغانستان را متصرف شود ثانیاً آنکه دولت انگلیس قوهٔ بحری زیادی دارد و نمیخواهد با دولت روس در خشکی بجنگد مگر اینکه مجبور شود لهذا بجهت منفعت و صرفهٔ خود دولت انگلیس هم میباشد که افغانستان در جلو راه دولت روس امارتی بمنزلهٔ سپر و سد محکمی بوده باشد و مملکتین روس و انگلیس را در خشکی از همدیگر دور نگاه دارد لهذا فطرتی است که دولت انگلستان بجهت سلامتی و استقرار و اقتدار خود در هندوستان مایل ست که افغانستان قوی و سالم

بوده باشد

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 459 of 484

بوده باشد برعکس دولت روس چون میخواهد درخشکی با دولت انگلیس بجنگد ازاین سبب مایل است که
افغانستان با او متفق شده در تسخیر هندوستان با او همراهی نماید یا آنکه افغانستان از صفحهٔ روزگار محو شده
دولتی نبوده باشد ثالثاً آنکه دولت انگلیس پول و اسلحهٔ زیاد دارد لکن مردمان جنگی لازم دارد و افغانستان
مردمان جنگی شجاعی دارد اما پول و اسلحه لازم دارد لهذا منافع طرفین دراین ست که باهم متفق بوده باشند
و دران صورت افغانها بجهت خدمت بدولت انگلیس حاضر خواهند بود و با افغانستان پول و اسلحه
خواهد رسید ولی دولت روس نمیتواند پول و اسلحه بافغانستان بدهد چراکه خودش بقدر مصارف خود
پولی ندارد و آدمی هم از افغانستان لازم ندارد زیراکه خودش رعیت بیش از انکه بتواند در تحت نگاهداری
نماید دارد رابعاً دوستی افغان بجهت دولت روس هیچ فائده ندارد جز آنکه دولت مشارالیها را
بگذارد از افغانستان بطرف هندوستان عبور نماید و این مثل آنست که افغانستان زیر پای روس
گسترده شود و هرگاه چنین شد افغانستان پایمال عساکر دولت روس خواهد گردید شاید دولت روس
بگمان افغانستان وعده هم بدهد که پنجاب یا فقط دیگری از هندوستان را باو خواهد داد و معاهدات
دوستانه نسبت باو اظهار خواهد داشت که افغانستان باید همیشه مستقل بوده باشد ولی اینگونه
مواعید و معاهدات همان حالت را خواهد داشت که سایر معاهدات دولت روس داشته است یعنی
همینکه بجهت دولت روس صرفه نداشته باشد که معاهدهٔ مذکور بیشتر ازاین برقرار بوده باشد معاهدهٔ مزبور
ساقط میشود اما فرض کنید که دولت روس معاهدهٔ مذکور را هم نشکست اگرچه خرق عادت خواهد بود
ولی درالصورت هم نمیتواند دولت روس در هندوستان حکومت نماید بدون اینکه لشکر و مامورین
و مسافرین روس و سایرین استمراراً از افغانستان عبور نموده بهندوستان بروند یا از هندوستان
مراجعت بروسیه نمایند باین قسم افغانستان همیشه پایمال دولت روس خواهد بود و دولت مشارالیها
استطاعت مملکت را از قبیل حیوانات بارکش و آذوقه و امثال آنها بجهت ملزومات خود بمصرف
خواهد رسانید و افغانها را بجهت خدمت نظامی خود عنقاً مستخدم خواهد نمود و هرجا که جنگی باشد آنها را در پیش
خواهند انداخت و ازاین اقدام دو مقصود خواهند داشت اول آنکه افغانها را بکشتن داده آنها را تمام

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 460 of 484

نمایند دوم آنکه عیال و اموال آنها را متصرف کردند مسلمانها در باب حفظ ناموس خود کمال مواظبت
را دارند و متحمل نخواهند کردید که روسها با آنها باین نوع سلوک نمایند و در مملکت ایشان هرچه بخواهند بکنند
نتیجهٔ تمام این اقدامات این خواهد بود که جنگی بین دولت روس و افغانستان برپا خواهد شد در چنین وقتی
اگر کمک از دولت انگلستان نداشته باشیم چندین هزار نفر بقتل خواهند رسید و بیوه ها و یتیم های آنها
با مملکت آنها بدست روسها خواهد افتاد من نمیگویم که پسرها و اخلاف من نسبت بدولت روس خصومت
بورزند بلکه باید برعکس خود را دوست بخرج بدهند و در حقیقت در باطن دوست هم باشند زیرا که دولت
روس دولت بزرگی میباشد و شاید روزی بآنها کمک و مدد بدهد افغانها کمال حماقت را
خواهند داشت اگر روسها را برانگیزانند تدبیر عاقلانه اینست که با دولت روس روابط زیادی نداشته باشند
و حد وسط را اختیار کرده تا سلامت بمانند اگر بدبختانه دولت انگلیس پولیتیک خود را تغییر داده بنای
تعدی را بگذارند بخیال اینکه افغانستان را متصرف شوند یا در استقلال آن مداخله نمایند دران صورت
ملت افغانستان لابد خواهد شد که بمخالفت دولت انگلیس بجنگد و اگر بکلی مغلوب شدند با دولت روس
متفق خواهند کردید چرا که دولت مشارالیها در این اوقات بالنسبه بانگلستان سرحدات افغانستان
خیلی نزدیکتر است از این جهت میتواند افغانستان همراهی نماید در زمان امیر شیرعلیخان باین قسم نبود
چرا که دران وقت دولت روس بسیار دور بود و نمیتوانست باو کمکی بدهد الغرض پولیتیک افغانستان
نسبت بدو همسایه های قوی خود باید بآن یکی دوستانه باشد که تعدیش کمتر است و بآن دولتی که بخواهد از
افغانستان عبور نماید یا در استقلال آن مداخله کند باید خصومت بورزد ولی افغانستان نباید
بواسطهٔ حرکات خود هیچیک از همسایه های مزبوره را برنجاند و نباید هیچیک از انها را بگذارد بهیچ بهانه داخل
مملکت آنها شوند و اعتماد بمعاهدات و بمواعید آنها ننماید پولیتیک سیاسیون روسیه که راهنمایان
حرکات طبیعی دولت روس در آسیا هستند لایق تحسین زیاد میباشند حرکات دائره پولیتیک
دولت روس مثل دسته جات لشکری میباشد که تحت فرمان سپه سالار بسیار قابلی حرکت
مینمایند که سپه سالار مذکور لشکر خود را بچهار قسمت منقسم نموده در یک زمان در چهار نقطه مشغول جنگ

میشوند

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 461 of 484

میشود چهار دسته لشکر خود را بقسمی تربیت میدهد که احدی گمان نمیکند که هیچیک از این چهار دسته خیال جنگ یا حمله
نمودن بدشمن را دارند تا وقت مناسبی بدست و مشار الیه توجه دشمن را منصرف کرده نمیگذارد حواسش مصروف
بیک نقطه بوده باشد و همینکه دید دشمن ضعیف و غافل میباشد فوراً باو حمله مینماید بدون فرصتی که بجهت تهیه
دفاع باو بدهد مامورین دولت روس در یک وقت در هر یک از چهار نقطهٔ ذیل در مشرق زمین مشغولیت
دارند از یک طرف فوره و چین و از یک سمت کوهستان پامیر و افغانستان و از یک جهت دولت ایران
و از یک جانب دولت عثمانی و هر گاه نقطهٔ دیگری را خارج از این نقاط اربعهٔ مرقومه ببینند که هشیار و حاضر
نیست که از تعدّی آنها ممانعت نماید متوجه آن میشوند و فقط بکسانی که ضعیف و غافل بوده باشند حمله
مینمایند چنانکه شاعر میگوید - سکندر که با شرقیان حرب داشت درخیمه کوبند بر غرب داشت
یواسطهٔ همین تدابیر و پولیتیک بوده است که دولت روس در زمان امیر شیر علیخان در افغانستان با
کمال چالاکی مشغول کار شد ولی در زمان حکومت من بعد از انکه در پنجده و قلعه بود مراغایت آزمایش کردند
و دیدند که افغانستان هشیار و بیدار است و حاضر است پذیرائی گرمی از انها بنماید لهذا توجه خود را بطرف
کوهستان پامیر منعطف نمودند و همینکه دیدند دولت انگلیس نیز حاضر است که در سرحدات کشمیر و
چترال با آنها خوش آمد و برآمدی بنماید از انجا هم عطف عنان نموده بطرف چین متوجه شدند و چون دیدند
همان نقطه نیز دول انگلیس و المان و فرانسه منتظرند که از پیش قدمی آنها جلوگیری نمایند فوراً روی خود
را برگردانیدند بجانب ایران ممکن است مامورین روس گمان کنند که حکومت افغانستان تهیهٔ خود
را ترک خواهد نمود بخیال آنکه روسها از طرف پامیر بچترال و کشمیر و پنجاب فرود آمده بهندوستان حمله
خواهند نمود و یا از راه ایران و سیستان و خلیج فارس بکراچی و شالکوت حمله خواهند نمود و یا از جانب
چین در ریر ماو بنگاله فرود خواهند آمد و افغانستان را بحال خود وا خواهند گذاشت اما ایالی افغانستان
باید بدانند جهت آنکه افغانستان را بحال خود وا بگذارند انیست که روسها منتظر مرگ من یا موقع
مناسبی میباشند افسوس دارم که دوستهای روسی خود را چندین دفعه مایوس کرده ام و بآنها
زحمت داده ام که خبر فوت مرا منتشر نمایند و حال آنکه من تمام این مدت زنده بودم و از حرکات آنها

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 462 of 484

کاملاً مطلع بودم ولی نباید مرا ملامت نمایند تقصیر من نیست منکه نمی توانم محض خوشنودی آنها بمیرم مرگ
در دست کسی نیست بسته بمشیت حضرت ایزدی میباشد عساکری که دولت روس در سرحدات
افغانستان حاضر مینماید شاید بجهت این باشد که بطرف ایران حرکت نمایند یا شاید برای این مطلب باشد
که مرا تبر سانند تا من بمخالفت دولت انگلیس با دولت روس متفق شوم و شاید این جمع لشکر بسبب
این بوده باشد که سیاسیون انگلیس را مضطرب نمایند و مانع از حرکات لشکر انگلیس در نقطهٔ دیگری
بشوند یا شاید این حرکات حربیهٔ دولت روس بجهت این باشد که از سردار اسحق خان کمک نموده او را
پیش بیاورند که بعد از وفات من ادعای تخت سلطنت افغانستان را بنماید و شاید هم بجهت این
باشد که وقتی انگلیسها قندهار را متصرف شوند آنها هم هرات و بلخ را تصرف نمایند خلاصه از جمع آوری
این لشکر در سرحدات افغانستان هر مقصودی که داشته باشند کسی نمی تواند بفهمد ولی این قدر میگویم
که شخصی نمیباشم که کسی مرا تبر ساند کسانی که میگویند روسها میخواهند هرات را بگیرند در این باب کمتر
اطلاع دارند مأمورین روس احمق نیستند اینها نباید فراموش کرده باشند در ۱۸۳۷ میلادی مطابق
۱۲۵۳ هجری وقتیکه هرات در تصرف کامران بود فقط همین یک شهر را دارا بود دولتین روس و
ایران متفقاً نتوانستند هرات را بگیرند و بعد از شش ماه محاصره نمودن با ذلت تمام از همان راهی که
آمده بودند برگشتند و هرات مفتوح نگردید این ساعت من میتوانم صد هزار نفر مردمان جنگی در ظرف یکهفته
در هرات حاضر نمایم و افغانستان با ممتازترین ادوات حربیه و مردمان جنگی مسلح کاملاً حاضر ست تا
بنمایاند از دستش چه برمی آید اگر دولت روس با ممالک اسلامیه بجنگند من میتوانم در تمام ترکستان
متصرفی روس رؤسا و ملاها و خوانین طوایفی را بهیجان بیاورم پس بملاحظهٔ تمام این مطالب مأمورین
روس باید همه بدانند که در زمان حیات من امکان ندارد که هرات حمله نمایند چرا که من خوب حاضر شده
پذیرائی نمایم و در کنارهٔ دیگری یعنی سرحد شمال مغربی افغانستان قلعهٔ دیدادی را که بجهت استحکام و
محافظت آن سرحد بنا نموده ام در مدت دوازده سال باتمام رسیده است و در ظرف این مدت
چندین هزار نفر استاد و عمله در انجا کار میکردند قلعهٔ مذکور بالای کوه مرتفعی ساخته شده که مشرف

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 463 of 484

براه هائی است که رو جیحون بطرف سرحدات افغانستان می آید استحکامات این قلعه زیر زمین مخفی میباشد و بجهت هیچیک از توپهای بزرگ امکان ندارد بقلعه مزبور صدمه وارد آورد و اظهارات بعضی از ضباط فن نظامی صحیح میباشند که میگویند قلعه جات هر قدر هم که محکم باشند در حضور توپخانه و توپهای بزرگ این زمان هیچ اعتبار ندارد ولی توپهای بحری ماشینی تهپرو توپهای کروپ و هاچکیس و مازنفلد و ماکسیم و سایر اقسام ادوات حربیه جدیده که در این قلعه جات سرحدی دارم از بهترین اقسام ادوات حربیه است که امروزه در دولتهای دیگری دیده میشود و اگر اختراعات تازه دیگری هم بعمل بیاید من اول شخصی خواهم بود که آنها را تحصیل نمایم و در این باب از همسایه های خود خیلی عقب نخواهم بود نقطه ایکه بسیار احتمال دارد دولت روس ازان نقطه حمله نماید از عشق آباد و مرو به هرات میباشد که مشرف بر راههای قندهار و شالکوت است و از سمت تاشکند و سمرقند ببلخ که در راه کابل و پیشاور میباشد و از بدخشان بفیض اباد و قتهغن اما اگر دولت روس بخواهد بافغانستان و هندوستان در یک زمانی حمله نماید حمله آنها از پامیر بواخان و چترال و کشمیر خواهد بود و نیز امکان دارد یک وقتی در زمان آتیه دولت روس سوراخی پیدا نموده از راه پامیر و از راه ایران بهندوستان حمله نماید وقتیکه روسها نزدیک رسیدند من استحکامات هرات را بیشتر از پیشتر مستحکم نمودم باین جهت روسها در سمت بلخ بیشتر بچالاکی مشغول کار شدند محل مذکور را هم کاملاً مستحکم نمودم بعد دولت روس توجه خود را بطرف بدخشان و پامیر معطوف ساخت و من بجواب این مبارز طلبی کافرستان را مفتوح نمودم و از جلال آباد و لغمان و کابل و پیشیر راهها درست نموده خود را حاضر کردم که در ان نقطه هم با روسها تلاقی نمایم در سنه ۱۸۹۳ میلادی مطابق سنه ۱۳۰۹ هجری بسر باز تیمر دوستم گفتم که اگر دولت انگلیس خیال دارد چترال و باجور را از من سلب نماید من نمیتوانم واخان را از تخطی دولت روس محافظت نمایم لهذا مسئولیت محافظت واخان را بعهده انگلیسها واگذاشتم الحال در سمت ایران بچالاکی مشغول بکار میباشند لازم ست که من بسرحدات جنوب مغربی افغانستان که بین هرات و قندهار میباشد کاملاً متوجه بشوم پس باین قسم بهر سمتی که کارگذاران دولت روس عساکر خود را حرکت بدهند من بتوسط مخبرین خود مطلع گردیده دو برابر تعداد سربازهائی که حاضر

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 464 of 484

نموده باشند فوراً میفرستم تا هر قدر زیاد میباید بجهت پذیرائی آنها حاضر باشند و نیز حکم انهای سابقی بدخشان
و وروازو کولاب و روشان و بخارا را استمری داده آنها را در بهار خود دارم و پسرهای میرهاد خواجین ترکمانیه
را در فوج خاصهٔ خود مقرر نموده ام و باین قسم قلوب آنها را بدست آورده دوستی بین خود و آنها را محکم نمودم
این تدبیر در موقع تخطی دولت روس بسیار مفید خواهد بود اگرچه یقین دارم تا زمانیکه من در قید حیات میباشم
و دولت روس میداند که افغانستان و انگلستان متفق میباشند دولت روس ابداً بهرات یا نقطهٔ
دیگری از افغانستان حمله نخواهد نمود با این همه تفصیل روسها نزدیک سرحدات من مشغول جمع آوری
لشکر خود میباشند بهانه اینکه اگر در موقع وفات من اغتشاشی در افغانستان بروز نماید لشکر مزبور
بجهت محافظت رعایای خودش حاضر باشد گویا وفات من فرمانی خواهد بود بافغانها که بروسیه بتازند لهذا
من هم محق میباشم که لشکر خود را نزدیک سرحدات روس جمع نمایم تا اگر مسلمانهای تبعهٔ روس یا سایر
متشکی روس شورش عمومی نموده در روسیه اخلال امنیت نمایند لشکر من حاضر خواهد بود تا از بابت خود
ازداشتن و نمایانیدن لشکر بزرگی بدشمن حریصی که از خارج مواظب حال اوست امنیت برقرار بدارند
تا از روی یقین کامل اظهار میدارم که پولتیک حالیه دولت روس این نیست که با دولت انگلیس یا افغانستان
بجنگد چون دولت روس برای اینکه جنگی حاضر نمیباشد پولتیک دولت روس این است که
با استقامت رای و استمرار آهسته آهسته جلو بیاید و قطعهٔ خاکی را بعد قطعهٔ دیگری از مملکتهائی که
می بیند بسیار ضعیف میباشند و نمیتوانند خود را از تخطیات دولت مذکوره حفظ نمایند تصرف نماید امنیت
پولتیکی که دولت روس خیال دارد برقرار داشته باشد از این جهت بآهسته کی پیش آمده سرحدات
خود را با سرحدات سلطنت هندوستان سرتاسر وصل نماید بعد از انجام این پولتیک دولت
مشارالیها و دولت انگلیس مشغول جنگ خواهند شد در این صورت چندین سال وقت لازم است تا
این تدبیر روسها ثمر ثمری کرده و شاید در این بین بعضی سوانح غیبی دست دهد که اسباب منع جنگ
بین دولتین روس و انگلیس فراهم آید و اینکه میگویند دولت روس نمیتواند و نمیخواهد بهندوستان
یا افغانستان در صورت اتحاد شان حمله نماید این مطلب از روی نیک نفسی میباشد لکن ما نباید خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 465 of 484

بخیال داشته از روی تنبلی مطمئن شویم اگر بجهت ضرورتی که از پولتیک تعدیانه دولت روس
حاصل شود کاملاً حاضر دفاع نباشیم این پولتیک ما خلاف عقل و عاقبت اندیشی خواهد بود من
می توانم چندین اظهارات بجهت جلوگیری و ابطال این پولتیک تخطیانه دولت را که نسبت بهندوستان
و افغانستان در نظر دارد بنمایم ولی عجالتاً فقط چند فقرات لازمه را بطور ایما بیان مینمایم اولین و معتمدترین
آنها فقره ایست که قبلاً در باب آن تاکید نموده ام یعنی دولتین انگلیس و افغانستان باید کاملاً با یکدیگر
متفق بوده باشند و صورت بودن اینگونه اتفاق دولت روس ابداً هیچیک از انها حمله نخواهد آورد
انگلیسهائی که میگویند بجهت هرات یا نقطهٔ دیگری از افغانستان چرا باید با دولت روس بجنگیم آیا
نمیدانند که جنگیدن بجهت هرات که کلید هندوستان است حقیقت جنگیدن خود هندوستان میباشد اگر
دولت روس هرات و افغانستان را متصرف شوند لازم ندارند دیگر بجهت تسخیر هندوستان خیلی زحمت
بکشند زیرا که بجهت دولت انگلیس بسیار مشکل خواهد بود در هندوستان حکمرانی نماید وقتیکه سرحدات
دولت انگلیس با سرحدات دولت روس تصادم نماید لازم خواهد شد که لشکر بیشتر از انچه خزانه و مالیات
هندوستان تواند متحمل مخارج آن بشود داشته باشد اشکالات و زحمات عدیده دیگر هم از بودن دولت روس
بهمسایگی هندوستان فراهم خواهد آمد و نیز وقتیکه طوایف شجاع جنگی افغانستان و تراکمه زیر بیرق
بایستند و بجنگند دولت انگلیس لشکر کثیر الاستعدادی لازم خواهد داشت که خود را و متصرفات خود
را حفظ نماید اگر دولت انگلیس خیال این را دارد که از قول و معاهداتی که با دولت من نموده متعهد
گردیده است افغانستان را از تخطیات دولت روس محافظت نماید تخلف ورزد هر چند یقین
دارم دولت مشارالیها چنین خیالی ندارد تا دولت انگلیس نمیخواهد فقط در مسئلهٔ هرات با دولت
روس بجنگند نباید این پولتیک را آشکارا اظهار بدارند چرا که اگر دولت روس یک وقتی بافغانستان
حمله بیاورد بجهت مقدمه تسخیر هندوستان خواهد بود تا زمانیکه دولت روس بداند انگلیسها و افغانها
متفقاً خواهانند که با اتفاق یکدیگر بجنگند تا تمام شوند دولت روس ابداً هیچیک از انها حمله نخواهد کرد چون
خوب میداند که جنگیدن با این دو ملت متحده خارج از قوه آن میباشد ایما ثانی اینست که دولت روس

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 466 of 484

از پیش آمدن ابدًا انتقاعد نخواهد ورزید مگر آنکه دولت انگلستان از او ممانعت نماید اگر دولت انگلیس میخواهد
ازاین پولتیک تخطیا نهٔ دولت روس جلوگیری نماید پس باید خود آنهم پولتیک ضعیفی ولا اُبالی کری و
بی اعتنائی را نسبت بحرکات دولت روس چنانچه سیاسیون گذشته انگلیس اجرا مینمودند
ترک نماید اگر بذهن دولت روس بدهند که هرگاه بیشتر ازاین تخطی کند جنگ فراهم خواهد آمد البته تهدید
سختی دولت مشارالیه را بآسانی رجعت خواهد داد من خوب میدانم دراین وقت دولت روس تهیهٔ
ندارد و نمیخواهد با دولت انگلیس بجنگد ولی تا زمانی هم که انگلیسها نسبت بتخطیات دولت روس
سکوت و بی اعتنائی داشته باشند روسها آهسته آهسته پیش خواهند آمد اگر دولت روس یکی ازاین سه
مملکت یعنی افغانستان یا ایران یا مملکت عثمانی را متصرف شود یا تحت نفوذ خود درآورد اسباب
صدمهٔ آن دولت دیگر خواهد شد و نیز هندوستان تاثیر خواهد کرد لهذا هروقتی که دولت روس نسبت بیکی
ازاین سه مملکت خیال تخطی بنماید دولت انگلیس باید درصدد ممانعت برآید چنانچه سعدی علیه الرحمه میفرماید
سرچشمه شاید گرفتن بیل چو پر شد نشاید گذشتن بپیل اظهار ثالث بجهت جلوگیری تخطی دولت
روس نسبت هندوستان اینست که دولت هندوستان باید با افغانستان هرگونه کمکی از نقد و غیره و ادوات
حربیه داده آنرا مقتدر نماید و واضحًا و آشکارا بدولت روس بنماید که در زمان حیات من و نیز بعد از
وفات من مداخله نمودن در امورات افغانستان یا حاضر کردن مدعیان بجهت تخت سلطنت
افغانستان بین دولتین روس و انگلستان اسباب جنگ خواهد گردید تا زمانیکه ما پول و اسلحه بقدر
کفاف داشته باشیم افغانستان لازم ندارد و نمیخواهد که قشون انگلیس بهانهٔ جنگیدن با دولت روس
یا امثال آن هیچوقت داخل مملکت ما شود آن زمانیکه افغانها با آمدن لشکر انگلیس در مملکت خود راضی
و راغب گردند و وقتی خواهد بود که از روسها بطور قطعی آشکارا شکست بخورند و بهیچ وسیله که ممکن باشد
نتوانند دولت مشارالیها را از گرفتن مملکت خود ممانعت نمایند ولی تا زمانیکه افغانها نمیتوانند خودشان
بجنگند نباید یک نفر سرباز روس یا انگلیس را بگذارند قدم در مملکت ایشان بجهت دفاع دشمن بگذارد و
البته نخواهند گذاشت چراکه لشکر یا خودشان برای کمک خود دعوت نمایند ممکن نیست مجددًا بتوانند از مملکت

خودشان

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 467 of 484

خودشان خارج کنند چون لشکر مذکور از جهت اقامت خود همیشه بهانه خواهند داشت که اسباب استقرار
امنیت هستیم در این صورت اگر به بینید که مملکت امنیت دارد و مردم از حکمرانی آنها رضائیت دارند هما نجا
مقیم خواهند شد و اگر اهالی مملکت بر آنها شورش نمایند میگویند شما مخل امنیت عمومی شده اید و باین جهت
وعده هم که ما داده بودیم که مملکت را باز بخود شما واگذاریم باطل شد اگر دولتین روس و انگلیس قسرا بتقسیم
افغانستان را بین خودشان بدهند یقین داشته باشند که این اقدام اساس جنگی بین آنها و هندوستان شده
طولی نخواهد کشید که بعد از بستن چنین معاهده جنگ مذکور واقع خواهد شد و صورت این تقسیم بلخ و
ترکستان و قندهار و هرات و فراه یعنی ولایاتی که بطرف غربی کوه هندوکش واقع ست در قسمت دولت
روس خواهد افتاد و ولایات مذکوره با استعداد ترین و حاصل خیز ترین ولایات افغانستان میباشند
و محلات جلال آباد و کابل که قسمت انگلیسها خواهد شد این قدر استعداد ندارد که مخارج خود را هم
از عهده برآید این اشتباه بزرگی ست که سیاسیون انگلیس در باب دوستی من شک دارند و قتیکه
انگلیسها به بینند که حکمران افغانستان عاقل و مقتدر و صادق میباشد تکلیف و منفعت انها در
اینست که از او همراهی نمایند امیر ضعیف الحال و نا مجرب و نا معتمدی که بتخت سلطنت افغانستان متمکن
باشد بجهت افغانستان و نیز برای هندوستان خطرناک خواهد بود اخطار رابع اینست که انگلیسها نباید
از دولتین ایران و عثمانی تغافل نمایند چنانچه از چند سال قبل غفلت ورزیده اند و نباید بگذارند که این
هر دو مملکت در دست روسها بیفتد یا تخت نفوذ آنها در آید و باید انگلیسها کمال سعی را داشته باشند
که دولتین ایران و عثمانی را مقتدر نمایند و کوشش کنند تا آنها را با خود دوست نمایند بر حسب ایمائی که در
محل دیگر اشاره کرده ام دولت انگلیس نیز باید اقداماتی به عمل آورد تا دول ایران و عثمانی و افغانستان
با همدیگر اتفاق نمایند چون هر سه با هم متفق شوند گویا تمام مسلمانهای دنیا متحد شده اند آن وقت این
اتحاد منزلهٔ دیوار محکمی ست که در مقابل تخطیات روس کشیده است این اتفاق اسباب امنیت
عمومی در تمام نقاط آسیائی خواهد گردید که روسها در آنجا ها مشغول تخطیات میباشند و خوف آنست
که در زمان آتیه جنگ بسیار سختی وقوع بیابد پر واضح است اگر این هر سه دولت اسلامیه که بواسطهٔ

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 468 of 484

دین بهد یگر بسته کی دارند و سلامتی آنها هم بسته باین ست که با همدیگر اتحاد داشته باشند با دولت انگلیس دوست
باشند تمام مسلمانهای دنیا مجبوراند که مواظبت پیش رفت مقاصد دولت انگلیس بوده باشند اشعار خاص
اینست که بجهت دولتین انگلیس و افغانستان لازم ست که قوهٔ نظامی خود را برقرار داشته باشند و باید
ساعی باشند که رعایای آنها متمول باشند و دارای لشکری باشند که برای منع پیش قدمی دشمن کفایت نماید
مثلاً شخص اگر فراج خود را قوی نگاه بدارد بهتر ست از اینکه بعد از ناخوش شدن دوا استعمال نماید چنانچه
یکی از شعرا میگوید اگر خواهی افیت اندر وطن بدل صلح جوی و دم از جنگ زن توهرزم
مهیای پیکار باش ولی آشتی را نهان یار باش که باشد رعیت چو آسوده حال دیگر
سلطنت را نباشد زوال رعیت چو دیوار محکم بناست که ایوان شاهی فرازش بپاست
بهترین وسیلهٔ بجهت حصول رفاهیت افغانستان ترقی صنایع و حرفت و ترویج علوم و تجارت
میباشد تا رعایا کاملاً مشغول بوده بآسودگی تحصیل امور معیشت نمایند و ذریعهٔ دیگری اینست که حاکم
و محکوم را با یکدیگر مانوس کنند و خیالات مردم را درک نموده رفع تظلمات آنها را بنمایند و تمام آنها را
بدون امتیاز ملتی یا فرقه یا مذهبی یا سیاهی یا سفیدی رنگ حقوق بالسویه بدهند یک نکته دقیقی در
پولتیک آسیائی دولت روس که قابل تحسین میباشد اینست که در ترکستان متصرفی روس رعایای
مشرقی آنهم بنا صب فیعه تکلیفی و جزائی ارتقا میابند و فراوجت و مواونست بین این دو طایفه
خیلی بیشتر از فراوجت و مواونست بین انگلیسهای هندی المسکن اخود هندیها در هندوستان میباشد
اینها همیشه از یکدیگر دوری میجویند اگر شخص انگلیسی از هندیها زن بگیرد تمام جماعت آنها از آن زن و شوهر
تنفر کرده و آنها را بنظر تعصب و حقارت می بینند نتیجه این امر اینست که انگلیسها و هندیها از استدراک
حالات یکدیگر عاری میباشند و از یکدیگر بکلی بیگانه اند امر دیگری که در هندوستان خیلی اسباب تاسف
است اینست که روابط دوستانه که سابقاً بین مامورین قدیم انگلیس و هندیها در هندوستان برقرار بود
حالا روبه تنزل میباشد و جهتش اینست که مامورین کشوری جوان تازه تربیت شده بعد از بیرون آمدن
از امتحان از انگلستان بهندوستان می آیند ولی از امورات دنیوی و معاشرت با خلق تجربه ندارند و مدت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 469 of 484

خدمت خود را در هندوستان کار موقتی میدانند و چون وسایل مسافرت بین هندوستان و انگلستان خیلی
سهل میباشد و اینها میتوانند زود زود بملاقات دوستان خود با انگلستان بروند از این جهت مایل نیستند
در هندوستان با کسی دوستی نمایند ولی انگلیسهای هندی المسکن قدیم در خود هندوستان متوطن شده
هندوستان را بمنزله وطن خود میدانستند و بدین جهت لابد بودند که با خود هندیها مراودت داشته از بین آنها
دوست بگیرند چون در باب احتمال حمله روسها بهندوستان و افغانستان و در باب مسائل جلوگیری
دولت مذکور اظهاراتی نموده ام حالا سعی مینمایم تا واضح سازم که تا چه اندازه روسها بر خطا میباشند و
آیا تسخیر هندوستان بجهت آنها امکان دارد یا خیر بسیار متاسفم که جواب این سوال اسباب یاس
دوستهای روسی من که از انها خیلی مهربانی و مهمان نوازی دیده ام میشود ولی از روی صداقت بآنها
میگویم تا زمانیکه افغانستان با دولت روس متحد نشود تسخیر هندوستان از برای دولت مشار الیها غیر
ممکن ست و اتحاد افغانستان با دولت روس در این غرضیت مشیر محالست اگر روسها مصلحت مرا
که دوست صادق آنها میباشم و واقعاً با آنها خالصانه صلاح میدهم زیرا که از انها من کمال اطمینان را دارم
در بین احسان آنها میباشم قبول نمایند باید اقدام باین کار ننمایند نتیجه این اقدام اسباب خرابی دولت روس
خواهد گردید و یقیناً انجام آن مثل انجام حکایت ذیل خواهد بود شخصی بسیار لاغر بود و زنش میل داشت
که شوهرش قدری فربه شود و آن شخص هم خیلی شوق داشت که باخانه های زنبور بازی نماید اگرچه
عیالش چندین مرتبه باو گفته بود این کار را ترک نماید اما بحرف او اعتنائی نمیکرد اتفاقاً روزی زنبورها بهیجان
آمده بسر و روی او ریختند و او را نیش کاری خوب نمودند چون بخانه آمد از شدت ورم صورتش فربه شد
و چاق شده بود عیالش از دیدن این تغییری که دفعتاً از صورت او ظاهر گردیده بسیار مشعوف شد
از او پرسید که چه کار کرده که باین چاقی شده جواب داد که زنبورها مرا نیش زده اند و خیلی هم دردمندم
عیالش دعا کرد ایکاش در شوهرم را دفع نماولی ورمش بحال خود باشد اما بد بختانه دعایش بعکس نتیجه
بخشیده آماس آن زود رفع شده لکن سمیت باقی مانده خون او را فاسد نمود انجام اقدامات دولت
روس بجهت تسخیر هندوستان همین قسم خواهد بود باین معنی که از گرفتن هندوستان عاجز خواهد بود و رنج و صدمات

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 470 of 484

جنگ سختی از برای آنها باقی مانده عسرت آنها را زیاد خواهد نمود اگر یکی از حکمرانهای آتیه افغانستان با دولت روس در طرح ریزی دولت مشارالیها بجهت تسخیر هندوستان متفق شود و دوستی و همراهی امیر مذکور از سلطنت دیگری خیلی مستغنا نخواهد بود بدلیل آنکه او همسایه نزدیک هندوستان میباشد اما چنانچه قبلاً واضحاً بیان داشته ام اینگونه اتفاق بکلی محال الوقوع است و مسئله بسیار نازک و مشکلی میباشد اگر یکی از امراء آتیهٔ افغانستان احمقانه دولت روس یا دولت انگلیس را دعوت نماید که آمده مملکت او را متصرف شوند یا از مملکت او عبور نمایند نتیجهٔ این اقدام همان خواهد بود که در زمان شاه شجاع بوقوع رسید که افغانها شاه مذکور را و نیز انگلیسهائی را که شاه فربور انها را دعوت نموده بود که داخل مملکت او بشوند بقتل رسانیدند دولت انگلیس بعد از انکه دو مرتبه امتحان نموده است نمیخواهد دفعهٔ ثالثی همان امتحان را بنماید و اگر دولت روس غافل بوده باشد از مخارج و زحمات و صدماتی که بدولت انگلیس وارد آمده است سبق خواهند گرفت و در امورات افغانستان اگر خود امیر افغانستان هم آنها را دعوت نماید مداخله نخواهند نمود از ملاحظهٔ نقشهٔ افغانستان معلوم خواهد گردید که قبل از سنهٔ ۱۸۱۶ میلادی مطابق سنهٔ ۱۲۳۱ هجری و قبل از سلطنت شاه شجاع که بعد ازان انگلیسها شروع بمداخله نمودن در امورات افغانستان کردند کشمیر و سایر محالات سرحدی که حالا خزو سلطنت هندوستان میباشد تحت حکمرانی اسلاف من بوده و اینها را انگلیسها خورده خورده در مواقع اشکالات و نزاعهای داخلی و فوت امرای افغانستان یکی بعد از دیگری متصرف گردیدند و هر وقت موقع مساعدی بدست آنها آمده از تصرف نمودن قطعهٔ بعد از قطعهٔ دیگری مضایقه نکردند مثلاً پولتیک لارد لتن در تجزیه چترال و یاسین و کلات نصیر از تحت تسلط امیر شیر علیخان این بود که افغانستان قطعه قطعه گردیده با مارات کوچک منقسم گردیده بکلی ضعیف گردد بعد ازان بموجب عهدنامه گندمک مورخهٔ ۲۶ ماه مئی سنهٔ ۱۸۷۹ میلادی مطابق سنهٔ ۱۲۹۶ هجری پشنگ و سیبی و کرم و شنواری و خیبر و میوار کوتل را از یعقوب خان گرفتند و تمام قطعهٔ جنوبی افغانستان را که در جنوب سرحد سند علیا واقع ست انگلیسها در سالهای گذشته بحیث اجزاء پولتیک خود معروف بپولتیک پیش افتادن متصرف گردیدند و مصارف زیادی بمالیات هندوستان فقیر و کرسنه وارد آمده این کار را کرده اند و این قطعه مملکت را حالا

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 471 of 484

بلوچستان متصرفی انگلیس میباشند اگرچه از هر صد نفری از اهالی انجا نود نفر افغان و ده نفر بلوچ میباشد انگلیسها متدرجاً پیش آمده باجور و دیر و سوات و نواجی و بلند خیل و چغائی و وزیری و چمن نورا متصرف گردیدند دولت هندوستان بسیار بمن غضبناک شد که چرا من اسمار و موهمند و کافرستانرا بآنها واگذار نشدم دولت هندوستان تصور نکردند که هرچه ولایات و سرحدات هندوستان از خط سرحدی قدیم موسوم بخط (لارد لارنس) که عاقلانه تحدید شده بود تجاوز نموده پیشتر بیایند مخارج محافظت این خط ممتد بیشتر از قوت خزانه هندوستان خواهد بود و اگر دولت خارجه حمله بیاورد این خط حالیه بیشتر از خط سابقی در معرض خطر خواهد بود پولتیک دولت روس در باب تخطی این ست که بممالک ضعیفه حمله می نماید و ممالک قویه را متعرض نمیشود چنانچه بیست و پنجسال قبل ازاین بموقع مناسبی بدست آورده باعثمانیها جنگید و بعد ازان توجه خود را بطرف افغانستان منعطف ساخت و همینکه دید افغانستان تحت حکمرانی امیر مقتدری درآمده ولی کسی از گوشهٔ کشمیر و چترال مواظبتی ندارد کوهستان پامیر را متصرف گردیدند وقتیکه انگلیسها کشمیر و چترال را در مقابل دولت روس مستحکم نمودند دولت مشارالیهما بجانب چین و ایران متوجه گردید و ازاین اثنا ها هم باکمال اضطرار منتظر موقعی میباشند که بعد از وفات من یا موقع مناسب دیگری بافغانستان حمله بیاورد اگر دولت روس با عساکر متفقه دولتین انگلیس و افغانستان باین قسم بجنگند که دسته جات قشون خود را از راه کوهستان پامیر بر سر کشمیر و چترال بفرستند و از راه بدخشان بسر فیض آباد و قلعه غن روانه کنند و از راه سمرقند و تاشکند بسر بلخ و از راه عشق آباد و مرو و کوشک بسر هرات یا از راه بسر قندهار و شالکوت بفرستند واضح است این اقدام اسباب جنگ طولانی پر مخارجی خواهد گردید و لازم خواهد گردید که لشکر روس بچندین قسمت منقسم گردد و چون دولت روس در حدات چین و ژاپون و اطریش و المان و عثمانی و نیز بجهت محافظت مملکت خود از شورش و انتشاشات عمومی ترکمانهای مسلمان و سایر رعایای متشکی لشکر زیادی لازم دارد و تعداد خیلی قلیلی از عساکر خود را میتواند بجهت جنگ در هر یک از این نقاط عدیده که از همدیگر بسیار دور میباشند حاضر نماید بجهت دولت روس تفکری بقدر کفایت ندارد و پول و آذوقه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 472 of 484

وحیوانات بارکش هم بمقدار لزوم ندارد فرض میکنیم که دولت روس توجه خود را منحصر بحمله نمودن بهرات و بلخ و سرحدات افغانستان نماید در اینصورت اگرچه تعداد لشکر خود را اظهار نمیدارم ولی یقین که من لشکر انگلیس را لازم ندارم که داخل مملکت من بشود و این قدر میدانم که اگر انگلیسها در اروپ بروسها حمله آور شده قلعهای آنها را کلوله ریز کنند تعداد لشکر روس کفایت نخواهد کرد که با لشکر من مقابل شود و نیز با حکمرانان و خوانین مسلمانان سابق کولات و دروازه بدخشان و شغنان و روشان و بخارا که حالا در دربار من میباشند بجنگند و این اشخاص بواسطهٔ اقوام و دوستان و نفوذ خود در ولایات شان خیلی اشکالات بجهت دولت روس فراهم خواهند آورد چنانکه نتواند رعایای خود را آرام نگاه دارد مجدداً فرض میکنم که دولت انگلیس با وجود معاهدات خود بدولت افغانستان کمک ندهد که از حمله روسها بهرات یا بلخ جلوگیری نمایند بخیال من روسها گمان میکنند چنانچه در سنه ۱۸۸۵ میلادی مطابق سنه ۱۳۰۲ هجری پنجده را گرفتند و انگلیسها با آنها نجنگیدند اگر هرات یا بلخ را هم متصرف شوند دران موقع باز نخواهند جنگید ولی دوستان روسی من اشتباه میکنند افغانها تا زمانیکه یک نفر از انها زنده باشد که بجنگد هرات را یا یک وجب از خاک خود را بروسها واگذار نخواهند شد و اگر تواستند روسها را از مملکت خود خارج نمایند افغانستان را با انگلیسها خواهند داد اگر دلیل متفقین انگلیس و افغانستان را روسها در هرات و بلخ شکست بدهند ثانیاً آن عساکر متحده در کابل و غزنین و قندهار صف آرائی نموده مشغول دفاع آنها خواهند شد و نیز ثالثاً هم از شالکوت الی پیشاور و چترال در صدد مدافعه استقامت خواهند نمود در تمام این صورت مفروضه باز صرفه با انگلیسها و افغانها میباشد زیرا که در خاک خودشان می جنگند و نیز این صرفه را دارند که هر سرباز و هر زارع و دهقان افغانستان را می توانند حاضر نمود که با روسها بجنگند و دولت روس همان عین را خواهد داشت که هنری اول فرانسه در زمان جنگ فرانسه و اسپانیول داشت اگر لشکر خیلی زیادی فرستاده شود سربازها از قلت آذوقه تلف خواهند شد و اگر لشکر قلیلی ارسال دارد دشمن آنها را مغلوب خواهد نمود صرفهٔ دیگری برای افغانستان و هندوستان اینست که اگر در اول موقع دفاع شکست بخورند نقاط ثانی و ثالث دارند که در انجا اجتماع و تهیه نموده مشغول دفاع شوند و اگر دولت روس نخواهد این مسافت طویل را طی نماید و دنبالهٔ خود را بدست جماعت مسلمانان افغانستان و تراکمه واگذارد این اقدام بسیار خطرناک خواهد بود

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 473 of 484

اگر دولت روس شکست بخورد مملکت وسیعهٔ که رشته هایش همه از ظلم و تهور نه از عدل و تلطف بهم
پیوسته شده است گسیخته و پاره پاره شده بقسمی که اگر رشته کردن بندیرا بمشی که پاره شود تمام مرواریدهای
آن از همدیگر پاشیده و متفرق میشود و واقعاً دولت روس نمیتواند مقدمهٔ لشکر خود را تا خط سرحدی سند پیش
ببرد زیرا که بجهت این اقدام چندین هزار ملیون پول و جنگ چندین ساله لازم خواهد داشت روس بسبب
عسرت مملکت خود و بجهت اشکالات زیادی که از عقب سر آن در مملکت خودش فراهم خواهد آمد از عهدهٔ
این کار نمیتواند برآید بهر حال صرفه بجهت انگلیسها در این خواهد بود که اگر جنگی اتفاق بیفتد باید در هرات شروع
شود چون در این صورت افغانها بکمک اسلحه و پول دولت انگلیس در آسیا خواهند جنگید و خود انگلیس در
اروپ با دولت روس باید بجنگد پولتیک دولت انگلیس باید این باشد که نه فقط سرحد هندوستان را
بجهت حمله روس مستحکم نمایند بلکه سرحد افغانستان را در مقابل دولت روس مستحکم نموده از حملهٔ مذکور بکلی
فراغت داشته باشند و حالا فرض میکنیم اگرچه امکان ندارد اگر روسها هرات و بلخ را متصرف شدند
انگلیسها بعوض اینکه روسها را از انجاها خارج نمایند از روی نادانی بدون اجازه یا دعوت افغانها قندهار و
کابل و غزنین را بحیطهٔ ضبط درآورند این پولتیک از برای افغانستان و هندوستان بالمساوات خطر
دارد زیرا که افغانستان از پیش پای دولت روس برداشته خواهد شد و اهالی افغانستان از اینکه دولت
انگلیس با آنها نقض عهد کرده و وعدهٔ خود را در کمک دادن بافغانستان خلف نموده است رنجیده خاطر
گردیده و خود را تحت نفوذ دولت روس خواهند درآورد و این اتحاد خواهد بود بین دولتین روس و افغانستان
که از دولت انگلیس دفاع نمایند در صورت مفروضهٔ دولت روس غلبه کرده حاصل خیزترین و با استعداد
ترین ایالات افغانستان را که بطرف شمال و مغرب کوه هندوکش واقع است یعنی ترکستان و قتغن و
فراه و هرات را متصرف خواهد شد و محالات و مشرقی کوه هندوکش از پیشاور تا جلال آباد و کابل قسمت
انگلیسها خواهد گردید و این محالات خیلی بایرو لم یزرع میباشد در این حالت دولتین روس و انگلیس بین
خودشان عهدنامه بسته قرار تقسیم افغانستان را بدهند مالیات هندوستان از عهدهٔ مخارج استحکامات و
محافظت این نقاط دفاعیه برنمی آید و عهدنامهٔ مذکور را اساسی خواهد بود که دولت روس بنامی گذارد تا بفراغت

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 474 of 484

بجهت حمله نمودن بهندوستان تهیه نماید ولی حمد میکنم خداوند را که انگلیسها و افغانها اینقدر میفهمند که سلامتی و اقتدار آنها بسته باتفاق ست ونفاق ازبرای آنها بسیار خطرداردو واقعات هر مملکتی زمانی میرسد که جماعت سیاسیونی که عقاید قدیمه را دارند با جماعت سیاسیونی که اعتقادات جدیده حاصل نموده اند وطالب ترقی میباشند باهم درمعرض مشاجره برمی آیند اگر دولت آن مملکت ازاین خطر سالماً بیرون آیند روز بروز مقتدر تر و متمدن تر می شود ولی اگر دولت مذکور بخواهد تمام اهتمامات مردم را برای اینکه بیشتر آزادی خیالات و حرکات واظهارات تحصیل نمایند بهم بزند ملت مذکور بحالت ضعف وتشکی می افتد این حالت در تواریخ انگلستان وقوع یافته وگذشته است هندوستان هم چند سال قبل ازاین در همین حالت بوده است ولی حالت مذکور ازخوشبختی حالا گذشته است امروزه هندیهای با اطلاع وتند هوش که بطرز جدیده انگلیس تربیت میشوند فوائد حکومت انگلیسها را در مقابل حکومت روسها کاملاً ملتفت میباشند اگرچه اعتراف دارم که دولت انگلیس مثل دولت روس لشکر زیاد حاضر رکابی ندارد ولی قول یکی از جزالهای بزرگ یعنی (ناپلیون) را بخاطر دوستهای روسی خود می آورم که میگفت شکست انگلیسها را ابداً کسی نمی بیند باین معنی که رعایای انگلیس این قدر پرشوق وباوفا میباشند که هر قدر لشکر انگلیس شکست خورده وتعداد کثیری از ابناء وطن آنها بقتل میرسند در وفاداری وسرگرمی وهمراهی بدولت خود بیشتر بجوش وخروش می آیند ومیخواهند که دشمن را منکوب نمایند این حالت فقط منحصر بخود جزائر انگلستان نمیباشد بلکه بهریک از مستعمرات آنهم اثر نموده واز مستملکات مذکور دسته دسته عساکر دوطلب بجهت کمک وطن اصلی خود میفرستند تا اینکه دشمن کاملاً مغلوب شده دیگر نمی تواند بحال آمده بجنگد این قدر میتوان گفت که اگرچه دولت لشکر حاضر رکاب زیادی ندارد ولی هر فرد واحدی از رعایای آن حاضرست در لشکر انگلیس زیر بیرق منصوره دولت مشار الیها بجنگد لهذا تمام نفوس سلطنت انگلیسها بمنزله لشکر ردیف میتوان شمرد یا در زمان جنگ اینها دوطلب شده داخل لشکر انگلیس خواهند گردید لهذا دولت انگلیس میتواند جنگی را که پول واسلحه وآدم فراوانی لازم دارد جاری بدارد تا اینکه استطاعت دولت روس بجهت نگاهداری لشکر خود تمام شود وفتح با انگلیسها خواهد بود چنانچه همیشه در هر جنگ بزرگی که دولت انگلیس با دولت روس یا فرانسه یا سایر دشمنان نموده است فتح با دولت مشار الیها بوده است

خاتمه

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 475 of 484

خاتمه

خاتمه هرعنوان وفائدهٔ هرتبیان ستایش وسپاس حضرت مالک الملکی است جلت عظمته که روز سلطنتش بیپایان ودورخداوندیش جاویدان ست چنانچه خود تبارک وتعالی فرموده لمن الملک الیوم لله الواحد القهار پاسخ دهد چنانچه شاعر گوید مجموعهٔ کون را بقانون سبق گردیم تصفح ورق ما بعد ورق حقا که ندیدیم ونباشد بیقین جز ذات حق وشئون ذاتیهٔ حق وهم درود نامحدود ایثار پیشگاه آن خسرو محمودی که خاتم شریفش نامهٔ نبوت وخادم ضعیفش مخدوم صاحبان قدرت آنصاحب اورنگ لولاک ومسندنشین لما خلقت الافلاک که از تاج وما محمد الا رسول بسر افسر از خلقت ولکن الرسول وخاتم النبیین آرایش پیکر لوای پادشاهیش از نصر من الله ودوراباش جهان کشائیش انا فتحنا وجنود لم یروها بایش لتدخلن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی کشورجلوس حضرتش را کنت نبیا وآدم بین الماء والطین اشاره وظهور دولتش را مقام فی اعلی علیین محل نظاره محمد که والشمس شرحی زرویش محمد که واللیل رمزی زمویش زواجب گذشته هرانچه زممکن همه سرقدم ساخته روبکویش سپس تقدیم خاکپای آن شهسوار عرصهٔ هستی که گوی کنت الانبیاء سرا ومعی جبرا باچوگان انا عبد من عبید محمد ربوده وتشریف انت منی بمنزلة هارون من موسی را از سرنچهٔ خیاط دما ینطق عن الهوی جامهٔ جمال پیکر نموده وهم بر اولاد امجاد وذراری پاک نژادش تا روز معاد افزون باد اما بعد از انجاکه هر ملکی را زوالی وهر نفسی را وبالی وهر وجود یرا فنائیست سوای ذات واجب الوجود آن شاهنشاه حقیقی که خود فرمود کل شئ هالک الا وجهه ودربارهٔ ماسوای سروده واذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون امیر بی نظیر فرمان ده صاحب تدبیر مصنف کتاب صداقت بنیان اعنی امیر عبد الرحمن خان بقی الله ثراه که جمیع سوانح عمر پیشان را این مجموعه جامع است بدلیل آنکه از تاریخ ختم کتاب تا زمان رحلت ایشان مدتی قابل تمادی نشد در همان شب وهمان ساعت که ختم ترجمهٔ جلد اول بپایان آمد داعی حضرت حق را لبیک

http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 476 of 484

اجابت سرود و این جهان فانی را بدرود نمود و سپس تخت امارت افغانستان را بالاستحقاق بوجود مسعود والاحضرت حبیب الله خان صان الله ایام دولته عن الآفات والحدثان مهین فرزند ارجمند آن طاب ثراه زیب و زینت بخشید و از غرائب امور اتفاقیه آنکه بفاصله یک ماه از این قضیه پر هائله گذشته مرحوم مغفور آقا میرزا عبدالرحمن خان که معین ترجمه جلد اول میبود نیز از این سرای دود در گذشت که روحش شاد و دانش مستغرق بحار رحمت ایزدی باد پس ازان این بندهٔ ضعیف احقر جاروب کشان روضهٔ سنیه رضویه علی وافدها الاف السلام والتحیه میرزا حسین علی شیرازی چون ترجمهٔ این کتاب را خدمت بابنای وطن بلکه بافراد بشر پنداشت لهذا خود را بجای آن مرحوم مبرور داشت و در خدمت سرکار الاقتدار آقای غلام مرتضی خان دام اقباله نایب اول جنرال قونسولگری دولت بهیه انگلیس فی مرکز خراسان که مؤلف و مترجم این کتاب ست لیلاً و نهاراً اوقات خویش را مصروف نموده تا بحمد الله تبارک و تعالی در آخر شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۳۱۹ هجری بمقصود خود نایل و از کار ترجمه آن قعود حاصل گردید مستدعی از ارباب دانش و بینش چنان ست که بموجب الانسان محل النسیان فاول ناس اول الناس هر نقطه کم و زیادی که در نگرند نخته گیری ندیده درگذرند

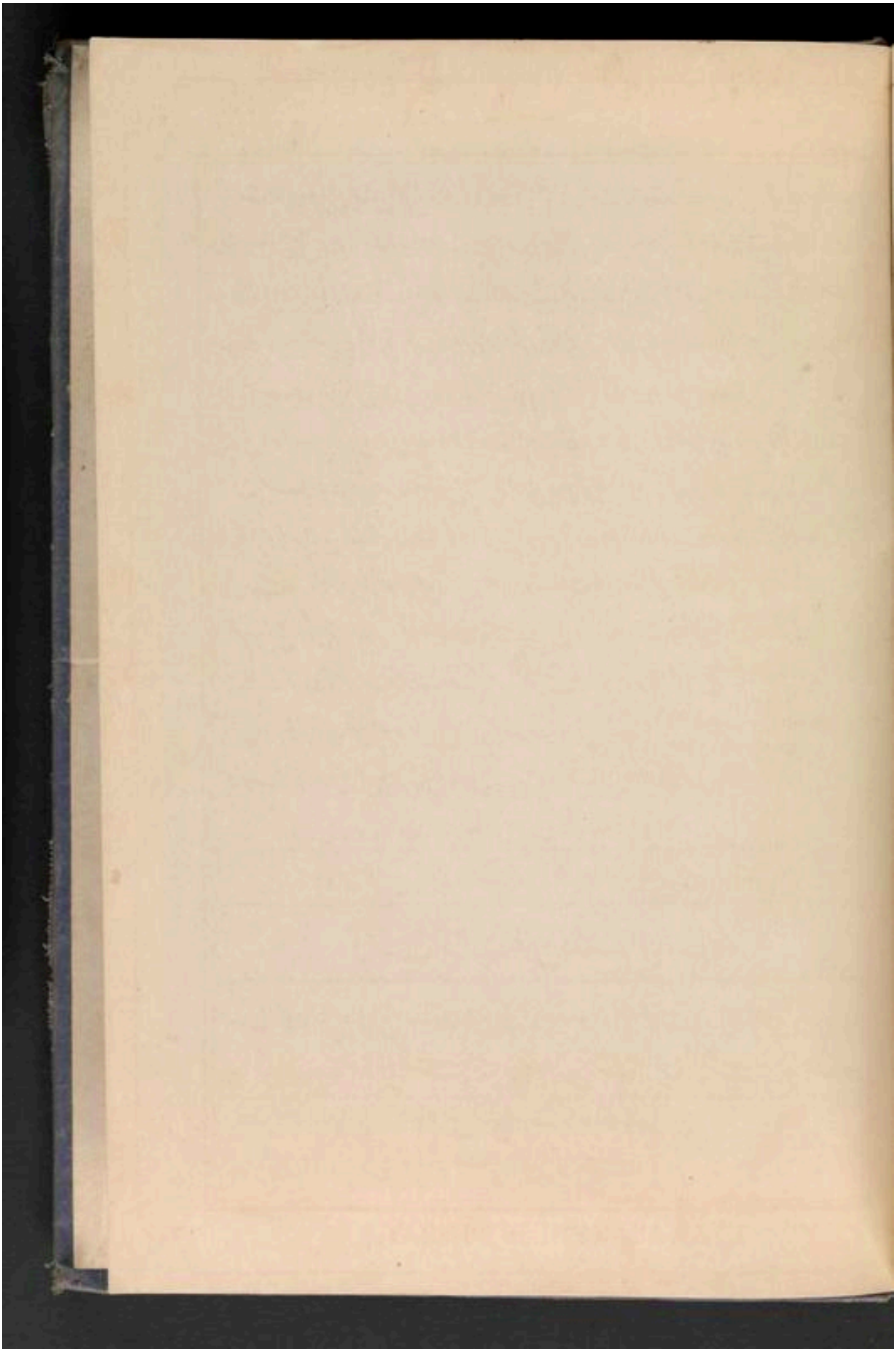
چشم اغماض به ازابراز است		دیده بسته به ازاین باز است	

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

حسب الفرمایش جنابان مستطابان آقا محمد جعفر مولاد آقا محمد حسین لاری در مطبع فیضرسان بید اقل الکتاب مظفر علی لکهنوی در بیستم ربیع الثانی سنه ۱۳۲۲ هجری بطبع آراسته گردید

غرض نقشی ست کز ما یاد ماند
که هستی را نمی بینم بقائی

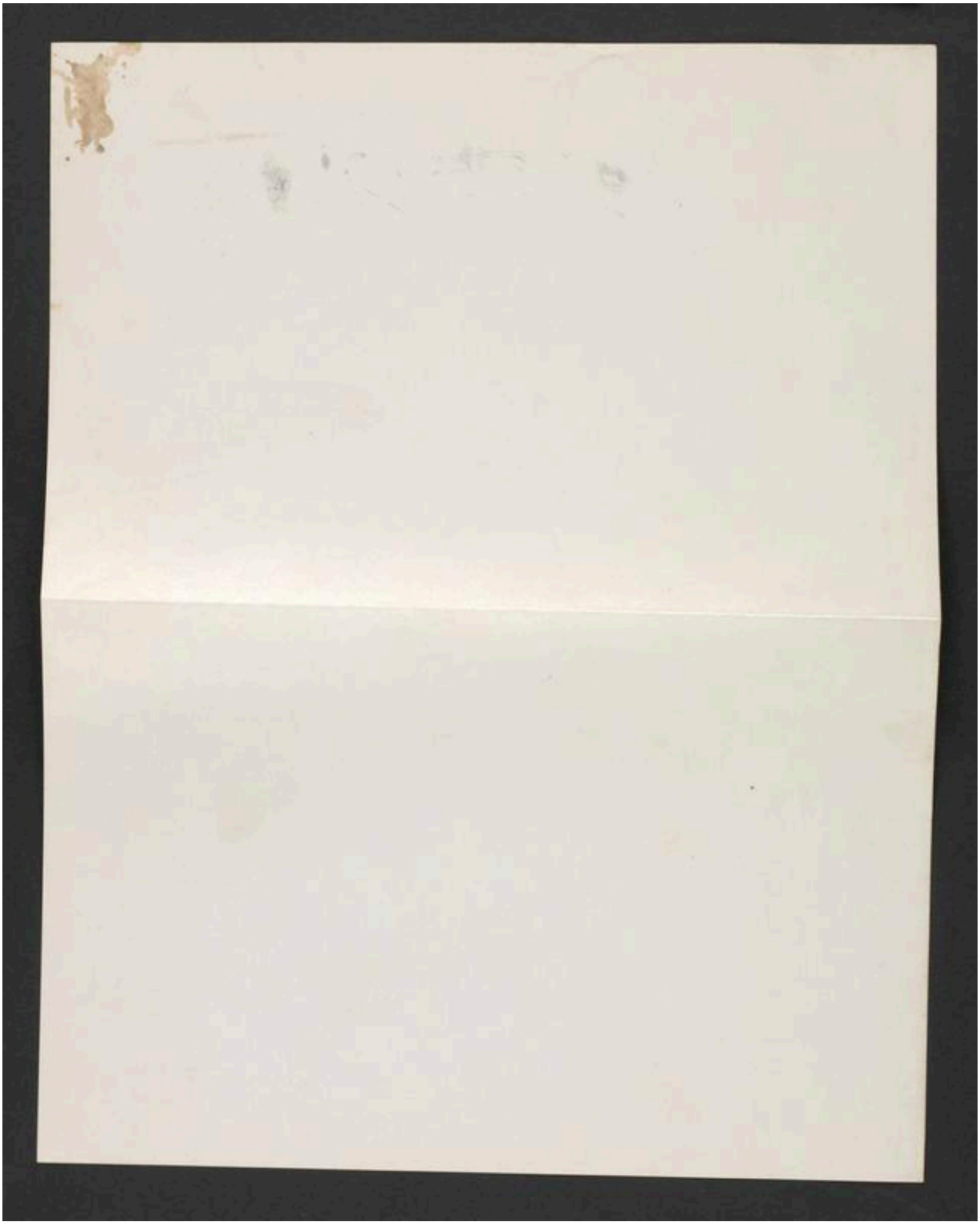
FYZ RASAN-PRESS BOMBAY.



http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 478 of 484

جلد اول

باب	عنوان	صفحه
۱	حالات امیر از سنه ۱۲۶۰ الی سنه ۱۲۸۱ هجری	۷
۲	فرار از بلخ ببخارا در سنه ۱۲۸۰ الی سنه ۱۲۸۲	۴۲
۳	جنگ و جدال با امیر شیر علیخان از سنه ۱۲۷۱ الی سنه ۱۲۷۴	۶۰
۴	مشتمل بر محاربات مجدد با امیر شیر علیخان از سنه ۱۲۸۴ الی سنه ۱۲۸۷	۸۱
۵	وقایع زمان اقامت در سمرقند از سنه ۱۲۸۷ الی سنه ۱۲۹۸	۱۲۴
۶	در وقایع زمان بدخشان در سنه ۱۲۹۸	
۷	رسیدن بپایتخت سلطنت افغانستان در سنه ۱۲۹۹	۱۶۶
۸	انتظامات امورات سلطنتی	
۹	الحاق ولایات سلطنت افغانستان	
۱۰	وضع مملکت در زمان جلوس من حوالی ایالت پاکتیکا	۱۹۱
۱۱	جنگهائیکه در زمان سلطنت من فراهم آمده است	۲۰۰
۱۲	فرار بعاد مهاجرین افغانستان بکفره دیگری هست که در زمان حیات خودم خیلی محتاجه	۲۴۲



http://hdl.handle.net/2333.1/08kprrmr Image 480 of 484

باب	عنوان	صفحه
۱	جانشین امیر افغانستان	
	پتخت کابل	۱
۲	وسائلی که بجهت تشویق تجارت و عزت و صنایع اختیار شده	۱۲
	شراپخانه افغانستان	۲۴
	ساختن قشنگهای تفنگ هنری مرتینی	۲۵
	ساختن قشنگ بجهت تفنگ سنایدر (بغل پر)	۲۵
	اسباب بجهت ساختن قشنگهای هنری مرتینی و پیستو و غیره	۲۵
	دستگاهای بخار و دیگ بخار	
	کارخانه جات اسلحه و توپ سازی	۲۶
	اسباب عرق کشی	۲۸
	کارخانه دباغی	۲۹
	بوت سازی (سم چکمه) و ساختن شمعهای جربی بجهت ماشینها	۳۰
	کارخانه صابون پزی و نشاسته	۳۱
	ادارهٔ خیاطی	۳۲
	مکاتیب و تدریس	۳۴
۳	ادارات دولتی	۳۶
	ادارهٔ نظامی	۳۸
	ادارهٔ کشوری	۴۴
	مجالس محاکمات عدلیه	۴۷
	ادارهٔ تعمیرات دولتی	۴۹
	ادارهٔ ابی	۵۱
	معدنیات	۵۲
	ادارهٔ اذوقه و انتاج مال	۵۳
	ادارهٔ تدریس	۵۳
	ادارهٔ تجارتی	۵۴
	ادارهٔ پست خانه	۵۶
۴	چند فقره حالات از شمائل یومیه	۵۶
	مقدار خوراک	۶۷
۵	روابط بین دولتین انگلستان و افغانستان	۷۸
۶	سرحدات افغانستان و سفارت سر مارتیمر دورند	۱۰۳
	تقسیم سرحدات بین هندوستان و افغانستان و امدن سفارت سر مارتیمر دورند بکابل	۱۱۰

